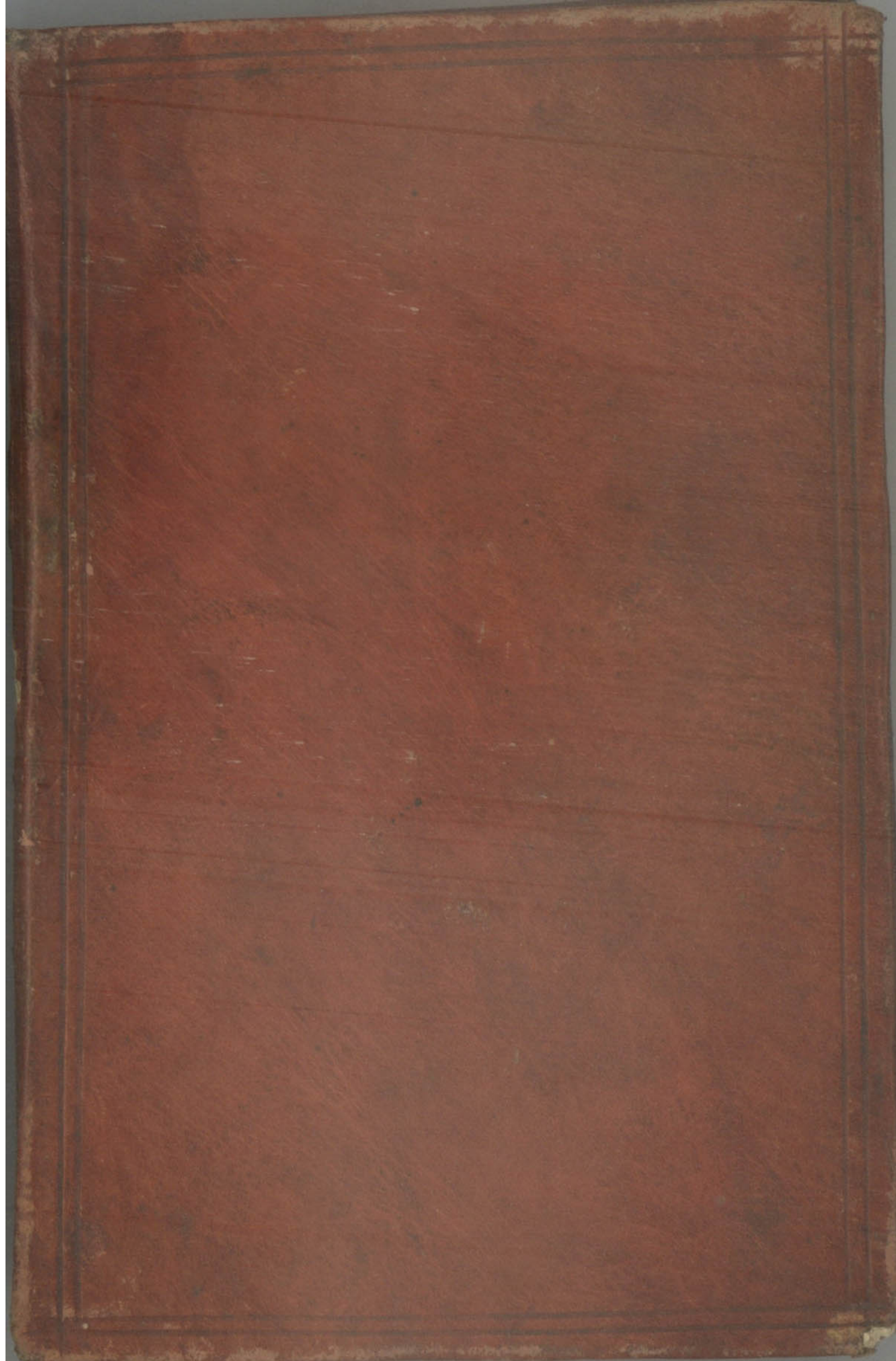




بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی ألف بین قلوب المؤمنین بلطفه وکرامته وجمعهم علی الهدی
بمنه ورحمته وجعلهم اخوانا بفضله ونعمته وانقذهم من شفا حفرة
النار بمن خصه بختم نبوته وجعله منزل آیته ومعدن هدایته والسلام
علیه وعلی آله وعترته واهله واسرته واصله وشجرته وفرعه وثمرته
ورحمة الله علی اصحابه وامته الذین دانوا بمحبته والتزموا بطریقته
وتمسکوا بشریعته واللعنة علی منکری حقانیته وبعد بعرض برادران
ایمانی میرساند بنده آثم عاصی جانی ومسکین ضعیف فانی ابراهیم ابن المرحوم المغفور
محمد هادی سرخه زرجی زنجانی که این ضعیف را والد مرحوم در اول تمیز از کمال میلی که
بعلم وعلما داشت اولا حق تربیت فرموده بمکتب تعلم خط وعلم گذاشت چند سال در مکتب
معموله که عبارت است از مجلس اطفال و شکننده پر و بال و باطل کننده ذوق و حال
اسیر اساتید جهال بودم بحمد الله اقسم در یک سال اخذ نمی شد با صعوبه آنچه ممکن بود درک شود
و در یکماه با کمال سهوله با کمال فطانه که حاجه تکرار درس نبود تمام روز را می بایست
بگردن

بگردن بعض اطفال کودن بسته با دل خسته مشغول تعلیم اطفال باشم در اندک زمانی بذهنم خطور
میکرد که این طریق تعلیم ظلمی است عظیم ولکن اعتقاد والدین باستاد نه چنان بود که ایراد طفلی
بجز بسبب خفه وصلی بر نادانی باشد وتکلم جز پشیمانی آرد تا با آن صعوبه معاش که معهود فقرا
طلاب است قدم بمدارس گذاشته فضای واسع جهان دیده وجفا کشیده وضع تدریس وتعلیم وطریق
اهل مدارس را بحسب فهم خود خلاف قانون ترقی دیدم بطوریکه غالبا متنفر بوده در گوشه میخزیدم
ولب بدندان میگزیدم واگر نطق در این باب میکردم جز توبیخ نمی شنیدم تا بدان نقطه می رسیدم
تا قاید توفیق این بیچاره را بقبة العلم کشانید بحسب طول زمان مطالبی در مسالک تعلیمات
وترتیب علوم دیدم که لابد هر شخص فطن قابل باید جهل و بیهوده سالیان کند تا مطلبی بدست
آرد بعد عمر را کند که اثری مترتب شود وعملی را نوبت رسد یا نرسد واثناء در عصر
امور را منقلب واوضاع را منعکس دیدم ودر هر وقت تکلیف را جز سکوت وتسلیم
نمی یافتم خصوصا که اشتیاق داشتم بمطالعه احوال سلف وتطبیق بسلوک خلف
یوما فیوما بملاحظه قانون شرع وعقل وطرق معموله اهل زمان ما وحزن قلب را
هدف سهام هموم وغموم می یافتم تا اینکه دریائی شد از خون مالامال وزبان
از کشف ما فی الضمیر لال چگونه عاقل صاحب خبره از حسرت نمیمیرد در زمانیکه ببیند امور
خود واحبا واقربا واهل دین وملت خود یوما فیوما در تدنی وتنزل وانواع صدمات وبلایا
از داخل وخارج هجوم کرده زمانیکه معروف منکر ومنکر معروف وعاقل ذلیل وجاهل عزیز دست
خوار دشمنی [illegible] وغفلت مذموم وبی شرمی فاحش ممدوح امین خائن خائن
امین عادل فاسق فاسق عادل اراذل در عظمت واعاظم در ذلت ظلم وشرارت در رواج
ورواج واهل آله ذلیل ومحتاج حق باطل وباطل حق حسن قبیح وقبیح حسن وهمه امور
از این قبیل در انعکاس زمانیکه غنی وفقیر وکبیر وصغیر وعالم وجاهل ورئیس ومرئوس

وزن و مرد و هر صنف از اصناف پیر و جوان مغموم و حیران و سنگ در گردن امر رشته حیوة را
گسسته و کشتی نجات را شکسته می بینند و اهل ملت خود را در کمند اهل کفر و اعدا اسیری
نگرند باب علاج بسته و دلها از غم خسته حرفی از حق نتوان گفت و دری از حقیقت
نمی توان سفت باید دندان بر جگر فشرد و با حسرات رفت از جهان بیرون برد آه نا انیسی
که راز دل شنود و نه صاحب فکری شریک درد شود هر کس بدرد شیخ خود مبتلا و هر کسی
در حال خویش عاجز و بی نوا درد دل را از خوف باید نهفت و حرف حق را از تقیه نباید
گفت تا اینکه یک نفر از اهل کمال و صاحب غیرة و حال روزی از این ضعیف سؤال
نمود و باب مکالمه را بامید فتح باب گشود که حاصل سؤالش این بود سؤال می خواهم
بدانم که سبب چیست که در این عصرها دو مطلب متناقض موجود است که سبب حیرة عقل است
یکی اینکه بتواریخ و حکایات موروثه مسلمه رجوع می کنیم و بعضی مطالب را بعین الیقین می بینیم که
امور دنیویه از جهة ترقیات نوع البشر از بابة کمال عقول و ذکاوة قلوب و فطانة
نفوس و ترقیات و انتشار علوم و استحکام قواعد تمدن و تسهیل اسباب معاش و راه
یافتن عموم خلق بممالک و تکمیل اخلاق و تنظیم اعمال و تدبیر و تزویر و حیل و تنمیق مطالب
حقیقیه از خرافات و اوهامات و تشبیه مبانی معاشرات روز بروز و سال بسال از حالتی
در ترقی است بطوریکه حکما و سلف و معاریف ایشان در نزد متعارفی اهل زمان ما
بمثل اطفال ابجد خوان و صنایع و علوم حالیه و اختراعات عجیبه و تدابیر غریبه یوماً فیوماً در تزاید
که عقول حیران است و از جانب دیگر بملاحظه سلف حال اسلام و اسلامیان و ایران و ایرانیان
هر جا ما ایم می بینیم یوماً فیوماً در تدنی و تنزل و سوء حال و نکبة در امور معاش و مذهب و قوة دولت
و ترقیات علوم و صنایع و وسعه تجارت و ثروت و نظم و عدالة و رغبة باهل علم و احترام اهل خرد و کمال
و غیرت اطراف سلطنت و ثروت و مردانگی و کاربرد رعیت و عزت نفس و عادت

بمراتب

بمراتب از زمان سلف پستتر و یوماً فیوماً علایم ضعف و پستی و نکبة ظاهرتر است جواب
این ضعیف ظاهراً آهی سرد از دل پر درد کشیدم و سر بجیب حیرة فرو بردم که در جواب این سؤال چه گویم
و طریق اسکات او را چگونه پویم پس لا علاج علاج را بجهة حفظ مراتب ستر و تقیه در طفره دیدم
و گفتم دست از دلم بردار و مرا بحال خویش گذار که زبان از تقریر و دل و قلب از تفکر در حل این بلا
برها از تقدیر حی قدیر نزول یافت که نکبة ما را گریبانگیر شد بهر تقدیر البته از بدبختی و بی سعادتی ما است
که در این زمان واقع شدیم کاش چهل سال پیش از این بودیم و کاش یا در زمانی که اندوه دنیا نبود میشدیم
که این نکبه و بلا و غرق دریای محن و ابتلا را نمی دیدیم چه بدبخت شکاری بودیم که بدست صیادان
جفا کار افتادیم و چه مقهور شدید بودیم که بدست جلادان بیرحم گرفتار شدیم اینقدر بدان که تکلم
در این مطالب فوق طاقة این ضعیف و ورای قوة این بنیه نحیف است پس شروع در مقالات دیگر
نماد و عقده دل این مطالب دلپذیر بگشا گفت ای عزیز این تقریر تو حرص مرا جهة مقابل ساخت
و آتش حرمان بجگرم انداخت چه مطلبی است که نگفتنی است و چگونه نکبتی که نهفتنی است که آتش مرا
بیدار ساختی و آتش شوق انکشاف بدلم انداختی دست از گریبانت بر ندارم تا این اسرار را
مکشوف دارم گفتم ای برادر جواب تو بحقیقه گفتن مورد خطرات است و کشف حقایق در عصرها
موجب آفات و شرور و لکن بطور اجمال بدان که آنچه تو میگوئی مراتب علم و کمالات و مدنیت و در
نظم و سیاست و ترقیات در عوالم انسانیة در عالم کون روز بروز در تصاعد و بلوغ است
حق است و مقتضای قاعده اهم مهمی است زیرا که اهالی هر دوره و زمان و عقلاء هر عصر در عالم
امکان حقایق و نکات علوم و تجربیات که از زمان سلف در دست دارند در هر دقت آنچه
بعقول و ادراکات خود هم کشف میکنند و تحقیقات که در زمانه و تامل در مطالب لطیفی
می نمایند خطاها و شبهات و توهمات مرتفع کرده و نور علم و حقیقه روز بروز طلوع کند

خصوصاً که هر قدر افراد بشر زیاد تر گردد و بلاد معمور تر شود و در میان ایشان عقلاء و کاملین بیشتر باشند
و خصوصاً جماعتی که لذت تحقیقات و علوم چشیده و از برکت عمر مراتب عالیه رسیده و رتبهٔ عقلیه را
پاره نمایند و مرآت عقول را تصفیه فرمایند و خصوصاً که اگر با اتفاق و معاونت افکار خود
در حقایق نمایند پس چه جای عجب است که عمر خود را نسبت بسابق بمراتب فائق بینیم و غرائب
صنایع و علوم را منتشر یابیم گفت بلی این ترقی عالم کون و نشر حقایق و علوم خوب و دلنشین
و درست است و لکن عمده غرض من سؤال از تنزل خود ما بود در همه مراتب و این هم مطلبی
نبود که شما استیحاش از گفتن داشته باشید شما را بخدا رفع اشکال مرا نمایید گفتم برادر
من تفصیل مطلب را ادا نتوانم و صلاح در مکالمه و مکاشفهٔ آن نمی دانم این قدر هست که این را
والبته هر کسی میداند این آثار و کمالات و ترقیات و اظهار غرایب و کشف عجایب
از حی و صحیح ناشی می شود و کسی از میت یا مریض مشرف بموت افعال و آثار شخص زنده صحیح
قوی الاعضاء نطلبیده فعلاً ما در زمرهٔ مردگان در شماریم یا آنکه در حالهٔ نزع و احتضاریم پس
ابداً تناقضی نیست یعنی اگر زید زندهٔ صحیح نطق نماید و غذا خورد و راه رود و باعمال
قویه اقدام کند و عمرو که در حالهٔ احتضار و بهمه جوارح در کلال شده بیمار است ابداً نتواند
ابداً تناقض نیست گفت آه آه این چه جوابی بود که غم بر غمم افزود و آرام از دلم ربود
نمیدانم شما بر من گوئی میکنید یا من از مقصد شما غافلم آن سکوت و طفره و اظهار وحشت
در جواب گوئی که مرا بوحشت انداخت این جواب از آن بدتر پریشانم ساخت چه میگوئی
چگونه ما میت یا در احتضاریم با این کمال صحت و قوت که در بدن داریم گمان دارم که ما از آباء
و اجداد خود پرخوارتر و در عیش و عشرت خوشتر اریم و این تجملات و ماکولات لطیفه
و ملبوسات لطیفه که ما داریم ایشان نداشتند بلکه عشری از اعشار اینها را ابداً نمی دیدند
گفتم

گفتم احسنت ای عزیز من من از همین اعتراضات جاهلانه وحشت داشتم که از جواب تو
طفره می نمودم بلکه تو را باید رحم عاقل هم نمیدانستم بدترین امراض همین مرض است که مریض
خود را صحیح داند زیرا که هرگز بصدد علاج بر نمی آید تا مرگ ناگهان گریبانش گرفته
بزیر خاکش کشانند و بجملهٔ خاموشانش رسانند بلی ما در احتضاریم و خود را صحیح می پنداریم
گفت تو را بخدا این رموز و اشارات یکبار گذار و آنچه حقیقهٔ مطلب است بیان آر
که مرا طاقت طاق است و تحمل بیش ندارم گفتم این هم مرضی دیگر است که اکثر ماها بآن
مبتلا هستیم و بهتک استار و کشف اسرار خود را گرفتار میخواهیم چنانچه من از اشاره
بحقیقهٔ حال خود را در چنگال جواب و سؤال و قیل و قال تو انداختم مثل کبک کوهسار که خود را
بنغمهٔ خود گرفتار صیاد و جان شکار میکند برادر چیزیکه از عاقلی شنیدی که در نظر تو بعید است
یا از حقیقهٔ آن خبر نداری با توحش و انکار روی او مخراش و باستبعاد و اصرار غافل بد من او
مباش عاقل بلا جهة حرفی نزند اگر چه جاهل حقیقهٔ آن نداند پس اگر نمیدانی دلیل بخواه
و مثل جهال زمان براه تقلید ناکسان مرو گفت بلی خبط کردم و چنین مطلب از اهل علم
که مثل ما هستند نشنیدم حاله بتقصیر خود معترف هستم و استدعا دارم که حقیقهٔ مدعا را بیان
نمائی گفتم برادر اولاً ابتداء الشیء که چنانچه برای جسد حیوة و موت و صحت و مرض
است همین طور هم برای روح هست و حیوة حقیقی حیوة روح هست و مرگ حقیقی مرگ
آن و چنانچه اطباء جسمانی هستند هم چنین اطباء روحانی و درجهٔ اطباء روحانی نسبت با اطباء
جسمانی مثل درجهٔ روح است در تفوق و رفعت نسبت بجسم و چنانچه برای شخص زندگی
و مرگ و صحت و مرض هست هم چنین برای صنف و نوع او و نوع ابعد و هکذا او آیا
نمیدانی که ما ملت اسلامیه خصوص جماعت ایرانیه فعلاً مریضیم در کمال شدت بلکه
در حالهٔ احتضار و برای نزول مرگ چشم براه انتظار مع ذلک از مرض خود غافل و جاهل

و در معالجه متکاهل و متکاسل گفت پس بنا بر این صحة و مرض و حیوة و موت در هم خبر است
و آن هم درجات دارد و حیوة در عالم صعود نموده و بر فساد یا مرگ روی کشوده است
گفتم بلی اگر معنی حیوة و موت و صحة و مرض بدانی و تأمل در احوال سلف و خلف ملل
و دول مختلفه و سکنه کرهٔ زمین نمائی خواهی دانست که جماعتی که داخل اموات
بودند در سابق الآن باعلی درجهٔ حیوة عروج نموده اند و ما که در کمال صحة دارای حیوة بودیم
مریض و سقیم و بحالهٔ مرگ افتاده ایم گفت پس تو را بخدا معنی اینها را بیان فرما و آن
ادعا که نمودی که دیگران زنده و ما بحالهٔ مرگیم اثبات نما که خیلی مطلب غریب و موحش میشنوم
گفتم برادر من و نه غیر من اصلاً قادر نیستیم بر کشف حقیقت این امر بطریق تفصیل
بآن طور که واقع مطلب است و لکن اجمالی برای اسکات تو میگویم که زیاده غور و تفتیش
ننمائی اقلاً اینرا بالبداهة میدانی که حیوة و موت و صحت و مرض در مقابل هم دو
مطلب متضاد بلکه حق این است متناقض استند و بالبداهة آنکه زنده و صحیح است
از او اعمال و آثاری ظاهر میگردد که از میت و سقیم متوقع نیست مثلاً شخص
زنده و صحیح دیدنیها را می بیند صحیحتر بینائیش بیشتر و می شنود هرچه گوش صحیحتر
شنواتر و هم چنین غذا میخورد و اعمال بدست راه بیاندازد و بپای راه میرود
و باقلب و تمام قوی و جوارح متوجه دفع مضار و جلب منافع میباشد و اینها را در رفع
احتیاجات و انجاح مرامات بکار میبرد و مریض در استعمال اینها نقص پیدا میکند
و هر قدر مرض شدیدتر میشود عجز و ضعف بیشتر میگردد و قدرت دفع ضررها و صدها
مسلوب میگردد و از جلب منافع مایوس میگردد تا میرسد بحالهٔ احتضار که آن وقت
سرایت مرض است بتمام اجزاء و اعضاء و قوی تا میت میشود و بالکلیه این آثار
رفع گردد

رفع گردد تو که میگوئی من رجوع بتواریخ و حکایات سلف می نمایم و ملاحظه حالات خلف هم
میکنم البته باید دانسته باشی که اهالی ممالک اروپا و نفرانیا که ایشانرا فرنگ میگوئیم در زمان
سابق جماعتی بودند وحشی و بیابانی از تمام رسوم انسانیه و مدنیت عاری و بی بهره غذاشان
گوشت نپخته خنزیر و لباسشان از پوست حیوانات بشکل عجیب از علم و خط و ادب
بی نصیب کارشان قتل و غارت یکدیگر و هجوم بولایات و قتل عام اهالی بلاد بلکه جمعی آدم خوار
نه در کارشان ربطی و نظمی و در میانشان قانونی و رسمی بلکه یکدیگر و اولاد خود را اسیر
و دستگیر کرده میفروختند و هیچ علم و صنعتی راه نمی بردند و البته الآن ملاحظه میکنی که بچه
درجهٔ علم و آداب و عدل و نظام و تکمیل صنایع و اختراع بدایع رسیده اند و کل اهل عالم را بخود در
همه چیز محتاج نموده اند ده نفر از ایشان چند هزار دیگر از امثال کوسفند میرانند و دست تصرف
بتمامی نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب دراز کرده بحر و بر وجب بوجب داخل تحت ید ایشان
گردیده از مشرق بمغرب در آن واحد تکلم مینمایند قوهٔ نطقشان از ده وجب بصد هزار فرسخ
رسیده و نور چشمشان بتقویت آلات تا اطراف آسمانها هر جانب و اعماق کرات سماویه
نافذ گردیده و صنعت یدشان تمام کرهٔ ارض را احاطه نموده یکنفر عمل هزار نفر را در یکساعت
بانجام میرسانند در کمال ظرافت و استحکام و گلولهٔ توپ و تفنگ ایشان گردنکشان عالم را مقهور
و ذلیل ساخته رشتهٔ تجارتشان عالمگیر و کل خلق در تحت سلطنة ایشان مغلوب و اسیر و دیگر روز
مسافت پنجاه روزه را طی میکنند آسوده و با استراحت خود را انسان خوانند و دیگرانرا
وحشی و حیوان ادنی کیششان بتنهائی بممالک می تازد و ادیان خلق را غلط نسبت داده
بعقل و دین خود می نازد احدیرا یارای نطق در مقابل ایشان نیست کل ملل و دول خود را
ذلیل و اسیر ایشان میدانند و تشبه بایشان و تقرب بایشان را فخر می پندارند و غیر اینها

از آثار صحة و حیوة که خبر ندارد و عاقل خود تأمل اگر کند میداند که این جماعة اموات بچه درجه
صحة و عزت و حیوة عروج کرده اند و از انطرف میدانی که ملة شریفهٔ اسلامیه و طریقه
حقهٔ نورانیه از اول نشو و اندک زمان بچه درجهٔ کمال و عروج رسیده و در تمامی نقاط
زمین با چه قدرتها استقامه دامن کشیده و بچه تفوق و علو عالم را کسوت علم و عدل
و تمدن و کمال و آداب و نظام پوشانیده و وحشیان عالم را بچه مرتبهٔ انسانیت رسانیده
کل ملل و دول ذلیل و مقهور اسلامیان گردیدند و سلاطین و کبراء طوائف بدرجه
عبودیت ایشان رسیده خراج و جزیه بر ملل بستند و بعلوم و کمالات عالم را حیوة
بخشیدند و الآن ملاحظه نما که بچه درجه روح انسانیة و کمال و نظم و جمال و عدل
و استقلال از قالب ایشان پریده و کارشان بدرکهٔ عبودیة و تقلید فرنگیان کشیده
آه آه واویلاه و اقبلاه ما بدبختان بی غیرت و تنبلان نکبت و تارکان عزت
و حریت الآن با وجود این کثرت که توان گفت ثلث اهالی روی زمین باز نام
اهل اسلام دارند چنان ذلیل و زبون نصاری و فرنگان شده ایم و چنان آزادی و غیرت را
ترک کرده ایم که زنهای ما فخر میکنند بتقلید دهریان فرنگ و جلال و جمال و کمال خود را منحصر
دانسته اند به تبعیت ایشان در اکل و شرب و لباس و حرکات و اعمال و اقوال و کمال
جد شان ترویج آداب و زبان ایشان است ادنی رعیت ارمنی از صد هزار نفس
نجباء و علماء و امراء و سادات و اعیان اسلامی در نزد ما بزرگتر و عزیزتر بلکه خون هزار
نفر از شاهزادگان و نجباء و علماء ما مساوی نفر یک کچی طبیعی فرنکی نیست با آن حیل
و تدابیر و هشیاری و تنداوری که دارند بنام درستی خود و کجی ما تمام نادرستیها را بخرج ما میدهند
و با عهدهای صوری و میثاقهای ظاهری تمام عهود و مواثیق ما را بهم میزنند و باظهار دوستی

لباس

لباس گرگ بپوست میش ما میکشند و بلباس دوستی عداوت بخرج میدهند و هزاران دام برای
ثروت و عزت و ملک و دولت و دین و ملت ما مینهند ثروت و صنعت و قوانین
علم و عدالت از ما ربودند و ابواب فقر و فاقه و مسکنت بروی ما گشودند ما بیچارگانی
جهان بغفلت بورطهٔ صعب ملالت افتاده ایم که اگر چراغ و روغن چراغ بما ندهند کلیتاً
باید شب را در ظلمة بنشینیم و اگر لباس بما نفروشند باید مکشوف و عریان در محلات
گردش کنیم اگر آهن بما ندهند باید زراعت و اعمال بناء و تمام صناعت ما معطل ماند
اگر مس و ظرف بما ندهند قاب آب و طعام نداریم قند و چای و شکر و شیرینی توپ
و تفنگ و شمشیر و رخت و سماور و دواجات و جمیع مایحتاج ما در دست ایشان است
ببهانهای صحبت بازیگری و تماشاخانهای تمام ثروت و نقود چندهزارسالهٔ ما را
بردند آنچه ماکولات و ملبوسات از اراضی ما بعمل آید آن را هم باعلی قیمت رسانیده
خود ما را محروم ساختند از هر جانب بممالک اسلام تاختند در افریقا و آسیا
و چین و روم و جزایر و ترکستان و ترکمانستان و هندستان و قفقازیه و ایران
و غیرها ما را رعیت و عبد و اسیر خویش نمودند دست تفرقه بعزت و غیرت
ما گشودند قانون محکم و دین متحکم و ملک قدیم و طریق مستقیم ما را بهم زدند
و میان سلاطین و رعایا و امراء و علماء ما نفاق و پریشانی افکندند خرابی و دنائت
ما را بدرجهٔ مقروض و حقیر شدیم عمله و اسیر گردیدیم جمیع اشیاء محکمهٔ ما را برده
اشیاء عقلب و زرکش صورت مصنوع بی مغز بما دادند صنعت و حرفت و تجارت ما بسته
شد و کار ما منحصر بمملکت ایشان گردید ما را وحشی و سفیه شمارند و حق دارند
و ما را ذلیل و بندهٔ خویش پندارند امراء ما را خدمهٔ خویش شمارند عجب

از معاهده و مراوده و معامله که با ما می‌کنند هزار ضرر با و هزار منفعت بخود شان ملحوظ
دارند در ولایت و خانهٔ ما ایشان عزیزند و ما ذلیل و در ولایت و خانهٔ ایشان
ایشان عزیزند و ما ذلیل آه آه اهل اسلام رعیت و مقهور ایشان شده‌اند و بگردن
ما سوار گردیده‌اند مجبور کردند تعلّم زبان ایشان و اطاعهٔ زاکون ایشان و دست اندازی
با مور دینی نمودند ایبرا در گذری قفقازیه و ترکمانستان و افریقا و مصر و عراق
و جاوه و کریت و هند و چین کن و عبرت گیر از حال مسلمانان به بین در سودان
و هندستان چها کردند به بین هنوز در ممالک خود ما رعایای روس چه تحکمات بر ما
دارند ملاحظه کن احترام ادنی روس عمله را با اعلم علمای اسلام که کدام یک عزیزند
و کدام غالبتر و کدام محبوبتر هنوز با این حالات باز خود را زنده می پنداری
عشری از معشار نگفته‌ام کو عزت ملت ما کو مکنت و ثروت ما کو احکام شریعت ما
کو صدق و صفای ما کو عهد و وفای ما کو علوم و آداب اسلام کو نظام شریعت
خیر الانام کو عدل و راستی کو اتحاد و اتفاق کو مواساة و وفاق وای بر ما
اف بغیرت ما تف بحمیت ما در روی تخته پاره بگرداب فنا افتاده ایم و خنجر
عدوی جان شکار بحنجر خود نهاده ایم ارکان دینی ما سست گردید بنیان اسلام
ما با آب سیه اسم اسلام بر ما روا میمه اند و حیا ترا بر ما حرام می‌شمارند ایمان ما
دور از آب افتاده ایدست بسینه در مقابل قاتل خود ایستاده حرف و امان
مسخره می‌شماری و نصیحت دوستان را عداوت انگاری کو آن صحت و قدرت
و قوت و جوانی و عزت و کامرانی ملت اسلام باز خود را در سلامت پنداری

هزاران

هزاران تعجب مریضی که سخت بیدار و معلول و مستسقی و مسلول بهت قدّش خمیده
پوست و گردن در هم کشیده سر از چند جا شکسته از ما شمه بدبخت پیوسته
چشم از بینائی کور گوش از شنوائی مهجور عقل و هوش از سر پریده و کارش
بدیوانگی کشیده نفع از ضرر نداند و خود از آب و آتش نرهاند از صد مرض مرض هوس
و با ملک آدم خوار هم آغوش دماغ بریده لبها از خوره پریده گوشها ریخته
و خاک بلا بر سر بیخته دندانها شکسته بند بند گسسته زبان لال قلب در کلال
گردن پیچیده و سینه بپشت چسبیده دستها شل پاها سوخته مفصل دل در اضطراب
و جگر در التهاب از جوع و عطش نالان و از غریبی فریاد کنان نفس در شماره
افتاده و جان بر آن رفتن برکش ده نه مریض پرستی نه غمخواری و نه طبیبی و نه پرستاری
دشمنان قدیم دورش گرفته و یاران شهر رخ نهفته خنجر فولاد در حنجر و زخم گلوله
بر پیکر با این شدت جانش بازتن رود یاران از دور تماشا کنان نفس آخرین
و نظر واپسین با این حال کسی چنین مریض را صحیح و سالم شمارد چه قدر احمق بهتش نادان
این حال ملت ما است چون رفیق این جمله شنید دلش در بر طپید و آهی از جگر
کشید گفت واقعاً جگرم را پاره ساختی [illegible] اینک فی الجمله بیدار
شدم و از غفلت هشیار گردیدم ولکن حالا چه باید کرد و درد را چه چاره باید نمود
بکجا فرار نمائیم و بکدام طرف رو آریم آیا این مرض معالجه ندارد باید مأیوس شویم
و حاضر مرگ و تشییع عزیز خود باشیم یا معالجه و امیدی هست گفتم برادر چنانچه
برای امراض جسمانیه و شخصیه معالجه و طبیب و دوا و غذا اهتمام هست برای امراض

روحانیه و نوعیه و هم چنین قواعدی است برای حفظ صحت و دفع کلفت و هم چنانچه
مریضان و صحیحان جسمانیه درجات مختلفه دارند همچنین امراض روحانیه و البته اطباء
روحانیه هستند و ترتیباتی برای معالجه است از غذا و دوا و پرهیز باید تشخیص مرض
نمایند و موافق قاعده اقدام بمعالجه نمایند و هم چنانچه بعض مرضای جسمانیه بعضی را کار بجائی
میرسد که کار از معالجه میگذرد و امید حیوة منقطع میگردد و اطباء از معالجه دست میکشند
همچنین امراض روحانیه و هم چنانچه برای امراض جسمانیه و شخصیه بعضی حقیقة طبیب
هستند و بعضی بکذب و خلاف بصورة اطباء در آمده و منصب طبابت را غصب می کنند
همچنین نسبة بامراض روحانیه و نوعیه گفت پس اطباء حقیقیه روحانیه کیانند
و کجا مختفی شده اند که از حال این مریض عزیز ما غافل گردیده اند و چرا اقدام بمعالجه
نمیفرمایند گفتم برادر این مطلب تفصیل طولانی دارد و آن زبان و بیان دیگری میخواهد
و گوش شنوائی ضرور دارد اجمالاً بدانکه اطباء روحانیه نوع بشر انبیاء و اولیاء و حکماء
و عقلاء حقیقیه هستند و علماء عقد و کبراء هر ملة و قوانین مقرره بلسان انبیاء و حکماء
قوانین طب روحانی است برای حفظ صحت و معالجه اشخاص و منازل و مدن
و ملل و دول که چیزی از لوازم حفظ صحت و معالجه فرو گذار نکرده اند و اگر بطوریکه
مقرر فرموده اند عمل شود ابداً خلل و نقصانی در ملتی بهیچ جهت باقی نمی ماند
و مرض عارض نمیگردد مگر از ترک آن قوانین گفت پس علامة این همه امراض
که در ملت ما شمردی همه بشاعلماء راجع خواهد شد زیرا که علماء نایب انبیاء و حفظ
قوانین مقرره بلسان صاحبان نوامیس کبری هستند پس این مریض را بانحالة که می
بینند چرا دامن همت بکمر نمیزنند و اقدام بمعالجه نمی کنند و چرا اینقدر تساهل
در حفظ صحت نموده اند که این مریض عزیز باین حالت رسیده و حال چرا غفلت
می ورزند

می ورزند گفتم برادر البته مرا از جواب این سؤال معاف دار و مرا بحال افسردگی
خود واگذار که در من قدرت بیان این مطلب نیست زیرا که حقیقت این مطلب را
بیان کردن علاوه که در این نیز تا متم هیچ ثمر نیست موجب خطر جان و عرض
و مال است و لکن اجمالاً جوابی میگویم که آخر مکالمه من و تو باشد و سؤال
و جواب بمقطع رسد بشرط آنکه زیاده برای در استکشاف اصرار ننمائی پس
میگویم نه این است قوانین مقرره برای طب روحانی از بین رفته و علماء ملة
حفظ ناموس اکبر ننموده اند و لکن میگویم فکر کن به بین در طب شخصی جسمانی
هرگاه کسی را بعلم طب وا دارند و باو بطور صحیح اسماء امراض و حقایق و آثار و علایم
آنها را یاد دهند و قواعد تشخیص مرض را درست تعلیم کنند و اقسام و انواع ادویه
و قانون استعمال آنها درست تعلیم نمایند که بفلان نحو مریض باید از فلان دوا
چند جزء و از فلان و فلان چند جزء باید ترکیب کرد و چه وقت خورانید و چه
طور خورانید و منزل مریض چه طور باشد و مریض پرست با که کند و غذا و پرهیز
چطور باشد و چه طور تقویت باید کرد و چگونه باید حفظ صحت نمود و او هم
اینها را بطور صحیح یاد بگیرد و مکرر تذکره کند که تماماً حفظ نماید و نقش ذهن نماید
و ملکه کند بطوریکه هر کس سؤال کند بطور صحیح در جواب حاضر باشد و لکن
اگر خودش مریض باشد ابداً عمل نکند بطوریکه یاد گرفته یا ابداً مریضی باو رجوع
نکند یا آنچه دانسته برای مریض نگوید یا عکس آن را بگوید یا این طبیب را در گوشه گذارند
یک نفر که اصلاً از قواعد طب خبر ندارد باو رجوع نمایند هم و او ضد این معالجات را بعمل آورد
آیا در اینصورت محض یاد گرفتن و حفظ و ملکه نمودن آن معالجات ثمری برای رفع

مرض می بخشد یا ذره از مرض مریض مجض دانستن کم می شود گفت نه گفتم حال علماء وعقلاء
ما نسبت بمرض ملت اسلامیه همین است وبدتر گفت دیگر بدتر چه چیز است گفتم برادر
برادر در ملت ما امتحان وتحقیق از میان برافتاد جمعی بصورت اطباء روحانیه در آمدند
که نقیض معالجه برای ملت می کنند وآن را بحال فلاکت می افکنند تا خود وغرض شخصی ودل
بعمل آرند جمعی پای علم اقدام کردند واهلیت آن را نداشتند بنادانی اقدام بمعالجات
کردند وملت را بحال افکندند جمعی محض تعلم وحفظ اکتفا کردند وباظهار دانائی غرض
خود را تحصیل کردند وابدا بعمل نپرداختند وبعضی قلیل که تعلم کرده ودر مقام اعمال بودند
در گوشه ها ماندند وکسی بایشان رجوع نکرد واحدی بمقام تفحص وامتحان وتحقیق بر نیامد
اما بدترش آن است که جگر را خون کرده وقدرت نطقم را برده این است که هر گاه مریض
بآن حالت که گفتم خود را در کمال صحت وقوت داند که ابدا اعتنائی بطبیب نخواهد کرد
از این بدتر آنکه هر گاه کسی باو بگوید تو مریضی ناخوشش آید وباطبیب عداوت ورزد
وبمقام قتل ودفع طبیب آید از این بدتر آنکه دشمنی را که بقصد جان او است او را حافظ
صحت خود شمارد وبقول او اعتماد کند وزهر جانگزا که او برای قتلش مهیا کرده باکمال
میل بخورد وحفظ صحت خود را در آن داند وطبیب حقیقی دلسوز که از کنار می بیند وزبانا
میکند زهر است نخور ابدا گوش باو ندهد وآن را رانده ومخذول گذارد حالا حالت
ملت ما این است صم بکم عمی فهم لا یعقلون ولا یرجعون به وجعلنا من بین
ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون این است مثل بهایم ابدا
ملتفت خیر وشر ونفع وضرر خودمان نیستیم ان هم الا کالانعام بل هم اضل [illegible]
امه ایم اموات غیر احیاء ولکن لا تشعرون موافق حال ما گردیده است آه آه

از روزی

از روزی که این نیم نفس هم از تن ملت دست کشید بالکلیه اسیر ودستگیر اعدا خواهیم شد
آن وقت فهمید ثمر ندهد گریه وناله فایده نبخشد فریاد وفغان بجائی نرسد ای برادر این
مریض مذهب وملت ما است واین عزت وسعادت ما است واین سلطنت ودولت
ما است واین راحت وحریت ما است این عزیز ما است چنین خوار وبدست دشمنی
خونخوار گرفتار است با مرگ این عزیز ما اسیر شویم وبدست دشمن بقید وزنجیر رویم فریاد
فریاد آزادی وغیرت ما رفت آه آه ناموس وعزت ما رفت وای وای بنده بندگان خود
خواهیم شد داغ اخ رعیت رعایای خود خواهیم گردید آه چگونه طباخ مطبخ فراش روس گردیم
آخر چرا اسیر سالدات بی پدر شویم امیرزادگان ما چطور مهتر اسب کمیر انگلیس توانند نمود
بچه غیرت نسوان ما روکشاده بمنزل نوکران فرنگیان روند اطفال ما چگونه مذهب نصاری
گیرند زادگان اسلام بچه نام دین از کشیش بپذیرند لا مذهبی را چطور باین مذهب پاک
تقدیم دهیم بیغیرتی را بچه عنوان گردن نهیم قبور آباء ما را چرا کاوش کرده کرکخانه سازند
در جای مساجد بچه کیفیت کلیسا پردازند آه آه دیگر طاقت گفتارم نیست بگذار دل خون
شود وچشم جیحون شود جیحون شا گفت ای عزیز این کلمات تو مرا تشویش انداخت وجگر را
پاره پاره ساخت اگر صورت حال را چنین میدانی پس چرا دامن همت بکمر نمیزنی وچرا
بعلاج واقعه پیش از وقوع نمی پردازی ومثل پیشینیان ما خود را اسیر بلای دینی ودولتی
ومذهب ودولت نمی سازی چنان می نماید که این اظهار غمخواری تو هم مثل سایر
مقالات حرفی است صوری پس چرا ملامت دیگران می نمائی گفتم ای برادر من حرفی
زدم که قاطع سؤال تو باشد تو بیشتر اصرار وکاوش میکنی از تنهائی وصد مثل عاجز
زبون افتاده در گوشه خمول چه می آید مطلب از این اهم تر است که بنظر تو آمد نفهمیدی
که گفتم طبیب چه تواند کرد با ناخوشی که اگر بگوید تو فلان مرض داری اینرا عداوت شمارد

وبمقام دفع و قتل طبیب آید نشنیدی که گفتم من قدرت کشف حقیقت حال ندارم و در این
مقام نمی توانم نفسی در آرم نمی بینی اگر جوان صاحب نشاه صاحب ثروت اسیر هوا و شهوت
و طالب عیش و عشرت هرگاه عادت کرده باشد بعیش و شراب و جمیله در وثاقه داشته
باشد که حریص باشد بر مخالطت او و چند رفیق داشته باشد از جهال که خود را با او
طبیب وا نموده باشند و در واقع دشمن او و بقصد جان و مال او باشند و شریک عیش
و مستی او هم روزه با او بگویند که تو در کمال صحتی و حق تست مستی و عیش و مجامعت
که آن مصلح قوای تو و سبب مزید صحت تو و او هم اعتقاد بحذاقت ایشان داشته باشد
هرگاه طبیب حاذق مهربان ملاحظه حال او نماید که او را بآن طبیب اعتقادی نباشد و او را
طبیب ندانند بلکه دشمن عیش خود شمارد اگر آن طبیب مهربان احساس کند که این مستی
و مجامعت موجب هلاکت او است البته اگر بمقام ممانعت او بر آید و او را دعوت
کند بترک عادت و پرهیز وا مر کند او را بشرب دواهای تلخ و غذاهای ناگوار
محققاً از او قبول نمی کند بلکه اگر سمت بگیرد با او اظهار عداوت می نماید بلکه
اگر نسبت بعضی امراض دهد بمقام هتک عرض و قتل نفس او برمی آید حالا حال
اطباء حذاق با اهل ملت ما همین مذاق هست بلکه هزار یک امراض بیان نتوانند
و بمقام معالجت قدرت ندارند بر آیند گفت نه ام چنین هم نیست که تو گمان
کرده و باین درجه جهالت و وحشیت ما طبیب بد برده عمده علت عدم التفات
و غفلت است چنانچه من از حال خود میدانم که این مقالات تو رگ غیرت مرا
حرکت داد و آتش دیگری بدلم نهاد بطوریکه ببذل مال و جان حاضرم و بهر چه دستم
رسد مضایقه نمی نمایم و اکثر اشخاص از من هم بهترند بلکه بسیاری مستی و نقاهت را
ملتفت شده اند و بحقیقت علت پی برده اند بلکه بعضی گاه گاه اظهار

تأسف می نمایند و اجمالاً مرض در ملت احساس می نمایند بلکه بعضی طبیب میجویند و دوا
میگویند بلکه بعضی بعضی امراض را تعیینا محقق دانسته اند بلکه بعضی بعضی معالجات را
هم بزبان می آرند بلکه بعضی کمر بسته اند که اقدام بمعالجه نمایند می بینم هر کس بیان مرض
می کند تصدیق می کنند و دست و پا در معالجه گم کرده در بادیه حیرت نشسته اند
چه قدر مناسب است که تو بتفصیل بیان امراض پردازی و اهل ملت را دعوت
بمعالجت کنی گفتم بلی این مقدار را میدانم و آنچه علاوه بر این من میدانم تو نمیدانی
اولاً اینها که تو میگوئی کسانی نیستند که رشته امور در دست آنها هست و اقدام
اینها لغو و بیجا است بلکه از جهات کثیره سبب ازدیاد مرض هست و ثانیاً اینها
گمان می کنند که طبیب باید معالجه را بدلخواه اینها و از آن اغذیه که میل نفس
ایشان هست بدهد مقام قول دیگر است مقام فعل دیگر اگر طبیب بخرد باینها
بگوید که مرض ملت تو خود تست مستی باید ترا اصلاح کرد و فلان عمل تو مرض
ملت است محققاً بمقام معاندت و انکار بر آیند و طبیب را مورد هلاکت و دمار
سازند نمی بینی که هر کس از اهل ملت که تصدیق مرض ملت میکند تقصیر را بدیگران
نسبت میدهد و خلاف را بگردن دیگران می افکند و خود را عاری و بری می شمارد
بس باید از خیال معالجت گذشت و منتظر مرگ این عزیز بود چنانچه آنها که
رشته امور در دست آنها است و از حقیقت حال واقف هستند بجای اغراض بخیال
شخصیه خود در حال وفات این عزیز افتاده اند مثل آنکه پدر رهبری مریض
و در حال احتضار باشد و امید صحت قطع شده باشد از اولاد و عیال و ورثه
او چنانچه رسم عصر گردیده تفکر دزدی و ذخیره کردن اموال او می افتند و برای
روز مرگ او از دیگر ورثه پنهان می کنند و هر یک بادست رسد هرگز بفکر دیگران

دیگران نمی افتند بلکه از فنا و پامالی دیگران باک ندارد حاله چگونه با اینها توان گفت
که این کار را نکنید بعلاوه چیزها می دانم که گفتن نمی توانم حتی اینکه می شود بعضی
از عیال و اولاد بی انصاف که ذخیره ها کرده قصد جان آن مریض می کنند و در خلوت
زهر بدوا ایشی می افکنند می شود که زنش با دیگری بقصد شوهری سازد و در خلوت
بالش بدهن مریض اندازد بیا از این مرحله بگذر و مرا بدام بلا منفکن گفت
ای طبیب مهربان دست از گریبانت بر ندارم انصاف نیست مریضی را باینحال ببینی
و معالجه دانی و ساکت نشینی اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی
گناه است مگر شما نمیگوئید ما جانشینان انبیا و اولیائیم مگر در تاریخ انبیا
نمی خوانی که محض اصلاح امت و خیرخواهی ملت از جان و مال و عرض و عیال گذشتند
و دست از همه چیز شستند تا کار عالم را با صلاح آوردند نهایت اینکه تو هم جان
عزیز در این راه گذار و از چند قطره خون خود در راه ملت مضایقت مکن و قدم
همت براه نه مع ذلک سخن بی پرده بگو و آنچه سهل است بیان کن اینقدر باشد
که ذمت غیرت خود را بری سازی و خود را در سلک مجاهدین و شهداء منتظم کنی و از
خدایتعالی معاونت خواه گفتم برادر خوب میگوئی و لکن من هم جزو ملت و مریض
و عاجز و ضعیف و فقیر و نحیف هستم و لکن تو حق میگوئی که مرد غیرتمند از آنچه دسترس
داشته باشد باید مضایقه نکند و لکن قیاس امثال ما را با انبیاء و اولیاء کردن قیاس است
باطل کار نیکان را قیاس از خود مگیر چنانچه حال عمر ما شبیه بعمر دیگران نیست
خوف من عمده از دوستان و اجزاء ملت خودم هست نه تقیه ام از هم نوعان خود
این خطر بدترین خطرها هست که اهل ملت خودم تخطیه کنند و گویند قانون ملت است

که معمول است

که معمول است و تو بغلط بحث میکنی و خطر در تدلیس است که غرض شخصی را بلباس صلاح نوعی
جلوه دهند و باطل را نام حق نهند نه یاری و هم خیالی همه مقالات مورد سخریه
و استهزاء شود و همه سعیها بهدر رود و مرا زیاده از قول دست رس نیست و لکن
مع ذلک تو مرا ملزم کردی و تکلیف عظیم بگردنم آوردی و تفصیل این اجمال محتاج است
بکتابی که خدایتعالی لطف فرماید منتشر گردد و بهرحال این اقدام اگرچه مورد خطر است
و در نظر خودم بعید الثمر و لکن سه چیز مرا واداشت یکی اینکه اسقاط تکلیف نمایم و از
ورود لعن در آیم قال الله تعالی الذین یکتمون ما انزلناه من البینات والهدی
من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون وقال النبی صلعم
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه والا فعلیه لعنة الله
ولعنة اللاعنین و در حدیث هست اینکه هرگاه کسی را خدایتعالی علم چیزی عطا نماید
و او کتمان کند در روز قیامت می آید درحالیکه در دهنش لجام آتشین باشد و دیگر
اینکه شاید بعضی از اهل ملت و صاحبان غیرت از خواب غفلت بیدار شوند یا جمعی از علماء
و عقلاء ملت باین وتیره روند و دیگر اینکه اولاد ما و آنهائیکه بعد از ما می آیند اگر بسوء
اعمال ما ایرادات کنند شاید این مکتوب بنظر ایشان رسد و نگویند این اسلاف ما
همه سفها و احمق و بیغیرت و بی علم و کمال بوده اند و هیچ یک بغرض و حال خود متوجه
نبوده اند و وقتیکه لعن و طعن باین اسلاف کنند این ضعیف را استثناء کنند که این
بیچاره گفته و فریاد کشیده کسی نشنیده چنانچه می بینیم همه ملل و طوایف بجهالت و حماقت
و بیغیرتی اهل هند و سلاطین و امراء ایشان می خندند و اهل جاوه و کثیری از اسلامیان
و هنود امریکا و اهالی مصر و افریقا و چین را طعن و ملامت می کنند و همه به بیداری
و هشیاری ژاپون و توجه دولت علیه عثمانیه مدح می کنند بالجمله شروع رفت

ببیان تفاصیل آن اجمال بطور اختصار و تکمیل مقال محتاج است بمقاله در یک مقدمه و پنج
مقام و یک خاتمه که در مقدمه بیان شود معنی حیوة و موت و صحت و مرض مقام اول
در بیان جهت عروج و ترقی ملت اسلامیه در سابق مقام دویم در بیان حال حاضر اسلام
و اثبات مرض مقام سیم در بیان منشأ و سبب مرض مقام چهارم در امکان معالجه مرض
مقام پنجم در طریق معالجه خاتمه و وصیت و بعض مطالب نافعه و هو حسبی و نعم الوکیل اما
مقدمه بدانکه حیوة با موت و صحت با مرض دو معنی متقابل هستند و حق
این است که تقابل بینهما تقابل عدم و ملکه است حیوة امر وجودی است و موت عدم
آن است در جائیکه شأن آن حیوة بود و هکذا صحت امر وجودی است و مرض امر
عدمی و منافات ندارد با آنچه که عرض شد قوله تعالی هو الذی خلق الموت والحیوة
که بسا است کسی گمان کند که اگر موت امر عدمی است چگونه خلق بر آن تعلق گیرد و حال آنکه
خلق نیست جز از عطاء وجود زیرا جواب میگوئیم موت عدم الحیوة است که عدم مضاف است
و خلق بسیار استعمال شده در اعطاء اصل وجود بشیء و سلب آن از آن شیء پس مراد از خلق
اعم از اعطاء و اخذ و ایجاب و سلب امر وجودی است و می توانی بمعنی تقدیر بگیری که همان
جعل و تقدیر حیوة بمقداری که منقضی شود و بانتها رسد همین جعل عاجل جعل حیوة و موت است
و موت همان انقضاء حیوة است و از همین جا توانی فهمید که آیه شریفه کل نفس ذائقة
الموت هم دلالت ندارد بر وجودی بودن موت باعتبار اینکه کسی نسبت دلالت کند از تشبیه موت
بشیء مذوق بر اینکه آن امر وجودی است زیرا میگوئیم که نعمت حیوة بسکه محبوب تر است از همه
چیز تشبیه آن بمذوق عذب و ملایم و شیرین انسب است و تشبیه عدم آن نعمت بشیء مذوق
عذب و شیرین انسب می شود مثل تلخی با اینکه اینجا جای تحقیق این مطلب نیست که شیرینی در

در مذوقات

در مذوقات هم امر وجودی و تلخی مثلا همان عدم ملائمت و منافرت شیء مذوق است با ذائقه
و از اینجا وجه آیات دیگر هم معلوم می شود مثل و یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة
با اینکه نسبت خلق با مر وجودی و عدم آن بسیار واقع شده است مثل خلقة نور و ظلمت
و لیل و نهار و علم و جهل و قدرت و عجز و اختیار و اضطرار و غیرها کیف کان اجمالاً بالبداهة
معلوم است و شبهه نیست که کمال و علو و رفعت شیء با بودن حیوة است و نقص و پستی با نبودن
آن و بهر درجه حیوة اتم و اکمل و اشد و آثار آن اظهر و اکثر باشد شیء بسبب آن درجه اکمل
و امنع و ارفع و اجل خواهد بود از آنچه فاقد آن درجه است و بر احمق هیچ چیز محبوب تر
از حیوة نیست بلکه محبوبیت هر محبوبی راجع بمحبوبیة حیوة و کمال آن است و دائماً هر حی
طالب تکمیل حیوة خود و حریص برفع نقایص آن است نهایة اینکه هر یک جستجوی علی حسب
کمال و غایت حیوة خود دانسته و در صدد تحصیل آن می باشد مثلا یکی علم را دیگری مال را و هکذا
و این مطلب محتاج ببینه و برهان نیست و سر این مطلب بطور اختصار که اینجا مقام بسط
نیست این است که ابده بدیهیات و منتهی الیه همه جهات و منظورات وجود است
و عدم که تقابل تناقض دارند و لا یجتمعان بالبداهة و لا یرتفعان بالبداهة و همه جهات
و کمال و خیرات و صلاح راجع بوجود و همه نقایص و شرور و فساد راجع بعدم است و خیر
محض و کمال مطلق و تام فوق التمام بحیث لا یتصور و لا یتوهم فوقه فوق که اصلا شائبه شر و نقص
در آن راه نیست وجود مطلق جل شرفا اتم ازلی است جل شأنه که همان حی مطلق تام
و ذات او عین حیوة شرافتمند است که بهیچ وجه شائبه تصور و توهم عدم در او نیست کی وجود
و حیوة او که عین وجود او است واجب بالذات و ضروری است و شر محض و نقص مطلق
لیس محض و عدم مطلق است که شائبه وجود متصور نباشد و غیر از آنند و طرف ضروری الوجود

والعدم که سلب ضرورة از هر دو طرف باشد عالم امکان است که نه واجب لذاته باشد و نه ممتنع لذاته
نه خیر محض و کمال مطلق است و نه شر محض و نقص مطلق بلکه مشوب به دو که من حیث وجوده خیر
لأنه من قبل الخیر و من حیث ماهیته شر و نقص است و امکانیات از بابت نقص و کمال متفاوت
بدرجات و مراتب غیر محصوره است و آنچه کسوت وجود پوشیده از غیر از درجه وجود ضعف
انقص که یکدرجه از عالم بالاتر رفته درجات بعضها فوق بعض است در کمال و تمامیت تا اعلی و اشرف

عدم

درجهٔ امکانیه اتم وجوداً از سایر مراتب امکانیه که درجهٔ خاتمیت و قرب درجهٔ واجبی که کان
قاب قوسین او ادنی و کمال همان با تمامیت و شدة وجود و قرب وجود واجبی است
پس اتم وجوداً اتم حیوة خواهد بود و هر قدر ممکن حظ حیوتش کمتر است به درجهٔ عدم اقرب
و از عالم کمال دورتر است و هر مقدار جنبهٔ حیوة اشد از نقص ابعد است تا بدرجهٔ که آنچه حیوة
اضعف دارد اکمل وجوداً از میت است و صحت در حی تمامیت حیوة او است بحسب استعداد
حیوة خودش و مرض نقص حیوة است در آن حی و هر قدر مرض شدیدتر حیوة ناقص‌تر است
و بی شبهه هر شیئی که متصف بحیوة است دائماً در طلب تکمیل حیوة و تمامیت و قوة و طول آن
می باشد و جمیع حرکات و سکنات هر حی بالاخره برای همین غایة است و حقیقت حیوة
علم و شعور و قدرت آن شیئی حی است باحوال مملکت خود و تصرفات در مملکت خودش پس
آنکه عالم و شاعر است بخود و آنچه برای او است و قادر است بتصرف و تقلب در آن پس
آن حی است و فاقد آن میت و بدرجهٔ کمال علم و ادراک و قدرت حیوة کامل و تمام است
پس علم و قدرت راجع است بحیوة و ممکن حی ملتفت است بآنچه برای او است و قادر در جلب
منافع و مدد حیوة و دفع مضار و منافیات بدرجات مختلفه و حی مطلق اتم منزه است
از سهو و نسیان و غفلت و خطأ و اشتباه و سنه و نوم و عجز و اضطرار محیط است بمملکت
خود که تمام کائنات است و ابداً تغییر و تبدیل و جهل و عجز بر او روا نیست و تصرف

در چیزی

در چیزی از مملکت او را مانع از تصرف در چیز دیگر نمی باشد هو الحی القیوم لا تأخذه
سنة و لا نوم و لا یشغله شأن عن شأن و لا یخلو منه مکان الا انه
بکل شیئ محیط و میت آن است که از علم بر خود و مملکت خود و تصرف در آن معزول
باشد از این است که جمادات مثل سنگ و خاک ابعد از قبول حیوة و غیر شاعر و قادرند
اخس و ادنی درجه هستند و ترقی آن با مطارح اشعه و منابع ادوار بیک درجه وصول بدرجه
معدنی است که اقرب بقبول حیوة است و اکمل وجوداً و انفع هستند و بیک درجهٔ دیگر ترقی
بدرجهٔ نبات اقرب بقبول حیوة است بوجود روح نباتی اگر چه این روح دارای علم و قدرت
نیست لهذا میت بر آنها صدق می کند تا درجهٔ دیگر ترقی کرده بدرجهٔ ادنی مرتبهٔ حیوانی
شعور و قدرت را دارا شده حی بر آن صادق آید حیوة ضعیف مثل بعض کرمها که در جای
رطوبت متکون گردد پس از آن درجه بدرجه تا بمرتبهٔ اعلی درجهٔ حیوانی رسد مثل اسب
و میمون و نسناس که قابلیت تعلیم و قدرت بر بسیار چیزها دارند و از آن درجه
ترقی کرده بادنی درجهٔ انسانی مثل بعض افراد که بیک درجه از حیوان بالاتر باشند

عوام

مثل بعض اشخاص ناقص شعور و هکذا درجات بعضها فوق بعض تا بدرجهٔ انبیاء و اولیاء
و اشرف انبیاء که اتم حیوة است و از اینجا اشاره توانی یافت بر اینکه لابد آنکسی
که رئیس کل بشر و مکمل حیوة دیگران است مطلقاً از کثیری از نواقص حیوة که بر دیگران
روا است باید عاری باشد مثل سهو و نسیان و خطأ و کذب و ارتکاب معاصی و غفلة
حق بالجمله شخص زید حی است یعنی نفس او که دارای این مملکة بدن و قوای باطنیه
و قوی و اعضاء و جوارح ظاهریه است محیط است بمملکت خود و مطلع است از آن
و قادر است بتصرف و استعمال هر یک از قوی و اعضاء در مصرف خودش و مطلع و قادر
بر آنچه که برای او است خارج از مملکت که آنهم برای او است خارجی و داخلی دارد

و هر کس هر مقدار علم و قدرت او بر مصالح مملکت خودش از اندر نحو و بیرون نحو بیشتر است
حیوتش کاملتر است و اشرف و اعلی درجه است از انکه فاقد این رتبه است و چون
حیوة امکانی و وجود علم و قدرت او مستفاد از غیر است لهذا تام و کامل من جمیع الجهات
نتواند بود لهذا جهل و سهو و نسیان و عجز و اضطرار و حوادث و تغیرات بالاخره مرض و موت
بر او راه دارد انیکه معلوم شد که حیوة و کمال انسان با علم و قدرت است بدانکه جنبه
علم اشرف و اکمل و اقدم است از قدرة بلکه قدرة منوط است بعلم و بی آن محال و غالبا
علم سبب وجود قدرت و بدرجه کمال علم قدرت هم کامل می شود و هر جا علم باشد قدرت
نباشد و عجز غالبا ناشی می شود از جهل نمی بینید زید کتابت را نداند نتواند همچنین
دانستن توانستن و صنایع را ما نمی دانیم نمی توانیم بناء تا قواعد متعلقه در بنا را نداند
بنا نتواند اشارة پس بدان که این عجز و مغلوبیة و اضطرار و اسیری و احتیاج در ما
اسلامیان بلکه شرقیان از نادانی ما است و غلبه و اقتدار غربیان و عزت و ثروت و راحت
ایشان از برکت علم ایشان گوارا شان باد که غیرت داشتند اشارة اخری
سلطنت تابع نبوت است الملک والنبوة توامان نزد خردمند شاهی و پیغمبری
چون دو نگینند بیک انگشتری سیف تابع قلم است غضب تابع رحم است بلکه منشا
غضب حق رحمت است امراء حقه باید تابع علماء حقه باشند علم است منشا تمام کمال
و خیر بگذریم نفهمیدی که صحت حقیقت تامیت علم و قدرت او است بر مملکت خود و پس مرض
ضعف و نقصان علم و قدرت است و هر بدرجه ها دامیکه ضعیف از شعور و قدرت
باقی است هنوز زنده است همینکه بالکلیه مسلوب گردید میت است این است خواب
برادر مرگ است و مرگ نیست النوم اخ الموت ابر اکه نفهمیدی نزد یک نفهم مقصد
که در آن کلام دایم شدی زید که عبارت است از نفس و ارای این همه قوی و اجزاء
این

این بدن مملکت زید است و برای هر یک از قوی و اعضاء این مملکت که مجموع مرکب
شئ واحد است عملی است مقرر که تمامیة حیوة و آبادی این مملکت با این است که هر جزء
قیام کند بعملیکه مخصوص او است برای حفظ و اکمال این مملکت و اعضاء و قوی بحسب اعمال و آثار
بجهت مدخلیة در آبادی و حیوة مملکت مختلف استند بعضی بمنزله رکن مملکت و کل است
که با خراب آن کل منهدم گردد مثل قلب و دماغ مثلا و بعضی خرابیش سبب نقصان عظیم است
مثل چشم و گوش و زبان مثلا و بعضی سبب نقصان کمی تا برسد بنقصان مثل یک ناخن و هم چنانچه
فقدان هر یک از اعضاء نسبت بهمان جزء موت است و نسبت بکل مرض هم چنین از کار ماندن
هر یک از اعضاء مرض است نسبت بجزو و کل و هم چنانچه نقصان هر یک از اعضا مرض است هکذا
هکذا زیادتی از مقدار مقرر بحسب طبیعت و استعداد شئ مثل انگشت زاید و دست زاید
و دندان زاید مثلا و امراض بعضی داخلیه است و بعضی خارجیه مثل شل شدن دست و مثل
بسته شدن آن و هکذا و بدانکه فقدان علم و قدرت و از عمل ماندن اجزاء مرض و نقصان
حیوة شمرده می شود بحسب طبیعت و استعداد شئ پس مثل عجز از پریدن بهوا و یا جهل بکنه
کثیری از اشیاء و نفوذ بصر و از شرق در غرب مثلا در بشر نقص است در مطلق حیوة و نقص
نیست در بشر بحسب طبیعت و استعداد آن و هکذا سهو و نسیان و خواب و خستگی و امثال ذلک
بمقدار متعارف در حیوة طبیعی بشری اگر چه نقص است در مطلق حیوة بلی زیادتی اینها
از متعارف بشری نقص و مرض است و هکذا علم و جهل و قدرت و عجز بقدر مقرر در طبیعت
بشریه و شخص آن وقت صحیح و سالم و تام الحیوة است که تمامی قوی و جوارح و اعضاء او
قیام نماید بعملیکه از هر یک مقصود است و فنیکه سلطان مملکت اعمال و اجراء نماید و از
اطاعة رئیس مملکت تخلف ننماید پس اگر نفس که سلطان است جاهل باشد و در اعمال

ونقص و مرض نیست در حیوة طبیعی انسانی

قوی و اعضاء و استصواب از عقل که وزیر است و عالم بقواعد استعمال اعضاء نماید نفس مریض است
و اگر فاقد عقل باشد این شخص میت العقل و از حیث این قوه مریض است و اگر هوا و هوس
وزیر اخذ نماید نه عقل را این قوه مریض است بمرض صعب مثل [?] است و اگر ناقص العقل
باشد عقل مریض و کل از این جهت مریض است و هکذا سایر قوی و جوارح چشم اگر نبیند
دو جزء مریض است گوش هم نشنود سه جزء مریض است همه قوی و جوارح که از کار افتادن کل
و مرکب میت شد اینرا که دانستی زید یک جزء است من حیث الکل که جنبه حقیقیه اعضاء
مختلفه است صحت و مرض و حیوة و موت دارد و هکذا همین وحدت و کل بودن بجهت
ترکیب از اعضاء مختلفه که برای هر یک شغل مقرر باشد جاری است در خصوص منزل و خانه
که مرکب است از اعضاء چند مثل مرد صاحب منزل و زن و اولاد و خادم و خادمه
و غیرها که اقدام هر یک بعمل خاص خود بنحو مقرر حیوة و صحت منزل است و مرض خلل
در یک جزء یا چند جزء و موت افتادن همه اجزاء از عمل خود و پاشیده شدن هیئة اجتماعیه
باشد مثل پاشیدن اجزاء شخص از همدیگر و هم چنین این نسبة وحدت از باب محله
یک بلد بودن که چند منزل بهیئة اجتماعیه یک محله است که باید هر یک اقدام بعمل
و تکلیف معین خود نماید از حیث محله بودن که خلل مرض و خلل در کل و پاشیده
شدن موت است و همین معنی ملحوظ است در بلد واحد و قریه واحده که چند محله بهیئة
اجتماعیه بلد است و برای هر یک از جهت اتحاد بلد عمل معین است و حیوة و موت
و صحت و مرض بهمان تقریر است که گذشت و همین طور هیئة بلاد چند از جهت وحدت
دولت و ملت که دولت واحده و هکذا مذهب واحد و مرکب است از اجزاء متکثره
و اصناف مختلفه که برای هر یک عمل مقرر است در قوام دولت و ملت و جهت وحدت
گاهی حیثیت اتحاد مذهب و گاهی اتحاد دولت و اتحاد لسان برای بعض اتحاد روحانی

صنف و هکذا و تفصیل مطلب بطور توضیح اینکه شخص انسانی مثل زید از این جهت که شخص واحد مرکب
از اجزاء و قوای روحانیه و جسمانیه کثیره است در کمال حیوة و صحت خودش در ناموس طب
حقیقی مکلف است که اعمال کند هر یک از قوی و اجزاء او بعمل خاص خودش بطوریکه در ناموس
اکبر و قانون حکمت کبری مقرر است پس من حیث هو احکام و تکالیف دارد و چون خود زید
جزء است از منزل از حیثیت جزئیت آن منزل احکام و اعمالی دارد و از حیثیت جزئیت
محله احکام و اعمالی دارد و از حیث جزئیت بلد احکامی و از حیث جزئیت صقع
و ناحیه احکامی و از حیث جزئیت دولت و ملت احکامی و از حیث جزئیت مطلق
کره ارض یعنی از حیث حکم مطلق صدق انسان بر او قطع نظر از ولایت و مذهب و دولت
اعمالی الاعم فالاعم حتی اینکه نسبت زید بعالم شمسی خود این کره ارض غیر نسبت او است
بعوالم دیگر و از حیث مطلق وجود امکانی احکام و آثاری و بی شبهه در حکمت عقلانیه
حقیقیه اگر امر دایر شود میان اجراء غرض شخص جزئی از اجزاء و اصلاح حال او و میان اجراء
غرض راجع باصلاح کل و نوع اصلاح کل و نوع مقدم تر است بلکه اصلاح کل فی الحقیقه اصلاح
همان جزء هم هست مثلا اگر ذائقه ملتذ می شود از غذائی که این قلیل التذاذ در رفت [?]
اکل مستلزم مرض کل بدن و از کار ماندن تمام اجزاء است طبیب باید منع کند از آن غذا
و ملاحظه صلاح کل نماید و هم چنین اگر دوای تلخ منافر ذائقه و مصلح بدن است بان امر نماید
و اگر اجراء غرض زید که مثلا بگذارند ترک کار کرده براحت بخوابد و بدلخواه خرج نماید که این [?]
غرض او است منافی صلاح خانه و منزل باشد باید طبیب خانه ملاحظه اصلاح منزل کند نه غرض
شخص زید را طبیب و مدبر منزل باشد و هکذا اگر خانه در محله برای صلاح شخص خود می‌خواهد
تعمیر عمارت خود تنگ کردن کوچه که منافی صلاح محله است نماید یا منحصر کردن آب بهمین خانه
و قطع طریق آن از منازل دیگر باید طبیب محله و کدخدای آن ملاحظه صلاح محله نماید و هکذا

اگر محلهٔ آب شهر را بخود مختص کند مثلا یا کثافات شهر را بمحلات دیگر ریزد یا تعفنات از آن محله
که موجب امراض و اذیت دیگران است از آنجا نشر کند یا سارقان و حرامیان باشند مثلا طبیب
بلد و حاکم شهر منع نماید یا جماعت قصابان مثلا یا نانوا یا دستهٔ اوباش متعرض اهل بلد باشند
و نفع خود و ضرر دیگران جویند یا محتکران احتکار نمایند یا جماعت اهل باطل کارشان تعرض
بمردم و معارضه داشتن اهل بلد بیکدیگر محض جر نفع خود بدعاوی باطله و شهادات ناحق عمل
کنند طبیب و سائس بلد معالجه نماید و اگر اهل بلدی در امور راجعه بنفع کل ملت تقاعد کنند
مثل اینکه بطلب راحت خویش بجهاد و دفع اعداء ملت نروند یا سد طریق آمد و شد بلد
دیگر و منع دخول امتعهٔ دیگران و خروج امتعهٔ خودشان و امثال ذلک نمایند سلطان دولت و طبیب
ملت بملاحظه صلاح حال عموم نماید و اگر ملت و دولتی بمحض میل خود صلح و امان با ملل دیگر
بشکنند و تعرض باهالی آنها نموده سبب تنازع و تهاجم جنگیدن دو دولت یا دو ملت مثلا شوند
اطباء مطلق ملل بمعالجه بپردازند و صلاح عموم البشر را ملحوظ دارند و هکذا پس ناموس حق
و حکمت حقیقیه و عقل سلیم غرض نوعی را بشخصی مقدم نماید و از صلاح حال جزء بملاحظه صلاح
حال کل اغماض می نماید و بضد آن جهل و سفاهت و لغو و حماقت همیشه متوجه اجراء
غرض شخصی است اگرچه موجب افناء نوع و کل باشد که نادانی اقدام بافناء خود هم کرده
بخوردن غذای لذیذ یکدفعه و بطلب لذت قلیل بدن را علیل ساخته هم اعضا و خود ذائقه را
بمرض انداخته و بفنا رسانیده آه از آندم که طبیب خود جاهل و از صلاح کل غافل در مقام
اجراء غرض شخصی و افناء نوع باشد هرچه بگندد نمکش میزنند وای بر آندم که بگندد نمک
و بعد از آنکه در مقام تکمیل حیوة و رفع امراض چنانچه معلوم شد اکمال علم و قدرت ضرور بود
و برای اکمال قدرت هم اکمال علم پس علم حیوة عالم است و باید از تعلیم اشخاص شروع کرد
و پیش رفت حکمت جلیله بدانکه صلاح عالم بصلاح دول و ملل است زیرا عالم عبارت

از مجموع مرکب ملل و دول است و عالم مرکب از ملل صحیحه صحیح است و صحت هر دولت و ملت
موقوف است بر صحت اهالی بلاد که دولت مرکب است از آنها و صحت هر بلد موقوف است
بصحت اصناف و محلات آن زیرا بلد صحیح همین است و محلهٔ صحیحه صحت آن موقوف است
بر صحت خانه‌ها و منزلهای آن و صحت هر منزل موقوف است بر صحت اشخاص آن از پدر
و مادر و اولاد و خادم و خادمه و غیرهم و صحیح بودن هر یک فرد فرد اشخاص با این است
که تمام قوی و اعضاء را استعمال نمایند بقانون مقرر در ناموس اکبر و این هم موقوف است بر صحت
ارادات و عزم بر اجراء اعمال و آن هم موقوف است بر علم بصحیح و باطل و خیر و شر
و حسن و قبیح پس صحت و انتظام عالم موقوف است بر علم و طبیب کل و مقرر قوانین
حقه و ناظم امور و مرشد و معلم خلایق انبیاء و حکما و علماء حقه هستند و اکبر نوامیس حقه
و محکمترین قواعد مقرره در نزد اهل انصاف شریعت اسلامیه است که رئیس کامل و عقل
کل مقرر فرموده اعمال صحیحه که نسبت باشخاص بشریه حافظ صحت روحانیه و رافع امراض
نفسانیه است و مکمل نفوس و متمم مکارم اخلاق است بلکه بقدر کفایت طب جسمانی است
و بیان شده علم تدبیر منزل و تکلیف هر یک از اجزاء منزل و علم عبادات و اطاعات که تکالیف
مقرره است نسبت بفرد فرد هر کس بالنسبه بنفس خود و علم معامله که تکالیف مقرره است
نسبت بمساویه و علم سیاست مدن که تکالیف مقرره است نسبت بمن تحته حتی جزئیات
فروگذار نشده از گرفتن ناخن و اصلاح موی و خورد و خواب و غیرها تا امور سلطنت
و ریاست بر تمامی عالم و معامله با اخیار و اشرار و اهالی هر مذهب و هر صنف حتی با حیوانات
و نباتات و معادن و خاک اما تفصیل طب روحانی و تطبیق آن بر طب جسمانی آن مجال
دیگر و کتاب دیگر ضرور دارد و از مقصد ما خارج است اجمالاً دوا و غذا و تنقیه و پرهیز
و انواع معالجات تا بقطع و داغ هم مقرر است و همین قواعد مقرره اسلامیه است

که متمدنان واهالی دول وملل حیه قوتیه استعمال نمودند تا حیوة خود را بدرجهٔ کمال افزودند
اگرچه اعتراف نکنند بر اخذ از این دین قویم یا لباس دیگر پوشانیده باشند یا بجلالت عقل
سلیم ره برده باشند نکته دانستی که اجزاء متکثره را شئ واحد گفتیم مثل وحدت زید
یا منزل یا بلد یا دولت مثلاً بملاحظهٔ جهت جامعه میان این اجزاء کثیره مثل اتصال اعضا
زید بیکدیگر یا مثل تعیش نمودن چند شخص در یک محوطه جامعه نسبت بمنزل یا قرب
واتصال چند منزل بیکدیگر در مکان مخصوص نسبت بمحله وهکذا النسبت بشهر و قریه و دولت
و دانستی حیوة و موت وصحت و مرض با ملاحظه می شود نسبت بجسمانیت این
اشیا پس موت جسد زید بکلیه با از کار افتادن و تلاشی اعضا او هست و مرض او
مثلاً با شکستن دست او مثلاً و موت بلد با نهدام محلات و عمارات او است مثلاً
باین اعتبار و مرض و صحت هر یک از این جهت معلوم و با ملاحظهٔ حیوة و موت
وصحت و مرض بملاحظه روحانیت و اتحاد از جهت روحانیت این اشیا ملحوظ
می شود و بی شبهه اتحاد و حیوة و غیرها بملاحظهٔ جهت جامعه روحانیت اقوی است
از جهت جامعه جسمانیت مثلاً زید با عمرو که برادر نسبی و در یک خانه جزء یکدیگرند
ولکن هرگاه در عقاید و اخلاق و صفات و اعمال ضد یکدیگرند ولکن زید با بکر که اهل
خانه دیگری هست در عقاید و اخلاق و صفات و اعمال مثل یکدیگر و متوافق هستند
پس زید را با عمرو جهت وحدت جسمانی هست و با بکر جهت وحدت روحانی و محققاً
ثانی اقوی هست و اگر بلدی مشتمل بر مسلم و یهود است در یک محله خانه یهودی با مسلمی
متصل هست و در محله دیگر خانه یک یهودی دیگر با مسلمی دیگر متصل قرب جسمانی یهودی است
با مسلم ولکن قرب روحانی مسلم با مسلم و یهود با یهود هست و هم چنین فرض کن
در بلد و دولت محققاً مسلمی در لندن منسوب بپای تخت انگلیسی با مسلمی دیگر
دریکی

دریکی مشرقی پای تخت چین جهت جامعهٔ ایشان اقوی است از یک مسلم و یک یهود در یک
محوطه و جهات جامعه لا تحصی است مثل جهت اتحاد حالات وصفات وجهت اتحاد
زبان وجهت اتحاد صنعت وشکل وصورت وجوانی و پیری و عقل و حکمت و جهل
و بلادت و فقر و ثروت و همین جهت اتحاد سبب عصبیت اشخاص هست برای هم
شکل خود مثلاً ترک تقدیم هم زبان خود کند بر عرب و فرس و بالعکس جاهل عاقل فقراء اغنیا را
بد دانند و بالعکس و اگر از جهتی اتحاد باشد و از جهتی اختلاف حکم جهت اقوی را
خواهد بود مثلاً فارس و ترک معارضه اما اگر هر دو اهل علم باشند یا اهل عقل
و حکمت این جهت وحدت اقوی عصبیت اختلاف زبان را محو نماید و هر صنف از هر جهت
وحدت داشته باشند همیشه طالب غلبه و قوت و کثرت خود باشند این راجع است
بمحبت کمال حیوة از این هست که اهل هر مذهب حریص هستند بر اینکه دیگران مذهب
ایشان گیرند و کثرت و قوت یابند حکیم طالب است که همه حکیم باشند و معتقدان خود را (درحکمت)
جزء خود دانند و اختلاف از جهات دیگر را اعتنا نمی کنند بهر شکل و هر رنگ از هر طایفه
و از هر صنف و از هر ولایت و هکذا از اتحاد دانستی که همه مسلمانان جزء کلی یکدیگرند
و اختلاف از جهت دولت سبب دوئیت ایشان نباید باشد مگر از جهل و نقصان
پس چه قدر اتحاد هست در جماعتی که اهل یک زبان و اهل یک دولت و یک مذهب
و یک نوع لباس مثلاً باشند اینها چه قدر باید در حفظ اعضا و اجزاء خود کوشش
کنند اهل ایران دارای این نعمت مع ذلک در قطع اعضا خود کوشش دارند از نهایت
جهل و نادانی هست بی لزوم ملاحظهٔ صلاح نوع که همه ملاحظهٔ اغراض شخصیه دارند
(تنبیه) اگر کسی بحث کند که تو حیوة و کمال آن را که صحت است منوط دانستی بعلم و قدرت
بلکه عمده علم را دانستی با اینکه ما می بینیم بسیاری هستند که عالم هستند بقواعد

وتکالیف استعمال اعضاء در محل مقرر در ناموس اکبر و حکمت حقه و مع ذلک کمال اصرار دارند
در مخالفت قوانین و تکالیف حقه پس علم و قدرت کافی نیست تا اراده بطبق استعمال
قدرت و آنچه دانسته منضم نشود و ارادات ناشی از دواعی نفسانیه میشود و آنها
مختلف است میگوییم برادر علم که ما گفتیم علم حقیقی از روی حکم عقل و حکمت بطور یقین است
و آنکه تو میگوئی همان کسان را دیده که قوانین حقه را یاد گرفته اند بجهت اجراء اغراض
شخصیه نفسانیه و اظهار علم می کنند و نطق می نمایند مثل آنکه هرگاه تو یا دیگری
کلماتیکه عبده اصنام در وقت عبادتشان میگویند و آنها را برای یاد گرفتن بخواهیم
گفت که تو عالم هستی که گفتن اینها از دهن دارد و ثمری می بخشد در صلاح شخصی یا نوع
بسیاری طوطی ها چیزی یاد گرفته اند و در آن مرادات نفسانیه دارند علم این نیست
بلی می شود کسی امور نافعه بحال نوع را میداند بطور علم حقیقی و ترک عمل میکند زیرا فایده
نمی بیند در جائیکه امریست که باید اقدام کند بانجام آن همه یا غالب اشخاص نوع در این
شرط مفقود است پس می بیند صلاح نوع متروک گردیده می خواهد لامحاله صلاح شخص فوت
نشود بلکه میگوییم محال است اراده تعلق گیرد بخلاف آنچه فاعل فعل را اصلح و ارجح دانسته
و علم حقیقی همان اطلاع پیدا کردن از راجح واقعی است والله تمام فاعلین خیر و شر از
روی علم و اطلاع یا از روی جهل و غفلت در حین عمل ارجح همان را دانند که می کنند
و همه این ارشادات و تعلیمات و هدایات و مواعظ و نصایح و ترغیبات هم برای رفع
اشتباه و خطا و غفلت و مطلع ساختن از صلاح واقعی است و بعد از آن قطعاً اراده
بر طبق علم خواهد شد و در مقام معالجه اگر رفع جهل نشد رفع اراده بر شر را با تخویف
و وعده و وعید باید کرد که مرجوح در نظر بملاحظه ضمیمه وعد راجح و راجح بملاحظه ضمیمه وعید
مرجوح می شود و اگر آنهم کفایت نکرد طبیب حاذق سلب قدرت را با جبار می نماید تفصیل
تفصیل اینها

تفصیل اینها انشاء الله بیان خواهد شد بالجمله حاصل تقریرات سابقه این شد که در موضوع کلام
ما که عبارت از ملت اسلامیه و دولت اسلامیه است بحث از تکمیل صحت و رفع امراض آن
خواهد شد و بحث از هر یک از بلاد و نواحی و اصناف و اشخاص از بابت این است که اجزاء
موضوع علم ما هستند چنانچه دول اسلامیه هر یک اجزاء هستند اگر عنوان موضوع مطلق ملت
اسلامیه باشد و می شود که موضوع مطلق دولت اسلامیه را که هر یک از دول و امارات
مستقله افراد و جزئیات موضوع باشند و مجموع مرکب دولت واحد شیء واحد و اجزاء
که نفس و قلب مملکت سلطان است که تمامی قوی و جوارح تابع اراده و مطیع امر و نهی او باشند
و عقل مملکت وزیر است که باید هم دلالت او بر صلاح و صحت مملکت باشد و قوی
مثل امراء و سایر اجزاء سایر اصناف از عساکر و رعایا و غیرهم هستند و عمده در صلاح و فساد
مملکت اراده سلطان مملکت است و ارادات او ناشی می شود از دواعی که از قبل قوای
و عقل منبعث می شود و چنانچه هرگاه مشیر مملکت عقل تابع عقل کل و استمداد او از جانب
ملائکه و ناموس حق باشد شخص او امیدارد باراده امور و اعمال صالحه هم چنین هرگاه
وزیر مملکت اهل حق و صلاح جوی مملکت باشد سلطان را وامیدارد بامور صحیحه و هم
چنانچه می شود در شخص زید عقل خیرخواه معزول شده و وزارت نفس یا شیطان باشد که دوست
ظاهری و دشمن باطنی و مخرب مملکت زید است همچنین می شود وزیر مملکت از این قبیل
باشد که منافق و بحسب ظاهر وزیر و صلاح اندیش و در باطن دشمن و بدکیش باشد یا جاهل
و ناقص باشد و تمیز خیر از شر و نفع از ضرر ندهد و هم چنانچه می شود اشتباه بعقل و نفس
شخص از قبل قوای او پیدا مثل آنکه گوش کج شنود و چشم اشتباه نماید و قوه خیالیه و وهم
چیز خلاف واقع را واقع نمایاند و عقل و نفس بطبق آن اراده و حرکت نماید همچنین می شود امراء
و کارکنان و جاسوسان و خبرگیران تدلیس نمایند و اشتباه کنند و همچنین سایر قوی و اعضاء

بس باید نفس و قلب و سلطان مملکت دائما متوجه قانون طب روحانی باشد و عقل و وزیر مملکت را
از اهل حکمت روحانیه گزینند و امراء را بخود واگذار نماید و علما حقیقت را مقدم کند تا مملکت
در ضمان سلامت ماند بدانکه در این مقام مطالب کثیره هست که از خوف ملال و اخلال ترک شد
و چون غرض انتفاع عموم اهل اسلام است لهذا سلوک بطریق خطابه نموده ارتکاب طریق ثانی
علمیه و اشد الطرق منطقیه را نکرد اگر چه شخص فطن از اشارات این مقالات علمیه را
هم دریابد امید هست صاحبدلان از اهل علم و کمال با تصنیف و تالیف و موعظه و بیانات احیای
طریق نموده بقدر کمال بطور اتقن سلوک نمایند و چون تکلیف طبیب مادام الامکان تشخیص و بیان
مرض است تا آنهائیکه باشتباه خود را صحیح دانند ملتفت مرض گردند بمعالجه اقدام نمایند لهذا امید
آنکه هیچ صنف از اصناف بنای کتمان و اصرار در اعلان بحث و عناد بجویند و راه عدول از انصاف
نپویند زیرا اکثر را که شعور هست میدانند که مقوی بلکه منشأ امراض ما نشده مگر همین کتمانها و اخفا
کوئی اخفاف و این نیست جز سعی در تشدید مرض از اهل طمع و غرض الذین فی قلوبهم مرض

مقام اول در بیان حال کمال حیوة و صحت ملت اسلامیه و علت آن بدانکه بحسب عادت
الهیه و حکمت بالغه کامله ربانیه هر شئ مرکب از اجزاء متعدده که بحیثیت جامعه شئ واحد
شمرده شود مثل شخص واحد از بشر یا منزل واحد مثلا یا بلده واحده یا دولت یا ملت واحده
بلکه عالم واحد که خدا تعالی وجود آن را بحسب استعدادی که لطف فرموده مقدر و مقرر میفرماید
متدرجا از ابتداء ماده منویه و جنینیه و تولد و طفولیت تا مراهقیه و کمال و بلوغ و نهایت
ترقی آن شئ از ضعف و شانیه قوه و فعلیت یافته تا بدرجه نهایه کمال و غایه صعود که نسبت
بآن شئ بحسب استعداد و اهلیت آن مقرر و مقدور هست برسد با اینکه خداوند قدیر قادر هست که دفعة
شئ را تام و کامل ایجاد فرماید چنانچه کاهی من باب اعجاز و اظهار قدرت و تقویت سفراء خود
بهمان نحو اجراء میفرماید و این از باب خرق عادت جاریه باراده الله در طبایع نهاده است

کیف کان

کیف کان بالحس و التجربه بلکه بدلیل عقلی و بیان نقلی این مطلب مقرر هست پس هر شئ بحسب استعداد
خود و قابلیت نوعیه و شخصیه همینکه بدرجه نهایه صعود و کمال رسید با توقف قلیل یا بلا توقف رو
بهبوط و تنزل و انحطاط میشود اگرچه این انحطاط در این نوع و شخص ممکن هست بعد از اتمام هبوط
از این بابت باشد که ماده و نطفه شئ دیگر اعلی درجه و اکمل استعدادا بحسب نوع یا شخص از شئ اول
باشد مثل مبدأ نشو حیوان شدن نبات بعد از صعود و هبوط و این مطلب در خود عالم هم مقرر هست و بدایت
دارد و نهایت از ماده منویه تا نهایت ترقی و هبوط و آخر شیخوخیه و درک آن واضح هست که ممکن الوجود
در ترقی و صعود لابد متناهی است و لازم وجود امکانی نهایه است و آیه شریفه خلق السموات
والارض فی ستة ایام که در قرآن مذکور و مضمون آن در توریة مسطور هست شاهد این تدرج
و تعاقب کمالات است و شاید مراد از یوم یوم ربوبی یا الهی باشد و ان یوما عند ربک کالف
سنة مما تعدون و کما قال تعالی فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة چنانچه از علمای یهود
و نصاری و علمای اسلام این ایام را اشاره بتعاقب ادوار و تتابع اطوار در عالم دانسته اند تا ظهور
و تولد سلسله بنی آدم و بتدریج ترقی و عروج این سلسله تا غایتیکه اراده حقه باستعداد و لطف فرموده
بالجمله این مطلب جای بحث نیست چنانچه افراد بشر را از منویه تا غایه عمر طبیعی هست و این منافات
ندارد با اینکه بعضی در حالت نطفه یا علقه یا مضغه یا صباوة یا جوانی بسبب خارجی یا داخلی بمیرد
یا مرض کاری طاری شود و بشیخوخت نرسد یا بجهات دیگر در جوانی ضعیف تر از پیری باشد یا در
پیری بحسب استعداد ذاتی یا مدد خارجی قوی تر از اکثر شبان باشد و این مطلب جاری هست در خانه
و عروج طایفه یا صنف یا بلدی یا مملکتی یا دولت و ملتی و هکذا مثلا مدتی در کره ارض قوت
و قدرت و عروج و تمدن و علوم در کلدانیین و بابلیین بود بحسب استعداد شان و مدتی در مصر و مدتی
ملت مجوسیه و مدتی دولت ایرانیه و ازمنه دولت رومیه و اوقاتی فرقه یهود و هکذا طوایف
مختلفه متعاقبا از سلاطین در ممالک مختلفه و بسا دولتها یا ملتی احداث شده در اول نطفه که

با جنینی یا صباوه یا جوانی مثلا بعارضه گرفتار و فانی شده و یا در عالم شیخوخت یا بحفظ و تداوی
قد تعالی برده و اما ملت اسلامیه پس هر کس اهل بصیرت و اطلاع هست و رجوع بحالات سلف نموده
میداند که هیچ ملت و دولت و جماعتی که انشا و احداث شده از هبوط آدم علیه السلام الی یومنا هذا
مثل ملت اسلام و دین شریف حضرت خیر الانام در اندک زمان باکمال قوت و اقتدار و نهایت
نظم و اقتدار دامن بشرق و غرب عالم نکشیده و هیچ طریقتی مثل این طریقت شریفه اساس عدل و تمدن
در کره ارض نچیده و هیچ قانون در توافق و صحت و استحکام و استقامت بانی قانون شریف
نرسیده این ملت حقه الهیه که تخم این تخم را بتدریج انبیا سلف مکرمین بحکم رب العالمین در قلوب
خلایق اجمعین تخم کرده بودند و بشارت نشو و ظهور مظهر قانون اکمل در عالم داده بودند کما قال تعالی
واذ اخذنا میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به ولتنصرنه الآیه بعهد الهی انبیا قبل از ظهور ملت شریفه خلق عالم را بشارت داده
و نصرت نبی رحمت و منشی این ملت نموده تا اینکه این ملت حقه ظهور و انتشار یافت بوجود
عقل کل که مبعوث گردید در میان جماعتی که از جمیع علوم و کمالات و آداب و اخلاق و تمدن
و تزیین و ترتیب اسباب معیشت و انتظام و احترام و عدل و فضل و هنر عاری و بری بلکه طایفه
وحشیه که ضرب المثل ملل و دول بودند در جهل و وحشیت و محل سخریه طوایف بودند در ضیق معیشت
عمل و عادتشان قتل و غارت و اسارت و خونخواری یکدیگر و زنده در گور کردن خواهر و دختر و در
اکل و شرب مثل سباع و بهائم و لباس لیف و پلاس و جماعت متفرقه و ضعیفه که دولت و ملتی
ایشان را قابل این نمی دانستند که در قرب و دوستی ایشان احتمال منفعتی یا در بعد و عداوت ایشان
احتیاط الا مضرتی باشد حتی دولتی مایل نبود که ایشان را بقید اطاعت کشد و کند تمدن بگردن ایشان
نهد و اگر کسی در احوال دیار اعراب بوادی کرده الآن میداند که چه جماعت وحشیه هستند با اینکه
زیاده از هزار سال است بنام اهل اسلام خوانده می شوند و همیشه مقهور سلطنت هستند

و در سابق سلاطین عجم خصوصا شاپور ذو الاکتاف چه بلا بر سر ایشان آوردند و سیاستها جیشی
جها با ایشان کردند و همینکه حکیم مقتدر در میان ایشان برانگیخت آن بزرگوار را که ابدا تعلم خط
و حرفی از علوم پیش کسی نرفته و معاشر و جلیس احدی از حکما و علمای عالم نبوده مؤسس اساس جدید
گردید و منشی ملت و دولت فخیمه آمد که سراپا بنای حقایق و کشف دقایق و منبع علوم و کمالات
و منشأ تمدن و خیرات و عدل تام و مساوات و انتظام و اکمال تمدن و آداب و اتمام محاسن و اخلاق
و غایت نظافت و طهارت و نهایت ملایمت و رأفت و تقریر سلوک امیر و وزیر و صغیر و کبیر
و رئیس و مرئوس گردید پس هر کس داخل این ملت عظیمه و جزء این دولت فخیمه گشت در زمان
قلیل ببرکت ارشاد و تربیت و تعلیم و هدایت و عدل و رأفت آن بانی بنای حقانیت
از مکملین ارباب علم و درایت و تمدن و طهارت و عدل و سیاست و ذکا و کیاست گردید
و این قانون شرعی اعظم و ناموس اکبر مشتمل آمد بر جمیع آنچه مکمل حیوة و موجب صحت تمام قوی و اعضا
و اجزاء هست از سلطان و وزیر و مشیر و دبیر و رئیس و مرئوس و حاکم و محکوم و مولی و بنده و خادم
و مخدوم و غنی و فقیر و صغیر و کبیر و عالم و جاهل و دنی و فاضل و زن و مرد و پدر و مادر و اولاد
و شاگرد و استاد و اقوام و عشایر و قوی و ضعیف و اهل صنعت و تجارت و کسب و زراعت
و بلدی و قروی و بدوی و عادل و فاسق و عابد و منافق و مسلم و کافر و اهل خیر و اهل شر و جمیع
اصناف و طوایف بشر از شرق تا غرب که برای هر کس در هر حالت از اول عمر تا آخر بطوریکه
اگر تمام عقلا و حکمای عالم از حضرت آدم تا انقراض این نوع مکرم جمع آیند و بتوافق آراء بخواهند
خدشه در فقره از فقرات این قانون اکبر بنمایند که بگویند با تمدن و عدل و استقامت و عقل
موافق نیست نمی توانند مگر اینکه خود عدول جویند از طریق انصاف و متمسک شوند باغماض
و اعتساف و اگر تمام اهالی عالم متفقاً سلوک این طریق اشرف نمایند در هر حالت دوره و قهر و معامله
ابداً افلاح و نقصی و خلاف عقل و عدل و تمدن در عالم واقع نخواهد شد و این مختصر کتاب گنجایش

بیان حکم و فواید قواعد مقرره در این ناموس اعظم را نداردکه آنچه ممکن است از ثمرات بقدر طاقت
بشریه و استعداد و عقل خود درک نمائیم و بر ع نمائیم خدا تعالی توفیق دهد و عمر باقی و وقت مساعد باشد
کتابی مشتمل بر حکم الوصول تالیف شود و اما احاطه تام ممکن نیست مگر برای ملک علام و حضرت
والراسخین فی العلم و الاحکام مقصود اینجا بیان ترقی محیر العقول و فوق المأمول ملت اسلامیه است
بدانکه علت و حکمت آن ترقی و غلبه فوق العاده اجتماع و اتفاق و معاونت اجزاء این
ملت شریفه بود بر اجراء قوانین مقرره و قیام هر یک از اعضا و اشخاص بود بعمل مقرر
و تکلیف شخصی خود در اقامه این عمود و از آنچه در مقدمه ذکر کردیم معلوم شد که هر مرکب که
اعضا و اجزاء آن قایم بعمل خود بطور استقامت و صحت شده و توافق اجزاء و تناسب اعضاء
روحانیه و جسمانیه در شیء حاصل گردید و هیئت اجتماعیه متوجه اجراء عمل اصلح برای کل
گردید حیوة تام و صحت تمام و مقصود و اثر بلا کلام حاصل خواهد شد و جهت این اجتماع و تعاون
اعتقاد جزمی کل اهل اسلام بود بر حقانیت این طریق مقرر و رجحان اختیار آنچه راجح است
بصلاح نوع و ترک تفرق و تبعیت اغراض شخصیه زیرا حیوة و صحت شخصی خود را در حیوة
و صحت نوع و هیئت اجتماعیه میدانستند بطوریکه اعظم تکالیف و الزم اعمال نزد همه
ایشان اتفاق و معاونت بود و بدترین اعمال در نظر ایشان ترک معاونت و بدترین اشخاص
منافق بود و بنیاد این طریق قویم و دین مستقیم بر اتفاق گذاشته شد و بدیهی است که آنچه
از اتفاق حاصل شود از انفراد بدست نیاید بطوریکه تمام عقلاء عالم ایراد دانسته اند
و هر وقت جاهی متأصل و منقرض گردید از نفاق بوده این است که اعداء ملت اسلامیه
بقصد اضمحلال و افناء آن همه جهد را در حیله و تزویر تفرقه انداختن میان اسلامیان بکار میبرند
مثلاً اگر صد نفر در صحرائی مبتلا بعطش گردند و کارشان بهلاکت انجامد اگر یک نفر عاقل بلدگاه
در میان ایشان بگوید که بر داشتن این سنگ آب ظاهر شده همه ما از هلاک نجات خواهیم یافت

و برداشتن

و برداشتن آن سنگ موقوف باشد بجنبش همه صد نفر و بکار بردن همه تمام قوت خود را در این صورت
اگر همه تصدیق قول آن یک نفر کردند یا بعقل و فکر خود یقین کردند که مطلب حقیقی است
یا احتیاطاً عمل نموده همه جنبیده و قوت خود را بکار برده سنگ را برداشته آب نوشیدند
همه سعی در خلاصی خود و همه کرده و اگر یکی یا چند تا تصدیق نکرده کافر شده نجنبیدند یا تصدیق
کرده بجهت راحت از زحمت برداشتن نجنبیدند و عاصی شدند یا ظاهراً جنبیده بنفاق
قوت خود را اعمال نکردند سنگ مانده هلاک شدند آنها سعی در هلاک خود و همه کرده اند
و در این ملت قویمه هر کس داخل این دین شریف گشت اعتقاد بحقانیت همه فرمایشات
رسول اکرم داشتند و همت بر اجراء عمل نافع بر کل میگماشتند و هرگز در پی اجراء غرض شخصی
نبودند و بتعلیم آن معلم معنی تمدن و ثمر تعاون را یافتند و لذت عدل و مواسات را درک
کردند و فایده غیرت و حریت را شناختند بیغیرتی و کسالت و تنبلی و حماقت را دور
افکندند و کمر همت بستند جان و مال و اهل و عیال و وطن و عشایر و اقارب را در راه
حفظ عدل و آزادی ملت پشت پا زدند گاهی ترک وطن و ملک و مال و عشایر و اقارب
و عیش و استراحت کرده مهاجرت بحبشه نمودند و گاهی بحمایت ناموس ملت محصور
در شعب ابیطالب شدند بکمال عذاب و شکنجه و نکایت و سخریت اعدا را بجان
خریده از اتحاد ملت دست نکشیدند جماعت صاحبان غیرت و فتوت با کمال قلت
دست بیعت ببذل جان و مال و خانه و عیال بآن رئیس اجل دادند بعضی با کمال ذلت
و فقر و محنت ترک وطن و عشایر کرده مهاجرت بمدینه منشأ مدنیت نمودند بعضی
ایشان را چون جان خویش در منزل خود تمکین نموده در عیش و استراحت ایشان را بر خود
مقدم داشتند و در نهایت فقر و پریشانی و گرسنگی و عریانی با پیاده و بی اسلحه یا با چوب و سنگ
در جهاد چند مقابل خود شان اقویاء و اغنیاء ایستادگی نموده ببرکت اتحاد غالب گشتند

در تمام عمر حیوة حضرت رسالت پناه تمرد رسانیدن مخالفت با آن بزرگوار یا با یکدیگر روا
نداشتند و اقتضا هر کس که در حالات ملت پرستی ایشان نماید و از وقایع عصر آن بزرگوار و جان
فشانیهای اصحاب کبار باخبر باشد مشکل قبول کند که از افراد بشر اینقدر رسم همت و اظهار
غیرت سر بزند حالات شهداء احد را اگر بخوانی و تمنای شهادت آن بزرگواران بدانی
و از شهداء بئر معونه و از شهادت عاصم و دثنا یشی و اجتهاد هر یک در بذل مال در تجهیز عسکر
در جهادها و سعیهای ایشان در حفظ مراتب اسلام و احترام حضرت خیر الانام و غیر اینها
با خبر باشی باید هزاران تل خاک بر سر ما بیغیرتان بپاشی زنان جهاد کردند و جوانان هم
درجه یافتند تا اساس دین قویم مستحکم گردید و خود آن بزرگوار تا چه مقدار با هر درگاه
اصرار در اتحاد اهل ملت داشت که همه را با یکدیگر ید واحده خواند و اخوان فرمود
و القاء اخوت کرد حتی اینکه یک جزء از صدقات برای تالیف قلوب کفار و ضم ایشان
بملت مقرر شد و چه مداراها و ملاطفتها با بیگانگان کرد تا مخالفت ننمایند و چه ابرام
در قطع و استیصال مخالف داشت ابداً در میان امت در مطلبی مادام العمر آنحضرت و در امری
مخالفت ظاهر نگشت مگر در مرض موت که اصحاب نزد آن بزرگوار جمع بودند فرمود
ایتونی بدواة و بیاض او قرطاس لاکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی یعنی بیاورید
برای من دوات و سفیدی یا اینکه کاغذی تا برای شما چیزی نویسم که بعد از من هرگز ضلالت
نیفتید البته غرض آن بزرگوار نوشتن چیزی بود که مانع اختلاف باشد و چیزیکه موجد
و مظنهٔ اختلاف بود به بینی در آنحال هم در فکر عدم اختلاف امت بود که خلیفه ثانی
رضی الله عنه فوراً گفت دعوا الرجل انه لیهجر حسبنا کتاب الله یا اینکه این را هم گفت
قد غلب علیه الوجع یعنی واگذارید این مرد را تا خوشی یا غلبه کرده هذیان میگوید کتاب
خدا ما را بس است در آنجا اصحاب بعضی تصدیق قول رسول کردند و بعضی تصدیق قول خلیفه
کردند

کردند و اختلاف پیش آمد و صداها بلند شد و بیکدیگر غضب آلود شدند و رگهای گردنها
پر شد آن بزرگوار رنجان دید فرمود برخیزید از نزد من که در جنب نبی وقتی اذیت می
روا نیست معلوم است که آن بزرگوار در رنجان حالی هم ملاحظهٔ عدم اختلاف امت را نمود
ترک مقصود خود فرمود تا اختلاف نشود و همان اختلاف اذیت بآن بزرگوار بود و صحابه
هم از خوف اختلاف متفرق شدند و چون اهم مقاصد اتفاق امت بود و استحکام ملت
و قوت دین البته بآن بود مکرر آن بزرگوار با قرب و اعز اشخاص نزد خودش علی (ع)
وصیت میفرمود که اگر بعد از من ملاحظهٔ قرابت من و اشرفیت تو از جهت علم
و کمالات نفسانیه نکرده صلاح در بیعت تو ندانستند و اتفاق کردند بهر کس اگرچه عبد
حبشی هم باشد البته تو و شما بنوهاشم مخالفت نکنید و سبب تفرق کلمهٔ اسلام نگردید
اگرچه راضی نباشید و موافقت با قوم نمائید در اعلاء کلمهٔ اسلام و دعوت انام معلوم است
از این جهت بود که میدانست بر علی اتفاق نخواهند کرد از بابت اینکه اکثر از او
دلشکسته بودند بجهت پدران و برادران و اقارب ایشان (۷) و او را رخصت باختن و مسعدا
البته بعضی با وی پیوستند و اسلام میان دو فرقه شده مشغول بدفع یکدیگر گردیده از ترویج
دین و دفع معاندین باز می ماندند بلکه رشتهٔ ملت می گسیخت این بود که با علیه السلام
حضرت فاطمه را از تکلم در خصوص فدک باز داشت و واگذاشت تا اختلاف کلمه پدید
نشود و محقق همه سعی پیغمبر و دودمان آن سرور و اصحاب کبار در اتفاق امت و معاونت
ایشان بهمدیگر در تقویت ملت بود چنانچه بعد از آن بزرگوار با اتحاد رای و توافق
و معاونت هم اهل رده را برانداختند و با دولت قویهٔ شهنشاه هزارساله عجم
و با دولت معظمه روم و غیر اینها با قلت مقاومت کردند و غلبه نمودند و علم اسلام را
در اکثر از نصف معمورهٔ عالم در مدت بیست سال بلند نمودند و بت دست پرستان را

(در حاشیه:) [illegible] از او کشته شده بودند و از آنحضرت (ع)

باستیصال رسانند در مقدمه دانستی که حیوة با کمال علم و قدرت اقلیت و روح ملت بهمان رئیس
و سلطان مملکت است که تمامیت حیوة ملت با علم اوست بقانون استعمال اجزاء ملت به یکرا
در محل مقرر و با قدرت اوست استعمال پس رئیس ملت هم باید عالم باحکام باشد و هم قادر باجرا
هم صاحب قلم و هم صاحب سیف مثلا هم نبی و هم سلطان چنانچه حضرت رسول صلعم و آله بود و لازم
بود که بعد از او هم این دو شعبهٔ علم و قدرت در یک محل باشد و لکن در ایام سالفه هم گاهی
این دو شعبه در محل و شخص واحد بود مثل حضرت موسی و یوشع و داود و سلیمان و یوسف علیهم السلام
و گاهی منشعب بدو شعبه می گشت که یکی سلطان ملت و یکی دیگر نبی یا عالم ملت بود که قدرت
و سلطنت ملت رجوع میکرد بعالم امت و آنچه آن پیغمبر در اجرا جدا داشت چنانچه مدتی
در بنی اسرائیل پیغمبر کسی بود و سلطان کسی دیگر کما قال تعالی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا
نقاتل فی سبیل الله و قال تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا پیغمبر حضرت اشموئیل
بود و ملک طالوت که در توریة شاول است و بی شبهه اگر سلطان جاهلی را در جای عالمی
نشانند و فرموده او را باجرا رسانند مرض جدید است ملت مریض یا اگر عالم حقانی تنها کند
و او اجرا ندارد پس مرض گاهی از قبل شعبهٔ علم ناشی شود و گاهی از جانب شعبهٔ قدرت
کیف کان در ملت اسلامیه بعد از حضرت رسول صلعم منصب ریاست را دو شعبه کرده در سلطنت
در خلیفه اول و خلیفه دویم رضی الله عنهما قرار گرفت و عالم ربانی امت علی علیه السلام بود
خلفا باستصواب و استفتاء از آن عالم ربانی اجراء قوانین بطور عدل و نظام می نمودند نه عالم جاهل
بود و نه سلطان کاهل امر و در زیر معیت و اتفاق تمامی اجزاء ملت را بنحویکه قانون حق بود
اعمال نمودند در اندک زمان اسلام در کرهٔ ارض دامن گسترانید و خود را باعلی درجهٔ علو رسانید
بتخانه ها و آتشکده ها و بیع و کنایس مساجد گردید و صدای محمد رسول الله باقطار ارض رسید
گردنکشان عالم خاضع و ذلیل گردیدند ملوک و ابناء و بنات ملوک سمت خدمتگذاری اسلامیان گزیدند
ببرکت

[illegible]

ببرکت اتفاق و حفظ قانون وحشیان اعراب اکابر متمدنین شدند و جواهرشناس عالم آمدند [illegible]
و عظماء دول معظمه دست بسینه مقابل ایشان ایستادند و طوق بندگی ایشان بگردن نهادند مهتران
سرطویله ایشان مهتران اقوام گردید هر یک سیاهی زنان مخدرات خانوادهای بزرگ را در آغوش کشیده
غلامان ترکی و روسی و رومی و گرجی و حبشی را مالک شدند شجاعان اعدا را بقوهٔ قهریه گوسفندوار
سر بریدند کبراء ملل یهود و نصاری را از اوطان جلا دادند و بهر طرف که دلشان خواست فرستادند
با کمال ذلت از ایشان خراج و جزیت ستاندند و بگوششان حلقه حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم
صاغرون کشیدند خزاین و دفاین عجم و روم را بسهولت بردند تاج و تخت کسری و تجملات
قیصر را در میان اوانی عساکر قسمت کردند ملوک ممالک زمین شدند و حکام اقوام عالم آمدند برایا
برایشان رعایا خوانده شدند و ایشان سائس رعایا گردیدند ذلیلتر و علیلتر و جاهلتر و کثیفتر و فقیرتر
و بدخوترین عالم در علوم و کمالات و آداب و عبادات و مدنیت و سیاست و تجارت و صناعات و حفظ
ابدان و تجمل ابنیه و طهارت و نظافت و عزت و شرافت و حفظ ممالک و ریاست ممالک و عدل
و مساوات و مدارا و مماشات معلم عباد و مربی بلاد شدند و آثار سحر و خرافات و ملل باطل و کتابات
برافکندند و لغویات و مطالب بی اصل را از بیخ و بنیاد کندند بانوار علوم حقانیه عالم را روشن ساختند
و لشکر شیطان و جهل را مغلول و نابود از قوت ایمان ساختند اساس جدید و بنای محکم مشید در عالم
انسانیت برداشتند و آثار عظیمه و ذکرهای جمیله در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشتند اسم سلف
خود را بلند کردند و آبرو برای خلف خود در عالم آوردند و کلمهٔ حق اسلام از شرق تا دیوار چین
و از غرب باقصی مغرب زمین رسید تا مادامیکه این اتفاق و معاونت و مواسات و استقامت در اجرا
قانون حق باقی بود اسلام را نفوذ و سرایت میافزود تا در اواخر عهد خلیفه سیم ذی النورین که
مکنت و قدرت اسلام بنهایت علو رسیده بود بنو امیه که دور خلیفه را گرفته در ولایات حکومت
و در مرکز اسلام ریاست پیدا کرده مداخله در امر اسلام می نمودند بی اطلاع خلیفه و باید [illegible]

در ممالک و اطراف بنای تصرف و مداخلات بخلاف قانون مقرر گذاشتند و باسم خلیفه تمام کردند
اجراء غرض شخصی خود را باسم قانون اسلام و رئیس خاص و عام نمودند و اسلامیان که در ملت خود
این قسم انقلاب جزئی و ترک مساوات در امور خفیفه را متوقع نبودند و میدانستند که باید
سد باب خلل جزئی نمود تا کلی نگردد و معالجه مرض خفیف باید زود پرداخت تا ثقیل نشود
آن مطالب را مستند بتسامح خلیفه دانسته بمقام انکار بر آمدند و رفع نقایص جزئیه را از رئیس
مطالبه نمودند مکرر وزیر امت و عالم ملت علی ابن ابیطالب ع را واداشتند که خلیفه را امر و دعوت
بحفظ قوانین اسلام نماید و خلیفه متعهد گردید و عزم و عقیده جز از آن نداشت و لکن خود
غرضان بنی امیه در عوض بیان و دعوت عالم محقق خود را دخیل اعمال وزارت نموده باجراء
غرض پرداختند تا عهده اسلامیان بجهت حفظ مراتب قانون ملت صلاح دیدند که این
جزء اعظم را قطع کنند و عالم امت میدانست که اصلاح مفاسد وقعه باین مطلب موجب
اختلاف بزرگ و مفسده عظمی خواهد شد لهذا الکمال جهد میکرد که چنین امری وقوع نیابد و هم
سعی داشت که آن مفاسد جزئیه هم رفع شود از اصلاح عاجز آمد و بخلاف حکم علم و قدرت
ملت اقدام بقطع جزء اعظم نمودند و چون دانستند که این مفسده از تشعب جزء
علم و قدرت ملت ناشی شد اتفاق کردند بر صاحب علم و اقتدار مملکت زمام بکف او
گذاشتند پس رئیس صاحب سیف و قلم شد و امیر و وزیر و علم و قدرت اتحاد پیدا کرد
و لکن حیف که جمعی اغراض شخصیه را بر غرض نوعی تقدیم کرده سالک طریق اختلاف
و اهل اسلام را بدفع یکدیگر مشغول ساخته باعث توقف این ملت از سیر و نفوذ گردیدند
تا در جنگ جمل دلیران عسکر از ام المؤمنین و زبیر و طلحه در آخر ملتفت شدند که این
خلاف ثلمه و صدمه است بر اسلام و این اختلاف سنت اختلاف رضای حضرت خیر الانام نادم
شدند و توبه نمودند و بتمام اهل اسلام فهمانیدند که چنین عمل و اختلاف صحیح نیست

اگر مرض عجب و شقاق ملوس مهلک معویه و عمرو عاص با اسلام راه نمی یافتند و سنگ تفرقه میان این
جمع مؤتلف نمی انداختند و اهل اسلام را بنزاع و دفاع یکدیگر مشغول نمی ساختند محققاً تا ده سال
در تمام معموره زمین غیر اسلام دینی و ملتی و غیر این دولت دولتی باقی نمی ماند و لکن بلای
معویه و نفاق رفیقش بلائی بود که هیچ ملت بچنین مصیبت گرفتار نگردیده معلوم است که این
اساس عظیم و این بنیاد قویم که بوجود رسول کریم تاسیس شد و بعلم آن بزرگوار و قوت بازوی
حیدر کرار اوج گرفت و نام نامی آن بزرگوار و عترت و اقارب او زینت عالم گشت معویه
و اقوام او از بنی امیه که خود را شعبه مقابل شعبه هاشمی خوانده با وجود علو این سلسله مملو
از حسد و کینه گردیدند و عداوت باطنیه با حضرت رسول و اقربا و عشایر او باشد درجه رسانیدند
و هم سعی بر قلع و قمع این اساس محکم و بنیاد مستحکم معروف داشتند و غیر از تخریب اصل اساس
اسلام و عداوت با خیر الانام معاویه را مقصودی نبود و لکن چون خلفاء ثلثه رضی الله عنهم
و اصحاب و اتباع پیغمبر در این مدت اساس اسلام را خیلی محکم کرده بودند که اظهار اعمال
معویه را مجال نباشد باظهار عناد با حضرت رسول لهذا اقدام نمود باظهار عداوت آل و اقارب او
و القاء اشتباه و اختلاف میان این جمع مؤتلف پس خون خلیفه را بهانه ساخته جمعی از اهل اسلام
القاء شبهه کردند بسیاری ضعفا از معاندان رسول و اسلام که اقدام کردند بچیزیکه مسلم شرم میکند
از ذکر آن و چون سلامت اعمال شیخین رضی الله عنهما و تقویت ایشان باسلام و اختصاص
بحضرت رسول و موافقت با علی صلی الله علیه و سلم کل اهل اسلام بود آن مدبر با عمرو عاص
مزور چنان بمردم القاء میکردند که قتل ذی النورین مستند بعلی علیه السلام بوده بلکه علی
با او هیچ وقت موافق نبوده و عداوت داشته و قبایح او را بمردم القاء کرده و ملل
مردم را از او رمانیده بعد تدریجاً بذهن خلق چنان دادند که شیخان هم با علی و علی با ایشان
هرگز موافق نبوده اند و عداوت داشته اند و انیکه ایشان او را مجبور به بیعت کرده اند

و اما ایشان هرگز طلب خلافت ننموده چنانچه هرگاه در مجالس خود مثل معویه و عمرو عاص از قبیل این
مطالب می گفتند و خطب ایشان و نامه ها که جمع کرده اند و جمعی نوشته اند مملو است از این مطالب
و غرض آن مزوران آنکه بمردم القا کنند که بعد از حضرت رسول دو فرقه و اختلاف از اول بوده
و آن هم از علی بوده که راضی بخلافت خلفاء نشده و از خوف ساکت بوده تا در اواخر عثمان
اقدام بتخریب او کرده مقصود از این تزویر آنکه اهل اسلام بمخالفت او و تفریق کلمه اسلام
اعتراض نکرده او را باطل نشمارند و بعد عمل خود را مستند کنند بخلفاء ثلثه تا بذهن خلق چنان
جا گیر کنند که من در عناد علی و فاطمه و اقارب پیغمبر ابتداء و ابتداع نکرده ام خلفاء هم
چنین بوده اند و من سلوک طریق ایشان کرده ام و چون اهل اسلام خلفاء را محق میدانند
پس او را هم در عناد و خلاف با علی و آل رسول بر باطل ندانند و معلوم است در هر عصر جمعی
هستند که طالب مال و جاه و عیش و استراحت هستند از اینطور جماعت که در علی جز عدل و مواسات
امید نداشتند بطرف معویه رفتند و جمعی بعناد علی که خونی بودند و اقارب ایشان را کشته بود
راضی بریاست او نبودند بطرف معویه رفتند و بمردم کثیری از اهل شام و غیره را باشتباه انداختند
و هر قدر علی علیه السلام و اصحاب پیغمبر که با او بودند اظهار کردند که سلوک خلفاء و احترام و اکرام
ایشان با او مثل موافقت با پیغمبر بود و هرگز خلفاء از مشورت او و بیان احکام او تجاوز نکردند
و با معیت او اقامه عمود اسلام شده هم چنین هست برای ستم مصلحت گوی بود و سعیها در رفع قتل او
نموده و آنکه معویه را با خلفاء چه مناسبت تکلیف او چه دخول بجماعت مسلمانان نیست و بعد از دخول
بجماعت اهل اسلام او یا غیر او هر کس والی رشته عثمان نیست چنانکه باید و قتله الیقین کنند تا نظم بکیه
مقرر در قانون است عمل شود آن مزوران اقدام نمودند و بمغالطه و اشتباه افزودند بحدیکه هر کلمه
کذب را که بترویج مطلب او احتمال منفعت میدادند اقدام میکردند تا کردند آنچه که کردند و چنان
بجهال اشتباه کردند که ابن عم و داماد و عزیز رسول و عزیز دوزیر خلفاء و عالم و رئیس امت باید قتل شود

و این افساد

و این افساد ایشان سبب توقف ملت اسلامیه از سیر ان گردید بلکه منشا صدمه بزرگ بارکان اسلام شد و چنان
اختلاف کلمه از معویه در اسلام پدید آمد که در هر قرنی ملیانها ملیانها خونها از مفسده او ریخته و رشته اتفاق
اهل اسلام گسیخته چون علی علیه السلام دنیا را وداع نمود و رشته مقصود بدستش آمد که بنیاد اسلام را
بکند عداوت علی و فاطمه و حسنین و اولاد و اقارب ایشان که عزیزان پیغمبر و خلفاء و اهل اسلام بودند
عداوت و قتل و سب و هتک و نسبت قبایح بایشان و ذم ایشان و قتل احباء و منتسبین ایشان
بلکه قتل و نهب و اسارت و قید و حبس کسیکه متهم بمحبت ایشان باشد یا توقف کند در لعن و سب ایشان
و جعل احادیث در ذم ایشان و اذلال ایشان بهر عنوان اینرا سنت نام گذاشت و نسبت داد
که همین مطلب سنت خلفاء ثلثه بلکه حضرت رسول است و هر کس که باین مطالب اقدام کرد او را از اهل
جماعت اسلام شمردند و گفتند که پیغمبر مدح فرموده و دوست داشته جماعت را باید از جماعت اسلامیه
تخلف نکرد و جماعت اسلامیه اتباع و امراء و حواشی سلطانه وقت هستند و سلطان وقت آل
امیه سلوک شان این است هر کس مخالفت کند ترک سنت و جماعت کرده و هر کس بطریق بنی امیه
رود اهل سنت و جماعت است و اینرا دین قرار دادند و مخالفین این مطلب را قتل کردند خانه ها
از این جهت ویران شد نفوس اسیر شد و اطفال ایتام گردید و دستها بریده شد عرضها و مالها تلف گردید
اسم عترت پیغمبر تا هشتاد سال هست یا سبت و قبیح ذکر شد پیران رفتند اطفال با این عقاید بزرگ شدند
احادیث در اینگونه مطالب جعل کرده به پیغمبر نسبت داده کتابها را پر کردند و در مکاتب اطفال را
درس قرار دادند و افضل عبادات سب ایشان در نظر مردم گردید تا اقدام بقتل عزیز پیغمبر و فاطمه
کردند و ایام قتل او را عید خواندند و مذهب کهنه کائن براو را اهل بدعت نامیدند و زائران او را
مثل کافران واجب القتل شمردند با آنکه زیارت و توسل بقبر یک نفر مومن یا غیره را جایز نمیدانند
و کمال سعی کردند که خلفاء ثلثه را رئیس و مؤسس این مطالب و موافق خود با اسلامیان بفهمانند چون
معلوم است سلطانی که صاحب سیف و دارای مال و خزینه باشد در چه سالها بچه اصرار داشته باشد

کبری از خلق بطمع مال و جاه و بعض از خوف قتل و غارت و جمعی دیگر با این شبهات این اربع
و سنت خواهند شمرد و مخالفان این مطلب را خارج از سنت و جماعت خواهند شناخت و لکن این
هم واضح است که هر قدر ترغیب و ترهیب و تطمیع و تخویف باشد باز در میان اهل اسلام کسانی باانصاف
و مطلع از حقیقت حال بودند اگر چه از خوف اظهار نمی‌نمودند و لکن در باطن با یکدیگر مذاکره
بطلان این امر می‌نمودند و می‌فهمانیدند که این جماعت ذوی القربای رسول هستند که در اسلام
مودت ایشان واجب بود و این بدعت جز عداوت با خویشان پیغمبر و خلفاء از این اعمال
بیزارند پس اسلامیان دو فرقه شدند جماعتی اتباع بنی امیه و معاندین رسول و آل رسول و جماعتی
معاندین بنی امیه و محبین رسول و آل رسول و اما خلفاء و اصحاب و ازواج پیغمبر هر دو طرف محبین
بودند ایشان و سلوک طریق ایشان را لازم میدانستند منتهی اکثر امیه و اتباع ایشان خود را اهل سنت
و جماعت نامیدند و محبین عترت رسول را شیعه و رفضه خواندند و بتمامی خلق جهان فهمانیدند که ما
تابع طریقه خلفاء ثلثه هستیم و رفضه تابع طریقه علی و آل او هستند و طریقه از اول مختلف است
و لکن محققان و علمای طرفین و عمده اهل اسلام بعد از تأمل دانسته که در اسلام قبل از معویه خلاف
نبود و دانسته که معویه را مخصوصا خال المؤمنین لقب دادن با وجود آنکه جماعتی اخوان امهات
مؤمنین بودند مثل عبدالله بن عمر و مثل عبدالرحمن و غیرهما که محققا افضل از معویه بودند این وجه
نداشت جز عداوت علی و پیغمبر و آنکه عید کردن اول محرم بهانه شاه اول سال جز از اظهار عداوت
با علی و فاطمه و حسنین وجهی ندارد و این افسادات از معویه و یزید و بنی امیه ناشی گردیده و در میان
اصحاب پیغمبر احدی را مذهب عداوت قربای پیغمبر نبوده و چون بنو امیه با آن تدابیر و حیل
نظر اسلامیان جهان دادند که این سنت از خلفاء است فلهذا جمعی را که اعتقاد درست نیست
با می پیغمبر گمان بردند که حق همین عمل بنی امیه است و باید همین را سنت خواند و جمعی دیگر
از عوام که دوستان پیغمبر و عترت او بودند آنها هم گمان کردند که نسبتیکه بنو امیه بخلفاء داده‌اند

درست بوده

درست بوده و خلفاء عداوت با عترت داشته‌اند فلهذا عوام آن طرف اعتقاد کردند که باید
عناد با آل پیغمبر و فاطمه سلام الله علیها کرد و تبعیت معویه و یزید نمود و این طرف اعتقاد کردند
که هر کسی را اعتقاد و عمل چنان بوده باید از او تبری کرد پس تنها آن عوام‌ها امانت و تبعیت
عترت پیغمبر نمودند و اوقاتی که این عوام قدرت پیدا کردند مقابله بمثل نمودند و بسبب
این اشتباه هر دو طرف بنو امیه و اتباع ایشان شدند و فی الحقیقه عمده علماء و محققان
و منصفان اهل سنت و جماعت هرگز تبری از عترت را دین خود و خلفاء و اصحاب نمیدانند
و مرتکبان این عمل را اهل باطل میخوانند که آنها جماعتی هستند که ایشان را ناصبی خوانند و هم
عمده محققان و علمای کبراء و منصفان شیعه خلفاء ثلثه را از عداوت اهل بیت پیغمبر و ظلم بر آن
و غصب حقوق ایشان بری میدانند و کمال موافقت ایشان را با هم معتقد هستند و نسبت
ظلم و عدوان و بطلان جز بمعویه و یزید و آل امیه نمیدهند و اما آنها تمکینه تدلیس معویه و عمرو عاص
و بنی امیه خلفاء را بانی این خلاف دانسته و تبری جویند جمعی از عوام و صوفیه رفضه که در زمان
سلاطین صفویه بسیار بودند و جمعی دیگر که در این عصر پیدا شده‌اند که ایشان را بابیه گویند
و در عهد سلطان مغفور مبرور ناصرالدین شاه قاجار طلوع کردند که عمده مذهب ایشان
تبری از خلفاء ثلثه است و اعتقاد دارند که دین اسلام منقرض و منسوخ گردید و فی الحقیقه
ملاحده و دهریه هستند و مسلک ایشان مسلک ملاحده اسمعیلیه است و الآن در عشق آباد
روسیه و بادکوبه و ممالک عثمانی هستند و رئیس ایشان عباس افندی نامی است در عکه و بسیار
طایفه مفرقه و مزوره هستند منتهی این اختلاف بی اصل که منشأ آن معاویه و بنو امیه
شدند و این عداوت عترت پیغمبر که از عوام آن فرقه سر زد و این عداوت خلفاء که از عوام
و بعض جهلاء این فرقه سرزد این بسیار سبب تفرقه و شکست امر اسلام گردید و معویه و عمرو
عاص را غرض همین بود که تیر تزویر ایشان بهدف مصادف گردید با آنکه واضح است

که هم چنین مطالب جاریه را بینهٔ خدا را امراء و فقرا ما نیست کسی که سالها گذشته اند و نیک و بد
جزای عمل خود را یافته اند برای آیندگان چه ضرورت وارد است و مخفی نماند که خوب بوده و که بد
و اگر این تبعیت است لا شبهه تقلید و اخذ احکام الهیه از کتاب و احادیث رسول و عترت او
و سایر علمای اسلام و حفظ قوانین اسلام نموده اند هر کسی هر کدام را بهتر داند باید عمل نماید چرا
این جدل بجائی کشید که حتی محض عصبیت تقلید هر مجتهد را با جنبهٔ مجتهد را در احکام روا دارند
و تقلید عترت و آل پیغمبر که مهبط وحی و کتاب و دودمان ایشان است جایز ندانند بعلاوه و حفا
اگر کسی کسی را خوب نداند چه لزوم کرده است لعن و تبری خصوصاً آنها را خصوصاً در جائیکه
منشأ مفاسد عظیمه و تشتت امر اسلام باشد خداوند البته جزا داده و باشد عذاب رسانند
آن کسی را که منشأ این فساد عظیم گردید از همهٔ امور با اهمیت اجتماع و اتفاق و حفظ حوزه
و بیضهٔ اسلام است کیف کان مع ذلک در اوایل اسلام هم اهل بیت رسالت و هم علما و امراء
امت کمال جهد در اتفاق اهل اسلام نموده و اگر رخنه در جانبی از ممالک اسلام پیدا می شد
همه اهل اسلام خود را مکلف بسد آن خلل میدانستند حتی آنکه اوقاتیکه امراء و علما نهایت
بیکدیگر مجادله میکردند یعنی خلفای عباسیه و امراء که سیف اسلام بودند ولابد بودند در اجراء
احکام رجوع بعلما نمایند ارجاع میکردند حتی بعلمائیکه تصدیق نماید که رئیس مذهب شرطی
ندارد پس امراء تصدیق علما داشتند که آنها تصدیق علما می نمودند مع ذلک در ترویج اسلام
و تقویت ملت جهدها داشتند و هم چنین سلاطینی که تدریجاً در ممالک اسلام رایت سلطنت
برافراشتند مثل ملوک طاهریه و صفاریه و سامانیه و غزنویه و سلجوقیه و بالاخره خوارزمشاهیه
و غیر ایشان و هکذا علما و فضلای هر عصر همگی افتخار شان را در نشر علوم دینیه و ترویج اسلام و غلبه
بر کفار و احترام اکابر دین و باقی گذاشتن آثار خیریه و نشر عدل و احسان و ازالهٔ جور و طغیان
میدانستند علما بغرض تشخیص سلاطین و امرا را بانظور اعمال و آثار دعوت میکردند و سلاطین

هم وجود

هم وجود علما را برای جمیع مطالب مغتنم دانسته محترم و مکرم میداشتند و حرف می پذیرفتند و هر دو
طایفه حریص اعلای کلمهٔ اسلام و افتخار بزینت ایام با آثار باقیه و احسانات جاریه و تقویت
ملت بودند پس سلاطین هم امراء در جزئیات خود و بعمل شخصی خود با کمال همت اقدام کردند یعنی بحفظ
حدود و ثغور مملکت و جهاد و دفاع با اعدای ملت و طلب راحت و امنیت رعیت پس بواسطه
امن و فراغت عموم رعیت صاحب ثروت و مکنت گردیدند و عموماً متوجه نشر احسانات گردیدند
پس علما و عقلا و فضلا را از نور دیده عزیزتر داشتند و همت به نشر علوم و فضایل گماشتند
عدل و مواسات و انصاف و مواسات سبب وسعت و فراغت گردید عقلا و علما متوجه ترتیب خلق
شدند و مدونین امور سیاسیه و سایر احکام را بدرجهٔ کمال رسانیدند حکمای عالم در استحکام عقاید و تقنین
قواعد اسلام در حیرت ماندند و اهالی هر ملت با این دین شریف رغبت نمودند اهالی این مملکت
در ادوات و اخلاق و در شرح قول و وفاق و فضایل و خیرات و تمدن و کمالات مسلم اهل عالم شدند
و اسلامیان در میان هر فرقه مثل فرنگیان حال معزز و مکرم و آزاد و محترم شدند سایر فرق خود را
در علوم و حکمت و صنعت و تجارت و سایر ما یحتاج البشریت محتاج اینها یافتند کلیهٔ عالم را رونق
تازه و نازکی بی اندازه بخشیدند یهود و نصاری و سایر ملل بر رعیتی اینها مفتخر شدند و مسلمان
هر فرقه در ظل عطوفت اینها آرمیدند مدارس و مساجد و مشاهد و معابد از حد حصر متجاوز گردید
منابر و محاریب در شرق و غرب عالم با کمال القدرت منصوب گردید بر عدالت و حقانیت و هشیاری
و سلامت ما عالم غبطه نمودند در هر علمی از علوم معموله مثل نحو و صرف و کلام و لغت و اقسام حکمت
و فقه و اصول و علوم غریبه و اشعار رائقه و خطب فائقه و طرق بیانات و موعظه و نصایح و آداب
و سایر علوم ملیونها ملیان کتب در هر مجمع و ناحیه منتشر گشت و در هر بلد مدارس بی تحیح و دارالشفاها
و دار الضیافه و موقوفات از حد احصا گذشت گروه گروه علما و حکما و عقلا و عرفا
و عباد و زهاد و سلاطین و امرا و وزراء با نام و اقتدار در عقل و عدل و فضل نام بردند که در دفتر روزگار

یادگار گذاشتند با کثرت جمعیت و وفور نعمت و زیادتی وسعت عمارت اهالی عالم را به حیثیت مملکت خود
کشانیدند و خوف خود را به قلوب و جوامع خصوم خود متملک گردانیدند و خیال معارضت و مخالفت
ایشان از خاطر دول و ملل محو گشت طالبان علوم و کمالات در رسوم و طهارت و حسن اخلاق
و سیاست رغبت شاگردی ایشان نمودند و حاسدان ایشان از استحکام امور ایشان دست حسرت
به دست سودند هرجا اسلام دامن کشید زنگ فی دوس بر پا کردید هر مکان یک نفر اسلامی قدم
گذاشت کلاه عزت و افتخار بالاتر از ماه مه افراشت رعایا و برایا لیل و نهار به دعا و ثنا
و صدق و صفا و محبت و وفای امرا و علما بسر بردند و امرا و علما در رعایت یکنفر اسلامی
بهر درجه از بذل جان و مال پا فشردند امرا در تقویت علما و مشورت و اطاعت ایشان بجان کوشیدند
و علما در ارشاد و نصایح امراء ناگواریها را مثل عسل نوشیدند تمام افراد ملت در عمارت داخل
و حفظ خارج ید واحده شدند کسی از خیرخواهی اسلام زبان در کشیده و احدی از امر به معروف
متقاعد نگردید اگر در شرق به فردی صدمه و اهانت رسید آنکس که در غرب بود در تدارک آن کوشید
اکثر معموره زمین خود را در تحت علم اسلام دولت واحده خواندند و آحاد ملل خارجه در ظل
حمایت ایشان با استراحت عیش نمودند سلاطین اسلام در ایران و توران و مصر و شام و افریقا
و روم و یونان و هند و عربستان هریک بیشتر از سابقین در گذاشتن نام نیک و احسان و خیرات
دور و نزدیک جاهد و ساعی آمدند آفرین بر آن سلاطین و امراء ارباب غیرت و حمیت
بر آن علما و فضلا با دیانت احسن بر آن کبرا و اغنیا صاحب همت چه مالها بذل
کردند در آبادی مدارس و مساجد و چه املاک وقف کردند و چه قنوات و رباطات احداث
نمودند دین و اسلام و علم و خود و هم نهیها را عزیز کردند نه آفرین بر امراء حال که در
خرابی مدارس و مساجد سعی دارند و نه مرحبا بر علمای حال که موقوفات را مثل غنیمت بلعیده اند
و نه احسن بر اغنیای عصر که مثل خراز مدارس و معابد رمیده اند کیف کان این ترقیات نشد

مگر از برکت

مگر از برکت اتحاد و اتفاق این بود که چند دفعه مرض مخالفت و نفاق عارض شد شبیه بان
مرض اشد اعظم که معاد به بود و به بروز مرض افتراق که گاه گاه ناشی می شد از ترک عدل یا نفاق
یا ملتها توقف از عروج می شد یا نقص و صدمه می رسید چنانچه در هجوم مغول و لشکر چنگیزیان و هلاکو
و جنگ صلیبیان اروپاییان که هر وقت از خارج عدم اتفاق اسلام میدیدند و طمع
از ترک معاونت ایشان بیکدیگر می شدند هجوم میکردند لکن بمحض عروض هیجان در اندک زمان
باز صاحبان غیرت غیرت میکردند صاحب حمیت فتنه را ساکت میکرد و بمعجون همت عالیه
مرض افتراق را مداوا می نمود و به مومیای غیرت متعالیه شکست اعضاء را جبران میفرمود چنانچه وقوع
یافت در وقایع مثل سلطان سلاطین غازان خان و اعظم و اعدل خواقین ایلخانی و سلطان و امیر تیمور
گورکانی و شاه اسمعیل صفوی و نادرشاه افشار و احمد شاه قاجار و سلطان اعظم عثمان پاشا و چند
نفر از دودمان آن اساس عدل و صفا خصوص سلطان ابن عمر سلطان با عقل و غیرت سلطان عبدالحمید خان
و شاهنشاه جمجاه مظفرالدین پادشاه که هر دو بسبب ملاحظه حال عالم و ترقیات اهم ثمرات و داد
و فواید اتحاد را دریافته عزم دارند بر اتفاق اهل اسلام و دعوت سایر رؤسا اسلام بر اتحاد تام اگر
بعضی اهل نفاق مانع این اتفاق نشده و ممالک اسلام را بجهت اجرای اغراض شخصیه بدول خارجه
بثمن بخس دراهم معدوده نفروشند و در انقطاع این رشته حیوة نکوشند و همیشه چنین بوده اند
امراء اسلام مدار عثمانی و علمای ایشان و امراء دین پرست ایران و علمای ذیشان مساعی جمیله در اتحاد داشته
و دارند و همیشه اهل نفاق پیدا می شده اند ولکن سلاطین با اقتدار و امراء بیدار در حراست
ملت با علو درجه افشرده معاندان را از خیالات حیله بازی و نیرنگ سازی مایوس و محروم می ساختند
پس از همه این تقریرات معلوم و ثابت گشت که قوت و شوکت و غلبه و ثروت اسلام نبود مگر از اتفاق
و اجتماع امت و همراهی و معیت و توافق آراء علما و امرا و دولت و این موقوف است به حفظ
قانون مساوات و عدالت که ناشی میشود از علم بر فواید حفظ نوع و کلیت و فهم آنکه صحت افراد

وحیوة اعضا لبته است بحفظ کلیه ملت که مربوط هست بحفظ قوانین حقیقت که ناشی میشود
از درک لذت آزادی و حریت و یافتن معنی انسانیت و غیرت و احتراز از رفتن زیر بار ذلت
و عبودیت و این غالبا مرکوز هست در جبلت و فطرت صاحبان عقل و فطانت و وطن دوستی و قوم
خواهی و ملت پروری در اکثر اهل اسلام جبلی و ذاتی هست بعلاوه انکه واجب دینی و مذهبی است
و محرک این سلسله غیرت و مودت هم جبلت و مترین شدن بزینت حب الوطن من الایمان دارین
هم مملو از زینت انسان ملاحظه تواریخ آبا سلف و مردان مردانه گذشتگان و سیر نمودن
در حالات و کمالات عالمیان در این اوان و ملاحظه قدرت و تفوق صاحبان غیرت و فتوت صاحبان
و تامل در حال ذلت و نکبت مبتلایان که اسیران و بندگان دیگران شده اند و قیاس کار خود را از دیگران
گرفتن و عزت و صحت که بزحمات سلف صالحین حاضر بآن رسیده ایم از دست ندادن و این غالبا
موقوف است بمذاکره و مواعظ و نصایح خیرخواهان مقام دویم در بیان حال حاضر اسلام و اثبات
مرض و اغماض و غرض بدانکه هر کس تامل نماید در حالات سابقه اسلام و تامل نماید در قواعد دینی
شریف حضرت خیر الانام بیقین میداند که این ملت شریفه الان مریض هست در نهایت شدت
و مرض سرایت کرده بجمیع قوی و اعضا روحانیه و جسمانیه آن بطوریکه نزدیک است بالکلیه مضمحل
و نابود و میت و مفقود گردد و هر عاقل که تامل نماید می فهمد که مصداق فرمایش حضرت رسول اکرم
ظاهر گردید که فرمودند سیاتی زمان لا یبقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا درسه
آه آه کان لم یکن بین الحجون الی الصفا انیس و لم یسمر بمکة سامر تحقیق معنی
این حدیث شریف انکه در لغت و مباحث الفاظ محقق و معین هست که استعمال لفظ موضوع
بر سه قسم هست یکی حقیقت که استعمال لفظ در ما وضع له باشد و یکی مجاز که استعمال لفظ هست
در غیر ما وضع له بعلاقه ما وضع له و یکی غلط که استعمال لفظ هست در غیر ما وضع بلا علاقه و مناسبة
مثال اول استعمال لفظ اسد در آن حیوان مفترس معین مثال دویم استعمال لفظ اسد در مثل

مرد شجاع

مرد شجاع یا حیوان شجاع دیگری بمناسبت و مشابهت با آن حیوان مخصوص در شجاعت که اظهر خواص او است
و این دو استعمال صحیح هست و مثال سیم استعمال همان لفظ اسد در مرد خائف جبان نه بملاحظه تملیح
و سخریه که آن هم یک قسم از کنایه و مجاز هست بلکه مثلا بمحض خوش آیند او و اما مثل کنایه و تعریض
و اقسام دیگر از استعمالات صحیحه خارج از حقیقت و مجاز نیست پس میگوییم اسلام که اسم بود
برای مجموع مرکب از قوانین مقرره و اهل اسلام و یا خود لفظ اسلام که بطور حقیقت اطلاق میشد
بر مجموع مرکب و هیئت اجتماعیه اشخاصیکه هر یک قیام و اقدام داشتند بعمل او و در یک جزء مقرر
آن قانون معظم که برای هر جزء و شخص هم یک اسم حقیقی بود مثل انکه سلطان اسلام آن بود
که قلب این ملت و پدر مهربان کل رعیت و خیرخواه تمام اجزاء که با امر او هر یک از اجزا او بعمل
میاوردند انچه برای او مقرر بود و بنهی او ترک میکردند انچه مخالف قانون مقرر بود و او مهیا بود
برای رفع هر چه که مخالف قانون باشد و رفع امراض که سرایت یابد و همه را عضو و جزء خود میدانست
و وزیر اسم بود برای کسیکه علی الاتصال مواظب باشد بمذاکره و نصیحت سلطان بر اجراء قوانین
مقرره و حفظ حقوق و صحت کل ملت و عالم اسم بود برای کسیکه حفظ و بیان نماید قوانین
مقرره بطوریکه مقنن تقریر فرموده و خود عمل نماید و خلق را دعوت کند و امراء عبارت بودند
بعضی از چشم مملکت و گوش آن که بطور درستی جاسوس باشند و انچه واقع شود بسلطان برسانند
و بعضی ید سلطان بودند که اجراء کنند انچه سلطان امر فرماید بطبق قانون و رعایا بطور
حقیقت آنها بودند که هر کس قیام کند بعمل مقرر خود مثل انکه رگ جاذب خون جذب نماید
و دافع دفع کند و هاضم هضم نماید مثلا زارع زراعت کند بناء بعمل خود قیام کند و هکذا اسماء
امکنه و اعمال و ازمان مثلا مسجد یعنی محل اجتماع مسلمین اوقات عبادت مدرسه یعنی محل
درس و بحث مطالب علمیه موقوفه یعنی اصل باقی باشد و منافع صرف محل مقرر بوقف
شود روز جمعه یعنی روز اجتماع و عید مسلمین برای استماع خطب و احکام و عبادت

صلوة و صوم و وضوء و حج و جهاد و بیع و شری و هکذا معلوم قضاة و قاضی یعنی رافع خصومت
و رساننده حق بصاحبش و ازاله کننده باطل عسکر یعنی قوت ملت و حفظه حدود و ثغور و دفع
اعداء و هکذا سایر اجزاء و اعضای این ملت کبری این الفاظ در اوایل اسلام و زمانی بطور
حقیقت استعمال می‌شدند و مجموع مرکب اینها اسلام گفتن حقیقت بود و زمانی این اسماء
هم یا بعض بطور مجاز استعمال می‌شدند مثلاً سلطان گفته شد بکسیکه جمعی را برسر خود جمع نمود
و بقوت شمشیر غرضش تحصیل ریاست و عیش راحت بود ولکن هنگامیکه مقصود را تحصیل نمود
اگرچه بقطع بعض اعضای اسلام ولکن مشابهت داشت با کسیکه حقیقةً سلطان بود مثلاً
تجملات فوق الضروره و العاده اخذ کرد و عیش زیاده از حد نمود ولکن باز هم امر و نهی که منظور بود
بطبق قانون بود و هم چنین وزیر غرض از وزارت ریاست و جمع مال و منال و انتقام از اعداء
داشت ولکن با نهایت بمصالح ملت و خیرخواهی سلطان و رعیت می‌گماشت مثلاً قاضی
قرب سلطان و تفوق بر ایشان و حمایت اقربا و دوستان منظور داشت ولکن مادام که مکان
قضا را بقانون حق میراند عالم مقصود شیء علیشی جهت و احترام و جمعیت بود مثلاً اما حقیقةً
باحکام شرع هم عالم بود و بعلم چیزی را تغییر نمود و هکذا عساکر و امراء و ارباب صنعت و هکذا
تغییر سایر عناوین باتقاء مشابهت و آثار و اعمال اصلیه و باز مجموع مرکب اینها را اسلام
نامیدند تا تغییر کرد بطوریکه اگر خبان شد نعوذ بالله که سلطان نخواست جز عیش و راحت
و اقتدار و ریاست اگرچه بترک کلیه قانون و هلاک عموم رعیت و وزیر نخواست جز سوار شدن
بمطالب نفسانیه و هلاک اعداء و جز خود را نخواست و در مشورت سلطان نفرمود جز آنچه
بنفع شخص خود راجع بود اگرچه سبب هلاک سلطان و فنای عالمیان باشد و امراء نخواستند جز اخذ
اموال رعیت و تخریب مملکت و عالم نخواست جز مال و منال و احترام و حشمت اگرچه تنها
با لباس محض بدون حرفی از علم باشد و عساکر را نشد شغلی مگر دزدی و پامال ساختن اجزاء ملت

وقاضی را غرض نماند جز اخذ رشوت و کسب را نماند جز اخذ عوض اگرچه با معوض خرافت محض بود
و هکذا در اینصورت باز اشخاص یکان یکان همان اسماء سابقه را بر خود گذاشته اند و مجموع مرکب
هم اینها را باز اسلام میگویند بدون مناسبت و مشابهت با موضوع له اولی اصلاً پس این
استعمال غلط محض و جز از اسم چیزی نیست زیرا که از معنی ابداً چیزی باقی نمانده است مثالی
برای توضیح این مطلب مهم بگویم مثلاً اگر سلطانی یا پیغمبری لباسی بشکل خاص از پارچه سفید خاصی
می‌پوشید اتباع او بنا گذاشتند که از لباس او بپوشند یکی بهمه جهت شبیه لباس او و لباسی پوشید
این بحقیقت لباس سلطان است یکی که بعد از او آمد کمی که او را از سفیدی بینداز و رنگ کرد
و بقدر انگشتی کوتاهتر نمود این را هم باتسامح لباس سلطانی توان گفت یکی بعد از او کمی رنگین‌تر
و کوتاهتر که باز هم از خود کمی تفاوت و با سلطان تفاوت معلوم دارد این هم لباس سلطانست
مجاز او هکذا تدریجاً یکی تفاوت کمی با پیشین از خود تا در انجام با صدم مثلاً لباسی سیاه مخفی و در ابا
کوتاهی هم الکن بتدریج نام لباس سلطان همیشه در رویش بود با اینکه اخیراً با لباس سلطان هیچ
وجه مشابهتی نیست حالا میگویم ای برادران بیایید این اجزاء که اجزاء اسلام گفته می‌شوند
ملاحظه کنیم و اسم ایشان را معنی کنیم و حقیقت ما وضع له را بفهمیم آیا هیچ وجه از معنی صحیح
چیزی باقی هست اگر قبول نداری اولاً القاب حاضره زمان خود ما را ملاحظه فرما بهبین بغیر از
لقب کیست و شیخ الاسلام را حال چیست امام جمعه چه کار دارد حجة الاسلام چه حجتی آورد
آه آه معین الشریعه معین الاسلام نقیب الاشراف داریم عوض سید علم الهدی معاون
الدین رکن الاسلام قطب الاسلام نظام العلماء جمال العلماء و هکذا امین الدوله معین الدوله
امین الرعایا امین السلطنه امین الملک را بیا چه میخواهم بشمارم رجوع بدفتر القاب دولت نما
بیا بگو مدرسه یعنی جای کیست مسجد یعنی مزبله خالی از آدمیان منبر یعنی جای بچگان خوشخوان
بلهم روضه خوان برای تماشای زنان بوالهوسان محراب کتابچه آه لشکریان یعنی دزدان و گدایان خونخوار

پس ایکه سلطان که حقیقت است و شخصی که قلب مملکت و بدن رعیت است و اواست که باراده و امر او
اعضای مملکت باید باعمال مقرره قیام نمایند اگر عزم و اراده بتحقیقات بر آبادی مملکت و حقوق ملت و صحت
حال رعیت تعلق گرفت و عقل مملکت هم بهمان نحو مقرر صلاح دید که امر مملکت را چطور باید حفظ کرد
مثلاً از کجا گرفت و بکجا داد و تحقیق امور را از چگونه اشخاص باید نمود اقویا را باید مانع شد
که ضعفا را پامال ننمایند عساکر را باید مستغنی ساخت تا رعیت را آزار نکنند و ایشان را منظم و مستعد داشت
تا دفع اعدا کنند رعیت و اهل زراعت باید فراغت داد تا بعمل معاش کل نمایند و هکذا در اینصورت
سلطان حقیقت سلطان و وزیر حقیقت وزیر است پس هرگاه حاکمی بملکی مأمور کردند نام حاکم باو
گذاشتند و او در آن مملکت فرصت را غنیمت دانسته باجرای غرض شخصی خود پرداخت پس اقویا را
تقویت نمود مسلط بر ضعفا گردید و از دزدان رشوت گرفته رخصت داد که دزدی نمایند
و مدار حکم خود بر رشوت قرار داد و هکذا اعمال در همه امور دخل شخصی خود قرار داد اما استعمال لفظ
حاکم بر چنین دزد ظالم غلط نیست پس باید جمیع عناوینی که در امر دولت و ملت خطاط حکمی صاحب
اسمی است باید معنی حقیقی آن را ملاحظه کرد و محل استعمال آن لفظ را هم ملاحظه کرد تا حقیقت و مجاز
و غلط مشخص گردد و صحت و مرض عضو معین شود انصاف این است اگر بنا را گذاریم بر بیان
معانی این عناوین و تطبیق بر آنچه واقع است و محل استعمال است محتاج کتاب علاحده مفصل
خواهیم بود چنانچه در خیال هست که کتابی در حقیقت و مجاز و غلط نوشته شود و بیان همه اینها
در آن نموده آید و اگر اجل رسید یا این فقیر پریشان خاطر موفق نگردید باید صاحب دلی
موفق شود اگر طریق حقیقت گوئی در عوض مقویم که در مقابل تقویم است باین مقصد اقدام
نماید خوش نکته ها در این مقام هست اگر شبیه یا تیاتر بعض مجالس قضا و تقریر دعوا و اقامه
شهود و حلف را کسی ببیند میداند که در جز مرض ملت تا چه درجه شدید است اگر بدقت ازین
کیفیت و جزاء و شرارت که وارد می شود دستگیر کسی حقایقات را که مشهود و موقوف بر جلیست و بکلی

مزوری شود

مزور می شود و حقیقت چه و عمل چگونه و امانت چه این بچه حالت عالم چه و الآن چه قیامت
سر تیپ چه و سرهنگ چه و بکه گفته می شود و هکذا همه عناوین که بر اصناف و اشخاص گفته می شود
و هکذا بر اعمال و غلط چه بوده و الآن چه است صلوة چه بوده و چه گردیده هکذا عناوین دیگر حتی عنوان
عناوین رجال پیدا کرده مداخله در کلیات امور و مصالح جمهور و معاملات و تجارات و از نهر رجال سیاسی
حالت نسوان پیدا کرده مکر و غدر و بیوفائی و بیغیرتی را خریده اند تا کار بجائی که سادات مسخره شده اند
و کفره محترماً و اعزه الفاظ همه قالب بی روح است حتی در مسائل و کدایان معنی حقیقی
نمانده نزدیک است که اسمای اشیاء و اعیان موجوده هم تغییر پذیرد بطوری که سنگ را سنگ نامیدند خاک را
خاک نه مختصر این رشته سر دراز دارد رجوع کنیم به بیان امراض و ملاحظه نبض و حالت ملت
عزیز خودمان بدانکه مرض چند قسم است داخلی و خارجی جسمانی و روحانی واضح و خفی مزمن و غیر مزمن
همه اقسام در مریض ما موجود است و در داخله خودمان تمام اجزاء و اعضا مریض و معوج شده است
اولاً کأنه عموم مردم در دین خود بی اعتقاد شده اند و اعتقادی بحشر و نشر و خدا و پیغمبر و احکام
ندارند و کأنه در عالم چیزی بر کسی لازم نیست از دین و شریعت و نه مردانگی و فتوت و نه ناموس
و غیرت هیچ چیز هم کسی جز مال غنیمت عرض این شده که آن بدست بیاید با هر چه باشد
و شخص مرتکب هر چه بشود هزار خلاف شریعت و صد دروغ و قتل صد نفس و ویرانی صد دودمان
و لکن مال دنیا دست دهد مثلاً نعوذ بالله بجهت تحصیل مال مرد و حوض مثل زن زیر مردان میخوابد
یا مرد نامرد زن بحرنجائی میکشد یا نامرد بیحیا بدروما در خود و دیگران افحش میدهد انواع و اقسام
حرکات رکیکه مضحکه میکنند انواع و اقسام حیل و شرارت بکار میبندد مذهب باطل جعل میکنند مردم را
بدین باطل دعوت میکنند تا پول و مال بدست آید کسی گوید که این قسم اشخاص چند نفر در هر عصر بوده اند
میگویم بلی و لکن معدود و بیشتر کسی مطرود و خود فاعل فعل و خائف نمیدانم چه شد که این
غلبه پیدا شد و باین آشکاری رسید و چراغ برداشته شد نمیدانم این جهال و جفائی که در خانه

و همه اوقات را بجهالت و نادانی گذرانده و از چیزی و علمی و مطلبی و دلیلی خبر ندارند شنیده‌ایم
بطلان شرایع و انبیا و اسلام باین حمقا با چه ثابت کردید و لا مذهبی بچه دلیل حق شد بلی
جمعی شنیده‌اند که از اهل فرنگ بعضی دهری و طبیعی شده و این جاهل احمق تقلید او کرده خود
نه علمی دارد و نه دلیلی می‌فهمد کاش عقیده‌شان دهری مآب شده در اعمال هم تقلید آن دهریان
میکردند که ایشان بحکم عقل حفظ نوع و راستی و درستکاری و بی‌آزاری را لازم دانسته
صدمه بخلایق ندارند بهرحال در داخله خود از اعمال شریعت سست و در ملاحظه خدا و حشر
و نشر نادرست معلوم است جماعتیکه از قانون خود اعراض کرده و بقانون دیگری هم تن
و عامل نگردیده‌اند اینها جماعت بیقانون و قانونشان همان دلخواه هر کسی بقدر شخصی خود
خواهد بود و اگر نظر بتجربه باشد عاقل میداند که این اعمال غرض شخصی و حرص بر جمع مال
خود موجب نقض غرض است محققاً کلاً در معرض فنا و دمار خواهند بود و باغراض
شخصیه هم نائل نخواهند گردید چنانچه همه فعلاً با این نیت و اعمال و بی‌حیائی هستند
در تشاجر و تصادم و هر کسی از حال خود شاکی و نادم است و اما مرض خارجی عدم اهتمام این
توجه دول قویه مقتدره خصوصاً روس و انگلیس خصوصاً روس با فنا و اضمحلال ما و اسیری
و اذلال ما دخل بکیفیت غلبه چنگیزخان و یا ازدحام صلیبیان و غیر ذلک ندارد آن وقایع
محض هوس و غلبه و غارت و اخذ اموال و قتل نفوس بود نه از روی تدبیر و قانون و تزویر
و اکنون حالا عنوانی دیگر پیش آمده و اضمحلال ملل و دول و ادیان و زبان را بقانون کلی
و تدابیر پیش نهاد کرده‌اند این مسلک مسلک دیگری است نعوذ بالله نظر غلبه ملت اسلامیه
بملت مجوسیه است که دیگر ملت مجوسیه روی زندگی ندیدند و نخواهند دید و این غلبه
ربطی بآن هم ندارد باز آنها با زور و قوت در نهایت عداوت بغفار رفتند ما باختیار و میل
با کمال خوشنودی تسلیم می‌شویم بلکه دعوت میکنیم خودمان ایشان را باعدام خودمان

و اما مرض

و اما مرض جسمانی ما واضح است که بالکلیه قدرت و ثروت از ما رفته بحیل و تدابیر و تجارت و صنایع
ثروت خاک ما را چنان بردند که نفهمیدیم چسان بردند و مملکت وسیعه ما از طرف شرق و غرب و شمال
و جنوب از تصرف ما رفت و ملک دیگران گردید و رعایای اسلامیه زیاده از دو ثلث رعایای خارجه
شدند معادن ما زیر خاک ماند مزارع ما خراب و بایر گردید رعایای ما از پا افتادند و اکثر بممالک خارجه
رفتند و عدد و استعداد ما اندک گردید و غیرها و اما مرض روحانی مملکت و ملت از حیز احصا خارج است
اولاً اهالی اسلام و سلاطین و امراء مثل ملت افغان و مسلمانان چین و امراء ترکستان مثل بخارا و خیوه
و ترکمانان و ملت و دولت و ملت عظیمه عثمانی و مصر و مسلمانان هند و امام مسقط و مسلمانان سودان
و امراء اسلامیه افریقا و دولت مراکش و مسلمانان جاوه و کریت و قفقازیه و غیرهم که همه ملت واحده
و اخوان همدیگر و هم مذهب و اکثری هم شرع و دین و کتاب و قبله واحده حالیست در این عصر
که دول نصاری در کمال اتحاد باطنی و نهایت علم و اقتدار دست بهم داده حتی در امور سیاسیه
و حقوق عمومیه و اعمال پولتیکیه معاونت یکدیگر می‌نمایند اگرچه باهم هزاران عداوت داشته
باشند مع ذلک در دفع دیگران و اضمحلال سایر در کمال اتحاد هستند نهایت لزوم دارد که اینها
هم عقد اتحاد که خدا و رسول برای ایشان بسته و صیغه اخوت که صاحب مذهب و شریعت برای
ایشان خوانده در نهایت وفاداری و استحکام تجدید نمایند و همیشه در امور عامه یکدیگر را همراه
و دستگیر داشته باشند اعانت فرمایند تفریق و بغضا که معویه و بنوامیه بجهت قلع اساس
اسلام القا کردند اعتنا نکنند و خرافات و هرزه درائی ناجیان و یزیدیان و لغوگوئی و ترهات
غلاة و قوم رفضه صوفیه و بابیه محو و نابود شمارند و اقتدا کنند بنیت صحیحه و اراده نافذه
اعلیحضرت سلطان السلاطین سلطان عبدالحمید خان و اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه شاهنشاه
مظفرالدین شاه خلدالله ملکهما و اعراض کنند از اطوار بعضی اجزاء دولت که میل میکنند
بغلبه و نفوذ خارج مذهب در اسلام خداوندا صاحبان خیانت را نابود و مضمحل گرداند

واضح است نفاق و افتراق اشد امراض روحانیه است که در اسلامیان فعلاً دیده می‌شود حتی امرا را
با علما و هر یک در میان خودشان و همه با رعایا و اصناف اینها با هم و هکذا و مرض جهل در همه جهات
در این عصر که نور علم عالم را منور ساخته و عجز و استکانت از لاقیدی امرا و سرداران و نادانی
و پریشانی لشکریان و خیانت حکام و دخیل در کارهای دولت و ملت و بیکاری و تنبلی در کثیر
اهل ملت و تعدی همه به یکدیگر و عدم رغبت به امور خیریه نافعه به عموم و حرص جمع و احتکار
و بخل و حسد به یکدیگر و ترک مشاوره در امور و بی‌غیرتی در اکثر خلق و طلب عیش و سرمستی
غفلت از اصلاح امور و مصالح جمهور و سپردن امور به نااهلان و رفتن اختیار و تجربه از میان
و ترک انصاف و حق گوئی و مدح و مداهنه گوئی به ناحق و اغماض از حقوق حقداران و حمایت
و تقویت اشرار و هکذا از امور رذیله که امراض روحانیه ملت است و اما امراض جسم
اکثر این امراضی که مذکور گردید که همه اعتراف دارند به وجود این امراض مثل جهل با ...
و بی‌انتظامی در امور و ضعف و سستی و غلبه دیگران و پریشانی و فقر دولت و ملت و کثرت
ظلم و ترک انصاف و خرابی ممالک و غیرها و اما امراض خفیه باید مخفی باشد و هیچ کس
به تفصیل نداند که بیان آن بطوریکه راست باشد محتاج به تعیین اشخاص است و اجمالاً آنکه
واضح است اکثر این خرابیها را اگر کسی به زبان آرد و نسبت دهد به آنها که علت آن هستند و خود
منکرند بلکه بعضی خود را مریض نمی‌دانند محل خطر و موجب ضرر و اقدام شود و ضرر است برای اینها
چنان غرق مرض شده‌اند که گویا طبیعت و فطرت ایشان با آن سرشته و صحت ایشان با آن منوط گشته
در نهایت مستی و غرور و شدت بیهوشی و غفلت در غذا که می‌طلبند و هر دوا که حلو می‌جویند
موجب شده مرض است نه برطرف‌کننده آن اعتنائی نه به قول طبیبان توجهی پس بهتر آنکه مرض
چند جزء ملت را بیان کنیم که اگر وقتی از آن مریضان ملتفت شوند شاید مرض خود برطرف نمایند یا لااقل
دیگران تحرز نمایند که اکثر این امراض مسریه است و چون بیان تفاصیل تمامی اجزاء مجال زیاد می‌خواهد پس اکتفا

[illegible]

که حال باقی را عاقلان از آن توانند فهمید بدانکه به سبب بعضی ملاحظات و تقسیم اجزاء ملت به جهت
و دولت متعدده منقسم می‌شود به شش قسم امرا و رعایا و علما و عوام و اغنیا و فقرا اگرچه علاوه بر این
بسیار اقسام اسباب دارد مثل آنکه امرا چند قسم هستند و رعایا اقسام کثیره دارند و هکذا باقی
و لکن عمده غرض بیان حال اینها است اولاً در سابق معلوم شد که مرض عبارت از خارج شدن هر جزو
و عضو با شعور از شغل مقرر خود و داشتن از آن اشتغال به جهت عمل خویش است و دانستی الحال که غالباً
مرض ناشی شود از غفلت و غرور و تبعیت حرص و شهوت و غرق گردیدن در بحر لذت و بالجمله
از معرفت بدانکه با زحمات و تعبهای بسیار و ارتکاب مشقتها و صدمات بیشمار مملکت اسلام
به مرتبه استقرار در زمین زد و اساسش محکم و قوی و بنیادش محکم گردید جمیع ملل ذلیل و زبون اینها گردیدند
و اموال و ثروت روی به ایشان آورد و محافظ جمیع از معارضه و منازعه اعداء شدند و قوانین و قاعده
و قواعد لازمه را به جا آوردند اسباب عیش و عشرت و متاع آسودگی و لذت را فراهم دیدند به خاطر
جمع مشغول عیش و عشرت شدند و آن به آن و روز به روز و ماه به ماه و سال به سال در استغراق لذائذ
و انهماک در حظوظ نفسانیه افزودند و در بحر حرص و شهوت فرو رفتند پس به تدریج اکثر اینها اجزاء ملت
ضایع و مریض گردیدند و بعضی به سبب فساد و ضایعی بعضی دیگر شدند پس علما ضایع شدند و عوام را
ضایع نمودند و امرا ضایع شدند و رعایا را ضایع نمودند و اغنیا ضایع شدند و فقرا را ضایع نمودند
و فی الحقیقه سبب ضایعی همه خرابی سر آن قوم و سبب فساد کل غفلت و فساد رئیس کل است
اما آنکه علما ضایع شدند از بابت آنکه علما اجزاء اعظم ملت و رکن اقوم دولت هستند و سابقاً ذکر کردیم
که قدرت متفرع بر علم و سیف تابع قلم است و حق علمای آن بود که بیشتر از پدر مهربان به ایشان متوجه
به حال افراد ملت باشند و خود پیش از همه ملتزم به قوانین مقرره گردیده و تمام همت در ترویج و تنقیح

مطالب ملکیه گمارند و اگر غفلتی از جهال امرا و رعایا دیدند تنبیه کنند و امر کنند که مواد جهل و شهوت
با عمال ضاره دیدند بمواعظ شافیه و نصایح وافیه سوء نتیجهٔ آن را بیان کنند ایشان عین و جاسوس
مملکت و چشم و چراغ ملتند از هر جانب خللی دیدند بطور رسالت‌نامه و القا بطریق حکمت تنبیه آن خلل را نمایند
و از هر طرف دشمنی بقصد بنیاد دولت کمر بندد راه رتق و فتق آن را بنمایانند و مصالح مملکت را کمال
دلسوزی بیان کنند و در عمل بمعروف و امر بآن و در نهی از منکر و ترک آن نهایت بذل جهد بعمل آورند
و چنان مواظبت و مراقبه بحال ملت نمایند که در هیچ وقت از مصالح آن غفلت ننمایند و یگان یگان
افراد ملت را بعلم و عمل تربیت نمایند و سوء عاقبت غفلت و جهل را واضح کنند و سررشتهٔ اعمال و افعال
خلایق باشند و کسی را از امرا ایشان جای انکار و بحث و اعتراض نباشد و افعال را مطابق اقوال
کنند و مطالب نافعه بحال ملت و مقالات مؤلفه بین قلوب امت و افعال موجبه ازدیاد قوة
و شوکت مملکت و صناعت و تجارت نافعه برای حفظ ثروت و تقویت عساکر مملکت و حفظ حدود
و احکام و حراست ثغور اسلام و دفع جور اهل جور و ظلام و ترغیب اهل ملت بر اتفاق و معاونت
و حفظ مراتب هر یک از آحاد سلاطین و درویش و رعایا و کمال تواضع و تخاشع و قبول از حاجات
و کمال تحفظ از مزج زلفی نا اهل عالم صورتان و اتفاق بر تصدیق اعلم و اکمل و تکبر نورزیدن
از طلب علم از هیچ کس و قبول حق از دنی و فاضل و اخذ حکم و موعظه از صالح و طالح و اقتصاد
در امور و انصاف از هر جهت با هر کسی و تحرز از حرکات جاهلانه و تجنب از افعال و شنایع
و غیر اینها از آنچه مقرر هست در حق علما و اهل هدایت از متقنین قانون شریعت خصوص تقیید
بزهد و تقوی و عبادت و حفظ دقایق قوانین طریقت و شریعت و اخذ بجوامع حسنات
و بیزاری از اهل سفاهت و اهمال و تنبیه اهل کبر و نخوت و زهد در امر حشمت ملت از اعدا و اهل

با ملاحظهٔ تمام

شیطنة

شیطنت و مراقبت دفع شک و شبهه از کبرا مملکت و لکن اگر الآن تأمل کنی نماند که اهل علم
که باسم علمای ملت خوانده شوند از علم حقیقی اثری و نه از قوانین و آداب مقرره برای علما
در ایشان ثمری اگر رجوع کنی بکتاب الله و سنن رسول الله و احادیث آل و اصحاب آن بزرگوار
می‌بینی آن قدر در مدح و فواید علم و نعت و فضایل علما و قدر و منزلت طالبان علم و آداب
و احوال و اخلاق مقرره برای اهل علم و توصیف ایشان و بسیار رفعت منزلت خوبان ایشان و درکات ذلت
و نکبت بدان ایشان این قدر وارد شده که کتب و مجلدات بضبط آنها کافی نیست و در هیچ ملت
در خصوص هیچ امری باین درجه اهتمام در بیان مراتب و آداب و آثار آن نرسیده اگر جهال بدانند
که قدر و منزلت عالم چیست و عالم حقیقی را اگر دست یابند بطوری که صاحب شرع مقرر فرموده
هر آینه جا دارد در هر قدم ایشان هزاران رو بخاک سوده گردد و هر نظر بسوی ایشان و توجه
بروی ایشان را تمامی اموال ما بین مشرق و مغرب بخرند کم کرده‌اند بهر عضو ایشان اگر هزاران
جان قربان کنند هدیه نبرده‌اند و اگر ملتفت باشند که عالمی که صاحب شرع تعریف فرموده با این
عالم صورتان و مدعیان چه بینونت دارند و اینها چه درجه غضب کرده‌اند و چه بسته‌اند و چه نام بخود
بسته‌اند و مدعی چه مرتبه و عامل چه مرتبه‌اند اگر فرار از ایشان را مقدم بر فرار از شیر گرسنه
خونخوار ندارند تقصیر کرده‌اند و اگر شکستن گردن ایشان را شکستن گردن گرگ مار بینی نپنداشته‌اند
بچاه هلاکت افتاده‌اند آه آن عالم که فرموده بودند کجا و این شیاطین عصر کجا کرکس آدم‌خوار
بلباس هیئت درآمده‌اند و شیران جان شکار نام آهو بر خود نهاده‌اند زنگی سیاه با حال تباه و شکل
مهیب و هیئت عجیب و ترکیب موحش و حالات متوحش چه حیف است که خود را شاهزادهٔ سایه پرورده
غنچه دهان شیرین زبان مه‌سیما ~~اگر چنانچه آهو چشمان کمان ابرو~~ ترک ختایی بجلوه دهد

افسوس از اینکه اهرمن در تخت سلیمان نشیند صد حیف که پشه هوای پرنیان بمقام عقاب تمنا کند
هیهات کجا ابوجهل مقام سلمان گیرد و چگونه ابولهب جای حضرت حمزه پذیرد چه فریادها باید کرد
از این متلبسین بلباس فقها که فقها حصون اسلام‌اند و سور بلد احکام و جانشینان حضرت خیر الانام
و نواب ائمه کرام و آبای ایتام و ودایع عظام و حجج ملک علام حقا اذا فسد العالم فسد
العالم آیا اینهایند که در حق اینها فرموده‌اند مداد العلماء خیر من دماء الشهداء یا اینهایند
عالم خیر من الف او سبعین الف عابد آیا برای اینهاست اذا مات العالم ثلم
فی الاسلام ثلمة لا یسدها شیء آیا نظر بروی اینها عبادت است یا دل را زنده میکند
آیا اینها مصداق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و غیر اینها از فضایل لا یحصی‌اند و الله نه بالله
بلکه اینها که می‌بینیم دوا اینها بهتر است که مداد رخ رشان کردد و هزار فاسق از یکی از اینها
بهتر است و بهتر که هر یک از اینها یک رخنه بلکه هزار رخنه از اسلام مسدود کردد و اینها بدترند
از منکران بنی اسرائیل حضرت امیر علیه السلام در حق امثال اینها میفرمایند اقرب شیء
شبها بها الانعام السائمة بلی آن بزرگان گوی سبقت برده‌اند و پیمانها را خالی کرده‌اند
حریفان باده‌ها خوردند و رفتند تهی خمخانه‌ها کردند و رفتند حضرت رسول ص فرمودند زمانی میاید
که از امت من قران میخوانند و میگویند که از ما قاری‌تر کیست و که از ما اعلم است آیا در اینها خیری
هست اصحاب عرض کردند نه کاش این زمان اکتفا بهمین میکردند و وده مقابل این میکردند
و فرموده‌اند در احادیث چند بای مضمون من تعلم علما لیباهی به العلماء او یجادل به السفهاء
او لیصرف وجوه الناس الیه فلیتبوء مقعده من النار کاش این عهد جهانها را میفرمودند
و فرموده‌اند لا یزداد العالم علما فازداد فی الدنیا رغبة الا ازداد من الله بعدا

قال النبی

قال النبی ص من تعلم علما مما یبتغی به وجه الله عز و جل لا یتعلمه الا لیصیب
به غرضا من اغراض الدنیا لم یجد عرف الجنة یوم القیمة
باز فرموده‌اند هر کس علمی طلب کند نه برای خدا و مقصودش از آن غیر خدا باشد
محلش در آتش است و باز فرموده‌اند علم بر صاحبش وبال است مگر آنکس که عمل کند بآن
و قال ص اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه علمه و باز فرموده
حال کسیکه بمردم خیر تعلیم کند و خود را فراموش کند مثل فتیله چراغ است که خود را
می‌سوزاند و بمردم روشنائی میدهد و الله کاش همین طلب دنیا تنها میکردند و کاش
بمردم تعلیم خیر میکردند و خود عمل نمیکردند و کاش تنها خود را میسوزانیدند و بمردم روشنی
می‌بخشیدند و کاش علمشان تنها بخودشان وبال میشد کاش علمی داشتند عمل نمیکردند بجهنم
بلکه مصداق این حدیث‌اند که فرمودند انی لا اتخوف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا
فاما المؤمن فیحجزه ایمانه و اما المشرک فیقمعه کفره و لکن اتخوف علیکم
منافقا علیم اللسان یقول ما تعرفون و یعمل ما تنکرون و فرموده‌اند از همه بیشتر
چیزی که بر شما از آن میترسم بعد از خودم هر منافق دانا زبان و زیرک ظاهر بالحق
و فرمودند الا ان شر الشر شرار العلماء و ان خیر الخیر خیار العلماء و حضرت
امیر علیه السلام میفرماید قصم ظهری رجلان عالم متهتک و جاهل متنسک
پشت مرا دو مرد شکست عالمیکه هتک پرده نماید و از ظاهر شدن قبایحش باک نکند و جاهل
که اظهار عبادة و تقوی کند بلی و الله فدای جنابت ارواح امم اینه و پشت اسلام را شکست
دادند و خلایق را ضایع کردند واضح است عالم که پرده دین و شرع و تقوی را پاره کرد

خلایق

اعتقاد خلق از او زایل گردد بلکه از اصل دین سست شوند و از او گریزان کردند پس علم او را
طلب نکنند و هرچه گوید معتقد نکردند و نقد او اقدام نمایند و کلامش او در قلوب اثری نباشد
و جاهل متعبد که متعبد معروف گردید و بدرش مشهور آمد خلق اطراف خود می‌کشاند و چون خود
جاهل است و بیخبر هرچه گوید باطل است ... و لکن خلق بقول او معتقد کردند و از حق دور افتند
و در این عصر ما غالب متلبسان بلباس علم و شرع از این دو تا گروه جاهلانند عالم و عابد نادر کم
عالمند پرده دریده بیحیا اگر احادیث که در ذم علمای سوء است بیان کرده و کتاب علماء ... قباح شود
پس بهتر آنکه بیان کنیم ضایع شدن علماء و مرض این جزء اعظم ملت و مملکت را پس میگوییم چونکه علم اشرف
صفات و اجل درجات است و بی‌شبهه در نزد تمامی عقلاء و حکما کمالی فوق این کمال نیست و عالم
اعظم خلایق و اکبر جمیع کبرا و اصناف است و قلوب تمامی خلق مجبول است بر محبت و طاعت
علماء و مهابت و جلالت عالم در میان تمامی بشر معین است و هر کسی خود را از دیگری بیکبر هم
در علم ناقص‌تر دید قهراً خاضع و خاشع در نزد او خواهد بود و خصوص در ملت ... چون
درجات علم ترقی بهر کس پیدا کرد و حقایق آداب و اعمال مکلفات استعلای فوق التصور
در عالم گرفت و شعب علم انتشار یافت و معارف ربانیه و مطالب حقانیه و طرق عبادات و فنون
و معاملات و سیاسات و تدبیر امور معاد و معاش و تکمیل ابدان و ارواح و غیر آنها از راهی دیگر
پیدا گشت و ترغیب شارع این دین منیف و حافظان این طریق شریف و بیان شرافت
علم و جلالت علماء از حد احصا گذشت و حقایق حرف وقت و عمر را در علم غنیمت دانستند
حتی آنکه فرمودند اطلبوا العلم و لو کان بالصین و فرمودند اطلبوا العلم من المهد
الی اللحد و فرمودند اطلبوا العلم و لو کان بسفک المهج و خوض اللجج (۱)

و بعضی از علما ... در ورقه ... خوار و ذلیل
در زوایا و خفا با عار و خجلت ... ماندند
... در روضات ...

و احترام عالم

و احترام عالم را اوجب واجبات و الزم لوازم شمردند و لذة علم و فایده صحبت علماء را دریافتند
و علماء اکرم خلایق در انظار گردیدند و بحسب فرمان واجب الاذعان اشرف نوع انسان گردیدند
من اکرم عالماً فقد اکرمنی اکرام علماء را اکرام صاحب شرع و تقدیم آنها را احیاء
قانون حق و ملت اقوی دانستند و بحسب اطلاع خلایق و غور ایشان در ملت حقه اسلامیه
جلالت شان و عظمت قدر علماء در انظار بیشتر گردید و علماء محترم گردیدند و سلاطین اسلامیه
علماء را بر تمام اهل ملت و اطراف و عشایر و اولاد و خود شان مقدم گردانیدند و در همه امر فرمان
ایشان را لازم الاجراء دانستند و در هر مطلب از رای ایشان تجاوز نکردند و سلاطین و امراء
و اغنیاء و صاحبان اقتدار بفراهم کردن اسباب آسودگی و استراحت و احترام و احتشام ایشان
رو آوردند و برای ایشان مدارس و مساجد بنا کردند و اوقاف و املاک مقرر نمودند و خدمتکاران
و معیشت با استراحت درست کردند و چون کبراء علماء فی الحقیقه مقصود ایشان زینت اهل اسلام
و آسودگی فقراء و ضعفاء و ایتام و رواج عدل و راستی در بلاد با تمام و انتشار احکام حلال و حرام
و وصول رضای ملک علام را طالب بودند هر تعب و زحمت را بر خود قبول کردند و از عیش
و عشرت و طلب استراحت گذشتند و زحمات بیداری شب و عبادت و زهد و تقوی و تقدیم فقراء
و ضعفاء بر نفس خود و قبول مشقتها در طلب و ترویج علم و دین و اجراء قوانین بر خود بستند
و بحسب سعی ایشان در این مطالب علم اسلام در قوة ترقی کرد و اهل اسلام در احترام و احتشام
ایشان ازدیاد گرفتند و لکن انتظام تمام و استحکام درست در بین بود تا درجات علمیه و مراتب
تقوی و درستکاری کسی بمثابت و کرامات انتهای در نمی‌آمد و بدرجه ثبوت نرسیده و مسلم
و معین نگردیده اطلاق اسم عالم با و نمیکردند و مراتب و احترامات مقرره و ترتیبات عالمیه

براو نمیکردند و چون علم جوهر شریف و عزیز و هر شریف و عزیز کمتر و صعبتر بدست افتد و هر چیز
که تحصیل آن صعوبت دارد بدرجه صعوبت کمتر و بدرجه کمی پر قیمت‌تر است صحیح بودند مکرم بودند و عزیز
و اینقدر جاه و عزت ایشان را کسانیکه از دور نظر میکردند دیدند و معلوم است که نفوس
در طلب عزت و علو و تفوق خود تقاعد نکنند کثیری بطمع درجه علما افتادند و بلباس تعلم
خود را مزین کردند چون اکثر نفوس قابلیت و صعلاحیت اینمرتبه ندارند و کثیری صبر بصعوبتها
نتوانند و کثیری ضمائم در ذات دارند و خود علم نوریست که بیقرار میگیرد و مکر در محل پاک و نظیف
و خود این تثبیتکه بطور رسمی خود را داخل سلسله کردن تا ریاست و احترام و معیشت یا به احتیاجها را
دست آوردن نه بغرض تقرب و تکمیل نفس و لذت علم و تربیت خلایق نیتی است خبیثه و ازاله قابلیت
از محل آن نماید پس جماعتی متلبس بلباس علما گردیدند که فی الحقیقه از مغز علم نچشیده و زحمت تحصیل
نکشیده و بنورانیت آن نرسیده و ثمره و فایده آن را ندیده بلباس علم جاهل و بصورت نبیه غافل بلکه بجهت
اطلاع بر بعضی اصطلاحات و طرف تزاویر بچند درجه از جاهل محض بیتر و در اخلاق رذلتر و بدنیا حریص‌تر
و از حق دورتر بدتر پس این خباثت نفس مدعی را که باسم تعلم گذرانند همه در هوای دنیا و ریاست و عیش
و استراحت و جوه مقرره برای متعلمین حقیقیه را بجای برده‌اند و از جانب مدرسین و معلمین امتحانی
ندیدند و تادیبی نیافتند و اگر کسی گفت که حق تو کسب دیگریست نه تعلم یا تو اهل این علم و این درجه
نیستی که بآن مشغول خود را وانموده بقول او گوش ندادند بلکه با او عداوت کرده گفتند ما را از علم و شرع
منع میکند بلکه بنای تکذیب او گذاشتند و نسبت جهل با و دادند بلکه افترا بر او بستند سایرین چون
اینرا دیدند زبان در کشیدند و و اگذاشتند ندیدا بالکلیه امتحان و تادیب و تدرج در تحصیل علوم از
میان رفت کسانیکه حق شان این بود که بعد از ده سال باشتغال بعلم و فلان کتاب بر دارند

و بقصد وصول آن [illegible]
علماء

حالا اسم اشتغال بآن را بخود نهاده و با این حال حمت تعلم را بکنار گذاشت و بعیش مشغول گردید
زیرا مطمئن گردید که امتحانی نیست و اگر باشد کسی نیست که از تعلم او را زجر کند یا توبیخ نماید یا
اخراج فرماید یا قطع وظایف متعلمین کند از او یا در صورت تحصیل درست تشویق کند و تمجید نماید
و بر وظیفه و احترامش بیفزاید و دید قبول زحمت و عدم قبول را فرقی نیست و تعب را ثمری نیست جز
ثمر اخروی که آن اول در صدد تحصیل آن نبود پس چند سالی با اهمال یا کمال استراحت و عیش و بیکاری
بسر برد و مال فقرا و وظایف اهل تعلم را خورده لباس نظیف و بدن لطیف و غذای شریف و منزل
نشیمن و شهوت بجهت کمال و طلب زوجه و عیال در نفس او شدت کرفت با اسم اینکه لباس علم بخود
بسته از دو دمان شرافت که خود کفو ایشان نداشت کریمه خطبه نمود و بیچاره صاحب دختر با کمال
خوشحالی و منت که دختر با عالم نماید قبول کرد پس لازم آمد عمارة و اثاث البیت و خدمتکار
و سایر لوازم مناسب حال آن کریمه ترتیب دهد پس با انواع زبان بازی و خود سازی و حیل رو بجانب
متمولین و اغنیا گذاشت و صدقات و زکوات و مال الاوقاف و غیرها را جمع کرده لوازم عیش مرتب
ساخت از مدرسه بخانه انتقال فرمود در حالتیکه حرفت و صنعتی نداند و مایه و معاش از خود ندارد
و از علم و هنر بیخبر و از دین و تقوی بی اثر بنیاد دیگر برداشته و اساسیکه چیده اساس اغنیا و خود
از جمله فقرا است کار خود را که دید عیال و اطفال دید و هوای عیش و عشرت و وسعت در دماغش از زمانه
کشید چون از هیچ چیز خبری ندارد و لباس لباس اهل علم است بدعوی علم و شرع و تربیت خلایق
و تحقیق حقایق زبان گشاد پس بعضی محفل تدریس باز کرده تا آنچه از صدقات و اوقاف و غیرها
که مقرر برای تدریس است بدست آرد و لکن خود قابلیت تدریس هم ندارد عمامه را بزرگ ساخت
و قبا و عبا را بلند کرد و در مجالس و محافل جمع عوام بکلمات علمیه و مسایل شرعیه زبان گشود اگر کسی

از اهل علم در مجلس نبود و میدان خالی اسب جهالت را بهر طرف تاخت و ببعضی تلفظ بچند کلمه عربی مردم را
فریفته کمالات خود ساخت و اگر کسی از اهل علم بود و برد مقالات باطله او زبان گشود در
مقابل او مثل عوام بقول باطل خود اصرار کرد و ببعضی الفاظ تملق کرد که یعنی دلیل بگفته
خود می آورم و اظهار فهم و علم کرد و بسیار از این بیحیاها گفته خود را نسبت بکتب معتبر و بعضی علماء
گذشته هم میدهند تا کلامش رواج گیرد و طرف مقابل حق گو را تکذیب میکنند و در مجادلهها
انصاف را بالکلیه ترک میکنند و صدا را بلند میکنند و نعره میزنند بلکه گاهی مشت و نعلین طرف
مقابل حرف غضب تیز زده و گاهی دست و دهان و سر را بطریق استهزاء بطرف حق گو میدهند تا او را
خفیف و ساکت کنند بلکه الفاظ رکیکه میگویند مثل اینکه تو نمیفهمی تو چه میدانی احمق ای خر
و امثال این بیحیائیها خصوصا که اگر عمامهاش بزرگتر و ریشش بلندتر و لباسش نظیفتر باشد
خصوصا خدا نکرده اگر پدرش عالم بوده یا مثل خودش جاهل در لباس عالمی بوده بلکه بعضی حمقاء
میگویند آقای مرحوم چنین میفرمود یعنی آن پدر نادان و عوام بیچاره قوه تمیز ندارد و گمان
میکنند که این ریش و عمامه و عبا و قبا با این صدای عرعر آن پدر خر هرگز باطل نمیگوید پس
با این وسایل و امثال آن مجلس تدریس باز میکنند و چند نفر جاهل نادان که اسم طلبه علم بخود
بستهاند بدور خود جمع میکنند و بنا میکنند با آن جهل کامل تعلیم ایشان کردن و ایشان را جاهلتر
شقیتر و مانوس بباطل نمودن و اگر آن جاهلان بجهل او ملتفت شده بخواهند بجای دیگر بروند
آن جهل باطل ایشان را نگاه میدارد با اینکه موقوفه هست که با علماء باید باشد خود را اعلم علما نام
گذاشته بقوه بازوی آن اجامر که در سر او هستند موقوفه را بدست آورده خود میخورد و با ایشان
میخوراند و بدیوان هم تنها میکنند یا با حاکم در میسازد و از موقوفه بخورد او میدهد تا مدد کند

با حاکم

با حاکم را از اجامر مستر سازند تا تصدیق کند یا حاکم بقرض تصدیق میکنند که او هم بد نخواه حاکم کاغذ
و مطلبی را تصدیق کند و اگر موقوفه نتوانست بدست بیارد لابد از اغنیا کسی میمیرد این عالم
صورت وصی او واقع میشود که ثلث بلکه دو ثلث بلکه تمام مال او را بقدر قوه و امکان ببرد
و یا وارث صغیر لا وارث مال لدی درمیاید اموال یکی را بقوه بازوی اجامر تصرف نماید یا اینکه از همین
کسانی که باسم متعلم در این معلم ظالم جمع شدهاند از آنها ماموری برای اخذ اخماس و زکوات
و صدقات با قبض و برات حواله بر اغنیا میکند ملخص اینکه بهر وسیله و فنی مال جمع کرده
و با آنها که دورش را گرفتهاند میدهد و خود رئیس آنها واقع شده حصه بزرگ مال او است
و باسم عالمیت و اجتهاد و تدریس خود را مشتهر مینماید و سبب میشود جمعی دیگر از عوام
نظر میکنند می بینند اینکه رئیس و معلم هست و آنها که مدرس و متعلمند بهر وسیله و حیله از مال
اغنیا و فقرا عیش با استراحت میکنند و سلطان و حکام را بر ایشان امر و نهی و بحث و زجری
نیست و از جمیع مال دیوانی معاف و در مجالس بهر که همین لباس و اسم بر خلایق مقدم و در
میان خلق باین عنوان محترم هستند و دست بمال مردم توانند یافت لهذا این صنعت و حرفه را
امری سهل می بینند و این طایفه را بی رئیس و سرخود که ابداً هرچه کنند کسی را با ایشان قدرتی
می یابند
و امتحان و اهلیت لزوم ندارد جز لباس و چند کلمه نزدیک باصطلاح اگرچه در زمان ما انهم لازم
نیست فلهذا ابتذال بیعار و ناموس و بطالان بی دیانت منحوس با تجمل و باین طرف
میگذارند و لباس اهل علم پوشیده و باین نام گرامی خود را نامیده دست تعدی و تکدی بمال
مردم دراز میکنند تا کجا در ولایتیکه صد نفر عالم برای تربیت و تادیب و تعلیم قانون شریعه و احکام
خلق
ملتیکه از مردم معیشت کند کافی بود هزار نفر بلکه چند هزار نفر باین اسم مسمی شده و باین لباس

متلبس کردیده یک ولایت در عوض صد نفر درست کار مفید قانع تارک دنیای مربی وهادی خیرخواه
باید کفالت ده هزار نفر نادرست ضار مسرف حریص دنیای بی تربیت وضال ومضل وبدخواه
وشریر را کنند که این ده هزار نفر هریک را اقلاً پنج سر عیال ومتعلق هست وهم یکی از زبان
کلام این است که شان آنها این است که در کمال استراحت جمیع لوازم معاش ایشان از ماکول
وملبوس ومشروب ومرکوب وخدم وحشم بیشتر وبهتر از تمامی اغنیا وفقرا وعوام باشد وخود ایشان
بیکار محض در تمام سال بدنی وملتی وملکی ودولتی وتقوی وشریعتی وجانی وثروتی وصنعتی وتجارتی
یک فلوس منفعت ندارند بلکه بیکار محض ومهمل صرف وتنبل خالص هستند کاش همین قدر بود
که آسوده ورایگان مال مردم را گرفته معیشت میکردند والله اهل کسب بیچاره را از کسب
وعمل میگذارند وخود بیکار مسلط بر آن بیچارگان میکردند وبرادر بر یک داعیه کنند ورشوت
میکنند وخانه‌های ایشان را تالان ودودمانهای ایشان را ویران می‌نمایند آه آه این بلدهای
اسلام در قریه وبلاد در عوض اینکه ترویج قانون اسلام کنند وتعلیم مسائل واحکام یاد
دهند بحد البسیار خود از قوانین اسلام خبر ندارند واز شرع واحکام اطلاعی بهم نرسانیده‌اند
وابداً در مقام ترویج آن نیستند بلکه والله آنچه هوای قلب ایشان است ومنفعت دنیای ایشان در آن موافق
شرع یا مخالف جان را میکوبند ومیکنند بلکه در هر آن وجود وفعال افعال وحرکات وکردار
ایشان بشرع ودین ضرر عظیم هست خدا ایشان را منقطع فرماید وبعینی ایشان را بجای که مالک الملک
حضرت صادق علیه السلام نفرین فرموده در همین مقام اگر شرح آنچه از این جماعت رسیده
کتبی مبسوط باید که تا بهای پرداخت برای منفعت دنیوی خود فروع را بر نام میدهند وتفصیل الحق
وابطال حقوق را رفع میکردند از افترا بخدا ورسول باکی ندارند واز حلال وحرام اجتناب نه
این عنوان تدریس بود که غالباً باینجا کشیده که در هر شهر ودهی وناحیه چند نفر درست کار از معلم ومتعلم پیدا
می شود

می‌شود که بصفای طینت وحسن سریرت وپاکی فطرت خود با انضمام ذهن صاف وطبع فطن وعقل زکی
در طبعش حسن فطرت وتقوی وعقیده است بعد از آن بطبع خود توفیق ربانی هدایتش کرده عقلش
متوجه محاسن ومقابح اعمال شده ولذت وخفیفه علم ودرستی را چشیده با ترتیبی صحیح اهم صعوبات
وزحمات را قبول کرده وبمجهول دانا از نوادر راضی شده وتنگی معاش وتواضع وشکستگی را قبول نموده تحصیل
قوت قناعت کرده تعلیم را بطور حقیقت وتعلم را بطریق بصیرت مشغول نموده مطلع از حقایق علوم بقدر
مقدور ومتوجه قوانین اسلام باندازه میسور شده زبانش جز از حق لال وقلبش بجهة حفظ حال
زمان از خون مالامال اگرچه احکام حق وعدل ومطالب حقانیه وفضل را دریافته ولکن جواهر
در خزینه دل مکتوم ودر حقایقش ممهور ومختوم بمهر موم هرچه دانسته عملی نمی بیند چنانچه الذین
هرکس بهر مقدار شعب علوم اسلام محیط است میداند همین تعلیم وتعلم صحیح هرچه مقدار عمل عموم
بجز مقدم چیزی بدرجه حصول نرسیده وهرگز بذی الغرض وصول ندیده آه آه ایهام وجود ایشان
کالعدم وماحصل ایشان در یاد وریا هم وغم است زیرا که اینها مثل شوره بیضاستند در بقره سودا
وتمامی آن بد مسلکان متفق بر ضد اینها ابداً قدرت بحبس ندارند وبحق نفس نتوانند بیارند بلکه
اگر اینها بیان حقایق حالات نمایند جان را در معرض تلف وعرض را بجدها وملامات هدف می‌بینند
آن جماعت باطله اینها را نافهم وحقیر تشهیر کنند واگر لازم شد بهر مقدار توانند نهبها وفقرا وای نمایند
عاقلان دانند چه میگویم وچه مقدار که یکی از هزار نمی توانم نهفته میدارم وبالجمله اینک منصب
عالم است اعنی منصب تدریس وتعلیم که اینجا التجاء پیدا کرده است وبعضی از این متلبسان بلباس
اهل علم وطالبان عیش باستراحت وریاست وقوة وقهر وغلبه بر عوام وجهال وبطرف امرا ودیوان
وتوجه بجانب حکام وسلطان کرده باو رسائط ووسایل ونسبت دادن خود باستاد وعلماء وفاضل

وباکلمات رنگارنگ در محضر ایشان بعضی باظهار فضیلت وبعضی باظهار آقازادگی ومناصب وبعضی بعنوان
مستجاب الدعوة بودن وبعضی بعنوان خیرخواهی آن بزرگ وفضولی خلایق واظهار دوستی
خود ونسبت عداوت به دیگران وبعضی بغیبت وبدگوئی مردم وخبرچینی وقهر گوئی وبعضی
باسم ملاباشی وبعضی بادعای صوفیت وعرفان وبعضی ببستن خود بحکما وکلمات ایشان وبعضی
بخوش طبعی وظرافت وبعضی بمسخره گی وحیوانیت وبعضی باهم مشربی وفضیحت از بزرگان
بنام احسان وباسم انعام میگیرند وبسیاری وظیفه دائمه ومستمری درست میکنند وبعضی منصب
ولقب طلب میکنند مثل شیخ الاسلام ونایب الصدر وامام جمعه وفلان العلما وفلان العلما
الممالک المحروسه وفلان الشریعه واحق الدین وحامی الاسلام واکل اموال الایتام وعلم النظام
وفلان وفلان که کتابچه و دفتری کافی نیست ویا فلان السادات ویا نقیب الاشراف وهکذا
که کثیری بلکه در این عصر همگی اینها را خبری از علم نی واثری از شرع ودیانت در ایشان پیدا نمی شود بلکه
اکثری متجاهر بفسق وتارک الصلوة وشارب الخمر واجامر واوباش هم هستند مقرری از دیوان
میگیرند وبوسیله قرب حکام وسلاطین بفقرا وضعفا تعدیات فوق العاده می کنند وهرکس
در خدمت ایشان تقصیر کند یا رشوه کم دهد وسالیانه هدایا وتقدمات کم دهد ویا در نفوذ ایشان دیگر
کاری وحرفی هست اورا وسیله کند بخیر هرکس وشر هرکس که دلشان خواهد واز هرکس که رشوه گرفته
باشند بطرفداری نزد امرا حرفی زنند ویکاغذ نوشته دهند وحقوق خلق را بدست حکام وامرا
باطل کنند وسایر عوام این کار آمدن از اینها در حوائج خود بهبینند رجوع بایشان کنند ورشوه ها
دهند وسند ها باطل کنند ودر امور در اطاعت ایشان باشند ودلخواه ایشان را احکام در حق
خلایق جاری دارند وبسیاری از اینها از اجامر عامه بوده جمعیت ولشکری گرد خود داشته به هرکسی هرچه خواهند

کنند

کنند حتی اینکه گاهی اگر حکومتی مخالف ارادات ایشان کند اورا تهدید وتخویف بلکه طرد کنند
باسم اینکه تو بملت ومذهب خیانت میکنی وما اهل ملتیم باید ترا ردع کنیم واو اگرچه در حق
حکومت راست میگوید ولکن غرض او آن نیست که فلان ظلم نشود بلکه غرضش این است
که خود منفعت برد وحاکم با او شراکت کند وچنین شرارت را باسم علمای امت تمام میکنند وحکام
هم بجهت رواج امر خود بدولت اعلام میکنند که علمای شریعت مخالفت نظم میکنند عجب لفظهای با محو
کیف کان این قسم از متلبسین بلباس علما از سادات وغیرهم که خود را اعیان وارکان ولایت
می نامند وفی الحقیقه اجامر واوباش واشرار ومخربین بلد وظالمین بعباد هستند آه آه که اکثر
پدرهای که ابتدا امور ف رجال دولت ومشتهر درمیان اهل ملت بودند گم باز مشهدی وعنوانی داشتند
از دنیا رفتند از هر یک چند پسر باز پرورده وبرکت وظیفه ورشوه بانعمت زرکرشده وباحترام پدرهم
خلاف کرده وپیش برده عادت کرده شراب وقمار ورفیق الواط وشرار ودستگاه پدر را برای نعمت
دیده نوکرها ودلالت وقاطرخانه وشترخانه وسرطویله واز خوش کل جوانان رفیق ودائما که ایشان را
جهالت ونادانی وغرق عشرت وجوانی امداد از علم ودین وشرع وحیا وادب وانسانیت ورحم خبری
ندارد که بناگاه خبر وفات پدر رشید بولایت رسید فلان وزیر یا مشیر یا سرهنگ یا امیر یا پدر او شهادت
یافلان وقت فلان حاکم بجای آن پدر یک عمالی را غارت کرده وهزار نفر را بی خانمان کرده بعد
آن پسر این خان کاغذی نوشت با خان با اظهار ترحم فرمود یا هدیه وپیشکشی در میان آمد
کرد ناگاه توسط آن خان از حرکت بی ملاحظه وامتحان این پسر لوطی احمق نادان لقب فلان العلما
مثلا نظام العلما وصدر الکبراء دادند بلی علم را میراث بی دو جوان لوطی بسر رئیس علمای دین او آن
مملکت گردید بلکه بسیار شد طفل هفت وهشت ساله شیخ الاسلام وامام جمعه وقاضی ورئیس العلماء

وصدر السادات ونقیب الاشراف گردید مثلا امور هزار نفس یا ده هزار نفس بسته بمیل واراده
چنین طفل جوان گردد ونام این عمل این است که دودمانی که خدمت بدولت کرده باید حفظ
او را شناخت یا انکه عزیز را باید معزز داشت یا انکه خاندان شرافت را باید حفظ مراتب
نمود بلی اما خدمت پدر بدولت وملت سالیانه از مال مسلمین وفرقه مؤمنین فلان مقدار وجه
گرفته بمصارف عیش خرج کردن بوده ورشوه وظلم وتعدی خانها از فقرا و بزرگان گرفت وجمعی را در
در خانه خود باسم نوکر وملای بیکار وبی صنعت گذاشته مسلط بچپاول نمودن وحکومت بظلم واداشتن
که تخریب دولت وملت است اما عزت بلی خوب جلوها با خورشهای متعدده در مطبخ پخته میشد لعابها
پربها وفرشها وظروف اعلی ومرکوب که مناسب اصطبل شاهانه هست داشت انهم از منافع املاکیکه
از مردم غصب کرده بوده با محصول موقوفاتیکه بدست آورده بود اما شرافت در این بحث نیست
زیرا مناط شرافت در این عصر بیحیائی وترک ملاحظه آخرة ودین وقوه شرارت بر مسلمین واین پدر
مرحوم در این درجات رتبه کمال داشت باید آن خاندان آشنا ملاحظه حال ولد او را نماید کاری
کنند که آن ولد هم گرد دنیا طمع علم وکمال بخشد وبهره از دین وشرع ببرد ودر درجه شرارت وظلم
ورشوه وحبس حقوق مردم در مقابل پدر باشد وخانه خدمت هم کرد زیرا بزرگ زاده آقا خوانده
حلویات پرورده ده ساله بهم رئیس العلما وامام جمعه شیخ الشریعة وسیف الدین خوانده شده را
کرشان نیست که بتحصیل علم نزد استادها که فقرا هستند حاضر شود وبا آن ناز پروردگی چگونه
زحمت علم وحکمت ومشقت سفر وغربت را متحمل گردد با انکه هم ضرورتی نیست غرض از تحصیل علم حصول ابنده بجه
ولقب است که یافت ونقد بر ظلم وشرارة هست بکرو اجامر واوباش در دور او بیشتر از پدر اند
وخودش بهوای نفس وجوانی هر کس خلاف کند بیک اشاره دودمانش بر باد کند وباکی ندارد

وتا عمر دارد

وتا عمر دارد جهل جهال عالم باشد مگر کسی او را اذیت خواهد کرد یا کسی را قدرت رد وبحث فرمایشات
جاهلانه او خواهد بود باید این آقا این آقا این آقا ده علم جرئتا یا لا اقلهم جرئتا در مجالس ومحافل
با این سال وحال
بر اهالی علم وکمال وصاحبان هنر وتقوی مقدم باشد وعلمای کاملین در محل نطق او سکوت کرده عجز
بلی جواب نیکو بیند چه می شد آن خان یا آقا یا وزیر یا هر کس که با او مهربانی کرده لقب ومنصب با او را این
سن برای او گرفته سفارش میکرد وندای پسر آقا باید تو بروی تحصیل علم وفضل وکمال کنی این منصب ولقب را
بحقه نهاده سر مهر نگاه میداریم اگر تو صاحب فضل وکمال وقابل این مراتب شدی مال تو باشد والله
باهلی داده خواهد شد واین سبب میشد آن بیچاره نادان نمی ماند وبرای تحصیل منصب ولقب لا محاله تحصیل
فضل برای وقت امتحان می نمود ولکن جواب این قول بنده این است که بلی این خدمت که تو گفتی
بهتر است برای او اما از آن پول مردم زیاد لقب ومنصب را نمیگذارند در حقه باند بقیمت گران میخرند آن
وقت ارث علم وکمال آقا زاده بعقب میرود ودوم فرض کن رفت زحمت تحصیل کمال را کم اشتها خواهد
کشید
کرد وزحمت کشیدن ونکشیدن وعلم وجهل وهنر وبیهنری را فرقی در چه وقت خواهد بود ما آقا زاده خود را
چرا زحمت بیندازیم باید حقوق پدرش را ملاحظه کرد الحاصل این صنف از متلبسین بلباس علما که از
بادیوان داد ندارد از اعلی گرفته تا ادنی از شیخ الاسلام ورئیس العلما تا مسخره وسید شیپورچی جماعت عظیمی
جم غفیر
هستند وتوابع ولواحق ایشان بسیار که همه بی کسب وزحمت غرق عیش وعشرت با استراحت در هر ولایت
ده هزار وبیشتر وکمتر هستند که صرف اینها را نتوان زدفلاکی سر نیزم حاکم هست الی غیر ذلک بلی می شود
عالمی حق وخدا شناس محقق ومتقی با کمال فضل وهنر وتقوی با بعضی حکام وامرا ووزرا وراهی پیدا
کند واظهار مهربانی نماید با امید انکه شاید از او فیض هدایتی ونصیحتی بایشان نماید کرده وبحسب اوقات
در اتفاقات درست خطلوی را بگیرند ورفع عدوانی نمایند واجرا وحقی فرمایند ولکن این نادر الوجود وحکم

عظیم است و مع ذالک جهان انتظام من با وجود آنکه کمتر از کبریت احمر هستند در میان دیگران فانی
و معدوم و مضمحل هستند آن نا درست و بد طینتان که هزار مقابل این متقیان دور امرا را
گرفته اند هرگز راضی بوجود اینها نیستند و بد تهمت و بد گوئی اینها را مثل خود بقلم آرند و حقها
آنها را باطل میکنند و بالکلیه این شخص را منقطع و ملزم بعزلت و خمول میکنند و صنف دیگر از عالم
صورتان و تنبلان طالبان دنیا و ریاستند و عوض متقیان متصدی امر قضاوت و فصل خصومت می شوند و حکومت
شرعیه و تشخیص حقوق را شغل خود می نمایند با آنکه این منصب عظیم و این مسند شریف مسند
پیغمبر اکرم و خلفا مکرمین آن بزرگوار است که باید جالس این مجلس در رتبه با مقت مهربانتر
از پدر مهربان باشد تا از محبت دل و طلب عدل و تنها بجهت رفع خصومت میان اولاد روحانی خود کمر بندد
در کمال عدالت در تشخیص حق از باطل و ایصال حقوق بصاحبان آن بعمل آورد و طریق تشخیص مدعی
و منکر را بداند و بتمامی قوانین شرعیه و مسائل فقهیه و قواعد حکمیه بقدر طاقت بشر محیط و عالم باشد
و ابدا میلی بطرفی حتی در اکرام و مجلس و نظر و تحیه در او نباشد و طمعی در اموال نداشته باشد و در
کمال عدالت رفتار کند و صاحب قریحه و فطانت کامله باشد و فریب اهل حیل را نخورد و در تشخیص
حق از باطل صاحب نظر ثاقب باشد و غرضش اظهار قدرت و اجرا ریاست و غلبه بر اهل تقلب نباشد
با اهمال در بسیار جاها مدعی این رتبه و متصدی این امر میگردند کسانیکه از اکثر احکام و ادله
قوانین شرعیه بیخبر و از دین و دیانت بدور و در طلب مال و ریاسته حریص شغلی مخفی بلباس انحاط حکم
قرار داده و میل حاکم عرف را بسته تشخیص حق منحصر بارشوه و جعل رفیق و با مخلصین و اهل اراده
شفیق و در ابطال حقوق جری و از عدل و انصاف بری خون و عرض و مال مسلمانان از او در خفا و رعب
بعید با تقی او در قلب ضعفا بموج زنند حق را باطل و باطل را حق نمایند شهود از رشوه و هدایا

و عهود سازان

و عهود شکنان اموال فقرا و بلع بعضی پیدا شود که اهلیت این مرتبه شریفه را دارد و لکن دستگاه
قضاوت شان سراپا باطل و اطرافش مجمع هر بیدین جاهل اهل عوام جهال از سادات و اهل
علم گونه که در مقام عیش و عشرت با استراحت و فراغت اند هر گونه اذیت و غلبه بر خلایق
و اذلال فقرا و ضعفا اهل ملت و اولاد هر جا ایجاد مروا و باش که اصلا در قید دین و ملت و
آخرت نیستند جز از آنکه مال مردم بهر وسیله و حیله بغنیمت ببرند و بینند رونق ... و حکومت
شرعیه در در خانه پیدا شده که عالم صورت با عالمی در مسند قضاوت نشسته جماعتی از اوباش
اسم خود را نوکر و خدمتکار و فراش و دربان آن شخص میگذارند خصوصا از اجار سادات و عهد
مقصود همه تلفظ کردن مردم است چون جمعیتی شدند بنا را میگذارند بر آنکه بمیل نفس خود کسبه بازار
و اعیان و تجار را با کمال قهر و غلبه غارت کنند انچه فعلا حاضر در بلد خود می بینم که زیاده از صد نفر
بلکه دویست نفر که هر یکی در تخریب یک بلدی کافی است نوکران آن قاضی هستند نه آنکه فلوسی متوقع
از آن آقا باشند و یکان یکتای نانی از مال او برسد بانها برند بلکه بعضی ماهانه هم ببرند کومه
جماعت خدام میگذارند تا آنجا نوکر نوشته شوند و غرض این است که آنچه از سابق از مردم قرضی
آورده بزور آقا و خدامش نه دهد و بد کسی هر شرارت کند پیش برد زیرا از آقا حمایت و قدر در خواب
و اجره آنها است که هر چه بد کسی کنند فرضا ده خون بریزند و صد زنا کنند و هزار خانه بغارت برند
هر کس از امراء و حکام و غیرهم متعرض ایشان بشود آقا در حمایت آنها بدرجه ایستادگی دارد که جریان امر
و ریاست بسته بقوه آنها است و قوه آنها بسته بحمایت آقا و حمایت اگر چه بخیک باد و لکن بسته
بقتل نفوس برسد و مع ذلک فرار از ایشان به آقا نابسته شود زیرا که عدول از شاهد میخواهد
و عدل موثق که مقبول القول باشد در عالم منحصر است بآنها که نوکران آستانه و بسته و مرید آنها اند

لعنت

شود

هستند و آنها هم با هم موافق‌اند بیکدیگر حرفی نمیگویند و از غیر اینها اگر هم از نفوس شرارت و هرزگی یکی
از آنها را بگویند با وجود عصیان این بزرگواران رنود چگونه آقا قبول میکنند پس این جماعت نوکران
وابستگان که باید در حال حیوة و قدرت آقا هر محبوبه جلیله که دلشان بخواهد در آغوش گیرند و از هر نوعی
هرزگی این غولان و شیاطین دختر بخواهند باید با کمال افتخار که وصلت با نوکر آقا کرده قبول کنند و اگر
یکی این مطلب گران کند که چگونه شخص تاجرزاده یا یکی از اجله صاحب آبرو دختر باین لوطی بازاری
که دیروز در بازار ورشکست شده مال مردم را خورده و بدر خانه آقا پناه برده نوکر نوشته شد بدهد
فوراً یکی از این اوباش عقدنامه نوشته و جمعی از اینها مهر نموده که دختر کریمه عفیفه فلان ولد فلان
مدتی است مثلاً مصافحه کرده بند حاضر وکیل و عقد نموده وکیل حاضر مدعی موجود و شهود بی منازعه حکم صادر کرده
حکام طالب این قسم بهانه برای غنی صاحب آبرو فوراً یکدسته فراش در خانه آن بیچاره گذاشته
که حکم شرعی صادر شده است دختر زوجه فلان است حالا باید بدهی آن بیچاره یا ملتجی شده دختر را
بدهد یا فلان مقدار پول بحاکم و فلان قدر پیشکش وزیر و فراشباشی و دیوان و فلان مقدار بنوکرهای آقا
داده با وسایط بسیار از داماد با بکار خواهش صلح کند و اقلاً بالفعل تواند با آن خبیث داماد
از چنگ این خبیث خلاص گردد حالا ببینید بعد از این کسی قدرت دارد ترک وصلت آن شیاطین کند
و باید آن شیاطین در در خانه آقا صاحب املاک و دهات و دکاکین و باغات گردند و مال التجار جمع
کنند عمارات عالیه بسازند بخدا قسم شرح حالات را قلم یارا ندارد و کسی گفتن نیارد که چه کارها میکنند
در بازار هر چه لوازم آنهاست از هر کس بخواهند اگر نه دهد یا داد اگر پول بخواهد فوراً گرفتار چنگال
مرافعات و صدمات هست و در بازار بهانه کوتک خورده ورشکست و آبرو رفته و مال بغارت رفته
نه از آقا ثمری و نه از حاکم خبر بهر کس سفارش کنند فلان مقدار پول بیاورد البته هست که بدهکاری

برات

برات فلان قدر از وجوهات مثل خمس و زکوة از آقا صادر میکنند و بسیاری شده خود برات درست
کرده مثل مهر آقا در جیب حاضر دارند زده بهر یک کاسب یا صاحب چیزی میروند بیچاره آنچه میخواهند
داده خلاص است خلاصه و لکن این وجه استمراری ماهانه یا سالیانه یا هفتگیانه یا روزانه شده و اگر تمرد
کرد بغیر شست کلاش را میگویند و سر و بازو میشکنند که ندادی با قاسم فحش گفته مرتد گردیدی
بر کشته برفیقان قرآن بیچاره یا جلاء وطن کند یا هر روز گرفتار ضربات اینها گردد یا بوجه کرایه کنند
کوتکها را بخورد باز مخفی نداده و مسلمان حساب شود اقوام و عشایر این نوکرها هر کدام از دهات
و دماوند شیر غران هستند برای جان بیچارگان و کسی را قدرتی نیست بر ایشان و هر کس خیال شرارت و اذیت
بکسی دارد یا میخواهد چیزی بدعوی از بیچاره گیرد داخل اولاد این نوکرها را دیده پیشکش کند یا ملتجی گردد
دیگر باکی از آن شرارت برای او نیست بسیار است از حمقا و جهال و عوام ضعیف الله بجای او امیدوارند
از اغنیاء اقوام خود یا دیگری بدعوی مطلب عظیم و مال کثیر از ارث و غیره گردد هر چه در آید شریکند
مسلمانان در دست این اجامر و اوباش مثل اسراء کفار بهر کس هر چه خواهند کنند خدا داند بسیاری را
نمیتوانم بگویم آن مقدار پول و زر دست [illegible] غصب کردند و بعیش و عشرت بر دخترها در خلوات بلکه بعضی
آشکار بشرب خمر و قمار میل نمایند و از هیچ معصیت پروا ندارند مع ذالک خلایق و صاحبان آبرو
از ایشان در شدة تقیه لابد در مجالس و محافل بهر کسی مقدم و بصاحبان عزت محترم کسی را قدرت
نطق و بیان حالات ایشان نیست هر کس به دستگاه آقا داخل شود از او حتی آنها خلاصه دارند و هر کس
داخل نشود باز وجدانا رند پول صد آقا در ستوفقا و سند و قباله مال ایشان هست بسبب در رقبات و وجوهات
مقرره در شریعت باید که بفقراء برسد با این قسم گردد بتفاوت حالات یعنی هر کدام شریرتر و بی
حیاتر هست حقش بیشتر مقربتر آن کسی است که نانجیبتر و از هر شریری بدتر باشد وای بحال غنی

که قصد سفر حج یا زیارات کنند که باید انشاءالله در تنها طاعت داشته باشند بقدر تمام مخارج خود باید باینها
بدهد و بسیاری از خوف قصد خود را پنهان کرده و شب میگریزند اگر چه اگر زنده برگردد
انتقام خواهند کشید و وای بحال وراث آنکه مرده و مالی دارد و اولاد بعد عنوان وصایة آقایان
میشود و ثلث را اسم و دو ثلث را رسم قسمت اینها است بعد به عنوان وراث را باید یکدیگر مدعی
کرده دربین ببرند و وای بحال آنکه کسی دیگری را از اهل علم و غیره وصی کند آتشی بآن وصی
و ورثه موصی میزنند و وای بعنوان مقتول ناحقی که قاتلش بآن استانه پناه برد که خونش هدر
خواهد شد و نصف دیه یا تمام آن را قاتل بخورد نوکران خواهد داد هر کس که از خدا
نترسیده هر قدر مال مردم را بقرض و نسیه برده در خلوات پنهان کرده خواست حق مردم را
ندهد بعد با بستر اخبیل که اسم خود را ورشکست گذاشته پناه بان دستگاه برده و مبلغی
بنوکران بپیشکش گذرد و جای و جلوی آنها را در محکمه کور کرده شاهد و حاکم حاضر حکم افلاس صادر
کرده از ترس شتر خاده ها احدی از طلبکاران احتمال مطالبه نیست و حکومت عرفیه را که چه حیثیت
هر معصیت کار و فاسق بیعیار که بان بارگاه خزید مثل حرم امن الهی در امان و کسی را باو حالی
بحث نیست پناهنده آنجا از هر کسی امین و لکن نوکران لخت و عورش بیرون کنند اگر نوکر
اگر امروز چاپه دست را اظهار نماید با ملاک معتبره ملک خرید را آید هنوز این همه دو مدعی
اینجا دخل بکیفیت مرافعه و قضا ندارد و آقا برای مرافعه جماعتی با اسم وکلا که صنعت مقرره
و تجارت عظیم نیست حاضرند که شیطان محتاج است مرید ازین ها از ایشان درس خوانده
باشد [illegible] زحل را معطل نمایند و مشتری را
بحیله گری از نور بری سازند و بهرام را بکمند هیچ کلام رام کنند و خورشید را بزرق و شید

مدة

مکر و کید

باشد

مکر و کید صید نمایند و زهره را آن زهره که طرف خلاف ایشان کند ناگاه اقرار مکر و کید از او بگیرند
و عطارد را با هزار شاهد داغ عبودیت بر جبین کشند و ماه را با هزار گناه اثبات کرده رو سیاه و منخسف
سازند زمین را از خداوند عالمین مدعی شوند کاش از قبل دولت ایران تحقیق نمیه از روی
مدعی گردیده باشند که حیله و سالوس بر سیکرد انیدند که آن جاهل کرد و ربول [illegible] بالوکاله اینها کفایت
نکرده سنه چند ساله گمرک ایران را هم بازیافت میده شهند و کاش طرف کشتن را تا دیوار چین
که ارث قدیم ما است باشاهد و اثبات حکم تصرف گرفته یا هزار قسم منکر بی وارد آرند اگر نور چشم
زید را عمرو مدعی غصبیه کرده دعوی الوکاله ملا فلان را زیاده بعد در یکروز حکم غائبیه صادر نمایند
اینها هم که جمعی گیرند لقمه لقماح را در محکمه از شیرینی ادعای دروغ باید خورند اگر بیچاره
مسلمانی سرش از در داخل گردیده گردنها بطرف او کشیده ناگاه دورش را احاطه کنند که از که
ادعا داری کار آن بیچاره گرفتار بیت نفقه که هر یک چسبیده اند مرا وکیل کن باز ارحم
وکالت گرم کرده هر کدام از زراست آبیه نیتر و فرش بیشتر است اگر بگوید ادعائی ندارم مجبورش
میکنند که تراز فلان فلان حق مالی چرا میگذاری ضایع شود بعد حیله تزویر تعلیمی کرده
و وکالت بیعانه بسی طمع را با فامیکنند که این از فلان فلان ادعا دارد اولاد ادعای
که عنوان میکنند ابدا ربطی بعنوان مقصود ندارد مثلا اگر کسی را ده برادر است و از آنها ده
تومان ارث پدر را ادعا میکنند ابتداء عنوان این سهم که نوشته شد ادعا فلان آنکه پدرم ده
سال پیش از مردن تمام مایملکش را که مثلا ده هزار تومان است بمن صلح نموده و اصل املاک با منافع
برادران غصب کرده اند وکیل یعنی آن احمق بیدین را فریب داده که اینطور بگو و بمن ده
تومان بده بده روز حکم برات تو صادر کنم نوبت بنوکران حکم از آقا صادر گردیده که برادران را [illegible] رسید

تذکره خصوصاً اگر از سادات باشند بدتر از هر فراشی بجبر بر خانه مدعی علیه رفته با مبلغی مهلت
گرفته می‌آید که در خانه نیست یا اگر آمدنی است باز خدمت‌خانه اعلام میکنیم و اگر بیچاره از
ترس خارج را فعه تعلل در آمدن نماید جماعتی از دهشان خدام مثل غولان بیابان بطرف آن
بیچاره مدعی علیه هجوم آورده در هر جا باشد محله و بازار و کوچه و خانه بغزب [illegible] وحشی
روحش را او خودش سر برهنه و پا پیاده و اسیروار کشان کشان بخلاف شی کو [illegible] حاضر محضر آقا درآوردند
کرده بیچاره از ادعا مطلع گردیده از وکیل مدعی خبردار شود و میداند که اگر با او حرف زند
بمحض تکلم مغلوب است ناگاه وکلا که گاه دو رشوه را گرفته و للدار میدهند که ترتیب [illegible] از او وکیل
کن بکمال مدعی را جواب کنیم چند نفر خارج ندارد و بیچاره بسبب حال ده تومان بیشتر
وکمتر حق الوکاله مقرر کرده خودش در تماشا و گرفتار و وکیل طرفین طرح دعوی کنند که اصلاً محلی
حرف و [illegible] ندارد و در باطن وکلا شریک و در ظاهر باهم مثل دو سگ برای لاشه میته [illegible]
بالله کتب [illegible] نمیکنند که چه‌ها میگویند و چه حرفها میزنند یکی گوید که او در جماعه جا اقرار
کرده که من بفلان کس ظلم کرده‌ام و فلان قدر مال او را برده‌ام عیال و دختر دلبسرم هم تصرف کرده‌اند
موکل من از همه اینها ادعا دارد و موکل تو چه میگوید او میگوید هم دروغ است موکل تو
اقرار کرده که من که ادعا میکنم او اقرار کرده اینها را دروغ میگویم آن یکی میگوید من باید محلی
اقرار او قسم بدهم جهل نه دفعه دیگر اشاهد دارم اثبات میکنم و زن و دختر دلبسر را قسم
میدهم ناگاه یکطرف شاهد حاضر میکنند میگویم از جماعه شاهد که یک کلمه تلقین بدون و نفر را داده او را
نزد آقا تعدیل کرده اند عدد رؤس ایشان صد و صد و پنجاه نفر عدول [illegible] نه دینی و نه ایمانی و نه حیا
و نه انصافی علی‌الدین اطلاع بر غیوب و اسرار در آن واحد از مشرق تا مغرب اگر [illegible]

افتد همه را اگر پول بدهند شهادت میکنند که حتی با مدعی هست و خودم حاضر بودم اگر مدعی دعوی
دخول بزوجه کند در شب تار میان حصار پول بدهند بگوید حاضر بودم و میل با در سرمه‌دان دیدم
ولکن بحسب تفاوت دعاوی قیمت شهادت مختلف است و کسیکه اقامه شهود کند باید رئیس شهود را
بشکنی کند که در محضر آقا مقدم بر کل است فی بلی اذن او شهادت آنها شهود حاضر کرد و با
فلان مقدار بوکیل طرف مقابل بدهد که اخلال نکند و خود شهود که باید بقدر نصف مدعی گرفته [illegible]
گوید بگویند اگر چه اصلاً حقیقت [illegible] والله اکثر قطع ببطلانی دارند بقوه زبان پول میگویند و چند نفر عنوان
معلم کلام و حیل هستند که پول میگیرند بهیئکه در رشته آنچه منفعت مدعی است نوشته و اصلاح کرده بشهود تعلیم
کنند که طوری ادا شود مقبول افتد و اقلاً ده بیست نفر را حق السکوت بدهند که اخلال نکنند و منبر کرای
اندر نحو مبالغی میدهند که در خلوت با آقا القاء شبهه نکنند و مقصود مدعی را مؤید باشد پس خصم را حاضر کرده وکیل
خلعه و انعام ملاحظه دارد برای اقامه شهود که بنظر مدعی واده عمل بهیئتی تمام است اقامه شهود درکرده
نوشته شد حالا نوبت بمنکر رسید که حق جرح دارد و ایام جرح را معین میکنند وکیل منکر انعام میخواهد
که جارح بیاید وکیل مدعی [illegible] میخواهد که تسامح کنند تا ایشان جرح نمایند اولاً مدعی باید علاوه بر حق
الشهاده بر شهود خود مبلغ بیست تومان مثلاً بدهد زیرا که خبر شد که منکر با ایشان هجده تومان میدهد آمده
از گفته خود رجوع و نکول کنند و بگویند که بر ما مشتبه شده بازار حراج رواج گرفت مدعی زیاد میکند و منکر زیاد
میکند اگر منکر پول دار هست زیاد داده غالب گردیده شهود خود رفتند و پیش آقا نکول کردند که بما مشتبه
شده کار مدعی از گرفت قدوه وکالت بر آمد وکیل جدید [illegible] اجیر میشود تا در تمام مسائل ترافع باید مدعی
جای و قلیان و نهار و شام شامانه حاضر نمایند جمیع وکلا و اعوان و عدول خانه ایشان مجمع الوان بیشتر باشد
از باقی بدون شاهد دیگر و رئیس شهود و معلم مسائل و حق السکوت کسی ندارد و نوکرهای اندرون و غیره بدهد

بعد از اداء شهادت که ده روز مثلا ایام جرح است مبلغ کثیری بشهود خود داده ایشان را در دیده ده
روز در جای دیگری پنهان کرده تمام للازمه ایشان و رفقاء و قرینه کان ایشان را بلغوا بدهد تا ده
روز در این میانه منکر باید پول زیادی حاضر کند اگر توانست بطوری شهود مدعی را بدست آورده پول
داده نکول کردند فهو المطلوب والا آن پول ها در بی‌سی نگاه داده است که با میل او شهود منکر کنند و اگر
از عدول دیگر حاضر ند چند نفر جارح پول‌ها افرکه آمده بگویند آن شهود شهادت کرده اند و جرح قبول
نمیکنند زیرا مجتهد گفت تا مقر میدانی شود هم شبهه است و حجت آن این است که بنا گذاشته اند فسق
نکوینه یکدیگر را و رئیس ایشان هم میل ندارد زیرا که با همه شرکت دارد مثلا ده یک مال او است جرح کم کردند
اگر مدعی را پول به رجعت است که آن قدر بدهد که جارح‌ها نکول کنند خوب والله منکر داده نمیکند از
نکول شهود کار از سر گرفت و کیل شهود و رئیس و نوکرها و شهود و جراحین و ناکلین و مطلعین و حیل
و فلان و فلان حتی میشود که لازم شود رشوه بنسوان تا کار مرافعه چند سال طول کشیده هر یک از مدعی
و منکر چند مقابل محل نزاع خارج کرده جمیع کسب و عمل را ترک کرده در آخر هر دو طرف لقط دعوا و فقیر
خسته شدند و عمل بهمان طور ماند و اگر یکی را پول زیاد و زیاد و ظالم ناحق است تمام آنها که در اهل
آن دستگاه هستند از رئیس و امناء و عدول و وکلاء و نوکرها آنقدر داد که همه سیر شدند و طرف مقابل
مظلوم عاجز پول ندهد که همه بدهد یا داده بقدر دیگری حکم برای آن ظالم صادر گشت اگر آقا
بی دیانت است حق مهر خود در کار آقا اعظم از همه است بجهت پول جزء دیگر است و اگر آقا را نمی‌توان نگفت
پول کثیر است خود تحریر است با نقد بسیار شده صد الان و در اینجا تمان تحریر بی انصاف نیم ورق
کاغذ میگیرد و از آقا همین است که بعد باید غیر خط فلان را هر کز قبول نکنم و حکمت نمیفرمایم آه آه
دودمانها از این آتش جرها بر باد رفته حقوق ضایع شده باطلها جاری یافته ظلمها واقع گشته و تمام

نکوینه

بحث

جماعه در این عرایض نیست بلکه والله بسیار قابل عرض نیست و بسیار مختصر را مطول نمیباید و بسیاری
از خوف نباید نطق کرد حتی این است که اگر واقعه گزارش شد جمعی کثیر از این اجاث در اطراف و جوانب
در تفحص هستند که کرا با کرا علقه ارثی هست یا که بدهی یکی به چیزی زوجه یا که با کدام معامله شرکت کنیم و مطالبه ارث
و که یکه و دختر داده و وصله کرده حتی اینکه با جمل کسانیرا که ابدا احتیاج ندهست وادار میکنند و حتی اینکه
با یکی مقاطعه میکنند که مثلا سیصد تومان بده اجرة وکیل و شهود و جرح و جمیع مخارج با من حاضر حکم بهر عنوان
که تو میخواهی گرفته بتو بدهم بسیار از اینها با گذشته یکی از فلان غنی مدعی گردد و دیگران شهود شوند و او را
اذیت کنند بسیار فقیر را مسلط بر غنی میکنند که از او ادعا کنند تا او و اهل خانه اینها او را غارت کنند
بعضی بلکه تمامی ملاکین و اغنیا جمعی از نوکرها و امناء و وکلاء را وظیفه مستمر سالیانه یا ماهانه میدهند
که یا برای ظلم بر دیگران یا دفع شر از خود ایشان وجود اینها را لازم دارند بعضی غرائبی هستند که جمعی
از وکلاء و عدول اجیر سالیانه آدم هستند که در خارج بهر کس ظلم کنند و دهات و املاک کسی را بغصب
و جور غصب کرده مجبور را قباله کردن اینها خود مهر کرده شهادت در نزد آقا میدهند که صیغه خوانده و وجه
رسیده از آقا قباله و حکم قبا و ظلومین و فقراء بی پول بجائی نرسد و تنها یک نفر مدعی عقد یک نجیبه
متموله دختر یکی از اعیان را برای پسر خود کرده بعد از مدتی مرافعه و اقلا با نصد تومان ضرر در عهده خود این
ضعیف و جمعی از متدینین اهل علم کرده تمام و ردیانت آنها حرفی نیست سیصد و بهجا تومان گرفته طلاق
احتیاطی داد بعد باز مدعی زوجیت که دیده طلاق بجائی نرسید زیاده از یکهزار و پانصد تومان مال دختر
بخرج و کلاء و امناء و غیرهم تا باز بزور حکومت عرفیه خلاصی کردید اکثر وکلاء و امناء را خدا وانا ست مسائل
شرعیه هم و علوه اطلاع نیست و اکثری را ابدا اعتنا بحرام فرقی ندارد و اکثری لا مذهب و فرع بری
و از ثواب و عقاب اخروی بیخبر ند این شمه نیست از حال مرافعات بی بعضی از علما متدینین هستند که اهل

شود

گرفته میشود

رفت

حکم و قضا و محض نفانی خدا امد اقه در امر علایق میکنند و بعضی و تلخی لسوز و با حکام و شریعت معتقد نبود لکن
بسیاری از اینها بلا خط اعتنائی امر انام و خصایل قرابتی در زمانهای خود این زنان و نام را فرض عید صد
و زحمت و کناره از انتهار و موقوفیه هستند با آنکه موروف و مسلم و لکن از خوف جهل عزور بیتالام
با مور ریاسته میکنند و بعضی بخود تکلیف دیده متقدر گردیده و کمال عداقه را مرا جایید و لکن از جنگ
عسکر شیطان و تارنگان ایمان رهائی نیافته امر را ملتبس حق یا باطل مشتبه میسازند ابهام میکنند
بوده اند از مبتلیین بلباس اهل علم و جمعی دیگر که بغرض ریاست و عیش با اشراقه قدم بدایره علمیه میگذارند
و چون تعلیم علوم و کمالات بسته بقابلیت ذات و قبول طاعات و تقوی و عبادات است کسی را آن
استعداد نیست و بعضی را قبول طاعات مشکل و بسیاری را نتیجه حاصل شده منضمل کرده اند و در مدارس با خفیه وقتها
با اقله وجوهات شرعیه و صدقات گذرانده و مطالب علمیه دست نیاورده و در رفع و کمالات تحصیل
نموده و از کسب و صنعت دست خالی و مخارج عیال و خودش کردن گیر شده و طمع مال و عیش و ریاست
و احترام در قلب بجوش آمده بعنوان علمای اشتهار نتوانند و امور علمیه را اجرا نتوانند دست باطراف
دیگر انداز دیس بعضی ملتجی از اصطلاح حکمت و عرفان دست و خود را بزی صوفیه و عبادت — آورده
انداخته بطرق مختلفه بعضی ترک دنیا لله دنیا خود را متعلم و معلوم داشته لباس ژنده و کثیف و تبرزین و کرک
و تراشیدن موی سر و اشتغال بذکر و تسبیح و سکوت و ریاضت بدن و دست کشیدن و آه و پف
و هو هو کردن و اظهار ذوق و عشق و شعر حافظ و مثنوی و دست ارادت بمرشد و مراد دادن
و اسم آشیخ نیاز آموختن و با جوان و ساده گان و آقا زادگان و اولاد امراء و طلاب مخلوط شدن
و مرید و رفیق جستن و بعضی بدعوی مستجاب الدعوه بودن و بعضی بدعوی خوابهای غریبه و بعضی بادعای
کشف و وصول و مواجه و شغل نکبت و بعضی اظهار محبت امیر المؤمنین و ائمه و قصاید خواندن

و بعضی باج

و بعضی باج و منتشن و کشکول دست آویز ساختن و هو هو مولا مولا گفتن و درویش و کل مولا دادن و بعضی
فالگیری و زایجه طالع و دعانویسی و بعضی مدعی رمل و بعضی جفر و بعضی شیخ و کیمیاگری و بعضی تسخیر
اجنه و ارواح و تسخیر کواکب و آفتاب و مثل اینها بعضی بوسایل امام جماعت و مسجدی دست آوردن
و بعضی با مطالب عامه مواعظ و نصایح و بیان مسائل مانند طلبه و بعضی اظهار اخلاص بحضرت حسین علیه السلام
و مصائب آن بزرگوار را ذکر نموده با کمال حرص بیان آنچه از اخبار ضعاف بلکه مجعولات و با فنون — پرداختن
تحریص و ترغیب مردم را گریانیدن و بعضی شغل خود را دعانویسی برای نسوان و ضعفا العقول با دعا
اجاق بودن و بعضی بنظم و طامات ابراز کردن و بعضی نقالی را کسب ساختن و همچنین اغانی
لا یحصی که بعضی ابداً در قانون اسلام اصلی ندارد و محبوب نیست بلکه بسیار ممنوع است و بعضی
که در شرع مرغوب و محبوب است برای تحری و فایده نیست که عامل اینها را در نظر جز تحصیل نان بی زحمت
مقصود نیست شغل و کسب نموده اند این مقدار جماعات کثیره بهر قسم حیله و فنی مال مردم را میگیرند
و باستراحت عیش میکنند اینها در اجزاء ملت با آنکه خود قیمت و بی فایده محض و در نظم عالم و رتبه
و اسلامیه و در قانون مدنیه و انسانیت بقدر سر مویی مضیفه نیستند سهل است که در اندان اینها ملکی
خود را بی زحمت سبب این است که اولاد اینها و آنها که نظر بحال اینها دارند این طور و بهمین کار را
سهل می بینند و روز بروز داخل اینها شده فنون حیل و محض صورت بی ورزی بی معنی را در تزاید و خود
این جماعات دست از کسب در کثرة سهل است بیچاره اهل صنعت و زراعت و کسب را از شغل خود — می باشند هم
میگذارند و با عمال آنها مدد میزنند زیرا معاش همه اینها باید از آن بیچارگان در آید به هر فنی و حیله
و به رنگ دیگری و هر از بدتر از همه جماعات کثیره از پیران و معیوبان کران و کوران و لالها و شلدن
و مرتاضان و کثیری از اطفال و نسوان و ضعیف ضعیف ضعیف سادات و اولاد سادات عموماً

مکر کری و کثیری که غیبت رفته و بجهت سهولت تکدی باز جهت بزرگ باکر بسته خود را داخل نسب

سادات نموده اینها باقسام و انواع تکدی و حیل خود مهمل و معطل و بیچاره اهل کسب و صنعت را

از زندگی بیزار و بدادن مال و معطی از تحصیل معاش ناچار ساخته این مختصر اشاره ایست

برانکه بدین حال بعض اجزاء ملت اسلامیه بکجا رسیده و ضرر بی انتظامی و ترک قانون اسلامی

بچه جاها کشیده رسیده تفصیل هر این مفاسد که اشاره شده شرح و تفصیل هر یک ممکن نیست و بعضی

مفاسدی که در نظر نیست و بعضی هم از خوف ذکر نشده و تفاصیل هر یک مثل کرده [illegible]

کیمیا و نجوم و غیرها اگر محسوب شود اگر نصف تمامی اهل ایران نباشند ثلث که محقق است [illegible]

ملتی که فرضا دوازده ملیان جمعیت داشته باشد تمامی نشوند مگر کمی و تمامی صنایع الله نادرک [illegible]

و چهار ملیان باین مفاسدی بالکلیه فایده از ایشان بدین و ملت و معاش و ثروت و قانون

و دولت نداشته باشند بلکه بالکلیه کل بر تجارت و حمل بر پشت آنها باشند و همه را غرض اینکه از

آن بیچارگان اینقدر بگیرند که هر یک اعیش چند مقابل آن اهل کسب و صنعت باشد و روز بروز در

تزاید و فنون عجیبه و بازارند با آن استعداد نادر که اهل ایران دارند [illegible] فطرتا آن مانعی باشند

بیچاره کسب کنند و معاش خود و متعلقان در آرند یا با اینها بدفن [illegible] مشغول شوند و شر اینها را کم نمایند

یا کفاف معاش اینها کنند کاش همین اینها بودند [illegible] در بنای حال امراء خواهی دانست [illegible]

اگر کسی بگوید تو چه جرئت و جسارت بود که کردی اضافه اهل علم و عبادت را ذم نمودی

آیا چنین نیست که علما و عباد و سادات و طلاب علوم و فقرا را در شرع اسلام و در قانون ملت

حضرت خیر الانام چه قدرها و منزلتها هست و چه قدر مدایح لا یحصی رسیده و احترامات ایشان [illegible]

آمده آیا نمی‌ترسی که بعضی ناخوش آمده حکم بکفر و یا فسق تو کنند و بعضی عداوت کرده بکلمات

کوینه

کوینه آیا اگر علما نباشند و تدریس نفرمایند و طلاب تدریس نخوانند اسلام می‌ماند یا قانون اسلام آیا

از معظم واجبات کفائیه تعلیم و تعلم احکام دین و آیا فصل خصومت میان مسلمین و امت حضرت

سید المرسلین حق غیر علماست که جانشین آن شفیع مطاع در یوم الدین استند و آیا عباد بزرگان

اسلام نیستند و خلقت جن و انس و ترع شرایع و تنظیم نظامات نه غیر برای عبودیت و عبادت است

و آیا سادات عالیدرجات و ذوی القربای پیغمبر صاحب شرع نیستند پس طعن و ذم باینها چه

معنی دارد جواب میگویم بلی من خوف دارم از انکه مقصود من مشتبه کردد و یا جاهلی بغرض

نفس نسبت غرض من بدهد در همین سوال را نوشتم تا در جواب توضیح مطلب شود اگر چه عقلا

و علما میدانند که این احتمالات در کلام من نیست و انچه من نوشته ام همه حرفهای [illegible] است

و همه آنها که بصیرت دارند دلشان از همین جهات [illegible] پر خون و چشمشان جیحون است پس باز

عرض میکنم والله اگر تمام عقلای شرق و غرب عالم [illegible] و تمامی حکما و علمای هر ملت بانصاف نظر کنند

بی شبهه متفق کردند برانکه قانون اسلام اتم نظام و اعظم نوامیس و اکبر قوانین است در جمیع

جهات علوم و تمدن و آداب و اخلاق و سیاسات و معاملات و عبادات و ترقیات دنیویه و اخرویه

و عدل تام و عطاهی کل ذیحق از تمامی اصناف بشر بی استثنا و قانونی فوق این قانون متصور

نیست و آیات بینات و معجزات واضحات و براهین باهرات آورنده این قانون و موسس

این اساس بدرجه ایست که قابل ستر و انکار و رد و کذب باشد و بی شبهه عالمان و محیطان و [illegible]

و عاملان و معلمان و متعلمان این شرع شریف دین انور و قانون ازهر اشرف خلایق و اکمل بشر

و رؤسای نوع انسان استند اگر بهمان نحو که صاحب شرع اطهر مقرر فرموده تعلیم و تعلم و ترویج و عمل نمایند

و بی شبهه مخالفان و مخربان و تارکان چنین قانون اکرم بدترین خلق خواهند بود و بی شبهه لازم است

واو جب واجبات جامعی بقدر کفایه واضیاطا قدری از کفایه بیشتر تعلیم و تعلم و تحقیق و تدقیق
و بنا و ترویج آن بپردازند آنها که اهلیت تعلیم و تعلم دارند حقیقة تعلیم کنند و تعلم نمایند والبته
کسانیکه بدرجه اجتهاد و فقاهت رسیده و درکمی شرع و عدالت موصوف اند آبا و ایتام و ضعیف و ائمه
هستند بطوریکه حق فصل خصومت میان ایشان نمایند این کلیه مطلب است و بقدر لازم هر صنف
از اصناف امت بر ارای اعمالی که بآن مبتلا هست بهمه لازم هست که بطور اجتهاد یا تقلید تعلم احکام
کرده عمل نمایند و مدار حقیقت علم بهر درجه که ممکن باشد و هم تتبع باشد اختصاص با هلش از آن تعبد او
و غرض صاحب شرع این هست که افراد و احاد ملت همه قواعد آداب اعمال و معاش و معاد و تمدن
و اخلاق را بطور کمال بحسب استعداد او بیابند و جمعیکه بقدر کفایه باید استنباط احکام کنند امینه
باید مشغول باشند آنها که استعداد دارند و اگر این اشتغال مانع تحصیل معاش اهل استعداد باشد
بر ما بقی واجب هست یا از وجوهات صدقات یا از اموال خود کفالت آنها کنند و این امر چندان
نیست و صعوبتی ندارد و بکسی صدمه ندارد و این هم مقصود من نیست که فعلا هیچ معلم و متعلم و قاضی
و حاکم شرع و مفتی و امام جماعت و عابد و زاهد صحیح باین طور که شارع فرموده نیست مگر در عرض کردم
که چرا جامعی هستند اهل استعداد و دیانت که قبول زحمت تعلیم و تعلم و عبادت و قضاوت و غیرها کرده اند
ولکن غرض من این هست که همه می بینند و میگویند و افسوس میخورند که علما حقیقیه حقانیه بسیار
کم و معزول و متروک و مطرود و شکسته و خوار و ذلیل و عاجز و بیدست و پا و در کنار هستند از قدر کفایت
و از دو هم میتوانم بگویم هزار یک نیست و اما متلبس و ملتبس و شبیه و مشتبه و بیدیانت و خرب
هزار بقدر کفایه مشهور و معروف و متصرف و غنی و ززد غالب و تمام امور و نافهم و حریص و بی تجربه و اقتصاد و بی
روع و منع مشغول تخریب اسلام و تغییر قانون سید الانام هستند نه مانده از اسلام بجز نام در نزد ایشان

متی و معروف باسم علما جز جامعی از عوام چنانچه تفاصیل حالات هر صنفی را اشاره کردیم و تعرف نما
آیا حروف در علم و علما حقیقیه هست یا کسی انکار در حق ایشان میکند یا برای ایشان افسوس نمی خورد
یا آنچه عرض شد از تبدیل عناوین و تغییر قوانین و تصرف نا اهل در روغن دارد تراجعه او در کجای
قانون شرع هست که نافهم و بیعلمی متصدی تدریس باز گروه جمعی از نافهمان و بی استعدادان عمامه پوشان را
بر جمع کرده مشاوره و خیال خام نه مطلبی و نه اجتهاد در صدد و نه قانون مسئله باشند جز آنکه بانی و سیله از مردم
بگیرند و کجا هست که جمعی و قتی در مدرسه بوده اند حالا بالله نه تدریس و لله تدرس و نه قیام بامری
از امور شرع همین که خانه و عیال و اطفال و متعلقین دارند و عمامه مایه معیشت ایشان و وجوهات مقرره
برای فقرا و حاملان حوزه اسلام را گرفته با استراحت معیشت کنند و عزیز با جهت واقع شوند اقلا
در هر ولایت شش چهار هزار هستند هر کدام یک جفت گاو بدست آورده مزارع ولایت اسلام
کم کم زرع و بایر افتاده زراعت میکنند سالها در ولایتی اقلا پنجاه هزار خروار غله زیاد می شد در آن
از کسبه و زارعین کم می شد این خلاف قانون شرع است عرض میکنم یا فایده باسلام از وجودها
است میگویم فورت میشود یا تراکم افراد ایشان عرض میکنم و فع شود آیا در کجای شرع هست که جامعی بعضی
بتقرب سلطان و امرا و مالیات دولت سالیانه وظایف مستمره گرفته باشند آیا از کیسه فقرا نیست
علاوه قرب دیوان و القاب را سبب غلبه و قهر و جور و تعدی بر فقرا کرده دودمانها بر باد دهند آیا
در کجای شرع هست بیدرد پسر ده ساله فلان العلما و فلان الشریعة شده بهوای خود بدلخواه خود را اجرا
نماید آیا در کجای شرع هست موقوفات سالهای فقرا و ائمه را جامعت بلکه اما مر و اهالی متولی و مباشر
کرده بعد وصی دیگرا ز اولاد بصرف دلخواه و خلاف شرع رسانیده ظلوم و جهل آن وقف نکرده و عالم متوقع
متدین خدا شناس از دو تماشا کنند و چه مدتی گذشته ممنوع و وقفیت بدل بملکیت گردد آیا در کجای شرع

هر کس ریش بلند تر و عمامه اش بزرگتر و جیبش کمتر است چند نفر جمع کرده باب فهمی و بی دینی
منعقد می‌نمایند و اموال صغار و وصایای کبار را دیده هر چه تواند رشوه گرفته حکم ناحق کنند و مال
صغار و ایتام را بدم درکشیده کسب و معاش خود و اولاد باشی که هدیت او نیز حینی باشد در کجای
شرع است جمعی کثیر علم حیل و تزویر را تعلم و تفکر کرده صنعت خود و کالت دار تضیع و ابطال
حقوق فقرا و صاحب پولها و مالها کرده‌اند در کجای شرع است که شهر به شهر عموم خلایق
صنعت جمعی کثیر باشد هر کلمه دروغ از شهادت و جرح و نکول و غیر ذلک پولها گیرند در کجای
شرع است که جمعی کثیر اسم نوکر فلان را گذاشته خلق را بزور و با زور او غارت نمایند در کجای
شرع است که مسائل شرعیه گفتن یا احکام شرع رسانیدن مانع کسب شده اجرة آن حاصل باشد
و بیادا از دست عمله موقع که جنگ مردهای مسلمان کرده بواجبات اعمال اجرة و بهاء کی باشد
مصیبة و صاحب مصیبة مصیبت کرده‌اند در کجای شرع است که هنگامیکه شخصی منتسب به پیغمبر شد کسب و صنعت
حق او نیست نسلاً بعد نسل ضعفاء ایشان گدائی و بار دوش و چاق و بهائم که و چرا رود در خانه‌ها
رفتن و دکانها را معطل کردن و منبر و مسجد را رسوا کردن و شرارت بخلایق نمودن هوس
کنند در کجای شرع است صوفی شدن هو هو کردن سر تراشیدن و ریش رسیدن در درها معطل گشتن
یا بفرض ذکر گفتن و عبادت کردن و وجه معاش زن و بچه و تکیه یا کشیدن و شعر خواندن و جنس
جو للن داده سفیه نمودن و تاج و کشکول ترکی و لنگوته کشیدن و تسخیر نمودن و رمل
ورمل و جفر و دعا نویسی دروغ و فالگیری و نسخه که و تکدی و احراز و غیر اینها باید صنعت
مسلمانان باشد ملاحظه فرما که انقدر اشخاص زحمت میکرده‌اند و ضایع یا دیگر قسمت واذیت
خود را از مسلمین بردارند چرا قحط علم الله تعالی در ایران میشود و چرا مردم جلاء وطن میکرده‌اند

کرفته

وچرا ثروت و مال مسلمانان بضایع پوچ ملل دیگر میرفت و چرا پولها نهایت ایران تمام شده چرا
خاک گردیده مقروض دول دیگر میشدیم و چرا مملکت ما را از هر طرف میبردند و چرا مردم از احکام
اسلام بیخبر میشدند با وجود اینقدر اهل علم که میفرمائید بیا به بینیم عوام خبری از احکام دارند
بیچاره‌ها را اجمال است که تحصیل مسائل روند یا هنگامیکه با جان کندن نان این جمعیت کثیره را بدهند
هر کس میگوید اینها دروغ است او را اند و خدا با همه اینها بی عالم صورتان حق دارند تکفیر یا
تفسیق میکنند و اشرار در صدد اذیت باشند بلکه انجم بعرض او خواهم رسانید حکام هم اوراه اخراج
بلد یا حبس یا قتل فرمایند زیرا کسی تا حال عیوب ما را نگفته بلکه احقانه هم به مدح مکد یکر
هستیم مثلاً آقای شریعتمدار و عمدة المحققین و اجل العلما و سلمان زمان و ابوذر دوران و ابو الله اصل
والذیتام و حجة الاسلام و عماد شریعه اینها در دعاهای امثال ما که اگر روضه خوان در دعا نگوید
مقصر درگاه است و امراء و حکام ما هم عدل انوشیروان و اعدل افواقین جهان سلیمان نشان و
کیخسرو و دارا دربان و رستم و نسخه یار جاکر و در عقل بوذرجمهر بلکه ارسطو شاگرد و افلاطون
نوکر هستند اگر عیوب ما را احدی مکشفند لامحاله با این حالت اقتضا رخود را افلاطون
و اسفندیار رحمیه دانستیم بلی من در این جرئت و جسارت در راه ملت بد ایشان گذشته ام اگر غیرت
داشته باشیم در حق کوی گفته شده بهتر از خوش گفته اند زبان و بانی یا مکر و بیمار رحم نمائی است
اگر کسی بگوید تو که اینها را گفتی حق است و مذمت بجاست بگو تو چه هستی و عمل تو چیست
بس اینها را نوشته باید معترز باشی میگویم آه آه مگر بلت رفیق و محقق کردیدی بیچاره یک جزء
ضعیف از ملت نیستم اگر این مذمتها بر خود می است و لکن تو را انجا از حرف بغیر ما یک انگشت
کوچکی در دستی که تمام بازو و کف و انگشتها سلامت باشد آیا جدا از آنها توانند شد آیا بهر طرف

آن انگشت

آن رشته افتاد و یا بگردن بار شد هم با دست نخواهد رفت من بیچاره در لباس اهل علم هستم
هم مدرس و هم امام جماعتم و هم واعظ دهم اگر دست دهد وضع بسیط طبع دارم و موقوفه میخواهم و
آرم بلکه بران قناعت میمیرم و بران صدر مجلس جا میدهم مریدها را با حیل راه میبرم و دشمنان کرده‌ها را
نان ندارم باز با بطوری میخواهم راه برم چکنم و کجا روم مگر امتحان است و یا قدغنی در کار است
و هر چه ادعا کنم کو نیه است آنچه دارم بیار ایمان من منی بیچاره را به رخوش تعصا و خدا کسی
بود و علم و علما را دوست میداشت و متمولی بعد بنا گذاشت که مال خرج کرده مرا عالم و عابد نماید
و خودش تقرب بخدا جوید اوایل بلوغ من که مشغول شده بودم باوایل مقدمات عربیه او رحمت
خدا رفته کار پریشان گردید مقهور شرک تحصیل و طلب معاش و تربیت ایتام گردیدم نابلد
کسب و بدن ناز پرورده نازک کسب دو و سه سال کرده نتوانستم لابد یک دو سال بتعلیم
کرده اطفال پرداختم بالاخره شوق طلب علم غلبه با توفیق و سعادت یاد بخش و نکبت راه مدرسه
گرفته تا اینکه چند سال در عتبات در محضر علماء کبار عقیقیه با نهایت عسرت و قناعت مشغول شدم
خاصیت نور علم جمیع نیات فاسده را ریخته قلیلی از مذاق شرع و قانون الهی معلوم شد که غرض
از این مقدار تاکید شرع بعلم و بلندی درجه علماء تکمیل نفس و تربیت خلایق است نه تحصیل جاه
و مال و طلب ریاست و جلال و غلبه بر اقران و امثال و آنچه مقصود است بسبب تغییر زمان و تقلب
اخوان عسیر الحصول بلکه متعذر الوصول است تا سلب توفیق گریبان گیر شده بعضی کشانیده و حالت
شده روحانیه با اختلاف حالت و اختلاط اهل جهالت متبدل از خیال تکمیل و تربیت بحفظ خود از آزار
اهل جهالت و ترتیب معیشت بخود قناعت منحرف گردید تا حال نتوانست در عالم اسلامیت
اثر صحیحی بنماید و خدا داند که من باب دفع اضطرار و حفظ دین از اشرار با چه نحو مسلک کرده

و بچه درجه



استعداد

و بچه درجه قانع گردیده کاش تدریس بحق باشد و با اهلش واقع گردد و کاش غصب مسجد نکرده
باشد و کاش آنچه از نصایح و موعظه گوید از صمیم قلب باشد کیف کان اول طعن و ذم
بر خود است که سراپا عیب هستم و لکن خود و یا دیگران با این حال اصلاح محال است پس
صبر باید کرد تا آخرانی مطلب بکجا رسد التماس از اهل علم دارم که انصاف کرده تعجیل در تکفیر
و تضلیل نفرمایند که در اصناف از ایشان بیشتر از همه خوف دارم زیرا قتلی امراء بهتر
از اعتراض انها است و تامل با وافرانی در جزیره کنند و بالجمله این اشاره بود بر ضعف و فساد
این جزء ملت که علماء باشند و اما آنکه عوام و جهال را فاسد نمودند واضح است که اگر علماء
و ناصحین و مرشدین و هادین را حال این باشد جهال و عوام بالمقایسه معلوم گردد چه خوش
گفته آنکه فرموده اگر علماء ورع از مباحات نمایند عوام تنها از محرمات و مکروهات و شبهات
تحرز نمایند و اگر علماء ارتکاب شبهات و مکروهات نمایند و اگر علماء مرتکب مکروهات شوند
عوام بی باکانه با رتکاب محرمات اقدام نمایند و اگر علماء بمحرمات اقدام نمایند عوام بالکلیه کافر شوند
مختصر آنکه فساد این عالم صورتان موجب فساد عوام گردید بطوریکه اگر باز این مطلب نبود که بعضی
از عوام فطن و زکی و عاقل بلکه عالمند در لباس عوام و دانسته اند که اکثر این عالم صورتان عوامند
بلباس علم در آمده و دزدانند که اسم و رسم دزدیده و گرگانند که پوست میشی پوشیده و شناخته اند
که حالات و حرکات اینها اصلا مناط هیچ عنوانی از عناوین اسلام نیست و طریق اینها هیچ راه
بقوانین شرع نتواند بود و یافته اند که بحمدالله باز جماعتی هستند که در راه اسلام ثابت و ساعی
و در ترویج دین مستقیم و متقی هستند اگر چه در انزوا و خمول و متروک و معزول هستند و مفاد اسلام
و جانشینان ائمه انام آنها هستند اگر چه دست بسته و دل شکسته و از هر جا گسسته اند اگر این نبود مفقاهم

از اینها است غفلت علما و عوام (ع)

قهقری رجوع کرده وکافر میگردیدند و عقیدهٔ اسلامیه بالکلیه زوال میگرفت واین اسم هم از میان میرفت
ولکن بحمد الله باز غالب اهل علم و عوام در اعتقاد بحقانیت اسلام کمال رسوخ و اصرار دارند واین آن است
که از انقلاب اوضاع و عناوین و اغتشاش قواعد و قوانین در فریاد و فغان و همیشه ملول و گریان
هستند ولکن اغلب عوام نظرشان بلباس و زینت و شکل و هیئت است و اعمال این جهال عالم صورت را
مناط کار میدانند و لهذا اکثر را عقیدهٔ اسلامیه سست و اعمال شرعیه نادرست است و چون از حد گذشت
بی‌کمکی و تنبلان ایران که مسلط بر بیچارگان اهل کسب و ضعفا و زراعت شده‌اند کار بر ایشان سخت
معاش و عرصه بر ایشان تنگ گردیده اولاد و عیال و وقت ندارند که فراغتی از تحصیل معاش خود و آنها که برگردن
ایشان سوار شده‌اند پیدا بکنند تا در پی تحصیل علم بقوانین و احکام اسلام بروند لهذا اکثری را از اسلام
زیاده بر آنکه در بلاد اسلامند از هیچ چیز اسلام خبری نیست حتی آنکه در قری و بوادی کثیری پیغمبر را
نمی‌شناسند و معنی توحید و نبوت چیست نمیدانند و کثیری در ورطهٔ جهالت چنان مستغرقند که ملتفت
وجوب معرفت نیستند و آنکه آیا اهل کدام دین و مذهبند نمیدانند بلکه با بهایم جز از شکل و نطق
فرقی ندارند جز از آنکه مثل حیوانات برای حیوة خود تحصیل ماکول و ملبوس کنند ملتفت نیستند
بدهند و مجبورا باید آنچه قاهرین از ایشان بگیرند تکلیفی نمیدانند لهذا از طهارت و نجاست ظاهر و باطن
و تکالیف و اعمال شرعیه حتی از صوم و صلوة بیخبرند و حلال و حرام و مال غیر و غیره هست اعتنا ندارند
بسیار جاها نه مسجد و نه حمامی مثلا می‌شود چند ماه جنابت فوق جنابت و کثافت بالای کثافت بلکه بعضی پیدا
می‌شود در ابادات که از عقد و نکاح هم خبری ندارند در رجال و نسوان و بزرگان و صبیان از علمای اسلامیان
وطریق اسلامیان نشنیده اگر ملا و مجتهدی در میان ایشان رود جز از آنکه باب منع بفهمانند که بهشت
و جهنم بسته است بجز دادن مال و چیزی بایشان نمی‌فهمانند منبر روزی دو خطبه برده پی کار خود رود

دیگری

و کثیری از مسئله و تقلید خبری ندارند و بعضی را که از کیاست و فطانتی هست ملتفت شده که راه معاش
در عصر منحصر گردیده بشرارت و فساد و ریشش پس بعضی که کسب اختیار کرده‌اند هم در عملیکه مشغول است بنا را
بکمی و غش گذاشته که حد و حصا ندارد و شیر را با آب باید آمیخت و ماست و پنیر را جو هم کشیده
زراع باید ریخت تا آنکه پیه آکند زغال بقدر خاک و برای سنگینی آب خورده هیزم صورت و باطن
مخالف گردیده تمامی میوه فروش روی صندوق و سبد را خوب چیده و زیر همه فاسد و پوسیده در بازار
هر کس چیزی بخرد اقلا ربع و ثلث در ترازو و نان باید زیاد ببرد و بهر قیمتی و بهر جا هر کس
چیزی فروشد شبهه نیست که باید از سنگ وزن بدزدد و نانوا گندم را پاک ناکرده در آسیاب برد
و اگر آرد خوبی دست آید ربع آنچه خرید در وزن کم آورد باید آن آرد را مخلوط با خاک و خاکروبه
شود دلش خواهد کند و بختن نان خداوند خانمانش را خراب کند اینقدر که کرم از هم بریزد یا اگر چرکین
بخمیت بدهی نان از چیزی بریزد و وقت نان کشیدن نعلاً مسلم است و حرفی نیست بیست سیر و از ده
سیر آمیخته یا سیزده سیر مثقالی بچهارده نمیرسد باید روغن مخلوط به پیه و امثال آن باشد بلکه سنگ و غیره
که به از میان شکر روغن و درآید شیرهٔ مخلوط با ثبت از سرکه و آبغوره بوئی هست علفه و ریش خوب باشد
زیرش خاک و کدام ملا دهنده است از وزن ندزده و قصاب چه کارها بمردم می‌آورند نانوا آرد و گوشت را
مخفی کنند گرانی نیست تا حکومت جبرا از مردم گرفته بایشان دهد هر روز با نواع حیل هر کس بجا که نمایند
داده گران بفروشند و آنچه حکومت از مردم جبرا گرفته [illegible] از ده تومان مثلا آرد بایشان نان بپزند مخفی بمردم
بازده تومان بفروشند و در بازار نانها را خراب و کم کنند برای آنکه گران بفروشند بزاز و عطار و غیره هم
سرمایه را دروغ بگویند و متاع بد را باسم خوب بفروشند از وزن و ذرع دزدیده بحساب نسیه مردم قلم زده
بیکی دو بگیرند قرضداران انکار نمایند و مال مردم را برده مخفی کرده بخانهٔ آقائی رفته با نوکرانش در تحت

و برشکسته و مفلس در آمده بدهی طلبکاران نشسته نمی‌نند توپچی و سرباز سرراهها را گرفته هرچه از دهات
از مأکولات و میوه و غیرها بشهر آورند بازور گرفته بقیمت دلخواه خود و نصف آن و زن کم کرده و نصف
قیمت را بدهاتی بزور نداده آورده در بازار یک جا باهل بازار فروخته آنها هم یکی یک کش کرده بمردم
یک به پنج فروخته شود اگر کسی حرف زند که ای توپچی و سرباز آقا این چه کار است جواب گویند ما که مواجب
و جیره نداریم سالها کرانی حاکم و مرتب‌ها رخصت داده اند از اینها یا دزدی کنیم دیگر مردم بکه عرض نمایند
هرکس پول دار است باید آنچه بجهت قوت ضرور است از غله و قند و روغن و زغال حتی هیزم و هیمه و غیرها
تا پول است در خود دو جمع و ضبط و احتکار کرده با هم بنا گذارند تا قیمتها نقد نباشد نشود تا شیم باز هرچه از خارج
آید ضبط کنیم جواب حکومت رشوه و پیشکش است و اهل بازار با آنها که در بلاد دیگر طرف و شریک‌اند اهل
استند بنا گذاشته کاغذ و تلگراف دروغ کنند که فلان چیزی ترقی کرده چون که دارند و خواهند فروخت
و فلان چیز تنزل کرده چون در آنجا ترقی کرده و اینها ندارند و خواهند خرید مکاریها مال مردم بدزدند
کرایه دو چندان گرایه نمایند زن از خانه مرد باید هرچه تواند دزدیده فروخته نصف زنهای دلاله و سطح
در میان برده و نصف برای مرغوبیت بشوهر بعد نگاه دارند و مردها هرچه زن دارد خورده و با خود
او بد سلوکی کرده کسوه و نفقه نداده بالاخره مهریه حلال و جان آزاد بگویند یا انکار کنند مشغول الذمه
نیستم اولاد مال پدرها و مادرها را با دزدی و زور برده با رفقا قمار و شراب و حتی یا که خرج نمایند پدران
با اولاد زنگ گرفته راه دزدی و حیل بایشان تعلیم فرمایند هرکس ملکی و باغ و دکان و عمارتی میفروشد
اول یا به پسر صغیر یا کبیر یا دختر یا زن یا برادر یا رفیق در خلوت مصالحه کرده فروخته مال مردم را برده
کم نگذشته آن کسی که با او مصالحه شده بگوید که عالم صورت‌ها و وکلا بمقام دعوی آید برافعه بکشند از آنکه
و اظهار عقد فضولی بزن مالدار عاری کرده یا بدختر کسی مع جهاد تمام امضا کنند بجاره کریمه صاحب آبرو را

باطاق مرافعه پیش وکلا و نوکران آقایان و عدول حاضره کرده قسم وارد نموده فلان مبلغ گرفته است
برداره صداق دختران مصالحه با پدران یا مادران یا برادرها و خویشان اگر شوهر زن گیرد یا از خدمت
کوتاهی کند بمصالح شوهر را احضار مرافعه و دیون فرموده صداق و در مقابل آن از جهیزیه و کسوه و نفقه
و دیه و غیرها ادعا نماید از کسبی که داشته با مخارج حکومت و در فیصل و وجه المصالحه خانه‌اش را برباد کرده
اگر مایل است بالاخره جبراً طلاق بگیرد و مرد اگر زن خوش نیست بغرض شتم و جاقه مهر و جهیزه
و غیرها را بخود مصالحه کرده بالاخره بعد از تنبیه کردن و حبس بردن مطلقه نماید یا اعراض کرده او را
کالمعلقه مانده بالاخره فلان مبلغ پدر یا برادر شلاق داده طلاق بگیرند یا زن اگر غالبه است او را
برده و بخود زوجیه نکرده مسکین را لا حی فیرجی و لا میت فیبکی گذاشته بالاخره هم آنچه دلش خواهد
از مال و صداق و هم طلاق بگیرد کسی که عالی است و پیر گردیده یا مریض است و یأس پیدا شده از زوجه
و دختر و پسر بلکه اگر دست رسد برادر و نوکر پیشه از مال او نمرده فکر حال بردن او را کرده دزدیده دخیره
نمایند و اگر کسی مرده و مالی وارد و ایتام آیا حرفی است که هرکس در میان وراث قوی و زکی و کبیر و در
درکار است بضعیف یا غبی یا صغیر یا خارج از کار چیزی نخورانند پدران غالباً معامله باید پیدا کرده دختران را
محروم گذارند و شوهرهای دختران بگو مگو و دیوان و در فیصل نصف آن مال را تلف داده بالاخره باطل
صلح کرده یا قسمت کنند یا وجه مصالحه بگیرند اگر هیچ نباشد تعدی کفر میت کرده ندش حاضر است صلح باطل
شده چیز ببرند بسیار است که زنی دیگر را با هم زنی دیگر پیش آقایان برده اقرار بنکاح یا صلح مال یا صداق
یا مهر را آن دیگری بگیرند نه کو که آقا متوقف میخواهد زیرا که آقا اگر خود بیدیانت است با پول زند را
نمی‌شناسد و اگر با دیانت است کجا تمیز دهد یا متصدر قدر بخواهی موجود است بدروغ معرفی شوند اگر بهتر
از این خواهی بسیار است که جاهلی از وکلا و عدول و به کسبا شرکت نمایند باکذشته هرچه صلاح دانند از کسی

کرایه فرض دارند و بان آن چیز نداده یا مالدار است آدم بیکس هم ساکت و بیزبان یکی مدعی کردیده و سندی
ساخته با بیع مهر فرموده و بطبق آن نزد آقای صدور شما مدعی گردیده دیگران شهادت نموده حکم میگیرند و آن
بیچاره ناکام دید ملک موروثی از دست رفت یا فلان قدر مدیون نا بکار در آمده و قبضها تمام
میخواهی تماشا کن اگر فلان بترتیب یا فلان شریر باشی نصف املاک است صاحب تنبیهی ای بیدیانتها افتاده
با فلان مالک غرض دارد تا گو هم میبایست سالی فلان مقدار غله یا پول بهم نداده ناکام سفارش بان مالک
رفت که یکبار دانگ مشخص شد از فلان ملک آنرا اوبی حرمت است املاکی نیست و تو غصب کرده میروم فلان
بفلان خان بفروشم و او میداند که برای یک آینده [illegible] خان بهانه زیاده از قباله این شرعی یا حیل
لازم ندارد یا باید چهارصد تومان یا سیصد تومان یا کم یا بیش داده او را کشته کند و سندی ام بگیرد یا اثباتی
با اینکه چهارصد تومان آن خان داده و ملک ده هزار تومانی رفت چه گویم آیا میشود در یک قطعه شریک
ضعیف را ببرد یا شریک معامله با هر که که کال قرض کرده و امین دانسته آخر چه بر سر خورد آقا خان کار با
رسید که زمستان باغها که در خارج شهر است از اجامر و اوباش اره و تیشه و تفنگ برده درختهای میوه
تازه بار را هر سال برای هیزم میبرند آیا صاحب باغ زمستان را کشیک کشد یا درختها را انجا نه بیارد چه امی
این بلد اسلام است مدارس موقوفه‌ها خورده شده وجه قدر مدارس که هزاران خرج شده خراب و خرابه
افتاده و اگر بعضی مسکون است چه گویم که ساکنین چون هستند مساجد معظم خراب حجره‌ها دزدیده شده آجرها
و آبهایش نجاست رفته پشت بام و بنا و دیوار بلکه بعضی اندرونش بیت الخلاء و مملو از نجاسات کردیده اگر
مسجدی بچند هزار تومان بوجود فلان ساخته شد بعد از مردن او اولاد او نالایق است مردم رغبت نداشته و خود   تومان
ایشان احدی را آن نگذارند سالها مهجور و خراب والله مسجد عالیه که احدی داخل نمیشود و بستر است
از آنچه نماز خوانده میشود بچشم خود تماشا اهل اسلام می‌بینیم اگر ماه رمضان یک امام جماعت با جماعتی از این

مسجد

مساجد عالیه خود بروند بعوض بنگ و فحش بلکه چاق یا سم خلاف شرع است و لیس فلان ملا اذن نداد بیرون
میکنند و در اکر دارد می‌بندند اما ارمنی دکان یا خانه شراب فروشی مرغوب و محبوب است قهوه خانه
زیاد و شراب و قمار شب را تا صبح در کار مساجد که در او نماز است قفل و چند نفر از فقراء و نسوان
اگر بروند بسیار است نه مسئله شرعی مذکور گردد و نه موعظه و نصیحتی بیان شود برای اعیان و نجبا مسجد
و شریعت کسر شان و عیب و عار است و لکن حقیقتا ایشان در محافل مشغول غیبت و بد گوئی و تهمت و تهزا
بمردم اگر مجلس خالی از شراب و قمار باشد عالم متورع متدین را که زور و شرارت ندارد وجه قدر و منزلت   اگر حسی ندارد
بقدر فلان سفره تیه کشک ملا بشم و شیخ چغندر بلکه فلان یهود و ارمنی نخیته آقا فرنگ که حرف او را
نتوان زد که تاج سر ملت و دولت است نه نهای مسلمانان ای طهران بگو در چه کارند و فرقه کدام لوطی
و کافر بازار هم مردم کانه متفقا بنا را بر دروغ گذاشته‌اند با آن درجه که قبح دارد و بان مرتبه که
در شرع ما منهی است آیا بحرف کسی اطمینان ممکن است آیا بمعامله کسی خاطر جمع توان شد آیا
کدام نوکر و کنیز و کدام خدمتکار است که با و اطمینان باشد که دزد نیست آیا کدام اقا است
که مزد نوکر بدهد آیا کدام عامل عملی است از بنا و نجار و هر کسی که با و عملی گذاشته شود
امید باشد که آنچه حق است عمل نمود آیا کدام صاحب کار است که با وجود قدرت حق و مزد را
کم ننمود الان رسم است آقائی ده نوکر دارد و فلوس مواجب نسبت با هر این نوکر با عیال
معاش کرده صاحب مایه و مال هم گردیده است آقا آیا حق میداند دزد است و نگاه میدارد
و نوکر بیچاره میداند که باید دزدی کند مزد نمیخواهد بلکه گاهی آقا نوکر را حبس کرده مبلغها
جرم میکند کدام عهد است که امید وفا باشد کدام رفیق و صدیق است که خیال در راستی
باشد بکدام حق امید وصول است کسی یا ل و انه تحصیل کرده اطمینان ندارد که در دستش خواهد ماند

جمیع قوانین واخلاق وآداب واعمال شرعیه متروک کرده است وچون عوام در جمیع افعال عالم

صورتها را چنان دیدند که بسیار بی باکانه هرچه میکنند وعیش خود میدانند وکسی با ایشان دینی

نسبت اکثری راغب شدند که اولاد خود را بی ترکیب داخل مینماید و یا خود رابسته ومتعلق

آقای معروفی کرده آنچه ندارند بگیرند وآنچه دارند نگاه دارند تا کجا بسیاری از کسب ومعاش دست

کشیده بحسب حال خود یکی از عادین ملتبس بعلم واهل علم حسبیه وجوهات شرعیه از خمس وزکوه

ناداده ماند هرکس توانست نگاه دارد وآنچه داده شد بخدا هدیک با ملبس رسید اهل احسان

وبانیان مساجد ومدارس وواقفان املاک دیدند مسجد ملوک دیگری خواهند ومدارس جای آن

وبکمی اطفال وادباشی وموقوفات مغصوب وزکوات وصدقات بقول جاهلان ودستمایه بهای ایشان

عالم صورتها خواهد رسید بالکلیه از این مطالب منصرف کردیدند وچون اکثر این تنبلانی منفعت خود

چنانکه دیدند عنوان را بر گردانیدند بطلب با سؤال وجرار وتوسط وبرات وکالت علی اخبار

وغیر اخبار وبتر سانیدن متمولین از شرار بسی آن بالله بد زیده بدهند با هم زکوه ولکن نه از آن

رشوه ودفع شراست آن هم میرسد بکسیکه دهنده هم میداند مستحق نیست وبا اختیار باد فلوسی

نمیداد و میداند اهل استحقاق وفقراء در کنار ها مانده اند ولکن بیچاره آن را نمی تواند که قدار

دلخواه شرار رشوه ودفع شر داده محسوب جزء زکات بعلاوه محسوب وجوهات الله بانس

برسانند پس اهل بر واهل محروم کردید اگر بدانی که اکثر آنها که حج میکنند وزیارات میروند

وتعزیه داری بها میکنند چه عنوان آنها هست وچه هواها در سر آنها هست وچه واجبات فوریه را ترک کرده اند

ملخص مطلب اینکه از اسلام جز اسم واز قرآن جز رسم تجه نمانده وعلماء حقانیه جز آباد ره حقانیه

که از غیرت اسلام دلخون اشسته غالباً از غایت بی کسی ونهایت انفراد جز آه وحسرت ندارند

نه عینی

نه عینی ونه ناصری میابند ونه مستمع وحاضری بلکه اهل اسلام حاضرند وغایب وعاصیند وخائب

و هرکدام از این آباء عظام ومربیان کرام هرچه میگویند وموعظه ونصایح میکنند مستمعی نه

ومرتدعی نیست بلکه اگر در رفع ظلم میکوشند ظالمان فرمایشات ایشان را بپرده افترا طلب سیاست

می پوشند واگر فدا خاطر خواه نیست اعتقادات مبغوض مینمایند جز نقض وعدوان وافتراء وبهتان

ثمری در ایشان نمی یابند بلکه باسم اجامراتشان متهم میدارند جز سکوت ودخول جاده نمی یابند

واشرار بی رادع ومانع بهوای نفس مشغول وانشاء الله جهت بیان اینمطلب ارض عرض خواهد شد

واما علماء اهل سنت غافل از ضرر تفریق اهل اسلام ونفاق امت خیر الانام علماء وعوام شیعه را

بتقصیر محبت دودمان رسالت ومودت ذوی القربای نبوت بتبعیه معویه ویزید بدفطرت در نظر

امراء وعوام اهل سنت وجماعت مثل عبده اوثان واصنام وکفره واعداء اسلام قرار دادند محض

اینکه معویه احادیثی مجعول بار شود در میان اهل اسلام منتشر شد ومحض نقض حق اهل بیت رسل

اهل بیت وابن عم سید المرسلین واولاد طاهرین او را بعد از خلفاء در عداد خلفا شمرند

متهم ساخت والقاء خلاف ونفاق میان اهل اسلام نمود واسلام را دو فرقه نمود ومحبان ودودمان

رسالت را مثل کفره مستحق قتل وطرد وغارت وسبی اسیر نمودند بلکه خود اقارب واولاد پیغمبر را

نعوذ بالله مثل کفار حربیه وبدتر قرار دادند آیا شیعه را جز از محبت آل رسول وحزن بر ایشان

وتبرک بزیارت قبور ایشان واخذ معالم دین از آن دودمانیکه مهبط وحی ومعدن نبوت اشسته

تقصیر دیگر است جایز روا باشد دیگران وتقلید ایشان در اخذ احکام اسلام وایشان صحیح باشد ودوات

وفدا دوی آل رسول ما مقبول واین سبب افترائات بر شیعه باشد والقاء بغضا میان اهل اسلام وتوهین

کلمه آیا شیعه در خصوص خلفاء جز از طریق امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب واولاد او چیزی گرفته اند

دین واحد هم قایل بوحدانیت خداوند احد بلا شریک و حقانیت تمامی انبیا سلف و حقانیت و نبوت

و رسالت و نهزیت حضرت ختم خاتم صلعم و کتاب واحد و قبله واحد و دین واحد محض عداوت

معویه با پیغمبر و آل هاشم و آل رسول و استقرار خلافت و سلطنت خود افترا ها که بامیر المومنین علیه

و آل هاشم بست و اظهار عناد با پیغمبر و حضرت فاطمه و اولاد آن حضرت نمود و این رسم را که با اکرمی

عداوت داشته اند افترا زنند و حدیث جعل کنند رسم کرد و هر کس باو دعا در حق ابو تراب

نمی‌کرد هر کس بر پیغمبر و اولاد او علیهم السلام دشمنی داشت و ریاست رتبه داد و مردم شام را با علی علیه السلام دشمن ساخت

که او عثمان را کشته و بعضی اصحاب را هم خاطر نشان کرده بود که علی علیه السلام و اصحاب او جایز

نمیخوانند و قرآن را ترک کرده حق بان بزرگوار نسبت که تو با پیغمبر در مقام کینه بودی و هم خیانت با خلفا

و باین اسباب طعن و سب آنحضرت را جایز بلکه فرض و ثواب ساخت و قتل آن بزرگوار و اولاد و احبا

او را لازم دانست و قتل و غارت در بلاد مسلمین کرد و دید و تعرض آن بزرگوار در زمان خلافت حق بود

جایز کرد و بشنید شهادت آن بزرگوار شادی و سرور نمود و بعد از آن بزرگوار را لازم و واجب

اهانت و قتل و غارت ذوی القربای رسول و محبان ایشان دانست و احادیث مجعوله در ذم آن

بزرگوار و احبا او و مدح اعداء او را اجتنا ترویج کرد که بعضی حدیث بی دم هزار و صد هزار هم جعل

کردند و هر کس آل رسول را دشمنی میداشت آنها را حاکم و قاضی و والی بر مردم کرد و هر کس ایشان را

دوست میداشت خوار و ذلیل و مقتول و مصلوب و منکوب کردید و معلمان اطفال را تاکید

از جانب خود می قرار داد که امثال این مطالب را آموخته تا اطفال را باین قسم تعلیم و تربیت کنند

که از طفولیت باین عقیده باشد و باین طریق بزرگ شوند و دین و شریعت جهاز او دانند که خلفا

و در تاریخ معویه باین نوع تعلیم کرده اند و از نهایت تزویر خود را خلفا ثلثه نسبت خود را

داد

تعلیم

دعجب

نفاق دا بردارند

چگونه معویه و یزید و غیر ایشان در آن اعمال مجتهد و معذور بند با انکه خود اقرار بخلاف و تعرف

میکردند و ابداً اعتنی بر آنچه میکردند نداشتند و اما اگر دیگری بسبب اخذ فدک و نقض بیعت علیه

و قتل جمعی کثیر از اهل اسلام کند با وجود جمع و دلایل غیر محصور خواه صواب و خواه خطا چرا

معذور نباشند کفتم بی این طور مباحثات و مناقضات اهل علم بسبب تنفر قلوب از همدیگر شد

و بعض وساوس و خیالات معین کردیده تا بحدی که بتفسیق و تضلیل بلکه بتکفیر یکدیگر کشیده و بعضی

ترغیبات و خطابات عوام را از یکدیگر تنفیر نمود و این سرایت بسلاطین و امراء نمود مدتها بدفع

و تضعیف یکدیگر پرداخته و اعداء اسلام را بر همه جسور ساخته و در نوائب وارده حمایت یکدیگر

نکرده حال جا [illegible] در نفور و هم قرین ضعف و فتور را از هر کوشه جزء عظیمی

از اسلام در [illegible] کردیده اند با انکه از برکت حقانیت اسلام توان گفت که هیچ

بلکه ربع کره ارض محصور [illegible] اسلامیه و اهل اسلام از برکت تربیت قانون مستحکم اسلامی در غیرت همه

بنور بر جهاد و حفظ دین از که و اشجع تمام ملل اجنبیه هستند حالا وقت نیست که هم علما و کبراء و امراء

از خواب غفلت بیدار و از سرمستی نفاق هشیار شده از گذشته حرف نزنند و هر کس سبب بطلان

حقوق و ترویج عقوق کردید از گذشتگان و هر کس سبب نفاق و شقاق کردید از عقب آینده کان

حساب و ثواب و عقاب آنها را بخدا واگذارند انه لا یخفی علیه خافیة و هر انکه بینه انصبهم

الا علی رجل بس دست بدست هم داده در حفظ بیضه اسلام اعانت هم نمایند و برای حراست بنیاد

دین حنیف و شرع شریف بر او انه دشمنان اژدها صولت و اعداء بی مهابت که از اطراف و جوانب

احاطه کرده و با انواع حیل و تدابیر میخواهند ریشه اسلام را بکنند دفع نمایند و اجب است بلکه که مومنه

نتیجه این که سلطان اعظم اسلامی امثل و حی اسلام بر خود لازم شمارند و همگی با هم طریق موافقه سپارند

کشیده

چنانچه تفصیل این مطلب را در بیان معالجهٔ امراض اسلامیه در همین اوراق بعون الله و توفیقه بیان خواهم کرد
آن مرد منصف تصدیق عرایض مرا نمود و دست تأسف از گذشته بر هم سوده گفت این چه روزی است
حال چه ثمر خواهد داد که آب از سر گذشته و کار بلب رسیده آیا اهل اسلام از حالت حالیه مطلع
و بمرض مهلک مبتلا شده‌اند من امید علاجی نمی‌بینم و از این باغ جز گل حسرت نمی‌چینم گفتم نباید از رحمت
خدا مأیوس گردید اگر علاجی که عرض خواهد شد پیش نهاد غمخواران اسلام شود امید نجات قطع نشود
و من و تو تنها نیستیم عقلا و علما و کبرای اسلام کثیری متوجه این مرض گردیده‌اند و از هر جانب صدای
دواء و اسف بگوش می‌آید که معالجات غیر نافع افتاده از کثرت ... الحال باید بنای مرض [illegible]
اسلامی را کرد تا چه پیش آید و در نفوس اهل اسلام چه تأثیر بخشد پس میگویم از مرض هر جزء اسلام
که علما و عوام باشند قلیلی از کثیر ذکر شد که اهل فطانت بالمقایسه تفصیلات را توانند یافت و اما

بدان

امراء که وضع امارة و حکومت بالاصل برای این است که نوع انسان که مدنی الطبع و در امور معیشت
محتاج بتعاون یکدیگرند و هر نفس طالب راحت خویش و حریص وصول بمطلوبات و مستلذات خود است
و در طبع هر یکی بملاحظهٔ حکم و مصالح لاتحصی که این مقام مقام بیان آنها نیست صفات متضاده و ملکات
مختلفه از شهوت و غضب و وهم و عقل و غیرها موضوع است و معلوم است هر یک بتحریک حرص و شهوت
برای وصول بمستلذات خویش اقدامات خواهد نمود و برای اخذ مطالب خود نخواهد آسود اگرچه در
دست دیگران و تصرف ایشان باشد و هر یک بمقتضای قوهٔ دافعهٔ غضبیه بدفع دیگران خواهد پرداخت
بالاخره مشغول بدفع یکدیگر گردیده قوی ضعیف را پایمال و هلاک خواهد ساخت و اقوی از آن هم
همین مطلب را در حق او جاری خواهد ساخت بالکلیه امر معاش مختل و خراب و همه بالتمام فاسد و ضایع خواهند
شد پس حکیم علی الاطلاق قوانین متقنه و قواعد محکمه برای عدل و انصاف و دفع ظلم و تعدی بتوسط

سفراء ایکرامین مقرر فرموده و حکماء متدینین هم بواسطهٔ عقل خداداد از قبل واهب العقل اقدام به بیان
ضوابط تمدن احکام نمودند و لابد جماعتی لازم بود که واحداً بعد واحد و یداً بید قوانین مقرره را
حفظ و ضبط نمایند و خداوند حکیم جمعی را که حارس قوانین عدل و حفظ قواعد و مبین آن بودند تعیین
فرمود که ائمهٔ حق و علماء حقانیه باشند و چون اغلب نفوس سرکش و جاهل و طاغی و از ثمرات عدل
و انصاف غافل بودند محض بیان حقوق و تقریر قوانین و مواعظ و نصایح کافی نبود در جریان قواعد حقه
بلکه بهوای نفس اکثری بخلاف قوانین محکمه بهلاک خود و بنی نوع اقدام میکردند لهذا خداوند حکیم
امر بمعروف و نهی از منکر بهر کسی که قدرت بر آن داشته باشد واجب ساخت و جمعی قوة و قدرت بسبب
اجتماع و تعاون پیدا کردند که اجراء قوانین حقه و موانع نمایند و دفع شرار نموده ضعفا را از شر
اقویا آسوده گردانند و این موقوف بود برئیسی که هم فرمان او را متبع دانسته هم نظر بفرمایشات
او داشته باشند و الا همین جماعهٔ قاهره که برای اجراء قوانین مقرر شده‌اند خود بهوای خود بهم افتاده
نقض غرض می‌شد و آن رئیس پادشاه است که هر طایفه بالسنهٔ مختلفه شاه یا ملک یا امام یا امیر
یا امپراطور یا رئیس جمهور و غیر ذلک می‌نامند و لابد جماعتی که رئیس و حافظ و حارس احکام باشند
جمعی کثیر گردیدند در اجراء حق و دفع مفاسد و شرارت اشرار محتاج خواهند بقوة و قدرة و جمعیت و آلات

بود

دافعه و همه کالشئ برای اجراء قوانین مقرره و اول باید خود ملتزم بر قاعدهٔ مقرره برای رئیس گردیده
مردم را دعوت به قانون نمایند و خود ایشان و همه اجزاء ملت و هر واحد را هر یکی را بمحل مقرر و محل
معین وا دارند و از خارج آنهائیکه بخواهند اخلال امور آنها کنند آنها را دفع کنند و داخل را منظم
بنظم معین نگاه دارند این است که تقسیم حدود هر شخص و هر منزل و هر محله و هر بلد و هر مملکت و ملت بسته
بعلم و قدرة است که بعلم بدانند و بقوة برانند و قدرة متفرع بر علم است و علم امر است دقیق و مأمور

و در ملت شریفه اسلامیه مادامیکه علما همان قوانین را بطور تنقیح و توضیح بیان میکردند و خود عمل بر آن نمودند
و امرا هم بقوه قهریه همان را اجرا می‌نمودند حوزه اسلام تمام و صحت آن بی نقصان بود تا علما متبدل
گردیدند و عوام الناس علم پوشیده آنها که علما نامیده شدند محتاج شدند بعلما حقیقیه و تمکین نکردند بایشان
امرا هم از تبعیت علما دامن کشیدند و بهوای نفس و قوه قهر امرا که شدند که وجود امیر برای دفع
شرارت ایشان لازم بود پس غوطه خوردند در اجراء مقتضای شهوت و غضب خود و مقصود از امارت
و سلطنت که حفظ ثغور اسلام و اجرای حدود و احکام و انفاذ قوانین عدل و مواثیق بین الانام بود
بالکلیه از میان رفت بلکه امرا اعتقاد کردند که وجود ایشان برای اینست که هر چه در آن مملکت پیدا
شود از نفایس مستلذات از عمارات خوب و ملبوس مرغوب و ماکول و مشروب و آلات ملاهی و مرکوب
و نسوان جمیله و خدام لطیفه و اشیاء ظریفه و هر چه که نفس ایشان طالب باشد از ارض و املاک و باغات
و اسباب عیش و طرب و لهو و لعب بهر مقدار که نفس ایشان امر نماید اگر چه صد هزار بیشتر از کفایت تمامی
اینها بی هم و غم و زحمت با کمال آسودگی و استراحت همگی برای ایشان خلق شده و حق ایشان است و دیگران
که از اهل آن مملکت اسم ایشان رعیت است حرام است و خلقت و وجود رعیت هم برای اینست که بالکلیه
مشغول تحصیل اسباب عیش و عشرت اینها باشند و اگر چیزی از مستلذات را اینها بدست آورند خود حق
ندارند که تصرف و استعمال آن کنند بلکه وجود ایشان مثل سایر انواع حیوانات از قبیل گاو و گوسفند و مراکب
و شتر و خر برای اجرای مقاصد و معاش ایشان است و برای ایشان از ماکول بقدر نگاه الاغ و از ملبوس باندازه
پالان و از منزل بقدر طویله که از گرما و سرما نمیرند [?] بلکه مراتب ایشان بمراتب پست تر از اسب و الاغ مرکوب
آنهاست چه تحقیقا ملبوس صد نفر آنها مقابل یک یراق اسب ایشان و پالان خر و استر ایشان نمیباشد و اگر
امر دایر شود بمیان [?] چو که ایشان صد نفر رعایا بمیرند زنده مانند یا اسب ایشان بمیرد و تنها گاهی قناعت کنند اسب ایشان

مقدم است اگر چه آن صد نفر هم تلف شوند و اینکه گفتیم رعیت اینقدر بخورند و بپوشند که تلف نشوند و جور آنها نیست
که همه اسباب عیش و استراحت ایشان را داده و زیاده چیزی باینها نرسد رعیت مانده باشند و الله اگر قدری
از اسباب عیش ایشان ناقص شود باید درست کنند اگر چه تلف صد نفس از ایشان باشد مثل خر یکه اینقدر
بار گران کشیده تا بمنزل رسانیده که لاغر و ضعیف گردیده دیگر تحمل بار ندارد حالا باید کاه و جو بخورد تا بگیرد [?]
برای بار بردن وقت دیگر اگر جو را با او دهند اسب بیجو مانده لاغر خواهد شد آن وقت باید بتلف خر راضی
شد خصوصا که خر خود دیگر هست که وقت حاجت بار بردارد چه بسیار نفوس که تلف میشوند زیرا معاش از
آنها گرفته تا قیمت شراب ساختند یا با حریفان قمار بازند یا ملازمان خورش از مجموع نقصانی نگیرد یا خانم برای زرگر [?]
ترمه یا قالی اعتراض نکند چه قدر شده که آقا چهل نفر خاطر پسندیده دارد چهل دار [?] نبهاده [?] باشند فلان رعیت با ده سر
عیال یک قاطر راه معاش ایشان است باید نزد آن قاطرها بسته گردد تا بنهاده تمام باشد اگر چه آن ده نفر تلف
شوند هزار دل اگر بریان شود چه باک کباب چلو آن نا باک نگذرد ده هزار تومان لباس خانم ناز در صندوق
سربسته مانده ده هزار رعیت عریان در میان زمستان راه گیلان بران نگذر کرد [?] پنج هزار از سرما جان
سپارد ملخص اینکه وجود اینها آن وقت لازم است که بجزئی از اسباب عشرت ایشان نقصان رسد و اما
دفع صدمات خارجیه از ایشان لابد زمانی میخواهد که مشغول آن شوند وقت منقسم است اما بشترنج [?] خواب
و پنج [?] عشقبازی با نازنینان در اطاق و رخت خواب چهار [?] تماشای موزیک و نای و نوای آوازه
و چهار [?] قمار و شراب و وقتیکه ماند برای شکار و سوار و شنیدن مطایبات با رفیقان خوش مشرب اینی بر دفع صدمه
خارج چه باک مادامیکه آن مقدار روز است که بقدر عمر ایشان گرفته عشرت نمایند بعد از ایشان باید چه
اینکار ~~[illegible]~~ نباید خیال را پریشان کرد و اوقات عزیزه بابی مطالب صرف اگر صدمات از اطراف نمود
خود مملکت است بزنند و بخورند و پادشاه ام بدهند رعیت خود ایشان است و اگر از خارج است بجهنم با ما چه دخل

هم چو از دوست هم عهدیم تا یک نقطه و ما هر یک شهر و محال با کمال فاقه و خواهش از ما میرند حیف
نیست برای اینطور مطالب دوست را رنجاندن یا وقت عزیز را باینطور اعمال صرف کرده ها از عمر نماندن
آنچه هنوز برای ما میگذارند براین چند سال عالی است عهد کرده اند که دیگر پیش ما نیایند دو تشنه و درست الله
اگر تخلف نخواهند کرد حالا که قانون اتفاق دائمی شد و اجاره و ریاست ثمره اش این کردید باید
باین قانون رفتار کرد و این قانون هم کاش حدی داشت که آن بیچاره میدانست تکلیف او
چیست مثلاً محققاً آنچه دست آورده خواهند برد و سند حقی برای او خواهند گذاشت یا اینکه
تکلیفات ما لا یطاق هم خواهند نمود آیا یکی است آنکه دارائی او را خواهند گرفت یا دو تا یا سه
یا چهار تا است یا ده تا است یا چه مقدار اگر چه بسیار تکلیف فوق طاقت هم کنند و شکنجه های نهند
مثلاً بیچاره با چند نفر عیال خانه عریان بی سامان یکی وارد شد اگر بلکه یک نان بیرون فردا دیگری که سید
شام مرغ فسنجان میخواهد یا چلو حلوا اعلی بالله اگر تمام یک قریه را کاوش کنند ده مثقال نیست
خورد حالا چه قدر باید شکنجه کشد و ریش چه مقدار تازیانه و چوب خورد و کنده و زنجیر ها فریاد کند نیست
پول میخواهند بالله نیست چه قدر شکنجه کنند که دارد پنهان کرده حالا با چه باید ثابت
شود نیست گنج باد آورده خسرو پرویز تمام میشود این نفقه تمام شد نیست که بدو قرضاً
قرض نیست قرض کن والله مرد بی چیز نمیدهند آیا که میشود پسرش را بیاورید بیش حبشی شقی
کنیه مضطر شود برادرش دارد دیگری بیاید آنچه تکلیف ما لا یطاق یکی است چه تا است از یک نفر
و دو نفر است یک روز است دو روز است قانون این قانون بی قانونی است هر کس هر چه
تواند از هر کس هر وقت بهر بهانه هر طوری پس باید تفصیل این اجمال را یکی از هزار بیان
کرد تا غیر مذکور بالمقایسه معلوم گردد گفتیم بهانه قسم که جانب قاهره برای اجرای قوانین

عدل برای هر ملت و رئیس کل بر همه لازم است که آن مثلاً پادشاه آن مملکت و قلب آن شخص اعظم مملکت
و چون مثل شخص انسانی مدار امر نفس که تعلق بقلب و مرکز مملکت دارد وابسته است بعقل که در هر حال
او را متوجه سازد بهر چه صلاح مملکت است هم چنین وزیر عقل است و جاری و حفظ خطای چون ملت
و امراء و عساکر و اتباع قوای عضای عامله مملکت هستند و بی شبهه پادشاه که صاحب مملکت و نفس
و قلب آن است آن نباشد مملکت دفعةً میمیرد و هر قدر اعوجاج در امر او پیدا شود مملکت باین
مقدار معوج و مریض است و واضح است هر نفس مملکت بدن خود را همیشه سالم میخواهد و همه
اجزاء و اعضای خود را عزیز و محبوب دارد پس پادشاه هنگامیکه عنوان سلطنت برای او پیدا شد هر طور
باشد هرگز راضی نخواهد شد بفساد و خرابی هیچ جزئی از اجزاء مملکت و رعیت خود و بهیچ وجه
راغب نخواهد بود بشدت هیچ احدی از حد مقرر خود چرا واضح است که بهره پدر مهربان و همه فرزندان
رعیت بودن در نظر او یکسان است پس آنچه معروف است که بعض سلاطین خود جابر بوده
و ظلم نموده از جهت خود سلطان هرگز نمیشود پس یا وزیر فاسد ظالمی داشته که امور را اشتباه
در نظر او جلوه داده پس عقل مملکت ناقص بوده مثل شخص دیوانه که فرق میان آب و آتش نگذارد
و نیک و بد را تمیز نمیدهد لباس خود را میدرد و بدن خود را مجروح میکند و از منافع میگریزد
و از مضار نپرهیزد یا آنکه امراء و اطراف و حکام مفسد و جابر و ظالم بوده اند مثل آنکه
چشم شخص کور باشد و یا اعور کم بین و گوشش گران شنود با اشتباه شنود و دست شل باشد
و پای لنگ باشد که اعضا بواسطه مرض از اطاعت سلطان نفس در رفته و امر مملکت مشوش گردیده
یا آنکه پادشاه ضعیف النفس و جبان و دیل و جاهل بوده که در دفع اعداء مملکت و اشرار که اطراف
او را با هم دوستی گرفته اند مثل بعضی آدمهای جبان ضعیف که در دفع صدمات از بدن قوه و شجاعت ندارند

نداشته یا آنکه مغرور و غافل و غرق لذاید و عیش و عشرت بوده و لازمه مدار عیشش بر آن بوده
از آن مضایقه نموده در خواب غفلت و مستی عشرت او را دست یافته مملکت را پایمال
ساخته و خود بقول عاقلان و وزرا گوش نداده و به تنبیه ناصحان از خواب بیدار نشده و لطمه‌های
گوناگون از مستی هشیار نگردیده مثل آنکه شخصی ناهنگام بخوابد در محل خطر و حیوانات خطره
و حشرات و سنگ بر بدنش بارد و دمار از روزگارش برآرد یا مغرور بقوة و جوانی شده قول
طبیب حاذق را گوش نداده غذاهای مضره بخورد و دواهای نافعه ترک نماید والا سلطان
چگونه راضی می‌شود که رعیت همه اولاد او یکی بر دیگری تعدی وارد آورد چه فرق برای او هست
کیف کان در این اعصار هم بناء بر آنچه [?] اهم حفظ و حراست و اجراء قانون ملت است ولکن
عرض شد سابقا در بیان حال علما که نمانده از اسلام جز اسم و هم چنین نمانده از اجراء قانون معدلت
جز اسم زیرا هم چنانچه واضح است قلب انسان قادر نیست فی حد ذاته او نیست اجراء اعمال
نماید و افعال در مملکت بدن مثلاً محال است قلب ببیند و بشنود و بگیرد و بدهد و ببوید و کند و راه رود
و بگوید و بخورد و هکذا بلکه اینها شغل قوی و جوارح است که خدام قلب‌اند در مملکت بدن و لکن
همه مشغول هستند چه شغل نافع چه ضار بامر قلب و توجه و زمام او باید بدست عقل باشد یا نفس
یا مغوی هوا پرستی خود هم چنین سلطان مملکت یک نفر است و شأن و شغل او نیست امور متفرقه
در بلاد و داخله مملکت و خارجه مملکت بلکه شأن او همان تنظیم امور است با مشورت عقلا و
او با امراء و حکام و مأمورین داخله و خارجه و توجه بشغل هر یک مثلا اگر دست را قلم
کند بنویسد و خود متوجه آن نباشد و متوجه نظر بجای دیگر باشد دست قلم را کج انداخته و خطها را
معوج سازد هم چنین مأمورین مملکت هی بی [?] باید اولا غرور و غفلت و هوا و عشرت را
ترک نماید

[illegible]

ترک نماید یعنی آنکه غفلت از حال خدام مملکت نفرماید بسا دشمنان بلباس دوست در خدمتکار و در مملکت او
خرابی می‌کنند چنانچه فساد خون و زیاده و نقصان آن و هکذا زیاده و نقصان اخلاط بلغم و سودا و صفرا
که قوام مملکت بدن هستند ناگاه بجا مانده و مناقض ایادی [?] اقدام کرده تخریب می‌نمایند دشمنان داخله
هستند و از خارج گرما و سرما و صدمات و جراحات وارده اعداء خارجه مملکت بدن‌اند هم چنین اعداء داخله مملکت
و خارجه آن از هیچ یک غفلت نفرماید چنانچه عاقل درجه کمال نداشته باشد بنظر نفس ضرر را نفع و نفع را
ضرر می‌بیند باید عقل مملکت که وزیر است شخص کامل و خیرخواه شفیق سلطان و مملکت او باشد و هم سلطان
متوجه صلاح بینی او باشد و تمام و همه اگر دشمنی وزیر و منافی با تدبیرات او هستند با نها اعتنا نکند و بر عقل
مقدم ندارد چنانچه در مملکت سلاطین خدام همیشه در نقض امور وزیر می‌باشند و آنچه او اصلاح کند می‌شکنند
ولکن حالا مملکت اسلام انقلاب پیدا کرده از همان جهت که گفتیم جوانان و نازپروردگان عیش طلب و عادت کردگان
لهو و لعب بمحض سند عصبیت و [?] تلبس بلباس علم و ادب خدام دربار سلطنت گردیدند و همان اعتقاد که اصل
سلطنت و امارت نیست مگر برای آنکه هر چه در مملکت اسباب عیش و شهوات هست مختص باشد بنفس و رغبت
مثل حیوانات در بستر هم برای اصلاح اسباب عیش و عشرت ایشان است اول دیدند که برای اجراء مقصد خود
قلب مملکت و سلطان دولت را بخواب انداخته و غافل و مست ساخته بغارت مملکت او پرداختند و وزیر را هم
یا مجبور و مقهور یا با ایشان در این منفعت قلیله شخصیه قانع کرده اسکات نمایند و چون عنوان همان عنوان
سلطنت و حفظ مملکت است و برای اجراء اوامر سلطان موافق قانون حقه و دفع شر اعداء خارجه
لابد هیئت دوره سلطنت جماعتی قویه قاهره با آلات و قواعد لازم است که گردنکشان را مقهور کرده
و بقوانین مقرره وادار کنند و برای این جماعت که حارس مملکت و دافع اعداء ملت هستند فراغت
تحصیل معاش خود ممکن نخواهد شد بلکه اهل مملکت را بحسب قانون مقرر از قبل هر نفس [?] لازم است

[illegible]

صح

که کفاف معاش ایشان کنند کاسه این عساکر اجیر ملت و نگاهبان مملکت هستند کسب اهل ملت
بفراغت و تحصیل اسباب معیشت بسته بوجود آنها و معیشت آنها بسته بفراغت اهل ملت است
مجموعاً مثل شخص واحد و منزل واحد هستند و چون دولت و ملت مستحکم اسلام ببرکت قواعد کامله
که برای هر یک از رئیس و عساکر و رعایا و تحدید حقوق ایشان مقرره گردیده اگر هر کس همان
طریق مقرر را که برای هر یک تعیین شده تجاوز ننماید و رؤسا بقوه قاهره تجاوز کننده گان را
بجای خود نشانند و دفع اعداء خارجه را بطریقیکه تقریر یافته اقدام فرمایند خدای واحد
شاهد است و عاقلان و دانایان مطلعند که مملکت معمور و تمامی ملت آسوده و ایمن و دولت در کمال
اقتدار غالب بر اتراک و اعداء خواهند بود و برای جمیع فردی از افراد اهل دولت و ملت اختلال
در کار نخواهد شد چنانچه هر فرقه بقواعد مقرره در بابی خود اگر مواظبت نمایند تنها فقرا از
ایشان خواهد شد حتی اگر چه از جمله قواعد بعضی ظلمها باشد ولکن حد معین و قاعده مقرره
داشته باشد مثلاً مظلوم بداند نصف مالش را فلان وقت باید بدهد و همان است
تکلیف او و لاغیر یا فلان وقت باید فلان مقدار مجبوری شود یا فلان وقت چند روز
معین باید عیالش را بدهد یا فلان وقت دستش را باید ببرند یا مثلاً سرش را ببرند حاصل
آنکه انتظام باشد خصوصاً که اگر قانون عدل تام و مراسم تمام باشد چنانکه کل احکام
بی اشتباه در اسلام باین طریق است و برای هر کس عملی است مقرر و حدی است معین
در هر حال ولکن عرض کردم بعد از آنکه مدتی رؤسا و روحانیین و امرا و رعایا بهمان قانون
مقرر عمل میکردند آن هم نه بطور تمامیت ولکن اغلب با نصف لامحاله تکلیف و عمل خود
یا قریب بآن و شبیه آن اجرا داشتند خللهای ظاهریه و باطنیه مردود گردیده و اعدا

داخله و خارجه مقهور و بسط امن و فراغت گسترده شد مانعی از عیش و تنعم پیدا نکرده احتمال زوال
نعمت از خیال بیرون و گمان اینکه مقهورین قوه قاهره تیشه بایند مرتفع باکمال آسوده گی رو
بعیش و عشرت کرده ند تدریجاً دانایان کار و واقفان اسرار و مجربان روزگار و چشیده گان
تعب و زحمت ناگوار از بین رفتند و مبتدل شد بناز پرورده گان و خود را تا چشم کشوده بناز نعمت
دیده گان گردیدند غرور جهالت و جوانی و مستی عیش و کامرانی ایشان را در ورطه نادانی انداخت
و امراء و اقویا وجود خود را جز برای عیش و استراحت خود ندانستند و فقرا و رعایا را مایه تعیش
خود پنداشتند و بحسب ظاهر قانون که اسم آن را در دست داشتند امراء و اقویا منقسم بسه
قسم بودند امراء و حکام کشور که وجود ایشان اصلاً برای اجراء عدل در داخله مملکت بود و مقرر
بودند برای دفع اشرار داخله و دفع ظلم اقویای رعایا از ضعفا و ایصال حقوق بصاحبان او و حفظ
حقوق هر سه ملت و حفظ مملکت و دویم امراء و سرکردگان لشکر و مأمورین خارجه که وجود ایشان
بحسب اصل برای دفع اعداء مملکت و حراست ثغور و حدود و حفظ حقوق مقرره با دول و ملل
دیگر و قسم سیم هم که اصلاً در قانون برای آنها ریاست و امر نیست مقرر نبود و بتدریج بعناوین
مختلفه دست آورده متملکین املاک و دهات بوده ند و ما حال حاضر مشترک هر سه مختصه را
بیان مینمائیم اولا باکلیه و تمام آنها که خود را مستحق عیش و استراحت و تمام و آنچه در دست مردمی است
هر یک باشد از اشیاء مرغوبه حق و مختص خود قرار داده و وجود ایشان را مثل سایر حیوانات
برای عیش خود دانستند و لابد باید طریقی داشته باشند برای اخذ هر چه دلخواه ایشان
در دست مردمین است اجتماعاً بنا گذاشتند بر اینکه مطالب را اشتباه کنند بر حسب مملکت
و عقل ملت اعنی سلطان و وزیر زیرا هر که ایشان که پدر مهربان مملکت هستند راضی نشوند بتعدی بعض

[illegible]

اولاد بعضی دیگر پس بجهت قدرت اخذ اموال خلایق لابد ریاستی باید دست آورد
و قوتی از قبل سلطان وامنی از مواخذه آنچه می‌بینیم در این عصر اولا حکومت و ریاست
کشوری و لشکری بملاحظه نسب و حسب است که از اقربا و دودمان سلطنت یا غیر آنها
شخصی بعینه یا بواسطه حسن خدمتی حکومت و ریاستی داشت همینکه او وفات یافت بحسب
لزوم باید آن عمل مفوض باولاد او کرده اگرچه بچه پنج ساله باشد و اگرچه اصلا در آن
عمل که باو تفویض شده بصیرتی نداشته باشد پس بسا حاکم مملکتی که دو کرور یا یک کرور
مثلا نفوس از مرد و زن و غنی و فقیر و کبیر و صغیر و عالم و جاهل و دنی و کامل هست می‌شود
طفل یا جوانی نورسیده صاحب نشئه ناز پرورده غریق نعمت و مست جوانی و عیش و عشرت
و غالبا آن هم باین عنوان که آن مملکت را مثلا صد هزار تومان خراج و مالی هست اوّلا
آن جوان طالب حکومت آن مملکت هست فی الحقیقه میخواهد تمامی آن نفوس را از دولت
بخرد و از رجال دولت و اطراف سلطنت در این معامله جیبی را حق رشوه هست مثلا ده
هزار تومان فلان که در سلطنت توسط فرماید و بنای استعداد و اهلیت آن جوان را کند اگرچه
فعلا این هم ضرور نیست زیرا استعداد و اهلیت شرط نیست بلکه غالبا باید وسیله اخذ را
چنان قرار دهند که مخارجش زیاد است یا آنکه مفوض گردیده این مملکت را آباد بفروشید
که فواید آن انجام و ذخیره تمام عمر خود و نسل او باشد پس بنای فروش می‌شود باید بخرند
دولت را مثلا پنجاه هزار تومان علاوه مالیات و خراج دولت بدهد پس جوانی دیگر مشتری پیدا
می‌شود که رشوه و واسطه و تقدیم دولتی را زیاد کرده و همچنین هر کس زیادتر کرد او خواهد برد
و بسا که چند نفر از رجال دولت از او رشوه طلب کنند یکی که واسطه را نزدیک کند یکی که فلان

حرف مفید

حرف مفید در فلان مقام بگوید و یکی برای اینکه اخلال نکند و نوکرها و پیشخدمتهای هر یک
انعام و خلعت ضرور دارد اجزاء تحریر و مهردار و فرمان حکومت حقی دارد بالاخره تا آن
جوان حکومت را برای خود مستقر نماید بقدر مالیات آن حکومت به یکی داده و مملکت را خریده
و اگر خود آن وجه را ندارد صد هزار تومان قرض کرده تا آخر سال مثلا ده هزار تومان را بجه
بدهد اگر ایران هم نبوده صراف و بانک خارجه موجود هست که آن منافع او ببرد و بعد این جوان
مرد بزرگ کهنه و کار کرده و خرابیها نموده و تدابیر اخذ دانسته لازم دارد و نوکر کوچکتر
از آن و کوچکتر تا ادنی نوکر و مهتر مثلا دویست سوار گرگان شکار و شیران خونخوار که
می‌جنبند با آن جوان نامدار خیال دارند که از آن ولایت هر یک غنیمتها برند و اندوخته‌ها
نمایند و لا ابتدای جوان اگر ندانسته باشد مثلا صدراس اسب خوب و چند قطار قاطرخانه
و شترخانه و اسباب حکومت کی میزان اصل سلطنت هم زاید هست لازم دارند اینها را نقد
درست کرده و عهده شرطیکه در حکومت معتبر در دولت کرده این است که هرکس هر شکایت از او
و از هر چه نماید در ظرف سال عرضش بر او نخواهد بود و تشکی هیچ مظلومی گوش داده نخواهد شد
و فلان مقدار هم پیشکش فلان الدوله که از اهل خلوت سلطنت هست برای اینکه هیچ ملتفت باشد
که از آنچه او کرده به سلطان نرسد و اگر چیزی رسید اشتباه کند و اگر عارضی پیدا شد خود مظلوم را مقصر
دولت نماید کارها را محکم و مستحکم نموده با جمعیت و اتباع مثلا سیصد و پانصد نفر وارد آن ولایت
شد و بقدر پانصد هزار و بیشتر و کمتر از ذات و اهل خدمت در خور آن ولایت هستند
که جا و خدمات هستند رسیده‌اند آنچه مخفی نیست باید اغنیا و اعیان و ملاکین و موروثی
آن مملکت تقدیم وصول دهند مبالغی گزاف هست وای در انسان مالکی که بخواه نداد

الله اکبر و روو این حاکم با حقیقتی که درکرده است با اسلحه و تازیانه و زنجیر و کنده که مقرر بود
برای دفع ظلم ظالمین و دفع اشرار و ایصال حقوق بصاحبانش باید بسبب فتح و سرور و آسودگی فقرا
و ضعفا و رعایا باشد اینها وارد شدند بملک سلطان در حال حرص و غضب با اهالی که اگر لشکری از
مسلمانان را که هزار نفر شجاع و مسلح باشند رئیس اسلام مأمور فرماید بقتل و غارت پانصد نفر و خانوار
از کفار حربیه اشرار مقهورین در دست عساکر باین حرص و غضب و بانیرو و طرب وارد نمی شوند
و امیدواران عدل حق از خوف و هیبت اینها بقدر آن جماعت کفره نمی ترسند هر جا فقرا و بیوه‌ها
و ضعفای ناهموار هستند از خوف اینها هراسان اعضا لرزان دلها و طپش رنگها پریده وحشت
تمام اهالی را احاطه نموده و جماعت اقویا و اشرار و ظلام و آنها که در صدد اضرار رعایا و جان خلق
بودند در آن ولایت خرم و خندان و خورسند و شاد که بهانه قهر بر جانشان و غارت مسلمانان
وارد گردید خصوصا اگر حاکم جوان سرمست و غافل و طالب عیش و عشرت و بطریق ولایت داری جاهل باشد
و خصوصا اگر خدمه و پیشکاران او از دین و عقل بیگانه و با ظلم و جور و عداوت با رعایا هم عنان
باشند که همیشه طالب رشوه بودند بلکه رشوه‌ها میدادند و وساطتها میکنند که حاکم
حقیقی از سلطنت بگیرند پس چون در خانه حکومت در ربا بسته و غلظت و کبر و شخصیت بهت فقرا و علما
و تجار و علما که مایل بعدل و شفاعت و طالب انصاف و عدالت هستند در آنجا راه ندارند خلاف احکام
و عظمت خود فهم است بلکه کهنه کرکسان آن ولایت ضمیمه شیران با مولت خدمه حکومت شده مجلس
شوری که مقرر بود برای حفظ و حراست مملکت و تحقیق حق و عدالت منعقد میگردد برای اینکه رای
متفق شود که بچه عنوان در ظرف سال تمام آنچه حاکم داده بود از رشوه و تقدیم و خرج کرده
بود جزای جمیع اسباب حکومت و عظمت و آنچه در ظرف سال لازم مینماید بخود دلخواه و هوای نفس

وآنچه

وآنچه باید بعد از عزل بدهد بهر جا که مقرر نمایند از او در وقتها ایراد برزبانی ماخوذی او
نکشند وآنچه باید بدهد تا شکایات از او در بین سال دفع نماید و اعمال و ظلمهای او را کتمان
کنند وآنچه باید سالیانه اقلاً دو مقابل آنچه مقرر است از مالیات و غیرها برای دولت بگیرند
همه اینها را تحصیل از رعایا و ضعفا کرده لامحاله در همان سال که فرصت است بقدر صد هزار
تومان هم برای خود از املاک و دهات و اسبابی بابستها ثابته حکومت هم بقدر نیه ذخیره و غیرها
تحصیل نماید اینها تمام برای نفس حاکم است و زیرا یک درجه از او کمتر و همکذا نایب الحکومه
و پیشکار و ناظر و صندوقدار و فراشباشی و ده باشی و نایب فراش و فراش و پیشخدمت و خواجه
و غلام و کنیز و خواتون و تمامی اطراف حکومت و متعلقان امور آن از داخل ولایت و خارج آن
الی که بقدر غلظت و حرص و شرارت و زیرکی و فطانت در ظرف سال اندوخته‌ها کنند بغیر آنچه رشوه
دهند پس برای تدبیر تحصیل این همه حاکم آن یک میلیان و دو میلیان نفس که از دولت بغلبه
مبلغ خرید بود و [illegible] بزرگ و بود مثلا ولایت اصل خراج سالیانه دولت صد هزار تومان
بود و لکن بتجارت حاکم که اهالی ولایت را خریده با تمامی خارج صد و پنجاه هزار تومان میشود
ولامحاله سیصد هزار تومان میخواهد که گرفته شود تنها برای حاکم تا مقاصد و لوازم امر او انجام یابد و تمام
او بیح موافق کند و باید او هم این دو میلیان نفس را قطعه قطعه بفروشد هر کسی هر قطعه را میخرد
یکی بر سه برابر بر دولت اقلا همان ولایت که اولا بحسب طاقت و قوه و امکان اداء رعیت عقلا
رجال مملکت صد هزار تومان خراج بر آنها بسته بودند که برای مخارج عسکر اسلام و حراست مملکت بدهند
ناگهان با این صد هزار تومان سه هزار هزار تومان گرفته شد مثلا دویست هزار بدولت عاید
من جمیع الجهات و خود آقایان بی حرف و مقابل مالیات میگیرند باهم و دولت که یکسان باقی

هشتصد هزار تومان را کسانی میخورند و میبرند قطع نظر از آنکه حافظ ملت و حارس دین نیستند
اشد اعداء ملت و دولت هستند و واضح است اضافه هزار هزار تومان از جاهائیکه بسبب قانون داده و
محال نیست صد هزار به هند یعنی بیکی ده مقابل گرفتن این هم تحت قانون اگر بود خوب بود مثلاً
اگر ملاحظه میکردند مالیکه هر کس را بحسب حال خود و مستغل مود ندیانه باید نصف هر [illegible] را یا دو ثلث مثلاً
فلان وقت هی بدهند ما تقسیم در میان خود کنیم بسیار خوب است زیرا آن بیچاره وقت اداء قدر
آنچه باید بدهد و بی شکنجه و حبس جان دادن نیست میداند و میداند تتمه برای او خواهد ماند خاطر جمع کند
اگر کافی است بقدر رشد رزق قناعت میکند والله الحمد که از اول بیمکیه و دل فارغ دنیا کی [illegible] روز
کفار میرود ولکن این اهتمام نکردند بلکه جماعت دور حاکم برای آنکه هر چه خواهند بکنند و حاکم نداند
نه آنکه اگر بداند مانع شرارت و ظلم ایشان خواهد شد بلکه از جهت آنکه اگر بداند زیاد گرفته اند طمع
خواهد کرد که بمن بده میدان از این جهت تدبیر میکنند که او را غافل کردانند و از هر چه میخواهند بیخبر
باشد اولا میگویند این مردم عوام و بی ادب و کهنه لباس اگر ایشان را بر این بگذارید که خود رسیدگی
در امور بفرمائید برای شما خلاف شأن است و اگر حال شما را ببینند غلط و مهابت حکومت از دلها
زایل شود و هم بوجود حضرت اجل زحمت و تعب وارد آید و از عیش می مانند پس روز و شب را
گاهی در اندرون با اهل و عیال و گاهی با حریفان و اهل ذوق و حال مشغول عیش و نوش باشند
و گاهی در صحراها با شکار رفتیها مشغول شکار و رسیدگی بامور خلایق باین نظم که داروغه خانه را
حراج کنند از اشرار بلد هر کس زیادتر اجاره گرفت چند هزار تومان بدهد و فراش خانه جای
دیگر چند هزار تومان و آنکه بیش کار و احکامات از او صادر میشود چند هزار تومان و آنکه
مداخله در مالیات دیوان دارد از تحویلدار و غیره هر یک چند هزار تومان و اطراف دولت و مقامات

تقسیم

تقسیم میکنند بنواب هر یک چند هزار تومان بیکلربیکی و نایب شهر چند هزار تومان و قراسوران
و کلانتر و کدخدا و بقال باشی و عطار باشی و صراف باشی و دلال باشی هر یک مبلغی
با این انتظام هر یک مشغول عمل خود اما عمل داروغه که جماعتی از اجامر و بیکاران زیر دست
دارد باید حراست بلد را کنند که دزدی نشود و مردم بیکدیگر شرارت و جنگ نکنند و به کار زنان از زنان
و مردان هرزگی و خلاف شرع ننمایند پس او میداند چند نفر زن در بلد جنده و هرزه کاره هستند
و بمنزل این و آن میروند هر کدام محبوبه تر است برای عاشقان بدرجات باید ماهی چند بدهند
تا بمنزل بروند و چند جا از جوانان و اولاد اغنیا عاشق هستند باید فلان مبلغ برای داروغه
فرستاده هر چند زن یا هر کدام را میخواهند بجا که میخواهند شب یا هر وقت برسانند و هر دو صدا
و این یک قسم مداخل داروغه است و اینها حال زنیکه بی اطلاع او بجز بازی رود یا آنکه آنچه
داروغه میخواهد نمیدهد هر جا است او را خواهند گرفت و رسوا و حبس خواهند کرد که این هرزه
و فاسقه است و اینجا پول نداده عمل او حرام است با پول حلال میشود بسا از اینها صحیح تر [illegible]
که داروغه فلان وقت از او چیزی متوقع بود نداد یا بمهمانی نخوانده یا احترام لازم بجا نیاورده
که ناگاه بعیال و خواهر و دختر و پسر ساده او تهمت هرزگی زده گرفتار خواهد کرد یا بمقرر حکومت
خواهد نمود هم آبرو و هم جان و هم مال آن بیچاره در معرض هلاک و صدمه خواهد آمد و هم غنی
هر جوان که ماهانه باو نداده یا خلاف میل او کرده بهر تهمتی که مناسب حال او است متهم خواهد کرد
و عمل او با اهل شرب خمر و قمار و طرب و عیش هم بوتیره زنان هرزه کار است ماهانه از هم جمع
دارد که هر هرزگی و حرام حلال باید و اگر پول نیست بطور رشوه حرام و عامل مستوجب زنجیر باشد
بهر کسی سفارش کرد که فلان مبلغ را بفرست اگر نفرستاد فردا سفارش میرود که در فلان مجلس

خود یا پسر یا برادرت مثلاً چرا هرزه کاری میکردی یا قمار میکردی یا شراب خورده بودی یا مثلاً
دزدی میکند فلان مقدار میدهی یا اظهار بحکومت کنم بیچاره لابد هست یا ورقه مبلغ را داده
خاموشش کرده اند والله بالله عرض حال در معرض صدها کوچه و جبس است اما هرسه بلد غالباً
خودش با هر دزدی شریک و رفیق است بلکه بسیار روزها را خود او آدمهایش مرتکب است
و اگر با واز حکومت مجتبی شود یا صاحب مال عارض کرده بعجب عذرها دارند میگویند عیال یا دختر
یا عروس یا پسرش برده بدست نمی آید ما نمی بگیریم بلکه اسباب شبها دکاکین بازار را غارت
میکنند و اسم دزد برده می اندازند و صاحب دکاکین را القصه ما می اندازند که تو خودت چنین کرده و طلب
مردم را ندهی و اگر کسی با کسی حرفی در معامله و تشاجر شد هر دو طرف جریمه فوق طاقت
باید بدهد بسیار بسیار کارند تا با غنی تشاجر کنند و وسیله جریمه ایشان از غنی گرده برای
ضعفا و بیکس حیل و تدابیر می تراشند و غالباً دیات هم آقا مال ایشان است اگر کسی عروسی
کند پول شیرینی اسباب درها را در شب میگویند صاحبش بیرون آید که کسیت گرفتارش کرده
میگویند در محله گرفتیم و باید مبلغی گرفته رهاش سازند هر بیچاره که شب از تنهاه وقت کرده گرفتار
ایشان کرد مبلغی باید تقدیم نماید بسا بعضی دکانها را آتش زنند تا صدای سوختن انداخته
با هم خاموش آنچه بخواهند ببرند از هر کسی از اهل کسب هر چه بخرند چند ادو قرض کنند مطالبه
ممکن نیست والله گرفتار تهمت شدید می خواهند شد و کسی را قدرت شکایت از ایشان نیست اولاً
کسی گوش نمیدهد و ثانیاً جواب حاضر دارند ما فلان قدر داده ایم اگر اینها را نگیریم از کجا آن
تومان را باید بحکومت بدهیم و ثالثاً اگر شکایت جلاء وطن کرده خلاص میست والله بهر وسیله هر وقت
دو مالشی را بر باد خواهند داد و اما فراشباشی که شأنش اجل از داروغه هست دورو باد

حکومته

حکومته منزل دارد و مثل حاجب آنجا اکثر عارضین که زیاد منظم جا شده که نباید الکومته برسد
دیگر با او است اجالاً هر عارض معروف و ظالم و مظلوم و صاحب حق و ناحق هر دو طرف
باید پول خدمت کنند و مدار حکم میان دو نفر که خصومت دارند بطرف آنکس است که پول زیاد
بدهد بفنون مختلفه و تخویف از قتل و ضرب و حبس حاکم از هر دو طرف علاوه آنچه دلخواه
او است میگیرد و اما آنکه هر دو نفر که خصومت با هم دارند هر طرف پول زیاد بدهد بالاخره
حکم بطرف او خواهد شد این مشترک میان تمام ژوش عرف و شرع ایران است و این مطلب خانه
شایع و واضح است که احدی از حاکم و محکوم و ظالم و مظلوم و خارج و داخل شبهه در این ندارند
و هر مظلومی که ظالم او پول زیاد میدهد همه خلق میدانند که حکم بطرف پول خواهد شد اگر چه تمام
خلق یک ولایت به حق او بدانند و بگویند و هزار نفر معتبر در مقابل پول فایده ندارد و هر ظالمی
که در مقام خصومت با ظالم و ناحق پولدار گند هم دوستانش او را توبیخ کنند این چه عمل است
تو میدانی خصمت تو پول دارد و میدهد و در اینصورت محققاً حکم بطرف او خواهد شد حتی اینکه
اگر مثل آفتاب واضح باشد در مقابل پول حکم نخواهد شد خونها بدین سبب هدر گردیده و املاک
منصوب گردیده و خانه ها برباد شده و بدنها در حبس پوسیده و اشخاص با زبانها بسته شده و زنها
بزنا رفته و حقوق ضایع گردیده و موقوفات بملکیت رسیده حتی اینکه تخویف پولداران بولهٔ نیرا
بهمین است که منصب ملک تو و حبس تو و کوتک تو و قتل تو چیزی نیست همه در دست ما است به اینها
و پول اگر کسی را شب در میان محله آشکار یا روز بکشند و مالشی را غارت کنند از همان مال برسی
که حاکم یا وزیر یا هر کس است داده اند آن خون هدر رفته و با تو را خورد تا که بردند آنچه می بینیم
بحدی واضح که تمام اهل ایران میدانند که چه قدرها واقع شده و کجا واقع شده و چگونه بوده است

کیف ما شاء فرمایش وارث اعضو نایب الحکومه وارث اکبر صاحب‌ها هستند که بهره حرام ها بحکم اینها
حلال میشود و غله لها حرام کرده آب شد که کسی احتکار کرده بخلایق ساله چند صد تومان فروش و اجارات
وجه مال این نکته ها مفتاحان چه قدر پیش کش دهند که گران فروشند حکم فروشند نانوا چه قدر رشوه دهند
کنند این نرا که بیچه بدو بدهد و روح مردم را بگیرد ایضاً آه آه آه سال قحط و گرانی خلق تمام اهل و عشیرت
برای و اضطراب صدای الجوع از بزرگ و کوچک بفلک بلند نصف خلق بیشتر در گدائی لقمه نانی خانمانها بر باد
رفته برای قوت لایموت صدای الامان و فریاد الغوث از خلایق بلند گردید ملکا فرجال اطفال
صغار و فقراء روزگار بر باد شده در چنین حال که ایتام و نسوان و اطفال بدربار حکومت رسید شاید
حکومت هم دلش سوخته و الفکر افتاده که رفاهیتی برای فقرا شود و از این راه دخلی هم نمیخواهد زیرا
که این دخل ستم ننموده و سایر دخلهای سالیانه موجود هست برای او با اغنیاء و ملاکین و محتکرین امر فرماید
که غله بدهند قدری از آن انتر تا نانواها نان کرده و سعتی در بازار حاصل آید تا کاهش کار نابکار
دنیا نایب الحکومه بدکار با خبیث دیگر که رئیس الاشرار این حال اضطرار فقراء پریشان روزگار را
مایه دخل خود و حکومت می‌کنند و تنزل بهای این مضطرین می‌افکنند خدایا چنین ظالمی را دنیا و آخرت
ذلیل کرده و خودش را گرفتار گلوله و در آخرت قرین شیطان نه رحمی دارند نه انصاف و فقرا دور
پیش حکومت که اینجا اقلا سی هزار تومان دخل تو میشود چرا مفت از دست میدهی که نانواها
ببرند حکومت میگوید به چه راه آن لعین فعلا میگوید سی هزار تومان از من بگیر و اختیار تمام ملاکین
و صاحبان غله و نانواها و نانگیران بمن واگذار حکم برای من صادر شود مثلا غله دوازده تومان بعد
یک خروار این خبیث اولا حکم می‌کند که باید ده تومان بگو معتاد شود پس اگر کسی مالک یک خروار
غله داشته ابداً ملحوظ نیست بازار دارد یا فروخته آیا خود محتاج هست برای خود و اقارب و رعایا

یا نه

یا نه بنابراین می‌شود که مردم را می‌نویسند یکی صد خروار و دویست و بیشتر و کمتر و قرار براین است که بدهند
بآن خبیث که عمل نان بلکه جان مردم را در دست گرفته اولاً این خبیث خودش انبارها احتکار کرده خود که باید
ندهد تا وقتیکه قحطی و گرانی به درجه اعلی برسانند و آنچه از مردم هم میگیرد کسانیکه اقویا و صاحبان انبارها هستند
و با او معتقد و الی‌اند یا از صاحبان منصب و لقب و قوتی در دیوان دارند یا بعضاً می‌توانند در آینه آنها معاف هستند
عمده غله در اینها است مال آنها بمیل خودشان است نوشته او بطرز امثله ده هزار بیست هزار خروار یکی و جا
بیست خروار غله دارد و از اقارب و رعیت زیاد و از احتیاج چهل خروار دارد که حفظ جان خودشان و رعایا کند
ناگهان او را سی خروار نوشته و بسیار از تجار پولدار که غله ندارد و خودش میخرد برای خوراک آنها را هم نوشته
بمیل نفس صد خروار و پنجاه خروار و زیاده حکم اگر بگوید ندارم میگویند از دوازده و چهارده بخر و از ده تومان
بده این جماعت کثیره را که اسم نویسی کردند بسیار که ندارد یا دارد و محتاج هست یا هنوز نمیخواهد بفروشد
یا میخواهد بفروشد باختیار که صدمات کشید مبلغها صد صد و دویست دویست و سیصد سیصد آن عامل ادخلوه
دیده رشوه داده که اینها نخواهند یا کمتر بخواهند و تخفیف دهند و اسم آن را از قیم بگذارند و اینها هم
که میگیرند قرار ده تومان هست باید رعیت بیچاره حمل باید و امیه که با بار مالک داشته مردم مانند رعیت
در عوض آنکه کرایه حمل بگیرد وارد شهر کرد کاشکی آن خبیث قدری برای عامل و قدری برای خود در تحویل و وزن
کم می‌آورند اقلا خروار را که صد من هست بیست من و سی من کم محسوب میکنند رعیت بیچاره زیر قیامی مانده کرم
کرده بالاخره نقصان که گفته اند بفرستید و جاق از رعیت یا مالک میگیرند قبض از قرار ده تومان بمالک میدهند
که بعد از شش ماه بگیرد محققا بعضی هیچ نخواهد رسید و بعضی لامحاله ده یک و ده دو و ده سه کم خواهد رسید
بسبب ضعف حال و مغلوبیت آن مالک بیچاره هنگامیکه غله‌اش را انبار کردند ظاهراً باسم حفظ بلد و ترحم بفقرا
نزد حاکم میگویند بنانواها از دوازده تومان میدهیم خروار یک تومان و سی هزار خروار مال تو و یک تومان مال ما هم

بهم کرایهٔ حمل کرنداده و اجرة مباشرین که از وزن برای خود دزدیده اند کیف کان اسم این شد که نانوا
میدهند دوازده تومان خدا داند که نصف یا بیشتر خفیه بمضطرین اهل ولایت و ولایات دیگر فروخته
بقدر برش شمشیر چهارده تومان و پانزده تومان و بیشتر و کمتر و نصف که با نانواها هست آنهم سیزده و چهارده
تومان هست ولکن آن جنسها هم مامورین مقدار رشوه بعامل حیث میدهند که ثلث آنچه گرفته اند
نان نکنند و خفیه بدلخواه بفروشند و آنچه آرد می شود اینجا پاک نکرده اند کاش همان خاک و خاشاک
خود گندم بود آنچه بدست آید از آهک و زیره درخت و اشیا تند تلخ و غیرها داخل میکنند و در
پختن همین قدر که گرما رسد که از هم نپاشد و اگر تکان بدهی می پاشد و وزن موقعا من یا نصف
من است یا قلیلی از نصف بیشتر با همه اینها جا جا بلاها بسر مردم می آورند و میگویند نیست جا جا کم میدهند
که در برابر هر دکان خبازی تیپ حقیقیه یکدیگر را میزنند و هر کس نخواهد نان بدست آرد باید فقیر
بیچاره که اثاث البیت فروخته بثلث قیمت مثلا ده هزار دست آورده مقداری از آن بفروشد
بدهد یا بسید شریر که بقوة آنها نان بدست آرد تا که یک روزی بینی هیچ نان نیست چرا نانواها میگویند
فردا ترقی و قیمت بیشتر میدهند میگویند نیست و حال آنکه مباشر و عامل یعنی فلان مقداری را گرفته و رخصت
داده که هرچه کنند و بهانه اینکه آنچه بود تمام شده دوباره از اغنیا و ملاکین اسم نویسی کرده و جبرا
مثل سابق معمول دارند چه قدر مناسب است آنچه همین سنه ۱۳۰۱ واقع شد جرأت [illegible] باطلاع [illegible] عرض شود
امید دارم سلطان ملت پرور و عدالت گستر و وزیر عاقل خیرخواه تمام بشر مد الله ظله مقصود از این
عرایض [illegible] خیرخواهی تمام اهل ملت و اولیاء دولت که و ته حیوة و قدرة و صحت و حرمت اهالی بسته
بحفظ رعیت و فقرا و مملکت است و بغرض جویی و دشمن که بیجا حال که خود را اولیا دولت شمارند
و بدترین اعداء هستند منظور نشود عجب است آنکس که حقیقت گویی نماید بلکه آنکس را بدترین اعداء

دانند

دانند که محض فایدهٔ شخصیه خود رعیت را که پروبال و آلت و عزت سلطنت است مستاصل و منقرض
ساخته و از خانه و لانه بیزار نموده هزاران هزار را طعمه جلاء داده بمرگ خود راضی و اسیر و تبعید
کفار می سازند و مملکت ارامنه و نصاری را بر رعیتی و عزت وطن اسلامی مقدم میدانند و از
رئیس و صاحب خود رنجیده خاطر پناه باعداء میبرند کیف کان اینها کی میتوانند محب وطن و ملت
بوده حضرت اقدس شهنشاه محض دلسوز سلطان اسلام و اسلامیان که از معایب افعال ایشان را
اظهار میداریم شاید ملالت بیدار شود نه آنکه مطلب شخصی شده خیرخواه را بدخواه و حق را باطل
بنماید و هنهام چنانچه این عمل عجب عادت طبیعت و فطرت برای ایشان گردیده در هر اعمال و مقصود
آنکه قلیلی از آنچه واقع شد در این سال در خلال این احوال را با اختلال رعیت شکسته بال
در این محال عرض شود در این گرفتاری که از یکطرف از ظلم طالبین و حمله ممکرین و [illegible]
در امور غلات مردم را جا طلب و عشر ما یملک فقرا و ضعفا از معرفت قحط و غلا در دست
نمانده از وقت خرمن از جانب ازندرة ظلم و بر تنقیح نصف آنچه زراعت مالیات شود زنده بعد
و اکثر اراضی بایر بوده و از تغییر نیات مردم حتی الیه هم مقطوع گردیده بود ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بلیات احاطه کرده و دعاها نامستجاب و اذا اراد الله
بقوم سوء فلا مرد له اکثر رعایای دهات از هجمات سرخرمن ما حصل القروض مالیات و دیوانی
و دیون حال بر تنقیح داده از اغنام و حشم و اثاث البیت بیوت خالیه گردیده بیچاره کسان
ثلث رعیت بی تنخواه سر و سامان با عیال و اطفال اعزا تکدی دست گدایی بهر طرف کشیدند و تتمه
و کفر شان گذاشته اکثری با تیز و زمستان از گرسنگی و برهنگی و سرمای و [illegible] و خانه و پناه
در راهها و بیابانها و دهات و بلاد جا داده و بعضی که قریب صد هزار نفوس با حالت بیکسی [illegible]

بیابانها

باقی ماندهای رعایا که نیم جان داشتند یا دست و پائی نمی توانستند در دهات نه تنها آنچه اکل حیوان
بود نمودند و با قناعت نیم جانی با وافر رشتها رسانیدند خوراک انسانی بهایم و علف حیوانات
با فرسیدهٔ منتظر بهار که کثیری علیکی و تکدی را راه یابند یا خود را علف صحرا رسانند و جمعی هم
از گرسنگی دیوار بر شمار تلف گردیده و در شهرها اگر کسبه از رعایا محتاج و گرانی غلات و لوازم زندگی
و کم بازار نقص آفرینی رشتهٔ بسیاری مفلس و سرگشته گردیده شهر و دهات زیاده از نصف خلق
از مردان و زنان و اطفالان در بازار و مسجد و محلات و در خانها صدای الجوع و یا الله شنوائیده گرد
بسیاری از دهات بده خانوار ده نفر تخم و خوراک نداشتند و از خطر حیوانات را میخوردند بلکه جمعی
با کل میته اقدام می نمایند بنا کجا بشارت تشریف حضرت ظل الله فی الارضین سلطان السلاطین
و ملجأ الرعایا و المساکین شاهنشاه اعظم بر این حالت بازار و بازیهای مقرره در بار پس برای قرون
لوازم مهیمی [illegible] گردید معلوم است که ولایت پهناور و قدوم برکت [illegible] را
چشم روشن از این بشارت که از برکت ظل اعظم الهی تمامی رعایا مرفوع و بلایا از این قحط
خواهد گردید و البته توجه خاک افتادگان خواهند نمود مردم سرگرم این شادی که ناگاه خبر باری
انتشار یافت یعنی با اینکه خود دولت پیمانه انبارها غله در ولایت دارند آن را اجاره ظلم
تسعیر و حبس نموده بدلخواه میفروشند و یکی برجسته غنیمتی میبرند حالا بر این خارج ورود حضرت شاهنشاه
اعظم فرمانها از حضرت اشرف صدر اعظم اکرم افخم صدور یافته که باید دهات سیورسات جمع نمایند
این مژده حسرت خیز که برای رعیت نمونهٔ رستخیز داشت برای حکومت و اطراف آن فتح باب
مداخل زیاده از مداخل تمام سال نمود زیرا که باحدی اعلام نکردند که حکم والا چه شده چه مقدار
بدهند و که بدهد و چه قدر حقیقت است آیا تقدیم است یا مالیات یا قیمت اعلام [illegible] نکردند که [illegible]

مقدار

کمیسیون در اصطلاح اینها [illegible]

مقدار سیورسات سلطنت را خود و رعیت باید دهد یا بهای آن داد و مقدار کفایت خواهد بر حال کدام فرمانید
بلکه بنا شد از این عنوان از حاکم گرفته تا ادنی فراش و مهتر و حمل فوق العاده ببرند حاکم و اطرافیان
که از اهل ولایت نیستند نمیدانند که چه باید کرد و یک نفر اهل خبره بالیات و بلد امور دهات مقرر است
که حواله بر دهات بنویسد و او اقلاً در هزار تومان و حمل خیال دارد اعلان شد که فلان سیورسات نویس
دهات معین شده بیچاره ملاکین که ضعفا هستند و صاحب منصب نیستند و از اهل دیوان شمرده نمیشوند
[illegible] از این حمله تا معاف باشند [illegible] که ابدا آن بیچارگان هر یک بمقدار امکان و قدر تعلق در دهات آن تومان را
در خلوت به دیده هر قدر هر کس بیشتر تقدیم آن خبیث کرد یا بالکلیه معاف خواهد شد یا بار او بدوش
دیگران خواهد افتاد و اقل رشوه چهل تومان و پنجاه و صد و هکذا اکسیکه نداد یا ندهست یا نفهمید وای
بر حال رعایای او انجمد اسم نویسی دهات شد اقلاً با نفرها رجوع که به هر کس انچه نوشته کردند شش
مقابل یا پنج یا چهار یا سه مقابل مالیات سالیانه آن ده از سه متفقا گر نیست اگر سلطان عادل
و وزیر منصف ملاحظهٔ حال رعایا جمعیت را کم مقرر فرموده اند مثلاً ده هزار و لکن انچه حواله شده
برای هر منزلی قدر کفایت جزء حوالهٔ بیست هزار اگر خبر روز بمانند اول اسم نویسی شد غلامان و فراشان
و اطراف حکومت بنا کهان کاغذ حواله و اعلام گرفته اقلاً دویست نفر سواره رو بدهات بحسب اعلام گذاشتند
ادنی فراش و از ارازل و اوباش خود را سرهنگ و یاور و نایب و ده باشی و فلان خان نام کرده از اجامر و بدکاران
که رفقای تریاک و قهوه خانه و قمارخانه بیست نفر برابر هر یک یابو و تفنگ کرایه کرده فراش صاحب منصب و آنها
خدام این جمعیت فوق العاده و این حال اضطرار رعایای دهات که ده خانه تکمیت آرد و یکمان نان ندارند
و بار از زن و آش و میته معاش میکنند دفعهٔ این جماعت گرامی شود و تحمل دو غارت جانی از کفار حربیه
اینها با این اشتیاق و حرص و غضب نیز وند حمله میکنند بر دهات نزدیک اعلام میکنند بعد از استقبال

[illegible]

جا نمود بنیاد وزیر قربان فرمان قضا جریان بر خود به منزل آقایان وزیر خوب سرغوب شده مکاران
بی سامان برپا ایستاده و در حضور از زنان و نفسهای اطفال و مردان و زنان فرو کشیده صدایها بلند نمی شود که ایشان
خان خانان باخود نشکند ازین تشریف دارند همی ایرانیم بیچاره نگاه چای و قهوه و تریاک و قلیان و کباب
و نهار و دستگاه چلو صدر از آن بیچارگان اگر تا کنون کسی بکوید بلای چیز نیست حکم بگیر و ببند و تازیانه
و زنجیر و حبس جاوید باید احضار کرده ریش سفیدان با هر نوع است آنها با شهر روانه کرده لوازم عیش
ایشان را مرتب دارند یکی میگوید ناخوشم آش میخواهد دیگری حلوا و دیگری چلو با یک خورش سیاه ترش
نمیخواهد مرغهای بریان و مسما و فسنجان میخواهند فرمان اعلای سیورسات خوانده شد الغرض مبلغ هیچ
قلیان تنباکو رتانه و خدمتانه میخواهند رفتی و شب نزاریان باکاه و جو قناعت نمیکنید امید او ربطی
والتماس و التجا و پابوسی و سوگندها دادن تا آنکه علیحده خدمتانه تخفیف داده لیست و بیست تومان رشوه
و جمله بهانات دیگر بر بند محقر تا اعلام سیورسات به تمامی همان رسانند از ده خروار جو با بیست خروار
دی خروار کاه و چند خروار برنج و چند خروار آرد و نان و چند من روغن و چه قدر نبات و پنیر
و مرغ بیست قطعه مثلا تخم مرغ مهتاب کونشند چند راس گوسفند هم آیا زن هم خواسته اند یا تنها
از لوازم عیش آن استثناء شده ملخص بعد از اتمام اخبار ولت و مدة اقامه و مهلت نهاده
رسید و باره رو کرده گفتند بگرفتیم خدایا آخر نیست هیچ کنند چند خانه بر باد رفته و چه قدر
بیوه زنان و یتیمان و بیکسان آواره از خانمان گردیدند چه شکنجهها بیکسان کشیدند چه گدایان
فرار از طرف کفر شدند گریختند چه کسان در حبس و زنجیر بنفس آخر رسیدند چه جگرها کباب گردید چه آبها
چشمها برنگ خضاب ریخت چه مادران بحال پسران گریستند چه برادران از برادران گریختند
نمونه یوم یفر المرء من اخیه عیانا گشت بیچارگان در برف و گل سرما غربا و حیران شهرها
آوردند از بیش کار نابکار مهلت خواستند هر چند روزی که مهلت داد مهلتانه گرفت آه آه

آه وقت مهلت و فرصت گذشت و راین کرم مالیات هم حواله شد بنا بر گرفتن سیورسات که شد
محقق ظلم نجت الثفر کمتر است اعیدا عاشی بی رحم تر از حجاج در هر منزلی کاشته آن ملاعین
محض ای عاقل در باره هر زنک اثنه که گفته اند هر کس هر چه آورد خرواری که صد من است نصف
حساب کردند و قپان را جان آوردند اگر خیلی کسی با عرضه بود نهایت صد شصت در آمد بغرب چاق
کم خواستند بخدا اکثر رام کسر کردند تا بالاخره بعد از تکرار نقد ضمیمه کردند کوتک و جریمه که چرا
مرغ کوچک است و کو نخهای مرغ فیتهای لاغری و کوچک گرفتند مخمور آن جمعیت که با حضرت ظل الله
می آمد از ابتداء ده مقابل مخارج آنها بلکه بیشتر که حواله کرده بودند بالاخره بیست مقابل گرفتند
کدام بیچاره برد و کدام نامرد خورد هر چه گرفتند هنوز ملوک نداده اند البته حضرت ظل الله از رحیم
بدمنه و لکنی که میدهد و که قوة نطق دارد هر کسی شکایت کند و حرفی بزند محبوس و مشتق
کشته مایملک غارت و خود در بدر خواهد گردید اگر آنکار را هم نشود شب حرارت و دستبرد رفته ام
وقت بیرون آمد هوا خواهان و شریکان ظلم حکومت بیک کلوله از پای در آرند و ما بقی را غارت
می کنند و کسی را بحث نیست و از طرف دولت از هر کسی صدا در آید جزئی از برده حق السکوت میدهند
یعنی صدا هم خودش برای این است کیفیت این صدمات سیورسات و غیرها در چه حال است در حالیکه
در اطراف شهر و محلات هر جا اجامر و اوباش و خانگی کفته و صاحب تفنگ خدا نترس جوق جوق از کجا
راهها را گرفته و بدهات یکجا مشغول تاخت و تاراج استند حتی ده نفر سواره در یک محال چند پارچه
ده را بالکلیه غارت و مخروبه کرده و چند ده را انبار با مال غم از هر جانب شکایات بسمع رسیده
بحکم حکومت زیاده از صد سواره و صد و پنجاه پیاده از سرباز و توپچی و فراش که در غارتگری رعایا
شرکت آن و بلکه دمان استند بگرفتن آن ده سوار مامور گردیده مدت یکماه این جمعیت کثیره تمامی

دهات آن ناحیه را غارت کرده قریب صد پارچه ده بالکلیه خراب و بایر و اهالیش پراکنده گردیده مع
ذالک حالیه و پنجاه نفر سپاه دولت با توپ و تفنگ و ده سوار چیزی نتوانسته کرد و آنها
از خوف بعد تقبل اینها نبرداخته و الله دیگر وزیر همه را مقتول می ساخته این جاهم جری که مملکت
در غارت رعیت شیر دلیر و در مقابل خصم موش پیر است که به شیر است در گرفتن موش
بالآخره خایب و خاسر از غلبه بر دشمن جابر و لکن غنیمت برده از بیچارگان حاسر عود نمودند الحمد لله
فعلاً حال کتابت این فقرات موکب جایونه از قزوین بطرف تبریز در حرکت و هر کس که قوه
حرکت داشته باسم استقبال چند روز است رفته و میروند و قرار بر این که مال هر مکاری و رعیت
که در نظر اطراف حکومت و اجزاء مملکت بر آن افتد جبراً گرفته حملهای فوق طاقت بر آن حیوانات
گذارده و یا سوار گردیده بهوای نفس رانده تا هر چند روز که مدت مفصّل استقبال تمام شده
صاحبش سر و دستگیر خرج رکاب او و خود نیز پیاده در رکاب و حیوان در تب و تاب و اهل
و عیال در اضطراب چه بلا آوردند و سایر خلایق از دهشت و خوف مالگیری اگر کسی مال
دارد برداشته فرار بولایات دیگر نموده و راه آمد و شد مسدود و ما کولات و ملزومات که از
شهر میآوردند متروک و گرانها گرانتر و وحشتها زیادتر الحکم لله الواحد القهار برگردیم باصل
مطلب نواب جلالت که بمقدار فلان قدر پیشکش یک ناحیه را خریده و در ضمن العقد شرط کرده
که ابداً شکایة احدی مسموع نگردد و عرض عارضی مقبول نشود با دسته و جمعیت و توپ و تفنگ
سکون در مرکز آن ناحیه کرده مالیات حالیه مقدار است با سه تومان یک فلان فرع بگیرند
بی حرف است ابتدا دیات و بازو و عضا خلایق و ارث اموات و قیمت فوج و عوض
ابروها و خونبهای مردم و حق العمل الغنا و آنچه بدست افتد از رعایا مفصل ایشان است و سایل

کرده

می‌انگیزانند

می انگیزانند که مردم از یکدیگر شکایت کردند عارض و معروض در هر صورت هر یک جنبه تقابل ما به النزاع
بدهند خلاص نیستند و پیشکش بها و تبعه و خرج الحاق جریمه دیر آمدن و آهسته سلام کردن بلکه
لباس تازه پوشیدن و عروسی نمودن و ختنه کردن کلانتر و کدخدا و جوانان تمیز رعایا افتادن
و فلان و فلان علی الاتصال در غارت آن محال هستند کدام ولایت اهالی و شهر از استقبال
حکام طلب ندارد اینطور اشخاص عزیزان حکومت هر روز از یکی ادعای مبلغ گزاف کنند و هم روز
بجوانان و زنان مردم تهمت زده بهانه اینقدر اسم کافی است برای غارت و گرفتن مال خلق خدا
کی نکته سالها زحمت کشیده و قناعت نموده جزئی معاش جمع نموده که فردا آن
مال برای او خواهد ماند آیا دهات هر روز از یک ده دو ده چهار و پنج مامور حاضر است که بهر کسی هر چه
توانند بکنند بخدا هرگز ملاحظه حق و باطل نیست اقلاً بفهمند اگر چه عمل کنند بلکه شب و روز در
انتظارند که بهانه بدست آمده خصوصاً برای اغنیاء که با مال کنند بلکه فعلاً وسایل می انگیزند که کسی
بدروغ از کسی شکایت کند که ناظرین را غارت کنند تفاصیل آنچه واقع می شود دفاتر کافی نیست
و اگر کسی که نام نماید با نکاه اهل و فرزند مت کند بعضی سر خود را می شکنند یا شکم اسب را میدرند یا که
در نزد رئیس میگویند هر اغنیاء نکردند تا که رئیس جنبه سواره شدند تفنگ دار بغارت و ضرب
و قتل بیچارگان و تمامی اقارب ایشان مأمور شدند این است کسی را قدرت تکلم نیست و امید قبول
هر چه کرده اند بگویند نیست این وسیله است برای مامورین که بخاطر جمع هر چه کنند حاکم ذی‌حق را
خبری نخواهد بود و اگر احیاناً شد نصف آنچه برده اند او را کمک میکنند بلکه غالباً روش فقره عرض را
میفروشند که از این واقعه مع‌هذا مال نیز باقی هر چه بگیری مال تو و اگر خونی در جایی واقع
شود یا کسی بدروغ چنین تهمتی بکسی زند تمام آن قریه را با مال و غارت میکنند لهذا کمال

تحصیل کرده

میل و شوق و بیش ایشان در این است که رعایا یکدیگر را بکشند بلکه اگر طرف مقتول هم نمی
باشد مبالغی از ایشان میگیرند که قاتل و تمام اقارب او را پامال کنند بعد آیا طلب کاری
عارض باشد حق یا ناحق میگیرند و دفع ایجاب طلب ندارد اگر کسی از کسی تنگ باشد
با مراعات و حاکم کسیکه با حضار او میرود خدمتانه بسته به بزرگی و ضعف آن نفرات
برای پول شکنجه ها به بدن ها میکنند بلکه می آویزند و انگشتان را نی میگذارند روغن
داغ بسر ها میریزند پاها را زیر چوب تمام گوشت میریزند که دام حاکم و یا صاحب منصب
قوی و یا خان جایز نیست که در یک قریه که مثلاً سی هزار تومان قیمت دارد یکی شعیر بلا ذکر
با شکنجه ها از مالکین قباله بگیرند حکام بهر ولایت حاکم شدند بعد از دخلها و اداء
پیشکشها و هزارها نهایة اثاث البیت و ظروف طلا و نقره و جمیع اثاثه سلطنت در یک سال
چند ده معتبر را بضرب چوب بغصب مالک نشده هر کدام را دل نخواهد حاکم دار الطرف او
در آن ولایت بی رحم کسی اسب خوب و قاطر خوب و ملک خوب و زنی خوب بهتر بحق
اینکه شنیده مال او است کافی است اینکه در مجلس بگوید شنیده ام فلان کس فلان چیز دارد آن
بیچاره تا شنیده تکلیف خود را میداند که باید با کمال تملق تقدیم کند و الله برای صد تومان
چند روزه هزار تومان ضرر خواهد کشید بلکه بعضی خدا ناشناسان ساده رو یا پسران مردم
و زنها و دخترها را با جبار میبرند و همه میدانند هیچ سوالی نیست و اگر شود هم شود جواب پول
و صد یک آنچه برده است این طور مطالب چنان سرایت کرده تا باکار وکلا خدا جاری شده
هرگز شنیده نشده که ماموری هرگز از آنچه کرده مسئول باشد یا خود تاکید کند و هنیا طلب دار
باشد هزار مرتبه بهتر را با نجیب بد رو یا در اجامر و قاطر هیچ فرق نیست از معتبرین اهل

علم

علم و تجارت و صاحبان آبرو و عزت آدمهای حکومت بعمارت هر کس میل کردند البته بهت خالی
کنند برای ایشان و از هر کسی از تجار و کسبه هر چیز بخواهد نسیه و هر کار بخواهد باید بکنند نسیه اگر
ندهد در صدمه است و اگر بخواهد در ضرر بالاخره وقت عزل طلبها را میبرند و مال مردم را
میخورند کرایا راست که از آنچه میل اطراف حکومت مختلف میجوید با آنکه حرفی از خلاف
آنها را بگوید مدتی است که قانون دولت را با این شده که هیچ ماموری را از عمل خود
بشکایت رعیت باید معزول نکرد چرا که رعیت جری میشود و انیز اگر معزول کردی فردا
بر ظلم آن دیگری هم صبر نمی کنند و عزل او را هم میخواهند پس هر ماموری هر چه بکند عزل ندارد
نهایت بعد آخر اگر مواخذه هست پول گرفتن است و این مطلب را همه حکام نسبت به آب
و ماموریان جزئی داشته اند بلی خوب است رعیت بالکلیه اگر منقرض شوند و تمام جان
و مال آنها تلف شود بعد از بعد نمی آیند زیرا میدانند ثمری ندارد خود دولت این ظلمها را از ...
دیگر بکه شکایت باید کرد و لکن از آن طرف این جمله در این مطلب است که ماموران خدا
ناشناس چنانکه مطلع شدند عزلی حرفی برای ایشان نیست اگر بسیار سخت شود پول است و
اشتباه کاری حالا به بینید دیگر رعیت بیچاره امید چه و احتمال نجات دارد و بسیار است
که نصف املاک یکی را میگیرند و ظلم و شکنجه ها می نمایند اگر بخط دولت پناه برد فعله رسم است
که حاکم تلگرافی میکند که فلان که از اشرار است بشکایت می آمد و اینقدر باشد که بفهمانند
چیزی مرا دارد بمحض وصول بطهران تا کهنه آن بیچاره را که صدمه ها خورده و باره ای کرده
بزنجیر می کشند که تو ظلم شده چرا بشکایت آمدی باید با درد دیگران و جریمه فراوان یکی
دستخوش و رسوا معاودت بخانه نماید تا عبرت دیگران گردد دیگر احدی شکایت نکند

اگر ملکه و محال را حاکم یا غیر حاکم مثل عمارت که در ملاحظه فرمار عیت بیچاره که روزی از کسب خود غفلت
نمی تواند مثلاً صد نفر پریشان و تهیه کرده کسب را تعطیل داده همه رسم عارضه را میدانند که باید
بمواجب باید داد و فلان پیشکار چه باید پیشکش کرد و به پیشخدمت چه خدمتها باید نمود
تا بعد از یکماه دو ماه معطل در گردش و مخارج زاید عظیم با آنکسی که شکایت خواهند کرد دست
رس نیست کار سر گرم خواب و کار مست شراب و کار مشغول شکار و کار دید و بازدید
و هم صحبت خوش ما عاشی روزگار عیش و عشرت است مجال ندیده بالاخره بعد از پول زیاد رسانیدن
بمقربین حضور شکایت را نمودند اولاً محض آنکه تضییع وجود عارض نشود میفرمایند اینها را گوشمال
زنید و بیرون کنید یا حبس نمایید اینها اشرار اند و اگر با ظهور رشد از این بلیات خلاص گردیدند
آخر رسیدگی محض آنکه از سر وا کنند تمام اوقات نشود به همان حاکم ظالم می نویسید اینها شکایت دارند
مرحمت باینها کنید البته باید چنین کنند پس شوه ها برا اینجا آن بیچارگان آن فرمان را نعمت
دانسته برمیگردند تا در نزد اهل ولایت منفعل نکردند که بعد از شش ماه دو هزار تومان مخارج در
خانه بر نگشته ولکن دستور العمل باطنی بحاکم این است که بی نیابیم تو حاضر هرچه میخواهی بنویسیم
معمول به نیست خود هرچه دلم بکشد بیچارگان را بار دو چار مشکلات و در باره مطلب ایرانیان
برئیس معروض از جمله محالات سلامت آن کس نیست که هرچه داشت داده و زیاده از قوت لایموت
نگاه نداشت یا مستأصل مانده به ممالک خارجه گریخت آه در یک سال حاکم مملکتی مالک کرور دولت
گردید سال آینده یکی که بیشتر دارد مملکت بآو فروخته گردید سال ابد اماه بجا نخته بنقد امر
در شدت و بیچارگان زیاده در زحمت و وارث این بعد اشرار اجاب بحال امراء کشور و آقایان
امراء لشکر که حارس و قلعه نگاهبان مملکت و دافعان اعداء ملت باشند اولاً امارة لشکر باینها

خواهد بود

۱

خواهد بود که پول بدهند و نسبتی هم بدخلقی دارد تقدیم سپهسالاری معین و امیر تومان و سرتیپی
و سرتیپی و سرهنگی و یاوری و سلطانی و نایبی هر کدام پیشکش معین دارد ابداً استعداد و هنر
و توانائی عمل ملحوظ نیست طفل پنج ساله سرتیپ افواج است و بابیر هفتاد ساله اگر هم
نداند علم لشکر چیست و قانون مشق و جنگ و سپهداری حکومت است بلوا ضابط منصب است
مقدار آن بسته بپول دارد هفته و حقوقش و انصاف کسی نمیزند و حالاتش و منصب فوج و عسکر الزام
ندارد سرتیپ و سرهنگ و یاور و غیرها بی فوج و تنها با چهار نفر نوکر بیشتر نیست چند مرتبه از داخل
فوج تنها اسم را فائده نه تنها منصب جنگی است لقب هم از مرتبه بدتر از این است مثلاً جمیع مشتقات
از اسم فاعل و اسم مفعول و صفه مشبهه و فعل تفضیل بلکه اسم آله بلکه غالباً مصدر هم از هر کلمه که دلالت
بر شرافت و عظمت دارد اضافه میشود بکلمه دولت و سلطنه و سلطان و ملک و ممالک و مملکت و کشور
و لشکر و دفتر و غیرها همه القاب است مثلاً یک ماده را عرض کنم سعادة الدوله سعادة السلطنه
سعادة السلطان سعادة الملک سعادة الممالک سعادة المملکة سعادة کشور سعادة لشکر سعادة دفتر
سعادة نظام سعادة دیوان سعد الدوله سعد السلطنه سعد الملک سعد السلطان سعد الممالک سعد المملکة
سعد کشور سعد لشکر سعد دفتر سعد نظام سعد دیوان و هکذا اساعد هم اینها و سعید هم اینها و مسعود هم
اینها و اسعد هم اینها و مسعد هم اینها پس شروع کنی از همه اینها امانة امین هم اینها و آمن هم اینها
و مأمون هم اینها و ایمن هم اینها و امین هم اینها و کذا از ماده عمده و نصرة و ظفر و معتضد
و اعتماد و شرافت و فخامت و کرامت و نجابة و جلالت و ثقة و غیر اینها هر یک از مشتقات اضافه
بهمه مذکورات القاب است یعنی تنها اینها نیست این اضافات نسبه ببلاد و مملکت و سادات هم
الذی معمول است بدین و اسلام و شریعه و ملت و شرع و علی و علم و سادات نعمة الاسلام نعمة العلماء [illegible]

[Margin: علم و عمر?]

[Margin: کر اضافه کنند بعادل و مخلف اعظم؟]

همه با پول است می‌آید چنان الفاظ موقوفه باستغراق رسیده الآن اگر کسی با دقت تمام با هزار جان

کندن و ظلم دست آورده بهای اخذ لقب کرده باید کتب لغت عربیه از قاموس و صحاح و مجمع

البحرین و غیرها را چندین روز تفحص کرده لفظی پیدا کند که نبرده باشند بشرط آنکه موجود است برای

پیدا کنند نمیدانم نوبت بمادّه حماقت و خباثت و جنون کی خواهد رسید احمق الدوله محموق الملک

حامق الدوله حمیق الدوله اسفه السلطنه و سفیه السلطنه و سفوه السلطنه و سافه السلطنه و هکذا اسلوم آت

که بسیار بر آن قدر فهم نیست که تشخیص اغلطیت و ارجحیت اینها را از یاء کند اگر مطلب از اعیان

. یعنی بجاه نفر نام فلان الدوله است که خطاب السلطنه می‌کنند و فلان الملک در نزد ملک السلطان

نشسته و فلان الشریعه جانشین افلاطون الاسلام ننگ ساخته بلی القاب و کنیه در شرع مقدس اسلام

مستحب است چون جمیع قوانین شرع را ملتزم شده‌ایم ترک این مستحب از ما نیست چنانکه این

القاب چه ثمر دارد و این اسم منصب‌ها هم چه فایده می‌بخشد آقاجان این امارات جلوس و فوق میکنند

میگویم

و مایه ورود بمجالسیکه حق نداشته می‌نمایند و از جمیع مظالم مؤاخذات هر چه بکنند بسبب این القاب

محفوظ می‌مانند و هر کسی که بی‌لقب است یا لقبش کمتر از دیگری تقدم میجویند و بکبر مغرور شده و عهد

بر کتب این اسامی هر کسی هر ظلم می‌تواند مختصر کردیم بمطلب آن ناقابل بلکه احمق‌ها اگر سرکرده یک

رئیسه هزاره یا صده یا دهه مثلاً یا غیرها کرده باید از طریق مشق و قانون لشکری خود و اتباع خبر

ندارند سهل است بسیاری از ایشان از طریق پر کردن و خالی نمودن و کند نهی قشنگ و یا دوشتی تفنگ

نمیدانند بلی آن رئیس بقوه دستی که باد بسته است هر کس که بتوانند و دسترسی دارند ظلم و تعدی

می‌نمایند چنانچه سپهسالار با پول نابادر منصب مینولید منصب‌ها از سرهنگ میگیرد و او هم از یاور و ...

از سلطان و هکذا توجیه نویسنده مثلاً مبلغ بیست و سی و چهل و پنجاه و هکذا میگیرد اما مواجب دولت

باانکه

باآنکه از اول مواجب و جیره و ملبوس قدر کفایت مقرر نشده و اگر وقتیکه ولایات ایران بهم بطور

قناعت و قدر الیموت کافی بود فعلاً که امور معاش بکلی بر همه گران گردیده اگر مواجب مقرر برسد

خمس مخارج را کفایت ندارد با آنکه اصلاً نمی‌شود برئیس دو سال سه سال علوفه نرسد و آن وقت که برسد

نصف مثلاً بر تیپ نمی‌رسد و آنچه با و رسید محققاً نصف را باید سالیان خیلی کند با تباع نمیرسد بلکه اگر مقرر

بجد فوج هزار نفر باشد فی الحقیقه با انعدام نیست زیرا مواجب آن یا نصفه دیگر را اگر برسد باید رئیس

بخورد نهایت آنکه اگر دقت شود در سال دیده شود نقد بیست تا بنظر بینند که بگویید درست است و اگر

زیاد دقت شد از نوکرهای شخصیه و آشپز و قاطرچی و مهتر ترتیب لاحق میکنند یا آنکه بجهت نفر خارج

میدهند یکدسته ساعت‌ابلی نظام اپوش نیده بعد میکنند ابتهای و ولی مال تو بجانه دختر برادر سربازان است

از هزار سیصد موجود نیست و ملیق و اسباب امیرا خوردن و اتباع ایشان میخورند و وقت ملاحظه

بحکومت یا هر کس ملاحظه خواهد فرمود رشوه میدهند یا از خارج ابتهای بیغ ترکانی در عوض بجاع تحکیم

الحاق میکنند چون لشکر دولت با این پریشانی و ذلت هستند یا در سفرند یا در حضر آنها در حضر اعمال

ایشان دزدی است و تعدی هر کسی که توانند با عنوان کسب یا در دزدی خصوصاً این ایام در این ولایت

بی‌نام سر راهها میگیرند هر کسی از میوه‌جات و ماکولات و ذغال و هیزم و آرد و غیرها بشهر برای فروختن می‌آورند

در بیرون شهر در هر راه جماعتی از توپچی و سرباز ایستاده جبراً آنچه بیارند که می‌آورند بهای دلخواه میگیرند

از وزن بسیار کم حساب میکنند از قیمت بقدر رسید زور کم میدهند و چه باره با اهل بازار و دکاکین و اهل

خانه‌ها با پنج هزار یکسفان زیاد و کم بر آن خود تقلب برده اشیا را گران میکنند و تمام حرام

حرام میخورانند و بسیار دزدی میکنند و حکومت و روزی حرفی ندارند زیرا جواب دارند که با مواجب

نیست بسی چه بکنیم آنها در سفر در سر راهها هر مزرعه برسند میچرانند و بقدر توانایی از غارت و دزدی

می‌نمایند یا کسب موافق حال می‌کنند در جائی که مشغول هستند لابد باید با حال بدبختی یا دزدی یا گدائی
یا کسب کنند چه سرباز و چه لشکر آیا بدبختی عساکر اسلام آن نیست که در ایشان هست اگر کسی سؤال
کند که پس این قدر مالیات ایران علاوه جریمه‌ها علاوه گمرکات علاوه پیشکشهای حکومتها
و تعدیات مناصب و القاب و منافع خالصجات دولتی و غیرها به چه خرج می‌شود مگر خرج از برای لشکر است
جواب میگوئیم یعنی اصلاً اینها مقرر بود برای عساکر اسلام و حفظ حدود اینها امیر می‌شد و تا اینکه
الان چه می‌شود آن را سؤال مینمائید اگرچه گفتن مثل خطرات در موقع فرو دل در تنور
آتش میگیرد و لکن بدانکه این قدر ماحصل دولت هم مقسوم است با شما میکه مهمل محض و قبل
حرف بلکه وجود ایشان را با ضرر دین و دولت و ملت و سلطنت هست مثلاً یکی که سالی از دو جواد
پنجاه و دو هزار یا دو هزار و پنجاه هزار تومان فلان الدوله چهل هزار فلان السلطنه سی هزار
و هکذا از شاهزادگان و خوانین محترم و پیشخدمتان و قهوه‌چیان و آشپزان و مقربان و نوکران
و وظیفه‌خوران از اولاد علما و سادات که مقرری برای آنها اگرچه بنصف میرسد و حکیم‌باشیان
که هر یک اینها که مواجب و وظیفه فوق العاده از دولت میبرند و میخورند هیچ را فلوسی فایده
بدین و دولت و ملک و ملت نیست نه از علوم دینی و شرعیه اسلامی خبری دارند و نه برای دولت از
روی علم و رای و مشورت و نه از روی قهر و غلبه و قوه فایده می‌بخشند و نه سبب آبادی و فراغ از ملک
اسلام هستند و نه در مقام تحصیل صنعتی و علمی که سالی یک غربال ملت بخورد داشته باشند بلکه وجود ایشان تمام
ضرر دین است که از خط مواجب دولت بضمیمه آنچه از مردم میگیرند با زور و قوت ... ساعی
در امور مخالفه شریعت مشغول فسق و فجور و لهو و لعب و عیش و طرب از علم و عبادت بیخبر و از خدا
و حکم خدا بری و بی اثر و آنکه ضرر دولت هست که بهوای نفس خویش رجال دولت و علما مملکت شده شوند

و اهالی ممالک و ملل خارجه با آنها محشور و از حالات و اعمال و علوم و آداب آنها استدلال بر حال دین
و مذهب و ملت ما میکنند و غلط ما آنها را محسوب میدارند اما ضرر ملک است که همیشه سعی ایشان
در خرابی ممالک ایران و خود ایشان بار بر دوش دیگران برای یک نفس هواپرست خود شان جمعیت
کثیره را ذلیل و بیکار و مهمل و بیعار نمایند جماعتی آبدار و جماعتی خدمه مطبخ و جماعتی پیشخدمت و جماعتی
تفنگدار و جماعتی نوکر و حاجب و ملازم و هم صحبت و مسخره و نقال و هکذا و هکذا برای یک نفر جمعی
ذلیل و بیکار باید در محلات و بازار جمعی پریشان افتاده چو بهادر دست به دهن برید کو بیند و جماعتی
در پشت سر اسباب غلطه کرده‌اند اینها و خانه‌های اینها مخارج دارند باید از هر جا هست دست آرند
و در عالم انسانیه و در شریعت اسلامیه فلوسی بکاری نمیخورند جز آموختن تدابیر اضرار بر مردم و بیداد
و تعطیل خلایق چند کرور دخل دولت بمخارج اینها میرود و عساکر اسلام پریشان و بی سامان
تکدی و کسب و دزدی مینمایند و از طریق حفظ مملکت غافل میمانند والله کدام کارخانه‌ها
با دخل دولت انجام یافته یا کدام شهرهای جدید آباد و کدام بنادر استحکام یافته و کدام کشتیهای
جنگی و غیر جنگی مال التجاره در دریاها متحرک شده و کدام مدارس دولتی برای تعلیم علوم و تحصیل فنون
جنگ و مملکتداری برپا شده و آیا کدام جنگها و فتوحات شده که با اینها مخارج شده و کدام معادن
استخراج شده و کدام رعیت و فقرا از پریشانی خلاص گردیده چرا در خزینه ما مبالغی ذخیره
نباشد و چرا آلات حربیه بقدر لزوم نبود و احتیاط درست نباشد و چرا در مقابل آنچه
در سابق بود افواج جدیده گرفته نشود و چرا ارباب کمال و عقلا بی فیض مانند و چرا در تربیت
مخترعین صنایع جدیده فلوسی بخرج نرسد آخر چه شده که با همه این دخلها مقروض دول خارجه
قوی‌تر کردیم اگر کسی بپرسد که آنچه با اینها میرسد باز در خود مملکت ایران خرج میکنند باز بدست

اهالی ایران میرسد چرا اینقدر افسوس و بغض میکنی جواب میکویم نه و تنها این پولها که از رعایا
یکهزار دینار و یک شاهی گرفته شده بیچاره ها گرسنه مانده و عریان بلکه پلاس چند سال گذرانده
و ده نفر و بیست نفر زیر یک لحاف کهنه در سرماها بسر آورده اند جمع کرده هزار هزار با نهاده اند
آن طلاها زیورها گردیده و ظرفها شده و یراقها بعمل آمده ظروف نقره که در شرع مقدس استعمال
آن حرام است بیشتر از سفال در خانه ها خوابیده باقی تمام اینها رحمل شده بقیمت ظروف هزارها
و چراغها و البسه و اقمشه که در صندوقهای هر خانم و آقا هزارها تومان در ذیل افتاده سنح نوبت
بلکه نمیرسد اگر بلا خطر بفرمائی نصف بلکه بیشتر ممالک اینها که کرورها دارند تمام مال خارجه است
پولها را آنها برده و میبرند تفنگها و ساعتها و شکستنیها و پوسیدنیها با داده و چه مارا در این
و محتاج نقشه و فرنیه ما را احتیاج نموده قندها و چایها و نفتها و عرقها و ادویه و جمیع البسه
و مستعملات ما از آنها است آخر اینها خروارها پول ما را بردند کدام یکی از اهالی از تمدن ما است
که در مملکت ما از خود ما حاصل کرده آخر نه طلا و نقره معادن نمک باشد و کوهها باشد تمام چیزی
چیزی را که خانم بسند بیاید از مخترعات جدیده آقا را چه مضایقه اگر چه یکی بی اسم هزاران قیمت
داشته باشد مگر زحمت کشیده پول تحصیل کرده بهر صورت اگر افراط و تفریط که در کار ما است
بیان شود از حد تقریر بیرون است بیچاره زارعین که تمام سال در صحراها پیش آفتاب گرمی میسوزند
و در سرماها پوست میدهند نان تمام در تنور مقتدر امید میدهند از گرسنگی در صحراها جان میدهند باز روی
و زیر سایه بزرگان شده کشان غله ها را انبار و حبس میکنند عساکر که در مقابل گلوله میروند و در بیابانها
پیاده میدوند و در سرحدها کفن را از عیال و اولاد و اقارب میان شبها میخواهند یک ملوک
برای خارج نمی یابند مهملات و تنبلات و بیکارها کرورها را اغتشاش نمی کنند مگر این تقدیر الهی است

چه بحث

چه بحث میکویم تقدیر یعنی خدا تعالی ما را باین مامور کرده یا مجبور نموده هر دو غلط است اگر میگوئی
یعنی از ازل میداند ما چنین خواهیم کرد با اختیار خود و ترک قانون حق خواهیم نمود بلی میداند
و این عذر نیست علم ازلی علت عصیان بودن نزد عقلا از غایت جهل است بگذریم از این مراتب
قسم سیم از رؤسا در ایران ملاکین هستند اکثر آنها که از اعیان دولت و رجال مملکت و صاحب
مناصب و القاب و خوانین هستند اینها باعتقاد خود رعایای املاک مثل غلامان زرخرید
میدانند و خود را مالک جان و عیال و اطفال و مال آنها میدانند بلکه بسیاری بدتر از رتبه کمتر
از غلامان حبشی با ایشان رفتار میکنند نصف و فعل سالیانه را با کمال میل راضی نمیدهند ولکن
کجای شعر اگر کسی هم از آنها چیزی دل بسته ارباب داشته باشد مال او است حتی [illegible]
[illegible] دختر و زن که از رعایات او شوهر رود باید باذن
او باشد و او صداق او را شیرینی بگیرد و اگر بی اذن او داده بدرد ختر شوهر او بعد از حبس — باید
و کوتک ده مقابل صداق جریمه بدهند هر کسی فرشی هم بافته مال او است هر کسی اسب و استری دارد
مال او است اگر دو سال کار رعایا خود و مراکب مشغول عملگی و حمل امور ارباب هستند اگر کسی خیری
دارد باید جریمه کرد اگر کسی حج کند و یا زیارات رود باذن او میخواهد بسیار است که خرج
سفر او را تماما از دست آنها گرفته قدغن از عبادات کند باید از رعایات او [illegible] اگر احدی طلب
علم نکند و خط و فهم نداشته باشند مگر این بدبختان میگویند رعیت باید مخفف خانه نیک
و یکجمعه محتاج باشند رعیت کجا لباس تازه کجا بعضی از خوانین ایلات و غیرها ساده رویان پسران
رعایا را بجبر بلوطی می برند و بعضی اول شب عروسی ازاله بکارت حق ایشان است [illegible] که
منع ندارند هر جا بروند هم چیز زن را میگیرند و جبراً از هر جا می آورند و بسیر می [illegible]

نفع ارباب ظلم بر ایران است

نفع ارباب ستم

اکثر ارباب علاقه‌ها برای رعایا قطع نظر از حکومت نسق و معین و کوتک بلکه قتل دارند از ضعفاء کسی
مالک ملکی نمی‌تواند بود به جبر و قهر و غصب تصرف میکنند تمام سال بیچاره کار و رعیت برای مالک میکنند
بلی بعضی ملاکین از قبیل تجار و بعضی اهل علم بواسطه عدم قدرت حسن سلوک دارند چون باید
رشته اعمال گسیخته باشد رعایا برضای مالک و حقوق او و تعدی می‌نمایند این بود اشاره
اجمالیه بر اعمال امراء در داخل مملکت و اما نسبت بخارجه شاید بعد از این اشاره و عرض شود و اما
عمل اکثر امراء و بستگان ایشان نسبت بشریعت مطهره سبب آنکه منشأ تمامی این مفاسد همان
ضعف اعتقاد بدین و شریعت یقین است چنانچه در بیان منشأ مرض ملت اسلامیه عرض خواهد شد.
حال حاضر این است که اکثر بلکه تمامی عبادات و عادات و آداب و سنن شرعیه متروک و مکروه
معابد و مساجد خالی و خراب و ابداً احترامی برای اماکن شریفه و اوقات و اعیاد شریفه باقی نمانده و
سالها میگذرد که امراء و عظام بلکه تمامی اغنیاء و تجار قدمی بمسجد نمی‌گذارند و خطب و مواعظ و نصایح
و احکام نمی‌شنوند و قرآن و ادعیه و اذکار و صلوات و عبادات را لغو می‌شمارند بلکه برای نفوس
اسلامیه ایرانیه هیچ عیب و نقص بدتر از اقدام بمسجد نیست تمامی موقوفات مفقود و مخروب
و تمامی مدارس خالیه و مخروبه احدی اعتنا باوقات شریفه و اعیاد سنویه و شهریه و اسبوعیه
و یومیه ندارد عید جمعه بالکلیه متروک بلکه روزهای عبادات ایام لهو و لعب و عیش و طرب گردیده
عموماً مایل تمامی مناهی شرعیه از لهو و لعب و غنای و زمار و رقص و قمار و شرب مسکرات و [illegible]
و لواط و زنا و ظلم و تعدی و کذب و فسق و فجور و ترک واجبات و صدقات شرعیه و الواط شده‌اند و جمیع
قوانین شرعیه گفتن و شنیدن و عمل کردن محل استهزاء گردیده و چون بناء رؤسا و امراء کلیه
برخلاف قواعد شریعه و قوانین دین و ملت است لهذا بدترین خلایق و دشمن‌ترین مردم و خونخوار

تمامی

تمامی اصناف هم انگس است از علمای شریعت که نهی از مستلذات نفسانیه و اعمال شیطانیه نماید
و یا حرفی از شریعت بگوید این اهل علم را بهایم شمارند و منفور دولت بقلم دهند و بالکلیه
تمامی همت از اعداء دین و دولت خارجیه منصرف کرده اهم از هم قلع و قمع و اذلال و اهانت
علمای شریعت قرار داده‌اند و اگر یکی در مقام امر بمعروف و نهی از منکر با محض دستور بفقرا و رعیتی
از بعضی معاصی و ترک شریعت کند یا وساطت و خواهشی در تقلیل ظلم و رحم بر رعیت نماید آن را تمام
طلب ریاست و مخالفت دولت گذاشته و لباس استهزاء و اهانت پوشانیده بجلوه در آرند بخسی
و رذلترین کفوه هر ملت بهزار مرتبه محترمتر از علماء و روحانیین شریعت هستند کمال خورسندی
دارند اگر یک نفر یهودی صد نفر از علمای حقانیه و اشراف سادات را قتل و اهانت نماید آگاه
بلکه اکثری را از حالت و لحن القول بلکه بعضی را بصراحت رغبت بهر رتبه و طبیعت از دین و مذهب
بیشتر است و لکن نه از روی علم و عقل بلکه محض هوا و جهل تقلید اکثر کفار را در عیش و راحت
و امن از عقوبت نموده و در سایر اعمال مذهبیه و آداب آن تعبد و اخذ طریقه صادق و عدالت
اصرار در مخالفت آن عام می‌نمایند بعضی در باطن از مذهب و عقیده جز مذهب نیچری تصریح
و اثبات این مطلب مبسوطتر ذکر خواهیم کرد و بس بهتر آنکه حال رعایا هم بطریق اختصار ذکر شود
پس میگوییم فساد علماء و امراء سبب فساد رعایا گردید چنانچه حضرت رسالت پناهی فرموده‌اند صنفان
من امتی ان صلحا صلحت امتی و ان فسدا فسدت هما العلماء و الامراء بلی و الله
یا رسول الله رعایا چون فساد علماء و امراء را دیدند و مقتدایان ظاهری خود را مخالف شریعت
یا فتنه از دین و مذهب و عقوبت آخرت ایمن گردیدند و چون ظلم و بی‌اعتنایی و مفاسد امراء را
دیدند از خوف عقوبت دنیویه و مؤاخذه دولتیه هم بیرون شدند و اقلا اشرار بنا و اجراء

و خود شان

مقاصد خویش را با شرارت گذاشتند زیرا دیدند که مؤاخذه در عقوق و تحقیق در حقوق
نیست چونکه هر کس حق دیگری را ببرد و یا دزدی و قطع طریق کند و یا اموال و املاک دیگران را
غصب نماید و یا طلب دیگران را انکار نماید و یا شریک و وارث تعدی کند و یا بناحق مطالبه چیزی از دیگری
کند و امثال اینها دفع این صدمات و ابطال این شرارات و مؤاخذه این واقعات یا با علما و حکام
شرع است و یا با امرا و حکام عرف که در نزد ایشان بثبوت رسد و بحکم ایشان مجری گردد اما
ثبوت در نزد علما حق یا ناحق موقوف بسؤال و جواب است و امرا ایشان حق یا ناحق را موقوف
بسؤال و جواب بلی رفاقت و آشنائی خویش و التماس وزیر که در سلطنت به بیحیائی و تهاکی و تهدید
و تخویف هم در نزد هر دوان مدخلیت دارد پس اگر گاه کسی بناحق ملک دیگری را مثلا غصب کرد
و یا مال او را انکار کرد از اول مظلوم مسلما میداند که نخواهد مطالبه حق کند آن طرف ظالم
اولا تمکین نخواهد کرد که در محضر عرف و شرع حاضر شود پس اگر ضعیف قوی است که اگر بحاکم
عرف شکایت کند التفاتی حاکم عرف ندارد و اعتنا باحکامات او ندارد زیرا خود یا رئیس
ایل قوی و طایفه بزن و بهادر است که هرچه در مملکت میکند بزور بازوی خود است و حکام را
با چنین اشخاص مدارا است یعنی با دولت و حکام هر قدر در تعرض با آن و دفع شر آن نمی‌بینند
زیرا محتاج بقوه قهریه و لشکر و جنگ خواهند شد و اگر بکنند مغلوب خواهند شد و یا جمعی
مقتول شده بالاخره او را گرفتار نتوانند کرد و اگر زیاد تنگ بگیرند در کوهها و صحراها با جمعیت
خود بسر خواهد برد و ولایت را خراب خواهد کرد و اگر زیاد سخت شد خواهد گریخت پس حرف
در تعرض باو نیست چنانچه بعضی خوانین ایلات اینطور هستند فی الحقیقه با دولت [illegible]
قوی در یکطرف هستند مثلا با پانصد سوار یا کمتر بعضی پنجاه سوار تا ده سوار هست دارند

ولکن سواران و تفنگداران ایشان ده سوار مقابل صد نفر بلکه دویست نفر از لشکر دولت
مبادا استبعاد کند کسی از این مطلب مکرر ملاحظه کرده ایم مثلا بعضی روزها دو نفر از
خوانین یکمنزلی شهر که چندان اسم ندارند و قابل اعتنا نبودند با هشت سواره از اولاد [illegible]
زیاده از هشتاد هست یکطرف ولایت را اگر حالی است مشتمل بر زیاده از صد پارچه ده
این ده سوار در آن حال هر قریه را که خواستند انبارهای مالکین را بالکلیه غارت کردند
و چند ده را چاپیدند و چند ده را مثل سلطان عمر با اغنام آن در چهار صد تومان بیشتر و کمتر
حواله مثل مالیات کردند و آن بیچارگان از خوف قتل و غارت اغنام و احشام بلکه اثاث
البیت فی دفعه یا قرض کرده یا هر کس خود داشته مثل مالیات دیوان جمع کرده دادند [illegible]
و رعایا دسته دسته عارض حکومت شدند حکومت هر چه خواست با استمالت و نرمی و عفو جرایم
ایشان را دست آورند ممکن نشد یک دفعه زیاده از صد و پنجاه نفر از لشکر ولایت فرستادند
مدتی طول کشید آنها از یکطرف و لشکر از یکطرف دهات را مالیده و غارتیده بالاخره معلوم
و منکوب را جمع کردند بلکه سرباز و عسکر مع جرئت مقابله با آنها نداشتند میدانستند
بیک حمله آنها آنها را نابود میسازند باز دفعه دیگر جمع کثیری فرستاده اینها هم بار بالای بار
رعیت شده منکوب را جمع کردند دیدند با ایشان دست نتوانند یافت طرف حکومت طالب صلح
و مدارا گردیده واسطه در میان آورده برانگیختند باهم اینکه از تقصیر شما گذشتیم فلان مبلغ از گرفته‌ها
بفرستید ایشان وعده داده اعتنا نکردند و چیزی نفرستادند باز مشغول عمل خود شدند
این دفعه غضب حکومت سخت گردیده جمعیت سوار و سرباز و توپچی و توپ و تفنگ [illegible]
از یکطرف و جمعی سواره از یکطرف برای گرفتن ایشان فرستادند و مدتی بکاه آن ده سوار

اینها را در صحراها و کوهها و دهات این طرف و آن طرف گردانند و چند دفعه مقابله کرده بهم
کار را شکستند بالاخره لشکر و عساکر نصرت مآثر غالب و ظفر [illegible] در رجعت کردند بعد به ترکیه برای
ولایت شد این بود که آن ده سوار بهر قریه وارد شدند در این وقت قحطی و تنگحال رعایا
آنچه خواستند گرفتند و آنچه توانستند بردند و این جمعیت کثیره هم برای خارج و سیورسات بهر جا
رسیدند بعد از گرفتاری و شکنجه رعایا آنچه خواستند بردند آن محال بالکلیه تفرقوا ایادی سبا
و دهها بالکلیه خراب گردیده اهالی با حیوانات صحرا شریک غذا و رفیق تنها گردیدند جاوا
بعید شماری لشکرها از قانون جنگ خبر ندارند و اکثری بلادی کشیده [illegible] پاک گرفتارند و هم ابداً
نفع و حرفه و انعام و خلعتی در این جنگ ندارند بلکه در این جنگ و غیره هرچه غارت هم بیارند
فلوسی باینها نمیگذارند و جان شیرین را هم با دم تفنگ و رندل [illegible] میدهند میدانند
ده نفر شجاع از جان گذشته تا صد نفر لشکر کشته نکردند تا خشک دارند جان تفنگ
نگاه دارند و آخر هم گرفتار نشوند بطرفی میگریزند کسی را چه کار بخود زحمت و بیهوده [illegible]
افتد خدا رحم کرد که آن ده سوار غرضشان جز دفاع نبود و الا بعهد و قصد از لشکر نکشتند والله
محالیست حالا حکم بگرفتن [illegible] باز جدید در عوض کشته‌ها بدهات دیگر داده شده [illegible]
اقلاً دو هزار تومان از رعیت پول [illegible] او طلب میخواهد مختصرا اینها یک قسم از اشرارند که زور بازو
اعتنا بحکام عرف و شرع ندارند حالا ملاحظه بفرمائید جریان امر امثال اینها چه قدر از اشرار و جاهل را
محرک میشود و چه قدر خوف و هراس از دلهای اوباش میرود و چه قدر شیاطین [illegible] کسب کرده
عمل با این مقرر میدارند قسم دیگر مظلوم میدانند که ظالم که غصب ملک و غارت اموال او کرده
اگر بحکام شکایت کند جان را در عوض شکایت میبیند زیرا ظالم شنیع است [illegible]

نامدار و صاحب ابنیه که همه اشرار است و خودش بجهت اجرای مقاصد خود و طایفه اش امیر فوج است
مثلاً و لکن دولت لابد است که او را امیر بداند کیف کان در طرفی از مملکت واقع است و اصلاً حکومت
باو قدرت و تسلط نیست زیرا که هر سال اقلاً صد هزار تومان از اطراف و جوانب و طایفه خود بغیر حق
اخذ میکند و یا یکی از رجال و خواتین دولت سلطنت یا شخص اول و صدر اعظم دولت تعلق دارد
و مذاق همه اطراف سلطنت و رسد اوست که مناط حکم و اوامر جز از پول و [illegible] نیست و میدانند که
کدام یک را [illegible] حرف مقبول است [illegible] کار از همه بیشتر تواناست [illegible] اول
مثلاً [illegible] کشی فرستاده هزار تومان [illegible] تقدیم میکند و تسلط نام در تمام
در ولایت [illegible] اگر ده [illegible] قدرة و قدر سلطنت است [illegible]
که اگر بخواهد در یک روز همه احکام مستقیم مامور نماید هزار سوار نیز [illegible] را می تواند که آن هزار سوار مقابل
[illegible] هزار لشکر دولت نتوانند بود بهر طرف میل نماید دهها و محال و قریه را بالکلیه بزمین بست و خالی
از سکنه کند میکند از هر کسی که ادنی حرفی بخلاف خود بشنود مال و جان او در معرض تلف است بطوریکه
هیچ وقت هیچ حاکم در تمام ولایت جرئت ندارد او را اندازد و املاک و قری و رعایای دیگران همه در [illegible]
و دخل املاک خلایق [illegible] سلطنت او هست اگر روزی ده هزار تومان حواله برعایای دیگران
کند بحرف حاضر هست [illegible] بدون کلمه مالک که دیده و املاک دیگران را خراب و [illegible]
کسی در خانه خود با عیال حرفهای را نمی تواند بگوید یا اسم او را نمی تواند برد و دیگر کار از آن
گذشته کسی احتمال دهد که شکایت بحکومت یا عرض به دولت در خصوص او [illegible] نماید [illegible] خواهد بود
و دیگر را بعد از آن [illegible] حرام خواهد کشت چاره جز از عرض و تمکین بخود او نیست ابداً در حق او
شکایت حکومت و دیگران بجائی نخواهد رسید که رجال [illegible] فرار او در حمایت حاضرند و هم [illegible] حکومت را

چنانچه در اطراف [illegible] ممالک [illegible]

جز مدارا و موافقت با او و تکلیفی نه ادنی شان او و ارذل رعیت او لبریز بر کنار و اعیان و امرا و علما
مملکت هر چه بیار و قوه نطق و راه ادب جز از عرض نحو داد و نیست و در اجرا احکام خود در تمام
ولایت اصلا محتاج نیستند حاکم و حکومت و حکومت در ولایت جوار او بی اذن و ترخیص او حکمی
نتوانند جز از خواهش ما شنید ما از خود او چاره ندارد مع ذلک هر دو سمی و صاحب علامات
که حکومت را هم سیر می نماید با اسم هم [illegible] چرا که حرفی در وقت حکومت و عزل انجلاف از نکوید و خود
او مالک امور است و اعتنا با حدی ندارد حکومت و اطراف حکومت [illegible] اگر بدانند او میل ندارد
لیمتی آدم نمی توانند بفرستند والله سر و بازو شکسته غایب و خاسر منقطع خواهد گشت حالا
ملاحظه بفرمایید که چه قدر از اجامر و اشرار با [illegible] بادو با هم نوکری و خویشی دو حاکم در تعیین
او باید مردم روز را سیاه و حال را تباه سازند و چه قدر ترک کسب و عمل کرده به تاخت و تاراج
و آن پردازند و قسم دیگر از اشرار که سمت بستگی به دیوان و اهل دیوان دارند یا منصب
و لقبی را نسبه کرده اند و خود یا یک نفر که آقا و رفیق و خویش [illegible] او هست راه بدرباری
حکومت دارند چنین اشخاص اگر مال مردم را ببرند و یا حق خلق رانند خود صاحب حق میدانند
که اظهار بحاکم شرع فایده ندارد که حاضر جواب و سوال نشود و اظهار بحاکم عرف هم ثمری نخواهد
بخشید زیرا کسی او را با آن شخص به مقام استنطاق و تحقیق نمی آورد رعیت و کسبه که بابت سوال [illegible]
بالستگان دیوان دارند اگر در بیرون در کلمه اول را بگوید الکسی که جلیس حاکم است خود او را
قطع کرده دلخواه را بعرض رسانیده تا کلمه ثانیه مقصود و تیر [illegible] نامیده پشت کردنی و مشت
دهنی خورده تصدیق حکومت با آن جلیس و ندیم و بستگان او داده خواهند که آن طرف
مظلوم من بعد هم از حق خویش محروم بلکه مقصر و مجرم خواهد گشت ~~[illegible]~~

وقسم دیگر از اشرار هستند

وقسم دیگر از اشرار هستند که مظلوم میدانند با او محکومت عتبه نمی آیند و سوال و جواب
نمی کنند احتمال میدهند که شاید حکومت عرفیه تحقیق نماید ولکن بیقین میدانند بعد از تحقیق
و تفتیش ~~یقین میدانند~~ که اگر نخواهد حکم نحوی نماید طرف ناحق مبلغی خواهد داد و بهای حق او را
ضایع خواهند کرد و او هم امکان این مقدار عطا در مقابل خصم ندارد و پول حقها ناحق کرده
و این را دانسته اند که عادة حکام است همینکه این مطلب معلوم گشت که حکم بطرف پول خواهد شد
ملاحظه بفرمایید چه قدر اجامر و اوباش و اشرار خدا ناشناس ترک کسب و تحصیل معاش کرده
مسلط بر فقرا و رعایا گردیده اموال ایشان را اخذ کرده و قلیلی از مال خود ایشان باین
در مقام دفع فرح گذاشته باقی را خود می بلعند با این همه اقسام اشرار باید مظلوم جز از سکوت
و صبر و ترک شکایت بحکام شرع و عرف نماید والله ثمری نخواهد دید و آنچه رفته رفته جان و باقی
اموال در عوض تلف خواهد رسید و بعضی اشرار رعایا مال مردم را برده و یا حق با انکار کرده
طرف مقابل مظلوم شکایت بحاکم شرع برده ظالم اعتنا نکرده لابد اظهار بحاکم عرف نموده اولا
طرف ظالم مخارج بیهوده حکومت میگذارد تا اشتباه کاری نماید و اگر آن طرف هم امثال آنها را
یافته او هم مخارج گذاشت نوبت بحکومت رسید فلان مقدار را اخذ کرده امر برافع می نماید
ایجاد ابنای ترافع گردید دعای اتباع حاکم شرع با اجابت رسید و کیلان و قدم در دربار ما هم را
باید دید و شهود را باید مبالغی بخشید در سال و سه سال و یک سال شد طرفین تبدیل جمع
و لابد [illegible] قیل و قال که هر را پول سبب و دخیل گردیده بنا کار هر دو طرف مطلع می شوند که [illegible]
مقابل با به انتزاع را ختم کردند و چیزی دست بیاورند با هر طرف پول داد زیاد است حکم شرع
گرفت آن وقت نوبت پول گیری حکومت عرفیه رسید اگر کسیکه حکم گرفته پول زیاد داد خوب

واالله آن طرف پول زیاده داده حکم شرع حق یا باطل معوق خواهد ماند ولکن بیرشوه حکومت عرفیه
واطراف او یکدفعه آنچه خواهند گرفت میگیرند و یأس یا رجا بزودی خلاص میکنند که فرموده
امیرالمؤمنین علیه السلام است الیأس احدی الراحتین و اما اطراف حکومت شرعیه یا دامیکه
دریک طرف چیزی هست و بالکلیه تمام نشده دست بردار نمیشوند و اگر یکی هیچ نیست در مقابل نگاه
میدارند تا طرف غنی را باخر رسانند چه بسیار رابه النزاع که ده مقابل آن خرج شده و عمل
ناقص مانده و آخر قوی هر طرف است او برده است حالا بسیار از مظلومین از اول
میدانند که رسیدن بحق خارج بیشتر از آن حق دارد رفع ید کرده بخدا وا میگذارد و چه بسیار
اشرار ناحق محض از گرفتن یکی که جزئی دارد میگیرند زیرا میدانند که او میداند خلاصی متوقف
بپول فوق العاده است و نصف مدعی به را وجه المصالحه خواهد داد کیف کان این ترک تحقیق
حق و نبودن حکم بحق و مقرر بودن حکمها با پول و نبودن مؤاخذه در جمیع امور ملک خلاف چنان
مردم را از کسب و درستی گذاشته و دزدی و بدزدی و خیانت کرده اند که عشری از اعشار اهل
اسلام در پی کسب حلال نیستند کسی از خوف دزد در خانه ایمن نمیخوابد و کسی را امیر با ایمنی
و آسودگی نیرود کسانیکه ایمن استند دزدان و قاطعان طریق و غارتگرانند زیرا ایمن استند
که کسی نیست که در اوقات بمؤاخذه و دفع ایشان نماید بلکه اکثر رؤسای طوایف و امراء و متنفذان
طرق و قراسوران ها و متنفذان شهر و بازار شریک دزدانند و بعضی از رؤس کسب بزرگان
این است که جماعتی دزد و قاطع الطریق و غارتگر نگاه داشته اند که در حفظ و پنهان کردن ایشان
و استخلاص ایشان از دیوان سعی نمایند و اگر محقق شد و گرفتار شدند جزئی از آنچه برده اند برشوه
و حاکم و مؤاخذه کننده میدهند و اشرار را نیز او نسته کسب خود را نیز اقرار داده اند بلکه بعضی حکام

خود

خود دزد و قتل و غارت کننده نگاه میدارند و این هم یکی از مداخل ایشان است و سایر خلق که شغل
کردی و قطع طریق ندانند هر یک بعضی از خلاف علاوه شرعیه چسبیده و هر کس بطریقی از خلاف دست کرده
بسیاری صنعت خود را ادعا از دیگران کرده و طرق حیل اخذ مال مردم در دست آورده و بعضی خیانت در کیل و وزن
و بعضی بطریقی بعضی را قرض از مردم آورده آخر اداء را انکار قرار داده و قسم را مکر دانسته بعضی مال مردم را بعنوان
کسب و تجارت میگیرد و بعد بهانها کرده خود را مفلس وانمود نماید یکی مبلغی بحکام میدهد که مثلا فلان چیز را کسی
غیر او نفروشد مثل کچی و اک و زغال و غیره و بهر مردم رای فروشد اطمینان بکسی نمانده و امید سلامت در هیچ
عمل باقی نیست گذشته از ملاحظه مرتبه که مجبور است که بروسا و علما و امرا و سبب این است که مؤاخذه برای او
نیست و هیچ شرارت را بر مردم اجرا میتوانند با زحمات زیاد خود را از کره خادم و بسته یکی از علما قوت یا امرا نمایند
و هر رئیسی هم که ده نفر خدمتکار کافی است صد نفر را نگاه میدارد زیرا مواجب ایشان دزدیدن و شرارت کردن
بر دیگران است بعضی نوکر و خادم فلان عالم و بعضی بسته و متعلق فلان ظالم است نصف خلق باکسب و زراعت
و تجارت با این نامها تعیش میکنند ولکن [illegible] و دوافعان ظلم و کید و کین از هزار یک کی است
هر کس صنعتی و کالی دارد برای او وبال است و هر کس از [illegible] میکسب خود کرده راه درستی میرود ابرو و ذلیل در
اشرار آمله یعنی اهرام منافق و مقلوب از اهل تکبر متوحش ضعیفان و رعایا پایمال گردیده اکثر اراضی ایران که خداوند
عالمیان استعداد این اراضی را بجا خلق فرموده که هر چه زراعت کنند در کمال خوبی حاصل آید و هر جا ارانعم بانهر
از اکثر اراضی روی ارض است بسکه بیچاره رعایا از حد تمامت محلانه به کسب کم کار بکردن ایشان شده اند از قدرت افتاده اند
بسیاری از دهات خالی از سکنه گردیده و بسیار جاها خراب و بایر افتاده و بعضی جاها که معموره دارد ربع و خمس آن
مزروع نیست اکثر از غایت اضطرار رو به بلاد خارجه گذاشته اند که کدام دولت و مملکت است از روی ارض که ازاما
ایران عمله و سائل و کاسب خوار و ذلیل و مسکین و بی صاحب در آنجا نیست اکثر رعایا یکی فی دکاه ندارند و بکمیتی تمم

بانیه اند بسیاری تنها بعضی هم اقناعت میکنند و بعضی تکدی را پیشه ساخته اند و جمعی اکرنسکی و خود را بیمار و غمخوار
جا می سپارند اما اغنیاء فاسد شده اند الان اکثری مکرر نادر ایشان باک ندارند که آنچه جمع شده از حلال است یا حرام
حق خود یا حق ناس است یا از ظلم بر دیگران یا بالکلیه میل احسان و اقدام بر خیرات از ایشان مسلوب گردیده ابداً اعتنا ندارند خیال
ایشان است که تعمیر بقعه خیری نماید از قنوات و مدارس و رباطات و مساجد و حمامات و وقف املاک و دستگیری اهل علم و یتامی
و بیماری بی قیمان و دلسوزی بحال بیوه زنان یا ملاحظه صله ارحام … ایشان بلکه پدر از پسر بیزار است اگر … ماند و …
بیار و برادر از برادر گریزان و ابداً کسی با کسی دوستی درست و وفا و صدق و صفا ندارد و کسی در این خیال که فقیر
بیچاره را دستگیری کرده قرض و مایه کسب دهد ابداً اقدام بامور شرعیه و احیاء دین و ملت نمیکنند و کسی در خیال
دفع شرور و ضرر از دیگری نیست بلکه هر کس تواند با قول و فعل شکست بار گرفتاری میگذارد و همه طالب صدمات
امثال و اقران و قلوب همه پر از بغض … و آن شغل … و حبس لوازم بیماریها که … جان
بگیرند و برای مشتی … بدست آمده نه رحمی بحال … بیمارستان و نه انصافی در عمل با دیگران همه
در خیال آنکه فلان ده و باغ و دکان را که فلان فقیر یا متوسط علاقه دارد چه وقت از دستش در آرد
و در عوض آنکه زکوة و صدقات دهند رشوه میدهند و ربا میگیرند و در بدل علم و عبادات و صلوات
و صیام و ادعیه و اذکار وقت خود را مشغول شراب و قمار و لعب و مزمار کردند حضور در مسجد
ننگ و حضور بمجالس غیبت و بدگوئی و فضولی و سعایت ضد یت عقل و فرهنگ همه … با یکدیگر در قطع
احسان و حفظ مال نمایند و هر یک دیگری را در غیبت بعداوت اهل علم و شرع و محبت اشرار و فجار میکنند
و لکن چه کنند می بینند که هیچ در دست … را نگاه نمیدارد با این همه قیل و قال همه در اشتغال و نزاع
و جدال و در معنی فارغ البال نه زیرا از هر طرف … اهل دیوان و عمال … و … و وزرای
و … و مال مردم خوردن بطرف آنها است لهذا بعضی به … خرج کرده و تقدیم رشوه داده
داخل اهل دیوان میشوند بعضی از خوف بلباس اهل علم در میآیند بعضی … درویشی … .

و علماء بیچاره که سالیانه ده مقابل آنچه مقرر است با رشوه تعیین شده از جانب دولت بعضی نه
و صدقه فی الواقع رشوه میدهند مع ذالک آسوده نمی شوند هر ماه و هفته و سال بکسانی نفقه خواران
دودمانها بباد فنا میدهند و توجه بجانب دیگری میکنند اغنیاء غیر اهل دیوان که از تجار و کسبه
هستند علی الاتصال رو بتنزل و پریشانی هستند وجود اغنیاء که برای انتظام امور دولت و ملت
لازم از همه جهت است فی الواقع بنیان حیوة مملکت هستند تیشه ها در دست مفتخواران دولت
و ملت بر هم زده و مهلت این ریشه را نمی کنند این است که صد نفر تاجر معتبر ایران بقدر یک
نفر تاجر متوسط دول خارجه ثروت و مکنت ندارند و اما فقراء فاسد شده اند اولاً که
جمیع تکالیف الهیه از معرفت علوم و عبادات و طهارت و نظافت و ادب و انسانیت را مختص باغنیاء
دانسته و خود را از زمره مکلفین خارج محسوب میدارند و کأنه اغنیاء ایشان را فقیر کرده اند لهذا
نهایت عداوت با اغنیاء میکنند و بسیاری از ایشان که جهل و تنبل و بیعار و بیعقل هستند و اصلا …
از امراء و علماء ندارند و بنصایح و مواعظ اعتنا نمیکنند مال مردم را بخود حلال دانسته پس بعضی مشغول
دزدی و کیسه بری و قطع طریق و شبگردی هستند و بعضی اسم نوکری امراء دیوان و ملاکین باو بل
دست آورده دست تطاول و چپاول باموال مردم دراز میکنند و بعضی بلباس اهل علم و سادات اجراء و ابرام
و طرق حیل را راه معاش قرار میدهند و کف سؤال در دهات و مساجد و منابر و اوقاف می گشایند بعضی
کسوت صوفیه و درویشی و ترک دنیا و شعر خوانی و ادعاء ذوق و علم تنجیم(?) و کیمیا و دعوای جفر
و دعانویسی و فال بینی و تسخیر اجنه و جمیع لوازم سؤال و ابرام و الحاح در درخانه ها و بازارها و محلات
بطرق مختلفه و ترادید و وسائط از فقر و گرسنگی و مرض … و خود را کور و لنگ و شل و … جلوه
وانمودن و بعضی باسم طلب علم در مدارس و غربا مفت طلبان بسر بردن و بعضی بتقلید و مسخره گی و …

خنده آور گفتن و بعضی باسم علمکی کار خلق را معطل کردن و بعضی بنام اسم کسب و معامله در باطن
دزدی و خیانت و بسیاری شروع بادعاهای ناحق از اغنیا و شرارت و جمعی بوکالت دار القضا و شهادت
ناحق و اسم خدمت در دربخانه علما که هر اینها تخریب مبانی مدنیه و ابطال معنای انسانیه و تعطیل
استعداد و قابلیت و بار گران بر دوش اهل مملکت و ملت و هتک دین و شریعت و بسیاری خود را دارا و معتبر
وانموده بقرض و معامله مال اغنیا را گرفته بعد بمقام انکار و اظهار افلاس میآیند و اغنیا را نادم از نجابت
و دستگیری خلق میکنند و چه بسیار است صاحب ثروتان را اینطور اشخاص مال از دست گرفته با انکار و انواع
بلیات و مدافعات بی ثمر و بی چیز می نمایند خصوصاً بحمایت بعضی خدمه اهل علم و هر روز و هر هفته
و هر ماه و هر سال ترقیات مردم ایران در جهل و ترک قانون و شریعت و انحطاط طرق جهل و شرارت زیاده
از سابق میگردد و عجب استعدادی در ذات اهل ایران هست که به هر چیز میل و عزم کنند و مشغول گردند
در اندک زمان بدرجه کمال میرسانند و وقتی بود که در علم و هنر و شجاعت و آداب کمالات انسانیه و سلوک
طریق عزت و تحصیل ثروت و عمل بقوانین دین و شریعت لازم اهل عالم گوی سبقت بوده بودند و الآن
که مسالک بیعاری و بیغیرتی و فروع از آداب عقل و انسانیه و تحصیل طرق جهل و تنزل و ضرر و شرارت مفتوح
گردیده و ابواب ضعف و ادبار و نکبت و ادبار باز گردیده در همین مطالب فضلاء اهل همه دولت و ملت
بانی در جهات بیتربیتی سراغ داده نمیشود و ابداً کسی از طبقات امراء و علماء و رؤسا جز از اجراء اغراض شخصیه
خود مقصودی ندارند و ابداً ملاحظه نوع انسانیه و عموم اسلامیه و راه حسب پیدا نمیشود مثلاً اگر در تخریب
مسجد اعظم باید یک نفر کاک کند که از قیمت آجر آن اشکال خواهد برد اگر خوف بلیه نباشد احدی مضایقه
ندارد و هیچ اعتنائی کند که این مطلب افتضاح دولت و قلع بنای شریعت و قمع اساس عزت ملت است.
و هکذا در هر عمل مثلاً یک نفر شهر عالم محض حفظ ریاست و اظهار قدرت با یک نفر اعاجم و اشرار و بیدین

وبمجیای

وبمجیای برگزیده از میان یا شاید هزار نفر که در مراتب هتک دین و شرع احدی در یک میکشد بدرجه این
نمیرسد آنها را در هر شری و فسادی و در عمل به بنیادی نهایت حمایت میکنند که زیر لواء او جمع شوند اگر چه هدم
کلیه بقیه اسلامیه خلایق و جان و مال و آبروی عموم خلق شود و دین و شریعت پامال گرده ایشان شود و هکذا
سایر امور از همین قرار است بسا بیغیرتان پیدا میشوند که محض اینکه پولی بدست آورده بمقتضیات پستی
خود از شراب و قمار و تریاک و جای دجلو پرداز و قرمتح میکنند و زنان و مردان را در منزل جمع کرده بهم مخلوط
و بسبب زنا و لواط کشته از آن دخل میبرد بلکه بعضی پیدا میشود که مادر و خواهر یا زوجه و دختر خود را مایه
معیشت میکنند بلکه بعضی بیغیرتان از جوانان لواط دادن و خدمت بعضی امراء بیدین و بیغیرت از آنگونه
مطلب بجا رسانیده را مایه عیش و لباس خوش و زینت زنانه خود میکنند خلقت مرد را اعمال و فعال
و قبیح و دلال زن است مختصر اینکه امور داخله اسلامیه از انقرار ها است که ذکر شده و چون بنا باین
گذشته که ترک قوانین دین و شریعت و تخریب قواعد ملت و دولت پیش آمده و هر کس را مقصود جز از نفع
شخصی خیال نیست معلوم است هر فرد فرد عازم بر اجراء مقصد شخصی خود خواهد بود اگر چه بر خلاف غرض
دیگران باشد و هم آن دیگری بضد این و این سبب تصادم و عناد و انضمام یک صنف و اصناف یک نوع
و انواع یک جنس باهم خواهد گردید و نفاق و افتراق شایع خواهد شد و امور عدلیه و حقانیه که نفعیه
و متعلق است باتفاق و اجتماع متوقف و معطل و ضایع و باطل خواهد گردید این است که افراد هم
اصناف مذکوره باهم معاند و منافق هستند و اصناف هم کلیه بایکدیگر مثلاً افراد علماء را ملاحظه
می کنی باهم دیگر معاند و ضد و هیچ یک تصدیق حق در خصوص دیگری نمیکنند بلکه اسم و رسم و وجود او را
در عالم نمیخواهد و شخص او را منقرض مقصد شخصی خود میداند فلهذا در مقام ابطال او یکدیگر بر میآیند
و آنچه مطلوب بود که آنها باتفاق آن را یا اجراء و وضع کنند یا دفع و رفع نمایند و بجز از اجتماع نمیشد

عدد و نیاز

آنکه مطلب فوت می شود و آن مقصد ضایع کردد و همین عناد سبب می شود که اغراض شخصیه هم فوت شود
زیرا لازمهٔ عناد همین است که هر یک مانع جریان غرض شخصی دیگری کردد و نمی ماند در میان همه
اشخاص کسی که بمقصد شخصی رسید جز آنکه غالب بهمه اشخاص شده بعد از تنازع و تغالب و آن هم
در صدد زوال زیرا که این نیست مگر بقوة کرفته غالب کردد یا قویتر از قوی پیدا شود و هم
چنین امرا هم در صدد اجراء اغراض شخصیه هر یک با دیگری معاند و متضاد بلکه آنچه فایده نوع
بود در حال اتفاق و اجتماع فوت شود و اغراض شخصیه هم بانجام رسد زیرا هر یک در مقام تخریب
امر آن دیگر است و هم چنین شد حال اغنیا و عوام و رعایا و فقرا که بمقصد مراد اتفاقی نایل نمی
شوند و از اغراض شخصیه هم بواسطه تنازع و تغالب دور می افتند نمی ماند در هر صنفی جز آنکه غالب
بر کل است که بغرض شخصی خویش موفق نایل کردد و از اینجا خوب تعالی فهمید که اصناف با همدیگر
یکدرجه بیشتر در عناد و عداوت و نفاق و ضدیت باشند مثلاً علما با امرا و هر یک با اغنیا
و هر یک با عوام و رعایا و فقرا زیرا که اغراض شخصیه متخاصم و اغراض صنفیه هم معارض یکدیگر است
پس غرض حاصل از اجتماع علما و امرا و اغنیا با همدیگر فوت می شود بالاخره غرض مقصود که متعلق
کل ملت است بدرجات مستحیل الحصول و ممتنع الوصول کردد و از اینجا پی توانی برد که تمامی اعضا و اجزاء
ملت را با مریض است با مراض باطنیه صعبة عسیر العلاج و عضو صحیح در تن ندارد بلکه در هر عضو از
اعضا امراض مختلفه بعضها فوق بعض احاطه نمود و از اینجا تقریر و عبارت دیکر در بیان مرض
محیط ملت توانی نمود که اشخاص و افراد هر منزل و مجمع از خانه و مدرسه و کاروانسرا و غیرها
هر فرد مقصودش اجراء غرض شخصی عاید بنفس خود است و قانون نافع بحال منزل مطلق
که مستلزم مشقت بر فرد شخص و منافی غرض شخصی آن باشد مثلاً مرد صاحب خانه در فراجراء غرض

خودرا

خودرا در منزل طالب است که عیال و اولاد و خدم از مقدار حقوق خود در غذا و لباس و غیره کمتر
و پستر طلبند و زحمات و مشقات بیشتر متحمل شوند و اجرة عمل قصر کنند و زوجه استراحت
محض خواهد و از قدر لازم و حق مقرر در غذا و لباس و عیش و استراحت و بیرون رفتن و سیاحت تخطی
کند و پسر طالب است که هیچ زحمت قبول تربیت و اشتغال بکسب و صنعت متحمل نکردد و بدلخواه خود
هر چه خواهد بپوشد و بخورد و بنوشد و بی زحمت در صحراها و باغات و منازل با رفقا بعیش و لهو گذراند
و خادم زحمت لازم نکشیده و عمل مقرر ادا نکرده چند مقابل اجرة مقرر ببرد و مادر خدا هم
خواهد دختر در فکر آینده خود باشد پس مرد بقدر امکان در مقام دفع اینها از مقاصد شخصیه
برآید و اینها هر یک بنوعی برای غرض خود با دزدی و خیانة و از اعمال و حقوق بکاهند درآیند
پس امر منزل مختل و محل مقرر برای آسودگی و استراحت موضع تعارض و جدال کردد و با این غرض تا
هر منزل نسبت با مور متعلقه بجمله همین ملاحظه غرض شخصی و مرض نوعی را دارد و هر محله نسبت بمحله
این غرض شخصی و مرض ثانوی را دارد و هر بلدی نسبت بکل مملکت همین و تیره هکذا اهل مملکت
سوء ظن متنافی با هم دیگر و هیچ یک قائم بعمل مقرر خود نیست و یوماً فیوماً مرض در اشتداد و قوی
در ضعف و انکسار این حال داخله ملت اسلام است و از اینجا توانی دانست که مذاهب مختلفه
اسلامیه هم با هم در تعاند و تعارض و اتفاق در اجراء غرض از تمامی اسلام ندارند و در حفظ [illegible]
و حراست اسلام کوشش نمی نمایند والله با آن حقانیت ملت اسلامیه و یکانگی حقیقت دینیه
و استحکام قانون سیاستی و غیرت مقرره در عنوان شریعت و وجوب جهاد و دفاع بر تمامی
اسلامیین در حفظ بیضهٔ اسلام و این کثرة جمعیت و وسعت بلاد اسلامیه که حق دارد
هر کسی بکوید که ربع بلکه ثلث کره ارض محوطه اسلام و خمس نفوس اسلامی نام است

[illegible] و با وجود دو دولت عظیمه و دو سلطان اکبر اسلامی که یکی ایرانی و یکی سلطان
اعظم عثمانی است و با وجود دول صغار و امارات مستقله چند از قبیل افغان و ترکمان
و اسلامیان چین و هند و امام مسقط و خدیو مصر و دوازده امیر افریقا و بلدی سودان
و مسلمانان با غیرت قفقازیه چرا اهل اسلام را خارجه کارهای خارق و مخالف با هم دارند که از جانب
دولت روس قفقازیه را که از قدیم حق ایران و اهالیش مسلمانانند تفرقه نماید و جمیل
خود بر ایشان احکام اجرا دارد و سالها در جنگ روس و ایران سلطان اعظم عثمانی قدمی
پیش نگذارد و دمی نیارد بلکه مؤید اعداء دین واقع شود و هم چنین ایران در جنگ
روس و عثمانی و هم چنین در استیصال مسلمانان در طرف ترکستان بلخ و بخارا و خاوراء النهر
و استیلاء انگلیس با افغان و غلبه بر مسلمانان هندوستان و قتل عام و جنگ اسلام در سودان
و آن معامله با مصریان و ساعت بساعت عشونت اندازی از هر طرف بحدود ممالک اسلامیان
کیف کان این بود مختصر از بیان مرض داخلی ملت اسلامیه و اما مرض دیگر فتار از خارج
چون ملل هشیار و بیدار اروپا و دول تربیت شده و صاحب غیرت متمدنه نگریستن نظر بجا
بر ایشان اسلامیان کردند و کبراء و روساء و علماء و حکما و امراء ایشان را در خواب غفلت و در طلب
عیش و عشرت یافتند و رعایا را بی مربی و آداب جمعیت از قواعد زندگی و سیاست نشناختند
و ارباب مکاسب و صنایع را از کار افتاده دیدند و عوض ترقی همه را در تنزل یقینی
کردند رو آوردند آنچه دارائی ما است ببرند و جمعیت ما را متفرق کنند و بزرگهای ما را ذلیل
نمایند و کوچکان ما را اسیر و نوکر و خادم و غلام و کنیز خود نمایند سیر بجائی کردند دیدند
قوانین مقدسه و علوم و آداب مطهره که اعلی ترین جواهر فریده بهشت است در میان ما بیقدر و منزلت

وزیرها

وزیرها افتاده و عمر عزیز و وقت شریف ما بی قیمت و قدر ببطالت و تن پرورستی تلف می شود
و اهل کمال را الکال و باکره دیده و جواهر معادن ما زیر خاک مهمل نهفته و ارض کوه و خزینها
بی خیر و منفعت مانده و مستعدات ارباب صنایع نقلیه ریشه زیر خاک پنهان می کردد و راه
کسب و تجارت بر ما بسته شده و قلیلی ثروت و دولت ها از ارث سابقین بیفایده مخزون شده
و مملکت ما آنچه در زاقتی و نهفته است زنگ کهنه در آن گرفته و دین و مذهب شریف ما مخفی و مغلق
لسان شده و دندان طمع با این گنجهای نهفته به صاحب و حافظ تیز کردند و هجوم با این دست ها
بسته ما آوردند و اولاً قوانین محکمه اتفاق و اجتماع و عدل و مواسات و طهارت و نظافت
و همت و غیرت و آداب و جمعیت و سیاست و امنیت و غیرها را از ما دزدیدند و در میان خود برده
لباس اسلامیت از بر آنها کنده لباس جدید رنگارنگ بر آن پوشانیدند و مال خود آنها را بنظر
جلوه دادند چنانچه ما غافلان بیخبر و جاهل که بی ثمر آنها را نشناختیم و در حسرت جمال نعمات آن
در چشم انداختیم و ایشان را عالم و خود را جاهل و ایشان را حکیم و خود را سفیه و ایشان را عاقل
و خود را باطل یافتیم و خود را در کمالات محتاج ایشان دیدیم و ایشان را اکمل و افضل از خود
شمرده الحاصل و نقلیه ایشان را پسندیدیم کاش در تکمیل مستعدات نقلیه می نمودیم بلکه
ما را احمق و جاهل و فریفته حیل و تزویرات و کجی در لباس درستی و مکر در صورت وفا و عداوت
باسم محبت یافتند و دست تطاول به ثروت ما دراز کردند و آن مزورات ذلت در جای ترقی را
در فقدان ثروت هم ترک کسب و تجارت و بطالت اعمال و ضعف نیرو انتشند پس ابواب تجارت را در بلاد
ما بعنوان صداقت گشودند و بموافق عقل ما متاعهای قلب و بی دوام و بی مصرف و سریع التلف
بممالک ما ریختند آنها را باسم اسلحه حالیه بوزن طلا و نقره بما فروختند و طلا و نقره ها را بردند

الله اکبر کرورها نقد ما به تفنگ و توپ و سایر اسلحه و غیرها رفت بالکل طرح جدید و سبکی نوین اختراع
کردند مضطر ماندیم آنچه در مقابل طلا و نقره بما داده بودند گویا آهن سازیم پس کرورها زر و سیم ما
کو آهن و پیل و کلنگ که دیدیم مگر طرح جدیدی ریختند و نیرنگ تازه انگیختند آنچه باقی داشتیم از طلا
و نقره باز بردند ای احمقان چرا خیال نکردیم آیا این آهن در مملکت اینها میروید ما هم بکاریم
یا از معادن بدست می آید ما هم بدست آریم بلی عذر داریم که بگوئیم که خداوند حکیم در همه
ممالک معادن خلقت فرموده چرا که بکار می آورند و در ممالک ما سراپا هیچ جا معدن نیست چون
خدا امید است این ممالک را مهلت مالک خواهد شد و آنها هم مهمل خواهد ماند ای بیچارگان
آن پولها را که بما فروخته دادیم چه می شد ابتداء عشر از انواع آنرا اینها جا عقد داده بدست
آنها معادن خود را پیدا و استخراج طریق ساختن را تعلم میکردیم چه بگوئیم مسهای ما باید از اینها
بیاید ساخته و ریخته و برنجهای ما در کردید و ظرفها و جامها ساخته شده و همچنین ساعتها و چراغها
حتی در ولایت ما چوب و درخت نیست که چوبها را انبار از آنها کنند و جامهم و زنان نقره بنوشند
خاک و گل هم نداریم کرورها پول ظروف چینی و کلین بدهیم پنبه های ما را مفتی بخرند و ببرند
و باره رنگی و شکلی زده متقالی بقیمت متی بما فروخته طلا و نقره ببرند تمامی ملبوسات و تجملات
بیوتات ما از ایشان باشد ملیون ملیون طلا و نقره بساعتها و سماورها و اسباب شکستنی شیشه
و بلوری ببرند چراغها و روغن چراغهای ما ایشان دهند کالسکه و عمارات ما از ایشان زینت
گیرد پولهای ما را خانمها بقیمت اهمی بسته آنها داده تا ببر کردند طرح دیگر بسنج شکر دیگر
و سابقها کردن رکود و بمصرف محض در هند و قیها آرمید باز تجدید و تجدید تلگرافات را ایشان
برای ما درست کنند راهها را آنها بسازند ملاحظه بفرمائید آنچه با این قبیل بر ثروت ما آورده اند

آیا حق دارد که کسی احصا نماید بلی می شود احمقی مثل من بگوید این چه عیبی است تو با مکینی این
عین عزت ما است که بزرگ و کوچک ما در کمال استراحت و آسودگی مشغول عیش و عشرت گردیم
و آنها زحمت کشیده فی الحقیقه اجیر و عمله ما باشند بلکه نوکر و خدمه ما محسوب کردند ما با کمال آقائی
و بزرگی حاضر استعمال کنیم جواب این است ای احمق مثل من این آقائی نیست و اینها استحقار
این فی الحقیقه قتل نفوس ما و هتک ناموس ما و غارت اموال ما و اسیر عیال و اطفال ما است که بشکل
خادمی و خدمت در آمده برای فتح ممالک ما و بنده و کنیز کردن اهل ملت ما جنگ و جدال و خونریزی و عداوت را
لازم ندیدند و دیدند که ما را با کمال علانیه غارت نتوان کرد و بانهایت سهولت اسیر توان نمود و بجز غارت
عمله و خدمه خود توان ساخت برای فتح ممالک ما توپ و تفنگ بدست خود ما دادند و دشمن لشکر
لاله و للاها فرستادند و زنجیر اقمشه و البسه بگردن ما افکنده و کنده ساعتها در عوض بپای ما کردند نقود
و ثروت ما را بردند اقویا و در راه ما را عادت کرده و فریب خورده تجملات بی معنی نمودند حتی شراب
و عرق مستی را حاضر فرستادند و سم قاتل ادویه در شیشه ها ریخته فرستادند طبیب امراض ما شدند و مرض را
بجان ما وارد کردند ما را ناز پرورده کاه و بعیش و تجمل عادت کرده کلا نقود را تمام کردیم و برای مخترعات
جدیده چیزی نداشتیم پس اقویا و دوش رو کردیم که رعایا و ضعفا را کاوش کنیم شاید نقود دست آورده
برای تجملات مخترعه قلب و درد کش هایشان دهیم پس شروع کردیم بظلم و تعدی و سؤال و تکدی و حیل
و دزدی را آنچه آن بیچارگان داشتند بردیم و ایشان را مضطر و مستأصل نمودیم از کسب و زراعت ماندند و لابد
شدند ترک تحصیل نان نمایند و عملکی ایشان را مقدم فرمایند از استیصال رعیت و ترک زراعت کار بقحط
و غلا کشید لابد مانده و دسته دسته و فرقه فرقه رو کردیم بممالک خارجه که عمله و فعله در عتبات ایشان شویم
و سائل در خانه ایشان کردیم حتی مضطر شدیم که نان ما را هم بدهند و اگر کان جزئی نقد بود آنرا هم ببرند آنچه

خواستند کردند و آنچه دشنیم بردند آخر ما را باستقراض از خودشان مضطر کردند که مبلغ معظمی قرض
نمائیم و آنچه سالیانه دست آوریم بعنوان منافع پول بایشان دهیم و بالاخره چنان گرفتار شدیم که دست از
مملکت خود برداریم و از جانبی راه و رسم مراوده و معاهده با ما کذاشتند و از ممالک خود جاسوسها
بر ما کماشتند ما ساده لوحان آنچه در باطن داریم و ضعفهائی که بآن گرفتاریم بهزار درجه از ما بهتر
مطلع شدند و با بیچارگی قوه و قدرت تحکم اکر داریم آن را نابود بقلم دادیم و در پیش چشم ایشان هم
دیگر افتادیم امراء و علماء را بجهت تکذیب نمودند و تخویف فرمودند تحقیر ایشان این بود که ما را
منع از ظلم و تعدی نمودند و بحیل اعداء تنبیه میفرمودند و در امر حفظ اسلام امر باستحکام میکردند
و علماء بر امراء بحث کرفتند و از حقیقت مقصود اهل کمال آنها غافل ماندند که غرض ایشان تجدید حیوة
دولت و احیاء اسم ملت است پس نفاق و افتراق ما را دانستند و چون در امر سیاست و پولتیک
رشته اش در دست ایشان هست می دانند مملکت بدون بی زحمت با تفریق امراء آمده هست هر سعی
ایشان القاء نفاق میان اسلامیین و تحریص فقهاء خود از فرنگی پرستان برای اغتشاش ادیان ما علماء
دین و اهل ملت بی خبر باشند و حیل آنها را پرده برندارند و مقهور و مجبور ساکت مانند و ایشان
هر روز با کمال جمعیت در مملکت ما نفوذ کنند و هر دم با نهایت لعنت مقدم شوند رشته امور ما را
بدست بگیرند و اختیار ممالک را قبضه نمایند گاهی راه بکشند و ما را بناله و آه اندازند و چرا
راه مملکت ما را ایشان مالک شوند که همه چیز از ما دخل برند بر راه رفتن هم از ما چیز بگیرند
معلوم است که هوا را هم مالک خواهند شد تا تنفس یا منفعت باشد با کمال التعلیم رئیس تمام امورات
ما شوند بیع و شری بدست ایشان باشد ندانم آب باران و نور آفتاب تابان را بچه حیله بهای
کران بر ما خواهند فروخت آفرین بر ذکاوت و تدبیر ایشان و اف بر غباوت و کند فهمی ما

ایضا

ایضا از هر طرف مملکت ما قدم بقدم پیش می آیند سرحد داران ما از حدود بقیمت ارزان میفروشند
و مأموران آنها با نشر و اظهار شر میخرند قونسولهای ایشان را ما احترام حضرت رسول کذاریم
و وزراء ما را ایشان عبد خود پندارند ادنی رعیت در ولایت ما تاج سر و تربیت و اعزاز
ما در ولایت ایشان قرین ملامت فی ما بین اجامر و اوباش ایشان در نزد جاهلان ما کالوحش الانسان
و تحقیقات کبرا ما در نزد ایشان ادنی و ارذل دینی ندارند و ما را بیدین پندارند و با تهدید
و حرفهای هوا و ما را از ما در آرند و انجا دار الفنون برای ما باز کنند تا معاش جوانان از کلاله
آنها جز از للبنه هیچ چیزی ظاهر نسازند ملاحظه کنند که ما باید خون بگریند که خدمت مأموری
آنها نیز ترک ما استهزاء می کنند و بخلاف معاهدات خود اجرا میدارند عجب با اعتقاد اطمینان بمعاهدات
ایشان داریم و معاهده آنها را سر ما است کدام عهد بی خوف شمشیر دانکیر کسی شده با عهد بکر
معاهده و مراوده ندارند که هر چند در انهدام قوه حربیه بحربیه و برتبه فیکر عسکر فوق العاده
کاشته اند با یکدیگر اظهار مباحثه وحشت جره دارند تا ما را در میان وجه المصالحه کذارند ای
رقیبان ظاهر و رفیقان باطن در خیال تقسیم کوشت این میته هستند آخر نزاع زیاده
و کم از میان برخیزد و زهر همه بر دل ما ریزد جان دوستانند که دشمنان حرف و زبان ما هستند
تا بحال و بجان چه رسد ما ملاحظه نداریم از غرب و شرق و شمال و جنوب مملکت ما بتدریج چه قدر با جنگ
و صلح و عداوت و محبت و عهد شکستن و خواهش و تهدید برده اند و جای ما را تنگتر از حلقه انگشتر
ساخته اند نه از رود جیحون بلکه انطرفتر مملکت ما بوده و نه که حسبنا از تفلیس انطرفتر رعیت ما آبا
چه شد غزنین و کابل و کجا رفت بلوچستان و زابل تنها جز نخجوان ملک ایروان نبود سالها
عربستان تا حدود عمان بر در ما جبین نمی سود آه آه چشم بگو بهای از ما بیچاره دارند و ابوای نبید

فارسیان حق طلق خود شمارند بلی ما بحر شور خزر را هم میکنیم و با در خلیج تنگ فارس چه کار داریم
رود جیحون بهامون رود ما چرا دلخون کردیم رود ارس در صحرا با کنج ارس آرد ما چرا
ما چرا ز همراه و هوسهای زمانیم چند روز دنیای فانی نقطه که در وسط ایران مانده برای ما کافی
خواهد بود هیهات اگر بگذارند ایران اگر اسم مجموع این میدانها بود الف و نون رفته
در دست ما جز ایر نمانده بقول عرب خوف کن که الف و یا را ببرند و با فجور افجور ما را ببرند
ای برادران مگر ما اولاد سام و نریمان و رستم دستان نیستیم مگر سلطنت ما یادگار پیشدادیان و کیانیان
نیست مگر اشکانیان و ساسانیان بر اقالیم جهان حکمران نبودند مگر شمشیر اسلامیان شهره جهان
نبود مگر اسم محمدیان لرزه بر اندام خلق عالمیان نمی انداخت کو آن غیرت اسلامیه کو آن حمیت
ملیّه مگر بلاد اسلام منشأ علم و تمدن و منبع عدل و نشئات نبود مگر ملل دیگر جزیه ده
و باجگذار ما نبودند مگر اتباع اسلام سر افتخار بر آسمان نمی سودند مگر ما امت مامور بحفظ
حدود مملکت نیستیم مگر ما قاتل و مقتول در جنت نیستیم برای کیستیم مگر خطاب قاتلوهم
حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله بر ما نیست و بشارة ولا تحسبن
الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون برای کیست
ای قاریان قرآن وای حافظان وای امت حضرت عالمیان وای اتباع اشرف خلق جهان وای
بندگان خاص خداوند رحمن چرا ذلیل مسیحیان می شوید و چرا اسیر ستمکاران بندگان خدا گردید و چرا بندگی
فاحش پرستان می نمایید چرا عقل بدهریان می سپارید چرا مقصد طبیعیان بدست می آرید برهان قاطع
شما دارید و سیف قاطع بدشمن می سپارید نهنگان جهان شما بودید از نهنگان دشمنان چه ترس
شیرهای بیشه شیران حق توانایی در این مملکت شما لیث وادی و صلی غاز نیستند چرا آهو

پیدا کردید

پیدا کردید و نعره با آه بدل نمودید بالجمله فعلاً اهالی روپا و فرنگستان آن مردمان دانای باغیرت
ما را بهمه جهت مستاصل ساخته و بحالت اسیری انداخته اند و واضح است و جای انکار احدی نیست
الان زیاده از نصف ممالک اسلام تدریجاً بید تصرف ایشان آمده در افریقا و مغرب زمین جزیره
اندلس در دست اسپانیول و الجزیره در دست فرانسه و اکثر ممالک اسلامیان افریقا از طرف
حبشه و نوبه و سودان و مصر در دست انگلیس و جاوه در دست هولاند و هندستان تمام
در دست انگلیس و استریا و بلغار و یونان و جزیره کریت از طرف عثمانی از دست
اسلامیان خارج و چهار دولت علاحده شده اند قفقازیه از دست ایران بدست روس افتاده
بلادی روس از عثمانی برده ترکستان و ترکمانستان و کثیری از ممالک ایران روس از طرف شرق
برده انگلیس از بلوچستان غصب کرده و در تمام این ممالک واسعه اسلامیان اسیر و مقهور
و رعیت محکوم بحکم مسیحیان که تمام احکام و قانونهای خود را با ایشان اجرا میدارند معنی
اسم اسلامی دارند قدرت بهیچ عمل از اعمال اسلامی ندارند باقی که در دست اسلامیان است
من جمیع الجهات هم معاش و تجارت در دست مسیحیان و در ممالک خودشان مطیع احکام ایشان
بطوریکه اگر بخواهند در ممالک ما عزل و نصب نمایند با هر قانون اجرا دارند می نمایند و ادنی
رعیت ایشان در میان اسلامیان آزاد مطلق است که هر بلا بسر ایشان بیارد مختار است و رعایای
اسلامیان در میان آنها مقهور و منقید باحکام ایشان رعیت ایشان عزت ملوک دارند و رتبه
رتبه ملوک هم ندارند قونسولهای ایشان در بلاد ما سلطان و قونسولهای ما در بلاد
ایشان حیران کشیشان ایشان در میان ما داعیان دین مسیح در کمال قدرت علمای ما در میان خود ما
از دعوت بی رغبت و قرین ذلت در همه معاهدات بالکلیه فصول معاهده نفع ایشان
و ضرر ما در حدود ایشان روز بروز پیش می آیند و ما عقب می نشینیم کانه ایشان
یعنی انعکاس در میان ما از زر مغشوش تر و زر ما در میان ایشان از سفال کمتر ما مور ایشان

در میان ما هر حرف شرارت و دروغ رعیت بلکه لسکان ادنی رعیت خود را با کمال حکم میشی
می برند اما حرف راست مأمورین ما را در میان ایشان در خصوص هزار تاجر محترم بجوی نمی خرند
امان از دست قونسولهای ما و نواب ایشان در بلاد خارجه که چه بلاها بسر رعایا که در
خارج هستند بیچاره حجاج بیچاره زوار بیچاره تجار بیچاره کسبه بیچاره عمله آه تذکره آه
قرنطین آه گمرک آه کرایه مرکوبات و سفاین و منازل حاجیان و غیرهم و اقعاً تمام اهل
ملت ما بر حال حاجیان و زوار ما گریه کنند کم کرده اند یعنی حق ما در همه حال نسبت بهمه
احوال گریه است بسیاری از قناسل و مأمورین دولت ما بیچارگان هم چه کنند بعضی
صراحةً گفته اند بلی ما تعدیات بی قاعده بر رعایای خود می کنیم ولکن شما فکر کنید ما هم از
شما هستیم ما را مأمور می کنند بخارجه در بیش چشم خارجه ما هم سالیانه کرایه منزل و خدمتکار
و تجملات و خارج در آن بلاد گرانی ضرور داریم فلوسی با مواجب از دولت که نمیدهند
سهل است مبلغی رشوه هم بابت مأموریت می گیرند فکر نمی کنند ما باید چه کنیم این غیر
این معنی دارد که مسافران آن مملکت را با ما فروخته باشند که از ایشان در آریم آن هم
بوفق قاعده که نمی شود لابد باید بهانه جسته تعدی نمائیم راست میگویند بیچاره اما هیچ
اندازه نمیگذارند قراری معین کنند بگیرند دیگر با دزدها شریک شده در صحرا قتل و غارت
چرا و امثال ذلک تا اینجا ختم کنیم بیان امراض اجزاء ملت را اکثر طوایف کفایت نمی کند
دانستی که این مریض را تمامی قوی و جوارح و اعضا مبتلا بمرضهای گوناگون و سراپا خورد
و شکسته گردیده جای درستی ندارد مع ذلک اطرافش را دشمنان گرفته ساعت بساعت
با تیر و خنجر ریز ریز می کنند و کاسه کاسه زهر جانگزا بکامش میریزند نه طبیبی نه شفیقی
نه رحم کننده نه رفیقی بیکس است و غریب و از عیش و راحت بی نصیب قال رسول الله صلعم
ان الاسلام بدء غریبا و سیعود کما کان و فریاد از بیکسی اسلام گویا وقت او

هل من ناصر

هل من ناصر ینصر دین محمد المختار هل من مغیث یغیث احکام الملک الجبار ای دوستان
ایعزیزان جمع شوید شور کنید و موی سر کنید گریه نمائید و نوحه سرائید وای غریب وای غریب
بگوئید ای محبان وطن ای صاحب وجدان زمن ای خیرخواهان دولت ای غمخواران ملت جمع شوید
و بنظر دقت بحال مریض عزیز بنگرید آیا مادهٔ مرض چیست و طبیب مریض کیست آیا قابل علاج است
و بدوا و غذا محتاج یا حالت حالت احتضار و سکرات و وقت خروج روح و ممات است آیا سعی
در علاج باید نمود یا کفن بکف از حسرت سود و از دور بسر مریض نگریست و بحالش زار زار گریست
پس بهتر اینکه از مقام ثانی دست کشیم و شروع بمقام ثالث کرده مادهٔ مرض را بدست آوریم
مقام سیم در بیان مادهٔ مرض ملت اسلامیه البته از بیان جهت استقلال و علت تفوق عجم برای
این ملت شریفه باشاره فهمیدی که چنانچه علت صحت هر شیئی اتفاق اجزاء آن است با اجرا
عمل مقرر برای هر یک از اعضا همچنین سبب مرض نفاق و افتراق و ماندن اجزاء است از عمل
و از بیان مرض هم فهمیده شد که نفاق و تفرق باعضای اسلام راه یافته و هر عضو از عمل مقرر خود
باز مانده عمده دانستن علت این افتراق و سستی از عمل است پس میگوئیم چنانچه سابقاً
گفتیم که هر شیئی واحد که جهت وحدتی دارد و بآن جهت معنون بعنوانی است مثل شخص زید
مثلاً یا یک خانه یا یک محله یا یک بلد یا یک ملت یا یک دولت ابتداءً از حالت منویه
تا جوانی و بلوغ و نهایت علو و بعد از آن تنزل و پیری و شیخوخیت بالاخره مرگ و فنا
وارد می شود بجهت عوارض خارجه بعضی در منویه و بعضی در جوانی یا میان جوانی یا غیر اینها
از حالات مذکوره مریض گردد و از قوت بیفتد یا بمیرد با اینکه در پیری می شود بواسطهٔ
تقویت و حفظ صحت و مدد خارجی مدتها کار کند بلکه بهتر از بسیار جوانان در جوانی عیش نماید
و عمده علت عروض مرض غالباً غرور و غفلت است و کبر و نخوت که موجب اعمال غضب
و شهوت فوق طاقت است مثلاً شخص زید که با کمال صحت مزاج در بحبوحهٔ جوانی افتد

وخود را در نهایت قوت دیده هر غذا که خورد تحلیل ساند از ضعیفان و پیران شنیده که فلان غذا
مقوی است مثلا امتحان کرده دید شهوت جوش کرده شبی چند جماع کرده سستی در خود ندید
با هر کس مصارعت و جنگ در خواست غالب گردید غروری بد عاقبتی راه یابد نخوتی که عقلش غالب
آید ابدا اعتنا نکند بقول اهل تجربه که گویند فلان شی مضر یا سم است تریاک آدم را بتدریج میکشد
یا کثرت جماع معده را بقوت می آرد یا نباید با هر کس جنگ افتاد در دنیا شجاعان بسیار هستند باید
احتیاط کرد نا آزموده بجنگ نباید رفت و هکذا الملکه البخ فقار الغفو بیباد شوخی و استهزا گیرد
مثلا بعض جوانان شنیده ام میگویند ضرر چیست من ضرر را هم میخورم پس خیلی مغرور بی باکانه
اقدام میکنند براندن شهوت و غضب و اعمال قوی در هر چه پیش آید و نفسش میل نماید پس
بناگاه غذائی میخورد و ضرر ناشی شود یا با پیرزنی بکرر در آمیزد و از آن سستی اعصاب
خیزد یا مصارعت با قویتر از خود کرده بزمین میخورد و شکست بکمرش آید پس از شدت
غرور و نخوت اعتنا بمرض نماید و رجوع بعلاج و دوا و غذای موافق نکند تا مرض شدت
گیرد دلسوزان نصیحت کنند و طبیب را پیش آورند طبیب دوای تلخ حکم نماید و از غذای لذیذ
پرهیز نماید و از جماع و حرکت و عمل قدغن کند او گوش بحرف طبیب ندهد و نصیحت
پدر و مادر را بگوش ننهد دوا را میل نماید و از خار نپرهیزد با پیرزن در آمیزد و عصارت
شجاعان بر خیزد مرض اشتداد گیرد و بتمامی جوارح و قوی سرایت نماید و معالجه صعب شود و قوی
سست و آن احمق را اطاعت طبیب با درست نباشد تا علیل و ذلیل یا بطریق موت
و قبر جویای سبیل شود و هکذا فانه مثلا یک نفر طفل با پدر و مادر بی چیز مانده و با کمال
عریانی و پریشانی صدمات کشیده و گرسنگی دیده از ایندر بآن در تماشا کرده یک صنعتگری شده با رنج
تمام مواجبی درست کرده و از گلو بریده کم کم نقدی جمع کرده تا مایه خرید و فروش بهم آورده
با زحمات قلیل قلیل متاعی با سفرهای پیاده و زحمت زیاد آورده تدریجا دخل فزوده با ثبات

جان

جان و زحمت چنین اموالی فراهم نموده و صاحب املاک و تجارت گردیده مادامیکه زنده و خود حاضر است
قدر مال و معاش را میدانند و بتجربه دانسته که تحصیل مال و اصلاح حال چه زحمتها دارد و شناخته
که رفقا و اقربا و رفیقان رفاهیت و احترامات احترام حال ثروت است و راه دخل و خرج منزل را
دانسته و برای هر یک از اهل منزل از اولاد و عیال و خدمتکاران شغل مقرر نموده و جزئیات دخل
و خرج را متوجه است و اما اولاد دیگر برای او در حال غنی و ثروت متولد گردیده و عیالیکه با وجود مال
عزت وارد شده خود را در دنیا نعمت بی زحمت یافته اند و اسباب عیش و عشرت بدلخواه
حاضر دیده اند و خود شان را محترم و نزد رفیقان مکرم شناخته اند حریص بر تحصیل لذات و اکمال
عیش و عشرت و خارج بهوای نفس خود و ترک زحمت و آسودگی و استراحت از دقت صاحب خانه
بجزئیات دل آزرده شوند و او را لئیم و دنی شمارند و از نصایح او بحفظ مال و اشتغال باعمال
تنگ دل شوند و خیال کنند که این مال بخرج نمودن تمام نشود و طالب شوند که این مانع عشرت
و موجب زحمت ایشان از میانه برخیزد بلکه بعضی مسموم کرده معدومش کنند مانع از خیال رخوت
رفیقان او باش بخانه با گشودند و جوانان با مدایح و قصاید کذا قدر از حاتم فزودند اموال بدرش
زیر دستشان ریخت معیشتشان با مستی و خمار و قمار آمیخت از فوت جزئیات دخل باک ندارند
برای یک تومان طلب که مدیون نداد دلش نیازارند غرق عیش و مستی با کبر و نخوت و خود پرستی
ترک کسب و تجارت و حفظ مال نمایند و صد صد عطر و مغنی و رفیق قمار و زنان بکار خرج کنند هر چه
پیران با تجربه و خیرخواهان اقارب گویند اعتنا ننمایند تا نقود تمام شود و دخل بخرج وفا
نکند بنا گذارند بفروختن از یکدیگر و فروختن املاک پدر رهن رفیقان املاکشان بنصف
قیمت بخرند و جواهرات و اثاث البیت بگرو و قرض برند تا ثروت باخر رسد و حرص
بر عشرت بسبب عادت شدید گردد تا نوبت بلباس و کلاه کشد برای باختن قمار و وجه
شراب و خمار از همه جا که امید منقطع گردید رفاقت رفیقان باخر انجامید بیک نان که اصلاح

کسسته و راه معاش از همه جانب بسته رفیقان را هم نه هند و دوستان فلوسی بکفش ننهند جوان
ناز پرورده نان جو نیابد و پلاسی پوشش بدست نیارد نه منزل و نه پناهی و نه بجالیش راهی
بالاخره از همه جا مأیوس و قرین آه و افسوس در سرما منزلش تون و در گرما جالشش بون
کف سؤال پیش خلایق گشاید و از دکاکین و خانه ها بدزدی رباید ناگاه گرفتار عسس
و قحبها بالاخره محبس خود ببیند و پای در کنده و زنجیر بیاد آرد نصیحت پدر مهربان و خیرخواهی
عاقلان و بخاطرش آید اجتماع این و آن لبر سوزه آن احمق نادان گریه ثمر ندهد تأسف
فایده نبخشد مریض و ضعیف و خوار در گوشهٔ زندان سر بکنده نهد بی طبیب و دوا افتاده هم
این قاعده را که دانستی حالا نظر نما بحال مریض ما همینکه ملت اسلامیه ببرکت زحمات حضرت
رسالت و مردان جانفشان امت باوج عروج رسید و بشرق و غرب دامن کشید از شرک
و جهالت بتوحید و معرفت و از سبعیت بانسانیت و از جور بعدالت و از وحشیت
بمدنیت و از افتراق بجمعیت و از تعاند بالفت و از فقر و فاقت بغنی و ثروت
و از قتل و غارت بامان و امنیت و از فحش و سفاهت بعلم و حکمت و از رزایل بفضایل
رسیدند سلاطین و مالک رقاب جهانیان گردیدند بهر ملت حمله بردند ذلیل و مقهور کردند
ممالک واسعه را القرف کردند خزاین دول را بقسمت آوردند جهانیان را بحیرت انداختند
و ملل را مسخر ساختند جمیع اعدا و از مخالفتشان مأیوس و گردنکشان بر متابعتشان مأنوس
علوم ایشان شرق و غرب را منور نمود و رایات جلالتشان از قطب بقطب شقه گشود
کوکب سعادت طالع گردید و آفتاب اقبال بنصف النهار رسید اسباب عیش و راحت
فراهم آمد و مخازن مال و ثروت بهم در آمد از احتمال زوال ایمن گردیدند و از نقص
و انتقال مطمئن شدند پدران برای پسران خزاین گذاشتند و گذشتند و بزرگان اهل تجربه
از دنیا رفتند نو رسیدگان با عزت و ثروت بر آمدند و خلف جای سلف با عزت و جلال تکیه زدند

مادامیکه

ما دامیکه بزرگان ملت غفلت و غرور را بخود راه نداده و از مکر اعدا غافل نیفتاده بودند علما
و امرا با اتحاد و وداد در حفظ عزت و حراست مملکت می بودند و قوانین حقه را ایشان بنفسه
و اتباع اجرا جهد داشتند و ما دامیکه افراد ملت تکلیف خود عمل بشریعت میدانستند و همه
در امر بمعروف و نهی از منکر معاونت همدیگر مینمودند و از جزئیات سستی اهلی اغماض
نداشتند و جزئی قوت و قدرت دشمن را کم نمی پنداشتند و همه اهل اسلام را اعضاء
و اجزاء خود محسوب میکردند و در همه حالات باهم عدل و مواسات و انصاف و مساوات
بعمل میاوردند و ما دامیکه حریص بر اجرای اغراض شخصیه نبودند و فتوت و غیرت را اعمال
مینمودند روز بروز در قدرت و قوت میافزودند و مع الله تعالی در تزاید و ترقی بودند
و ماه بماه در عزت و ثروت عروج داشتند و سال بسال مملکت آباد تر می ساختند تا نوبت
با مثال ما ناخلفان رسید لذت شهوات بمذاق ما دوید لذات و شهوات ما را غافل ساخت
و مستی غرور ما را بکاهل انداخت چون خود را در محل امن و استراحت و خانه عیش و ثروت
دیدیم و از عداوت و رقابت طمع دول ایمن گردیدیم غرق گردیدیم بطرب و عشرت و مملو
شدیم از کبر و نخوت و خو کردیم به تنبلی و بطالت و عادت نمودیم بعیش و کسالت
پس مقدم کردیم عیش دنیا را بحکم و مصداق گردیدیم آیهٔ شریفه را فخلف من بعدهم خلف
یأخذون عرض هذا الأدنی ویقولون سیغفر لنا ظاهر مضمون اینکه خلف شد
بر آن درستکاران خلفهائیکه وارث کتاب گردیدند یعنی تنها باسم وراثت کتاب و دین
قناعت نمودند میگیرند متاع این عالم ادنی و لذائذ دنیا را و میگویند زود است که ما
آمرزیده شویم چنانچه ما چون از تنبلی خود در دین همینکه مرتکب معاصی گردیدیم و ملتفت
آن خلاف شدیم میگوییم خدا کریم است و میامرزد و در امر آخرت کریم را نام و مهام امر
دنیا را بکرمش وا گذاریم و قال تعالی فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا

الشهوات فسوف يلقون غيّا پس اول عیب ما حرص بر مستلذات و اتباع شهوات شده
بس رو کردیم بعیش و عشرت و مست شدیم از غرور و غفلت طالب نفایس ماکولات و مشروبات
و ملبوسات و مرکوبات و غیرها شدیم و همه راب تو و مشقت خواستیم عادت کردیم بتن آسانی
و انیس شدیم ببطالت نه الکت لسون بر شده مردان مقدم داشتیم و عزت خود را در کرم
و نرم بنداشتیم مساعی جمیله در لطافت ملبوس و مفروش و لبس و نرمی آنها نمودیم و شره
بر اکل و شرب مستلذات بیودیم مردان بحالت زنان افتادند و زنان طبیعت شیطان
گرفتند پس بزرگان بشغل ملاهی و مناهی پرداختند و لفایح ما صحاب بشت گوش انداختند
اغنیا بحفظ صحت ملت نخودند موعظ حسنه و دلایل متقنه را پشت پا زدند و قوانین
مستحسنه و شریعت مونمنه را تغییر دادند مستی و جهالت باد نخوت بدماغها انداخت کانه
نه دیدند در قرآن کریم بئس مثوى المتكبرين و نخوانده اند در کلام حکیم ان الله لا يحب
كل مختال فخور و نشنیده اند در حکمت قدیم ولا تمش في الارض مرحا انك
لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا پس رو کردند بترتیب اسباب کبر یا و سلوک
طریق فخر و خیلا پس چنان دانستند که مستی و نتیجه جهال و بطالت و همه جلال است پس
با نخوت کلاه های خود را از عقل انفنغ ساختند و شور غرور بدماغها فلک انداختند خارج بار رفتند
کردند اسرافا و بطرا و تفریق مال بگزاف کردند ریا و سمعة امتیازات متکبرانه برای خود
خواستند و با ظهار جلال با اعمال رکیکه پرداختند یکی باید لباسش آقا بپوشاند و دیگری بازو
از آستین کشاند یکی آینه بگیرد دیگری زلف و روی و عارض سر کرده اسلامی ترتیب دهد آن
یکی کفش گذارد و آن دیگری عصا بردارد دیگری رانی شبه بر دوش یکی برای وربایش در خود گشی
چشمها از تکبر نیم باز لبها در کلام با صد ناز آثار جلالت نخش بر خلایق دلیل نهایت الکمال
حقایق جمعی بیاره در دو رش از عمل آواره از صدای بر به بر به کوچها بر گردید طاق

طراق

طراق کفشها بفلک رسید برای نفس جمعی کثیر از کسب و صنعت آواره گردیده ده نفر غلام مطبخ هیت نفر خدام
طویله ده نفر غلام قلیان یکی آبدار و دیگری حاجب دربار جماعتی شاعر و مسخره و مطرب و ندیم و خواص این علایق
و آن ساقی خاص حساب و مناصب باقی ماندانم مختصر هر کس نام بزرگی بر خود بست از جمیع علوم و اعمال
غافل نشسته جز خورد و خواب و عمل سیه و عیش و قمار و خمار و رقص و ابنقدر کبر و غرور و اتباع بیکار از ده
و صد و هزار گذرانند تجملات و عمارات هر یک بمراتب زیاده از لیاقت سلطنت و در یک مملکت هزار
پادشاه و هر یک را لشکر و اتباع و سپاه و شئونات و رسوم را حد و نهایت نماند پس کار کردند بالفاظ و عبارات
چند لقب از پیش و چند از پس اسم شریف مکتوبات از زیادتی رسوم چند مقدار قدر جا ها بلی
بقربان خاکپای جواهر اساسی ملک فرسای فخر زای عرش بهای جناب مستطاب کامیاب شوکت و جلالت مدار فخامت
و ابهت اقتدار عزت و عظمت شعار آقای اکرم انجم اعظم اشرف اقدس انور اجل اعلی عالی متعالی امیر
الامراء العظام و رئیس الکبراء الفخام منشاء للعظمة و الجلال و مدار للشوكة و الاقبال و معدنا للفخر
و الکمال جناب امیر تومان مبارک مقدسه میمونه دولت فخیمه بهیه و سلطنت جلیله علیه دام اقباله
العالی و مدظله العالی بعرض بندگان آستان ملک پاسبان قدس نشان خود میگذارم حضرت اجل
یا اینکه فدای محضر مبارک اقدس اجل اشرف ارفع و انور اطهر ارفع و حضور جناب مستطاب
آقای حجة الاسلام و المسلمین و رکن الملة و الدين ابا الایتام و المساکین و قدوة الفقهاء الاشدين
و نخبة العلماء و المجتهدین و فخر الكملة الفضلاء المحققین ملاذ الشیعه و مدار الشریعه علامة العلماء المتقی
الوفی الولی البهی الرضی الزکی الالمعی اللوذعی الاتقی و زعیم الموزعی اتقی الامام الهمام الحبر النحریر القمقام و البحر الطمطام
و الکامل التام و ملاذ الانام و قطب الایام عون الاسلام فلان الشریعه لوا و ملجا الملة البیضا
امام الجمعة و الجماعة فی جامع فلان ادام الله ظله علی رئوس الفقراء و الضعفاء و سایر اهل الاسلام بابه
آقایان ببخشند از نادانی کمی لقب بیاید یکی از هزار عرض نشد دیگر مواخذه از بی نظمی نوشته نفرمایند
اگر آب و تاب نظر فرمودن و تکلم و مجلس کلاه و سواری و پیاده و ورود و خروج و غیره شود موجب ملالت

ضرب نیم نیم

در چیدند

آه اگر مجلسی روی دهد چه آشوبها برای صدر مجلس فراهم آید باید دامن همت بر کمر و کمال بیچارگی در نظر گرفت
انها بیشتر رفته و صدر را گرفته هر کس اگر چه بسیار بزرگتر بیاید از دست ندادنا کاه فوج صدرنشینان رسیده
با روی ترش و جبین درهم پرخشم و دست و پا و زانو و لب و زبان خشک فرانسه والمان در مجلس افکنده گاه
گاه لازم است غلاسه و کلاه افتد و عبا و قبا دریده شود زانوها بهم خورد و قوزیز بیشی بر دست بالادی صحبه عقیق
معنی به اهل اجسام میفرمایند هر کس از سرما خورد کی است غرق عرق صحبت خفا شد هر کس از اینها چوئی
ضعیف است بهلو شکسته بیرون خواهد رفت مقعد بزرگی در اغوش دیگری عبا و قبای عزیزی زیر زانوی بی
تمیزی فریاد از اندام که قیامت بمجلس فرمایند و لوله حشر و زلزله نشر در مجلس افکنده یک قلبان و صد چشم بطرف آن
باز و یک خادم و صد دست بطرف او دراز اشجع میشی گرفت و جان در دل منتظر بابی نام گوی طی
گفت بنای صحبت و مکالمه است باید اظهار فضیلت و ابراز شخصیت نمود کسانیکه عمر بعیش و مستی گذشت
گذرانده و سر ابا کسالت و بطالت بجهة یا براهنجه روزی در مدرسه خوابیده هر یک خود را افضل نضلا
عالم دانند و علوم و حکمت را بی تها دستخوانند ما و را ایشان را ارسطو زانیده و شیخ رئیس پرورده یکی را فقه
و شریعت در فطرت بوده همان در صباوت بعلامه زمان در آمده و دیگری را جنیدانه جنید و بایزید است یکی در عقل
استاد و بطرکیر و در تدبیر مدرس بمبارک و زیر آن دیگر جالینوس ایام و دکور انیکوس عهد الله نام یکی چند
کلمات مشکله در گوشه دستمال بسته در هر مجلس و الکند دیگری از حروف لاهوت و جبروت از ناسوت ملکوت
پرد آن بزرگ اسطقس فوق الاسطقسات در زبان و دیگری را حکایات زرق و رنگ سازی فن
در بنای خدا رحم کند بعضی عبا با چند کلم از احکام شرعیه یا قواعد لفظیه در حفظ نباشد و الله در نابغه
بی پایان در مجلس جوش و خروش بهر طرف رو نماید و با کمال بزرگی بدیگران خرده نماید میفرماید
اگر یکی غنی تر و قوی تر عالم تر و زبر دست تر بیه لغو راید کسی بد نگوید و هر نا مربوط فرماید چه
راه تصدیق دیگر بگویم سفره بهر ترتیب آمد و مجموعه را اول بیش که گذاشتند و اقتا و لکن خطوط آن
نشستند و خوردند و برخواستند خود از بهر بیشی پیر است نوبت تفوق مجلس رسید این فقیر

بیچاره

افکنده

بیچاره خود را عقب کشید ناگاه یکی سینه وار بر جست و دو ان دوان پیش از همه خود را به بیرون آورد ای
بر شجاعت و جلادت ای بزرگوار گوی سبقت را ربود ای برادر میترسم حالا چگونه امکان دارد ای
بزرگان با این ناز و لطافت و با این کبر و نخوت و با این عظمت و جلالت ترک عیش و رحمت کرده
زحمت اصلاح امور کشند یا تلخی تحقیق حق چشند یا کدام فقیر را قدرت اظهار حاجت با ایشان
خواهد بود کسیکه مکلف باشد بر اینکه تا آقا مرخص نفرماید بحضور نیاید بیچاره مظلوم کار بی فوت
شدنی فوری دارد تا چه وقت آقا را از خورد و خواب و شراب و عمل فتح باب وا دیده و باز دیده و کار
و سیاحت و کسالت بخاطرش افتد که این بیچاره زیر دست مظلوم را عرضی و حاجتی است تا مرخص فرماید
خود در اطاق و تکیه به بستر راحت بیچاره مرخص شده در مقابل پنجره و در اظهار مقصد کند دست
بسینه مثل بید لرزان در چند جا رکوع و سجده کنان خاک بوس ملتفت باشد که بال هبار آنچه شنیده باشد
و جا داد و وقت نطق دست حرکت دهد تا یک کلمه عرض کرده نتوانست آقا ولشگر مثل سگ درنده
حمله کرده هر از جنس کیک قصد پشت کردنی خورده و رد سرند هد اینها را امید انجه نام است
اینها را همراه کی بینید اینها تکبر نیست آه آه شریعت کو آن تواضع و تخاشع و اخوت اسلامیه شد

قال تعالی تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا
و قال تعالی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق ایا میدانید خدا تعالی در چند جای قرآن
بیان اصل و نسب انسان از طین و نطفه و علقه و مضغه و بیان حال ضعف و صباوت و بیان مآل
امر از قبر و پوسیدن و مضمحل شدن برای چه فرموده انسان فقیر بیچاره را با کبر با و ناز چه کار
این کبر است که ما را ذلیل و زبون ساخته فی الحدیث القدسی الکبریا ردائی و العظمة ازاری
و من نازعنی فیهما القیته علی وجهه قال تعالی قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه
من نطفة خلقه فقدره ثم السبیل یسره ثم اماته فاقبره ولکن این گوشها باب
گوشها حرف نتوانند رسانید رحم الله امرءا عرف قدره و لم یتعد طوره کاش میشد

۱۲۰

از اهمیت او و وعظ کنم

آیا میشد از این سخنان اندک اثر گرفته اند

این کبرها معلوم می‌شد بلی بعضی فخر می‌کنند که پدر من خر بوده یا سگ بوده یعنی یکی گوید چنین و چنان
داشت و جیبی کرده شکم خود را می‌انباشت و حرص بر جامع میکاشت آیا از اینها شهرت احسان
باقیات صالحات دستگیر بیچاره کرده و آن دیگری چنان قاهر و ظالم بود که خون بیچارگان بسیار
خورده و بسیار دودمان بفنا برد آیا حمایت دین و ضعفا مسلمین کرده غیر و امثال این افتخارات
بهر حال معلوم است غلبهٔ حرص بر عیش و عشرت و مستی و شهوت و زیادتی کبر و نخوت البته
مانع می‌شود این آقایان را از اعتنا بجزئیات و کلیات امور بلکه با آن شأن و شوکت هرگز نمی‌خواهند
از فقرا اهل علم و کمال تحصیل علوم و قوانین نمایند یا صنعتی اکمال و نمایند یا چیزی تعلیم دیگران
کنند یا نظری بحال ملت افکنند این سهل مطلبی بود ملت می‌توانست از وجود این اجزاء صرف
نظر نماید و اینها معدوم محسوب دارد ولکن دانستی که لازمهٔ آن مستی و عشرت و ضروری این کبر و نخوت
این شد که هر یکی از بزرگان و بزرگ‌منشان خواه امراء دولت یا علمای ملت جمعی کثیر را مهمل و بیکار
و معطل و بیعار ساخته و همه را از کسب و صنعت انداختند و این سرایت کرد باصناف دیگر هر جماعت
جمعیتی بستند و بعیش بی‌زحمت نشستند مثلاً جماعتی مطربان و اوباش و جماعتی درویش و کلاش
و جماعتی شاق و دعانویس و جن‌گیر و فالگیر و رمال و جفار و سیاح و مرتاض و صوفی و مدعی حکمت
بی‌ثمر جماعتی ملبس بلباس اهل علم بی‌علم و کسب و جماعتی دزدان و قطاع الطریق و سوارهای خودسر
غارتگر و جماعتی جدید باسم فراش و نوکر آقایان امراء و علماء بناگهان زیاده از نصف اهالی مملکت سوای
اطفال و نسوان بی‌کسب و صنعت بی‌تجارت و زراعت هم در طلب عشرت بی‌زحمت پس ملت نصف
مرده و بیروح شد کاش مرده و بیروح می‌شدند و می‌ریختند آن باقی نیم جان خود را بسامان نگاه میداشتند
ولکن نه بخدا اینها بار گردن آن نصف نیم جان شدند معلوم است در حالیکه همه را باید رنج حیل
راحت و حرص شهوت غلبه کرد آنچه داشتند کفایت نکرد ملل خارجه دیدند اینها محظوظ شده‌اند
که آنچه در دست دارند در راه عیش و عشرت می‌دهند پس طرح رفاقت ریختند و راه آمد و شد باز کردند

وتجملات

و تجملات اجحافانه و فریب ده و اشیاء سفیهانه بقیمت یکی در صد داده آنچه از نقود داشتیم بردند و ما غرق
عیش و عشرت و عادت کرده بتجملات بلا جهت و سرمست بادهٔ غرور و غفلت یک در صد کردند پس
دیدند که ما عجب احمقان و جاهلان بوده‌ایم و خیر از شر تمیز نداده‌ایم پس طمع در مملکت و ملت ما بستند
بهر حیله و تزویر ما را از پا در انداختند و اسیر خود ساختند تا پریشان و مقروض گردیدیم و از غفلت
و خواب بیدار نشدیم و از مستی هشیار نیامدیم و چون اینقدر جمعیت بیکار و کسب و بی‌دخل و صنعت
بآن درجه کبر و نخوت و باین مرتبه حرص و شهوت در این حال جهالت ممکن نیست که دست از عادت
بردارند و مایهٔ عیش ندارند رو کردند بآن نصف دیگر که با جان کندن میخواستند نانی در آرند پس
در ظلم و تعدی و تزویر و زرنگی باز کردند نالهٔ بیچارگان بفلک دوار رسید این عضوهای زائده بار
آن عضوهای با کار شد پس شمشیر که برای دفع دشمنان بود بقبضهٔ دوستان کشیدند و علوم و عقول
که برای تدبیر حفظ ملت و شریعت و رفع مکاید اهل شیطنت بود منصرف بترتیب دام تزویر
برای اخذ ثروت و عزت مملکت گردید چهار رکن انتظام عالم اعنی طلا و میزان و سیف و قلم
در میان ما همه اعمال بتخریب نظم گردید بخدا قسم سالها است اعنی هفتاد سال یا بیشتر است یک نوک
شمشیر و یا یک گلوله تیر از ما مسلمانان در دفع دشمنان و رفع حرمان استعمال نشده و بقدر یک دینار
غارت از کفار را قدرت ندیده‌ایم و بقدر یک حرف با ملایم بعرض عمالشان تعرض ننوشته‌ایم با اینکه
سیف مقرر است برای دفع اعدا و حفظ ملت بیضا و غارت اموال الاجانب و برای عساکر اسلام
جایز بود اسیری و بیع و شرای ایشان ولکن تمام قدرت و اسلحه را بکار میکنند در قطع عضا خود ما
سالها است چه قدر خون مسلمانان در بلاد و قریه و بلده و صحاری و طرق از سیف مسلمانان میچکد
و چه قدر جانها شکنجه و عذاب میبینند و چه قدر مالهای یکدیگر را بغارت و ظلم میبرند و چه قدر
عرض و ناموس یکدیگر را بباد فنا میدهند همه از حرص بر شهوت و کبر و نخوت علم و قلم که مقرر
بود برای اجراء قوانین و تنظیم امر دین و حفظ مسلمین و رد مشرکین حالا همه عقول

استعمال می‌کنند و در قلع و قمع یکدیگر و اختلال قانون مقرر چنانچه در اوایل اسلام معویه و اتباع
او از طالبان عیش و شهوت و حریصان جاه و ریاست مقرر کردند که اهل علم و افکار و مکر
و تدبیر خود را بکار بردند در قلع اساس شریعت بعداوت حضرت رسالت و عترت پس
طالبان دنیا از اهل علم و روشناسان مشغول شدند بجعل احادیث در ذم علی و فاطمه و اولاد
و اقارب پیغمبر و نسبت دادن عداوت ایشان بخلفا و اصحاب پیغمبر در منابر و جمیع اهل اسلام
بر دو قسمت کردند و سب ایشان و لعن آن دودمان را عبادت قرار دادند و بعوام چنان
فهمانیدند که خلفا هم از ایشان و ایشان از خلفا تبری داشته‌اند و کتب در این گونه مطالب
نوشتند و تعلیمات برای این قرار دادند علاوه بر آنکه کسی نگوید معویه و یزید را بخلافت
چه کار هیچ آشکار می‌گفتند خلافت معویه بعینها مثل خلافت خلفا است و نوبت
بنی عباس رسید ایشان هم بجهت استقرار امر خویش اینگونه مطالب را رواج دادند و کتابها
احبا دودمان پیغمبر بودند در خلوت و جلوت بنقض امثال این امور مشغول شدند مدتها
تعلیمات و تصنیفات از بعض علمای اسلام باثبات مقاصد معویه و آل امیه و نقض امر آل علی
صرف شد و در مقابل جمعیت ایشان هم صرف عمر بنقض ایشان کردند و مقابله بمثل نمودند
با آنکه مصلحت اسلام در سکوت از این مطالب بود که جزاء گذشتگان با خداوند حاکم
و منتقم است این چه نقض ابرام است که سبب شق عصای اسلام و فتنه‌ها بین الانام
گردید اگر تحقیق حق برای تبعیت است طعن و لعن چه ضرور هر کسی آنچه حق داند در امر
شریعت و اجتهادش بطور صحیح بآن کشد عمل نماید چرا تقلید علمای عترت که معدن وحی رسالت
بودند جایز نباشد بعد تا این ازمنه حال اهل عقل و علم اکثر بجائی کشید که هم قیمت
برافتاد مال و رشوه بجای قرار دادند بجمعیت یا دین و دیانت که مغلوب و مقهور شدند
پس حق اهل علم که امر بمعروف و نهی از منکر بود متروک گردید و کسی منعی از دلخواه خود ندید

پس موازین

پس موازین حق برافتاد و خیانت در هر میزان مخفی بحیل و بهانه‌ها گشت و در معامله کسی را قید
بمیزان حق نماند و هیچ کس بمقدار حق و حد خود قانع نگردید نه مواریث بمیزان قانون تقسیم
و نه دیون را ادا بطور قاعده معلوم معیوب بجای صحیح و کم در عوض بیش و مغشوش در عوض
درست داده و ستده هم با جور و حدود املاک و موازین قضا و مرافعات حدود و دیات
و قصاص خون و جنایات و جزاء اعمال اهل جنایات شکل متغیر و متبدل گردید مساوات بکلیه
برافتاد و خون یکی بفلوسی نیرزید و خون دیگر برا خزینه‌ها نسنجید قبایح برای بعضی فخر و زیبائی
بعضی بسبب انکسار محقر میزان در هیچ چیز نماند و بجهت این اغتشاش و انقلاب نفوذ بحرانی
اعدا منتقل گردید و عملها باستغراق کشید همه از حرص و شهوت و کبر و نخوت و بیکاری و بطالت
ناشی گردید و اعظم امور و اکبر اشیاء نزد ایشان دنیا و لذایذ آن گردید بهر عنوان و عشق بر آن پیدا
شد پس از همه چیز برای این ناچیز گذشتند چون دنیا معشوق همه گردید عاشقان بر سر آن
بتنازع و تشاجر افتادند و رو بدفع یکدیگر نهادند الدنیا راس کل خطیئة الدنیا جادة
کل آفة پس مثل سگان در سرای میته بدریدن یکدیگر پرداختند فان الدنیا میتة و طلابها
کلاب و چون این شراب منبع شر و رضاع غفلت و غرور است کما قال تعالی و ما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور و بالکلیه فریب شهوات خوردند و بلهو و لعب و لغو و عبث مشغول شدند
انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد
پس برای آن یکدیگر بغض و حسد نمودند و دست بدفع یکدیگر گشودند حضرت رسول صلعم
میفرماید ما انا من بر شما از کفر و شرک نمیترسم و لکن میترسم دنیا انبار رو کنید و بآن غرق شوید
پس حسد و بغضاء بیکدیگر ورزیده پس تمام همت از اصلاح امور دنیا و آخرت بتحصیل آن
بستند و از خدا و رسول و شریعت دور افتادند حضرت رسول فرمودند من اصبح والدنیا
اکبر همه فلیس من الله فی شئ با این حرص و شهوت اکر نخوت و بطالت نمود چگونه

و ظلم در بعض نسخ

که هر کس بعمل و صنعت و کسب و تجارت چسبید بمقصد عشرت نایل شود ولکن با اهمال ذهنهم
طلبیده‌اند پس نماند برای تحصیل مقاصد جز از آنکه از دست آنها که بزحمت تحصیل کرده‌اند در
آرند و آنها هم مثل اینها محتاج هستند پس اینها بیدار کردند جمعی باهم یار گردیده بازور و قوت
از دست دیگران گرفتند پس باز از ظلم و تعدی و قطع طریق رواج گرفت این بی انصافان راضی
نشدند بشیوه که خود مقابل تحصیل کننده کار بردارند و برادرانه او باز حمت و این بار زحمت
قسمت نمایند این هم اگر بود این قدر بی انصافی نبود بلکه ده مقابل صد مقابل هزار مقابل را
قناعت نمودند بلکه بحدی رسانیدند که برای ایشان هیچ نگذاشتند انقدر که زنده مانند باز
زحمت کشیده برای اینها تحصیل کنند این امر ملاحظه نکردند دین و شریعت انطرفشان موعظه
موعظه و نصیحت لغو شمرده شد شقاوت و قساوت قلبها را گرفت خدای ایشان هوای
گردید افرایت من اتخذ الهه هویه گوششان کر و چشمشان کور و قلبشان جاهل شد
~~واضله الله~~ دین و احکام دین را بازیچه گرفتند اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم
الحیوة الدنیا از عمل ذرهم فی خوضهم یلعبون غافل نشستند و از صدای ذرهم
یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون گوش بر بستند از کلمات حقه
رهیده‌اند و در پی آمال و امانی دویدند و گاهی آن قرآن را ندیدند که میفرماید ذرهم
یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون بلکه در عوض حسرت و ندامت از اعمال
قبیحه و تعدیات فضیحه منکه دست یافتند شاد و خورسند گردیدند فتحنا علیهم ابواب
کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذاهم مبلسون و جمعی دیگر که قوت
ظلم و تعدی نداشتند رو کردند بمکر و تکدی و از خدای بی درکن شدند و حیل را سهل شمردند
و از کرید و یمکرون و یمکر الله والله خیر الماکرین چشم پوشیدند بلکه حیل و سؤال ...
مال را این جهله عقل و فطانت نامیدند و از انتقام و موخذه غافل شدند قال الله ولا یحیق المکر السیئ

الآباهله

الا باهله با دخوت غرور دماغها را گرفته اعتنا بموعظ و نصایح ندارند و خود را مستغنی پنداشته
پس چشم و گوش را پرده غفلت میگیرد و تدریجا مهر شقاوت و قساوت بر قلب زده شود افرایت من
اتخذ الهه هویه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة
معلوم است گوشیکه نصایح و موعظ نشنود و قلبیکه اعتنا بفرمایشات صاحب شریعت نکند تدریجا قساوة
میگیرد و صلبیت پیدا کند ثم قست قلوبهم فهی کالحجارة او اشد قسوة و قال تعالی فالقاسیة قلوبهم
قاسیة من ذکر الله تا جائیکه غرق دریای غفلت و مست باده نخوت شوند که آیات العلیم و احکام
نبویه را قدر و منزلتی در نزد ایشان بقدر قول یک طبیب کافر و حکیم منافق نباشد پس شرع و احکام را
استهزا نمایند و مطالب ایشان را مسخره شمارند قالوا انا مستهزءون و نعقل فوائد قوانین
شرعیه را نمایند بلکه با حیوانات شریک آیه ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین
لا یعقلون تا بعضی ازکار بانکار و شکبار کشیده و ترک شریعت و زندقه اهل اشیا کرده قال الله
قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و چون حریص عیش و عشرت و عاشق لذت و شهوت شده‌اند پس
همت معروف تحصیل اسباب عیش و نوش و در عشق دنیا مست و مدهوش شوند و چون تنبل و کسالت
غالب بر طبیعت است اقدام نمایند بتحصیل مال از وجه حلال و کسب معیشت با صنایع و تجارت با قبول
زحمت مسافرت با تعمیر اراضی و ولایت بلکه بنا میگذارند باخذ اموال مردم بطرق حیل و تزویر و ظلم
و تعدی و سؤال و تکدی را هم وسیله برای اینها بدست آورند پس بعضی لباس اهل علم و شریعت پوشیده خیانت
در دست بی پیشه شریعت زند تا آنرا از بیخ برافکنند و وسیله عیش خود کنند و بعضی اسم مقدس دولت
گذاشته همه کارش تضعیف امر دولت و کندن پر و بال سلطنت و بر باد دادن مملکت است برای اینکه
روزه معیشت و بعضی خود را حامی ملت نامیده میل بر چشم ملت زنند و طناب بر گردن رعیت ...

معلوم است عاقبت کار حال ...

پوشیده

افکند

جوانان واطفال که نظر بر بزرگان ورجال دارند ترتیب یافته بعادت ایشان بالتمام نصف این کسب
وصنعت و بی زحمت وتجارت انواع ظلم وحیله وخیانت را مایهٔ معیشت ساخته قانون شریعه بکلیه
از میان برافتاد و مسلک خودسری وبی انتظامی وکشاد آنها که علمشان تحقیق حق واحیاء حقوق بود
بنا را کذاشتند براجراء باطل وابطال حقوق کبیری از خلق لباس اهل دیون پوشیدند وازایا
میخانه جام عشرت نوشیدند وبتکمیل طرق تحصیل مال ضلالیون کوشیدند کانه اهل قرآن نیستند
ویا تابع دین مسلمان نه اکر برای ایشان آیه شریفه ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء
ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون بخوانی چهره پرچین
کنند ونظر خشمکین فرمایند ووعظ الهی را اعتنا ننمایند باآنکه بتجربه یافته اند که خداوند قهار
که مهلت دهنده وصبور است بعد از اتمام حجت واکمال مهلت ظالم را باشد عقوبات مبتلا سیفرماید
وباشوم انتقامات بانتقام میرساند فقد قال تعالی وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون وقال تعالی ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وقال تعالی فویل
للذین ظلموا من مشهد یوم عظیم این قانون اسلامی که سراپا عدل وحق است متروک کردید
وطریق جور وباطل مسلوک کردیده ضعفا ورعیت پایمال وملک ودولت در معرض زوال بمقتضای حدیث
شریف الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وحدیث شریف الظلم یذر الدیار بلاقع بیوت
الظالم مرتع مبتغیه وخیم بلکه اثر جور در نسل واولاد ظالم شود وتار ظلم دود از دودمانها برآرد
ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم معلوم است که سلطان که قلب مملکت
وصاحب نفس نفیس ملت است ووزیر که عقل وطالب استقامت ملک ودولت است مأمورین را که دست
ملت هستند اکر غبار بچشم داخل شود وچرکی او کوش کیرد وخار بپای خلد دست را مأمور نشد برای

کمتر از ... در طلب او قلع ... ماندن خار مزمن ... اعضای ... [illegible]

ازاله چرک وغبار وبیرون آوردن خار هرکاه دست مرتعش وعاصی کردد وچشم وکوش را در مرض
دفع غبار وضرر کور وکر نماید ودر بدل بیرون آوردن خار پاره پاره نماید چنین دستی مستحق تعطیل
وبستن وحبس بلکه اکر ضیع منفر است مستحق قطع وتعاطی است این دستها مرتعش وازین واین
مأمورین خائن ونادان اعضای مملکت را معیوب ساخته وهمه را از کار انداختند ظلم عظیم ارتکاب
مملکت وخیانت بزرک بسلطان ودولت ونقص کبیره بتعطیل ملت وچون اهل ملت این جماعت را در عیش
واستراحت دیدند واز همه چیز مسئول نیافتند واسباب خوشی کذرانم ولذة وشهوت را برایشان فراهم
دیدند مناط کمال وترقی را شرارت وتعدی وترک احکام حق وعدل دانستند پس هر کس را با ید جرکی
شد عنوانش از جور وتعدی پیش کرفتند بعضی لباس علمی را مایهٔ ظلم وجور بر حقوق ملت قرار دادند وبعضی
دزدی وقطع طریق را راه معاش نمودند وجمع بدعاوی ناحق وابطال حقوق وشهامات زور وخیانت
ومجور برداختند قوانین شریعه بالکلیه مضمحل ونابود کردیده نماند از اسلام بجز اسم واسلام حتی
آنکه بعضی محض ذکر احکام را ... [illegible] ... بلا فعل وجه معاش خود نمودند وغافل از مضمون آیه
شریفه یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
کردیدند وتوبیخ یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم را سهل انکاشتند وآیه یقولون ما لا یفعلون را
برای دیکران محسوب داشتند پس با کمان نصف بلکه بیشتر اهل اسلام با حرص وشهوت تمام وتزویر وحیل
ما لا کلام اقدام باخذ اموال از حلال وحرام نمودند وزحمت تکسب وصنعت را برخود هموار ننمودند حکام تجور وکردند
ودزدان فسقه وامنا خونه کاذب را تصدیق نمودند وصادق را تکذیب وحق را باطل وباطل را حق وبار کران خود را
حمل بر دوش ضعفا ورعایا کردند خود بیکار وایشان را از کار انداختند تنبلی وبیعاری باسم ریاست وبزرکواری
نامیده شد معلوم است اکر عضو موقر برای هر انسان از مقدار مقرر ناقص کردد امور مختل کردد پس یکی از چشم

عملش

کور و بی نور و یکی از دو گوش کر و معطل و یکی از دو بازو شل و مهمل و یکی از دو پا لنگ و بی عمل گردید از نصف
انسان‌ها اعمال کامل را خواستند این هم بسی نبود دست شل بالای دست صحیح حمل گردید و گوش کر [?] زاید
بالای چشم صحیح رویید و دندان زاید بالای دندان اصلی آن را از عمل باز داشت و پای زاید بار پای اصلی
صحیح شد نصف بدن بیکار و آن نصف دیگر را از کار انداخت بالکلیه عمل معوق ماند نماند در اهل کتب
جز نادرستی و خیانت و کران گردید بر همه اعمال شرع و عبادت پس با یکدیگر به مقام عداوت و نفاق
آمدند و مملو از نقض و شقاق گردیدند دست به قتل و غارت یکدیگر گشودند و مال یکدیگر را به هر عنوان
ربودند کسی را با کسی وفا و صفا باقی نماند واحدی از دیگری مطمئن و آسوده نشد این قانون مقدس
که با جمعه و جماعت و معانقه و زیارت و مصافحه و عیادت و مهمانی و دعوت و صدقه و تسلی و خوف و صله ارحام
و فتوت و معاونت مؤمن و حمایت و احسان و قضای حاجت و رفع ظلم و رحمت و قرض حسن و هدیه و هدیه
و کرامت و اتحاد مؤمنین و جماعت و وجوب حج و مسافرت و جهاد با کفار و حفظ ملت و امر به معروف
و نهی از منکر و حرمت فحش و غیبت و نمامی و سعایت و بهتان و غوایت و ایجاب تعلیم و درایت و موعظه و هدایت
و صدق کلام و مرافقت و تمجید معاشرت و محبت و ندب استقبال و مشایعت و احترام اموات و تعزیت
و جعل مساجد و مناکحه قلوب مختلفه را مؤتلف و تمام ملت را متحد و همه را نفس واحده و ایدی را ایدی
متحده ساخته و کمال یگانگی و همت و غیرت را بر ردم متحمل ساخته به جهت رو به زوال گذاشت اتحاد خلایق
اسلامیه با یکدیگر در عوض اتحاد و حمایت به تخاصم و شرارت خو گرفتند هر صنف که تا اهل دین دیگر عمارت
بلکه بدتر و اعجب اکثر ترک اوامر صاحب دین را نمودند لا محاله تقلید دول تربیت شده دیگر نخواهند
چگونه دولت انگلیس چهار صد ملیون نفوس به مذاهب مختلفه از بت‌پرست تا اهل اسلام و طوایف مختلفه
از سیاه و سفید و هندی و انگلیسی و افریقایی و امریکایی و ترک و فارس و براهمه و چوکی و وحشی و آدم خوار

وغیرها

وغیرها را چنان ائتلاف و اتحاد داده و چنان با هم مأنوس و مربوط نموده که همه اغنیاء مذاهب مختلفه
رعایای او بهر فقراء مذاهب مختلفه در قحط و فقر از مال خود اعانه مینمایند و ملیان‌ها نفوس را
از تلف حفظ مینمایند و کرورها اطفال مذاهب مختلفه را در هزاران مدارس به علوم تربیت و تمدن
تعلیم میکنند این دولت روس است در جوار ما ببین چگونه وحشیان خونخوار ترکمان و مغول و تاتار را
و نصاری و مسلمین و فرق شیعه و اهل سنت را یگانه نموده که اگر انگلیس و روس و غیرهما رعایای اسلامیه
خود را به دفع ما مسلمانان مأمور نمایند بی تحاشی جانفشانی کنند و ما کار را به جایی رسانیده‌ایم که اگر علماء
اسلام متفقا حکم به دفاع و جهاد و حفظ ممالک دینی کنند کسی رغبت به اطاعت نمی‌نماید بلکه به سبب عداوت
از اسلامیین با یکدیگر رسیده اکثر به غلبه کفار روس و انگلیس راضی گردیده و عزت و سلامت خود را در رعیتی
ایشان دیده‌اند سیما اغنیا به جان و مال از ما مسلمانان ایمن نیستند و تبعیت دولت کافر را عالجه برای
خود می‌بینند یکدیگر رعیت انگلیسی در وسط ایران به تمام اهل ایران تفوق و تعدی میکنند و از بسیار
نتیجه نادانی و جهالت و ترک دین و شریعت ببین تا کجا کشیده بلکه چه بسا از بزرگان ما که حفظ ملت و دولت و ناموس
باید بکار فرستد آنها باشند هم همت ایشان مقطع بنیاد دین و عناد با علمای مسلمین است افتخار ایشان به پوشیدن
لباس فرنگی و نهایت کمال ایشان با اهل ملت نفاق و دوری جستن گمان دارند که شرب مسکرات و ...
کشیده به دست کفار اینها بیدار خواهند شد و بالاخره خورش لحم خنزیر بزرگ و هشیار شمرده خواهند گردید
و با عناد علمای زیرک و دانا کردند و با تخریب بقیه حفظ دولت کنند و با یاد گرفتن لفظ تربیت و تمدن
مربی و متمدن شوند و با ترک اسلام به مرام نایل گردند و با تعلم خط فرنگی همه صنایع و علوم متمدن را
به دست آورند ای احمقان مادامیکه مذهب نداشته باشید مذهب شما جز لامذهبی و بیقیدی و حالت شما
جز تنزل و تنبلی نخواهد بود و از عمر جز مزه کردن هیچ بهره نخواهید برد بلا این مسلک برای الخ

[illegible]

و تخریب مملکت و دولت و قبول اسیری و ذلت آیا مذهبشان بد طینتی بکار عیش و دریوزه و اسراف خوب است
قوم اذا حاربوا کانت السنتهم سب الشهادات للسلطان بالزور ام العیاذ بک اللهم انا باسهم
علی البنین و البنات و الدور مختصر آنکه ... از مطلب دور میافتیم اگر کسی
تأمل کند میداند که اصل مرض از حرص و شهوت بعیش و عشرت و لذت و استراحت شده و از آن جهت
مفرط بر اعمال دنیویه و کبر و غرور و غفلت ناشی شده و مرض تتبع و کسالت طاری گردیده و از آن جهل
و نکبت متولد گردیده و کار بیکاری و اهمال کشیده و ملاحظه حرام و حلال از میان رفته و ظلم و شرارت از
آن متولد گردیده و کار بنفاق و عداوت کشیده و تمامی اجزاء ملت از عمل بفرض خود باز مانده بزرگ
و کوچک و رئیس و مرئوس و عالم و عامی و افاده و نوکر و پدر و پسر و حاکم و محکوم و آمر و مامور در دم زدن
الحکم همت بر ذخیره مال از حرام و حلال و ترک جمیع قوانین و اعمال مقرره از خداوند متعال رو کرده هیچ
و پوچ و زیر و زبر گردیده اصلا کسی در خیال تربیه و دلالت و ارشاد و هدایت نیست و امر بمعروف و نهی
از منکر منکرترین افعال و اشنع و اقبح اعمال شده و اینحرف منحرفه بزرگان و ملت اشتهار کوچکان گردیده
اهل دین و ایمان و عقل و ایقان و عقلاء دولت و خیرخواهان ملت و مربیان حقیقیه شریعت خوار و ذلیل
گردیدند و هر کس از بزرگان ملک و دولت یا مروجان دین و شریعت و هواخواهان اهالی و ملت موعظه
و نصایح میکنند و هشیاران اسلام نظر بر ترقیات دیگران کرده و از جهل و تنزل و ادبار و دشمنان آگاه گردیده
ملک و دولت را و شرف زوال دین و ملت را بر حد ارتحال می بینند فریاد میکنند در برابر میزنند و تنبیه
می نمایند و تحذیر میفرمایند چنان پرده غفلت گوشها را گرفته و غشاء جهالت چشمها کور ساخته که ابدا
گوش بآن مقالات دهند و یا نظر بآن حالات کنند همه غرق دریای وحشت و دست و پای عجز زنند
و ادراکم شده در بادیه جهالت و ضلالت نمی آرند بلکه روز بروز در استعمال کلید اکبر مسکوت شده و جام

غفلت می نوشند

غفلت می نوشند طاس ما از بام افتاده و ایشان چشم بهم نهاده اگر خود عیوب خود را نمیکنند
عاقلان را هم مثل خود نادان محسوب میدارند کاش ملل دیگر بهمان اعتقاد سابق که بما داشتند
و ما را جمعی متمدن میپنداشتند بهمان اعتقاد باقی میماندند و ما اقلا این را هم نتوانستیم که پرده
از روی کار بر نداریم و خود را در نظر ایشان ذلیل و خوار نکرده ایم سری که پس پرده نهان بود
حریفان کردند عیان باد فروشی در سر بازار هر قانون از ما متروک شد اعتنا نکردیم و هر
خلاف فاش گردید بخیال رفع نیفتادیم تدریجا عدل مبدل بجور گشت و هم اعانت نمودیم و هم
بر و تقوی بر افتاد بغضب نیامدیم بی غیرتی حایل گردن ما شد و بیعاری رداء تن ما و اطاعت
بامر الهی نکردیم که فرمود تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان
امر بمعروف و نهی از منکر منکر گردید و لفظ بی معنی و بی توجه مشتهر این خیر امت شر امت گردیده
و از فرمایش حق و رعنا که فرمود کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
و تنهون عن المنکر کانه ما بهم مخاطب نیستیم بخطاب و لتکن منکم امة یدعون
الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر بلاء عظیم و خطب جسیم در این امر
همین شد که عزت و شرافت خود را از دست دادند و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و امر بخیرات و زجر
از منکر ترک کردن نهادند ذلت و انقراض هر ملت از همین گردید که بزرگان کوچکان را بخود واگذاشتند
و عاقلان از جاهلان اغماض نمودند و آسودگی را در سکوت دیدند پس اسباب عزت و قدرت
بر ایشان گردید و خوف و دهشت اهل جهل و شرارت زایل شد و شرار سرخود و مختار گردیدند
و هر چه دلشان خواست مرتکب شدند و الله همه ضعف و سستی و مرض و نفاق و ذلت و ادبار از همین است
که جاهلان و طالبان لذت همین آزادی پسندند و آن را آزادی نام می نهند از ادبی یعنی آزادی

از قید دین و مذهب وخلاصی از زنجیر حفظ عزت و مملکت خوانند اگر زنان ما روکشاده
بازینت و زینت در آغوش فرنگی لامذهب بی‌ملت بخوابد آزاد است اگر بزرگان ترک اسلام
و شریعت کرده سرمست باشد خوش اعتقاد و منع و زدن و قالطعان طریق قید نیست بیجا
و ترک ظلم بر ضعفا و فقرا جبن نفوس است بدنما چون و چرا با عمال هرزه کردن چرا آه آه
قال رسول الله کیف انتم اذا فسق شبانکم وفسقت نسائکم ولم تأمروا بالمعروف ولم
تنهوا عن المنکر قالوا او یکون ذلک قال بلی واشد من ذلک کیف انتم اذا
امرتم بالمنکر ونهیتم عن المعروف قالوا او یکون ذلک یا رسول الله قال بلی
واشد من ذلک کیف انتم اذا رایتم المنکر معروفا والمعروف منکرا یعنی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود چه خواهد بود حال شما در وقتیکه جوانان شما فاسق شوند و زنان شما
فاسد گردند و امر بمعروف و نهی از منکر ننمائید عرض کردند آیا چنین چیزی خواهد شد فرمود بلی بدتر
از این می‌شود چگونه خواهید بود در وقتیکه امر بمنکر و نهی از معروف بنمائید عرض کردند آیا چنین چیزی
خواهد شد فرمود بلی بدتر از این چگونه خواهید بود وقتیکه منکر را معروف و معروف را منکر ببینید
واویلا یا رسول الله حالا در عصر خود همین آخری را می‌بینیم بخدا کسی اگر بگوید ربا نخورید و قرض
حسنه بدهید محل استهزاء است اگر با اهل فسق که حالا اکثر اولاد اغنیاء چنین شده‌اند کسی بگوید قمار
و شراب و زنا و لواط غلط است یا آنکه نماز باید خواند یا فلان آیه چنین است یا فلان حدیث
چنان یا در شرع مطلب فلان است یا غیبت نکنید یا فحش ندهید یا کسی در مجلس اسم از دین و شرع
ببرد یا ذکر و دعا را یاد کند یا بخواهد نماز بخواند یا از عمل ایشان تماشا کند و همه محل استهزاء است
و شخص چنین خوار و ذلیلترین خلایق است آیا حرف حلال و حرام نتوان گفت و یا لفظ خود نتوان

بمیان

بمیان توان آورد و مبهات اشرار عزیز و اخیار ذلیل میخانه و قمارخانه و قهوه و قحبه‌خانه‌ها
بدرجات از مساجد و معابد رواج بیشتر دارد بدترین عیوبات ترک منکرات است اشد دشمنی دین
و دولت عالی است که در خیال ترویج شریعت باشد و الله عالم صورتان که اشد فجار و ظلمه‌اند محترم و معزز
و عالمانیکه خوف از خدا و آخرت ممد دل منکوب حیا و بی‌آزار عجز و بی‌غرضی است و بی‌شرمی و آزار — دارند
عزت و فرهنگ دل مؤمن در جوشش آب و ارکان ایمان اکثر خلق بالکلیه خراب شده و دعاها مستجاب
و بودنا فیونا خلق در وحشت و اضطراب همه مستوجب غضب خدا شده‌ایم و مستحق بلاهای بی‌منتها گردیده
قال رسول الله صلعم لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر او لیسلطن الله شرارکم علی
خیارکم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم یعنی البته امر بمعروف و نهی از منکر می‌نمائید یا اینکه
خداوند مسلط گرداند بدان شما را بر خوبان پس خوبان دعا کنند و مستجاب نگردد بلی و الله حالا اشرار
مسلط شده‌اند چه تسلط و ابدا دعاها اثری نه و حضرت امیر علیه السلام میفرماید امر بمعروف
و نهی از منکر دو خلقند از خلقهای الهی هر کس آنها را عزیز دارد خدا عزیزش گرداند و هر کس آنها را
ذلیل نماید خدا ذلیلش دارد واویلا امر بمعروف و نهی از منکر ذلیل و ذلت تمام بر اهل اسلام روآور — گردیده
شده خدا بنابر وحی فرموده بحضرت شعیب علیه السلام که از قوم تو صد هزار نفر را عذاب خواهم کرد چهل
هزار از عاصیان و شصت هزار از خوبان عرض نمود الهی خوبان چرا جواب رسید از جهت آنکه عاصیان را نهی نکردند
و از ایشان کناره نمودند و مستحق غضب الهی گردیدند الذین کار از اینها بدتر شده و عمل کتمان
حق رسیده بلکه توان گفت که از اکثر اهل اسلام بلکه بعضی عالم صورتان و صاحب منبران نقبه
لازم گردیده از آنجانب خدا و رسول تحذیر و تهدید از کتمان حق میفرمایند قال الله تعالی شأنه
الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب

اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون وقال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا ظهرت البدع
فی امتی فلیظهر العالم علمه والا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وا ویلا
چه بدعتها ظاهر گردیده و چه حقها مکتوم مانده واعجبا دول مسیحیه زیاده از دویست هزار
از کشیشان و رهبان رجال و نسوان در اطراف جهان بهر زبان برای دعوت نصرانیة میگمارند و اهل
اسلام را بنصرانیة دعوت میکنند و کتب رد اسلام و ترویج دین مسیحی مینویسند و در رساله کرورها
صرف میکنند و برای یک نفر کشیش افقی مغرب که در اقصی مشرق بی احترامی وارد شده باشد یک کرور
مبلغی را مقهور میکنند و مملکت عظیمی را متصرف میشوند و دول اسلامیه جهد بر استیصال علمای اسلام
میکنند و علمای صوریان فسقه را مقدم میدارند و علمای حقیقیه را تضعیف میکنند و علمای اسلام در وسط
بلاد اسلام دست از تربیت جهال کشیده و اهل ملت را از دست داده بلکه بعضی لامذهبان وجود
علمای ملت را زاید شمرده بر عالم انسانیت مضر محسوب دارند و در ترویج دهریت کوشش میکنند فریاد
هم از دین است و کارها همه نادرست شده این جمله بیدینان ندانند که استحکام دولت بسته بترویج
مذهب و دیانت اهل ملت است اگر اتحاد مذهبی نباشد و غیرت دینی از میان رود ملک و دولت از بیخ
برافتد آیا ای احمق توانی چهار صد ملیان نفوس اسلامیه را از اسلام برگردانی و بعد هر یک دولت
کنی بعد از آن اتحاد نوع بشری را بخرج عوام دهی این خیال حماقت مثل مذهب طبیعیین پایدار
و حال کار تو نار نه عار است اف و تف بر چنین احمق لامذهب بیدین که بدتر از همه مشرکین
و ارشد منافقین است ای دوستداران وطن و ای خیرخواهان اولاد و زن غم دین ندارید
آزادی و مردانگی خود را چرا نابود می انگارید نادی الحسین عسکر یزید لما حالوا بینه و بین الخیم
یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا فی دنیاکم وصنوا

عنانکم

عنانکم وطغاتکم عن حرمی مادمت حیا اگر این هم چشمی و رقابت که بایکدیگر در القاب و صدر
طلبی و لباس و تجملات و رشوه گیری و فرنگی مآبی و نزاکت و غارت مردم و اخذ امتعه و مسکرات
دول خارجه بقیمت عالی و کثرت دخل در امورات راجعه بدولت از فقرا و هکذا انچه که حصر ندارد
این رقابت و هم چشمی را با اهالی دول تربیت شده میکردیم در علوم و صنایع و اتفاق و وفاق
و قدرت و تکمیل عقل و حراست ملت و مملکت حالا چرا باین روز سیاه می نشستیم که همه چیز ما
از خارجه بیاید و ما را مستاصل نماید ایا از فلزات هیچ معدنی در ممالک ما نیست آیا معدن شیشه
و بلور هم نداریم آیا گل و خاک قابل ظروف هم نداریم آیا در بلاد ما هیچ جای قابل زراعت حفظ
شکر نیست آیا جای در مملکت ما هیچ جا نمی شود ابریشم و پنبه و ابریشم نداریم لباسی کنیم باری در
عوض همه اینها دخل بی زحمت دارند رشوه رشوه که تمام اعمال را منقلب ساخته و ریشه عدل و نظم را
از ممالک ما برانداخته است مختصر بلای عظیم ما همین جماعت بیکاران بیعار انند که بار دوش بیمارگان
شده هم دولت را با انواع و اقسام حیل پریشان و مقروض ساخته مواجبها بیجا می برند و وظیفهها
میخورند عجب انکه دولت این همه مواجب و وظایف میدهد که حفظ رعیت و آبادی مملکت کنند
بالله هر قسم خرابی که دستشان می رسد مضایقه ندارند عجب مردمان بیحیا و بی انصافی که برای بریدن دست
و پا و دماغ مملکت و شکستن کمر ملت و کور کردن چشم دولت از دولت و ملت مزد گزاف
میگیرند با کمال رغبت با عداء دولت میدهند که از ایشان سموم قاتله برای دولت و ملت بخرند
واقعا مظلوم دولت است و مظلوم رعیت که همه اقسام دزدی دزدان و تعدی متعدیان و ضایعات
در حقوق و معاملات و تجارات بلکه تعدی برادر ببرادر و زن و شوهر بیکدیگر و غصب املاک و ریختن
خونها و غارت غارتگران همه از این حکام عرف و شرع شهوت پرست و کوچ مال پرست است
زیرا تمام اجار و اشرار و دزدان و متعدیان قطع و یقین دارند که هر چه کنند اصلا بحثی نیست
و هزار درجه مثل افتاب روشن شود مواخذه نیست همه امور بسته برشوه است هر حقی را

بارشوه باطل توان کرد و هر باطل را با رشوه می توان پیش برد من چه میگویم خود حکومت و ریاست
و سرکردگی و صاحب اختیاری با رشوه دست آمده و برای هر کس آمده نیست مگر برای رشوه که نقدی
هر ساله کرورها املاک مغصوب میگردد و با رشوه پیش میرود و خونها ریخته گردد و به رشوه است
همه چیز رشوه و اعجب العجب عادت شده و از قبح و ضرر آن دیده ها کور گردیده نوکر اگر یک ملک آباد را
خراب و رعایا را غارت کند جزئی از آن با آقا رشوه دهد با کمال شادی اخبار خرابی ملک دیگری را
با او وا میگذارد بلکه مرغوبترین مردم پیش همه آن است که رشوه در آرد و افتخار رسمی است
وزیر عاقل آن است که برای سلطان و حاکم راه رشوه و دخل نشان دهد از که از مال و جان خود
سلطان آخر نه رعیت جان سلطان و حکام هستند مال ایشان مال او هست و مکنت ایشان عزت او
این اختلالات که از بیکاران برخواست و ظلم و تعدی و حیله و تکدی و تسلط اشرار و ذلت اخیار
غلبه نمود احاد خلایق بالکلیه مایوس شدند دیگر کسی را فرصت و حالی نماند که فکر علمی و کاری
افتد که فایده بحال نوع بخشد پس همگی از بزرگ و کوچک و رئیس و مرئوس بیکار و با کار رفته
بستند بر اجراء اغراض شخصیه نفع بلکه بیشتر بقصد کلاه بردن و آن نفع برای کلاه
نگاه داشتن اگر حقیقت حال ما را بخواهی دو هزار جمعیت حاضر کن در میدان وسیعی
هزار نفر اقویا را جمع کن بیکطرف و هزار نفر ضعفا بیکطرف پس منادی ندا کند که آن هزار
بروند کلاه این هزار را بردارند هر کسی هر چند کلاه آورد به هر کلاه صد تومان صد انعام است
و هم چنین منادی ندا کند که از این هزار هر کدام کلاه نگاه دارد صد تومان انعام پس اینها
بهم بریزند روی اینها به بین چه غلغله و غوغا است و چه آشوب بر پا است البته در این بین چه
تنازعات و تشاجرات بر پا خواهد شد و لکن هر دو فرقه که عمل خود را انجام دهند اگر چه با قتل
و زخم و بریدن اعضا باشد همینکه اینها بیکدیگر ریخته و بهم در آمیختند و بکلاه همدیگر آویختند از آن
طرف ده هزار نفر خونخوار اعداء جان شکار که در کمین باشند و چنین وقتی خواهند پس

شمشیرها

شمشیرها کشیده روی با اینها نهند که همه را پاره پاره نمایند و در این بین برادران و اقوام و اعمام
این بیچارگان مشغول تماشا و خنده و بعضی عاقلان هم جوب از پدر و مادر و اقوام و در این غوغا
و کلاه کلاه هم عمل لغو کشتن و کوشش و فریاد و فغان اینها را می بینند برای چند تومان
و بی خبری اینها را از عدوان و هم حماقت تماشاچیان خندان فریاد میزنند و ناله
می کنند که این چه لغو حرکتی است شما هم هستید باید حاضر دفع دشمن باشید چرا یکدیگر را
می کشید ایعزیزان الفرزندان دشمنان رسیدند یکدیگر را واگذارید رو بدفع دشمن آرید
و با این جماعت خندان صیحه میزنند ای بیچارگان چه تماشا چه خنده حالا دشمنان
میرسند در عوض خنده زنده پوست شما و اینها را می کنند کلاه و بول و کلاه ربا و کلاه
صاحب همه را غرق خون می کنند و لکن آنها همگی چنان مست و غافل در فکر کلاه ربائی
و نگاه داری کلاه غرق غوغا و سرگرم شور و لوا هستند که ابدا این صداها بگوش ایشان
نمیرسد حالا من بعضی جاهلان ما خندان و تماشاکنان این جمع بر دنیا که بهمدیگر در آویخته اند
و آن بیچاره فریاد کنندگان ناصحان و خیرخواهان ما هستند که ابدا احدی اعتنا بفریاد
ایشان نمی کند و حال نفاق و افتراق ما حال جنگ کلاه است که همه با یکدیگر معاند
و بدشمنان معاضد هستیم چنان غافل و مست و بدهوشیم که اصلا گوش بموعظه و نصیحت دوری
و شریعت نداریم خاکستر ذلت بسر ما بیخته و سنگ مذلت بکله ما ریخته بزرگان
جز غرور و غفلت نیاموخته کوچکان جز تبعیت و جهالت ندانند و خفته روز اقبال ایشان
رسیده و اذار یا حرام کردید اتفاق مبدل بنفاق و اجتماع بافتراق و کنا فی
اجتماع کالثریا فصیرنا الزمان بنات نعش پر و بال ما سوخته و جهل ربانی
افروخته و انا کنا نعقد تساقط دلشه لم حسرات کما لما دطائی ازهمه در بدر
این جهل مرکب ما است که با این حالات باز بیدار نمی شویم و از مستی غفلت هشیار نمی گردیم

یقین دارم که بزرگان اگر کلمات مرا بیچاره را بینند بنظر حقارت خواهند دید و بقهقهه
خواهند خندید و دهنشان نشکند و خدا این رنج از زمین براندازد عالم صورتان از جاهل بدتر
بزرگ نقشان از سنگ کمتر بدانند این خنده‌ها را در عقب گریه‌هاست امور تضحک
السفهاء منها ویبکی من اواخرها اللبیب خدایا این شب ظلمانی طولانی را آیا
روز روشن نورانی در عقب نیست ولیل کأن الشمس ضلت ممرها ولیس لها نحو المشارق
مرجع الهاایا گوش شنوائی و دیدهٔ بینائی در بزرگان ما پیدا نخواهد شد آیا یکی را از موعظه اثری نخواهد
یا همه نوای بلبل را بغوغای زاغ و زغن بدل کردند نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد که گوش هوش
بمرغان هرزه گو داری حیف از دین خاتم المرسلین و موعظ یعسوب الدین که چنین جواهر گرانبها بدست
بچون ما جاهلان افتاد عجب احمقان بوده ایم آخر نمیگوییم ما انسانیم یا حیوان و اگر انسانیم چه فرق
با درندگان و بهایم داریم و اهل چه دینی و مذهبیم آیا اهل اسلامیم گو نشان آن و اگر اهل مذهب
دیگریم گو آثار آن بهرحال معلوم گردید که مادهٔ مرض ملت ما غفلت و نخوت است که علت آن
مستی از حرص و شهوت بود و اینها هم بسبب ظلمت قلب و قساوت گردیده از تنبلی و بطالت و سعایت
و رزالت مع جبن و ظلم و طغیان و کذب و بهتان و سبعیت و عدوان و اینها هم سبب اجراء اغراض
شخصیه و انفصال اجزاء نوع از یکدیگر و نفاق و افتراق و شقاق است مقام چهارم در بیان اینکه
آیا مرض این مریض ضعیف و درد این علیل نحیف قابل علاج و تخفیف است یا کار بیاس کشیده
و کارد باستخوان رسیده باید منتظر مرگ استاد یا بتعجیل موت دست گشاد بدانکه یکدفعه کلام در
امکان معالجه می شود که امید باشد علاج فایده دهد و یکدفعه در فعلیت و تحقق آن است که معالجه خواهند
کلام ما در اول است و دوم را بدانند مگر علام الغیوب اگرچه عاقلان از حالت مریض و مریض پرستان حدس
بعاقبت امر ممکن است نمایند و اگر ما را هم در این باب رای و حدسی باشد در بعد بیان خواهیم
کرد ان شاء الله پس فعلاً کلام در امکان معالجه و قابلیت صحت است و از کلمات و مقالات و از اوضاع

یا نه

عاقلان

عاقلان و اطباء چنین بر میآید چند رای استخراج و استنباط توان نمود رای اول اینکه ملت اسلامیه
یا دولت ایرانیه را حالت شیخوخت و هرم و انقضاء عمر طبیعی است و این مرض و ضعف همان ضعف پیری
و انتهای استعداد و بنیه باشد سابقاً این را رد کردیم و جواب گفتیم اما ملت اسلامیه تا انقضاء
دهر انقطاع پذیر نیست و آخرش آخر حیوة عالم است اگرچه تبدل و ضعف تام تمامی رو خواهد
یافت چنانچه ذکر خواهیم کرد ان شاء الله و اما دولت ایرانیه آن هم جزء ملت اسلامیه است
و بمقتضای استعداد طبیعی هم اصل فصل شباب او است زیرا که دولت مجوسیه که موطن آن مملکت ایرانیه
و اعدل بقاع و اشرف اقالیم کرهٔ ارض و اهالی بودند بسبب فطرت در عقل و ذکاوت و تمدن و انتظام
و اتحاد و ملیت و غیرت و شجاعت سرآمد تمام دول ارضیه بودند مدت پنج هزار سال امتداد عمر آن
دولت کشید تا منقرض گردید و همین مملکت و اهالی است که در آنها ان شاء الله دولت و ملت جدیده
بظهور اسلام شده و اینکه تا بحال آن نتیجه برکت حقانیت قوانین اسلامیه هزار هزار درجه در تربیت
و تمدن و در اتحاد ملکی و استحکام نظام و حفظ انتظام و حمایت یکدیگر و سعادت و جهاد و شجاعت
ابداً ملتی چنین در کرهٔ ارض انشاء نشده و هر دولتکه می بینی کمال قوة و ترقی یافته نیست
جز اینکه بحسب عقل مستقیم یا اخذ از این دین قویم احکام همین قوانین و لو بلباس دیگر کرده‌اند
تا قوت گرفته‌اند و هر قانون مخالف آن تدریجاً بعد از جرح و تعدیل و بحث و شورای بالاخره با آنچه
در همین دین شریف است استقرار یافته و می یابد و الّا ناقص و معیوب است چنانچه می بینی بعد از
هزار و سیصد سال عقلاء دول روپا و امریکا با آنکه طلاق مخالف قانون دینی ایشان است اجرا نمودند
و شراب و مسکرات اول محبوب ایشان است ترک و توبیخ کرده و میکنند و لحم خنزیر را منفور داشته
و میدانند و از قمار در رسته و میجویند و همه اخلاق حمیده و آداب پسندیده ما را اجرا کرده

ومدح نمود همی نماینه وقلیلی نمیکذرد که انحصار بزوجه واحده را ترک نمایند و عمل بمفهوم شریف
انکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع کنند و کشف نسوان را ترک کنند
چنانچه حرص بتعلیم و تعلم کل و حفظ قوانین حق و عدل و جهد در جهاد و دفاع و حفظ مملکت
و طریق نظافت و آداب اکل و شرب و نوم و معاشرت و ترک سفاهت و رافت با اهل ملت و ترک
تکبر و تجبر و ترک حشو و زواید در اعمال و افعال و اقوال و مواسات بین الرجال و عطای مناصب
بحسب قوه و استعداد و ترویج صنایع و انتظام کسب و معاملات و تقسیم مواریث و اجرای حدود
و غیر اینها را اکثر بلکه کل از دین ما گرفته و اجرا داشته و ما را دست خالی گذاشته اند پس
دولت انشائیه اسلامیه با وسعت مملکت و کثرت جمعیت و زیادتی قابلیت و استحکام دین و شریعت
این بهذا المرتبه از هر جهت فایق بر مجوسیت و نصرانیت اینست چگونه عمر طبیعی و استعداد ذاتی کمتر از آنها
خواهد بود و این انقلاب حالات و مرض طاری اگر چه ساری بجمیع اعضا و موجب ضعف انتها
شده دلیل انقضای عمر نیست چگونه و حال آنکه برای هر دولت و ملتی مکرر اینگونه ضعفها و مرضها
طاری شده و زایل گردیده همین دولت اسلامیه ایرانیه مکرر بامراض صعب از اهمال گرفتار
شده و صحت یافته استیلای مغول و احاطه چنگیز را فراموش نشود و انقلاب حالات ع
دولت تیموریه در نظرها هست و اغتشاشات حال ظهور شاه اسمعیل و صفویه پنهان نیست
و معالجات شاه عباس مغفور غیر مستور است و قوه حال نادری از آفتاب مشهورتر و از اول
ظهور سلسله علیه قاجاریه و معالجات خاقان مغفور آقا محمد خان پنهان نیست این ضعف حال
نسبت بر دول که یوما فیوما در عروج و چند برابر بزرگ می آید و الله فی نفسه امالی و رجال
حالیه و عقلای دوراندیش نسبت بتو بیشتر است پس حق اینست که این مرض صعب

در حال جوانی

در حال جوانی و عین بحبوحه کامرانی عارض گردیده و از غفلت اطبا و جهالت اطبا باین حال
افتاده و از کثرت لغو و بطالت بپیش طبیب نمیرود و از عادت بحلویات و مسکرات دست بدوای
تلخ نمیخورد با این حال اگر بمیرد باید رو در رود جوان مرد و آه و افسوس بر ناکامیش خورد
رای حکیم آنکه باز معالجه بردار نیست از جهت نکبت و ادبار و تقلب روزگار که همیشه در عقب بلندی
در پی هر علوی دنوی و در عقب هر یسری عسر و متصل بهر اقبال ادبار و دلیل ظلمت چشیده نهار و انوار
و از گردش روزگار و تقلب ادوار آثار نکبت و علائم حسرت در جبین این دولت و ملت ظاهر شود
و این رای رای آنهاست که رشته کار در دست آنها است که در مجالس و محافل با اشخاص عاقل همینکه
انکه مقاله مرض و ضعف دولت رانکته و مبالغه دولت بیان می آید از باب مدخلی در کار دارند شاید آه
سردی بر آرند و سر از بالین غفلت بردارند و جام غیرت نوشند و در اصلاح حال کوشند هر یک را جوی
نمایند غرضیست شخص نفسانی و مرضیست روحانی محض آنکه آنرا که میکنند ترک و آنچه نمیکنند اقدام نمایند
اصلاح در جواب میفرمایند من چه کنم بخت برگشته و اقبال در نوشته شده نیست و علاج کردنی از
سرتا پا همه دیگر از امور رشته و علامت فرمایند و تقصیر را بگردن بخت و اقبال گذارند همه میگویند بی
زمانه بد شده است و مردم بد میکنند چه توان کرد نمیدانم آن مردم کیانند و زیر امیر میگویند کار چنین بوده
عقلا و علما میگویند کار دولت بجائی رسیده ظلم را ترویج کنند و اشد ظلم را مرتکب شوند خیانت شغل کنند
و اشد خاینین می باشند جهل را ملامت کنند و در پی علم نروند نبی را از زبان گویند و خواب عذر را
بفوریک جانقد فروشند نمیدانم آن ادبار کجاست اورا ابتر بریم و آن بد بخت کم سخت الیست داد تخت
ز دوکشیم ادبار و نکبت یعنی نبی و کسالت خود ماست اگر کسی را غفلت گیرد و کنم نمیدانم از دست بخت
نالید غلط است و اگر کسی چراغ نیفروخت و در ظلمت ماند آن را ادبار خواندن ادبار خود ما هستیم

که خود را به بیماری زده و شغل خود را بیکاری نموده‌ایم هرچه از معنی ادبار و بدبختی می‌پرسم حرف
درستی نمی‌شنوم و معنی صحیحی ندیده‌ام و شاید گویندگان خود نمی‌فهمند که چه میگویند همینکه ادبار
بنحوی رسید که برای هر شخص و یا طایفه و یا خانواده یا بلد و یا مملکتی که انسانی می‌شود ترقی و علوی
و عروجی دیده می‌گیرم اسباب عروج با کمال سهولت بحرکت بهانه فراهم می‌شود و هر شئ بحسب استعداد خود
ترقی می‌نماید تا منتهای عروج و بعد از توقف رو بتنزل و تدنی بنحو ترقی می‌رود تا نهایت تدنی
چنانچه در غنا و فقر اشخاص و معموری و خرابی قری و بلاد و غیرها دیده شده اگر انسان میگویند که بخت
این دولت مساعدت نمیکند و اسباب تدنی و تنزل در کمال سهولت فراهم می‌شود و آلات عروج
ممکن نمی‌شود چنانچه گفته‌اند فواره چون بلند شود سرنگون شود الشیء اذا بلغ حده
انعکس ضده اگر انسان میگویند این همان معنی انتهای استعداد و پیری و انقضای طبیعی
که جواب دادیم حق این است الآن حال شباب است مرض عرضی است اگر کسی بگوید اقبال
و ادبار بعضی دیگر هم می‌بینیم است مثلاً یکی از اشخاص کسب تجارت مثلاً میکند و یکی دیگر مثل آن
و هر دو فرضاً در مقدمات و اعمال و تدابیر مساوی هستند مع ذلک برای یکی فروش در عمل و حال
و ترقی می‌شود و برای دیگری نمی‌شود این اقبال و ادبار در جمیع اشخاص و طوایف و دول دیده
می‌شود که برای یکی عروج می‌شود برای دیگری تنزل باقی است و سنن و موقعیت اسباب و مقدار اعمال
جواب میگوییم حق این است که در حقیقت و رفع و ترقی و تنزل زیاده از دو قسم نیست یکی
همان اقتضای طبیعت هر شئ بمقتضای خلقت و فطرت و بقدر قابلیت و نبودن موانع و عوارض اجنبیه
که با وجود استعداد و قابلیت مواد و اشتغال بتدریج در مدارج ترقی می‌رسد و احتراز از مضرات و منافیات
تا بنهایت ترقی رسیده و توقف زندگی و موت عارض میگردد دویمی این است که در حال جوانی
مثلاً حفظ صحت نمی‌شود و احتراز از مضرات بعمل نمی‌آید تا مرض جزئی بهلاکت می‌انجامد چنانچه

شود

می‌شود

می‌شود که در وقت پیری با مواظبت و حفظ صحت و اجتناب از اشیاء ضاره مدتها عمر اقوی از که
جوانان نماید و آنچه که می‌بینی مثلاً در غنا و فقر و عزت و ذلت و علو و دنو یک جماعت
یا تنزل آن و هر شخص مساوی در حال و فعل یکی در ترقی و دیگری در تدنی بلکه هلاک می‌شود
غالباً غنا و فقر و عزت و ذلت شخصی نیست بلکه نوعی و نسبی است مثلاً یک سلسله شروع
بترقی میکند که استعداد عروج درجه از غنا برای آن سلسله و طایفه هست تا چند پشت حفظ
صحت و اجتناب از منافیات می‌نمایند تا پیری و ضعف دریافته رو بتنزل می‌شود شاید شخصی
از این سلسله در حال عروج غنا مقابل افتاده با شخص دیگر از سلسله دیگر در حال تنزل و حال
اول حال جوانی غنای آن طایفه است و حال دویمی حال تنزل غنای این طایفه بلی می‌شود در
حال عین جوانی بواسطه عدم حفظ صحت و غرور و پرهیز نکردن از اشیاء ضاره صدمه و مرضی
عارض شود و هلاک گشته و انصاف این است که ملت اسلامیه و دولت ایرانیه در عین حال
جوانی‌اند این مرض از شدت غرور و غفلت و حفظ نکردن صحت و ارتکاب سمومات مفرطه [illegible]
هم چنانچه بسیاری شده در حال طفولیت از عدم مواظبت و نداشتن قانون حفظ صحت می‌میرد چنانچه
دولت دراویش و سلطنت متمهدی سودانی در جوانی منقرض گشت پس غرور و غفلت و تنبلی و جهالت را
بدبختی و ادبار نامیده و دست بالای دست گذاشته منتظر مرگ ایستادن غلط است باید مرض را یافت
و معالجه شناخت برای سقیم بازاین است که این مرض معالجه پذیر نیست و امید صحت ندارد از جهت
اینکه خواست خدا و تقدیر چنین است چنانچه بعضی از عقلاء در مجالس و محافل که مقال از انقلاب
حال و اختلال احوال ملت اسلامیه کنند در آخر میگویند تقدیر چنین بود است که ما اسیر و زبون
در چنگ مسیحیان باشیم اذا جاء القدر عمی البصر تدبیر در مقابل تقدیر فایده ندهد و وا ویلا

عارض گردیده

در مقابل قضا تن نبخشد باید تن بقضا داد و سر تسلیم خم نمود که سعی بقضا قضا جز پشیمانی بیار و تدبیر
بخلاف تقدیر موجب زیاده پریشانی جام می و خون دل هر یک بکسی دادند در دایره قسمت
تقدیر چنین افتاد ما باید با کمال خشنودی دست بکنند اسیر روانیم و با نهایت شوق این زنجیر را
بگردن نهیم که این خواست مولای ماست و هرچه او خواهد رضای ما آنجاست گر تیغ بارد
در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله دیگری گوید رضا بداده بده و ز جبین گره بگشا
که بر من و تو در اختیار نگشاده است ان الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا راد لقضائه
ولا معقب لحکمه العبد یدبر والله یقدر اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم
و دیگری گوید کن عن امورک معرضا وکل الأمور الی القضا والشر یخبر عاجل تنسی به
ما تقدمضی ولربما اتسع المضیق ولربما ضاق الفضا الله یفعل ما یشاء فلا تکن متعرضا
و دیگری گوید اذا الله لم یحرسک عما تخافه فلا الدرع مناع ولا السیف قاضب
و دیگری گوید ما نداریم از رضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله و دیگری میسراید مقدری
که بگل نکهت و بگل جان داد بهر که هرچه سزا دید حکمتش آن داد در کشتی عقل و ان اساس او در بحر
یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد و هم چنین از این آیات و اخبار و شعار حکمت شعار که در میان
میخوانند او با ضرب المثل و بسیار هست حتی اگر بیکی بگوئی که گدائی بد مطلبی هست برو کسب کن رزق در آر
از این امثال برای تو میخوانند و ترک کسب و گدائی را تقدیر خدا میخوانند و اگر بیکی را بگوئی آخر این قدر
ظلم چرا میکنید و حقوق را چرا ابطال می نمائید میگوید چه کنم قضا و قدر الهی چنین بود که من از ظلم
باشم نمیشود چه کنم آدم عاش میخواهد کیف کان اینهم یک رای است در اول نظر میدانی که این رای
غلط فاحش و عین جبر همین است که هیچ جبری باین درجه غلط نکرده ای احمقان چه میگوئید میفرمائید

خدا تعالی چنین مقدر فرموده و ما را مجبور داشته بر اینکه ترک قوانین شرع بکنیم و با یکدیگر نفاق نمائیم
و شر و ضرر یکدیگر بخواهیم مقدر فرموده که ما علم تحصیل نکنیم و تربیت اطفال نمائیم و تکمیل صنعت نکنیم
و در میان خلق بحق حکم نرانیم و تنبلی و کسالت کرده ترک تحصیل حلال کنیم و از دیگران بظلم و تعدی سوال
و تکدی بگیریم خدا اقتضا فرموده کتمان محض شهادت حق و ادای شهادت ناحق را خدا اقتضا فرموده که رعایا
جان از ظلم بلب باشند که زراعت نتوانند خدا مقدر فرموده که تمامی امور ما با اهل بیرون شود و اطفال
و جوانان با ورهوا ابر و خاک گردد خدا اقتضا فرموده معادن ما زیر خاک باند و ملبوسات و لوازم ما
از خارج بیاید و منال دیوان را اجاره واداران و خانها بخورند و لشگر از گشنگی بمیرد حدود ما را دشمنان
تعدی کنند رعایای ما بدول خارجه بمیلکی و تکدی بروند خدا مقدر فرموده که در معاملات و قروض و تجارات
و مواریث بیکدیگر خیانت کنند خدا اقتضا کرده که تکلفات لغو و تکبرات بیمعنی بخرج دهند و هنر و
در میان مفقود باشد و حرفه کوئی در میان موجود و کسی حق را نتواند گفت و بالمثل نتواند نفت
خدا فرموده ما قانون جنگ ندانیم و علم صنعت الات حربیه نخوانیم مدرسه را خدا با حرام کرده و صنایع فنون
و اشتراک در اجراء کارخانجات و اعمال خیر را با محظور فرموده احتکار را با لازم و احسانات را
منع فرموده سادات و ایتام بر خصوص مدرسه و علم وا و شدن تنها با حرام کردید کدام را انبهام و از عهده
حق چگونه بر آئیم مرض ما اینها هست نه آنکه نبارید باران و ضایع شدن در رفتن که بگوئیم از خدا است
و سعی در آنها بیجا است با آنکه امثال آن صدمات هم از ماست و از اعمال ماست شعر باغ مفرما و در فنا
و تسلیم را ضایع منما ما اهل رضا و تسلیم و ما بقضای الهی راضی هستیم با همه کار ما معارضه با خدا و تکالیف
از مقدرات باریتعالی است اهل رضا هستی یکی را نعمت و علم و عزت روی داده معاند مباش و بحسد کثیف
روی دل را مخراش و خاک بی انصافی بر چشمه حق میاش بسبب تسلیم این حالت و تنزلات تقدیر است

اینرا از کجا دانستی که خدا مقدر فرموده ملت حقه اسلامیه را بر خارج بر نشان خواهند و حالت رذالت
اسلامیان مبدل بعالی و شبان باید شود و آخران علم غیب از کجا و این حکم چرا اگر باشعر خبر نداری
این شعر را بخوان ومن یجعل غنماً فی ارض مسبعة ونام عنها تولی رعیها الاسد
چه میگوئی ای امیر قوم وای مربی خلق وای حافظ ملت وای پاس مملکت وای مروج شریعت وای حامی دولت
اذا کان رب البیت بالدف مولعاً فشیمة اهل البیت کلهم الرقص تو کرهای مربی
امت و ملت باشی از فساد کنی تقدیر نسبت دهی هر فتنه ای از قضا دانی پس قرآن را هم
وقت خواندی آیات شریفه را آن را معنی دانی لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه
سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی والله جزاء اوفی بر مساعی هم در آخرت است
و هم در دنیا میخواهی با آنهائیکه از دول فرنگستان شب و روز در احیاء ملت خویش کوشند
و تعب تحصیل علوم و صنایع کشند و سموم مرارت اسفار را چون عسل نوشند با این تن پروری
و استراحت و با این تنبلی و بطالت قدم همسری زنی و لکن این بلاها را بقضا بندی هر دم از تسلیم و رضا
زنی آفرین بر عقل قاضی آفرین پطر کبیر با آن سلطنت بالهام فرست کشند و غربت
و کربت کشید و از هر صعب با کمال زحمت مهارت یابد حتی نجاری و کشتی سازی آموزد و طریق
تسخیر هر مملکت را العقل سنجید و حضرت عالی در بستر نرم عالی با خانم بپهلو غلطه و هر دم دم از
شهوت زندو از تنبل غسل جنابت ننماید و ترک صلوة و عبادت فرماید باز هم تدبیر روی
تسخیر کنی یا رفتن ثلث مملکت را بیکی نه هر چشم بکردن تقدیر الکن خوب یافته ایرد حکیم عالم
کارهای ناکردنی تکن و از تقدیر شکایت مکن چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش
نباید بکار عمل را با بصیرت و علم کن و از قانون حق دوری مجوی و اینچه در تمت قدرت نیست با

باقی را بتقدیر الهی واگذار کار چه از روی عقل باشد و دانش نرم شود همچو موم آهن و فولاد
والله ترک دنیا برای نیاء دنیا و آخرت را می برد و حفظ دین برای آخرت آخرة و دنیا را می آرد
برادر این اعمال ما همین حال را آرد من یزرع الشوک لم یحصد به عنبا و هر که حنظل
شکر بار نیارد و هیچ کس کشته ندرود عاقل از شجر خلاف طبع نطلبد اذا کنت لم تزرع و ابصرت
حاصداً ندمت علی التفریط فی زمن البذر ما تمام همت بعیش و استراحت بسته و آن را
در خیانت و ظلم و حیل دانسته اهل ملت خود را از پا در افکنیم و تیشه بر ریشه خود زنیم و بر وعظ
واعظان و نصیحت ناصحان غمز کنیم و بحکم شریعت همز نمائیم و خیرخواهان را استهزا کنیم و عیب گویان را
که ما را تنبیه کنند دشمن داریم و مداحان که ما را بخواب مرگ افکنند دوست و چشم ترحم داریم بنداریم
ایهات اموات غیر احیاء ولکن لا تشعرون صم بکم عمی فهم لا یعقلون چه خوش گفته
رب حی کمیت لیس فیه امل یرتجی لنفع وضر میدانم این سخنها بر این حرفها ظاهر
خنده ید و باین کلمات بنظر حقارت خواهند دید ولکن در پی این خنده ها گریه ها است و در
عقب این کردن گریه ها ناله و اسرتا امور تضحک السفهاء منها ویبکی فی اواخرها
اللبیب الحاصل این حرف که این ذلت از تقدیر رب العزة یا این بلا از قضا خدا است
باین معنی که گفته شد غلط است ولکن حق این است که همه از تقدیر رب قدیر و کلا از قضای
حکیم خبیر است لکن نه بآن معنی که گفته شد بلکه باین معنی که اعمال ما سبب آن است و فعال
ما علت آن خداوند حکیم از اول عالم و ایجاد بنی عالم هر مخلوقی را که مختار خلق فرموده و برا و
راه دانستن خیر و شر و نفع و ضرر کشوده چنان مقدر فرموده که هر علی اثری و هر فعلی را
ثمری است که اکثر قضاها و نعمت و بلاها که از قبل خدا تعالی وارد می شود از اعمال ما است و فی الحقیقة

جمیع امراض و بلیات را ما سبب شده ایم و خدا تعالی مقدر فرموده حتی سبب قحطی و کمی باران ما هستیم و تقدیر
خدا است شرح و بنای این مطلب اگرچه اجمالاً معلوم است بعضی حوادث در عالم کون و فساد داخل
در تحت قدرت و اختیار ما نیست بداهتهً مثل اینکه سرما و گرما شد یا باران بارید یا فلان معدن و نبات
در فلان مکان بعمل آمد در فلان سنه و یکی جمیل و یکی قبیح و یکی مریض جسیم و یکی عیبی و دیگری فصیح الی غیر ذلک

بلا منقصت است

اینها همه بتقدیر و قضای الهی است و کلا موافق مصلحت و حکمت و همه در محل خود و کثیری از حوادث
در تحت قدرت ما است که آنها همه افعال است که در عقل مدح و قدح بر آنها جایز و در شرع امر و نهی
و عقاب و ثواب بر آنها صحیح است ولکن آن الکه بتقدیر و اراده و جعل ربانی است بسیاری
از آنها تعلیق است که اختیارات ما را در آنها مدخلیت تامه است که با علت مقتضی یا مانع است هم
چنانچه در حدود اختیارات ما مقدرات الهیه را هم مدخلیت هست و این مطلب در امور ما و احکام
ما در امر خود و عبید و منزل و مملکت و رعیت ما هم بهمان طریق است مثلا هرگاه تو خادم خود را امر بمضی
بفلان سفر مثلا نمودی یا اعلام کنی که اگر کار رفتی بفلان عمل را انجام دادی فلان خلعت و مکنت مثلا بتو خواهم داد
و اگر مخالفت نمودی فلان مقدار تازیانه زده و چند ماه مثلا حبس خواهم کرد زیرا اثر و ثمر فلان عمل امان
و لازم و فایده ترک آن همین است پس تو چنین مقدر کردی در هر دو صورت و اگر آن خادم اولی اختیار
کرد فی الحقیقه خلعت و نعمت را خواسته و خود قامت خود را بخلعت آراسته و هم چنین در ثانی خود خود را
معذب ساخته است ولی شبهه ام چنانچه کتب الهیه بابن مطلب ناطق و از اول وجود آدم
تا حال بهر تجربه موافق است هر جماعه حفظ مراتب عدل و مواخ و اتحاد و مواخات کردند
و همه متفقا با شوری و اجتماع آراء با جرای قوانین مقرره در میان خود پرداختند قوت و شوکت و عزت
و ثروت و دین و ملت و ملک و دولت ایشان استحکام گرفت و علو و قدرت ایشان در دوام پذیرفت

و هر بلا که غریق لجه لذه و شهوت و مستغرق بحر عیش و عشرت که دیده ملل و کسانی تو تنبه و بلا در
بر ایشان راه یافت کبر و نخوت نمودند و سهو و غفلت را کار فرمودند اجتماع با فتراق و اتحاد
بنفاق مبدل آمد و از قوانین مقرره روی برتافتند و هر کس بطریق هوای نفس خود شتافتند مثلا و
و ملاحظه نوع عوض تجره و غرض شخص گشت بزرگ و کوچک از وظایف خود ماندند و در
هر مقام بمتابعت هوی بهوای خود راندند ذلیل و مقهور و عاجز و ماسور گردیدند بلکه اکثری بالکلیه
مستاصل و فانی شدند و منحمل و هلاک گردیدند خداوند حکیم خبیر و عدل قدیر بکتب بالغه حین
تقدیر فرموده و در لسان انبیاء مکرمین و اولیاء صالحین ایزد الطور ضرورت بیان فرموده و کتب مقدسه
و دفاتر مطهره مملو و مشحون از این مضمون است خصوصا فرقان مبین و حبل متین نازل بر قلب سید
المرسلین بلسان عربی مبین قال تعالی و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها

خوسنیم

ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا حاصل مقصود اینکه چون
مملکتی را هلاک و فانی بود سازیم هوا پرستان را بخود واگذاشتیم که هدایت ثمری نکرده و مجبور بر حق
نخواهیم پس فسق کرده و در آن قریه خارج از اطاعت قوانین مقرره شدند پس آن وقت حق شد قول
عذاب و اهلاک ایشان پس هلاک کرده و دمار رسانیدیم ایشان را دلالتی کرده برای اینکه تا فسق

بود

و خروج از اطاعت و شریعت غالب نگردد بر مملکت هلاک ایشان با موقع نخواهد و موقع وقوع صورت
فتوی است لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة عاد و ثمود تا طغیان نمودند
هلاک نشدند و قد تبین لکم من مساکنهم کیف فعلنا بهم ابا نرهی یعنی کلام مجید فرقانی
چه مقدار از حالات امم سلف و قرون ماضیه و شدة و قوة ایشان و هلاک و فنای ایشان بیان
فرموده و در ضمن سفرها میوضربنا لکم الامثال تا بفهمانند باین امت که غرض از حکایات

بیان مجرای عادة خدا با عاصیان و مخالفان هست که جهال آن را اساطیر الاولین نامیدند
و از امثال الغیبیه محسوب کردیدند چنانچه غالب اهل عصر ما همین قرآن را خوانند و بر خلاف آن
حکم رانند و قد قال تعالی و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه ثم اعرض عنها انا من
المجرمین منتقمون و در آیه دیگر محض تذکر میفرماید اولم یهد لهم کم اهلکنا من
قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات افلا یسمعون آیا در کلام
الهی برای چه ذکر شده حال اهل شهر سبا که جنات هلاکی دیدند که تفرقوا ایادی سبا
هنوز در میان مردم مثل است آیا جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم
واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور بیان حال ایشان نیست و چه حال افتادند که نمودند
فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل
خمط و اثل و شیء من سدر قلیل ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور
بی اینها بودند که از شدت غرور ربنا باعد بین اسفارنا گفتند و بر خود ظلم کردند تا آنکه
فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق در حق ایشان واقع گشت و الآن قوله تعالی
ما بیمار کار با نفاق و طغیان و ظلم و عصیان نموده خود خواهیم و ظلم بر خود نمائیم و باعد بین
اسفارنا گوئیم اگر کسی یعنی توریة کرده دست است رجوع نماید آن جماعت بنی اسرائیل که اعز
و اشرف و افضل شرق و غرب عالم بودند خداوند تعالی اراضی مقدسه را برایشان عطا فرمود و عزة
و سلطنت عظیم مرحمت نمود از قلت بکثرت و از ذلت بعزت عروج نمودند صاحب توحید کامل دینی
حق در عصر خود ایشان بودند خداوند عالم مکرر در اکثر جاهای توریة که لطف در حق ایشان نموده
و وعده عزت و غلبه و شوکت میدهد شرط میفرماید که مرحمت نمودن اراضی مقدسه و عزة تامه و غلبه

وجمعیة

میفرمودند

وجمعیة در آن و عزت شما با این است که این قوانین مقرره در رفتار و طریق معین در الواح را حفظ
نمائید و ثابت در آن باشید و الا از اراضی مقدسه خارج خواهید گردید و مبتلا بالکلیه
و ذلت خواهید شد بلکه دین و شریعت و سیادة و شرافت از شما مأخوذ خواهد شد و چون
مخالفت نمودند و مبتلا میگردیدند و گاهی طغیان میکردند انبیای بنی اسرائیل مثل اشموئیل و [illegible]
و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و زکریا و غیرهم با کتب منزله بر ایشان اراضی و ملوک و اهالی ایشان را
مخاطب داشته که طغیان کردید و بخدای احد عصیان نمودید و بغیر خدا سجده کردید و احکام
خدا را تغییر دادید چنین ذلیل و جبار اسیر خواهید شد ملاحظه نما توریة و کتب انبیا را تا حقیقت حال
معلوم گردد بخت النصر چه کرد و بعد از آن باز چه مخالفت کردند و انبیا را کشتند و قتل حضرت
یحیی و تکذیب حضرت عیسی نمودند و از آن بعد همان جماعت که اعز و اشرف خلایق بودند
از آنچه افنی گردیدند و هنگامیکه عداوت پیغمبر خاتم و تکذیب سفیر اعظم نمودند بذلت اکبر اعظم
افتادند ای جماعت مؤمنین این را یقین بدانید که مناط عزت و ذلت اتفاق و اتحاد و شوری
و تعاون در حفظ قوانین مقرره دینیه هر جماعتی است اگر چه ایشان را دین حق نباشد و قانون
حقیقة از قبل رب العالمین در میان ایشان مقرر نشده باشد بالخاصیة اتفاق و اتحاد و اجرای
عدل و داد منشأ قوت و عزت است الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم پس حقتعالی
خدای حکیم چنین مقدر فرموده که هر قوم وفاق را بنفاق و اتحاد را بافتراق و هدی را بالنفاق
و راستی را بکجی و حق را بباطل و عدل را بجور و انصاف را باعتساف تبدیل کردند عزت ایشان بذلت
و حیات ایشان بر قیت و علم ایشان بجهالت و ثروت ایشان بفقر و فاقه و سرور ایشان بغم و فرح ایشان بالم مبدل
کرد کما قال تعالی فی حق قوم فبدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار و قال تعالی

یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها وقال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم بی وجه واذا اراد الله بقوم سوءً فلا مرد له وقال تعالی وما
اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم واین بعض جهال ملکی است بحث کنند که
چه بسیار مصیبت بر انبیاء واولیاء وکبراء که حق تمام وصفای تام بودند چرا رسید وچه کسب کرده
بودند که مستحق چنان مصائب عظمی شدند چنانچه لعین ابن لعین یزید در ملاقات زین العابدین
علی ابن الحسین علیه السلام در وقت اسیری این آیه را خوانده است و بر آنکه شمار این مصائب
از عمل شما وارد کردید بلی کور دلان وجاهلان مصیبت آن را دانند که از چند روزه عیش
ومستی وهوا محروم مانند اگر چه در کمال آزادی ومردانگی در حفظ دین ومذهب وقوم وآزادی
وفتوت جان دهند نه والله پس بنا بر این هرگاه جمعیکه از اهل اسلام داخل ملوک گفتند روس
وانگلیس گردیده وقوانین استقلال وآزادی در طلب مذهب ومال وعیال از دست ایشان
رفته تابع اوامر ونواهی ایشان گردیده اگر امر ونامر در دکش بکو زبانش نمایند وباحکم شرک اسلام
وایمان وتلبس بلباس خارج برسانند وحضور در معابد وکلیسای ایشان وترک رسوم وعادات خود
وافنای تواریخ وکتب بلکه زبان ایشان کنند ولکن در اینصورت مال وثروت بسیار واکل وشرب
خوشگوار وشراب هر بار بایشان دهند ایشان در نعمت خواهند بود نه مصیبت واما آنهائیکه مردانه
جان در راه دین وملت ووطن وحریت داده ومردن بفتوت را بر زندگی با عبودیت مقدم داشته
خسارت بردند هیهات هیهات این روح از این جسد روزی خواهد پرید وعلاقه از این عالم
خواهد برید نیست زندگی چند روزه برای چنین نفوس جز غیرت وتنبلان بی تمیز زیاده از اینکه
قدری علف نجاسات زیاد کرده وچند جوال دیگر پر کرده ویا بر ما ده چند دفعه زیاد جسته باشند

حوادث حکم تعیش وعزت وسعادت این جنگ شخص حفظ را است اما مشترک وعزت وغیرت وفتوت ودر دو دست
قوانین حفظ حق بیایدگر حم کشاد دادن وقانون اهل وماکه سنت انبیاء واولیاء در تحمل آن ر ها ساخته مرادفست
ودر شرح حق بخواه شده وبان راه مقصود وناثل و علماء صواصل کرده بدین مصیبت آن نیز شده صحیح

این بیغیرتان باید فرار کنند کاش از جهاد را عاقل شمارند وشهداء راه حق را سفیه انگارند وقد قال
قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذاً لا تمتعون الا قلیلا وچرا فرار
از زحف حرام وفرار کننده بهر اسم در هر زمان مستحق انواع ملام است وچرا در حق شهیدان آن مقدار
مدایح رسیده ورتبه ایشان فوق همه علیین گشته دانستی که شهادت انبیاء واولیاء وشهداء بلکه حفظ
حدود وثغور واقدام ایشان در راه حفظ دین وملت وقوم ومملکت عین نعمت وسعادت است نه بلا
ومصیبت آیا شهداء کربلا ضرر بردند یا بیوفا وبی ناموسان کوفه ایشان اما بعد از این در این مطلب
شاید گفتگو کنیم کلام در این بود که انقراض یک جماعت وبدلت افتادن یک ملت نتیجه جز از بغیر
حالت ونفاق جهالت وترک قوانین مقرره در مابین خودشان اگر بکان یکان وقایع عالم ودول
اتفاق واجتماع در هر قومی ومضرات خلاف ونفاق ذکر شود کتب لازم خواهد شد ودر تذوی
وملت زردشت که در کره ارض اقوی در اند وملت بعد اگر تواریخ وسلوک سلاطین ایرانیه واتحاد ملت
ووجوب اطاعت سلاطین ولزوم عدالت ایشان بر رعیت را مطالعه کنی عقل حیران است که چنین ملتی چگونه
چنان باتفاق [illegible] بودند که در تمام کره فعلا در هزار نفر ایشان نتوان یافت میدانم چه شد بعد از ملک
مقتدر عادل انوشیروان که از سرحد چین وترکستان تا بعض ممالک روم ویونان واز جانب زنجبار تا یمن
در تحت اقتدار سلطنت او بود اهل ایران بیکدیگر در افتادند وقانون عدل ومواخات وملت بر بستن
از دست دادند هر فرد را میل کشیدند ودر رکاب بهرام چوبینه با پرویز جنگیدند واز عدل ونظم مملکت
دامن کشیدند پرویز بخیال عیش ونوش افتاد وباش همه با زر وطرب نغار وام آغوش آمد هزار زن
در حرم ایرمار گذاشت وبا شیرین با بوس وکنار روزگار گذاشت بی تحقیق نه اینم تجرم که وعده
استحکام سلطنت وبقاء وملت در صورت قبول اعوت داده شده بعد پاره کرد وطغیان نمود پس از آن

در زمان سلطنت انوشیروان

مدتها در حبس نگاه داشت که از این نیز زاید آنکه از او سلطنت بدست آغشتن عرب خواهد افتاد
رعیت بهوای خود مختلف و ارکان دولت از نا اهل مؤتلف شده با وجود جور و جبر تنگ آمده قوی شده
نا ملوح و ایرش ساختند و شکمش دریدند و سر از تنش ابر بریدند و شیر و به را مجبور سلطنت داشتند
بعد از شش ماه جزای بد رکشی در کنارش گذاشتند بعد از او و اندک زمان خان فتور در مملکت [illegible]
و خانه فتور در رو [illegible] که در بیست و چهار سال زیاده از ده نفر از ایشان را سلطنت زوال رسید با کلیه
بقوت اتفاق اضعف طوایف منقرض گردید و دولت بود که مثل حضرت سلیمان و داود سلطان
در میان ایشان بود چه شد و کجا رفت و چگونه بود در همین قرب اعصار با اختلاف و [illegible] و نفاق
حالات تخم چنگیزیان چه کردند و تیموریان چه نمودند صفویه با اتفاق هزار نفر قزلباش نامی
چند صد هزار اوباش لشکر ایران بدر کردند و افغان نیز اتفاق با کمال اطمینان تا اصفهان گرفتند
و تنبیه و نازپرور شاه سلطان حسین ایشان را بکدام ذلت رسانیدند و نادر بقوت
جوانمردان بیرق فتوحات را از داخله روس و روم تا وسط هندوستان [illegible] آقا محمد شاه قاجار ترکمن
یکانگی افکار و راندگی زمانه سلطنت ایران را [illegible] بیادگار گذاشت ای اهل اسلام این نقطه [illegible]
حضرت خیر الانام را بسیار در دین سست و در عمل نا درست گردیده اید و خود را با ظلم و جور [illegible]
و مجبور و جهل و شر [illegible] ساخته اید و زیاد عیش و [illegible] تنبیه و بطالت و جمیع عادت داده اید [illegible]
از [illegible] افتراق و نفاق و این معاصی و شقاق که بیک [illegible] بزرگان ما [illegible]
و با ایران ما از انگلیس و روس [illegible] ببینند خود را با اجداد ما [illegible] کنند و معابد و مساجد
ما را کلیسیا گذارند تا از بیخ براندازند و در جای آن کلیسا سازند که [illegible]
[illegible] بطرف [illegible] اسلامیان در ازمنه ملک گذارند و نه مالک و منطق گذارند و نه مسالک

بحال مسلمانان

بحال مسلمانان قفقازیه نظر اندازید که چگونه اسیر و دستگیر و بخلاف شرع بقانون روس محبوس شوند
و ندیر با علائم اسلام از ایشان بر میخیزد با ماتشقه های روس و رعیش و بوس و زنان از عفت
و ناموس مایوس گوشت خنزیر و گوسفند در یک قناره و اسلامی و روس یکسان و لباس در کناره
اسلام کامل از زیارات و حج ممنوع شان دارند و در احکام و قانون بطریق خود شان وا دارند
لباس الدات بپوشانند و بقتل اسلامیان بخروش شد [illegible] از قتل [illegible] مذهبان ندارند
و انحراف نتوانند بکار آرند و با بتلای هندیان نگاه سازید که اسیر انگلیس و دستگیر پولیس کلیب
در اوسط بلاد اسلام بنا نهادند و معابر برای عورت [illegible] برپا کردند و طریق اسلام را بر ایشان
مسدود در [illegible] در محکمه عدالت شان [illegible] حکم بطرف مسیحی و در مجالس شورت شان [illegible]
دین صحیح [illegible] در سودان چه کردند و بکتاب الله [illegible] کردند و قبور مسلمانان را نبش نمودند
و اجزاء عظام [illegible] و اباش را [illegible] فتح نمودند اسپانیولیان بر اسلامیان جزایر بر برج بلاد
آوردند و یونانیان با اهل اسلام جزیره کریت چه رفتار میکنند که بیچارگان دسته بدسته ترک خانه
و معاش و وطن کرده دست عیال و اطفال گرفته پناه بدربار اسلام مدار دولت علیه عثمانیه
می آورند با آنکه هنوز هم دولت قوی بشوکت اسلامی بجا هست و زیاده از ده امارت اسلامی
بیرق برپاست مع ذلک یونان قوما در کسر شوکت عثمانی جبل و تدابیر بکار میبرند و از هر سیاست کم
نمی کنند و از کرنیا سلطان مراکو دست نمیکشند و با انواع تزویرات اختلاف میان شیعه و سنی
در هند و بغداد و غیره می اندازند حتی شنیده شد که قونسول انگلیسی مبلغ گزاف بشکری افندی
بغدادی داده تا کتابی برد شیعه بلکه بکفر ایشان نوشته افتراآتی بایشان بسته که خود شان
اگر نشنیده اند غرض آنکه عوام سنی و شیعه را بجوش آورده بیکدیگر بینداز ند و مساعی جمیله

[illegible] عالم [illegible] از [illegible]

سلطان اعظم دل آگاه سلطان عبد الحمید خان غازی و شاهنشاه اکرم مظفر الدین شاه ایران و امیر نامدار

امیر عبد الرحمن افغان و خدیو معظم عباس پاشا مصری و علماء اهل اسلام پرست و اتفاق خواه اسلام در خصوص

اتحاد و اتفاق اسلامیان بعمل آمده نه ضایع سازند و سنگ تفرقه در میان اندازند و خود بمقصود

خویش و امل و غلبه و نفوذ در تمام ممالک اسلام نائل گردند چنانچه هم حتماً بجرگ کردن نفاق مابین

تبعه عثمانیه هست و فی مابین اعراب و امنیان نفوذ و آلت تقلیه و هم چنانچه نظر بنیاد در فارس ریخته

و از جهت غلبه بر افغانستان سوخته اند و از انجانب روس که این نفوذ اتحاد و محبت و گاهی تخریب و نفاق

و عداوت هم خواهد نفوذ خود را در طرف خراسان و هرات و داد جانب سازند ما و رشته مواخات

در ایران زیاد کند که این جنس معادن ما در خفیه که اهل آن بعنوان تجارت در خانمانها ما افروخته اند

این امر ضعف برای ملت اسلامیه که در عدد بالغ بر یکصد ملیون نفس باشند و زیاده از پانزده دولت

و امارت مستقله داشته باشند نیست مگر از تنبلی و کسالت و بی علمی و بطالت که علم و حکمت در میان ما تروک

و امر و صنعت فنون دهتر که و قوانین اسلامیه را طرح نموده ایم و از فضایل جهاد و حفظ وطن

و اتحاد و اجراء عدل و داد غافل نشسته ایم آیا نه در قرآن خطاب بتمام اهل ایمان اسلامیان هست

و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الآیة

و آیا جهت نه این است که با یکدیگر در نفاق و عداوت و با اعداء دین و جان و ملک و مال و عیال خود

کمال مواخات و الفت پیدا کرده ایم و حال آنکه خدای حکیم حال و خیال آنها را نسبت بما هزار و سیصد سال قبل

برای ما بیان و واضح گفته و فرموده ودّت طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم و بجهة آن

الحیناً باداده و فرموده و ما یضلون الا انفسهم و ما یشعرون و در جای دیگر در بیان خبر

تبعیت ایشان فرموده یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب

یردوکم

الشبان [illegible]

اسنیم

یردوکم بعد ایمانکم کافرین و در جای دیگر میفرماید و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم

عن دینکم ان استطاعوا بلی اگر چه با اظهار تربیت و تمدن و علوم و آداب که الان از بکارن

در نهایت قوت و شوکت بتمامی جهانیان فائق شده اند و با ابراز غرایب صنایع و اجراء اعمال محیر

قلوب بیرنگان ما را رام میکنند و بطرف خود میکشند بلکه اظهار مهربانی و دلسوزی بحال فقراء و ضعفاء

و جهال ما میکنند و در طلب ترویج اعمال تمدن در میان ما خود را مجلوه میدهند و مجبور بر دوستی ما میکردند

ولکن بخدا غرض ایشان نفوذ در قلوب و نفوس ما و غلبه بر مملکت و سلطنت ما و خود را رئیس و سلطان

و آمر ما ساختن و ما را رابطه العبودیت در عنق خویش انداختن است این است که این طریق معامله

و نکته و بهانه کبیر بیما و گاهی با اظهار مهربانی و گریه بحال ما در ما را میخورند و سر ما را میبرند عجب گفته شاعر

و کنت کذئب السوء اذ قال مرة لبهم رعت و الذئب غرثان مرمل الست الذی من غیر جرم

شتمتنی فقالت متی ذا قال ذا عام اول فقالت ولدت العام بل رمت کذبتر

فهاک فکلنی لا یهنئک ما کل و کنت کذباح العصافیر دائبا و عیناه من وجد

علیهن تهمل فلا تنظری الی ما [illegible] العین و انظری الی الکف ماذا بالعصافیر تفعل

و هم بیان حال آنهاست نسبت بما آیه شریفه و منهم من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و هو

الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله

لا یحب الفساد عجب از عقل ما که هر چه بینیم عبرت نگیریم این دولت انگلیس است که ما بعهد آنها

خاطر جمع میشویم و حال آنکه عمل او همیشه با قومیکه ضعیف است شکستن عهد و بهانه تراشی و استیصال

آنهاست و هم دیدیم تر انسوال یک جمهوری کوچک است در افریقا و حال آنکه قومی شسته

نصاری و لکن چون معادن زر در کشور آنهاست انگلیس بطمع ملک و ثروت آنها افتاده است

چون قلیل دید که همراهان جمهوری از یک ملیون کمتر است با چهار صد ملیون نفوس دولت عظیم ایشان بحجه و بنا
بر اینها گذاشت که از ظلم ایشان نالید با انکه بیچارگان به هر نحو تمکین کردند و معاهدات انشد کردند
نایستاد تا بعد دلقوس ایشان را لشکر کشید تا انکه خونها ریخته و میریزد و هر گز از طمع معادن
دست نمیکشند با آن ادعای علم و عدل و تمدن هر نحو صلح بغیر از عبودیت و رعیتی ایشان و بردن ملک
و معادن ایشان نمی پذیرد هنوز هم مذهب و در تربیت و تمدن اهم مطلب [illegible] این روس است که با کمال
رفاقت و نهایت مواظبت کوس سلطنت را میخواهد در یکی پای تخت دولت چینی زند و از جانبی افغان را
از جای بر کند و ایران و افغان و هندوستان متصل واحد رعیت خود کند مع ذلک با ما هم در کمال محبت
و معاهده است بلکه خود را عضد و در دست ایران نجیب مینماید قفقازیه و خراسان را از ایشان رابع
گذرانده چنگالها وسط ایران و اذربایجان می افکند و هر گز باینها راضی نخواهند شد کما قال تعالی شانه
ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم تا میفرماید اگر متابعت ملت ایشان
نمائی ما لك من الله من ولي ولا نصير ايضا وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا
بلى والله تلك امانيهم و ايضا ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم كفارا بعد ايمانكم
ای برادران میترسم چنانچه ما امر را سهل گرفته و بخواب غفلت افتاده و بعیش و بطالت عادت کرده
و بقوانین شرع بی اعتنا شده و با یکدیگر در قلوب نفاق [illegible] هر یک دیگر را خواهیم و ذکر عاقبت
کرامیم تا کار بقیه اسیر افتاده و کهنه ذلت بگردن افکنیم آن وقت ندامتی حسرت چه ثمر کنیم
پس میخواهم بخوانم بندای بلند کلام ارجمند خداوند که میفرماید يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا
نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا ای اخوان وطن

وایضا فلان از کید دشمن این ضعف و ذلت برای ما از ترک تقوی ناشی گردید حبل متین
و قوانین دین را چنگ نزدیم و تفرقه را بخود راه دادیم و نعماء الهیه را فراموش نمودیم از علما و
مارا بالقضا آورده اند از القضیه بوداوت روی کردیم و ترک مواسات و عدالت گفتیم در کتب انبیا موجود
این بود که تغییر احکام دادند چنانچه بنو نضیر که کثیر و قوی بودند با بنی قریظه که قلیل و ضعیف
بودند چنان مقرر کردند که اگر یکی از بنی قریظه یکی از بنی نضیر بکشد قصاص دیه بدهد و اگر کسی
باشد کشنده را بکشند و دیه تمام هم بگیرند و مقرر کرده بودند که اگر یکی از اشراف ایشان زنا کند
همین قدر که روی او را بزغال سیاهی مالیده در محلات بگردانند و اگر از غیر اشراف زنا کند حد
جاری سازند تا بالاخره رجوع به پیغمبر خاتم کردند حکم برجم فرمود و حکم میت حق را زنده نمود
و فرمود منم اول کسیکه زنده کرد حکم خدا را بعد از انکه مرده بود و حکمیکه اخفا کرده بودند
آشکار فرمود حد زنا را که در توریة بود انکار میکردند اثبات فرمود و آیه يبين لكم كثيرا
مما تخفون من الكتاب ويعفو عن كثير نازل گردید حالا وای بر ما باید بگوئیم ما هم
اول کسیکه میرانیدیم حکم حق را بعد از انکه زنده بود و اینجا طعن بر یهود کنیم و حال انکه
الان اگر [illegible] اف واقویا ما یکی از ضعفا بلکه ده نفر را بکشد قصاص و دیه سهل است قلوبی
نیست بلکه بحث و مواخذه در کار نیست لو کردیون بلکه علماء ایشان مسلط بر نفوس و دماء مسلمین
و اگر یکی از غیر اشراف سیلی بر شریفی بلکه خدمتکار شریفی زند مال و جان و عرض و ناموس تلف نه بلکه تمامی اقوام
و عشایرش مستوجب [illegible] است فرضا نعوذ بالله اگر یک نفر با شتعال فلان شاهزاده یا امیر یا حاکم
دیر جود یا در مجلس ایشان بی رخصت بنشیند مستوجب قتل و غارت جمیع اموال نیست یک طفل آقا تا اندر
یا نوجوانان تجار و رعایا و الله اگر یکی از اینها نوجوانی را زیر چوب برای معنی کردن بیک کشد مواخذه نیست

وامّا اگر تاجرزاده یکبچه امیر سنگی اندازد مجبور می باشد نان دیه زخم یک بچه خلاف حسب امیر فرا
زنا و قمار و شرب خمر و مال مردم بردن و غصب املاک کردن بلکه دزد نگاه داشتن و غارت و لات نمودن
ابداً جای بحث نیست محرمات شرعیه بر رعایا حرام و خلاف عرفی بر ضعفا جای ملامت است اگر امیر را میل
بد هر بلکه بسر کسی نهد بد رفتار است بدیهه و اگر بداد خود می مقتول و اموال منهوب گشت کسی را جای حرف
نیست با اجمال جای مقال است و ناگزیر اجمال البته تقدیر حق این است که هر قوم باید رجه امر را منقلب
ساخته منقلب شوند و ایر کردند ماکران را مکر بر خود خواهد گشت و همه اعمال و حالات ما مکر شده
اگر ملاحظه نمائی از امراء و علما و آنها که امر را متصدی و منصب را صاحب و اسم و لقبی بر خود بسته اند
هیچ یک اهل آن نیست و هیچ یک بجای مقرر خود ما هم با تزویر و مکر این اعمال و اسما بخود بسته اند
قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم و ایاکم و المکر فان الله
قضی و لا یحیق المکر السیئ الا باهله ای مردم بغی و ظلم بر خود می نمائید و دور باشید از مکر که خدا
قضا فرموده که ضرر نمی رساند مگر بد مکر بصاحبش الحکم بالاتفاق حرف حق رسیده گردیده و اهلیت را
ابداً دخلی نیست اگر ده ساله صغیر اند بشد که قابلیت این ریاست نیست سپهسالار کنند قبول میکند و بول
میکند میکنند هم اگر کسی که سرا با مجوریت و طریق طهارت نداند شریعتمدار و حجة الاسلام خوانند
قبول دارد و بخود هم میرود قال رسول الله صلی الله علیه و آله ستحرصون علی الامارة ثم تکون حسرة و ندامة
فنعمت المرضعة و بئست الفاطمة و فرمود العلماء اذا فسدوا یعنی علما در وقتیکه ضایع شدند
چه حال است از ما که متقی نبوده باشند و چه علمی است که اثر متقی نداشته باشد قال علیه السلام اذا ساد
القوم فاسقهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اکرم الرجل الفاسق فلینتظر البلاء
الذی یا رسول الله فاسق بلکه للذنوب اقایان قوم شده و رؤسا و صاحب اختیار آنها گشته نفعی

گردیده.

گردیده و احترام مخصوص مرد فاسق شر بر بجا شده و منتظر بلاء شنیع نازل هم گردیده و فرموده اذا
امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها
کان امراء شما خوبان شما و اغنیا جود نماینده و امور را بشوری اجراء دارند پشت زمین از شکم
بهتر است برای شما یعنی زندگی بهتر از مردگی است و جایکه اشرار امراء شدند و اغنیا بخیل و لئیم گردیدند
و امور بدست زنان افتاد و شکم زمین برای شما از پشتش بهتر است یا رسول الله هزار مرتبه شکم زمین
برای بیچاره امت تو بهتر از پشت او شده و هر که در صدد زرعی خوابیده آسوده تر از جهار زرعی است
جهار زرعی انبش میکنند و استخوانش را هم آسوده نگذاشته خورد می نمایند روحنا لک الفداء
وصیت فرمودی اکرموا عزیزاً ذل و غنیاً افتقر و عالماً ضاع فی زمان جهال عزیز را
ذلیل می سازند و غنیها را فقیر می نمایند و علماء حقانیه را بجهالت ضایع و مهمل میگذارند مع ذلک
به هیچ یک از آنها رحمی ندارند فدای نطق گهربارت حال این زمان را فرمودی که فرمودی علم از زبان
مردم مقبوض و منتزع نگردد بلکه علماء حقانیه از میانه در برود تا عالمی نماند و مردم برای خود
در جای علما رئیس جهال گیرند و آنها هم در ضلالت افتاده مضل مردم گردند کاش نظر میفرمودی
الذین رؤسا را میدیدی چها میکنند و شرع شریف چه صدمات وارد آرند و قال صلی الله علیه و آله علامة رضی
الله عن خلقه رخص اسعادهم و عدل سلطانهم و علامة غضب الله علی خلقه جور
سلطانهم و غلاء اسعادهم ایبرادر ملاحظه فرمائید رضای خدا از ما موجود است
که ارزانی و عدل است یا علامة غضب که گرانی و جور و فرمودند دو صنف از امتی اگر صالح شدند امت
صالح و اگر فاسد شدند امت فاسد است عرض شد کیانند فرمودند امراء و علما یا رسول الله امت
ضایع گردید و این دو صنف ضایع کردند و فرمودند اذا غضب الله علی امة لم ینزل علیهم
العذاب غلت اسعادها و قصرت اعمارها و لم تربح تجارها و لم تزک ثمارها

عاملان

سپهسالار

ولم تغزر انهارها و حبس عنها امطارها و سلّط علیها شرارها چون خدا
بر جماعتی غضب فرماید که عذاب بر ایشان نازل فرموده نرخها گران و عمرها کوتاه و تجارات
خسران و میوه‌ها خراب و نهرها خشک و بارانها محبوس و شرار بر اخیار مسلط کردند حیف که حالا
اینها هم برای امت من رو داده است و فرمودند چون بعد از من زنا بسیار شود مرگ مفاجا
زیاد گردد هنگامیکه در کیل و ترازو خیانت نمودند بقحط گرفتار شوند منع زکوة کردند ممنوع از برکات
زمین شوند از زراعت و میوه و معادن و چون در حکم که نمودند معاونت با ظالم و عدوان کنند عهدها را
اگر شکستند با یکدیگر خدا دشمنان را بایشان مسلط گرداند قطع رحم نمایند اموال بدست اشرار افتد
امر بمعروف و نهی از منکر نکنند و تبعیت اخیار اهل بیت من ننمایند خداوند شرار را مسلط برایشان
کند اخیار دعا کنند و مستجاب نگردد و اویلاه همه این اعمال موجود و همه این حدیثها حاضر است
و فرمود چون امت من پانزده خصلت پیدا کردند گرفتار بلا شوند وقتیکه [illegible] غنایم
و اموال فقرا برای حفظ و معلم اسلام را دست بدست گردانیده بخورند و زکوة را غرامت شمارند
و مرد اطاعت زوجه نماید و با مادر عاق گردد و رفیق را صدمه رسد و پدر را جفا نماید و در مسجد
صداها بلند شود و مرد را از خوف شرش اکرام کنند ناکسترین قوم رئیس شود و حریر پوشیده شود
و شراب خورده گردد مغنیات و مزامیر بمجالس آرند و سابقان امت را لعن و طعن نمایند و جاهل
خوانند باید انتظار رشته نوع بلا برند باد سرخ شاید خونریزی شود و مسخ شاید حالا هیچ
اراده فرمود و مسخ شاید برگشتن نعمت و سعادت مراد باشد العزیز ان کدام یک از این نعمتها
در امت فاش نگردیده و فرمودند یاتی علی الناس زمان یکون الناس ذئابا و من لم یکن
ذئبا اکلته الذئاب یعنی آید بر مردم که خلق گرگان باشند هر کسی گرگ نباشد گرگانش بخورند

بلی والله

بلی والله یا رسول الله همان زمان است که کمان بیمارکان را خوردند بلکه تمام کرده یکدیگر را
میخورند و از سگ بدتر میدرند و فرمود یاتی علی الناس زمان لا یبالی الرجل ما تلف
من دینه اذا سلمت له دنیاه زمانی بر مردم در آید که مرد باک نکند که چه از دینش
تلف شده وقتیکه دنیایش سالم باشد ایها الناس آیا زمان ما چنین نیست نه بدتر است بسیاری
هیچ دین و تلف شدن نفهمیده اند بلکه لفظ اینکه دین داری یا اینکه رفت شوخی و استهزا دانند
و فرمود کمتر چیزی که در آخر الزمان در مردم می باشد برادر رفیق است که وثوق باو باشد و درهم حلال
در عوما از کمتری که نشه توان گفت که اینند و هیچ نیست و فرمود اول چیزی که امت گم می نمایند
و ترک کنند امانت است و آخر چیز صلوة است یا رسول الله اول و آخر و اوسط همه رفته است و ای
فرمود بدترین امت من آنها بینه که از خوف شر آنها اکرام میکنند و هر کس چنین است از امت من نیست
یا رسول الله این زمانها مخزنی همه چنی اکثر علما اعراض از این جنبه است و باک ندارند از آنکه
نباشند در حقی حدیث پیغمبر باید بعد از من اقوامی خواهند بود که ملک ور باشند [illegible] تحمل نفوس
و تکبر و غنا [illegible] با تحمل و خشن نفس و محبوبیت نزد مردم با تبعیت هوا هر کس اینها را درک کند
دهر و ترک باید خداوند [illegible] ثواب [illegible] صدیق عطا فرماید از علامات آخر الزمان [illegible] اینکه
خوانند بسیار رود [illegible] کم [illegible] بسیار [illegible]
بالجمله اگر بنا باشد از این قبیل احادیث بشماریم بی احصاست این قدر هست که باید دانست
خداوند مقرر فرموده و پیغمبر بنا نموده که اعمال را در علامات و اخطار آیات سببیت [illegible] علیت
واضح است کسیکه سم خورد خواهد مرد پس اگر غرض این صاحب رای که فرموده مرض اسلام
معالجه بردار نیست [illegible] مقرر و منقدر شده است یعنی اختیار معالجه ندارم

انهارا

و هوس

میگوید

و معالجه فایده نمی بخشد مثل نوشدارو پس از مرگ است اگر باین معنی میگوید صحیح نیست و غلط
محض است و اگر مقصودش آنکه با این اعمال و ترتیبات معالجه ممکن نیست زیرا که خداوند تعالی
این اعمال و حالات را سبب مرگ و مرض قرار داده پس چگونه شفا پذیر گردد حق است ولکن
این اعمال معالجه نیست بلکه باید در معالجه چیزها را که سبب علت گشته است رفع کرد پس رای حکام
که رای خود این ضعیف و حقیر شریف است این است که قابل معالجه هست و دفعةً هم نگذشته
اگرچه مرض بسیار مزمن گردیده است و خیرخواهان در خواب و مستی و مدهوشی و غفلتند
و کسی دلسوز نیست و کمی که ملتفت مرضند از معالجه عاجزند ولکن هنوز امید بالکلیه قطع
نشده اما اگر کسی بپرسد که حالا رای تو چیست آیا معالجه ممکن است و چرا تا بحال بمقام دلسوزی
می آیند و رو به بهبودی می شود با آنکه با همه امکان معالجه متروک شده تا بهلاکت رسد در جواب
میگویم بسیاری از عقلای ملت که از صورت حال آگاه هستند لال باستقبال کنند و فریادها میزنند و ناله ها
میکنند علامات بیداری در طبیبان و مریض پرستان نمی بینند و اگر کسی هم بیدار است دلسوز نیست
و اگر کسی دلسوز هم است زیاده بر آه و افسوس قدمی نمیگذارد و اگر کسی قدمی میگذارد از راه
معالجه جبری نماید و اگر کسی از راه معالجه پیش بیاید دستش را گرفته مقهور و مجبورش داشته اند
پس با این حال صحت محال است بلکه اکثری از آنها که باید سعی در معالجه مریض نمایند جهد در زود
مردن آن دارند مثل بعضی جوانان صاحب هوا در مرض پدر بینوا که این را مانع
از عیش موافق هوس و هوا گمان کنند که بمردنش بهتر آسوده شوند و از مانع خلاصی کردند
مکرر با سوختگان آتش ظلم و بیداد با کمال حسرت عرض کرده ام حیف حال حافظ اسلام که
منقلب و امور ایران بسیار ویران است افسوس که نزدیک است روس با فوج با موسی را

ازطوس

از طوس بنوازد و انگلیس خشک تلیس از بندر فارس بنازد بعضی که از ظلم و بیداد در آه
و فریادند گفته اند کاش هرکدام است زود انجام گیرد و ما از این ظلم و بیداد خلاص
شویم و مثل اسلامیان قفقاز رعیت روس گردیم یا مثل اسلامیان هند در حمایت انگلیس می بودیم باشیم
آنها از ما آسوده تر و معیشت ایشان از ما بهتر است ما را از بدنظمی مملکت خویش و لاابالی و از
تعدیات گویا اکنون فقیر و درویش شده ایم من گفتم والله عندالله تحمیلات و دیون ایشان بسیار زیاد
از تحمیلات ایران هست و سلطان هم دین اسلامی را دل بحال رعیت اسلامی سوزان جواب گفتند
بلی اصل آنچه مقرر از دیون خودمان هست قلیل یا کثیر ما با سر و جان حاضریم و بدعای سلطان اسلامی
مهربان خود مینازیم لکن از عدم انتظام جور مأمورین و حکام راحتی نیست و تعدیات اشرار
مملکت را اندازه نیست ضعفا با انواع تعدیات مبتلا هستند اگر بنا شود مالک یک نفر بکاغذ رشوه
یک ملا صورت فتنه گیرانه بشهادت دو نفر فاسق بی خبر مال یک شخص را ابتر و مدعی ناحق و با شور و شر
رشوه و تحقیق درکار نیست و حکام را جز بهانه اخذ مال خلق لازم نه خود چنان رشوه خواران را
یار و شریک کردار هستند بلکه کرتی سال زحمت کشیده و مؤنه معاش بدست آورده بناحق شرعی را
مدعی تراشیده و معاش او را بقسمت گذاشته جزء اعظم را رشوه خوار و جزء دیگر را حاکم بدکردار
و جزء دیگر را مدعی ناحق عدد کرده کار میبرند از جانب دیگر اربابهای ولایتی کیفر خدا نشناسی
و امراء و خوانین و اقویا با سپاهی هر کسی را غارت نمایند جزئی را بحاکم و نیز تقدیم نمایند
حرف مظلومین و عرض بیچاره فقرا هیچ کرده هر کسی را بتکلیف بدیوان تهمت مالک مال و جان مسلمانان
نمال دیوان وه مقابل منظور وزیر و سلطان کاش انتظامی بود که هر سال لطف و فضل ما را
سلطان میبرد و بمصرف ترقی دولت و حفظ مملکت میرسانید و ما مطمئن بودیم که آن لطف دیگر ادا

خواهند گذاشت و از تعدی اقویا و اشرار نگاه خواهند داشت کدام مالک که ملکی را باز چند
ساله آباد کرده اطمینان دارد که فردا امیر یا حاکمی با قید و حبس و شکنجه و تازیانه قباله از او نخواهد
گرفت و یا چند شاهد با نسبت قباله و حکم جعلی و شهادت ناحق ملکیت دیگری نخواهند گذاشت یا فلان ظالم
که در جوار آن ملک آب یا قنات در مزارع آن را ملک خود دخل نخواهند کرد اگر قبول ندارید کدام حکام
یک سال حکومت مملکتی کرد چند قریه برگزیده را در آن مملکت بملکیت خود داخل کرده معزول گردید
آیا کسی گفته که اینرا از کجا آوردی با آن مقدار رشوه گزاف که دادی و آن مخارج سلطنتی
که نمودی و کدام امیر و سرتیپ و سرهنگ است که علاوه تجملات و مخارج فوق العاده در اندک
زمان مالک قریه و بازار و باغات و املاک دیگر نگردیده کدام ملکی است قدم گذاری که مکرر منقول
نشده و یا کدام وقف مدارس و خیرات است که ملک خود و اولاد و مدعی تولیت نشده تا کار بجائی رسیده
که مساجد و مدارس را باحق ... و خالی میگذارند کدام غنی و تاجری وفات کرده که بالاوله
ضعفا و صغار او چیزی باقی گذاشته کدام طلب است که ملکیکه مورد نزاع شده بصاحب حق رسیده
و کدام مطلبی است که حقیقت آن و اثر مدار پول نگردیده چرا باید همیشه هر کس غنی یا فقیر که ...
رعیت شده ابداً از روز آسوده نباشد با چه آسوده دیگر مردم را ... است که ... تحصیل علم
نمایند ما هی بینیم رعیت دول دیگر اولاد بمذهب دنیا کار ... ندارند از ... روزگار میگذارند حالیه
ترغیب شما بحفظ استقلال و ... و مملکت بجا است مردم اکثری ذکر قوت لایموت هزار تدبیر بکار
میبرند و کلاه ما از ... اشرار و اقلیه نگاه داری نمیتوانند شما چه توقع از رعیت ایران دارید آنها
که کرورها مال مردم را برده و حبس کرده اند بزور پول سرگرم اجراء تعدیات و تحصیل منصب و حکومت
و ریاست و القاب با تحصیل تجملات با غرض ... عیش و مستی و لهو و لعب مشغول یک نفر ده هزار نفر را جاهل

کرده

کرده با صد نفر مشغول عیش و نوش و لهو و لعب است ده هزار نفر گرفتار صعوبت و تعب کسی ابکش دل
نسوزد دوستان ملل ما بردار و مار اجمال خود گذارا اشال با بیمارکان ... راه دعوت ... ستی
و جمعیت میکنی بزرگان ما کوشش در جعل ما ملک دارند و حرفی از عدل و نظام سایر دول ... نیارند
بلکه میخواهند کسی از حسن عدل و نظام نگوید و احدی طریق علم و تمدن نپوید همه مالک ما بقیه آب
و عبید باشند و تکلیفی برای خود جز از عبودیت ندانند خاطر نداری یکی از بزرگان مملکت که کسی را
مثل خود ندیده در اثناء ظلم بر رعیت و اهدی ... و غیره ... تمام اینولایت در ثروت همه ...
این است که باید رعیت هفت خانه در یک دیگ آش بپزند و همیشه بقدر دخل و دارائی ...
ارباب باشند تا بجائی نتوانند رفت و اگر بجائی رفت ما ملکش را گرفته خودش را باید رعیت
درمیان رعیت عالم و شریعت چه معنی دارد و چرا میان حیوانات با رعیت فرقی باشد زبان ...
او لال که متکلم باین مقال گردیده که فلان چیز ظلم است و فلان چیز ناحق ... مقدمها بمردم ...
باید اینها را ذلیل کرد و الا رعیت بیچاره خار میخورد و بار میبرد خدا ذلیل و خارش کند
حقوق سلاطین اینقدر در نظر او هست حالا ما از که تربیت جوئیم و یا که درد دل گوئیم و ...
ما هم خلاص از این ظلمها است اگرچه رعیت کافر کریم می گفتم ای بیمارکان عجب غیرت ملت
و حمیت قومیت ندارند ... باید صاحب غیرت طپانچه از خویش و قوم خورد و حلوای بیگانه را
زهر شمرد و هر طور است سلطنت اسلامی غیرت و ملیت بقوت شما و تقویت او بدین و شریعت است
عیال شما را عیال خود دانند و اولاد شما را بیگانه خود نخوانند در غم شما با شما شریک هر دو ...
شما غمخوار و در رنج دیگر نشنیده اید این شاهنشاه رعیت دوستان ... و ...
ملت در گریه و زاری و برای حال ایشان همیشه بیقرار داشته در شادی شما شاد و ...

وگفته آنکه مردم میگویند
... سلطنت ... که ... و ...
... و ...
... ...

قلب او را از غم آزاد کرده اند زیرا که بیش از جنس شما و هم دین و هم مذهب و هم وطن و هم طبقه
و هم جنس و هم تربیه بهر نوع است امراء و ارکان از جنس شما و خویشان شما در لباس
و اکل و شرب و مجلس و رفت و آمد و عیش و عزا و علم و عبادت و مسجد و منبر از شما جدا
نیست بپوست و گوشت بهم آمیخته دعوا از شما کنند و بشما دعوی چنند مرکز افتخار دولت
شما نکنند و در هر دقیقه آتش از چشم شما نخیزد و اشک بهر این شما نریزد و قبور شما پامال
ستور نشود و مساجد شما بدل بکلیسا نگردد و اربروی درزنهای شما بینند و فرمانهای ترک
رسوم خود تان نکنند مرکز دلیل و برهان بر بطلان دین و عقاید شما تراشند و بشما تهمت
دل شما را نخراشند محکوم حکم سالدات بیبهره زشتوی و ذلیل فرمان ارمنی [illegible] از قوه
شما متوحش نشوند و از عزت شما مرکز رنجش بهم انگیزند آبروی استقلال و دولت سیصد
هزار ساله تان نریزد عمر شما عمر تاریخ انقراض سعادت و اقبال نگردد علمای شما محکوم
حکم کنیش نصاری نباشد و براه حج و زیارات شما کسی خار قدغن نیاندازد در ادا
مراسم ملت آزاد دیده و در خانه و وطن خود اعزه بلاد مرکز محکمه عدالت جرا انتریت
و از اسلحه و حربه دست و خانه خالی نکنند تعارات شما را مالیات نبندند و املاک شما را
مال سلطنت نسازند معاملات بازار و عمل و کردار مخلوط با کافر [illegible] کار نیست بازار
شراب فروشی و جنده و گوشت خوک نخورند و خنزیر در دیگ قمار نه بینید با دشمن خونخوار
و فاجر پرست مردار در یک قهوه خانه و در یک میز سفره ننشینید غیرت ای مسلمانان کجا رفته
و بر مسلمانان شما چه آمد غیرت روحانی چرا از شما رفته همه نکاتی از برون مال و ظلم و جفا
کینه بیجا تا نفع از دست نرود قدر شما دانسته نشود الان نه اهل قفقازیه با همه طول

الذین شان

بیرو غیرت نکردی

الذین آن با دشمنان اهلیه محبت ایرانیان و غیرت اسلامیان چون دیگ در جوش شدند و از درد دل
همیشه در فروش اکر کان حمایت و تقویت نمیشوند از جان خود در راه هم وطنان و هم مذهبان
آسانی کذرند نه مسلمانان هستند همه کور و چشم بد و حالت قوه شوکت اسلامی در فتنه همیشه
در دعای ترقی ایمان و تنزل حکمرانان خود شان هستند و از غلبه و عزت اسلام شادمان و از
شکست و ضعف زبانشان شکیب در کام شوند نه این است اهل ایران همیشه از فتح قفقازیه و تسلط
و شکست ایرانیان دعا از دل همیشه در افسوس هستند نه این هستند اسلامیان از شکست روسها
شاد و شاد شدند بچه غیرت سرزنش اهل دنیا را برداریم تا اینکه از ظلم جسمانی رستیم رو بدشمنی آریم
باید برای مرد صاحب دین و غیرت جز از ظلم و اذیت از هم دین و هم وطن و هم زبان و هم ملت بهتر
از صد هزار رحمت و عطایای شاهانه دیگران باشد با همه اینها هنوز تو در زیر کاسه نیم کاسه ندیده
و چنین آتشی را دیده از زهر نجس شده این علائم و رفتار حالیه روس و انگلیس و اینها که برای محو
بنای اسلامیان کذاشته اند هنوز حقیقت حال شان کاهی بروز نکرده اگر بالکلیه با این روش
تدریجی بکار آورند آن وقت معلوم گردد که چه خیالات دارند و با چه درجه عناد به دین
و رسم و آیین [illegible] بر خصم [illegible] زبان و طریقه باقی نگذارند از اول اسلام الی حال از اسلام
بایشان شده فراموش نخواهند و همیشه در تواریخ می نگارند تا چند پنبه غفلت در گوش کرده اید
علمای شما را چه شد بجز و جدل و شهوت و [illegible] و کسب لقمه الانسان را چنین بجا گذاشتند از و که
اقلا صد هزار روش روحانیین اسلام هستند بی و جهل ایشان [illegible] جز از چند کلمه
طهارت و نجاست و صوم و صلوة چیزی نمیدانند و نکو بینند نه این است اگر خطا باشد فی آیینه و مینی
نبوتیه در بنای سیاست و جهاد و تنظیم امر اسلام و حفظ مملکت و اتفاق و اتحاد و قانون جنگ

مملکت ما را

[illegible]

وتکمیل عقل و فرهنگ و سعی در تحصیل حلال و فرار از ذل سؤال و اعانت مسلمین و کل شدن بر زمینی
و اعانه در خیرات و اجراء استمرار صدقات و غیر اینها از قوانین تدبیر منزل و سیاست مدن و تنظیم
تمدن است کجا است که باید هر کس دو کلمه از صرف و نحو یاد گرفت لباس خاص بپوشید از همه
تکالیف اعانه ملت آسوده صدقات مقرره برای فقرا و اصلاح امور عامه برایا را زیاده از
حاجت دست آورده بعینی راضی گذارند و تحمیل و تزاویر را در میدان اخذ مال بدوانند الان
وقت احتیاج نیست و بتوجه ابدا در شریعت نیست بلکه بهمه تکلیف اتفاق و امر بمعروف
و نهی از منکر شده و همه شریک در حفظ بیضه اسلام هستند کیف کان یقین است با اطلاعی
و جهالت و تنبلی و کسالت سبب اینکه نه هر فهلست که نفس ارض بایر گذارد که کمی با مال و جان
آسوده باشند و حال آنکه نخواهد شد و بعضی از غافلان بیهوش با تنبلی و جهل با این گمان اکتفا
کرده که الان ایران با دول هم جوار معاهده و معاهد است و آنها هرگز عهد نمی شکنند و خلل
بارکان انسانیه و دیانه افکنند پس ما از خطر و شر ایشان آسوده هستیم و خود هم عهد نمی شکنیم
پس هیچ تهیه برای ما لازم نیست پول و اردو و توپخانه و قورخانه و تفنگ و فشنگ مهیا
و نگاه داشتن توپچی و سرباز و سوار و مستحکم کردن حدود و بناء برج بی جهت است انقدر
از لشکر و اسلحه کافی است که دفع شرار داخله نماید الان وقت صلح کل و امن و امان جهان است
خوب وقت عیش و استراحت و خواب است و خیلی وقت عیاشی باید غنیمت شمرد تا با
عیش افزا اعیانات دول فرنگستان دهند و تجملات مملکت را تکمیل نمائیم ما چرا از ملبوسات
لطیفه و اقمشه لطیفه ایشان که رنگارنگ قشنگ و الوان است محروم مانیم و با اشربه و ...
و مسکرات لذیذه ایشان رو گردانیم اگر چه خوراک یکدفعه یک تومانی باشد ما پول ایران تمام ...

وبهانه

وبهانه اخذ از رعایا حد ندارد عاقل دنیای چند روزه باید بعیش بپای برد که فرصت فوت
گردد و انسان اسیر موت شود و وقت مردن چرا با حسرت برود واقعاً اسباب تنعمات
فرنگستان کیف دیگر دارد و آن چراغ اسبابها و تجملات ساعت و سماور و غیر آن ولی ابحال آرد
اوایل اسلام و قدمای بزرگان این ملت با احتشام که زحمتها میکشیدند و با درشتیها میگذراندند
برای ما مثل زدن و با خواندن جراید ملیه ما را اینشو لیش متحکم قدما نادان بودند ...
سالها نداشتند همیشه در غوغا و آشوب و بطمع ملک دیگران در زحمت و کروب ... این است
احادیث جاهمه بیوفائی دنیا و کتاب ها مبین باطل بودن این عاریت سرا است یکی از کفار
در طلب ملک و مملکت و تقویت سلطنت و دولت خویش در تعب باشند بجهة قسم از برکت طمع ...
حالا راحت نصیب مسلمانان است نهایة آنکه ادانی و رعایا تعب برند حق آنها است
که از تجملات و لذاید خبری ندارند تا از نفقه آنها الان قوت لایموت بس آنها است
مثل حیوانات باید آنها با الان گذاشت که بار برند و لجام زدگر زیاد نخورند حق ایشان
سجده بر علما و رکوع در حضور امراء است از کتاب آنها در وحشت و از رکاب امرا در مشقت
بلی انقدر زحمت را باید بزرگان ملتزم باشند که نگذارند کوچکان در دنیا چیزی نفهمند و از لذاید
مطلع شوند و از عمل [illegible] دحق و باطل را تمیز دهند و از آخرت هم ما را مترسان خدا کریم است
بهشت جای ما است ابجد اشناس برو که مستحق کرامت گناه کارانند حرف تفنگ
و فشنگ کم نما و از حرب و جنگ هیچ میار زمان زمان شراب و تریاک است و عمر عمر جای
و تنباکو [illegible] طرفه بر گستر و دستگاه مزمار آور از چنگ و چغانه دم زن و بخوشخوانی و ترانه
ترانه در جهان افکن مطرب و رقاص دعوت نما و چهره زیبای دلبر بیاس وقت ورکند ...

بلند

باشند بهتر است

یکی گوید از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت درین سرا و گشایش درین درست

و دیگری گوید در میخانه اگر راه نخواهد بود می‌کشان را همه حاجات روا خواهد بود

بعضی خوش دماغان تمسخر کنان و طعنه زنان گویند سعیت چرا اهنگ جیست و جهاد چه معنی دارد

از عشق قدم زن حکایت لب شیرین کلام فرهادست شکنج طرهٔ لیلی مقام مجنونست

بعضی حکیم منشان گویند هر زمان را اقتضائیست هر وقت را اقتضائی الآن وقت امن و امان

و راحت زمانست هر شاخ درین باغ هوائی دارد هر گلی رنگی و هر مرغ نوائی دارد

از فقرهای اسلامیان همان مرغوب بود و از ما همین مطلوب که هرچه شود بشود خود دانیم والله

در جواب میگوئیم ای بیغیرتان جاهل و ای احمقان کسل بالله این معاهده دول دام صیادست

و این محابات ایشان عین ذلت ما ای کبک خوشخرام کجا میروی بایست غره مشو که گربه

عابد نماز کرد ای بیچارگان این معاهده عین قتل و اسیری ماست و این محابات اصل ذلت

و دستگیری ما شیادانند که به خون ریزی ملک سر بند مزورانند با کمال زجر با پنجه سر میبرند

عهد شان این است که با کمال رفاقت هر روز سمتی از اخاص خویش نا بیند و با نهایت ملاطفت قدم

بقدم پیش میایند با تجارت ثروت میبرند و با اشرف مملکت ملی در معادن ماشیتراج باشند

و بیرانها از سنگ راه تراشند و خاک طاقت بچشم ما پاشند ریاست ادارات ما نمایند و همه آنها

تمام اعمال ما بکر بیکار کذارند بنگاه مالک را اهاد و گمرکات و مالیات شوند و تمامی تجارات

ما را بخود منحصر نمایند مثلا بیع و شرای تو تون کسی غیر ایشان ننماید و معادن در دست آنها

باشد و هرجا پنبه و ابریشم ایشان بخرند ارزان و بفروشند گران و ما فاهم نباشیم و ریاست بزرگی

کشور و لشکر ما را ایشان کنند و اختیار ممالک ما را بدست گیرند و از هر طرف عمارت بسازند و بازار

دکاروانسرا

و کاروانسرا و دولت بخرند و دست اندازی بامور سلطنت ما کنند تا انکه بکریم مثل هندستان

با کمال سهولت رعیت ایشان شده ایم و با کلیه ایشان مالک ممالک ما گردند و ما مملوک گردیده ایم آن وقت

به بیعی عهد شان را باد برد و عدل شان را کاو خورد کلیساها در بلاد ما بیشتر از مساجد گردد

تدریجا معمور کلیساها و خراب مساجد کشیده بنای تعلیم و تعلم بلکه نطق و اصطلاح بزبان کتب

آنها گردد یکی را امروز معزول و در جایش از خود منصوب کنند و دولت یا ما را بحکام و زندان

از خود سپرده بندر ما را اجاره کرده و مالک شدند و علما را اجیر شدند و آخر کردیدند اکر معاهده

و صلح کل ایشان صحیح است کدام یک با کدام دولت معاهده ندارند پس چرا انا فانا قوه حربیه را

در ممالک خود زیاد میکنند که بیشتر از نصف ثروت کشور در لشکر است و بیشتر از نصف ثروت ایشان

آلات جنگ و توپ و تفنگ و باروت و فشنگ و کشتیهای زره پوش و بندرات محکمه و عساکر معلم

باز هم هر روز مدارس تعلیم جنگ بازی کنند و نقشه روی ارض و طرق فتوحات ممالک را تمامی اطفال

تعلیم نمایند اگر معاهده را وفادارند چرا تبعهٔ ایشان در ممالک ما بر خلاف رفتار میکنند و با کمال اصرار

پیش میبرند و چرا تبعهٔ ما را در ممالک خود با بهانه های دروغ ذلیل و اسیر نمایند ای احمق یک

که مست شراب [illegible] غیرت پاک و اسیر جای [illegible] دیده سعی در هلاک خود نمائی و رعایا و عوام را

اسیر و فرخود شماری بالله در وقت گرفتاری ذلت هم برای تو ماست رعیت بقول خود تو جزیه

نفهمیده و طعم لذائذ نچشیده و با زحمات قدر کشیده هم ذلتها برای تو هست از تخت تو بدر تبرا

فرو کشند و از اطاق تو به طویله برند و از سرور عالیهٔ تو بهتری حیوان رسانند لباس نرم

و رختخواب گرم ترا بدل بلباس سنگین و فرش سرگین کنند نام ترا بست و اهل ترا باهای لیست سازند

زنجیر گران و قید جانستان برای تو لازم است که [illegible] کشتیهای تو بکردن کجی سد و افتخار تو

افت خوار کردد دیگر در بازار کسی را آزار نتوانند و در پیش روی خود آرد لشکر وزنی مرده که
در پیشت می ایستادند در پیش ایشان باید بایستی و بجای حاجت کسانیکه می افتادند باید
بپای ایشان افتی غرور بزرگی از دماغت بیرون رود هر کس منحصر بدین حال تو خنده طراق طراق
نعلین پشت سر تبدیل بکفش زنی در پیش کرده در عوض نگاه تند آه کنی و بجای بروید
سوخته پدر سوخته شنوی در محلات سواره با کمال کردنکشی با هفت نوع چیتی و حاشیه بردوش همه
پیش اپیش هرباشی کوییا از رعایا و بیچارگان توقع رکوع و سجود داشتی سلام که سهل است نظر با نها اگر
جلال می نمودی پیاده در جلوت بدوانند دغاشیه بر دوش نهند تب گویند و بیم آرد از منی
جنابت بخوانند حسرت افسرده و حسرت پژمرده شود افادات غیر مربوطت بدرد کوز
بر کسی نمیبرد در عوض شراب از کنداب خوری و بجای لب ط ف ار جل حار الکنی اگر قفل بر کن
داشتی و حاضر بود جهالت و بر خود نمی کاشتی میدانستی که عدقی است در درست وزیکیان ذلیل
و بی قدر عزرائیل کردیده همان روز که پای اردو پایان بدین مملکت باز و دست سفرا ایشان
بطرف ما دراز گشت از همان روز روح از قالب مملکت پرید و عمر عزت ما بآخر رسید و لکن
امثال این جهال کور شده و کرند و چنانکه قال القادر المتعال لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم
اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها بسیار وقت است مصداق اولئک
کردیده اند الا کالانعام بل هم اضل سبیلا به تو مست شراب باشی و بعلاوه مجلس قمار بیاشی و جان
بکف در مقابل واقور تریاک نشسته و هوش بهوای بنگ و چرس و جای قلیان کبنجشک و ماری
که هوشت هم بپیوندی در غفلت بکسر فراموشی و بیداریت هم خواب و عزت ایشان
زنان اروپا یکی صد هزار از مردمان ما را کمند و لکن ذوی کردن افکنند و روح حیوة از قالب دنیا بیکانه

تزویر

نزویر می کنند اشیاء عتیقه ما را بردند و ثروت ما را خوردند ملخص کلام اینکه هنوز مرض اسلام بدرجه
نرسیده که قابل علاج نباشد و لکن معلوم نیست بزرگان ما در مقام معالجه باشند و جهت جانی است
که جماعتی بسیار از آنها که مصدر کار توانند بود جز غرض شخصی ندارند که بهر وسیله باشد میخواهند
در ریاست و ثروت و تجملات و جلال و عیش و عشرت راحت فوق کل باشند ابدا ملتفت
لوازم این مطلب نیستند مثلا از این اغراض غضی نظر نمی کنند اگر چه حصول اینها مستلزم خرابی
هزار دودمان و هلاکت هزاران نفوس و ضعف دولت و ترک دین و شریعت و پامال تمام
اهل ملت باشد یا در همین زوال سلطنت را گرفته باشد بسیاری از اینها ملتفت هستند
که ملت و دولت مریض است و میدانند قابل معالجه هم هست و راه معالجه را هم میدانند و لکن
چون میدانند اشتغال بعلاج لازم دارد که اینها از بعض اغراض شخصیه رفع ید کنند پس راضی
شده اند که کسی بمقام معالجه نیاید اگر چه بالاخره بمرگ و انقراض کشد و مقصد اینها تغیر
نپذیرد مثلا با وجود ثروت و مکنت بسیار اگر سالیانه از دولت چند هزار تومان مواجب
یا استمراری بیجا که بدولت نفع نداشته باشد اصلا می برند هرگاه یقین کنند که اگر ایشان
چند سال اغماض از این مواجب کنند دولت مقروض نخواهد شد و معاش ایشان با کمال خوشی
از مکنت خود شان خواهد گذشت ابدا اغماض نمی کنند و می گویند دولت مقروض شود
اگر چه در آخر مملکت بقرض برود و سلطنت منقرض شود و هم چنین اگر یقین کنند که اگر ایشان
سفرا ایشان بفلان مکان محض تماشا و عیش موجب رفتن وقار دولت و عزت سلطنت
و فقر ملت و ذلت رعیت است اینها را هم قبول می کنند و از آن تماشا و عیش
نمی گذرند یا مثلا بدانند اگر فلان عمل و منصب و حکومت بفلان شخص عاقل با کفایت
تفویض شود البته عمل لشکر یا کشور منظم خواهد شد یا در خارجه از سفارت او فواید
برای دولت خواهد شد و لکن با آن شخص کافی کاردان عداوت دارد راضی نمی شود که آن

فایده فوت شود و عمل بعهدهٔ او واگذار نکرده یا اگر بدانند فلان پسر او یا برادرش یا آن کسی که با در شوه
می دهد بفلان حکومت و منصب و عمل مقرر شود افساد خواهد کرد و ضررها بدولت و ملت و رعیت
خواهد زد هم راضی می شود محض غرض شخصی و هوای نفس خود بلکه بعضی در سالف ازمان از آنکسانی
که دست اندرکار بوده اند محض غرض شخصی خود بتخریب دولت متبوعه و انقراض سلطنت
از خاندانیکه نوکر او بوده اند سعیها کرده اند یا معاهده با رشوه از طرف مقابل یافته اند امید
که این طور اشخاص حالا در ملت و دولت اسلام پیدا نشود اگرچه شنیده ام بعضی بی حیا و بی انصاف
و بی حقوق در این ازمنه هم پول از دولت خارجه گرفته اسرار دولت را بایشان اطلاع دهد مثلا
مأمور تعیین حدود در سرحد بعهده جزء معظمی از مملکت را بخارجه واگذاشته پولها زیاد گرفته اما از مأمورین
و قونسولها و نواب ایشان در ممالک عثمانیه و سایر ممالک با مأمورین خارجه و تجار آنها و کسبه بلکه در دادن
دست یکی شده و صدمات کلیه برعیت و دولت متبوعهٔ خود زده این محقق است و احصا ندارد و مقر
پس کثیری هستند که دانسته و فهمیده خرابی نوع می کنند محض وصول بهوا و غرض خودشان و اینها فهمیده اند
که تخریب نوع بالاخره تخریب خودشان و تفویت غرض شخصی خودشان هست بسیاری از اینها هم
اینرا نفهمیده اند ولکن میگویند هنوز که من زنده ام غرض خود را اجرا میدارم بعد از من هرچه با ولاد و عشایر
من گو بشود و بعضی هستند که اقدام بمعالجه نمی کنند از بابت آنکه می بینند معالجه موقوف است باقدام
کل و جزء معظم و اسباب این امر موجود نمی بینند فلهذا مأیوس از صحت شده اجرا و غرض شخصی را
از دست نمیدهد و بعضی از اینها را اعتقاد چنان هست که مطلقاً علاج و اقدام نخواهد شد و این
اقتدار و بسط ید از دست ایشان خواهد رفت پس ایشان برای شده که باید برای روز انقراض حال
بی نوائی خود و عیال و اولاد فکر کرد و ذخیره اندوخت و این امر منحصر می بینند در اینکه بهر وسیله از دولت
و رعیت بهر درجه ظلم و خیانت اندوخته کنند اگرچه این سبب فنای رعیت و تعجیل انقراض
دولت و ملت باشد و لکن این جماعت که معالجه کننده یابند و امید داشته باشند شاید از غرض
شخصی

شخصی اغماض کنند و بعضی از بزرگان هستند که بسکه غرق فسق و عشرت و هوا و هوس هستند هیچ متوجه
نیستند که دولت و ملت یعنی چه و مرض هست و معالجه هست و معالجه چیست و بعضی هستند که صاحب
غیرت و همت هستند و بهرچه دستشان رسد بطور معالجه و قاعده اقدام می کنند اگرچه منافی نفع شخصی
خودشان هم باشد و لکن جماعت مفسدین و طالبان مرض ملت که خود فی الحقیقه مرض ملت هستند دست
ایشان را میگیرند بلکه صدمات میزنند و بیکارشان می کنند و بعضی طالب معالجه هستند و راه معالجه را نمیدانند
و این جماعت دو فرقه هستند یکی فرقه فرنگی مآب دوم را انتساب که در طرف افراط افتاده دین و شرع
و مذهب و قانون حق اسلام و وجود علمای اعلام را بی ثمر انکار زند و یکی فرقه بعض علمای بی انصاف که مقدس نما
و صورت بی بیت اند که در طرف تفریط واقع شده علوم معموله حالیه در کره ارض بجهت تحصیل قوانین حرب
و صنایع و تمدن و منظیعات و انتظامات را لغو و غلط و بی اثر شمارند آنها دین و مذهب را خراب نمایند و اینها
دل عاقلان را آب کنند بلا مذهبی دعوت کنند اینها به بی ادبی آنها طریق آزادی مطلق و هرزگی و فساد
جویند و اینها از نهایت قید راه جهل و عجز پویند آنها خواهند درس شرع برچینند کاش خبر نه بینند
اینها خواهند مدارس تحصیل اسباب و صنایع نه نشینند کاش عدم گزینند آنها بانگ میزنند من امیرم و فعله
فرنگی ملا چیست و عالم کیست بکش بکش بگیر ببند اینها فریاد میکنند من عالم شرعم و تابع پیغمبر این کیست
و وزیر چیست ای فاسق ای کافر ای ظالم ای ملعون آنها اینها را مهمل و وحشی و بی خبر خوانند و وجود شانرا
ضرر اینها [illegible] مذهب خود دانند و سراپا شور و شر در مقام انصاف اگرچه هر دو شر و ضرر هستند و لکن
در موقت [illegible] استکو و ابهر ندیکی نیست با اینها بگوید جانم خیر الامور اوسطها نشنیده
و اصلح الامور الاقتصاد ندیده امیزو فرنگی مآب بی مذهب صلاح عالم محال است و ای جاهل
مقدس نما بی تعلم علوم معموله حفظ مذهب در این ازمنه محض خیال کی علما و حکما و اهل تمدن دنیا
لامذهبی را شرط نظام شمردند یا کی حفظ شرع از صناعات و اختراعات نافعه قدغن کردند بسا
خورد و وقت تنازع و تعارض نیست مرده شوی هر دو را ببرد زمان جدال و تناقض نی این نزاع

هر یک لفظ بیجا است بحسب ظاهر حال اینده و طرف نزاع نمایند بجهت آنکه هر دو میگویند غرض حفظ دین و ملت
و مذهب و دولت است و لکن یکی میگوید راه این است و دیگری میگوید آن پس تکلیف چه این نیست
که جمع شده مقصد را بیکدیگر فهمانیده متفقاً آنچه صلاح است عمل نمایند و لکن واقع مطلب این است که اینده و
طرف هر یک در خیال اجرای غرض شخصی و هوای نفسی است و لفظ نوع و دین و دولت و حفظ و حراست
همه را صوری میگویند و تقصیر را بگردن یکدیگر بی جهت میاندازند و بعضی در ترک علاج این را عذر می‌آورند
که اهل اسلام یا ایران وحشی و بی تربیت هستند نظم بر نمیدارد انصافاً این هم عذر بیجا و از تنبلی است
بجهت اینکه هیچ ملت و مملکت استعداد و عقل و هوش اهل ایران نیست و هیچ رعیت باندازه رعیت
بزرگان پیدا نمی‌شود و مخصوصاً این مقدار ظلم و بیداد را هیچ ملت باندازه متحمل نمی‌شود که این بیچارگان
متحمل شده الحال می‌نمایند کی شده و کی بوده که بقاعده عدل و انصاف رفتار و عمل کرده باشند و اینها قبول کرده اند
اینجا چه جیست ملخص مطلب اینکه امکان معالجه هنوز هست و لکن اقدام از بزرگان معلوم نیست بلی حضرات
دولت علیه عثمانیه خصوص روح مملکت سلطان اعظم بدرجات بیدار و هشیار و متوجه شده اند هم خواجه
اعلیحضرت شاهنشاه اعظم ایران هم باتفاق وزیر اکرم انجم مقدمات علاج را فراهم میفرمایند و لکن حیف
اغلب اعضای دولت و ملت در خواب بیدار یا در حالت خواب هستند اگر اینها بیدار و هشیار گردند
امید بسیار خواهد شد زیرا ایشان را استعداد دیگری در مواد است کیف کان این ضعیف للّه باید طریق
معالجه را بیان نمایم و ادای تکلیف خود کنم تا عند اللّه و الرسول معذور باشم و هم اگر چه میدانم کسی را اعتنائی
بمقالات نخواهد بود لا محاله آینه گان بدانند که مردمان باغیرت و دانا و خوانندهٔ بعد نهایت قبول الله
نه اینکه همه در جهالت و غفلت بوده اند اگر کسی بگوید این ترغیبات تو لغو است زیرا همگان فرض کنیم
از بزرگان که حراست ملت و حفظ مملکت منوط بتوجه ایشان است اگر از دین اسلام سست و بترک
و بی‌اعتنائی قوانین آن رغبت کرده باشند خصوص چنینکه بر تنشان و ایشان حفظ نوع و نظم تمدن را در ترک
این دین دانسته باشند که احکام شریعت را منافی حیوة دولت دانند درین صورت تکلیف چه از ایشان است

که جهد

که جهد نمایند در قلع ریشه این دین مبین و مخالفت شرع و قوانین و بحسب اعتقاد خود
که ایمن از حشر و جزای یوم دین شده اند مرتکب جمیع مستلذات و راکب تمام شهوات
و غرق بحر مسکرات و اجرای ظلم و تعدیات باشند بلکه بیجا و لغو است باز مانند ایشان از چه چیز
که میل نفس ایشان بر آن است و در جهت بجا است اصلاح امر از امور پس این آه و ناله و فریاد
تو با بانگ جرس و صدای نای بر ایشان چه فرق دارد و این مقالات بر ایشان چه عمل آرد
همین سست اعتقادی و بدنهادی است که بسیار بر او داشته که از هیچ فساد پرهیز نکنند
و از هیچ تعدی بر نخیزند بلکه در بسیاری از ملتبسین بلباس علمی و خدمه و متعلقین ایشان
هم آثار کفر باطنی بظهور میرسد پس بهتر ترک مقال و سکوت از جواب و سؤال است
که همه در نظر ایشان قیل و قال است جواب گوئیم اولاً امید دارم چنین کسان
در ایران از نسل مسلمان اگر نطفه پاک باشد و مادر از هر کس حلالی پاک بیابد هرگز نباشد
خصوصاً کسیکه ذرهٔ از نور ایمان بقلبش و از شیرینی حقانیت اسلام بمذاقش چکیده باشد
و ثانیاً بر فرض اگر چنین کسی باشد سعی در قلع ریشه اسلام هم باید نزد او غلط باشد
زیرا این مطالب در نزد او بدنیست حقی و باطلی در عالم نیست و هیچ چیز باید متوقف
نگردد عداوت خصوص با اسلام دیگر چه معنی دارد و ثالثاً این خران هزار درجه بدتر
از حیوان بکدام عقل و برهان همه این عالم که در هر ذره و هر قدم هزاران هزار مصالح
و حکم می‌بینند همه را کالعدم انگاشته تمامی این نظم و ترتیب را لغو محض و باطل و عبث
و بیوجه انگارند یا نسبت بطبیعت که هرگز تصور آن را نکرده و آن را بلد نشوند دانسته
دهند و این قدر براهین و ادله و معجزات و بینات از اول عالم تا حال از انبیا و اولیاء

چرا باشند

وعقلا و حکما و علما و غیرهم همه را باطلاع السنه محض هوای نفس دنی و خیال شیطانی
تعلیه چند نفر دهری قدیم نمایند اینجا جای برهان و بیان نیست و کیف کان اگر چنین
اشخاصی پیدا شوند بی شبهه از آنهائیند که زنگ معاصی و شقاوت و ظلمت کسالت و فساد
آنها را ترغیب کرده که محض عیش بی زحمت و استراحت و دهشت نفس خود را اطمینان دهند بانکه
بعث و تکلیف و حساب و تخویفی نیست تا با کمال اطمینان و آسودگی عیش نمایند بهر حال اگر در
ایران هست محض تقلید است بدهریهای فرنگ و چند تقلید بایشان دین اعتقاد و اجماع بانکه آنها عقلا
اعقل از ما هستند ولکن این خر مقلد فرنگی پرست جاهل در همین کلمه که بجهت وهم
آزادند بایشان دین تقلید کرده و هرگز خود را بمطالب حکمای آنها آشنا نکرده و مقالبیتهم بدراد
کم از ایشان هر کس از مذهب مسیحی میل بالطبیعه کرده مقتضای عقل بعدل و انصاف و حفظ آب
نوع انسان و ترتیب اخلاق و اتفاق با هم وطنان و هم جنسان و حفظ استقلال اقوام و ملل
و جماعات خویش را لازم میدانند و همه جهد شان ترتیب اسباب رفاهیت نوع بشر و صنف
خود شان است و موافق حال انسان نمیدانند که شریک باشند با حیوان در صفات سبعیه
و بهیمیه پس این احمقان لامحاله تابع مقلد و مطاع خود شان باشند در انجام کار فرضی
کنیم اینها دهری محض و طبیعی صرف هستند لامحاله حب طبیعی نسبت باقوام و عشایر و اقارب
و اولاد و تعصب ذاتی هم وطنی و هم زبانی و هم ولایتی را لامحاله دارند بهر صورت لازم
باید دانند حفظ دولت و مملکت موروثیه و حراست استقلال و حریت اقوام خویش او این تحقق
موقوف است بحفظ قوانین ملت اسلامیه و اجرای عدالت و مواسات مقرره در شریعت حقه
اگر چه معتقد هم نباشند و چه سفاهت است که چند نفر مهمل برای حفظ مراتب دولت و ملیت

در این مقام

در این مقام باشند که اقلاً بانضمام ملیان نفوس اسلامیه را که معتقد حقانیت دین اسلام
و وجوب اطاعت علمای اعلام باشند بخواهند در اتحاد این مقدار از انام تخریب مذهب
معتقد متفق ایشان را کنند و همه را راغب بدهریگری دانند آن وقت بعنوان حکمت طبیعی
بعنوان حفظ نوع آنها را متحد گردانند و الله این نیست مگر جنون و جهالت که [illegible]
گویا هرگز چنین اشخاص بوی انسانیت بمشامشان نرسیده و لذت قوانین متحکمه اسلام را ذائقه
ایشان نچشیده پس برای تنبیه این قسم جهال و هدایت این گروه ضلال باید شروع شود
بمقام خامس و بیان طریق معالجه مرض و اینکه اصل مرض اسلام همین جماعت بدنام هستند

مقام پنجم در بیان معالجه مرض صعب و مداوای جراحات ملت اسلامیه و دانستنکه عمده
مرض مهلک این امت الآن جماعت مهمل بیکاره و فرقه تنبل بیعار هستند از هر صنف
که اجزاء زایده معطله و معطل سایر اجزاء فاعله هستند اعنی آنهائیکه دست خالی
از کسب و صنعت و غیر مشغول باصلاح امور دولت و ملت اسیر قید کسالت و تکبر زیر بطالت
و غریق بحر حرص و شهوت و تابع ابلیس غفلت و حیران بادیه جهالت و در رواج طریق
تزویر و شیطنت و [illegible] دینی و دولتی هستند بدانکه معالجه و دفع آنها از مرادات
ایشان که سالها بلکه از چند پشت عاده کرده عیش و استراحت و خو کرده اجرای شهوت
و ضعف کرده ظلم و سبعیت هستند در کمال صعوبت است و جهت عمده آنکه در میان ملت علیه
و اکثریت مر ایشان راست و اطباء قلیل و ضعیف و صحت طلبان مغلوب و نحیف اگر
طبیب حاذق ایشان را از حلوا که عادت کرده اند باشد مفرا قدغن نماید یا امر
بشرب دوای تلخ فرماید رگ سبعیت ایشان هیجان کرده طبیب را دشمن و معالج را

قاتل جان و تن نام نهاده و دوا را زهر شمارند و زهر را دوا انگارند مثل سگان درنده
و شیران غرنده آن طبیب را دشمن دین و ملت نامیده از هر طرف هجوم کرده بچنگال
و دندان پاره پاره و پریشان نمایند و بعد بلد مانع زهر ناگوار را مثل شربت خوشگوار
تا بلغت الحلقوم نوشیده بسختی جان سپارند نه از وعظ حرف پند پذیرند و نه از ناصح
پند گیرند و نه بنظر عبرت نگاه کنند و نه بمردگان افسوس و آه و چون حضرت خلاق
و حکیم علی الاطلاق که خبیر بتمامی امراض و معالجات سلسله بشریه هست و باقتضاء
حکمت بالغه اراده اش تکمیل این جماعت و ایصال ایشان بمرتبه انسانیه و شرافت است
جمعی را از میان ایشان برگزید و ایشان را طبیب نفوس این جماعت گردانید و ایشان را
معصوم از خطا آفرید و او هست لطیف خبیر و عالم بجمیع ما فی الضمیر او داند که حکمت
و نبوة در کجا قرار دهد و هدایت و رسالت در کدام محل نهد الله اعلم حیث
یجعل رسالته و آن جمع را که برگزید تایید فرمود ایشان را بعلامات ظاهره و معجز
باهره و قوة قاهره ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال
عمران علی العالمین و طریق معالجه این طبیبان مرکب است از ترغیب و ترهیب
و تعلیم و تعجیز و ترجیه و تخویف تا در بال خوف و رجا از یمین و یسار متوافق و هم
قوة و همسیر و متساوی نباشد [illegible] اوج کمال نتوانند پرید و بذروه شرف نتوانند رسید
و حاذق ترین تمام اطبای نفوس و حکیم ترین کل صاحبان ناموس خاتم رسل و عقل کل
و هادی سبل آینه جمال جلیل حضرت خلاق و افضل تمام بشر در آفاق و متمم مکارم
اخلاق حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم را مقرر فرمود که آن بزرگوار

بحکمة الهیه و قوة ربانیه وحشیان عالم را با دعوت حقه و قدرت محققه از عالم حیوانیت
و وحشیت به رتبه انسانیت کامله و اعمال قوة عاقله و تکمیل قوة عامله رسانید و بنور علم
و حکمت و اخلاق ملکیت عالم را منور نمود و بمعجون خوف و رجا امراض مزمنه جهالت را شفا بخشید
گاهی بامتثال فرمان ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم
بالتی هی احسن با حکمت متقنه و موعظه حسنه و مجادله مستحسنه قلوب چون آهن را مثل موم
گردانید و گاهی باجراء حکم و قاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حکم و حرض
المؤمنین علی القتال صدور پر از ضغاین محطوم و نفوس آبیه را محکوم نمود طوعا
و کرها و رغبة و رهبة خلایق راه حقایق گرفتند و دقایق شنفتند پس باید طبیبان امراض
نفوس و معالجان این درد منحوس سلوک مقرر الهی و تبعیت طب رسالت پناهی نمایند　طریق
و این موقوف است بر اتفاق اهالی علم و قدرة و اتحاد اطباء برغبة و رهبة که طالبان
قوة و شوکت اسلام از امرا و عظام و علمای فخام بعد از خلاصی نفس خود از اغراض شخصیه
و تکمیل و تصحیح قصد بر اجراء مصالح نوعیه اتفاق و اتحاد نمایند و ید واحد و لسان واحد
و کلمه متحده طوعا و کرها اجزاء معالجه وادارند بلی و الله بر هر جماعت که ریاست
ملت و دولت متعلق است واجب است و لازم و بر هر یک از قبیل سلطان خود فرض عین و متحتم
گردانیدن همت بر کمر زنند و نفاق و نخوت و اهمال و کسالت را دور افکنند آیا نه بر علمای اعلام
اظهار حق و ارشاد خلق و رفع بدعت و نشر هدایت با مواعظ برنده تر از شمشیر و با کلمات
گذرنده تر از تیر اقدام بهدایت صغیر و کبیر فرمایند و آیا نه بر امراء واجب است که در امر معروف
و نهی از منکر و نشر خیر و قلع شر با تازیانه و تیغ بهیچ وجه دریغ نکرده ایشان را ملزم فرمایند

اگر در این مختصر بیان وجوب ارشاد و لزوم امر بمعروف بپردازم کلام را بتطویل اندازم و مقصد را
بدور اندازم و ضرورتی داعی نیست زیرا وجوب آن ضروری است و بلا فرق خلق بیکدیگر
در ترک آنند و کافیست پس عمده ذکر لزوم اتحاد و اتفاق و مشاوره و التصاق است
اگرچه عاقلان را ملاحظه حال امم از عهد حضرت آدم در تمام عالم کافی است که هر جماعت
مادامیکه متفق الآراء و الکلمه باجراء مقاصد خود خواسته اند پیش برده اند آنچه میخواستند حتی که
جماعت قلیله متفق الکلمه جماعات کثیره را فانی ساخته اند میخواهی بنگر اول حال اسلام را
که اتحاد مهاجر و انصار در تقویت نبی مختار با آن قلت عدد و فقر و مسکنت دول عظیمه را
تار و مار ساخت و طوایف کبیره را بذلت انداخت و این اتفاق و اتحاد در میان
هر طایفه نمیشود مگر از صدق و صفا و مردانگی و وفا و آن هم بر نمیخیزد از قوه نفس
و غیرت و مردانگی و فتوت و بزرگ منشی و همت و چون این الآن از نفوس بزرگان ما
بار بسته و ایشان از کمند غیرت وارسته اند و تحصیل این مطلب موقوف است بتأمل
در تواریخ گذشتگان و ملاحظه حال طوایف حاضره در این زمان و تأمل بملاحظات
ظاهره برای آینه کافی است شاید بملاحظه همه اینها رگ غیرت مردان بحرکت آید و ایشان را
باتفاق کشانند و اتفاق بمشاوره و تأنی اندوختن مشاوره بطریق ترغیب و ترهیب رسانند
و آن خلایق را بترک بیکاری و بیعاری خوانند و همان کافی است برای رفع جمیع
امراض پس میگوئیم ما اهل ایران اگر بتمامی گذشتگان نظر افکنیم باید رخ را بناخن خراش
برکنیم و ولوله در عالم افکنیم و درد را بیغیرتی چاره افکنیم اگر اجداد ما را قبل از اسلام میگوئیم
و حال بملاحظه ایران را در عهد کیانیان و ساسانیان و غیرهم محبوب خواهی دید چه [illegible]

صاحبان

صاحبان غیرت و همت و شجاعت بوده اند و چه قدر اطاعت سلطان و عدل و حسن و جمعیت و موافقت
در میان ایشان لازم بوده و مادامیکه ملتزم بقانون خود بودند و موافق بودند غلبه بر تمام ملل و دول
داشتند و در مراتب تمدن و آبادی مملکت تقدم بر کل طوایف داشتند همینکه بعد از انوشیروان
نفاق و افتراق بر ایشان راه یافت هرمز را میل کشیدند و در رکاب بهرام چوبینه با پرویز
جنگیدند و پرویز را پسر گرده کشتند و اولاد و شیرویه را گردن زدند متفرق و مختلف شدند بزودی بدست
اهل اسلام منقرض و ذلیل گردیدند هر کسی بتواریخ رجوع کند می بیند که هر جماعت و هر طایفه
ترقی و عزت و غلبه یافته اند هم با اتفاق بوده و هر جماعت مضمحل شده هم از نفاق شده است
و اگر در عصر خود ما سیر حالات امم مختلفه نمائی بلکه هر جماعت و طایفه را ملاحظه کنی متفقان را
صحیح و مختلفان را مریض و هلاک شده خواهی یافت و اما اسلام همه میدانند که اساس و استحکام
آن از اجتماع و توافق و تعاون گذاشته شده و ضعف بارکان اسلام راه نیافته مگر از افتراق
و نفاق پس اول معالجات معالجه مرض افتراق است اولاً یک اتحاد عمومی بعموم اهل اسلام از دول و امرا
و طوایف و فرق و السنه مختلفه لازم است که بجامعیت مذهب و اسلامیت همه باهم عصبیت ملیت را
در هر مطلب مراعات کنند و معاهدات کلیه معظم با همدیگر در حقوق راجعه بعموم دول و ملل داشته
باشند مثلاً مادامیکه ممکن باشد تعلیمات در یکی از دول و امارات اسلامیه بممالک غیر اسلامیه بتعلم نروند
و از هر جنس متاع تجارتی که در یکی از ممالک اسلام پیدا شود اگرچه پستتر از امتعه دیگران باشد
باب تجارت را با آن مملکت اسلامیه مفتوح و با خارجه مسدود دارند و [illegible] در مقاصد نافعه بیکدیگر اعانت
نمایند مثلاً اگر قحطی و تنگی در یک مملکت اسلامیه روی داد مادام الامکان از سایر ممالک اسلامیه
جلب غلات کنند و اعانت جانیه و غیر جانیه نمایند و در اشتراکات که در عملی و ملتی یا مملکتی
یا تجارتی محتاج باشتراکات از دول دیگر شدند از اسلامیه نمایند و قرض اگر لازم شد مادام الامکان
از اسلامیان کنند و نقود یکدیگر را اسلامیان رواج داده مرغوب نمایند و اختراعات بیکدیگر

تعلیم دهند و حیثیه یکدیگر در امور رجعیه بغور و نفع یکدیگر اطلاع دهند و در وقایع از یکدیگر طلب
رای و اظهار رای نمایند مثلاً اگر وقعه برای دولت عثمانیه یا دولت ایرانیه یا امارت مصر
یا افغان یا مراکش یا ترکستان یا امام مسقط یا امارات افریقا مثلاً اتفاق افتد عقلاء سایر
دول در علاج وقعه رای خود را با ایشان اطلاع دهند و بجان و مال معاونت نمایند و اگر معامله
و معاهده برای یکی با سایر دول می‌شود آنچه ضرر اسلامی هست اطلاع دهند تا ترک نماید و آنچه خیر
او است اطلاع دهند تا اقدام کند و اگر دولتی غیر اسلامی را با اسلامی خیال مکر و حیله و خدعه باشد
اسلامی دیگر مطلع شد اعلام کنند و در امور رجعیه بر کل ملل و دول متوافق رای دهند و در امور سیاسیه
و پولتیکیه باهم متحد باشند و مادام الله حکام امرا و دات (?) در هر امر با یکدیگر نمایند و در امور خیریه [illegible]
یکدیگر را اعانه فرستند و خدا نکرده جماعت اسلامیه را با اسلامیه دیگر اتفاق معارضه افتد مابین اسلامیان
اصلاح نموده نگذارند یکدیگر را ضعیف کنند و در سفارتها سفیران اسلامیان در هر دولت و مملکت باهم
یکی باشند و در هر امر تعظیم شعائر اسلام را مقدم دارند و در حفظ شأن اسلامی کمال جهد کنند و زنان
یکدیگر را تعلیم دهند و اطفال را تربیت بجمعیت اسلامیان کنند و از هر کس از رعایای امور که سبب نقض
و عداوت دولت اسلامی دیگر صادر شود رفع و قدغن نمایند و رعایای هر یک در ممالک دیگری محترم
و مکرم باشند اما چنانچه سلطان اعظم عثمانی و شاهنشاه اکرم ایران و عقلاء رجال هر دو دولت فخیمه
این سلوک را پیش نهاده اند و سبیل رفاهیت اهل اسلام را گشاده اند و انشاء الله طریق اتفاق
کل اسلام را شاید من بعد هم بیان نمائیم و عمده ترغیبات علماء و عقلاء و حکما و امراء هر مملکت است
با تماد و وداد در مواقع و مجامع و تصنیف و تالیف و نشر در همه ممالک اسلامیه و بعد رجال و عقلاء
و علماء هر یک از ملل و دول اسلامیه در میان خود شان اجتماع و اتفاق نمایند و در همه مکالمات و محاورات
مجالس و تصنیفات و تالیفات در باب فواید اتفاق و بیان مصالح نوع باشند و اغراض شخصیه را
محو و سهو نمایند و متفقاً بمعالجه امراض و حفظ صحت رو آورند تا دوا نی معروف و غیر معروف
رای خود را

رای خود را در مصالح دین و دولت اطلاع دهند و طبیبان ملت هم از هم طلب رای کنند علاج
در گوشه‌ها پنهان هستند و در هر سری سری هست جراید ملیه و ناصحان کلیه را تقویت کنند
و وسایط اشتکشاف (?) را ترویج نمایند و همه بهر وسیله یکدیگر را ترغیب بخیرات کنند و البته
باید جانب عدل و مواسات رعایت کنند و اضح هست الکل اصلاح کل با صلاح کل صورت
گیرد و از حال ممالک خارجه عبرت گیرند و چون مناط معالجه با تفاق و میل عموم شد
لا بد باید معالجه کنندگان خود را مریض دانند و از جهل مرکب بیرون آیند و طالب صحت
باشند و امید صحت داشته باشند و اطلاع از معاونت و قصد یکدیگر بر معالجه داشته
باشند و طریق معالجه را بدانند تا اقدام نمایند اطلاع بر مرض مستمر هست تنبیه دانایان
و تخویف ایشان از عاقبت امر و بهتر طریق تصنیف و تالیف و نشر مؤلفات و جراید است
و اقدام بر این امر اگر از جانب اولیاء دولت باشد انجام می‌یابد خصوصاً که اگر خلایق را
امیدوار گردانند و آن باین می‌شود که بزرگان امور نافعه نوع را اول در خود شان و متعلقان
اجرا دارند و چهار (?) بعض اغراض شخصیه را بجهت تربیت نوع طرح و ترک کنند یقین است
که اگر رئیس و حاکم از خلاف اولاد و اقارب و عشایر و خواص خود اغماض نکند و مجازات
ننماید دیگران از طمع مقطوع گردد و اگر از نفع شخصی خود متحمل شود بجهت اجراء حق اغماض کنند
خلایق امیدوار گردند و اشرار نا امید شوند و اگر مساوات در میان خلایق بعمل آید عموم خلق
زنده شوند اگر دلسوزی و میل بر رفاهیت انی بزرگ فهمند جانها را فدا نمایند و مالها را
قدر نگذارند و چون اینطور اقدامات بانفراد ممکن نشود و دانستن فرد فرد معالجه اثر
نمی‌بخشد اولاً باید تشکیل جمعیت و شاورتی شود تا با تفاق بطور صحیح اقدام نمایند
و این موقوف است بر اینکه لزوم اتفاق و ثمرات آن را بفهمند پس عموم عقلاء اسلام را
لازم است که اسلامیان را دعوت با تفاق کنند بهر وسیله که دست گیر داشته باشند

وسابقاً اشاره کردیم که اکثر اهل اسلام مأیوس از معالجه شده اند وجمعی خود مرض ملت هستند
وهرگز از اغراض شخصیه دست نمی کشند وبعضی اعداء ملت شده اند بطوریکه هرگز نمی خواهند
اینها بیدار شوند وترقیات عالم را ابداً نه تا مثل بهایم بار بار باشند که تشنه شود ببرند وبعضی
میخواهند دولت وملت منقرض شده دول خارجه با قوهٔ قهریه نظم خود را در اینها اجرا کنند
وبعضی قوهٔ فهم این مطالب را ندارند وبعضی ملتفت سالف وحال حاضر هستند ونظر باستقبال
هم می کنند واز غم وطن دل میخواشند لکن بزرگان را مدهوش واقتدار را در فراموشی می کنند واگر
همه روزه بایند اظهار درد کنند ولکن غالباً در تقیه باشند واز نهایت یأس عالم خود را تغییر نداده اند
وبعضی با حال وقال وافعال فداکی کرده صدمه ها خورده با آه وافسوس بزانو کذارند
واز خوف نفس بیارند اگر امیدی باشد بوجود اینهاست که وجود اینها کیمیای اعظم وکبریت احمر است
مردانند صاحبان غیرت وبزرگانند اولی النعمت ایشانند را می طلب داشته عرض می نمایم روحی
وجسمی لکم الفداء واهلی ومالی لکم الوقاء اگر همت بر جیات ببندید واهل ملت بجمعیت دعوت نمائید
وبعضی آیات واخبار که از صاحب شریعت در تاکید باتفاق واتحاد واخوت سبب به اهل
اهل دین بخوانید من جمله آیه شریفه که خدا تعالی در مقام منت با امت میفرماید الف بین
قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً ودر جای دیگر خطاب بپیغمبر لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم نمیدانم این تالیف الهی در قلوب اهل
دین کجا رفت معلوم است که در دین سست شده اند ومیفرماید واعتصموا بحبل الله جمیعا
ولا تفرقوا آه پس چرا متفرق شده ایم میفرماید یا ایها الذین امنوا ادخلوا فی السلم
کافة ومیفرماید انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم ای مؤمنان ما برادرانیم
بیائید همه اصلاح نمائیم در علامت ضعف ومغلوبیت یهود وتحریص بر دفع ایشان میفرماید
تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی این نزاع که ما میکنیم وحال آنکه تلبس برکنده آیا آیات در ذم
منافقین

منافقین نمی خوانید ویا مراد الهی را نمیدانید صراحةً میفرماید ولا تکونوا کالذین
تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات ودر مقام منت به پیغمبر رحمت خطاب
فرماید فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک
ومیفرماید ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعاً لست منهم فی شیء بی وتی تفرقه
کنند کجا از پیغمبر نیستند وپیغمبر از ایشان نیست چرا امت بطریق خود نزد بندوی بنام امت
پیغمبر
نفس خود ایشان خیر خواه ورئوف رحیم نباشند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم آیا نمیدانید که بدترین خلایق منافق
ورذلترین صفات نفاق است چیست از جهت اینکه داخل جماعت مؤمنین است در ظاهر ولکن
در باطن هم رای نیست با ایشان وخیر خواه ایشان نیست وبضرر ایشان شاد وبخیر ایشان غم
ناک است آیا کسی در ملت اسلامیه بلکه تمام ملل بدتر از چنین لعین هست ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیراً محقق کسیکه خود را داخل اهل
اسلام کند ومتحد با ایشان نباشد ودر فکر خیرات ایشان نباشد وقلبا متحد با ایشان نگردد
وترقی ایشان را نخواهد در مقام خدعه ومکر است با خدا ورسول ومؤمنین از مؤمنین وکفار
هر دو خارج است ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مذبذبین بین
ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا ودر جای دیگر
بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون
المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا چه بسیار شبیه منافقانند

درمیان مسلمانان پیدا شده اند عزة را از کفار طلبند و از اهل اسلام در حرب جهنی لیاس فی لذنه
برای ایشان و در آخرت منزل ایشان درک اسفل خواهد گردید که عهد اسلام را شکسته و بلا دعوی
و بیغیرتی بسته کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا واضح است چیزی بدتر از نفاق
نیست و مرضی بدتر از نفاق قال الله تعالی ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی
ویتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی ونصله جهنم وساءت مصیرا کسی اگر مسلمان
باشد باید غیر راه مؤمنین نرود و از راه مستقیم که ابرار گرفته اند نرفته قال تعالی وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله اجمع ثمره و ابیع حکمه در آن
مقدار فضیلت صلوة جماعت و اتیان جمعه و مساجد و مصافحه و معانقه و سلام و تحیات و هدایا و تحف
وصلهٔ ارحام و اطعام طعام و عیادهٔ مرضی و تشییع جنائز و تسلیهٔ اهل مصائب و اعانت مؤمنین
وقضاء حوائج اخوان و اصلاح بین الناس بلکه تشریع حج و زیارت مؤمنین و اربعون و ارشاد
و وعظ و قرض حسن و غیر اینها و حرمت غیبت لا یغتب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
و ترک تنابز بالقاب و حرمت استهزاء بلکه حرمت تعرض بعرض دیگران و سب و دعا و ترک غضب و محبوبیت
ملایمت و ملاطفت و نرمی و خوشخلقی و حسن معاشرت و حرامی افترا و تهامی و غیرها همه برای ازدیاد الفت
واتحاد و وداد اهل اسلام و یکانگی ایشان و رفع بغضاء است که جمیع انتظامات امور دینی و دنیاوی مرتبه
باتفاق بسته است و تمامی اعوجاج امور دینی و دنیاوی از آنست از نفاق رسته مفسدان [illegible]
خلایق و متفرقان قلوب مردم از همه بدترین خلق و اهل شیطنت باشند مستحق سخط و لعنت
استند والذین یقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض
اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار از تمام ولد حرام و سخن چین لعین

وساعی

وساعی در نزد سلطان شریک شیطان است هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد
اثیم عتل بعد ذلک زنیم کذب در مقام اصلاح و تالیف قلوب مباح و محبوب
و صدق در مقام افساد و تفریق حرام و اشد طریق است حدیث ید الله علی الجماعة
و حدیث کونوا مع الجماعة معروف و مشهور و حدیث نبوی در خطبه یوم بدر
و تحریص مسلمین بر اتفاق میفرماید ان الاختلاف والتنازع والتثبط من
امر العجز والضعف وهو مما لا یحبه الله ولا یعطی علیه النصر والظفر
حاصل آنکه اختلاف رای و تنازع و حرکاتی که از عجز و ضعف است و خدا از آن دوست ندارد
و نصرة و ظفر عطا نمیفرماید باز در همان خطبه میفرماید مؤمن برای مؤمنین مثل
سر است از جسد که اگر سر را درد و صدمه عارض شود سائر جسد بآن متوجه گردند و از
صدمه آن صدمه خورند این بود برکت اتحاد در بدر چنان نصرة مسلمین را دست داد
که معقول از نفوس آن قاصر است که با قلت عدد و استعداد چگونه غلبه بر عدد کثیر مستعد نمودند
و در وقعهٔ احد اول حمله با اتحاد رای و اتفاق خصم را گریزانیدند و هنگامیکه اشتغال بجمع
غنیمت و مخالفت و آنچه مقرر بود که جماعت معینه از کمین دور نشوند نمودند دفعةً امر منعکس
شده مغلوب شدند با قبح وجوه گریختند ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه
حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر در خطبه بعد از فتح مکه در مسجد خیف میفرماید
سه چیز است که غل از قلب مرد مسلم جدا نشود خلوص عمل برای خدا و خیرخواهی نسبت به ولات
مسلمین و جدا نشدن از جماعت مسلمانان بعد میفرماید المؤمنون اخوة تتکافی دماؤهم
وهم ید علی من سواهم یسعی بذمتهم ادناهم و در خطبه اول سفر تبوک میفرماید

شتان المؤمن فسوق وقتال المؤمن كفر واكل لحمه من معصية الله وحرمة ماله
كحرمة دمه عداوت مؤمن فسق وكشتن او كفر وغيبت او معصيت الله واحترام مال او مثل
احترام خون او است حكايت مسجد ضرار كه اهل نفاق بنا كرده بودند محض پريشان كردن امر
مسلمانان امر فرمود خراب كردند وسوختند ونازل شد آيه شريفه والذين اتخذوا مسجدا
ضرارا وكفرا وتفريقا بين المؤمنين وارصادا لمن حارب الله ورسوله در خطبه
حجة الوداع ميفرمايد ايها الناس انما المؤمنون اخوة ولا يحل مال امرء لاخيه الا
على طيب نفس اللهم اشهد الا لا ترجعن بعدى كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض
حديث انى تارك فيكم الثقلين ميان تمام مسلمانان متواتر است كه مكرر وصيت فرمود
امت افتراق نكنند ودست از دامن كتاب خدا وعترة او نكشند صد هزار حيف كه
ميان امت افتراق انداختند وكتاب خدا وعترت پيغمبر را متروك ساختند چه خواهند گفت روز جزا
ويقول الرسول يا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجورا بلى يوم يعض الظالم
على يديه ويقول يا ليتنى اتخذت مع الرسول سبيلا جانها فداى كلمات شريفه آن
عقل كل تا آخر نفس اهم همم او اتفاق امت وعدم افتراق وضلالت ايشان كه در حال شدت مرض
امر فرمود ايتونى بدواة وقرطاس اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدى ميخواست در امر
افتراق نمايند وحديث ان ذمة المسلمين واحدة وحديث ان الاجتماع رحمة والفرقة
عذاب وحديث من جاء الى امتى وهم جميع ففرقهم فاقتلوه در جاى عامه مردود

تأمل

تأمل در مضمون آيه شريفه وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما
وان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التى تبغى حتى تفئ الى امر الله اگر
ميدانى بچه درجه اراده الهيه وشريعت نبويه اصرار در اتفاق امت دارند كه اولا ميان دو طايفه
متقاتله از مؤمنين اصلاح براى رفع نزاع واجب واگر يكى طغيان ورزيد وبغى از حق نمايد
قتل آن واجب تا خلاف برخيزد وكلمه واحد گردد نميدانم چگونه ضبط ووضع توان نمود
آيات واحاديث كه در خصوص اتحاد واجتماع ومحبت اهتمام است كه خارج از حد است
در حديثى حضرت پيغمبر ميفرمايد با امير المؤمنين حيدر كه دو ساله راه براى زيارت والدين
برو ويك ساله راه براى صله رحم برو ويك ميل براى عيادة مريض برو ودو ميل براى تشييع
جنازه برو وسه ميل باجابت دعوة كسى برو وچهار ميل براى زيارت برادر دينى برو وپنج
ميل براى اعانت مضطرى برو وشش ميل براى نصرت مظلوم برو وچند حديث هست در اينكه
مؤمن آن است امين باشد مال وجان مؤمنين ومسلم آن است مسلمانان از او در سلامت
باشند وهر كسى دو رو ودو زبان است در حشر دو زبان از آتش خواهد داشت
در حديث شريف حضرت رسول ميفرمايد من اصبح من امتى وهمته غير الله فليس من الله
ومن لم يهتم بامور المؤمنين فليس منهم ومن اقر بالذل طائعا فليس منا اهل البيت
مضمون هر كس همتش غير خدا باشد از خدا نيست وهر كس بامور مؤمنين اهتمام نكند از مؤمنين
نيست وهر كس اقرار بذلت كند اختيارا از ما اهل بيت نيست ودر ضمن حديث طولانى ميفرمايد
صالح ترين مردم آنكس است كه صلاح مردم جويد وبهترين خلق آن است كه خلق از او نفع يابند
در حديثى ميفرمايد آيا خبر دهم شما را از بدترين مردم عرض كردند بفرما يا رسول الله فرمود آنكس است

که خلق او را دشمن دارند و او خلق را بعد فرمود آیا ببدتر از این خبر بدهم عرض کردند بلی فرمود
آنکس که از خطای مردم نگذرد و عذر نپذیرد و عفو ذنب مردم نکند بعد فرمود ببدتر از این خبر
بدهم عرض کردند بلی فرمود کسیکه مردم از شر او ایمن نیستند و امید بخیر او ندارند فرمودند
المرء کثیر باخیه فرمودند از ما نیست آنکس که رحم بکوچکان ننماید و حق بزرگان نشناسد
فرمودند لیس منا من غشنا و لیس من المسلمین من غش المسلمین و فرمودند المؤمن
للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً و فرمودند الخلق کلهم عیال الله و احبهم
الیه انفعهم لعیاله و فرمودند المؤمن مرآة المؤمن المؤمن اخ المؤمن المؤمن
یسیر المؤنة بجهة انتفاع مؤمنین از یکدیگر و مواسات و انتظام میفرماید التاجر ینتظر الرزق
والمحتکر ینتظر اللعنة و ایضاً الجالب مرزوق والمحتکر ملعون در تحریض باجتماع حق
میفرماید من فارق الجماعة شبراً خلع ربقة الاسلام من عنقه کسیکه از جماعت بقدر وجب
دور شود ریسمان اسلام از گردنش افتد و میفرماید من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فلیلزم
الجماعة و میفرماید من نصر اخاه بظهر الغیب نصره الله فی الدنیا والاخرة و میفرماید
حسب ابن آدم ان یحقر اخاه المسلم حسب الرجل من الاثم ان یرتع فی عرض اخیه المسلم
ای برادران عجب از یکدیگر متنفر و قطع حبل اخوة کرده ایم و از معنی فوق متنبه و دور افتاده ایم نه خیر
یکدیگر خواهیم و نه دعوت بخیر نمائیم و نه مساعدت نمائیم و حال آنکه آنحضرت میفرماید خیرکم من
زاد فی علمکم منطقه خیرکم من دعاکم الی فعل الخیر خیر الاخوان المساعد علی
اعمال الاخرة خیر اخوانکم من اهدی الیکم عیوبکم بهترین برادران شما کسی است
که عیوب شما را هدیه شما کرده اند و پیش شما گذارد وای بر اهل عصر ما که همه بکمال نفاق

یکدیگر را

یکدیگر را بدروغ مدح نمایند و حال آنکه فرموده اند احثوا التراب فی وجوه المداحین و جماعۀ
با آن مدحهای دروغ خود را شخص پندارند و کسیکه عیب ایشانرا گوید با آنکه احسان بزرگی است
او را دشمن دارند و آن بزرگوار مؤمنانرا با همدیگر مثل دو دست که چرک و کثافت یکدیگر را
بشویند مقرر فرموده مثل الاخوین مثل الیدین تغسل احدیهما الاخری و میفرماید
دو خصلت است چیزی افضل از آنها نیست ایمان بخدا و نفع بمسلمین و دو خصلت است چیزی
اخبث از آنها نیست شرک بخدا و اضرار بمسلمین و فرمود المسلم اخو المسلم والمسلم الضیع
المسلم ای برادران میدانید احادیث و اخبار در خصوص اتحاد و اجتماع آمتعه آنکه اهم
باید سعی در خیر هم نمایند خارج از حد احصاء است قلیلی که ذکر شد کافی است ولکن در عصرها
نفاق که بدترین صفات است مردم را احاطه نموده و حال آنکه یکان یکان هم میدانند و میگویند
که عزت و قوة و غلبه هر قومی با اتحاد کلمه و اتفاق رای است و هیچ قومی هلاک نگردید مگر از
اختلاف و افتراق اگر خوف طول نبود احوال یکان یکان ملل را ذکر میکردم و یکان وارم از کمال
وضوح حاجت بذکر نیست چنانچه یکان یکان عقلاء ملت ما هم ملتفت این نکته و آه و افسوس
از عدم اجتماع و تعاون دارند و آیه شریفه تعاونوا علی البر والتقوی را همی خوانند و هر یک
گویند که ما بانی اجتماع و مرتبی اتحاد نیست و هر یک تقصیر را بدیگران نهند و این نسبه را بخود را
در کیفیت اجتماع عرض میکنیم که اگر پسند خاطر اولیاء ملت و دولت باشد بکار بندند والله شهید علی ما اقول
هر عاقل محب اسلام رای خود را از خاص و عام در هر مقام کتمان ندارند و در کتب و جراید
اسلامیه منتشر سازند پس میگوئیم در هر امر خیر و شر و هر عمل نافع و ضرر که اقدام جماعتی ضرور
باشد چه بسیار است که مفردات آن جمع فی نفسه هر یک مایل بر آن مطلب است و میل هر یک بسبب

مستند

مایل شوند

درجات مختلف و بعضی غیر ملتفت و بعضی بی میل و لکن با ترغیب و تحریص و بیان فواید و ثمرات و بعضی
با تخویف و بعضی بمحض عدم انفکاک از جمعیت و بعضی برقابت و بعضی بطلب نام و غیرها متعلق بکنفر
مباشر و سرکرده با چند نفر نافذالکلمه و مقبول القول هستند و بی شبهه در این مقام احدی نافذ
الکلمه مثل سلطان و وزیر و امراء بزرگ مملکت و علماء مقبولین و معروفین امت نیست پس بهتر اینکه
از دولت در خصوص این امر فرمان قضا جریان با کمال تأکید و مبالغه بجهت این صادر گردد که از هر یک
از بلاد و ممالک ایرانیه چهار نفر از اعیان امراء و ملاکین آن بلد که اغلب اهل آن بلد از کسبه
بازار و غیرهم تصدیق عقل و بی غرضی و خیرخواهی ایشان را کنند و هم چنین چهار نفر از علماء معروفین
بدیانت و عقل و خیرخواهی امت و دریاست و جاه پرستی ایشان لازم نیست بلکه عمده اعتماد اهل آن بلد
بدیانت و حقانیت و خیرخواهی آنها باشد زیرا بسیار معروفین محض بجهت شرارت و دنیاپرستی در میان
افتاده و با هر مجلس و مجمع داخل شدن اسم و شهرت بغلط پیدا کرده که عموم اهل بلد بدی و بیدیانتی
و شرارت او و اطراف او را معتقد و از خدا ایشان خواهان زوال و جود او هستند و در ظاهر از خوف و تقیه
و حفظ و اجرای بعضی اغراض خودشان اظهار ارادت و اخلاص و تعریف و تمجید کنند بلکه بسا کرامات بندند و خرافات
گویند محقرا از کسبه متوسطین منتخب نمایند که چهار نفر از علماء و چهار نفر از امراء که پسندیده باشند
و اطمینانی هست که خود غرض نیستند منتخب نمایند و دارالشورای عظیمی در دارالخلافه یا هر جا که صلاح
باشد از جانب دولت برپا نمایند و غرض از انعقاد مجلس اظهار سهم درد و در عقب ماندن دولت و ملت
و در این عصر ترقی و تمدن از سایر ملل و دول عالم با آن شرافت حسب و نسب و با آن استعداد و قابلیت
تمدن و ادب با وجود هم درد معالجه این مرض مهلک اظهار رای و مشاوره کنند و اقدام با جماع و بطور
حقیقت نمایند و غرض این بنده از اینکه از هر بلد چهار از امراء و علماء حاضر مجلس باشند این است

که اگرچه

شود

[illegible]

که اگرچه امراء و علماء و عقلاء دارالخلافه بلکه عقلاء اطراف سلطنت با نفرادهم کافی هستند در اصلاح
امور و اجراء عدل و تقویت اسلام و تربیت انام و لکن از جهت غلبه جهل و بیخبری اکثر اهالی و عدم
اجتماع و همراهی و تفهیم ننمودن بزرگان خیالات نافعه خود را و مکتوم ماندن آراء امراء و علماء بیکدیگر
و سایر خلق و وقوع اشتباهات از اشخاص غرض پرور جاهل واقع شده که هر گاه دولت و اطراف
سلطنت که غالباً ایشان از ترقیات ممالک دیگر و تمدن و علوم ملل خارجه با خبرند [illegible]
و غیرت دارند و اکثر جمعی خیرخواه ملت و دولت هستند هر چند که تأسیس اساس تربیت
و ترقی در مملکت نمایند و مردم را بقوانین متقنه موافق عقل و شرع وادارند اکثر اهل
مملکت از علماء حقیقیه و عالم صورتان ریاست طلب و رعایا هم که اسیر ایشان می شوند و این اقدامات
منکر نشوند بعضی را اعتقاد این می شود که اطراف دولت و اعیان مملکت بواسطه معاشرت با رجال و دول
خارجه که فرنگیان و مسیحیان هستند ایشان هم از عقیده اسلامیه سست شده و مایل بکفر و مرتد شده اند
و این اسم تربیت را وسیله قلع اساس اسلام و ترک قوانین شریعت کرده میخواهند در اضمحلال اعلاء
شریعت و قواعد دین کوشش کنند و گمان میکنند که ترقیات خارجه از ترک شرایع شده است
و اینها هم میخواهند بترک شریعت اقدام کنند با آنکه والله ترقیات هر ملتی باستحکام امور
دین و مذهب خودشان است و هر گز این تأسیس اساس تربیت ربطی بمخالفت شریعت ندارد و جمعی
این جاهلان گمان را در حق دولت و رجال سلطنت میکنند و معلوم است که [illegible] اهل اسلام
ملت و دین حق خود را بهر طور باشند از جان و مال و عرض و عیال دوستتر دارند فلهذا در هر مقام
و هر مجمع و مجلس پا گذارند بذم و تقبیح رجالیکه در خیال تربیت و اقدام باجراء قوانین تمدن میکنند
و ایشان را نسبت میدهند بعداوت علماء و معاندت دین و مخالفت شریعت و تخریب طریقت و معلوم است

افتاده

[illegible]

چنین مطلب که در میان خواص و عوام اسلام افتاده در زمان قلیل بواسطه جهالت و ندانستن مقصود طرفین
دولت همه را گمان این می‌شود که غرض رجال حالیه اعراض از اسلام است و معلوم است ملت
بالکلیه از تصور چنین مطلب متنفر و همه مستعد می‌شوند که جان و مال را در راه دین گذاشته در مقام
دفاع باشند و امتناع از قبول خیالات رجال کنند فلهذا همینکه شروع بمطلب جزئی از طرف دولت
کم شده همه بعناد در آمده بلکه بلوی و شورش نموده مقصود عقلاء دولت که باید با غایت تمامی اهل ملت جانب
یابد بنای کار اهل ملت را متفق نفعه آن می‌بینند و مقصود در عهده تعویق می‌ماند بجهة که واضح است
در عالم چیزی اشرف از علم و مدرسه نیست و تمام ترقیات نتیجه تربیت و تعلیم اطفال و جوانان
ملت بوده و واضح است که عقلاء و رجال دولت ابتداء افرضاً نعوذ بالله اگر کافر هم باشند در وسط
بلاد اسلام و در شهرهای معظم اسلامیه مدرسه برپا نمی‌کنند که بر اطفال و جوانان اسلام تعلیم کفر
کنند یا از مذهب دین خارج نمایند مع ذلک می‌بینی در افتتاح مدرسه که غرض تعلیم صنایع و دیگر غرض
تعلیم مسائل شرعیه و قرآن و قوانین جنگ و حفظ اسلام است بطور اسهل بعضی از آنهائیکه
فی الحقیقه تعصب شرعی دارند یا خود را با تزویر و حیله در نظر اهل تعصب و حمایت شرع قلم داده‌اند
برای منع چنین مشروع ... که فی الحقیقه حیات دین و ملت و تربیت اهالی مملکت است قولاً و فعلاً
اقدامات رکیکه کنند و حرفهای موحشه ناسنجیده گویند و عوام هم تقصیر ندارند نافهمیده قبول کنند
و از رجال دولت متنفر و متوحش گردند و از اینگونه مطالب مفسده دیگر متولد گردد و آن این است
که چون از اطراف هم رجال دولت اعتقاد کرده‌اند که اینگونه مقالات و حرکات از هر کسی از اهل
مملکت و رعیت صادر شود منشأ و اصل آن نمی‌شود جز از علماء که مانع اند لکن در میان اهل دین هستند و عوام
نظر با وامر ایشان دارند آنها هم از حقیقت مقصود علماء و غیرهم غافل مانده گمان میکنند که علمای دین

ضایع شده

ضایع شده و همگی حریص دنیا و ریاست گردیده و لباس علم و هیئت شرعیه را وسیله نیل بمقاصد دنیویه
نموده و بتزویر و حیل عوام را مرید و تابع خویش ساخته به کسب زر و جمع با حیل مال مردم را گرفته بعیاشی
عیش و عشرت خود صرف میکنند و با بهانه شریعت بذله ریاست عوام را بچشم دیده دست از عوام و ریاست ایشان
برنمیدارند و از وجود ایشان ملبوسی بر دین و دنیای اهل مملکت عاید نمیگردد بلکه هرج و مرج و بنای ایشان
و خرابی اعمال اطراف و شعبه ایشان و صدور احکام ناحق بدین و دولت تنفر و خود ایشان در خلاف مقاصد ملت
ساعی هستند و نمیگذارند عقلاء مملکت تنظیم امور رعیت کنند و تربیت اهالی نمایند و اجرای معدلت نمایند
و همه جهد ایشان حفظ ریاست خود ایشان و تضعیف امور تربیت است و چون این اعتقاد را در حق ایشان کردند
و علماء و عوام را منافی غرض خود شمردند در مقام عداوت و عناد بر میآیند و طالب ضعف و اهانت علماء کردند
و ببدگوئی و غیبت ایشان مشغول شوند و جمیع جهانیان و شعبه خود را با این مقالات از ایشان مسلوب الاعتقاد
نمایند و تشهیر میکنند که اهل این انتظام قبول نکنند و رعیت استحقاق استیصال و شدة ظلم وارد آمده و این
مطالب از ایشان سبب نفرة علماء و عوام زیادتر گردید آنها هم بقدر امکان بهجوگوئی و بمخالفت ایشان پرداختند
رفته رفته منافرة و تفرق شدیدتر گردد بالاخره کار به دولت و ملت هر کدام جماعت دیگر و هر طایفه
اهل مذهب دیگر و دشمن همدیگر بود و این سبب فوت اغراض کلیه ملت و دولت و فتور امر گردد
و این امراض حالیه که ذکر شد از این ناشی شده روز بروز شدیدتر گردد و سرایت بتمام اعضا بپذیرد و منشأ
همه اینها ترک اجتماع و مهربانی و مشورة و غفلت از نیت یکدیگر است نمیگویم آنچه عوام و علماء گمان کرده‌اند
در حق امراء و رجال همه دروغ و اشتباه است چه در حقیقت فی الجمله برخی از ایشان بعضی بیدینان و نادانان پیدا شوند
که در امر دین سست و در قواعد شرعیه درست نیستند بلکه بعضی نعوذ بکلمات مستکره هم میکنند و سبب
نفرة اهل دین کردند بلکه جاهلان مملکت را گمان انداختند که رجال دولت همه چنین شده‌اند ولکن میگویم آنها

کلام میرساند

جامعه جهال و سفها قابل اعتنا نیستند حاشا و کلا که عقلاء اعیان دولت و اهل کمال دوره سلطنت که
چنین نیستند بلکه متوجه به تقویت اسلام هست و ترقی انام را در ترویج شرع دانند و از چنین
جهلا و اجامره خود بیزار هستند و لکن مقاصد ایشان بر اهل ملت پوشیده مانده است و هم چنین
نمیگویم در میان اهل علم چنان اشخاص که محض طلب دنیا و ریاست [illegible]
نیست بلی چنان جهلا و فسقه بسیار شده اند که بجز از علم شریعت علم محض دنیا و عیش و رخت لباس علمی
پوشیده و شراب باستند نوشیده مفت خوری و رواج اغراض خویش بقدر مسلمی ملت و دولت اقدام میکنند
و لکن میگویم حاشا که علماء حقیقیه چنان باشند بلکه از ایشان بیزار و ایشان را از اشرار و فجار دانند
و دفع نتوانند و برای اضمحلال امر شریعت و ضعف دولت و لخون و چشم نیست چون هست و اگر حرفی
از ایشان صادر گردد غرض جهال برای دین پوشیده هست هم چنانچه وجود و غرض شان از رجال و اعیان
دولت مختفی گردیده اشرار و نامردان میدان را گرفته اند و بایجاد شهرت و جود و قیمت بلکه به تقرب و منصب
یافته اند پس غرض این ضعیف از این اجتماع بزرگ و شورای معظم این است که اولاً این جمعیت
عقلاء و خیرخواهان ملت و دولت آنها باهم جمع شده متفقاً نظر بحال مریض خود نموده دلتنگی
و افسردگی باطنی خود را از ضعف امت و انکسار مملکت اظهار نمایند و هم هم نفس نیت خود را
که معالجه این مریض است به هم اعلام نمایند و ثانیاً با یکدیگر شوره و اظهار رای و اتفاق
در علاج و اصلاح کنند و چون چنین مجلس و اجتماعی منعقد شد علماء خواهند دانست که مقصود
عقلاء امراء از لفظ اجراء قوانین و تنظیمات نیست جز تقویت شوکت دین و دولت و احیای
احکام مقدسه شریعت و اکمال طرق معدلت و تربیت ملت بعلوم صناعت و قواعد حرب و جهاد در راه
شریعت و خواهند فهمید که افتتاح مدارس در هر بلد برای تکمیل صنایع و دین عباد افضل جهادات

دخواهند

وخواهند دانست که اولیاء دولت فهمیده اند که حفظ مملکت و شوکت دولت و تربیت ملت بسته به ترویج
قوانین دین و شریعت و سعی در اجتماع و اتحاد اهل اسلام کلاً در هر جهت و غرض جز این ندارند
و ملاحظه خواهند فرمود که آنچه در مدارس بنای تعلیم هست حرفی در آن مخالف شرع نیست
و عموم محتسب از کبراء علماء مقرر خواهند نمود که توجه در تعلیم اطفال نماید و آنچه با مقتضای اهل
شرع رسد تعلیم شود و امراء بلاد هم خواهند فهمید که غرض در اجراء عدل و تربیت و علماء
و امراء ید واحد باترغیب و مواعظ و باتخویف و اجبار اهالی ولایات را باید بقوانین
مقرره شرع وادارند و امراء و علماء خواهند فهمید که آنچه در ولایات از حکام و مأمورین
و اطراف ایشان تعدیات و اغتشاشات صادر میگردد بخلاف رضای دولت است و مقرر خواهند شد
که علماء و امراء هر ولایت باید ملاحظه حرکات حکام نموده آنچه خلاف قوانین اجرا نمایند
بر ضد دولت بطور رسالت از حکام خواهش رفع آن خواهند نمود و اگر قبول نکنند اعلام بدولت
متفقاً با صدق و حق خواهند کرد و دولت هم بی تسامح و اغماض و بی قبول رشوه در دم رفع آن
خواهد کرد و پس چهار نفر منتخب از امراء هر بلد و چهار نفر از علماء موثقین و خیرخواه و عقلاء دیگر
آنچه در مجلس شوری تقریر یافته و خیالات امراء و علماء بلاد با اتفاق دولت با اجراء هر چه شده گذشته
هر جا عقلا و اهل بلد خویش اعلام خواهند نمود و تمام خلق را امیدوار بعدل و تحقیق و تربیت و ترقی
خواهند کرد و فوائد مدارس و علوم و صنایع و تجارات و شراکات را تمام خلق خواهند فهمید
و یکباره از هر طرف و از هر بلد تمام خلق با کمال اطمینان بمقدمات تربیت و تمدن مشغول
خواهند شد و هر صاحب مکنت بیضاعت ثروت و مکنت خود را در راه ترقیات مجانیه و ادوات
صنایع و کارخانجات و ساختن راهها و تعمیر بلاد و استخراج معادن و تکمیل زراعات و غیرها صرف

خواهند نمود

آن وقت رجال دولت داخله و اهالی خارجه خواهند فهمید که ایران از برکت روحانیت اسلام از همه
ممالک ارض بیشتر و بهتر قبول ترتیبات انتظام میکند و این حرف غلط که ایران نظم بر نمیدارد
از زبانها خواهد افتاد و واقع کلمات زده هم بیجا و بی توجه خواهد شد و استعداد ذاتی اهل ایران
که مثل گنج پنهان بزیر خاک است باهل عالم مکشوف خواهد شد و این یاس از همت ملت بامید
مبدل خواهد گردید و علما خواهند فهمید که غرض رجال دولت جز شوکت اسلام و تکمیل انتظام نیست
و امراء خواهند فهمید که چه قدر علماء کاملین دین پرور دولتخواه و بیغرض در بیغوله‌ها
کالعدم خوابیده بوده‌اند و چه قدر فواید بمکتوبات از کلمات و مواعظ آنها عاید مملکت بالیان
لشکر حاصل شدنی بوده است و همه بیکدیگر خاطر جمع و همه با هم برادر و رای واحد و غرض واحد
و عمل واحد خواهد شد مختصر آنکه اینطور اجتماع جهه برای شوری و اظهار رای عقلا است در تقویت
دولت و مصالح ملت هر کسی رای و خیر خود را تا اتفاق آراء بهر چه قرار گیرد در عمل مشغول اجراء آن
باشند و اهل هر یک رای بهر اگر کسی بگوید چنانچه بعضی هم میگویند و خیال مینمایند که از کلام تو
برآمد که طلب اجتماع کل و اتحاد نیست مگر برای احیاء قوانین شرعیه و تخریب بدعت و اجراء احکام
اسلام و این مطلب شوری لازم ندارد زیرا شوری و رای که استقرار یا اجرای قانونی غیر از قانون
اسلام باید آن نقض غرض و معنی تخریب دین و تفرقه اهل ملت است و اگر غرض اجراء قوانین دین
و اسلام است احکام شریعه هم معلوم است و کتب علما مملو است و هر چه دانسته نشود علما حاضرند
بپرسند دیگر شوری برای چه لازم است بلکه این حرف شوری مردم را بوحشت انداخته که میخواهند
قانون شرع را تبدیل کنند و قانون کفار و تنظیمات فرنگیان اجرا دارند جواب میگویم این
خیال البته خیال اشتباه است و چنین غلط است که اعمال اشایع شده اولاً ادله شرع را

برای

برای لزوم مشاوره بعرض میرسانم بتبلیغ انکه کثیر و بعضی کسان بفواید آن عقلا و عادة بیانم تا هیچ
کسی بدور خیالات احمقانه نگردد پس عرض میکنم برادر عزیز بگو ببینم آیا کسی بیشتر از نفس نفیس
پیغمبر صلی الله علیه و آله باحکام الهیه مطلع و یا مقید باوامر و نواهی الهیه تواند بود خداوند تعالی همه احکام خود را
بآن بزرگوار بوحی و الهام میرسانید و آن نفس مقدس محفوظ از خطا و شبهه در هر امر گردانید و
مع ذلک امر فرمود آن سرور را بمشوره فقال تعالی و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل
علی الله این بود که آن بزرگوار در امور اصحاب را جمع فرموده مشوره میفرمود اگر اهل
بصیرت میدانی و اگر نه رجوع کن بتاریخ حالات آن بزرگوار که در غزوه جنگ بدر و احد
و خندق حتی در امر زوجه خویش با اصحاب و خواص مشوره میفرمود و هر کس رای خود را
بموضع حضور میرسانید و آنچه بسند خاطر شریف و متفق علیه آراء بود اجراء میفرمود
بسیار امور است که مشوره فرموده است لازم ذکر و اطناب نیست آیا آن بزرگوار محتاج است
با مشوره قوم اجراء حکم الهی فرماید یا با رای مردم تغییر حکم شرعی دهد آیا خداوند عالم امر
نفرموده در سوره شوری مؤمنان را که کار با شوری کنند فقال تعالی و امرهم شوری بینهم
آیا مقصود این است که شوری نموده بخلاف حکم حق حکم رانند یا مقصود این است که برای
اجراء مقصود حکم الهی را با توافق عقول بطور احسن عارف و دانند معلوم است که مشوره از برای
موجب اطمینان دیگر و کشف مواقع بیرا و بفعل و واقع است حتی خداوند تعالی در امر اصلاح
مغافره میان زوجین که اصلاح یا تفریق شود امر فرموده که دو نفر از هر طرف یکی با هم بنشینند
و اجرا کنند آنچه برگزینند فقال تعالی و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله
و حکما من اهلها آیا امیر المؤمنین علیه السلام مشوره نمیفرمود تا بجائیکه بعباس و حکمین

اقدام فرمود اگر چه مجبور بود کمی از حضرت رسول صلعم سؤال نمود که حزم و عقل چیست
فرمود تشاور امرءً ذا رای ثم تطیعه یعنی مشورة کنی بر صاحب عقل و رای و پس
اطاعت او نمائی فرمودند کسیکه بجاوانی عمل کند افسادش بیشتر از اصلاحش باشد و مشورة
شخص را در امر دانا گرداند سابقا روایتی ذکر کردیم که فرمود هنگامیکه اشخاص ممتاز ایشان
و اغنیا بخیل و مشورة ترک شده مرگ برای شما بهتر از زندگی است حدیث المستشار مؤتمن
معروف است و آن بزرگوار فرمودند ما هلک امرء عن مشورة یعنی کسی که مشورت نمود
هلاک نمی شود و فرمودند لا مظاهرة اوثق من المشاورة یعنی پشت بندی در اعمال محکمتر
از مشورت نیست و فرمودند المستشیر معان مرد مشورة کننده اعانت یافته و نصرة بیند
و فرمودند ما خاب من استخار و لا ندم من استشار مایوس نگردد آنکه استخاره نماید
و پشیمان نگردد کسیکه استشاره فرماید المشاورة حصن من الندامة و امن من الملامة
مشورة حفظ از ندامت و ایمنی از ملامت است و فرمودند المؤمن نصیح لمسلم مسلمان نصیحت
کننده مسلمان است پس باید از خیرخواه نصیحت طلبد و مشورة جوید بدانکه طلب مشورة و خیر
خواهی مسلم برای مسلم بدرجه ایست که غیبت مسلمان که عصیان خدای رحمن است در مقام نصیحت مشیر
جایز گردد مثل اینکه کسی مشورة بتو کند که مثلا فلان (دختر یا خواهر) زوجه بدهم یا با او شرکت یا معامله کنم و یا قرض
دهم و تو صلاح ندانی و عیب آن شخص را بگوئی تا او را منع نمائی انکه الطاف درین باب
محدود نیست و اما فایدهٔ مشورة بحسب عقل و عادة واضح است محتاج بیان نیست از قوم
که ترقی در عالم نموده از همین بود که عقلا باجتماع آراء اقدام در امور نمودند اگر خواهی
ملاحظه نظر بحال دول اروپا کن که مدار امر شان بر اجتماع عقلاء و مشورة است و هیچ امر

بی شوری

بی شوری اقدام ننمایند و اول شرط کمال دولت و جزو مدنیت دار الشوری را دانند بلکه
اعلان عام بعموم اهل مملکت میدهند که در هر امر صلاح دولتی و ملتی خواص و عوام هر کس را
عقل بجایی دلالت کند اعلام نماید بلکه روزنامجات مقرر کرده اند که هر علما
تفکر و اعلان صلاح مملکت نمایند معلوم است که عقول مختلفه هر نفسی شعبه و جهتی
از صلاح و فساد امر ملتفت شود و دیگران را ملتفت نماید تا همه با دلیل و برهان
جمیع موارد فساد را دانسته و سد نمایند و تمامی اطراف صلاح را یافته و فتح فرمایند غرض
این نیست که مشورة کنند که آیا کدام یک قانون شریعت را اجرا و کدام را ترک نمائیم
بلکه غرض این است که قوانین دین مبین که متروک مانده بچه تدبیر اصلاح و تجدید نمائیم (گردیده)
مثلا اگر مشورة کنیم که این معادن ما که تحت خاک بی ثمر مانده بچه تدبیر استخراج
کنیم و اینکه تمامی مال و عزت ما در مقابل ملبوسات و اسباب معاش و اسلحه و غیرها بخارج
رفته بچه تدبیر مانع شویم در ممالک خود کارخانجات پیدا نمائیم و یا اینکه زیاده از نصف اهل ایران
بیکار و بدزدی و سؤال و تزویر و ظلم مال مردم را از دست ایشان میگیرند بچه تدبیر دفع شر اینها نموده
و بعمل وا داریم و یا اینکه اینقدر خلق بیکدیگر مسلط و همه دعاوی ناحق از یکدیگر میکنند و حکمهای
ناحق صادر میشود بچه تدبیر معالجه کنیم که اشرار کمتر شرارت و قاضیان ناحق کمتر برشوه مشغول شوند
و یا بچه تدبیر اینقدر ظلم که بر رعایا میشود که بالکلیه از پا افتاده بسؤال در ممالک خارجه میروند
رفع نمائیم یا بچه تدبیر اینقدر ظلم بزرگ که بر دولت ایران وارد می آید که اسمش نظم نهاده شده
در اوقات و خود شرایط تهیه و اسلحه و سامان بلکه مقروض به بزرگان و اینقدر دخل دولت را (گردیده)
مهملات و مفتخواران برده لشکر گرسنه و اجامر و اوباش مست علی الغیر ابچه نحو اصلاح نمائیم

و یا اینکه در این عصر که نور علم آفاق را [illegible] منور و شمیم کمال اطراف ارض را معطر ساخته ما همگی
اهل ملت غریق در طرح جهالت و دور از آبادی انسانیت افتاده‌ایم بچه تدبیر راه این سرچشمه جستجو نمائیم
و یا اینکه اطراف ما را اعداء چون حلقه گرفته و دندان طمع بمال و ملک و جان و عرض ما تیز کرده‌اند بچه
تدبیر خود را از ایشان حفظ نمائیم یا اینکه آثار اسلام و قوانین و احکام که در بین ما متروک شده
بچه تدبیر احیا کنیم مساجد و مدارس را بچه تدبیر تعمیر نمائیم و موقوفات از کف متغلبین بیرون آریم
اینقدر غیر مستحقان که صدقات را بی استحقاق میبرند و اینقدر زکوة که خدا واجب کرده ضایع میشوند
بچه نحو استخلاص نمائیم و بموضع خود نهیم [illegible] ما خون خورندگان مردم را سازیم و مصرف فقرا
و مصالح اسلام اندازیم و غیر اینها که لابد جهت آبادی اینها مشورت و تدبیر و اعمال عقل و اتفاق
رای بکدام قانون شرع مخالف و بکدام طریق دولت منافی است آیا همینکه دانسته‌ایم دروغ
ما همه طرق کمالات و مکارم اخلاق و حفظ نظام بنیان شده بس است بلی آیا دروغ و بهتان
زور و فسق و فجور و جمیع ملاهی و ملاعب و مسکرات و معازف و مناهی احرام دانستن و مثل صوم
و صوم و حج و جهاد و غیرها را واجب دانستن و دقائق و جزئیات تمام احکام شرع را سرا پا حفظ
نمودن کفایت میکند یا مقصود از اینها همه بیانات روشن شارع و علمای مسلمین همه عمل است آیا کنید
و قوانین شرع را در دست نداریم و آنها را نداریم که رشته انتظام ما گسیخته با اینکه میدانیم و عمل [illegible]
مقصود از اجتماع و مشورت تدبیر طریق اجرای عمل و احیای اینها است و بی اجتماع و مشورت و اقدام
و همت بلکه قبول زحمت و مشقت و کشیدن بار منت و ملامت اجرای قوانین دینی و نظام عمل اسلام محال است
ناشناسی و اهل دائره لا تأخذهم فی الله لومة لائم نکرده‌اند قیام بر چنین عمل عظیمی نتوانند
چه توان کرد تا مقهور ملل خارجه نکردیم گویا یک نفر در میان ما مثل سید احمد خان هندی سید انگلیسی نخواهند

با اینکه

با اینکه این شخص بزرگ دین پرست صاحب غیرت اصلش ایرانی و در کشش که مسلمانی و نسبت بنفس وطن نوازی
با تحمل زحمات و صدمات و قبول ملامات خدمت بزرگی باسلامیان هند نموده اساس علم را در میان ایشان تشیید نموده
بالجمله اول امید و امکان علاج با بیداری مریض پرستان و هشیاری طبیبان دولت و ملت است با اینکه ملتفت
کردید این ملت را در مرض التسته و معالجه را لازم شمرده و امید معالجه داشته باشند بعد با کمال میل
و دلسوزی اقدام بمعالجه کنند و از راه معالجه بقانون طب عقلانی پیش آیند اولا معنی صحت
و مرض را عرض نموده و ثابت کردیم صحت مفقود و مرض موجود است و ثانیا سبب اقتضای ترتیب
و غیرت و قومیت و لزوم معالجه را بیان کردیم و ثالثا امکان معالجه را باثبات رسانیدیم و رابعا راه اول
معالجه را بعرض رسانیدیم که مرض شخصی نیست اقدام شخصی کفایت کند مرض نوعی است و معالجه با اقدام
نوعی است و کیفیت اقدام نوعی که با اجتماع و مشورت است بیان کردیم و چون این ضعیف اولا علاج
حال حاضر که سرا پا مغشوش و اهل اسلام مدهوش دیده میشوند چندان امید بانعقاد چنین مجلسی نمیدارد
و ثانیا بر فرض انعقاد چنین مجلسی اطمینان و امید بطول عمر و بقای حیات خود تا آن وقت ندارد و ثالثا
بر فرض انعقاد مجلس و بقای عمر خود را قابل عضویت و جزئیت چنان شورای کبری نمیداند و رابعا
بر فرض حضور مجلس خود را قابل اظهار رای در محضر اکابر ملت و اعاظم دولت نمیداند فلهذا رای
خود را در این اوراق بر سبیل اختصار ثبت مینماید و در هر مقصد اشاره باساس و بنیاد مطلب میکند
و در ضمن ناسخه از علما و عقلای اسلام میکند که با نظر دقت مرحمت فرمایند و در هر باب خطا
و اشتباهی بر خورند یا ایرادی بهر مطلب داشته باشند بنای رای این ناقابل را فرموده و رد
آن را هم ذکر نموده و نفع و ضرر هر یک را توضیح فرمایند شاید این رد و بحث جالب انظار عقلا گردد
این مسئله مهمه مطرح افکار واقع شود که خود این مطلب سبب عظیم است برای ایقاظ نائمین و تنبیه
غافلین بلکه شاید اهل همت باین و تیره تصنیف فرموده منتشر دارند پس بعرض میرسانم بعد از انعقاد
مجلس شریف که در آن هیچ قیدی و رسمی لا یعنی و تکبرات جاهلانه و غرور بیجا و کمال دقت و افتخار بجاه و مال نیست

اول خطیبی با چند نفر طلیق اللسان خطبه در سوگواری و تاسف بر انقلاب حال اسلام و تذکره ایام
سلف و وقایع عظیمه و جهتهای مردانه که از گذشتگان بروز کرده و بیان اسباب ترقی و تنزل و عزت
و ذلت طوایف عالم و اختلافات امم و ترقیات دول و ملل در این عصر و دعوت بر اتفاق
و وطن پرستی و سوء عاقبت غفلت و نتایج غیرت و همچنین الی آخره طلب رای از جماعت شورائیه
در اصلاح حال دانا باید بعد هر کسی آنچه رای او اقتضا کرده ابراز نماید و حال ملت را مطرح
مذاکره نمایند بهتر آنکه پیشکی هر کسی بوفق عقل خود آنچه صلاح دانسته نوشته باشد در آنجا
خوانده شود تا در آخر استقرار آراء بچه شود و انشاء الله این اوراق هم در آن مجمع خوانده
شود خدایا آیا این فرض این ضعیف حقیقت پیدا خواهد کرد کیف کان در طریق معالجه
بعرض میرساند که اکثر عقلاء و اطباء ملت شریفه را رای بر این است که منشاء این امراض
نیست مگر جهل پس علاج منحصر است بعلم چنانچه مادام اهل اسلام در مراتب علم ساعی و جاهد بودند
و دول دیگر جاهل و جاهد اسلامیان بهمه فائق بودند تا آنکه کسالت و بطالت اسلامیان را بجهالت
انداخت و جهت و غیرت دیگران را عالم ساخت امر منعکس گردید غالب مغلوب و ذلیل عزیز گشت
پس باید تمام اهل ملت بقدر ثروت و مکنت کمر همت بسته و در تحت غیرت نشسته تاسیس
مکاتب و مدارس علمیه نمایند و صبیان و شبان بلکه نسوان ملت را از ورطه جهل برهانند معلوم
که علم منشاء هر خیر و نجات و سبب [illegible] است میگویم این مطلب جای شبهه نیست که علم ممکن
اگرچه کور است منور و صاحبش را اگرچه مور است غضنفر گرداند و البته معلوم است جهل موت
و علم حیوة است فی ما قیل اعلم البشر است و الناس موتی و اهل العلم احیاء و در قرآن
کریم بسیار جای جاهل میت و عالم حی خوانده شده است قال تعالی اموات غیر احیاء و ما
لا یشعرون و ایضا لا یستوی الاحیاء و لا الاموات و لا الظلمات و لا النور
و لا الظل و لا الحرور و ایضا انک لا تسمع الموتی و ایضا و ما انت بمسمع من فی القبور
البته چنین است

البته چنین است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون قال علی امیر المؤمنین ع
هلک خزان الاموال و هم احیاء و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة
و امثالهم فی القلوب موجودة و در بیان معنی حیوة و موت و صحت و مرض توضیح کردیم و اگر
فواید و مدایح علم و مناقب و فضایل علما ذکر شود دفاتر و کتب کافی نیست با علم توان فضل
درجه علم را یافت و هر فضل در عالم جز از علم نیست و لکن البته همه میدانند که هر گاه جماعتی اهل
علم در میان ملتی موجود باشند و اصلاح امور جمهور را بطور کامل بدانند تا قوه تجربه و قدرت
تامه نداشته باشند هرگز اجراء مصالح نتوانند نمود زیرا فساد از علما هرگز ناشی نشده بلکه
همه فساد از جهال بروز کرده پس جهال اگر غالب بر علما باشند برای اجراء اغراض خودشان علما را
مقهور و مدفوع خواهند نمود اگر بگوئی سابقا تو جزء اعظم فساد را نسبت بعلما داده حالا
میگوئی فساد از غیر جهال ناشی نگردیده میگویم من هرگز نگفته ام از عالم فساد برمی آید بلی
این ملبسین و متلبسین را میگوئی یعنی علماء فی حسب ظاهر در لباس علم و لکن آنها جاهل هستند
نه عالم مگر شما میگوئید ملت را العلم تربیت کنیم تا معالجه شود یعنی از این علما باشند و اصلاح
کنند از این که بسیار است پس چرا اصلاح نشده بلکه علمای حقانیه که اطبای روحانیه هستند
هم هست باز اصلاح نشده همان جهت مقهوریت و مغلوبیت ایشان است پس اصلاح
بسته است باجراء علم با قدرت و قوت اگر بگوئی [illegible] گفتی سابقا که علم خود قدرت را
می آورد حالا میگوئی محتاج است بقدرت میگویم بلی علم در کسانیکه بعد اشتداد آن سرایت کرد
می نماید نه گفتم که اگر ما با هزار زحمت چند نفر را تعلیم کردیم فرضا پانصد یا هزار نفر آن وقت
سایر خلق که جهال هستند قادر میشوند بر عمل بدانسته ایشان یا خود هزار نفر قدرت پیدا
میکنند بر اصلاح چند هزار هزار نفر بلی اگر بتدریج افراد ملت تعلیم شوند بعلوم حقه و
این جمله از میانه بر افتند و هر چه از اطفال بزرگ شده و عالم بزرگ شوند تا بجائیکه علما غالب

کسانی که [illegible]

[illegible]

وجهال مغلوب شوند و البته هر عاقل صاحب بصیرت میداند اگر ملت با این حال حاضر وا گذاشته شود
و انتظار کشیده شود که این معدود جوانان ترقی در مراتب علمیه نموده اصلاح حال ملت نمایند اولاً
با این حال خود وضع تعلیم انجام نخواهد یافت و ثانیاً اعداء ملک و ملت نخواهند در این مدت شش هزار سال استقلال گذارند ا
و ثالثاً آن جمع قلیل مثل علمای حقیقیه دین پرست حال حاضر هیچ کار از پیش نتوانند برد پس باید
فعلاً بزرگان اسلام با آنچه علم هست با کمال استقامت اقدام بمعالجه نمایند معالجات قویه محکمه
بهر صنف و هر جماعت و هر عمل که یکی از اهم آنها تعلیم و تعلم است و چون معالجه چنانچه از بیانات
سابقه دانسته شد این است که اعضا و اجزاء ملت هر یک بعمل مقرر خود چنانچه در ناموس
اکبر و قانون اعظم معین شده اقدام نمایند پس اولاً خود اطباء روحانیه بعمل معالجه خود شان
بنحو مقرر اقدام کنند و عمل ایشان این است اولاً تشخیص قابلیت هر یک از اجزاء ملت را
برای هر عمل بنمایند و بعد از امتحانات هر عمل را باهلش بسپارند و طریق عمل هر یک را تعیین نمایند
مثلاً کسیکه قابل حکومت است حکومت دهند و قابل وزارت است وزارت و قابل ریاست لشکر است
ریاست لشکر و قابل لشکری است لشکر و قابل تعلیم را تعلم و قابل تعلم را تعلم و هکذا هیچ عمل را بغیر اهل
آن وا نگذارند و بعد از آن تکلیف و عمل هر یک را در جمیع مقامات چنانچه در ناموس اعظم است برای
او معین کنند و اسباب و اقتدار اجراء آن عمل را برای او فراهم بیاورند و این کفایت نمیکند با
اصلاً در وقوع آنچه که مقصود است از هر یک از اجزاء و آنچه عمده است در معالجه این است که تدبیری
محکم نمایند در آنکه هر یک بعملیکه با و تفویض شده اقدام نماید و تخلف ننماید و این عمده بسبب صحت
و حیوة هر ملت و هر جماعت و هر بلد و هر خانه است بلا شبهه اگر طبیبی که مریضی است تشخیص مرض او
شده و دوا و غذا و پرهیز او معین گردیده و همه را حاضر ساخته باشند و طریق استعمال هر یک را باو
خاطر نشان کنند و امر بمعالجه و اشتغال بمداوا نمایند البته تا جهت همی که برای این طفل مواظبت
نباشد نه دوای تلخ را بخورد و نه غیر غذای دلخواه و نه پرهیز نماید و همراه این زحمات و ترتیبات

[margin: آن وقت مقتضای علم [illegible] اجزاء دارند اصلاح می شود]

بهدر رود پس باید اقدام بطوری کرد که ترتیبات بعمل آید و آن این است که برای مریض یا مریض پرست
دلسوز باشد که آنچه طبیب امر نماید او اجرا دارد قول طبیب هیچ فایده نخواهد داشت مسلم است
باید یک نفر باشد که دوا را از بازار خریده و مرتب داشته بمریض بخوراند و در مکان موافق بخواباند و
پرهیز از اشیاء ضاره دهد این است که طبیب اکمل کل عالم حضرت ختمی مآب و خلفا حقه آن
بزرگوار و علما و نواب حقه و بندار جمیع معالجات ملت اسلامیه را بیان فرموده و میفرمایند و کُتب
اهل اسلام روس مسائل را میدانند و لکن اجراء کننده نیست اجزاء بعمل مقرر خود اقدام نمی کنند
پس عمده اقدام بوادار نمودن اشخاص است بعمل خود و قانون اکبر طریق آنرا بنحو اتم بیان
فرموده است تفصیل این اجمال آنکه اشخاص بشریه بحسب ادراکات و انفعالات و عطاب
و بحسب طبایع و دواعی نفسانیه بخیرات و شرور با اقتضا حکمت الهیه در نظم عالم مختلف هستند
بعضی در اقدام بخیرات و محاسن و در ترک شرور و قبایح بحسب طبیعت و حسن فطرت و صفای
طینت و کمال فطانت همین درک حسن عقلی و قبح عقلی در عملی او را کافی است در اقدامات
حسنه و بعضی را این کافی نیست و لکن ملاحظه ذم عقلا و مدح خلایق و ملاحظه شرمندگی
از خلق و مدح و تمجید خصوصاً از بزرگان و عقلا او را کافی است در اقدام بعمل و بعضی را این هم
کافی نیست و لکن طالب بقاء نام خیر است در عالم و حریص اظهار مردانگی و فتوت است در میان
بنی آدم و بعضی را این همه کفایت ندارد و لکن ترغیب و تحریص بمنافع و نتایج حسنه اعمال در
آخرت و مضار و صدمات و سوء عاقبت یوم حسرت سبب اقدام می شود و بعضی را این هم کافی
نیست و لکن طمع منافع و فوائد و انعام و خلعت نقدی دنیوی و خوف عذاب و عقاب و حبس
و ضرر و صدمات عاجل سبب اقدام ازو باید بخیرات و ترک شرور است باید طبیب روحانی هر نفسی را
با آنچه محرک او و موافق حال او است بعمل وادارد و این مطلب در حق فرادای اشخاص و جماعت
قلیله برای طبیب سهل است که حال شخص عامل را یافته موافق حال او را در حق او بعمل آورد

[margin: و بعضی را ملاحظه ضرر نتیجه اعمال قبیحه در دنیا و انتقام استغفار و رفع عذاب [illegible] و نفس [illegible] نتیجه اعمال کافی نیست]

ولکن در حق جمعی کثیر و جمّ غفیر یکجا اشخاص را جداگانه بتحریک موافق حال و مقتضیات نقد
و سبب تطویل بلاطائل است پس باید همه این مراتب را بطور عموم برای عموم اقوام تقریر داد
و اجراء نمود تا هر کس را درجه اولی اگر کافی است باقی درجات معطل خواهد بود والّا درجه
ثانیه و ثالثه تا آخر لامحاله کافی خواهد بود و اگر پیدا شد از اشخاص کسیکه هیچ یک از این
مراتب شر او را کفایت نکرد باید آن عضو را قطع کرد و نابود ساخت بدانکه در طب
روحانی نورانی اسلامی همه این درجات بطور اشرف اکمل که ما فوق آن متصور نیست
تقریر یافته این قدر بیان حسن و قبح و مدح و ذم اعمال نافعه و ضاره و هکذا ترغیب به غیرت
و فتوت و ملاحظه مردانگی و حریت و حفظ وطن و قومیت و بیان کرامات و نعم جنات
و عقاب درکات آخرت بالآخره جزای نقدی دنیوی حدود و تعزیرات و قصاص و دیات
مقرر کرده که تمام اهل شرق و غرب ابد الدهر اگر این معالجات را در حق بشر اجرا دارند هرگز
خللی و نقصی در انتظام راه نخواهد یافت تا آنکه اجزاء ضاره که همه مراتب مذکوره کفایت
نکرد حکم بقطع و قتل فرموده حیف که اهل عالم از دیدن این نور کور شده اند و اسلامیان از این
قانون اعظم دور شده اند اگر کسی بگوید بلی همه مراتب در شرع اقدس بطور کامل تقریر یافته
ولکن یک چیز متروک شده که آن سبب شد بزرگان اسلام از این قانون تمام اعراض کردند
و آن این بود که برای همه اعمال ضاره و شرور حد و تعزیر و قتل مثل ضرب و حبس و اذیت
و قطع اعضا مقرر فرموده ولکن هیچ جزاء نقدی یعنی جریمه مقرر نگردانیده و هم چنین برای اعمال سیئه
مثل نماز نخواندن مثلاً جزاء نقدی مقرر نداشته است و چون رؤسا دیدند چنین است دیدند که مثلاً تعزیر
و تازیانه و قطع اعضا و قتل مثلاً برای بزرگان و بزرگزادگان نامناسب است و در کوچکان هم قدری سخت
دلی میخواهد و انسان رحمش میآید دست جوانی را ابدی ببرند یا برای نماز قتل نمایند و هم برای رؤسا
و مؤدبان بحسب ظاهر منفعت و دخل و فایده نداشت لهذا همه جزاها را بنقدی و مالی برگردانیدند و دیگر

جواب میگویم

جواب میگویم بلی راست گفتی که بزرگان ما ترک شریعت را بجهت همین کردند که شرع بطور عدل حکم بمساوات
میان تمام افراد ملت فرموده بود البته بزرگان که میخواهند بهوای میل هر شر و فساد را مرتکب شوند و آزاد
هم باشند و مجازات نبینند معلوم است از عدل و مساوات و انصاف گریزان خواهند بود و هم چنین البته
بمیل نفس خویش جریمه و جزاء نقدی را طالب خواهند بود که آن را وسیله وصول بمال و منال قرار دهند بی
شبهه همین ترک مساوات و مواسات سبب فنای قوم است و همین جزای نقدی موجب هلاک و ابتلای
نوع است بدیهی است بزرگان و اولاد و متعلقان ایشان که خود فی انفسهم اقویا هستند همینکه مقرر
شد که حفظ شان ایشان این باشد که هر خلاف بجا آیند حد و تعزیر و حبس و قصاص بر ایشان
نخواهد بود و جزاء نقدی هم اولاً کسی تسلط ندارد از ایشان بگیرد و ثانیاً بدارائی ایشان اثری نمیکند
و ثالثاً فقرا را غارت میکنند و جزئی از آن بجزاء خلاف خود میدهند و اما جریمه و جزاء نقدی برای
عموم همین بس است که سبب خرابی مملکت و ضعف دولت و اضمحلال شریعت و ترک عدالت و علت تامه هلاکت
مملکه مخصوصاً اگر عقلا اجتماع کنند و تدبیر برای تخریب ملتی بتدریج اندیشند هیچ چیز بالاتر از رشوه
و جریمه نتوانند یافت بار رشوه جمیع حقوق پایمال شود و جمیع باطل رواج گیرد و جمیع کارها اشتباه شود
با جریمه جمیع بی‌تقصیران مقصر میشوند تا جریمه بدست آید با جریمه جمیع اشرار راه قلع اساس دولت
و ملت بدست آرند و دودمانها برباد کنند اگر مؤاخذه پیش آید جزئی از برده ها را یا رشوه دهند
اشتباه شود یا جریمه دهند اگر اشتباه نشود بعد از رشوه یا جریمه قویتر و جری تر گردند خرابی اسلام
و فنای ایران از همین شده اما فرمودی که رحم و رقت قلب مانع میشود بزرگان از اجراء حد
و تعزیر و قطع و قتل اغماض میکنند میگویم اولاً این بزرگان از خدا و رسول و خلفای مقدس و [illegible]
رحیم تر واقع نشوند و ثانیاً اگر ترحم بر ضعفا کنند که این اقویا ایشان را در صورت ایمنی از عقاب
هر عذاب و قتل و قطع و حبس و ضرب میکنند آیا آیه شریفه ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب
نخوانده یا خود را از اولی الالباب نمی شمارند بجهة انصاف و امیدواری بیچاره ضعیفان همیشه

در شکنجه و عذاب باشند و خونهای فقرا را اشرار بیجا ریخته باشند البته میدانی سبب اینقدر قتل نفوس
و سایر حدها تا جزا از ترک تعزیر و حد و قصاص نیست و ثالثاً این بزرگان رحیم و رقیق القلب اگر است
میکویند رحم دارند پس چرا بجهت بازیافتن جریمه از بی تقصیران و غارت مال دیگران هزار حبس
و نه عذاب و شکنجه و قطع اعضا و قتل نفوس نمی پرهیزند و بجهه رحم رعایا را چنان مستأصل و پریشان
میکنند که هزاران در بیابانها از پریشانی و گرسنگی جان میدهند و یکدام ضعیف و فقیر ترحم کرده اند
و بعد میکویم فرضا برای مقصران جزاء نقدی مقرر شد بگو ببینم این جزاء نقدی را باید که ببرد
و که بخورد مثلا کسی سرش شکسته یا اعضایش معیوب شده یا عزیزش بقتل رسیده یا یکی مال کسی را
برده یا طلب کسی را نداده یا یکی را خلاف احترام کرده یا بعیالش متعرض شده جزاء نقدی را از
مقصر بگیریم باو بدهیم که صدمه خورده یا سرکار رئیس میل فرماید مثلا قیمت سر و چشم و بازو و خون
و عیال و مال و آبروی مردم باید بحاکم و نایب و پیشکار و داروغه و ارباب برسد خوب است پس
اگر خود و متعلقان اینها تقصیر کردند جریمه اینها را که بخورد یا اینها از دور غرض هستند بلی خواهی گفت از اینها
ببزرگتر رسد و اما فرمودی جزاء نقدی بعاملان عمل نظم و عدل و اجراء قانون شرع قرار نداده شده
چرا میکویی مگر شرع خراج و زکوة و سایر وجوهات شرعیه را برای لشکر اسلام و مجریان احکام مقرر
نداشته یا در دولت اینقدر خراج سلطانی برای این عاملان نیست دیگر از گریبان فقراء چرا باید
رشوه و جریمه بجهت العامل تطویل لازم نیست و واداشتن اعضاء ملت باعمال مقرره اولا بعد
از تشخیص اهلیت و قابلیت هر کس و تفویض هر عملی باهلش با جمله همان است که در ناموس اعظم
تقریر یافته با تحریص و ترغیب و بیان حسن و قبح اعمال و مدح و ذم و ترسانیدن از سوء نتیجه اعمال قبیحه
و حسن عاقبت اعمال حسنه در دنیا و آخرت و امیدوار ساختن بوصول ثمرات خوبی و انتقام بدی
بالاخره با اجراء حدود و تعزیرات و قصاص و اعطاء اجور و انعام و درجات و مناصب و القاب و احترام
نسبت بعموم اهل ملت بطریق عدل و مساوات و اشتراک میان بزرگ و کوچک و قوی و ضعیف است

پس باید

پس باید علماء ملت و امراء دولت اولا بطریق حقانیت بطوریکه عرض خواهد شد یکایک افراد
بزرگان و رعیت را بمیزان امتحان سنجیده و هر یک را بعملی که اهل و قابل آن هست وادارند و بطریق
شریعت آنچه باید بعمل آورد و آنچه باید ترک نماید بیشتر نهادش سازند و بعد دائما همت بگزارده معاً
بقلب و زبان واحد علماء شریعت در مساجد و منابر و مجالس و محافل و محلات و بازار در هر مقام ببیان
حسن اعمال صحیحه و مدح و ترغیب و ذکر ثمرات دنیویه و فواید اخرویه و بیان قبح اعمال فاسده و ذم
و زجر و ذکر سوء نتیجه آنها در دنیا و آخرت ملت را اصلاح نمایند و همه عقلاء یکدیگر را بشناختن
حقوق وطن و ملیت بشناسانند و امراء دولت در مدح و احترام و تحسین و عطا و تشویق اعمال صحیحه
و توبیخ و ملامت و هتک احترام و عقاب و حد و تعزیر اعمال قبیحه بحکم علماء حقیقیه میان آحاد خلایق
فرق گذارند و در جمیع جزئی و کلی هرگز عفو و اغماض روا ندارند تا ملت را انتظام و شریعت را التیام
حاصل شود پس اگر آنها که فرموده اند معالجه جمیع امراض علم است غرض ایشان این است که رعایا
و بزرگان علم داشته باشند بطریق نظم و عدل و قواعد ریاست و حراست مملکت و اصلاح حال رعیت
و همچنین هر یک از آحاد ملت علم داشته باشند بآنچه تکلیف او است در عمل مخصوصی که او عامل آن است
و همچنین همه عالم باشند بر اینکه باید تعدی و تفریط در عمل مقرر ننمایند و اطلاع از عقوبت و نتیجه آن
اعمال داشته باشند البته چنین است و علماء این مطلب بطور حقیقت بدرجه اکمل موجود هستند
اگرچه در زوایا بیقدر و منزلت ساکت و صامت مانده اند بلکه اکثر اهل اسلام از قوانین حقه
مطلع هستند همه حرف در عمل است که نمی کنند و از این جهات اصلا محتاج بتعلم از خارج نیستند
بلکه تمام ملل در این مقصد با محتاج هستند و از ما دزدیده اند در کدام ملت علم اخلاق و تدبیر منزل
و سیاست مدن بالاتر از علم فقاهت شریعت اسلامیه مشهور است اجالة اشاره بنیان تأمل قدما
دین و علماء دین خود را ابدا نمی بدانکه انسان بعد از آنکه معین شد که مثل سایر حیوانات نیست
و برای فعل و ترک او آدابی و انتظامی مقرر باید باشد پس آن احکام یا بنای عمل هر یک یک

از بزرگتر بزرگتر و هکذا

از اشیاء خارج است بنفسه لنفسه مثل اینکه چه باید بکند یا نکند نسبت بنفس خود از اکل و شرب و قیام
و قعود و نوم و یقظه و رکوب و نزول و غیرها که اینرا علم آداب میگوئیم یا احکام متعلقه بصفات
نفسانیه و عناوین است مثل علم و شجاعت و سخاوت و وقار و سکینه و صبر و رضا و غضب و غیرها
که اینرا علم اخلاق میگوئیم یا احکام متعلقه است نسبت بمعامله و رفتار شخص با کسانیکه در تحت ید او
و داخل ریاست او هستند از جهت منزل که مثل معامله با زوجه و اولاد و غلام و کنیز و خادم و غیرها
که اینرا علم تدبیر منزل گوئیم یا احکام متعلقه است شخص نسبت بکسانیکه در تحت ید و ریاست او
هستند از حیث عموم محلات و بلاد و ممالک مثل سلطنت کشوری یا ریاست لشکری یا مثل حکومت
مملکتی یا قضاوت ملتی و غیرها که اینرا علم سیاست مدن گوئیم یا احکام متعلقه است نسبت بمعامله
شخص با کسیکه فوق او است و بر او ریاست دارد مثل معامله شخص با منعم حقیقی خدا تبارک یا منعمان
و رؤسای دیگر از پیغمبر و امام و علما و قاضی و سلطان و حاکم و پدر و مادر و آقا و مخدوم و غیرها که اینرا
علم عبادات و طاعات گوئیم یا احکام متعلقه است نسبت بعمل شخص با مساوی و امثال خودش
از مجالست و مصاحبت و خرید و فروش و شراکات و سایر اعمال خلایق با یکدیگر که عمده در این باب
حفظ نفوس و اعراض و اموال مردم است از صدمات یکدیگر بطریق معقول(?) که اینرا علم معامله گوئیم
و در جمیع مراتب مذکوره از آداب اکل و شرب و بیداری و خواب و نظافت و پوشش لباس و سواری
و تزیین و غیرها حتی از ناخن گرفتن و سر تراشیدن و مبال رفتن تا هر درجه و هم چنین در تکمیل
و تحلیه نفس باخلاق جمیله و تنقیه و تخلیه نفس از صفات رذیله و هم چنین رفتار شخص با غلام
و خادم و عیال و اولاد و حتی حیوانات و نباتات و جمادات ملک که و هم چنین معامله سلطان و امام
و پیغمبر و قاضی و حاکم الی کدخدا و نایب با رعایا و هم چنین طریق بندگی خالق منان و رفتار با پیغمبر
و امام و سلطان و حاکم و قاضی و استاد و پدر و مادر و آقا و هم چنین عمل خلایق با یکدیگر از عطای
یک فلوس و گفتن یک کلمه در حق او تا قتل نفوس و رهن اینها است که شریعت مطهره خاتمیه اکمل

طرق

اکمل طرق و اجمل آداب را از قبل رب رحیم بطوری مقرر فرموده که اگر تمامی افراد بشر از شرق و غرب
عالم از اول مهر تا انقضاء عمر بنی آدم عمل نمایند ابداً خللی و نقصی در هیچ جهت از جهات در عالم نخواهد
شد و عمده این همه در کتب دینیه و رسائل فقهیه با تفاصیلها مذکور و مسطور است و در هر باب
کتب فقه و احادیث پیغمبر و ائمه هدی آن مقدار بار شتر(?) و در دست ما است که خارج از حیز احاطه و احصا است
و اعتقاد این ضعیف بر این است که اگر منصفان عقلا و حکمای اروپا کما هو حقه از حالات و تاریخ عمر پیغمبر ما
و بزرگان عترت او و تمامی این احکام مطلع شوند بحکم عقل قاطع اختیار دین اسلام خواهند نمود و از
شدت حرص بر نشر حق این ضعیف فقیر با این عمر منکسره و حالت منکدره که برای یک تای نان
بدر این و آن دوان و کمترین مردم جهان هست مدتی در این خیال روز و شب میبودم و دست
و پا میزدم که شاید بطوری از لغت فرانسه که معتبرترین لغت فرنگستان و اروپا هست مطلع شده
کتابی بالغت و خط آنها بنویسم و در بیان احکام و نظام شرع اسلام شاید اهل همتی بهم رسیده طبع
نموده در میان ایشان منتشر گردانند ولکن هیهات که اقلاً یک نفر استاد(?) در این بلد غربت
نیافتم و یک کتاب ملکی(?) بخط و لغت آنها را نتوانستم با مزاحمت یکدو تا عاریت گرفته باشم(?)
خود فی الجمله بهره‌ای پیدا کرده دیدم ابداً انجام این خیال من در حیز امکان برای من نیست
بالجمله کسیکه گفته علاج مرض ملت است این علم احکام عدل و نظام اسلام در میان خود ما اکمل
از کل ملل بیان شده(?) ... علمی کن بلی تدریجاً علم هم از صدور منتزع میشود و شرع بالکلیه مندرس
میگردد و لکن میدانم مقصود آنکس که فرموده باید تاسیس مدارس کرد و در ترویج علم کوشش نمود
این است که عمده سبب پیشرفت ما و قوت خارجه و انتفاع از ایشان هر با بسبب علم صنایع است
که ما در همه جهت محتاج بایشان گردیده ایم و ثروت ما را با صنایع می برند و ما را محتاج و ذلیل
می کنند و آلات جنگ و توپ و تفنگ و نارنجک و فشنگها اختراع میکنند که ما را بالکلیه عاجز و مغلوب
می سازند ما هم اگر مدارس میداشتیم و جوانان ملت ما هم تعلم صنایع میکردند و از آن مصنوعات

که محتاج الیه مملکت واقع شده از خود بعمل می آوردیم و بسته طرفی احتیاج بخارجه شده و قوت بیمه میکردیم
و طمع دیگران از مملکت ما مقطوع می شد راست فرموده اند الآن در این عصر تا علوم صنایع و استخراج
معادن و کارخانجات معموله در ارض در مملکت احداث نشود با اعمال احتیاج حفظ استقلال کل
بلکه محال می نماید و این هم موقوف است بعلم اهل ملت و آن هم با احداث مدارس و تنظیم تعلیمات
ممکن می شود و لکن البته میدانند تا نظم و عدل و اقدام عظمای ملت و دولت بعمل حق شریعت
و حراست ملت بمیان نیاید و حمایت و اطمینان تام از جانب دولت نباشد نه مدارس انجام خواهد
یافت و نه آنهائیکه تعلم کرده اند بمحض علم علمی را براه توانند انداخت پس آن هم یکجزو از معالجات
و اصلاحات است که موقوف است بعمل کردن ما بآنچه دانسته ایم از اعمال عدل و انتظام و درستی
و اتفاق هم باصلاح امور داخله و این هم بسته است بسد طریق احاطه و غلبه خارجه مثلاً هرگاه
مریضی را معالجه بخواهند نمایند در حالیکه تمام اعضا و اجزاء مجروح است از صدمات خارجه و باطناً هم
مریض است با امراض داخله و مع ذلک جماعتی اطراف او را گرفته بقصد جان او حربه ها حاضر ساخته اند که
گلوله و تیر و شمشیر از اطراف ریخته هلاکش نمایند و هم چنین جمعی در روغن خلط سموم با کاسات ریخته حاضر داشته اند
که بکامش بریزند و یا منتظرند خلوت کرده خفه اش سازند البته باید طبیبان او را در میان حصار محکم
و جای امنی مستحکم بخوابانند و روپوش حافظ از سرما و گرما بپوشانند و اعداء داخله از دورش دور کنند
کنند بعد بمعالجه مشغول شوند و الّا ایشان بمعالجه دست نزده سانحه هلاکش خواهند شناخت پس
اول باید سدی و حصاری برای تسلط خارجه از مملکت ما بکشیم و حصار را محکم نموده در جای محفوظ
محفوظ از سرما و گرما خوابانیده و اعداء داخله را هم فرار دهیم آن وقت بمعالجه بپردازیم پس اگر
کسی خیال کند که ما باید وضع مملکت را بطوریکه هست واگذاریم و دستی بمقابل دست اعداء خارجه
و اشرار داخله نیاریم همین قدر که مدارس احداث کنیم با این ترتیب اینجوانها بالغه نفر یا مثلاً هزار
نفر عالم شوند تا بعد از سی سال آنها اقدام بمعالجه کرده کار را از سر بگیرند و جهد باید کرد که آنها

در علوم فنیه

بالتمه

در علوم فنیه درجه کمالی در اصلاح مملکت را نمایند این خیالی است باطل جهت این مطلب اینکه
اینها که گفته اند معالجه امراض ما ها موقوف است بعلم اگر غرضشان این است که باید
ملت و مملکت را بهمین وضع که هست گذاشت و همت گماشت باینکه جماعتی از صبیان و جوانان
عالم شوند بعلوم معموله و ایشان آمده اصلاح کنند ملت و مملکت را این خیلی اشتباه است
زیرا اولاً از جمله امراض ملی نبودن علم و معلم و متعلم و دار العلم و اسباب و ما یحتاج
تعلیم است و با این حال حاضر ما ممکن نیست این دستگاه را مرتب داریم زیرا دخل مملکت ما
بخرج دیگر غیر این باب کافی نیست و هر روزه خرج و حاجت زایدتر و دخل و مکنت کمتر
میگردد پس بی تغییر این وضع تعلیم ممکن نیست و ثانیاً سلمنا با این حالت بی تغییر وضع
و بی اصلاح دخل و خرج با تمنای هر جه اعانه از این و آن و هر چه ما چند باب مدرسه در مملکت
تاسیس نموده فرضاً با نصد نفر اطفال با این نواقص اسباب تربیت شدند آیا اعدای قوی
پنجه که از هر طرف ما را احاطه کرده اند ما را زنده خواهند گذاشت تا وقتیکه متعلمان ما
معالجه ما کنند یا اسیر و دستگیر ساخته وضع و طرح جدیدی برای ما خواهند ریخت که از ما نخواهند
خواست جز از عبودیت و خدمت و رعیتی و ما را در امور دولتی و اعمال عالیه مدخل
نخواهند داد و مقهور بآنچه خود خواهند خواهند ساخت و ثالثاً سلمنا وضع بهمین طور ماند
تا ایشان کامل شدند آیا این پانصد نفر بمحض علم قرض ما را ادا خواهند ساخت و با این
وضع و مکنت و اسباب معادن ما استخراج خواهند کرد و کارخانجات تاسیس خواهند نمود و اصلاح
امور اسلحه و لشکر خواهند کرد یا دخل و خرج کشور را تعدیل خواهند نمود یا بیکاران را از اهل عمل
وا خواهند داشت یا عدل را در مملکت خواهند گماشت و یا دخول و خروج متعه و تجارت را
اصلاح خواهند کرد یا قانون جنگ و نظام تعلیم خواهند کرد یا محترمان را منع خواهند کرد
یا رشوه و جریمه و سایر امور را اصلاح خواهند کرد یا سرحدات را مستحکم خواهند نگاه داشت

نمیگویم جز بی تعلیم را ترک کنند میگویم این علاج با این امراض کفایت نمی کند علاج بان موقوف
نیست بلکه آن بعلاج موقوف است و ابتدا این تسلسل که کامل شدند آن وقت رجال
دولت و اهالی ملت هم اغراض شخصیه را ریخته تابع اصلاحات نوعیه ایشان خواهند شد
یا امراء و اقویا اگر خلاف میل ایشان گفتند ذلیل و اسیر و تنبیه خواهند کرد و علما نیز
تکفیر و تضلیل بیچارگان بالاخره مورد سخریه و استهزاء و بیکار و مهمل گوشه نشین خواهند
از لامذهبی و بیکاری گدا و سائل و رفیق تریاک چانه کسل خواهند گردید حالا من ما باین دسته
چه عمل کرده ایم باقی مانده که منتظر ایشان باشیم پس میگویم باید در معالجه از راه پیش آمد
ما اقدامات عدیده باید کرد بدانکه اول معالجات التزام باحکام اسلام است که آن اصلاح
تام و علاج عام است و اول باید دفع صدمات خارجه از این ملت کرد و او را در جائی امن
از تواردات تیر و سنگ و تواتر توپ و تفنگ خوابانید و از سرما و گرما حفظ باید کرد آن
وقت متوجه شده بعلاج امراض داخلیه شد و در آن مقام هم اول باید رفع اخلاط [illegible] و مسکرات
فاسد کرده بعد دوا و معجون داد و چون حفظ ملت ما عمده از صدمات خارجه و دزدان و اعداء
و عارض هلاکت آن است پس اول عمل جماعت شورائیه توجه باستحکام سرحدات
و تکثیر عسکر و تکثیر و تقویت آلات حربیه و اسباب دفاع است پس اولاً ما باید اقلاً
پانصد هزار لامحاله چهار صد هزار لشکر مشق کرده و معلم از امتحان درآمده که ابداً کسب دیگر
جز از اشتغال با امور لشکری نداشته باشند با اسلحه و اسباب لازمه و البسه و مواجب ذخیره
کافیه داشته باشیم و بعد هم اهل ملت هم قانون حرب و نظام جنگ بدانند حالا اگر کسی
بگوید تو مگر دیوانه شدهٔ چنین پریشان میگوئی الآن تو گفتی با قدرت و مکنت تعلیم پانصد
نفر را در مدرسه نداریم حالا میگوئی پانصد هزار لشکر مسلح و معلم داشته باشیم مگر نمیدانی
در اسم صد هزار لشکر داریم و در حقیقت از چهل هزار کمتر است ای امیر [illegible]

در انک

و سرهنگ الی ادنی سرباز اولاً همه مبتلای چای و توتون و تریاک و ثانیاً همه از قانون جنگ و نظام
و نقشه ممالک و طریق حمله و دفاع بیخبر و ثالثاً جیره و مواجب ایشان هم کافی نیست زیرا وقتی آن تعلق
جیره و مواجب و ملبوس برای ایشان مقرر بوده که ولایات ارزانی و فراوانی [illegible] حال
آن مقرر را اگر برسد باید ضروریات ایشان را کافی نیست و رابعاً همان مقدار مقرر هم از بالا تا پائین
هیچ یک درست نمیرسد مثلاً از دولت به سپهسالار نصف نمیرسد و از سپهسالار به امیر تومان نصف آنچه
گرفته نمیرسد و از او به میر پنجه نصف آنچه گرفته نمیرسد و از او به سرتیپ همچنین و از او به سرهنگ
هکذا بالاخره به سرباز و توپچی سالی عشر مواجب نمیرسد مگر نه دیدهٔ توپچی و سرباز در سفر و حضر بعضی
بدزدی و غارت رعیت و بعضی بقصابی و علافی و نانوائی و عملگی و حمالی با کمال دنائت و رذالت و عار
زحمت نصف قوت یومیه تحصیل کرده با پاره چارق و کلاه شی بی رنگ و لباس مندرس و کلاه برشته [illegible]
سیخ در کلاه و زانو از عملگی شام برگشته که قدری از مزد عملگی بصاحب منصب برای رخصت رفتن بکسب
داده شب را تا صبح تفنگ بدوش در سرمای روپوش قراول اشخاص بزرگان کشند که احدی سر زده بمجلس
عیش و نوش ایشان قدم نزند این حال لشکریان ما است تو میخواهی با این حالت ما چهار صد هزار لشکر
با مواجب منظم معلم بی کسب داشته باشیم عجب طبابتی کردی و خوش معالجه نمودی معلوم است طبیب بادنجانی
بوده یا بنگ کشیده و تریاک خورده اول معاینه و از محال دم زند و فوراً از ثری به ثریا قدم نهد بس کن
تو بیماری نه طبیب و رقیبی نه حبیب سالیکه نکواست از بهارش پیداست جواب میگویم برادر و دوست
منهم من از همین میترسیدم که ما بوسانه میگفتم علاج مشکل است برادر کسیکه صحت خود خواهد باید بمیرد کسیکه
و دوای تلخ خورد و طبیب ندارم نمیداند از اول اعتراض و بحث بطبیب غلط است نمیدانم از من راه
بپرس و تعبداً عمل کن میگویم بلی با این حال آنچه گفتم حق میگوئی محال است لکن نه این است بنا شده
با عقل و قانون عمل کنیم من خواهم اثبات کرد که این برای ما ممکن است در کمال سهولت خواه عمل
کنند یا نکنند اقلاً این نوشته بماند و عاقلی بعد از من بخواند لامحاله بگویند آیا هیچ فلان دلسوزی

نموده بفهمد یا علاج کند بدانند که فهمیده اند و در علاج هم فی قدر پیش رفت کرده اند کیف کان غرض منکیم
غرض تو که میگوئی فلان مقدار لشکر محال است یعنی این مقدار بعدد نفوس دولت ما بسیار است
این اشتباه است زیرا از بیست یک نفوس نیم یک لشکر که چهل یک باشد زیاد نیست و البته مبدا نیند
در اکثر دول فعلا نصف یا ثلث یا ربع اقلا عشر عسکر است بعضی که قوا ایشان بر این است که هم علم عسکری را
مبدا اند و اگر میگوئی از کسب و صناعت و نفع مملکت محروم میمانند سابقا ثابت کردیم که از نصف بیشتر
اهل مملکت ما بیکارند بلکه برای تخم بدوش ما را اگر میگوئی مؤونه ندارند میگوئیم این مقدار از دست
خالی سرچ میخورند و چه مخارج مزخرف میدهند و چون بنا شد که موافق قاعده راه برویم میرسیم این قدر
مالیات دولت که بیکی شش و چهار عمل میکنند و این مقدار دخل ها الصحات و این مقدار کمرکات
که میشود اتلاف جریمه و غارات را نمیگوئیم آیا آنها را رعیت میدهند و دولت میگیرد نه برای این است که صرف
حفظ و تعمیر مملکت و فرج امنی و حراست رعیت باید بشود و این مقدار زکوة و وجوهات
شرعیه نه این است از شریعت مقرر است برای فقراء و سبیل الله اول معالجات جان است
که دخل دولت را ملاحظه کنند و ملاحظه نمایند که بکجا صرف میشود البته صرف موجب وقف طالب
میشود پس باید مقرر کرد که هر کس داخل سلک عسکری نیست ابدا فلوسی از دخل دولت نخواهد برد
حتی حکام تا مدتی قانون ضبط نه دانسته و از علم نظم مملکت بی خبر است و جوان هوا پرست است
حاکم نخواهد شد این مقدار فراش و غلام و نوکر مخصوص هر یک از آقایان که چند کرور در مملکت
زحمت میدهند هر کدام بسلک عسکری داخل است از دخل دولت می برد و الا مشغول کسب می شود
و شاهزادگان و غیرهم همه اهل ملت هستند بلکه بر شاهزادگان اعظام دانستن طریق حفظ
مملکت از دیگران لازم تر است اینقدر مواجب خوران مفت در مملکت هست که چند اردو از ایشان
تشکیل باید پس اول دخل مملکت را بالکلیه ملاحظه کردند و مقرر شد که جز از آن احدی قدرت اخذ
نخواهد داشت بطریقیکه عرض خواهد شد پس اولا خود سلطنت بملاحظه حال پریشان حال مملکت

و اصلاح رعیت

الان نفر کار باید باشد

و اصلاح رعیت و رفاهیت ملت و تکثیر قدرت بقدر کفایت مخارج از دخل معینی قرار خواهند نمود
معلوم است برای خدمات مخصوصه چند نفر بسیار است باقی امور دولتی و مأموریت مملکتی هر قدر لازم
باشد صاحب منصبان و عساکر حاضرند و معلوم است نفس اشرف اعقل ملت که وجود حضرت ظل الله روحی فداه
نخواهد بود که با اسم مبارک ایشان کرورها دخل دولت هدر رود و جمعی کثیر بی عمل و شغل هر یک بنامی بی نشان
معطل و مهمل دخلها را برده بتجملات بیجا و اشغال خارجه داده یا ذخیره کرده خود عاطل و دخل دولت را
باطل نمایند و هکذا مخدرات سرا پرده سلطنت و منتسبات دودمان طهارت هر یک را بقدر کفایت
سالیانه مخارج معین بنامیه البته برای هر یک ده نفر خادمه زیاد هست چه لزوم کرده اقلا پانصد نفر بلکه
بیشتر مواجب چندین هزار تومان دولت را برده برای خود شان اسباب درد سر و زحمت فراهم
که هر خانم را اقلا دویست و سیصد خادم و خادمه که هر یک از آنها صاحب چند مکارند فراوان و هر یک
از خادمه و خادمه خادمه و هلم جرا چه قدرها از اولاد و اخوان و عشایر و بستگان بلکه اقارب و خویشاوندان
دور هم دخل مفت فراوان کرده بیکار رود بنده حال دخلها برگاه سلطان و در بازار و میدان چو شیر
غران و شمشیر بران دشمن جان و مال و عرض مسلمانان که هر تعدی بهر کس نمایند و حق هر کس ببرند احدی را باشند
حق ردع و منع نباشد مثلا اگر خانم زاده یکی از همه کنیز فلان مخدره در بازار آزار یک تاجر معتبری نمود
و او حرف لاکفی باو بخاله اظهار کرده خاله بخانم و خانم هم بندیمه و خفه اند یکی از مخدرات دودمان
سلطنت است او بخانم خودش او هم بدولت اظهار و اصرار کرده حکم صادر شود که فلان نابکار آزاد
واحدی را برا او حق منع نیست عرض و ناموس و مال و جان مسلمانان بر او حلال است چه لزوم کرده مملکت
خراب شود و کنیزان فلان خانم از دخل دولت مقدار مواجب پانصد نفر عسکر را با قمه و زر و زیور
خارجه داده در بغداد آنها بپوشانند یا بدلخواه هر یک نقالی درویشی یا فلان ستیه بازیکر یا فلان جادوگر یا دعا
نویس یا منظر خوان فلان انعام و فلان خلعت و هنه که آن قلندر برده در قهوه خانه ها دود و بهوا رانند
و چون مخدرات حرم سلطنت هم تربیت شده و عاقله کامله اند خود شان حال ضعف دولت

وحکم شریعت و اصلاح مملکت را حفظ خواهند کرد و البته میدانند شکست دولت و ضعف ملت عمده
صدمه اش بخدارت و عزت ایشان خواهد شد و البته دانسته اند در دنیا فعلاً از جنس نوع ایشان چه علوم و کمالات
و نظم و سیاستها و اصلاحات واقع شده ابهام یکدرجه تقویت بطرف عقل و عدل نموده اند و اگر خدا
نکرده خدیو جهان خود والیست که محض اظهار کبر و نخوت و حرص بر تجملات و جلالت خودش نقد
لوازم سلطنت و وضع و اثاثه و اتباع و مخارج فراهم بیاورد و باکی از خرابی مملکت و ضعف دولت
ندارد ما که فرزند روحانی سلطنت هستیم میگوییم البته چنین خدیو بی عقل و خدیو بی عدل لایق
پدر مهربان ما نیست و باطناً دشمن خاندان است و خودش با همه رعیت ما عاری هست اگر او نباشد مگر نه
برای پدر مهربان ما قحط است آنچه الان از همه از زن و فراوان هست حاجت زن هست در ایران خصوصاً طهران
بعد از انکه خود سلطان عادل و پادشاه عاقل بجهت اصلاح تمام خلق ابتداء از خود فرموده زواید
مخارج را اسقاط نموده و برای خود و سراپرده عزت میزان گذاشت آن وقت در نهایت سهولت خود
سلطنت و رجال مملکت اصلاح باقی خلل بران را خواهند نمود و همه امراء و بزرگان خود خیال خواهند کرد
که چند هزار اشخاص هستند در دوره سلطنت صاحبان املاک و ثروت که بی قاعده سالی میبایست مبالغ
بدولت اعانت کنند و بعضی را حق هست که هزار نفر یا کمتر یا بیشتر از منافع ثروت خود لشکر دایر کرده
بحمایت دولت وادارد زیرا فی الحقیقه دولت غالباً در حفظ ثروت و عزت ایشان رنج میبرد در عوض اینها
بانواع و اقسام حیل و بهانه ها چند هزار تومان دخل دولت را مواجب بیجا میبرند و ابداً بکاری نمیخورند
با هیچ علمی درست ندارند یا دارند و ابداً اهل آن نیستند و از آن طرف دولت و سعه و بیشتر
و کمتر از جوانان قابل مملکت را با اسم نوکر بی جهت از عسکری و صنعت و کسب باز داشته انها را اسباب
افتخار و تجبّر و ظلم و جور نگاه داشته اند و از آن طرف هزار نفر سرباز دولت دو سال و سه سال
میکشند در بیابانها پیاده و عریان بی نان و ساکنان ده ها نان معاش ندارند اینها نوکر سلطان آنها نوکر اعیان
با اینهم قناعت ندارند بهر وسیله دولت و رعیت را غارت میکنند اگر امارت کشور دارند رعیت با مال

واکر امارت

واکر امارت لشکر باید مواجب لشکر همه برانها حلال هست پس باید بملاحظه حال رجال اگر در وجب لیاقت
بعد از امتحان عمل سپرد و بلیاقت عمل مواجب داد و اگر لیاقت نباشد باید از عمل خلع کرد و نظمی به
کار آورد و حدود مخارج و خدمتکار هر کس متعیّن خواهد شد اگر کسی بگوید این جسارت و خلاف
از نوبر جال دولت بلکه خود دولت زیرا هر قدر اطراف سلطنت خدم و حشم و تجملات و خزاین و دخائر
و عزت و جلالت بیشتر داشته باشند عزت دولت و شوکت مملکت است این است که دستگاه اعیان
دولت دستگاه بزرگی است اینهمه مداخل املاک با چند هزار تومان مواجب دولت بالحکم آنچه که ظلم
میکند از رعیت با آنچه میگیرد از رشوه و میخورد از مواجب لشکر همه خرج دستگاه او هست که دستگاه بزرگان است
میگوییم آقاجان چون بنا شده بقاعده عقل سلوک میکنیم البته بدان که این وضع و تجملات و مخارج
آقا هم ضرر است به دولت و هم دین و هم خود آقا و هم خود نوکران و هم ملت و هم رعیت
اما ضرر است بدولت تو میدانی قوت دولت با خزینه و ثروت دولت و زیادتی لشکر است و با این آقا
که غیر از یک پادشاه در مملکت نباشد این تجملات آقا خزینه را خالی میکند و لشکر را بی پا مینماید و در
مقابل سلطان هر یک از این اعیان سلطان دیگری می باشند در عمارت و وضع و تجملات و لشکر و نوکر
و امر و نهی و حبس و کوتک و غیرها نمی بینی در همه امور سزای سلطنت هر یک سلطانی هستند ولکن
خزینه ایشان [illegible] و دخل ایشان بیشتر و عمارات و تجملات ایشان زیادتر قرض ندارند لشکر و نوکرهای
ایشان بدرجات از لشکر سلطان معتبرتر و ملک ایشان از ملک سلطان آبادتر و رعیت ایشان
از رعیت سلطان آسوده تر هست این چه شوکت است برای سلطنت اما ضرر هست بدین معلوم است
که این مقدار دخل از کدام قسم حلال هست و بکدام مخارج مجبور صرف میشود اما ضرر خود آقا هست
معلوم است کسیکه بقدر رفاهیت و وسعه یا بیشتر مشغول از عیال و اطفال و خدام و کنیزان را تکفل
باشد باید بموافق میل هر یک از عمارات و مرکوبات و ملبوسات و تجملات و ذخایر فراهم آرد
و مواظب اعمال و افعال و صحت و مرض و توقعات و خلافات و خیانات ایشان باشد فکر

بسیاری دشمن جان و مال بلکه بعضی عیال و در صدد دزدی و اخذ هستند و او را از ترتیب این امور
خانه خود و رسیدگی املاک و دخل و خرج و اصلاح رعیت و انجام سایر امور کی وقت باقی خواهد
ماند که بامر یکه از جانب دولت است بپردازد و لابد امر خودش مقدم بر امور دولتی است و اما فرز[ند]
نوکران و کنیزان است بیچاره ها از همه صنعت و علم و هنر بی بهره اند و در افضل اهل علم و عسکر هم نیستند
همه چشمشان دوخته بدزدی از دستگاه آقا است هنگامیکه آقا مرد یا غضب کرده اخراج کرد یا پریشانی
بوضعش راه یافت کنیزان پراکنده تا جائی دیگر پیدا شود و مذاق بگیرد یا بیمار و کار هرزه
بیکدی و یا اعمال هرزه که معاش کنند نوکران و زدیده را خورده بهر طرف رفتند جای نیست فراشی
و نوکر شوند و بیکار از هر بیرون است بالاخره دزدی یا گدائی نمایند اما فرز[ند] [illegible] است این
اوضاع رواج میگیرد همه با همدیگر در رقابت و هم چشمی باید دائما بدادن دخل دولت با منبع
و مخترعات خارجه یکدیگر را بنمایند تا تفوق کرا باشد اما فرز[ند] [illegible] است علت معلوم است
همراین تجملات و صدمات بایشان وارد شود عمر را صرف انجام مرادات آقایان دارند تا پامال شوند

بالجمله بعد از برآورد کردن دخل دولت و تعیین آنچه لازم است برای اداره سلطنت ملاحظه
تمام آنها که مواجب میخورند نموده هر کدام اهلیت عملی که در دست دارد با او گذاشته شود و مواجب را
بقدر ضرورت چند نفر خدمتگذار کردند و دستگاه فراش و اوضاع زیاد و معطلان سوای عسکری جیره
شده و مأمورین بانجام امور حکومات هم از سلسله عسکری شده و قانون حکومات بطوریکه ذکر خواهد شد
معین گردید یقیناً عشر مواجب محل و اهل غیر مستحق باقی که بهدر میرود در دست دولت برای عسکر
و اسلحه ماند و چنانچه ذکر خواهد برای هر کسی شغلی و کسبی و صنعتی مقرر خواهد شد و وضع هر کس
از بزرگان پاک و خفیف و کم زحمت گشته و اندازه تعرفات هم محدود گردیده رو کنند باصلاح شعبه
دیگر که دخل دولت بایشان صرف میشود اعنی وظایف و مستمرات [illegible] و ملاحظه نمایند که چه مقدار
باین عناوین صرف میشود و دلیل خوردن هر یک چیست و اهلیت هر یک چه مقدار است

دولت و جماعت

در ترد و جامعه اهل شوری آنچه صلاح دانسته اند بعون الله اجراء دارند و از بلوکی باک ننمایند
تا پریشانی نشود کار بسامان رسد باید اگر بر می شد با صلابت و سنجی پیش آید محققا اعانت
آنکه با جامعه خیر خواه است نتوان با وحشت از حق و خیر و ترد و ملت گذشت [illegible]
[illegible] بخدای واحد که تمام نظام وظیفه در تمام ایران
بتوفیق رضای خدای رحمن با صلاح اسلامیان یا نفع در ترد ایران باشد معلوم است اهل وظایف
عنوان بردن ایشان ملاحظه این است که آنها اهل دین و اعزه مسلمین هستند اگر چه از عرایض
در این خصوص هزار مرتبه از عرایض خصوص مواجب بیشتر می ترسم زیرا که اهل وظایف تأمل
در مصلحت دینی و دولتی خود ننموده بمحض همانا مثل اقطع احسان خواهند گذاشت و مانع را
بی برهان مستحق قتل خواهند دانست و لکن من که سر بدامان در راه دین و ملت گذاشته و بیباک
تکلم بحق کرده ام میگویم و همه آنها یکطرف و این ضعیف یکطرف با دلیل و برهان جوابشان
میکنم اگر بگردم مرا کشتند و دنیا خود را ببرند عرض میکنم وظیفه را کسی که ابتداء مقرر کرد
چه میگویند آیا از دخل و ملت ما خود را اهل ملت نیست البته میگویند بلی میگویم آیا گرفتن آنها
از اهل ملت حق میدانید که باید گرفته شود اگر چه جبرا باشد و در اینصورت پاک و حلال است
یا نه اگر بگویند خیر جبرا گرفته می شود حلال نیست میگویم اینرا البته باین عنوان میدهید که شما
اهل الله و وجود شما برای دین و ملت ضرور است و با کسب و زحمتان در آوردن شما شما را
از آن فایده که با اهل دین و ملت از شما میرسد وا میگذارد و آن مصلحت بزرگ فوت میشود پس
باید از مال اهل ملت بشما داده شود تا شما فارغ از کسب آن عمل را انجام دهید و اولاد شما
که خود آن را حلال نخوانید و کسی که جبر را حرام دانسته و بگیرد بخورد در شریعت فاسق است

یعنی شما اهل الله [illegible] حافظ شرع [illegible]

و در شریعت ما فاسق قابل هیچ احترام نیست و هیچ امری را از امور دینی باو سپردن جایز نیست
نه حکم و نه قضاوة و نه فتوی و نه امامت و نه هیچ امر شرعی با انکه اگر بدرستی که با انواع و حیل
و تدابیر و وسایط وظیفه درست کردند اگر خودم قابلیتی فرض کنیم داشتند و آنها
اکثر یا تمام وراث آنها که نسلاً بعد نسل میبرند هیچ اهلیتی ندارند بلکه بسیاری از فسق و فساد و جهل
و وجود ایشان و بیکاری ایشان بچند اقسام از جهات عدیده ضرر دینی و دولتی و ملتی و عقیده خود ایشان
و کسان ایشان است اگر جهت عرض کنم تطویل است اگر طرف مقابل شوم عرض میکنم و هر یک را
مدلل میکنم بلی بی انتها در خودی در این شعار العیوب است   خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
و ثانیاً آن منفعتی که از ایشان عاید بدین یا دولت است اگر امام جماعت است امام جماعت بودن
بیکاری لازم ندارد امام جمعه چه معنی دارد اگر آن پول نباشد امامت هیچ نیست مشغول کار
خود باشد بیاید در وقتش در مسجد نمازش بخواند اگر با او نماز حقیقة بخوانند و لکن کو و کی و کجا
بی خودش مردم همان در مسجد و نماز را دارند اگر خیلی همت بخرج باشد والله با ایشان با آنکه
اکثر ایشان مالک ممالک ثروت هستند دیگر چرا مال دولت و ملت را میبرند شیخ الاسلام شمار ابچه درد کار
ولایت یا اسلام یا دولت یا ملت نفع داده اگر ضرر بشمارم می چرا خود ایشان و مردم و دولت همه میدانند
با آنکه ثروت ایشان بس هست سخت نفع باسلام دارند بلکه میفروشند و همه را از این قبیل بدانید انیم من
غلط نکردم همه میدانند و نه نوشته میخوانند سخن نفع هم دارند و باید عوض نفع ملت این ملت
هم بخورند پس تعیین شود که کدام یکی در جهت برای کدام عمل و کدام ضرر و خوردن و بردن امر
بقدر و لیاقت نفعش باشد نه بزور و رده نمهای وسایط و اصرار و ابتنای کیفیتی یکی نوره امام
کند وظیفه میبرد یکی تا هنگام اذان میگوید یکی با شوخی پدر و مادر و زن دسطل را فرش داده مثلاً

از آن نفع و [illegible]

یکی درویش در آمد مستجاب الدعوه شد بلکه اصل عنوان فی الحقیقه همین است که اینها اهل دعا نمیند
از دولت بخورند و دعا کنند بر سلطان و اتباع مثلاً بچند البسیار را خدا دشمن دارد اگر مستجاب الدعوه
هستند اینقدر حرص بر مو قوف نمیشدند و دولت بردن وظیفه و منفعت منافع آن در جهت یاری اگر
این قدر ای بود بسر ها چرا اسلامها میبرند مگو مگر تو بخیل احسان دیگرانی دیگران احسان کنند تو حسد
میبری میگویم سوراخ دعا گم مکن احسان کجا و این گونه مطالب کجا هزار نفس بینوا را به باکنند بخورد
یک کردن کلفت بیشرم دهند که احسان هست احسان با اولادهای آنها این است که آن را
امیدوار و عادت کرده وظیفه نکنند که مهمل صرف و بیکار محض ترک کسب و توکل کرده چشم
وظیفه جو گردد و بسیاری از اولاد ایشان کسان دیده ایم مهمل یا بد عمل یا از بی کسبی و توکل ایشان
غیر از وظیفه را نان ندانند و ثالثاً عرض میکنم فرضاً اینها اینرا اعلال میدانند و میگویند
اهل ملت برضا و رغبت اینها بدولت میدهند مجبور نیستند تا رضای ایشان از زیاده های است که چند
نفر را تعدی کرده و مال مردم را بعنوان جریمه و غیره میگیرند و اما دولت که پدر مملکت و حارس و نگهبان
ملت است همه با رضا و میل خدمت میکنند میگویم آیا اگر رعیت و اهل ملت اینها با رضا و رغبت نفعی
بدولت [illegible] نه این است که برای این میدهند که دولت با آن وجوها نظم مملکت و حراست رعیت
و دفع اعداء ملت نماید و خرج کنند با آنچه که معلم کامل مملکت هست یقین است راضی نیستند بیجا داده
شود که ابداً در خوردن او فایده و عایده بر مردم نیست جز اینکه یک جزو ایشان بیکار و لنوحا
لا محاله اگر اینرا بخورد و مفت بخورد و از یک گوشه عملی نافع بر نظام عالم بچسبید و بیکار نماند
برای مردم در مجالس روضه و حکومت کار روش نمیتواند اشید اگر اینها را فلوسی فایده بر نظم عالم و اهل
هست اهل اسلام هزار فلوس بدهند هر چه تامل بیشتر کنی جز ضرر و ستر از وجود اینها نمی آید

باید دولت زیاده از آنکه تا بحال میداده بجهة مبالغی بمواجب و لقب این جماعت عمل الیاب
از زمرۀ اولو الوظایف واینی اولو الطایف و دفتردار و حواله جات و غیره صرف کنند خدا پدر رضا نان را
خصوصًا آنها را که این اولو الوظایف هستند بیامرزد خوب امانت دارند بعد رفتن و تدبیر سیاست
نصف بلکه ثلث وظایف را بوظیفه بران رحمت نمیکنند بجه کسیکه قوی و تهاک است تنخواه ان
میخورند بلی عوض آنرا هر کس بسیار پیر شده و ضعیف است هیچ نمیدهند با استغنا همه
مراتب درست شده اصلا حلال و ایشان هم خود و اولاد و اهل و نفع مملکت هم دارند و هر کسی
بقدر اهلیت هم میبرد و هیچ یک بحمام و شراب و غیره خرج نمی کنند و همه مستجاب الدعوه هم هستند
حالا قدر بهادر و آن بابی عنوان که ایشان دعاگو و خیرخواه دولت اسلامیه هستند حاضر با ابنای
خورانیده و دعای ایشان را ذخیره روز پنجم دانسته چه می شود ایشان بسیار غنی و صاحب ثروت
و بعض قابل کسب و صنعت و بعض در رودستانی و ابرام و کرفتن از مردم با تکدی حاضر حالا باید
ملاحظه حال دولت و ملت را کنند ایشان هم جزء ملت هستند اگرچه بسیار مثل ما غنی و ثروتمند
میباشند حالا بگوئید ملت ما در دولت ضعیف و اعداء قوی و محیط شده حراست مملکت اسلام
محتاج شده بلشکر زیاد و لتعمیر سرحدات و تحصیل اسلحه و جدید ادوات ما هم چند سال خدمت دعاگوئی
بدولت و ملت می کنیم بلکه هر کدام نزد [illegible] ایم حمایت هم میکنیم و هر کدام بیکاریم حمایت جانی
میکنیم چند سال از این وظایف ما اغماض کردیم خرج کنید براه تقویت نمودن ملت و ما هم مشغول
میشویم بکسب و صنعت و یا عسکری و خدمت و یا میخوریم از ثروت خود بجهة آنکه چه شده است
ما را شما افضل اهل اسلام و اهل دعا و عبادت دانسته و از اهل علم در شورش اسلام حساب کرده
ما چرا از شما کمتر با اسلام دلسوز باشیم شما رعیت میدهید ما اقلاً نمیدهیم باری بدست نگیریم

هستند

میکنیم

مال

امید دارم

امید دارم اگر این عرایض بنده را این جماعت اسلامیه درست توجه فرمایند و در تقویة ملت اسلامیه
بلکه عزّة شخصیه خود باشند قبول فرمایند و عرق حمیه و رگ انصاف و عدالت ایشان بحرکت آید
گمان دارم اگر حمیتی برای این مریض باقی است همه علما و کبراء و امراء و زهاد و عقلا بکلی
و یکزبان جانفشانی در راه اسلام نمایند و ملاحظه حالات اوایل ملت و عصر نبوة را کنند مکرر در
حال پریشانی [illegible] جیش اسلامی بسمتی مثل غزوۀ تبوک و جیش موته و غیرهما نخوانده اند هر کسی
بهرچه قدرت داشت اگرچه بیک مشت خرما اعانت تجهیز جیش میکردند و هر کس را اهلیت
برداشتن سیف و رمح بود با کمال غبطه و شوق اقدام میکردند حتی امر نبوی صادر می شد که آنهاکه بحد
بلوغ نرسیده اند برگردانند چند نفر از مراهقان داخل لشکر شده در مقام ملاحظه کو یا زیادتی [illegible]
میکویدند باشنه بلند کرده بر سر انگشتان پا می ایستادم و قد میکشیدم که مرا بلند قد و بالغ حساب کرده
برنگردانند و وسایط برمی انگیختند که فلان بچه تیرانداز خوب هستند تا شامل عسکر باشند
چه می شود آنهائیکه سالها از دخل دولت اسلام بعنوان مواجب و سیورغال و وظیفه و نان برده
و جزاف خورده مالها اندوخته اند چند سال اغماض کرده باندازه اهلیت و خدمت ببرند
و حمایة دین و دولت نمایند که منافع آن راجع بتجای عزة و دوام اقتدار خود و اولاد و سایر طوایف
والله نستجیر بالله اگر روس و انگلیس دست یابند هرگز اینجور فرمانها بگوش شان نرود و کرفتن خوب میشد
بودم یا خوب شکار میخودم یا مرا فلان نفر الاسلام میکفتند یا من از اقربای سلطنت بودم [illegible]
مقدار ازکیسه دولت میبردم یا من مرتاض و مستجاب الدعوه هستم یا پدر من فلان بود باید فلان
وجیبه و وظیفه ببرم اگر باهمه این نصایح و دقایق و کشف حقایق بر سر هوای نفس دنی
ایستادند و بنای غرض پرستی نهادند حقیقتًا شورانید که خیرخواه دولت و ملت و مصلحت گو

استند مجبور شدند ترک بت پرستی کنند و دولت شش هزار ساله و ملت چهار صد میلیون بهوای چند
نفر اهمو اتفاق نفوذ شدند انشاء الله بعد از ملاحظه دخل دولت مواجب و وظایف بیجا و بی
اندازه را بمهلت چند ساله برای تحصیل قوه و اصلاح حال دولت بکلی استقاط نمودند و در ازدیاد
لشکر و مؤنه و اسلحه و ذخایر صرف کردند و از سر گرفته هر عمل را با اهلش سپردند و اگر عامل عالی
اهل است نجیب دیش واگذاشتند و مواجب و وظیفه هر کس را کم عمل لازم برای او مقتضی رجال
ملت دیدند بجا گذاشتند اگر زیاده است کم نمودند اگر کم است زیاد فرمودند رسومات لا یعنی را بنای
ترک و تغییر گذاشتند عنوان نوکر و فراش و غیره را بر جمیع مأموریه را بلشکر کرده از اسلحه آماده
نمودند بعد کل لشکر اسلام چند مقابل حالیه مثلاً سیصد و چهار صد هزار بلکه بقدر بیشتر رفت
پیشتر ساختند هر حیث در مشق و آلات و اسلحه خوب پاکیزه و لشکر آسوده جوانان
تربیت کرده دیده با کمال اطمینان و لباس و نان روباستحکام بنا در سرحدات گذارند و اندروی
نقشه صحیحه جغرافیا سرحدات حاضره را چون مستحکم و معمور نمایند و هر جای مناسب که معبر
لشکر خارجه تواند بود قلاع محکمه جدیده طرح ریخته در هر سرحد مثلاً اقلاً ده هزار لشکر
منظم با رؤسای عالمان بفنون مشق و جنگ همیشه در مشق و نگاهبان باشند اول باید رفع
اهل ملت از امراض و اغتشاشات داخلیه غفلت بعمل کرده سد راه صدمات خارجه کنند یعنی این
مریض را الان که سقفش بیفتد و دیوارها زیر زده سرما و گرما داخل شود و از خوف باران
و سنگ باران محفوظ باشد بخواباند آن وقت به معالجه امراض داخلیه کنند ~~چه~~
~~کنند که در سد طریق صدمات خارجه ... اهم ...~~
~~که ... ایشان ...~~

اگر کسی بگوید

اگر کسی بگوید ظاهراً تو خیال دیگری کرده و یا مجنون و مخبط شده هر چند راه نمیگوئی ولکن از کلام
تو چنان بر می آید میخواهی که بگوئی قیدی در اعمال سلطنت و حدی برای تصرفات شاهنشاهی و ارکان
دولت باشد مثلاً اعلیحضرت پادشاه و شاهزادگان و عشایر و توابع و خدام ایشان و برای
تصرفات رجال و اعیان و حکام و متصرفان امور دیوان و یا نوکران و فراشان و یا اتباع و خدمه قوم
عالم صورتا حدی باشد و یا قانونی را مقید باشند که نتوانند بمیل نفس خودشان هر کس را بخواهند
بکشند یا ببخشند یا بدلخواه نتوانند حبس کنند و چوب بزنند و نسق کنند و دست و پا ببرند یا مال
هر کس را بخواهند بی بهانه یا با بهانه بگیرند و هر ملک را اجراً نتوانند تملک کنند یا نتوانند دختر
و پسر و عیال هر کس را ببرند و یا کسی قدرت داشته باشد چیزی را با ایشان نفوذ شد یا نتواند اگر
قرض خواسته‌اند بدهد یا کسی نتواند طلب خود را از ایشان مطالبه کند یا آنکه اگر از ایشان هم خطائی
صادر شود مثل آنکه کسی را بکشند یا مجروح کنند و یا غارت کنند یا عیال و اطفال ببرند و همچنین در حق
آنها هم جاری شود آنچه در حق سایر مسلمانان از کسبه و رعیت و عوام جاری میشود بالجمله ماحصل
مقال تو این است که عدل و مساوات و انصاف و مواسات در این ملت پدید آید پس معالجه را
فی الحقیقه میخواهی از اینجا شروع کنی پس مکیفتی باید معالجه مرض خارجی را پیش انداخت این خود
معالجه مرض داخلی است آن هم در اول شروع از جائی کردی که هرگز پیش نخواهد رفت و صورت
نخواهد گرفت چگونه ممکن است در مملکت ما هم قانون اسلام جاری شود یا در حق رعایا مثل ارکان
عمل شود مثلاً فردا یکی شب قوی یکی را کشت یا دهی را افراد و غارت کرد یا ملک یکی را بزور
تصرف کرد از او هم سؤال شود که چرا کردی یا حاضر ما که شود یا تحقیق شود یا بعد از تحقیق حکم
بحق شود حتی اگر شود هم به هیچ پیش نرود چگونه در مالک ما ارکان می شود میان رعایا و نوکران حقی
حکم کنند این و انسب بجاعتی قویه کثیره که مدتها هر چه میل و غرض شخص ایشان بوده کرده و
پیش برده اصلا منعی ندیده‌اند آیا اظهار توان کرد یا ممکن است اینها را تحت قانون درآورد

نمیدانی اینها از اینجو فشار میبینند و بلوی میکنند و بنقض این مقصود پرداخته اغتشاش می نمایند این هرج و
نظم و سکوت از میان میرود و یا کوینده را مغرض نامیده و متهم کرده از میان برمیدارند تا میان شان
و میان میل نفسشان حایل نباشد اگر اول معالجه اینرا قرار میدهی بجای سختی افتاده و عمل صعب
گرفتار شده یقین بدان که انجام نخواهد یافت جواب میگویم بلی برادر خوب فهمیدی و بجا
نکته سنجیدی و عمل بسیار صعب است و مانع در محل خود و تهمت است اما تهمت بمن هرگز نمی چسبد زیرا
شناسندگان میدانند و ناشناسان از همین نوشتها حقیقت حال و خیال مرا میخوانند اما حد من این هدف
را قصد کردن از احمق است کسیکه غیر جاهلی بگوید که مختار نکنند کوینده را حد من زدن دیگر هم فرد
بنظر انصاف بنگرند اگر دیدند حق است نکردند همین قدر لاعلاجاً بگویند بی حیوة ملت ما این است
ولکن ما نمیخواهیم بلکه میل داریم منقرض شویم بعلاوه آنکه خدای بنیت و قصد من عالم است
که نصرت دین او میجویم و صلاح عموم اسلامیان میگویم ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز با
مع ذلک من در راه دین و ملت سر بدامن گذشته ام کو من هم در بستر نمیرم و شهید اینراه باشم
بلی میگویم اول معالجه همین است و جز این راهی برای معالجه نیست و البته ملت و مملکت که عدل و
انصاف و مواسات در آن نباشد و تصرفات و اعمال افراد آنها نباشد و هر کسی را اجرای مرادات خود
مختار و مرخص باشد البته آن ملت و مملکت روی حیوة و نجات نخواهد دید و البته سلطنت که خود سر
و تبار و اعوان و انصار را مسلط کند بر رعیت نخواهد پایید و البته تا بزرگان خود ملتزم بعدل و نظام
نشوند و هر شغل و عمل را باهلش نسپارند و دخل و خرج را ملاحظه ندارند پامال فنا خواهند شد و بدیگران
انتظام نتوانند داد و البته سبب ترقی و حیوة دول فرنگستان همین ملاحظه انصاف و مساوات
و تحدید اعمال و سپردن آن باهل آنست و سبب هلاکت و اضمحلال مثل هندستان و سایر ذلیل شدگان
همین سرخودی و بی نظمی است و هم تو باین اندازه بزرگان ما را جاهل شمار زیرا بعضی برکت اسفار
و اطلاع از حالات ملل و بعضی بمطالعه احوال سلف و خلف و بعضی برکت رجوع بعقل و قانون اسلام
و بعض

و بعض از ملاحظه سوء عاقبت اعمال قبیحه متوجه و ملتفت مبادی نقص و کمال و تمدن و ترقی گردیده
دانسته اند که عاقبت ترک انصاف و نتیجه جور و اعتساف بخیر نیست و این بار مقصود بمنزل نرسد
و این طریق کم بمطلب نرسانند اما اعلیحضرت شاهنشاه و عقلاء این بارگاه اسلام پناه چگونه
کسی گمان در حق ایشان کند که راضی بر عدل و مواسات نباشند و حدی در قبض و بسط امور شان نهند
و تقیید بمیزان و قانون را نطلبند و حریص بر هوای نفس و غرض شخص خویش باشند آیا ممکن است
استدامت و استقلال برای دولت و ملتی که احکام میان بزرگ و کوچک مشترک نباشد یا سلطانی
اسلام پرور دیده میشود که تمام اهل ملت را اولاد خود و مساوی ندارد و سلطنت را خوشبخت و تبار
امة ملت است و خیرخواه و یار تمامی رعیت اگر هوادار بعضی باشد و بعضی ضایع خواهد عضو خود را و جزو
ناقص خواسته و اگر هوا پرستان امراء و رجال و دشمنان معنوی سلطنت در لباس اعوان و انصار
میخواهند که بغرض شخصی و هوای نفس خود خود را آزاد از هر قید و مطلق العنان در اضمحلال
عمرو و زید خواهند و همیشه طالبند که با درع را همراه و دولت را هم تبعه گردانند آنچه
خیانتشان نفس و اقتضا الهی باشد رسانند مال و جان خلایق پامال و حلال ایشان هم بوده باشد
و بحث و اندازه برای دیگران جو بینند و خود را بری از هر مذهب و دین و هر قانون و آیینی گویند
اینها بر تقیید ایراد خواهند نمود و از کسر میل نفس نخواهند آسود اولا اعلیحضرت شاهنشاه
و عقلاء درگاه همراه ایشان نباشند و جمعیت شورای کبری خاک پای چشم ایشان باشند نخواهند
ماند برای ایشان جز خیال و این جامه آزادی طلب بیکال جنگ و زرگی و هر عمر لیهم اندوه را
ملت است که مآل مقصود ایشان اغتشاش دنیا و پرستیدن هوا است و تا حال دست و پای
ایشان در ایران باز بود که ملت را بحال ضعف انداخته و امر را منقلب ساخته اولا اینها

موعظه و نصیحت را برای ایشان بخوانید شاید چیزی فهمیده بقاعدهٔ عقلیه ملتفت شده خود
رحمی بحال دولت و ملت و خودشان نمایند و از این مستی جهالت باز آیند میگوییم با اینکه اینها اهل اسلام
و تبعهٔ ملت حضرت خیر الانام هستند یا نه اگر بگویند اهل اسلامیم ملاحظه نمایند قانون مواسات
و مساوات اسلام را که ابداً فرقی در احکام مبارک رؤسا و مرؤسین و صاحبان مناصب و غیرهم و کسی
و غیرهم نبوده و نیست اما حالات حضرت رسالت و اهل بیت نبوت معلوم تمام ملل است با آن قدر و اقتدار
و عزت و محبوبیت در میان امت در لباس و خوراک و منزل و اسباب معاش پستتر از افقر امت را
اختیار میفرمود و دیگران را بر خود و ذوی القربی مقدم میداشت و احاد امت را با یکدیگر فرق
نمیگذاشت حضرت امیر علیه السلام میفرماید فلیتاسّ متاسّ بنبیه و لیقتف اثره و الا
فلا یامن الهلکة اذ جاع فیها مع خاصته و زوی عن زخارفها مع عظیم زلفته
باید اقتدا کنند اقتدا کننده به پیغمبر خود و از پی او بروند و الا از هلاکت ایمن نتوانند بود و اشاره
بآیهٔ شریفهٔ و لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر میفرماید میفرمود
در دنیا گرسنه مانده با خاصگان و عزیزان خود و دیگران را بر خود مقدم فرمود و احتراز از
زخارف دنیا جست با آن قرب و منزلت بزرگ باید کسان فکر کنند که آیا خدا با این مطالب پیغمبر خود را
خوار و دیگران را که حریص دنیا بیند عزیز کرده اید اگر کسی بگوید بلی پیغمبر را اهانت کرده بخدای عظیم قسم
دروغ میگوید اگر میگوید او را گرامی داشت پس بدانند دیگران را خوار کرده جا دارد من هم میدانستم
که آن بزرگوار در مجلس و راه رفتن حتی سواری در راه رفتن خود را با احدی مقدم نداشت در یکی
غزوات سه نفر یک مرکوب داشتند حضرت رسول و حضرت امیر و زید بن حارثه حضرت رسول الله
سوار شده و در ثلث پیاده میرفت و سواری را برای ایشان میگذاشت بحضرت عرض کردند حقهٔ خود را

و پیاده بودن پیغمبر گاهی

بحضرت شما وا میگذاریم میفرمود من اولی از شما به پیاده رفتن و زحمت کشیدن هر که در صدر مجلس را
اختیار نمیفرمود و زانوی خویش در مجلس با احدی تقدم نمیجست و در سلام و احترام بهمه سبقت میفرمود
بعیادت مریض میرفت با الاغ با جل و بی جل و با ردیف سواری شده و روی خاک می نشست و غذا میخورد
و در حکم الهی و اجراء حدود ابداً فرقی میان خود و اقارب و دیگران نگذاشت چه دست دزد را
میبرید فرمود اگر دخترم فاطمه اینکار کند میبرم و میفرمود لو عصیت لهویت در اعمال انچه زحمت
بیشتر داشت قبول میفرمود و در غذا و لباس پستتر را اختیار و آلات حرب پوشیده بر عسکر تقدم میکرد
و بجوب اقدام میفرمود حیوانات میدوشید زانوی شتر را خود عقال میفرمود بدست خود علف بحیوانات
میداد پیاده و پا برهنه راه میرفت کسی را قدرت احصا حالات روحانیهٔ آن بزرگوار نیست اشاره
کردیم بانچه همه میدانند و در تواریخ بطور تواتر میخوانند مؤمنان را با یکدیگر برادر فرمود خودم برادر
ایشان بود البته از حالات شریفهٔ حضرت امیر علیه السلام خبردارید که در ایام سلطنت ظاهره که دو
ثلث ارض در تحت سلطنت [illegible] بود دراعهٔ پینه داری میپوشید میفرماید لقد رقعت مدرعتی
هذه حتی استحییت من راقعها اینقدر باین دراعه پینه زدم حتی از پینه کننده شرمنده
شدم و میفرماید یکی بمن گفت یا بن ابی طالب بس نیست انیرا دور نمی اندازی الاغ اشراره
جل و راضی نشود میفرماید و ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه
امام شما از دنیا اکتفا بدو لباس کهنه و از غذا بدو قرص فرموده میفرماید آیا قانع باشم که بمن امیر
المؤمنین بگویند و با مؤمنان شریک نباشم در سختی معاش و درشتی طعام با شکم پر بخوابم و شاید
در حجاز و یمامه کسی گرسنه باشد میفرماید بخدا قسم چنان نفس خود را ریاضت دهم که ممنون باشد
بقرصی که غذا یابد و راضی گردد بنمک نان خورش کفش از لیف خرما داشت و بند شمشیر از لیف

اختیار نکرده

فاودت جو با سبوس خوراک با دوغ کهنه ترشیده آیا کسی قادر است ذکر حالات آن بزرکوار نماید

خلیفه اول صدیق در هر امر مثل یکی از ادانی رعایا بود و حقوقش از بیت المال نصیب یکی از لشکریان

خلیفه دویم فاروق هم میدانند غذا و خوراک او را ابن رشن احدی جاری ساخت و اغماض از احدی نکرد

در زمان خلیفه سیم اگر چه تفاوتی میان اقارب خلیفه و دیگران پیش آمد ولکن مع ذلک آن قدر

هم ثروت و تجمل نداشت و با آنکه اکثر اوقات باشتباه و اجبار میکردند مع ذلک تمامی اهل

اسلام بمقام انکار آمدند و بحث و اعتراض نمودند بلکه بهمین جهات مستوجب قتل دانستند

و الزام بخلع نمودند و این خلاف قانون و ترک مساوات قلیل در نظر اسلامیان بدرجه کفر و شرک رسید

خداوند حکیم با فرعون و نمرود محشور کرداند و در درک اسفل جحیم معذب فرماید آن لعین باطنی

کافر را که در اسلام بنای تجبر و کسرویت و تفاوت و حاجب و سلطنت کذاشت و وضع اسلام را

منقلب ساخت بهوای نفس خود از هر کس که خواست بکرفت و بهر کس که خواست بی اندازه

بیت المال را داد و بعداوت و محبت نفسانیه خود هر کس را خواست کشت و حبس کرد

و تازیانه زد و طرد نمود و ذلیل کردانید یا ریاست و حکومت و قدرت داد و تجملات بخشید

و تا اهل و خویشان را بر اهل شهر و عاملان و کاملان رئیس کردانید و امر ملکداری البته بهوای دل اسلامی

و اولاد و اقارب خود ساخت و این نظم و ترتیب را پیش انداخت تا کشتی ها اکنون و کشتی ما

موزر کردانید خداوند عذاب همه آنچه از این قبیل در اسلام شده بآن لعین کند و با شیاطین

قرین کرداند اگر کسی بگوید ما اهل اسلام هستیم و قانون آن را طالبیم ولکن وضع عدل و مساوات

و شراکت بزرک و کوچک و مساوات مهابت بزرک را از نظر کوچک بر دارد و قوه امراء و رؤسا را

کم نماید باید امراء و بزرگان هر قدر توانند تجمل و تجملات زیاد کنند و بلکه بکوچکان راه ندهند

دهر کز

و هر کز با ایشان هم مجلس و هم کلام نشوند و اگر اتفاقا افتاد بحضور ایشان رسیدند با نکاه دارند

و با ایشان بجانب خشن تکلم نکنند و با تندی و غضب با ایشان تکلم کنند و چنان نکنند که جرأت اطلاع

مطالب خود شان داشته باشند و ایشان را با بستگان و عشایر بلکه خدمتکاران خود مساوی

نکشته بلکه هیبت مقهور نکاه دارند و از حق ایشان اغماض کنند و ناحق بستگان خود را اجرا

کنند تا قلب ایشان از خوف بزرکان پر باشد و مهابت بزرکان در نظر ایشان عظیم نماید و نظام محفوظ

ماند چنانچه کفته اند رعیت تابع ظلم است احسان بر نمیدارد جواب میکویم ای بی بنیان

تو قانون اسلام در حفظ نظام باطل بوده و حضرت رسول و خلفا اخلال نظام کرده اند

و این متکبران خوب فهمیده اند ای بیچاره حضرت رسالت با آن رافت و حالتی چنان در نظر

اصحاب و امتان صاحب جلال کردیده با بتر بود که قدرت تکلم در نزد او نداشتند و در تکلم غض صوت

می نمودند و درست نظر بوجه مبارکش نمی توانستند کرد و هم حاضر و جانها بکف که و فرمان صادر

شود با سر و جان اجرا دارند اگر چه خود را با آتش زنند جان را بذل می نمودند و آب وضوی مبارک

از یکدیگر میربودند و اقتضای حرف کم رحمتی او یک عمر در وحشت می بودند و یک کلمه مدح و لطف او را

نسلا بعد نسل فخر خود میدانستند موی سر مبارکش به تبرک حفظ میکردند زیر کفش مبارکش خاک

می سودند اگر بتواریخ رجوع کنی میدانی که جلالت و مهابت آن بزرکوار در نزد دوست و دشمن بچه درجه

بوده و نظام در اتباع او بچه مرتبه خلیفه اول با آن رقت و رافت نفوذ حکمش را میدانی بچه مرتبه بود

خلیفه دویم با آن لباس ژنده و حالت زبون و معاشرت با فقراء از خوف تازیانه اش مردم

در خانه با استراحت نمی خوابیدند سوط عمر اهیب من سیف حجاج مثل مشهور است و همچنین

هیبت خلیفه سیم در نظر خلایق اما حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با آنکه در محلات و بازار

ومسجد و خانه و سفره و حضر معاشرتش با مردم مثل ادنی فقیر بود احدی قدرت هتاکی نداشت
ائمه و بزرگان اولادش با آن رافت و مساوات جلالت و فر و شأن در نظر خلایق هزار مرتبه بیشتر
از سلاطین عصر بود چه میگوئی هیبت و حفظ نظام هرگز با تکبر و ظلم نیست بلکه فرق میان اهل
دبستان و دیگران گذاشتن عین اخلال نظام و اغتشاش و رنجش انام است اگر تجربه میخواهی
نظر کن بحال ایران که بزرگان در درجه کبر و نخوت بهمان اعتقاد غلبه و هیبت ترقی کرده بدرجه رسیدند
که رعایا و کوچکان را مثل مورچگان که زیر کفش پا بیفتند معقور داشتند و علم ظلم و بی انصافی برافراشتند
بستگان و خدمتکاران خود را که همه از ایشان میخورند و میبرند مسلط بر رعایا کردند که هم خود میخورند
و معاش ایشان از آنها است پس رعایا ذلیل و پامال گردیدند و مملکت خراب شده و نظام برافتاد
و اما قانون مواسات و مساوات را دول دیگر حفظ نمودند و تحقیق حق میان پادشاه و پادشاه‌زاده
و وزراء و امراء و کبراء و ادانی رعیت و فقراء جاری ساختند و حقوق رعایا را بر تمام مملکت داشتند
و زندگی مملکت را از ایشان شمردند و برای پادشاه و وزیر و هر صاحب عمل و منصب حدی معین
در مواجب و عمل و قبض و بسط معین نمودند و تعدی از آن حدود را جایز نکردند و احاد
کردند ملت را مرجع حقی که آنچه ضرر و نقص و تمرد مملکت و یا آنچه نفع و صلاح ایشان دانسته اند اظهار
دارند و اگر خلاف قانون از هر یک از رئیس و مرئوس صادر شد بی ملاحظه و اغماض رفع
آن را لازم دانستند و هیچ فردی را حقیر و ذلیل نخواستند و احاد رعیت را اجزاء ملت
شمردند یکی را در کمال آزادی هرچه خواهد و دیگری را مقید و مجبور که از هرچه خواهد حتی در تصرف
مال و جان خود مثل ایران نکردند لهذا ایشان از ذلت و حقارت و ضعف و ذلت باعلی درجه
عزت و مناعت و قوت و کثرت رسیدند و ما عکس ایشان شدیم خبر داری ژاپون با آن درجه

اغتشاش

اغتشاش و وحشیت و بت پرستی و ضعف دیدند که زمانی بدرجه قوه و انتظام و تمدن
و علم و کمال اجرا رسید پادشاه عاقل ایشان بمدد عقلاء و اطاعت ملت برای سلطنت و وزارت
و رؤساء و کبراء و رعایا و فقراء حد و قید مقرر ساخت و در میان مملکت خود مواسات انداخت
والله این اصل دین و مذهب و آئین ما بود دیگران بردند و عمل کردند بعدی مواسات
و تقیید در مذهب ما است که در جمیع جهت رئیس ما حق تفوق بر دیگران ندارد و حتی تخلف
از یک جزء قانون ندارد عصمت شرط رئیس کل است و اقلاً عدالت و در رؤسای جزء امام عدالت
شرط است که اگر قاضی و حاکم و شاهد یک تخلف از قانون کرد از یک
یک حرام و ترک یک واجب یا اغماض از یک فلوس حق و یا میل بیک طرف اگر چه در مجلسی
و نظر و احترام باشد از منصب معزول است آه آه حال چنین دینی بکجا رسید و انتظام و مواسات
ژاپون بت پرست بکجا رسید و ما را بکجا کشید همه چیز ما منقلب گردید پس اگر کسی اهل اسلام
نام دارد طریق اسلام را رد دارد اگر میگوید از اسلام اعراض کرده ام خود بگوید تابع کدام
ملت است و طریق کدام دولت گرفته آیا دولت و ملتی هست در این عصر که اینقدر هرج و آزادی
بعضی و حبس بعضی مذهب و قانون داشته باشند عالم را نور علم و عدل روشن ساخته حتی وحشیان
سودان و بی مغزان حبشه را نظم شان ترقی کرده فعلاً تنها امارة افغان که یک جزء جزئی
از ایران است بدرجه بیدار و هشیار گردیده اند کدام سفیه دیوانه است که گوید بهتر آزادی
مطلق و بی انتظامی محض و هرج و مرج است آیا به پادشاه اسلامی بیدار و سلطان عادل
نسبت توان داد که طالب است مخارج سلطنت و توقعات دولت ارزان نباشد مع هذا اگر
این نصایح ثمر بخشید لله الحمد اگر اینها را ملاحظه کنند و عاقبت بین باشند این بی قانونی را

طالبند که یک هوا پرست مغرور صاحب ثروة چند کرور مال مردم خور بزور بیست هزار تومان
مواجب و تنه در این ضعف حال و پریشانی مملکت ببرد و یک فوج هر تلانی با بیفتد یا آنکه یک
نفر طبیب محض خوشی شربت یا یک معالجه بیک مثقال افاکتیر صد هزار تومان سالی از دولت
ببرد ... کند ولکن هزاران اهل ملت ظلم دیده فقرا و رعایا
از بیدوائی و بیغذائی و بی طبیبی و بی پرستاری و بی غذا در محلات و قهوه خانها و بیابانها جان دهند
یا یک خانم ناز که غیر از غنج و دلال از علم و کمال که در نسوان عالم پیدا شده خبر ندارد
محض زینت شهوران صد هزار تومان زیور و لباس در صندوق بپوساند و هیچ چند هزار تومان
بکنیز و خدمتکار و جادوگر دروغ و دعانویس بیفروغ و یا رفیق خارج خرج کند هزاران نسوان
رعایا که سراپا سال را در تلاش و رشته کردن وجه مالیات و جریمه و مطالبات بیجا هستند
از کرباس و پلاس بقدر ستر عورت نیابند و ماهی یکبار حمام را پول حمام نتوانند و غیر اینها
از بی اعتنائیها طالبند بیقین بدانند این نقض غرضشان و خلاف مقصودشان هست زیرا
غرضشان از اینهمه جز از این نیست که بی مانع و اعتراضی نه از شرع و ملت و نه از پادشاه
و دولت هر عیشی که میل نفس خبیث ایشان است نمایند و بهر کسی هر ضرر بخواهند زنند و بهر نفع
بخواهند رسانند مثلاً بحرف بد لیس بیشی پادشاه و وزیر یک ملا یشم و سید حقه که مستوجب آن
باشد و بهر رکه و باد مقصد ایشان را بخیمه اندازد و او را مستحق چند صد تومان وظیفه دولت و مال
ملت کرده باو برسانند تا سود که ایشانرا بخندانند و عالم کامل که ایشانرا نصیحت کرده و از
عمل قبیح و یا ظلم و هر زکی منع نموده او را عدو دولت و مخرب ملت و مخالف سلطنت بخرج داده بی اعتبار
سازند که حرفش غیر مسموع و خودش از حق مدفوع باشد امثال این اشخاص اینطور مطالب را

خواهانند

خواهانند و بعاقبت کار نادان در خواب غفلت مرده اند که مملکت ایران را از چهار جانب حوادث
بنجه بیدار دشمن جان شکار هشیار احاطه نموده و همه ممالک ایران را کلستانی پژمرده و
باغستانی باغبان مرده میدانند که هر کس در دست طفل نادانی میشکند از این جانب یقینی
هر جاهل و دانا است که در این عصر هرگز این بنیاد سست استحکام نگیرد و این حساب
نادرست را هیچ عاقل نپذیرد معلوم هست خوشی اهل ازبار بر سر همه اردو هست این
عیش و نوش و این جوش و خروش آقایان بی هوش و خانمهای مغشوش همه در سر چند نفر
رعیت بی سر و پا و آواره است که هم باید نان و خانمان این هوا پرستان را بدلخواه بدهند و هم
سر پا در خدمات ایشان از جان و مال و عرض و ناموس وارهند بعد از خدمات پنجاه سال که دیر
بحد مقرر رسیده اند با پامال ضرب تازیانه و از جان و اولاد و عشایر بیکانه بیجا اگر حد تا یک روز زیر شوند
چوب جان دهند بقدر یک مرغ آقا قدر ندارند معلوم است چنانچه حالا هم میدانیم اگر
انکار نتوانیم که رعایا در جا در رشته تنگ کرده زنند لابد بجنگ بر روی آدم زنند آخر رعیتهای
هیچ چیز نتوانند آخر الدواء الکی که بختی را می توانند چنانچه هر ساله هزاران ... بیچاره
شده برین و عرب پناه بخارجه میبرند و عکس کفار را بر وطن مقدم میدارند این فقرا و اما
اغنیا که مال خود را مالک نیستند و هر کس را جز این است از ترس در زیر زمین پنهان میکنند و هر غنی
که می میرد ورثه اگر بعجز هستند وارث بزرگ حکام و ملاها میشوند و املاک بیصف و جا تلف
میرود از آن جانب مساوات و رافت دول خارجه را استماع میکنند ایشان را در حفظ حقوق ادنی
رعیت می بینند و آن ... دل بسته اند باطناً در ترغیب و استمالت
لابد اغنیا هم خود را تبع ایشان می کنند و تذکره رعیتی میگیرند و عساکر ما هم یونانی ادا نقصان

و پریشان و سرحدات بی حارس و ویران آیا این عیش طلبان خیال نمیکنند پناه بر خدا [illegible]
اگر از خارج حرکتی بقصد ایشان شد با کدام جمعیت و قوه دفع خواهند کرد و نعوذ بالله اگر
در دست ایشان اسیر شدند دیگر این آزادی و اجراء اغراض آیا توانند کرد آیا بالکلیه یکدفعه
محبوس و مقید و بدتر از ادانی رعایا باشند بهتر است یا بکمال عزت و ریاست میزان مواسات
میان ایشان و دیگران باشد بهتر است اگر اهل اسلام هستند بقانون اسلام و اگر اهل هر ملت خود را
می پسندند بقانون ایشان راه روند و عزة ملت و دولت [illegible] نخواهند میزنم در دخل و خرج
مملکت گذارند و عسکر اسلام را کثیر و قوی و عزیزتر از جان دارند افراط و تفریط باین اندازه
پسندیده عقلا و شرعی نیست کارها را با اهل واگذارند و حق را باهلش سپارند نصف اهل مملکت
بلکه بیشتر بیکار و بیعار و لشکر اسلام یکی از هزار آنهم اسیر تریاک نباشد اسباب چراغ و ظروف
و سماور و ساعت را از امراز مقابل توپ و تفنگ نگاه ندارند اینها می شکنند و آنها نگاه ندارند خواب
غفلت و تنبلی و بطالت بس است انشاء الله با این ملاحظات و نصایح خود اهل افراط اقدام
بقسط و اقتصاد خواهند نمود و از مواجب بیجا که می برند در راه دین و دولت [illegible]
خواهند گذشت بلکه بقدر ثروت و تمول از کرورها که از اصل مال ملت بهمت جلیلی نموده اند قدری
براه حفظ شئونات ملتی خواهند گذاشت ظروف طلا و نقره و یراق و زیورهای پر قیمت
بیعار اللغو خواهند شمرد مگر نمیدانند این طلاها خون کدام جگرها و این نقره ها خون کدامی
بینوا است آخر اگر موسی باطرف شد چه عیبی خواهد داشت بلی هر تقی [illegible] که هر چه خدا و رسول مقرر
فرموده اگر صد هزار ضرر در خلاف آن ببینند محض اظهار رضایت از آن معصیت نگذرند
کانه عداوت مخصوص بقانون حق اسلام دارند و اگر نصیحت قبول نکردند در سرنوشت استبداد هم

دولت و ملت و عقلاء مملکت اهل شوری با جبار ایشان را بمواسات وا خواهند داشت بالجمله اگر بهمان
ترتیب که عرض شد شروع کردند و دخل مملکت را نگذاشتند بهدر تلف شود و همه عقلاء دیدند که بنای
اصلاح و حقانیت است محققاً چند مقابل حال لشکر معلم و مسلح خواهیم داشت بلکه زیادتی دخل کفایت
بخرید و ساختن اسلحه لازمه خواهد کرد بلکه کارخانجات اسلحه سازی تأسیس خواهد شد و استحکامات
در سرحدات بنا خواهد شد و کشتیهای جنگی در بنادر خواهند داشت و طمع دول قویه اطراف از
مملکت ما قطع خواهد شد آن وقت با سودگی مشغول اصلاح باقی امور داخله خواهند گردید انشاء الله
و باید دانست که این مقدار تکثیر عسکر و تنظیم لشکر نه این است که در این زمان پرشور و شر در حفظ
حوزه و حراست بیضه اسلام کافی است بلکه تا عمل بقانون حقه اسلامی در این باب هم نشود
هرگز مطمئن نخواهند شد بلکه در سلامتی نخواهند ماند و معلوم است از اول اسلام قانون اسلامی
آن است که هر کس حربه می تواند برداشت و قدم بمیدان حرب گذاشت غیر آنها که خدا تکلیف
رفع فرموده و حرج از ایشان برداشته لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی
المریض حرج همه قانون حرب بدانند و فی الحقیقه لشکر اسلام باشند مخصوصاً غیر زنان و اطفال
و کوران و لنگان و مریضان همه مشق نموده طریق جنگ دانسته و حربه موافق حال عصر خودشان
داشته باشند و این ضعیف با استدلال فقهی و برهان اسلامی اثبات میکنم که در این عصر واجب است
بهمه غیر آنها که استثناء شده دانستن طریق جنگ و دفاع با اسباب و قانونهای معموله این
این عصر پس میگویم اجماعی تمام علماء اسلام است که خلافی نیست در این مسئله که اگر جهاد ابتدائی اولاً
و دعوت کفره باسلام واجب نباشد محققاً حفظ بیضه اسلام و دفاع از خصمای اجانب از حدود
ممالک اسلامیه واجب کفائی است و احدی را در این شبهه نیست که هرگاه قومی از کفار بلکه غیر کفار
مطلق یاغی هجوم بحوزه اسلام کنند بقصد جان و عرض و مال و دین اسلامیان دفع آنها بهمه واجب است
بقدریکه کفایت بعمل آید و خصم مدفوع شود و اگر ترک کنند همه عاصی و ترک واجب کرده اند

واگر دفع موقوف باشد باقدام همه اسلامیین است اقدام همه واجبست بلکه هر وجوب کفائی تا من قام به الکفایه نباشد از دیگران ساقط نیست واگر موقوف باشد بر اقدام همه واجبست خصوصاً علیکه ترکش مخل نظام و صدمه بحوزهٔ اسلام باشد و دلالت عقلیه و آیات و احادیث در خصوص وجوب جهاد و ترغیبات بر آن زیاده از حصار است انشاء الله تیمناً بعض ذکر خواهد شد و شکی نیست در اینکه دفاع خصم موقوف است بدانستن طریق استعمال الات و تاسیس استحکامات لازمه بر این مطلب و شکی نیست طریق دانستن استعمال الات حرب در هر عصر موقوف است بتعلم و مشق استعمال آلات و ملی است سبق و رمایه که در شرع چه قدر مستحب موکد است و فضائل بسیار وارد و مستمر است مسلمانان بسبب تشویق مشق شوند بانکه مالی حق السبق برای سابقین معین کنند و مردم را بان عمل وادارند و این سبق و رمایه واجب می شود وقتیکه خصوم در شرف هجوم باشند و ظن غالب باشد بر حمله آنها و دفع آنها موقوف باشد بر اطلاع از استعمال آلات دفاع هم چنانچه تحصیل آلات با ساختن و خریدن و بهر نحو ممکن در مقام دفاع واجب است و گمان ندارم فقیه مقدس ظاهری پیدا شود که بگوید در تمام اعصار استعمال همان الات معموله در زمان قدیم با عصر پیغمبر لازم است مثلاً بگوید در این عصر مسلمانان در مقابل توپهای کوه کن و تفنگهای مرد افکن که یوماً فیوماً اعداء الله در تکمیل آنها کوشش میکنند تمامشان بزور با تیر و نیزه دفاع نمائیم یا گمان ندارم فقیهی بگوید بشکل تعلم هر وزنیست ما در مقابل این نظام و علوم حربیه و تدبیرات استعمال آلات حالیه روز هر روز دست بکار زده همه را استعمال میکنیم حاجت تعلم نیست و بی شبهه تعلم زمانی اشتغال لازم دارد که قدریکه اهل خبره تصدیق کنند بر اینکه با این مقدار قیام بدفاع توان کرد و بنده میگویم دشمنان قوی چنگ استعداد و جنگ ما در صدد هجوم بحوزهٔ اسلام هستند و اشتغال بمقدمات دفع ایشان بهمه واجبست بلی اینجا جای بهانه جوئی است که رخصت طلبان گویند الان با همه معاهده صلح و هستیم احدی در صدد ما نیست دفاع کنیم و ما خود بملک دیگران طمع نداریم

طمع نداریم جرح و زحمت بیجا لازم نیست میگویم بلی در نظر اینها دلالت این عصر تا خبر از قلب امپراطور روس و ملکهٔ انگلیس ندهند و شهادت در نزد علما و مرافعه کنندگان عصر ندهند این مطلب ثابت نخواهد شد بشرط اینکه بعد از شهادت دو عادل سفیر روس و انگلیس جعلی بدو نفر عادل بکر نداده آن دو شاهد را جرح باشند تا نکنند میگویم آیا که خبر آورد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل وادی یابس اجتماع کرده اند بقصد مدینه آن بزرگوار تحقیق فرموده لشکر بدفع ایشان گماشت و یا چگونه بود خبر حرکت لشکر روم بقصد اسلامیان که لشکر بمؤته فرستادند و چگونه بود خبر لشکر روم که بغزوه تبوک تشریف بردند یا چگونه بود جنگ بدر که اول بقصد قافله بیرون رفتند و خبر بیرون آمدن قریش را شنیده بالاخره بطرف ایشان رفتند و در جنگ خندق خبر بیاکنداز احزاب بجانب مدینه شنیده تهیهٔ دفاع و حفر خندق نمودند و هکذا آیا ما باید صبر کنیم تا سالدات روسی از طرف طوس یا لشکر ایشان از طرف آذربایجان یا لشکر انگلیس از جانب بحرات با بلوچستان حمله ما را ببرند آن وقت بتهیهٔ توپ و تفنگ زمان نادری و تعلم قانون جنگ و کرنی سرباز از زراعین و تعلیم مشق پرداخته دفع ایشان نمائیم آیا اینکه هر سال از هر حد بشیر میآیند و ما بر فاقه بی صدا میکنند و از اینها خبر نیست یا داخل عهد بوده آیا این خبرها که از آدمهای ما از اهل دیوان و تجار و غیرهم از ممالک ایشان بامید هند خبر نیست آیا فریادهای روزنامجات ما که از خارج میآید خبر نیست آیا مسلمانان ترکمان و قفقاز و افغان و هندستان و مصر و سودان و بربرو گری ممالک افریقا و جزیره کریت و غیرهم الان در قید عبودیت و رعایت ایشان رفته اند استخوانهای مردگان را از قبر در آورده قطعه قطعه بولایات نفرستادند یا قرآن را لشکر انگلیسی بی احترام کرده لشکرزانند آیا عهد نکرده بودند که در عمل ایران با هرات و افغان مداخله نکنند چه شد

جواب

خبر نیست

بار شصت و یکم

که لشکر از خلیج فارس با ایران داخل کرده جنگ نمودند اگر الآن مشغول از هر طرف بجنگ
و بردن مال هستند حتی تجارت ایشان در ممالک ما بردن مال است سفرای ایشان که تبدیل در [illegible]
تحت ما ملک و عمارات ابتیاع کرده اند و در باطن بتغریب و دادن جهال ما و تهمت زدن بر ارکان ما اطلاع
پیدا می کنند از جمیع بواطن امور ما و باطنا در تنفیر دو دسته اند حتی دولت و اعیان از علما و اهل ملت و تبعه
رعایا و اهل ملت از رجال دولت هم جنگ است و با رجال دولت مصاحبت کرده از انتظام امور خودشان
گویند و اغتشاش ایران و بمناسبت حال و خیال مصاحب بی نظمی ایران را در نزد بعضی بسلطان
نسبت دهند و پادشاه را مغتشش قرار دهند و در نزد بعضی که ایشان را با علما و اهل ملت بد دانسته اند
بی نظمی را نسبت بعلما و رعایا میدهند و اگر با رعایا و تجار و فقرا بلکه با چاروادار و اوباش ملاقات کنند
وظلم وتعدی ایشان را از پادشاه و وزیر و رجال دولت و حکام میدانند و بی نظمی را بجور [illegible]
آنها نسبت دهند و از عدل دولت و حکام خود گویند و رعایا را ترغیب بتبعیت دولت خود و نفرت
از دولت خویش نمایند بلکه هرجا اگر بلوائی اتفاق افتد اصلش از فریب ایشان است بلکه از قبیل
دولت خویش با چاروادار و اوباش [illegible] هم فتنه شریک نمایند و اگر منافره دیدند آتش عداوت ما را
با یکدیگر دامن زنند و هر کشیشی از ایشان بمملکتی قدم گذارد مقدمة الجیش صد هزار لشکر جرار و هزار
توپ خونخوار است زیرا اغلب اکثیشان را امیدوارند که اهل آن مملکت را دعوت بدین مسیحی کنند
که بسیاری از خود معتقد آن دین [illegible] کنند و طعن و رد بمذهب اهل آن مملکت آشکارا نمایند تا معتقدان
آن مذهب در مقام دفع آن کشیش [illegible] باو رسانند و بسیار دولت ایشان طالب است که او را
بکشند تا بهانه لشکرکشی بآن مملکت یا بردن آن یا الحاق [illegible] از دولت خود آن مملکت بعنوان
فتنه خوابانیدن بآن مملکت و امر واضح دولت مغشوش شود و جهال خود آرائی و نظم نیابند مختصر

عنوان

عنوان ورود کشیش جز از تخریب آن مملکت یکی نفع آن نیست و هم چنین هر جا سفیر دارند
و قونسول گذاشته اند عمدا با آنها سپرده اند که با پادشاه و حکام و وزراء و امراء و رعایا بطور
دلخواه حکمرانی کنند و ملت اهالی مملکت را از خوف دولت خود نمایند حتی آنکه در هر جا قونسول
و تلگرافچی و تاجر و رعیت ایشان بنحوی [illegible] از اجامر و بی پدرها و ولد الزناهای آن مملکت نوکر و خدمتکار
نگاه میدارند و ایشان را می آموزند که در محلات و بازار و با همسایگان و با هر کس معامله نمایند باید جمعی
مفت بر مردم هر چه توانند بکنند و بزنند و مال مردم را اتلاف کنند و آبروی بزرگان مملکت را ببرند و خوانین
زیاد و انعام خاص جزای این مطالب با ایشان میدهند حتی آنکه تا این [illegible] مسلمانها باطنی کافرین
[illegible] که آنجا شراب خورده و خنجر بدست در محلات و بازار عربده نماید و هر کس او را بیند خواهد
بزند یا هر کس حرفی بگوید دعوی کند و هر شرعی که گرد بباز امراء و حکام را مجبور میکنند که صاحبان جان و [illegible]
و جرم ولایت بعمل آمده بیچاره نمایند یا آنکه اعلام بدولت خود نمایند بعنوان آنکه بما اهانت شده و دولت خود
هم ایشان دعوی میکنند که مطالب ایشان بطوریکه خود اظهار کرده اند جاری شود و امراء ما بیچاره حکام هم ترسیم [illegible]
[illegible] ایشان در [illegible] از راه که رعیت ایران است بکشیم یا با ما خواهند جنگ کرد و [illegible]
که خیلی هم اینگونه مطالب جنگ نمی شود و اگر بشود بهتر است زیرا این خود جنگ بزرگ و فتح عظیم است که بدست ما از ما
حکمتی این است کار بجائی رسیده که اگر یک نفر کرنیک تلگرافچی [illegible] در یک روز در بازار در ملاء عام بی جهت ده نفر را
بکشد یا مال تاجر و شخص صاحب شانی با صد هزار تومان عوض بدهد یا آنکه زن و بچه مردم را آشکارا برای زنا و لواط
بجبر ببرد احدی را قوة نطق نیست عمده از خوف دولت خود حال فرد ما این هم جنگ نیست حتی [illegible]
زیر خاک بهتر است وای باسلام وای بر ملت وای بر دولت وای بر علماء وای بر امراء وای غیرت وای فتوت وای مروت
بدتر از همه اینها که در هر جا هستند باز سفرا و تجار خارجه نوعی ملاقات و رشوه میدهند [illegible] حیله و [illegible]

فریاد از این ارمنیهای درشت بجیای هنگامه طلب وشنیدن خلایق بهر ملتی که شب و روز در فکر مغشوش نمودن امور اهل مذاهب خصوص مذهب اسلام انخیدا ازاین مزارباب قوة وقدرة دولت قوی شوکت اسلامی عثمانی را بیفزاید ای حکیم از روز که آن دولت با غیرت بعضی ارمنیها را بجا که با لیلة علیهم النقال بقدر قوه و عزه او می افزاید و خواهد افزود کاش ایرانیان را هم غیرتی باشد انجیدا البر ما این شیاطین چه ها میاورند یعنی یکبار بهشته یک ارمنی بی پدر و مادری دولت روس با جنکه و انکلیس با ما انفشاشی می آید هزار از انها هزار از با کشند بهتر از این ذلت که هر سالی با غیره هر روز هزار رون غیبت نمید ام این جا تنبلی بیغیرت مهمل مکر چه قدر قدر و فرزند زنده ماست با انکه خواهیم رد و این هنرها را خواهیم برد برادر بکو اینها جنک بکنی فتح بیضه و حوزه اسلام نیست معادن ما را اجاره کردند راهها را مالک شدند اختیار جان ما را و خانمان ما را قبضه کردند جنک نیست

مستند

فوج فوج لشکر فتنه و ملبوسات و ادویه جات و بلور و چراغ اسباب ظروف و ساعت و سماور و غیره با مکر بغارت مالک ما

تمام کنید این پولها که باهزار این جا کنش بکفران بدست می آییم آن را چرا بیقدر و خوار کردند جانمی ترا انسوال یک جمهوری کوچک که بقدر ربعیت یک ایران جمعیة ندارند انکلیس کی با نفوذ مقابل آنها استنه یعنی تمام نفوس آنها با نفوذ ملتیها دترانسوال از یک میلیان هم کمتر چه قدر بیچارها از ضعف و قلت مکنتی بدولت انکلیس داشته یعنی انکه آزادی و استقلال آنها بجا ماند با انکه با انکلیس هم مذهب و معاهدات اکیده در میان داشتند ولکن چون در مملکت آن بیچارکان معدن زرها فرو زراستنباطی می شد انکلیس بطمع زر روشن شد و مملکت آنها افتاد و چندی از جنک که آنها داشت عنوان کرد که ترانسوالیها بایشان ظلم میکنند و آن بیچارکان مدلل کردند که مظلوم آن چند نفر ند هکو مکلفین آن ضعف و قلت جمعیت آن دولت قوی ظلم میکنند بیچارکان هر معالجه کردند و هر تمکین نمودند شاید مملکت و معدن آنها را انکلیس چشم بپوشد زر خیلی محبوب انکلیس بود نشد دو تهای قویه اروپا مثل روس و فرانسه و المان و غیرهم و دولت متحده امریکا هم بیچاره که ترانسوالیان را دانسته و هجوم انکلیس را بر ایشان دیدند محض حفظ

انکه

اینکه هر جا قومی را ضعیف یافتند بنای تمامیکی برایشان است که بهر یک از اقویا سمت و مناسبت مضمحل نمایند اگر ایشان در تعرض انکلیس بترانسوال مداخله کنند و بمقام دفع ظلم بر آیند با اعانت طرف ضعیف کنند یا مجبور بصلح نمایند مبادا و قتیکه هر یک از آنها هم بقومی ضعیف حمله نماید انکلیس و غیره هم اعانت بمظلوم و ضعیف کنند تا آن بیچارکان با آن قلیل جمعیت اهل غیرت اقدام بدفاع نمودند و مردانگیها ظاهر ساختند ولکن قوم بی انصاف انکلیس بقدری تمام جمعیت ایشان لشکر بمملکت ایشان داخل نمودند و خونها بناحق ریخته شد آن بیچارکان التجا بدول قویه اروپا کردند که مداخله در صلح لامحاله نمایند و یک قوم بالکلیه مضمحل و نابود نشود اینها مدعیان عدل و تمدن تماشا کردند که ظلمی باین واضحی از قوم قوی بقوم ضعیف شد و روا داشتند با انکه نظام هر دولت هم بنداشتند این علوم و تمدن که در ایشان رواج یافته اهم علم غلبه بر ممالک و جلب مال غیر با انواع حیل و ظلم است عهود و نشانهای عبارت از این است صلح دنیا هم برای این که اگر با قومی ناتوان خیال صلح کردند باشند هر گاه چیزی که ضرر ایشان است وقوع یابد به عهد نامه رسند کند و کاغذ مجبور دارند و اگر ضرر ایشان باشد عهد بیست هزار بهانه و حیله در میان آورند نابلیون گفته عهودی که در زیر سایه شمشیر نیست لغو است و باید در سر هر عهد نامه اول نقش شمشیر و توپ کشید یعنی اگر خوف شمشیر نباشد کسی در سر عهد نمی ایستد ای مسلمانان هجوم بمملکت اسلام را زیاده از اینها دلیل میخواهید جنک روس با عثمانلو چه دلیل داشت و مداخله انکلیس در امر مصر کجا سودان چه شد ترکمان کجا رفت نصف ایران کو هندوستان در کجاست مملکت چین را چگونه احاطه و مضطر ساختند کسانیکه طمع بمعدن ترانسوال نمایند و جمعی کثیر از اهل مذهب خود را با ان بریزند و پامال کنند آیا بعد ایران را که واقعاً گلستان روی زمین و معدن هاد آن

با بی ملاحظه هم دول ... کت ... آن بیچاره ضعفاء ... الی ... برده ... ظلم ... [illegible]

دفین که کوبکو و موبمو بلد شده اند از آن اغماض میکنند اگر روس و انگلیس در سر بردن
ایران باهم رقابت نبودند میدانستی حالا چه شده بود این کشاکش آخر رسم بصلح و قسمت انجامید.
اغتشاش ارامنه را در عثمانلو که وا داشته بود و جنگ یونان را با ایشان که وا داشت معلوم.
بحمد الله تعالی چه قدر حدود ثغور دولت عثمانی را کم کنیم خدا الفرقه نموده حالا سلطان بیدار عثمانی و شاهنشاه
هشیار ایرانی دانسته اند چه خبر است که هر روز دعوت اسلامیان باتحاد مینمایند و اهالی ملت ایرانی
غافل از نکته نیستند اگر چه بحمد الله این ازمنه جهت نکته سنج بهوش آمده اند میدانید چه قدر
اهالی دول هم جوار سعی دارند که حرف شیعه و سنی که در بین هیچ مطلب و مخالفتی نیست در میان
اندازند و اسلامیان را از هم جدا سازند و میدانید چه تدبیرات در تفریق میان دو دولت و ملت
و مباغضت مابین امراء و علماء می اندیشند اگر خوف این نداشتند که فتوای علمای اسلام بر وجوب
حفظ بیضه اسلام آن و خواص و عوام الطاعت علمای اسلام را واجب میدانند مفاسد عظیم روزی
فقره تنباکوی ایران الحمد لله خوب تنبیهی بود برای ایشان مختصر مطلب آنکه اثبات آنکه الآن
بیضه اسلام در معرض هجوم اعداء است زیاده از اینها دلیل نمیخواهد آیا احتیاط با همه
علامات و بینات واجب نیست خیال نمی کنید این دول کدام یک با دیگران صلح و معاهده ندارد
مع ذلک چرا همه در تکثیر لشکر و تنظیم عسکر و استحکام حدود کشور و ازدیاد قوای بحریه
و بریه و اختراع آلات قتل لهذا بقدر سعی مینمایند و مخارج گزاف میکنند و هم تعالی
و استقلال و حیثیت و قدرت و عزت خود را با آن میدانند پس بر ما هم واجب است که مشغول
مقدمات دفاع باشیم و اگر کسی خبر از حالات و استعدادات دول هم جوار که در قصد ما
هستند داشته باشد میداند که برای ما حفظ مملکت و استقلال خویش موقوف است که همه رجال

مملکت ما

ششم

مملکت ما که اهل اسلام در امر لشکر و جهاد بقانون اسلام عمل کنند یعنی همه خود را مکلف
بجهاد و دفاع دانسته و طریق جنگ و جهاد را یاد بگیرند و قانون استعمال آلات متداوله عصر
بلکه طریق استخراج معادن آهن و ساختن توپخانه و قورخانه و ادوات جنگ و دفاع را تعلم
و مشق نمایند و هیچ استثنا نکنند احدی را جز آنانیکه خدا و رسول استثنا فرموده اند از صبیان
و نسوان و مریض و اعمی و اعرج مثلا و این تکلیف الهی اول تکالیف شرعیه و اهم همه است
که حفظ دین و ملت و ملک و هر ناموس و غیرتی باین بسته است و احدی در ترک آن معذور
نیست و اول علمای اسلام باید اقدام و کمال اهتمام در امر جهاد و دفاع نمایند که تکلیف الهی
در این خصوص اختصاص با فئه چند نفر از های گرسنه پریشان عریان بی سر و سامان که با حالت ذلت
و پریشانی پیاده و بی کفش و لباس با ساتر عورتی از کرباس تفنگی بدوش انداخته در جلوی کالسکه
خانمها یا دهان دوان بمنزل که رسیدند زیر باد و خاک گرسنه بی غذا و دو تفنگ بدوش
شب را بیخواب کشیک کشند و اگر سنه ند ندم کدام دست و پائی دارد دزدی و الله تکدی نمایند
و ابداً اند اند رسم جنگ علمی و استعمال تفنگ چگونه اقایان علما و امراء و تجار و کسبه و غیرهم فخر
بخرج دهند که شانها عمل بجهاد و [illegible] نیست بلکه در وقت حاجت و اضطرار شانها [illegible]
گوسفند وار پس میگویم ای اهل اسلام کدام یک از شانها از حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلام و اولاد و اصحاب ایشان متشخص تر و با عظمت تر بید آیا ما کتاب خدا را نمی خوانیم یا خود را
مکلف بمضمون آن نمیدانیم و اقتضا انسان اگر انسان با شعار تعاشی کبر و عقل اندیشی بپذیرد
میخواهم چندی از آیات شریفه که بنحو عموم و اطلاق مکلفین را مخاطب ساخته بحرب و جهاد بخوانم
و جهت اختصاص یا نسخ آنها را اگر کسی مدعی هست بدانم یا وجه علو شانها قاعدین در این عصر جهاد

جهت که باشان بزرگان دولت ملت قوه موافق شده و جهاد حق ادا نکرده وحال آنکه خدا تعالی
میفرماید فضل الله المجاهدین علی القاعدین ظاهرا اول آیه که در خصوص اذن جهاد نازل
کردید آیه شریفه هست اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا وان الله علی نصرهم لقدیر
الذین حقا که ما اهل اسلام خصوص اهل ایران بسیار مظلوم شده ایم واکر هم مثل اول اسلام در مقابل
خصوم که با ظلم می نمایند ضعیف می باشیم ولکن البته خدا تعالی بنصرة ما قدیر هست و نصرة دفاع مینمایم
و میفرماید خدا تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم کمان
دارم بعضی سفت ترکان از اهل اسلام بکویند این امر بجهاد کفار و غلظت با ایشان خطاب بنفس
مقدس نبوی هست و ما باید با کفار با کمال لینت باشیم شاید بما رحم کنند و مثل بعضی بنی اسرائیل
بکویند اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ولکن آن وقت
اصحاب باغیرت و دین آنجناب عرض میکردند ما چنان نکوئیم که بنو اسرائیل کفتند بلکه
میکوئیم اذهب وقاتل انا معک مقاتلون وایضا میفرماید خدا تعالی اقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد آیا ای
خطاب بعموم مسلمین نیست و کجا تخصیص یافته بدهقانان فقرا و ادانی رعایا وقال تعالی شانه
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون ویقتلون ... فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز
العظیم آیا ما چرا این معامله را با خدا نکنیم یا از عموم مؤمنین بچه دلیل خارج شویم و از این
فوز عظیم چرا حظ و نصیب نداشته باشیم ومیفرماید حرض المؤمنین علی القتال عسی الله
ان یکف بأس الذین کفروا آیا میفرماید ترغیب قتال بفرمود با ما چرا ایما نفرمیکنیم یا چرا

امیدوار

امیدوار نباشیم که خداوند بأس و شدت کفار را از ما کف و دفع فرماید چرا با اختیار دست بسته
کفار میدهیم و اختیار امور را بدست غافل نهیم ای اهل اسلام آیا خوف خیانت و نقض عهد
از خارج ندارید و خدا تعالی بمحض خوف از خیانت جماعتی امر بدفاع و دفع میفرماید واما تخافن
من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لا یحب الخائنین آیا حق علماء هست که تقاعد
از جهاد و دفاع کنند و خدا تعالی میفرماید وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا
لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین چه بسیار
از پیغمبران که با معیت ایشان جهاد کردند علماء ربانیه بسیار و هیچ سست نشدند بران صدماتیکه بایشان
رسید در راه خدا و ضعیف نکردیدند و خود را بذلت و خواری ترک جهاد نیانداختند و خدا تعالی
دوست دارد صبر کنندگان را آیا جهاد و دفاع و حفظ اسلام خلاف شأن علماء و بزرگان است
کیست اعظم قدرا از انبیاء و رسل و افضل المرسلین و امیر المؤمنین و علماء ربانیین و شهداء
صدیقین و خدا تعالی توبیخ میفرماید کسانی را که تنبلی و سستی در امر جهاد نمایند یا ایها
الذین امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض الی قوله تعالی
الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم و میفرماید در جای دیگر انفروا
خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون
خفیف و سنگین حرکت نمائید بجنگ و با مالتان و جانتان جهاد کنید در راه خدا این برای شما بهتر است
اگر بدانید بلی والله این بهتر است که عزت و شوکت و بقای ملت و دولت و وسعت معیشت و ثروت
و نظم امور دنیا و آخرت و سلامتی جان و مال و بلندی نام و نیکی حال همه با این است و در سوره
برائة میفرماید وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم

لا ایمان لهم لعلهم ینتهون اگر قسم خود را کفار شکسته بعد از عهدشان وطعن در دین شما نمودند
پس مقاتله کنید با پیشوایان و بزرگان کفر بدرستیکه برای ایشان قسم و عهد صحیح نیست آیا با آن طور
کسانیکه عرض شد کفار با عهد و قسم شکسته‌اند و نمی‌شکنند و در ولایات ما و خودشان با ما بخلاف
عهد عمل میکنند و با دین ما طعن میزنند که بعضی رد بر ما می‌نویسند و در بلاد اسلام منابر گذاشته کفار را
رد بر اسلام میگویند و دعوت به نصرانیت می‌نمایند و اگر فرضا نکرده‌اند فردا اگر عهد را شکسته آیا
واجب نیست قتال و دفع ایشان از خود نما و آیا این موقوف نیست که ما از پیش طریق دفاع را
احتیاطا دانسته باشیم و ذم و انکار میفرماید بر ترک قتال الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم
و دلداری میدهد که ترسیم اتخشونهم والله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین یعنی آیا
میترسید و حال اینکه خدا سزاوارتر است اینکه از او بترسید اگر مؤمن هستید خدا با شما است
چگونه مؤمن هستیم اگر عشر زبان ایشان از عظمت تو نمیترسیدیم همه اعمال ما در اصلاح بود باز
میفرماید قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین
ویذهب غیظ قلوبهم قتال کنید با ایشان خدا ایشان را عذاب کند بدست شما و ایشان را خوار گذارد و شما را
نصرت دهد بر ایشان و شفا دهد سینه‌های مؤمنان را و زایل کرداند غیظ دلهای ایشان را به اگر
کسی را اعتقاد بخدا و رسول خاتم باشد بعد از این دلداری و وعده نصرت هرگز از کفار باک نداشته
تا میفرماید آیه که مضمون آن این است بگو ای پیغمبر اگر پدران و اولاد و عیال و برادران و اقوام و عشیره
و مالهائیکه جمع نموده اید و تجارتیکه از کسادی آن میترسید و مسکنها که پسندیده اید اینها اگر در نزد شما
از خدا و رسول و جهاد در راه خدا محبوب و عزیزتر است پس صبر کنید تا فرمان خدا برسد و شما را بجنود او بر
آن وقت واضح بشما شود که چه کرده اید و چه جزا خواهید دید و خدا فاسقان را هدایت نفرماید

و بالجمله

و بالجمله آیات و اخبار و خطب در وجوب جهاد و دفاع و هم چنین اجماع کل اهل اسلام و هم چنین
حکم عقل که واجب دانسته حفظ نظام و اقامه اسلام را بحدی بیحد و حصا است و ذکر زیاده موجب
تطویل است و اما وجوب بر کل و بدیهی که آیات کثیره و هم چنین اخبار وغیره بر سبیل عموم وارد است
بلکه وجوب بر بعض دون بعض در دین اسلام که مواسات تمام است ترجیح بلا مرجح است و هم چنین جهاد
تمامی امور سیاسیه و صناعیه وغیرها که حفظ کمال نظام نوع بآنها موقوف است واجب است بر اسم
من باب الکفایه و حینیکه من قام به الکفایه بعمل آمد از باقی ساقط است و در ترک قدر کفایه همه عاصی و مقصر
هم چنین امر جهاد و معلوم است در سایر کفائیات اگر قیام بآن اعمال موقوف باشد باشتغال بتعلم و با
بعضی مقدمات دیگر [struck] باید جمعی بقدر کفایه قیام بآن عمل نمایند جمعی [struck]
باید اشتغال بتعلم و مقدمات آن داشته باشند و بی شبهه امر جهاد اعظم امور کفائیه است بلکه قیام
بسایر کفائیات
و نظام آنها به حراست و دفاع ممکن نیست بلکه این عمر این امر دائما از دوش هر بیشتر شدن است
پس اهتمام در این امر بعلماء اعلام به او تمام الزم است از هر امر چنانچه در کتاب الهی آیات مؤکده و متینه
این حکم شریف از هر بیشتر است ولکن گانه این حکم از احکام الهیه نیست و یا از تکلیفات شرعیه
ندیده ام علما و کبرا در منابر و مساجد و مجالس ابدا توضیح این حکم نمایند و یا ترغیب مسلمین فرمایند و یا
قواعد وجوب و احکام آن را احاد مسلمین شنیده باشند بلکه ابدا اسمی در رسایل عملیه از این قبیل در میان
نیست و نزدیک است اسم این امر بزرگ از احکام شرعیه بیفتد و این شرف اعمال شرع از زوال
شده و کیف کان پس قیام باین امر و اشتغال بتعلم قانون جهاد و دفاع واجب است بر تمام مسلمین
کفایة و مقدمات آن در این عصر ممکن نیست مگر بتهیه اسلحه و آلات متداوله در این عصر
و اطلاع بر طرق حربیه این ازمنه و آن هم ممکن نیست مگر ببذل اموال و اشتغال رجال پس بذل

اموال واجب و تعلم و مشق قانون جنگ واجب بلکه چون این واجب فعلاً متروک و از قدر کفایه هم از
جهت رجال و عسکر و هم از باب اسلحه و علم بسیار کمتر است امر باین مطلب و نهی از ترک آن واجب است
و هر کس را بصر و بصیره است میداند بجهت کم‌تاری ما در میان اعداء قوت به قدر کفایه فعلاً بعمل نمی
آید مگر تعلم تمام رجال اسلامی قانون جنگ را و استعمال و اشتغال بعضی دائماً بتقویت اسلحه و ترتیب
نظام لشکر بلکه استخراج معادن و رشتن قورخانه یا دادن تمام مسلمانان مقداری از مال که کفایت کند بر تهیه
از خارجه پس بهمه مال اخذ اسلحه و استعمال و مشق و تقویت امور عسکریه و غیرها واجب است فعلاً
و اگر کسی بگوید چگونه میگوئی جهاد بر همه واجب است و حال آنکه خدا تعالی در آیه شریفه نفی
میفرماید نفور و خروج بعض و قعود بعضی را که میفرماید و ما کان المؤمنون لینفروا کافة
و لولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الخ بلکه ظاهر آیه شریفه
نهی است از خروج همه بجهاد که میفرماید چنان نیست که مؤمنان همه بجنگ روند و چرا از هر فرقه
یک طائفه نمی‌روند و این مطلب مشهور است جواب میگوئیم بلی آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه همه
عسکر بیکدفعه بجهاد نروند که همه مؤمنان باشند بلکه بعضی بمانند چرا که سد ثغور اسلام نمایند و بعضی
بقدر کفایه بجهاد روند من هم عرضم این نیست که همه مؤمنان یکدفعه لشکر شده بجنگ دشمن
بروند بلکه میگوئیم همه مؤمنان علی التدریج بقدریکه بنظام معاش و سایر امور ایشان خلل نشود
چنانچه طریقش را خواهم گفت تعلم و مشق طریق اسلحه و جنگ بکنند و این هم نه برای اینکه
اینها ابتداءً بجنگ طائفه نمایند بلکه مستعد باشند من جمیع الجهات که اگر از طرفی دشمن قوی
رو کرد بقدر کفایه بدفاع بروند و اگر قدر کفایه باکم بعمل نیاید بیشتر لازم شد توانند بیشتر
دانسته و مشق کرده لشکر شده و اگر خدا نکرده ضرورت بجای کشید همه بروند همه بدانند و دفع

معطل

معطل نمانند و بناگهان دیگران غالب نگردند و از این تقریر ثابت شد که جمیع مقدمات وجوب اشتغال
بر اصلاح امور جهاد و قتال فعلاً بهمه اهل اسلام واجب است اما این نیست واضح شد و اما اعداء
قوی و کثیر و مستعد اند اوضح از آن است و اما ما را قدر کفایه نیست بلکه عشر آن موجود نیست اوضح از
آن هر دو و اما وجوب حفظ اسلام و اکمال نظام بر همه بنحو تمام اوضح از همه است و این مورد
متروک گردید و امر بآن و اقدام باجراء آن بهمه واجب است اوضح از همه است پس بر علماء اسلام
لازم است که در مساجد و منابر و اسواق و معابر چنانچه خدا و رسول تاکید در این حکم از همه بیشتر
داشته‌اند و حضرت رسول و خلفا او اکثر اوقات خود را باصلاح این مطلب میکرد تشهیر ایشان اهتمام تعقیب
نمایند و امراء و اعیان و اهل ثروت و بزرگان از بذل مال و جان تقاعد ننمایند و لکن هیهات امراء و ما
جنگ با علما و ابطال امر ایشان را پیش انداخته و تخریب امر اسلام را وجهه همت ساخته‌اند و علما
صورتان اخذ مال مردم را با تزویر و تدلیس و دادن بتجملات مخترعه روس و انگلیس ایام مکر
و تلبیس امر معروف و اجراء طریق مالوف مقدم شناخته‌اند از خطب و اخبار محرکه غیرت
ملت نگویند و از فضایل جهاد و شهادت برای عقلاء امت نقل نمایند آیا نه این است خدا تعالی
میفرماید ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص
چه چیز است بالاتر از آنکه خدا تعالی جماعتی را دوست دارد و وصف باشند مثل بنیاد در رصص ریخته
آیا فرار از زحف و قعود از جهاد را گناه کبیره نشمرده‌اند آیا خدا تعالی جانها و مالهای مؤمنان
که قاتل و مقتول گردند در مقابل بهشت برین نخریده آیا خدا تعالی شهداء را احیاء و مرزوق
عند ربه نشمرده در حق جانبازان کوی محبت نمیفرماید رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا امنت امنت

آیا نمیفرماید در حق آنها که مردانه قدم در راه ملت زنند ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب
ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطأون موطئا ولا ینالون من عدو نیلا الا
کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین یعنی این لطف و مرحمت در مقابل آن
بجهة این است که نمیرسد بایشان تشنگی و نه خستگی و نه گرسنگی و تنگی در راه خدا و پای نه قدم میگذارند
بجائی و نه صدمه میخورند از دشمنی مگر آنکه بهر یک از اینها برای ایشان عمل صالح نوشته میشود حقا
که خدا تعالی اجر محسنین را ضایع نفرماید آیا در مدح بزرگان دین و اصحاب سید المرسلین خیر نفرمود
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله
ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود الخ سوره فتح آن کسانیکه با پیغمبر بودند سختند
بر کفار و رحیم و نرمند در میان خود بیکدیگر می بینی ایشان را رکوع و سجود نمایند که طلب کنند فضل از خدا
و رضوان او را سیمای ایشان در رخسار نمایان از اثر سجود ای خدا رحم فرما کار اسلام بکجا کشیده
الان کسانیکه امت پیغمبر و اتباع آن سرور شدند سخت و تندند بیکدیگر و بلا بیند بر ضعفا خودشان
و رحیم و نرم و بنده اند بکفار همه بزرگان را تارک رکوع و سجود و مومنان نماز و خوانند که جمیع
می بینیم هرگز از خدا فضل و رضوان نمی طلبند بلکه با شیطان رفیقانند سیمای ایشان سیمای مجرمان
یعرف المجرمون بسیماهم و از نواصی و قدمها گرفته شیطان و عذاب فیؤخذ بالنواصی والاقدام
و در جای دیگر موقوف فرموده دخول جنت را بر جهاد و صبر و استقامت در آن میفرماید ام حسبتم
ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصابرین آیا گمان کردید
که داخل بهشت شوید هنوز جهاد کنندگان و صبر نمایندگان شما معلوم نشده باشد یعنی ما از تو نمی
امتحان درست در نیامده مستحق جنان نباشید و برای شهداء درجه بلند مقرر فرموده و در سلک

انبیا و اولیاء و صدیقین منسلک فرموده میفرماید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من
النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و کسانیکه
از ترس مرگ از جهاد تقاعد مینمایند یا میگریزند چه قدر توبیخ و ملامت بر ایشان وارد و خطاء
اعتقادشان را فهمانیده میفرماید وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا
مؤجلا یعنی برای هیچ نفسی مردن نیست مگر باذن الهی که حکم مکتوب و مدة معین هست و در رد
اعتقاد بعضی که میگویند اگر در جهاد نبودیم مقتول نمیشدیم میفرماید قل لو کنتم فی بیوتکم
لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم بگو ای پیغمبر اگر در خانه خود می بودید
البته آنهائیکه قتل ایشان در لوح محفوظ مقرر شده برخت خواب ایشان باز میگردند و میفرماید
در توبیخ بتنبلان و پیغمبران که برای زندگی چند روزه با اسیری و نامردی و ذلت و عبودیت از جهاد
گریزان باشند از خوف مرگ قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل واذا
لا تمتعون الا قلیلا بگو ابدا نفع نمیدهد بشما فرار اگر بگریزید از مرگ یا قتل که لذت از دنیا
نخواهید یافت مگر کمی اذین برجا عشکیه انصار الله شمرده شوند و جنت نام یابند و حزب الله شهر
شوند یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله الا ان جند الله هم الغالبون الا ان
حزب الله هم المفلحون مرحبا بجماعتیکه خدا از ایشان راضی و ایشان از خدا راضی باشند رضی الله
عنهم ورضوا عنه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنهائیکه
بیعت کنند بخدا و رسول در حمایت دین و ملت و در استنظام دولت فمن نکث فانما ینکث علی نفسه
ای مؤمنان سعادت دنیا و آخرت و عزت و فتوحات در جهاد و دفاع هست با اسیری و ننگ چه زندگی
آیا از فضایل شهداء راه حق خبر ندارید که خاک قبر شهداء بعد از هزاران سالها محل زیارت اشد و سنی

رو و چهره‌هاست ایشان نخواست شهید را با خون لباس و بدن دفن نمایند و غیر از جز لباس خونین
کفن نفرمایند به به خوشا بحال ایشان که با بدن خونچکان بمحشر قدم زنند و ولوله در عرصه قیامت
افکنند آفرین نامشان زینت دفاتر و حکایات‌شان رونق مجالس هر زبان بمدایحشان تحسین نماید و هم
قوم بهتر ایشان آفرین سراید دنیا در نظر ایشان خوار و مال کارشان رضای پروردگار همه خلق
مرده‌گانند و ایشان زنده‌گان دو جهان و هر کس اگر از مرگ باکی باشد ایشان شاد خوار و شاد و ما بلی
فرحین بما آتیهم ربهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دفن شهدای احد میفرمود زملوهم
فی ثیابهم ودمائهم فانه لیس من کلم کلم فی الله الا وهو یأتی الله یوم القیمة واللون
لون الدم والریح ریح المسک ایشان را آلوده و بپیچید بنمایید بخون‌شان و با جامه‌هایشان دفن
کنید بدرستیکه هیچ جراحتی که در راه خدا وارد آید نیست مگر اینکه می‌آید بحضور خدا روز قیمه رنگ رنگ
خون است و عطر عطر مشک در حدیثی میفرماید کسی نیست که از دنیا بیرون رود که دوست دارد
اقلا یک ساعت از روز بدنیا برگردد و آنکه دنیا و آنچه در آن است برای او باشد گویا برای آنکه علی نماید
بجز شهید که دوست دارد که دفعه دیگر بدنیا برگردد و در راه خدا جهاد کند دو باره مقتول گردد
و در حدیث دیگر میفرماید شهیدان در سنه‌هائی از نور هستند در بهشت زیر قبه سبز و رزق ایشان میرسد
بایشان از قبل خدا صبح و شام و آنکه مشهور است اول قطره که از خون شهید بر زمین میچکد بهشت برای او
واجب گردید و بعضی انتقال از دنیا سرش را در دامن حور العین دیدار مؤمنان نگران بشیه جمال جانان
گوی شهادت و ربایند گوی سعادت را در جنگ احد رسول خدا شمشیری در دست بود که بر آن نوشته بود
ترجمه فی الجبن عار وفی الاقبال مکرمة والمرء بالجبن لا ینجو من القدر در ترس عار و در اقبال
مکرمت است ترس مرد نیابد رهائی از قدر شمشیر را آن وقت مرحمت فرمود بابی دجانه انصاری

که شیر دلیر

که شیر دلیر و حلیف شمشیر بود و عصابه سرخ بر سر بسته بود که در آن مکتوب بود در یکطرف نصر من الله
وفتح قریب و در طرف دیگر الجبانة فی الحرب عار ومن فر لم ینج من النار
بجا بزن نظر کن که آن روز چه کرد و چند زخم برداشت الملکه شکست بر اصحاب افتاد و کسی که نماند
سی نفر در مقابل روی پیغمبر جنگ میکردند و عرض میکردند روی ما فدای روی تو و نفس ما فدای نفس تو
تا آنکه آنها هم شکسته جز چهار ده نفر باقی نماند امیر المؤمنین علیه السلام آنچه کرد و فرمایش کافی
نیست در مدح او و شهیدان راه حق را ببین مصعب ابن عمیر علمدار چگونه شهادت یافت و مهدی ابی
قابوس با برادر زاده اش حارث ابن عقبه ببین روی پیغمبر ایستادند داد مردی بدادند و بعد از
بیست زخم شهید افتاد و پیغمبر بالای سرش با ایستاد فرمود من از تو راضیم خدا از تو راضی باد
برادر زاده اش هم شهادت یافت عبد الله ابن جحش پسر عمه پیغمبر وقتیکه از خانه برای جنگ بیرون
میرفت عرض میکرد الهاما با خصم قوی دچار کن که مرا کشته و بعد گوش و بینی مرا ببرد تا در قیامت
از من سؤال کنی که گوش و بینیت چه شد من عرض کنم خدایا در راه تو و تو فرمائی بلی تو گوش و بینی بریده
تو دادم مائی و اصیرم آنچه از انصار در وقت جنگ ایمان آورده بجهاد رفته شهید شده بود و آنکه یک نماز هم اسلام
نخوانده به بهشت برین واصل گردید حنظله غسیل الملائکه که همان شب مرخص شده عروس آورده و زفاف کرده صبح
عروس را گذاشته رو بجهاد گذاشته جنگ سختی نمود کافری نیزه بسینه اش زد تیزه بطرف نیزه و کاوش رفت
و نیزه از پشتش بدر رفت تا قاتلش رسید با شمشیر بدر کرش فرستاده افتاد و جان داد یکی وقت جهاد وقتیکه
بجنگ میرفت عرض میکرد الهاما مرا بخانه ام زنده بر مگردان مختصر میخواهم درجه شهدا و حالات ایشان
و مردانگی بزرگان دین را بیان برجوع کنی بتفاصیل حروب رسول خدا خندق و موته و بئر معونه و حنین
و حروب عصر خلفا و حرب جمل و صفین و نهروان و مردانگیهای شهدای کربلا برادران ما مگر اولاد آن

جامد و بقیه آن ملت بتسلیم افروختی و مذهب قوانین ما چه شد آخر فرنگی و غیره و عزت ما کار رفت
محقق باید علمای اسلام اقدام نمایند بر انجام نظام جهاد و ارشاد نمایند خلایق را باین امر شریف
و آیات و اخبار را برای ایشان بخوانند و تکلیف الهی را بیان نمایند و قوانین جنگ یاد گرفته یاد
دهند و امرا و کلاء با ایشان موافقت نمایند و بنا برای بگذارند که تمامی رجال اسلامی قانون
جنگ را یاد بگیرند و میدانم خواهی گفت چگونه همه خلق باشتغال قانون جنگ بپردازند و حال آنکه
کسب و معاش و تعلم علوم و تدبیر بدایر و صنایع و اشتغال باسباب امور خواهند نمود دیگر وقت کجا تا
مرا مانند میگویم به جهانیان نیست من ملتفت این مطالب عظیمه یا حرف باد در هوا در این مقام بگویم

نباشم

بلکه راه آن را بعرض میرسانم بعد از انکه تعدیل مواجب و وظایف بعمل آید و خرجهای دولت
بیجا اسقاط شد و از دخل عظیم دولت بقدر چند مقابل حالیه عساکر دائمیه با مواجب کافی و اصل
با انتظام مقرر شد و ریاسات امور لشکری و کشوری باهل واگذاشته شد و فراشها و نوکرهای بی جهت
همه مبدل بنظام و لشکر شد و حدود و ثغور مملکت‌ها تماما مستحکم گذاشته شد اول از خارج اطمینانی
برای اهل ملت حاصل آید باید رو گذاشت باصلاح حال بیکاران و مفتخواران مملکت و برای همه
شغل با قاعده موافق اهلیت نافع بحال ملت باید مقرر کرد و خلایق را از دست صفت بیکاران
خلاص باید نمود که اغتشاش و ضعف دولت و پریشانی و فقر ملت و شیوع جور و ارتفاع عدالت
بلکه جمیع امراضی که ذکر شده و نشمرده باستثنای همه از سر خودی و بیکاری مهملان و بیکاران است
همینکه این مرض معالجه شد تعلم قانون جنگ برای تمام اهل ملت با کمال سهولت دست خواهد داد با اینکه
همه لشکر باشند و مواجب بگیرند بلکه اینقدر که قانون جنگ و استعمال اسلحه را دانسته باشند تا اگر
جنگی پیش آید که لشکر حاضر دائمی کفایت نکرد و لازم شد از دیاد لشکر در حفظ کشور بهر مقدار

که ضرور شد

که ضرور شد اگر چه باقدام همه باشد بی اطلاع و بی بصیرت نباشند و معطل نمانند مثل اوایل اسلام
و این تعلم جزء شغل مقرر و ضعفه و کسب همه کس است مقداری از روز چنانکه حالا اکثر کسب
و عمل هیچ کس نه شش و هر کس مثلا روزی دو ساعت از عمل دائمی خود بدزدند حتی اهل مدارس
و کسبه بازار و برای اسلحه هم اهم تدبیری باید کرد که دخلی بدخل دولت داشته باشد و عمده
در باب معالجه امراض داخلیه بکار دشمنی اجزاء و اعضا بیکار ملت است و اقعه اگر این مرض
معالجه شود همه امراض زایل خواهد شد ام الامراض است و بعضه الله اغراض و بسیار صعب است
اگر چه بعد از معالجه و شروع بمعالجه در بین معالجه بظهور آثار صحت و رو به بهبودی ملت هم فایده
آنرا شناخته با کلیه اقدام خواهند کرد بلکه از یکدیگر سبقت و مسابقه خواهند نمود اولا باید بعرض
علمای مدایح شرعیه کسب و اشتغال و تحصیل حلال و ذم بیکاری و اهمال را تعلیم از شرع بقیطاس عرض
نمایم تا در منابر و مساجد و مجالس بگویند و اهل ملت را دعوت نمایند و وجوب اجبار بیکاران
را باعمال و اشغال ثابت کنم تا علما و امرا اقدام نمایند بر دادشمنی بیکاران با فعال و اعمال و صنایع
مگر عرض کرد دوام اقدام عاملین بر عمل موقوف برغبت و میل هست خوف و رجا و جلب منفعت است
و دفع مضرة از اینجانب با مواعظ و نصایح و دلایل و براهین منافع اشتغال و مضرة اهمال را بگویند
و از آن جانب تارکان و مهملان را مورد سخط و نکال و عاملان و کاملان را مورد مرحمت و نوال گردانید تا این
اختلال برخیزد و این ملال زوال گیرد اما آیات و احادیث که در مدح کسب و علم و صنایع و اشتغال است
و ذم بیکاری و اهمال فوق الاحصاء است آیا چیزی به از انفاق فی سبیل الله میرسد و آیا در نظام چیزی
نزد خدا اینقدر بهتر از دستگیری فقراء و اعانت ضعفا و انجام امور خیر و اصلاح امور ملت هست

مثل ما ینفقون فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة

ولکن در اوایل امر مشکل است بیکاران تنبیه باشند

که همه موقوف است بر تکثیر ... اهم

والله یضاعف لمن یشاء عملیکه نزد خدا تعالی یکی در هفتصد ثمر دهد کدام عمل بآن میرسد
ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون کسانیکه از خست نفس سلامت باشند ایشانند
نجات یابندگان آیا انفاق فی سبیل الله واحیاء نفوس ومن احیی نفسا فکانما احیی الناس جمیعا
و اداء دیون وکفالت نفقات اهل وعیال و توسعه در امر معاش ایشان واحسان بوالدین وصله ارحام
وکفالت ایتام واطعام طعام وخلاص از مظالم و تاسیس مدارس ومکاتب وبناء کارخانات
وصنایع وجلب مایحتاج خلایق و اصلاح امور لشکر وکشور ومملکت ودولت وثروت ملت ورفع حاجت
ازاجانب وغیر اینها همه با کسب وتحصیل حلال است یا محال است دفع شر اشرار و دزدی قطاع الطریق
وظلم ظلام و ترک گدائی وسؤال بجز از الکسب حلال لعبد اما این امر اصلاح نپذیرد باید یقین کرد
با انقراض دولت ایران و انقطاع مسلمانان آیا خدای جهان در قرآن چه قدر رشته وجه خود را
بیان فرموده در خلقت آسمان وزمین و حرث وزرع وحیوانات و انقلاب لیل ونهار وسایر
وجوه نعمتها برای معاش خلایق میفرماید ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر
ورزقناهم من الطیبات میفرماید خلق لکم ما فی الارض جمیعا برای شما ومعیشت
خلق شده آنچه در زمین است جمیعا قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق ومیفرماید که زمین را برای خلق و در آن برای شما معیشتها قرار دادیم کم شکر مینمائید
وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون ومیفرماید قل احل لکم الطیبات میفرماید
وهو الذی مد الارض وجعل فیها رواسی وانهارا ومن کل الثمرات جعل فیها زوجین
میفرماید وفی الارض قطع متجاورات وجنات من نخیل واعناب وزرع ونخیل صنوان
وغیر صنوان یسقی بماء واحد ونفضل بعضها علی بعض فی الاکل میفرماید انزل

من السماء

ماء فسالت اودیة بقدرها وغیر اینها از آیات کثیره وانزلنا من المعصرات ماء
ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات الفافا وایضا وجعلنا اللیل لباسا
والنهار معاشا رجوع کن بقرءان که چه قدر آیات هست درانکه زمین وآنچه
درآن است از معدنیات و نباتات وحیوانات و بر و بحر وکشتیها همه برای معاش بشر خلق
شده وخدا تعالی منت گذاشته با آنها بر بندگان واختلاف لیل ونهار واشراق شمس وطلوع
وغروب وانتظام عالم با این نظم ونسق متقن همه برای تعیش بشر و ازآن جانب ملاحظه
کن آیات کثیره که بنوآدم همه مثل و مانند و رعبودیت الهیه و همه آل ابوالبشر و همه مشترک
در نعم وامور معاش و احکام و قوانین الهیه انا خلقناکم من ذکر وانثی وجعلناکم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم وازآن جانب ملاحظه نما
که بهمه عقل تدبیر امور وتصرف واستعمال واستخراج منافع وفواید ما فی الارض ودست وپا و چشم
وسایر جوارح لطف فرموده وهمه را محتاج فرموده بانچه هست از وجوه معاش و میزان
مقرر فرموده واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان و طلا و نقره برای انتظام امر
کل خلقت فرموده پس چه جهت دارد که باید جمعی نفوس و ابدان خود را شب و روز به تعب انداخته
و مشقات و زحمات تحصیل معایش قبول کنند و جمعی دیگر با کمال آسودگی و استراحت آنچه آنها جهت
کشیده و تحصیل نموده اند برای معاش خود از دست آنها با ظلم و جور یا حیله و تزویر بگیرند و ابدا
در عوض آنها نفعی با ایشان ندهند و معاونتی در امر ایشان ننمایند بلکه ایشان را خوار و ذلیل کرده
بلکه آنچه آنها تحصیل کرده اند بخود ایشان ندهند و شکر نعمت ایشان هم ننمایند و امور ایشان را مختل
کردانند و آنها را بدتر از حیوانات دائما تعب دهند آیا کدام عقل و انصاف این تجویز را میدهد

محققا ناظم عالم بهانه مقداری که از بنی آدم ایجاد فرماید و قدرة تحصیل معاش دهد و اسباب
معاش بقدر کفایة همه با عمل و تحصیل همه مقرر کند اگر همه بقدر قدرة اقدام نمایند قدر
کفایة همه حاصل آید و امور همه منتظم ماند و اگر نصف آسوده نشینند و وقت تعیش تحمیل
آن نصف دیگر شریک شوند کفایة همه نخواهد کرد و امور تعیش همه مختل خواهد گردید محققا
غذای یک نفر دو نفر را کفایة نکند و هر دو گرسنه میمانند و پیراهن یک نفر یقینا هر دو
نفر را مکشوف العورة گذارد محققا امر چنین جماعتی با نتها نرسد محققا رشته نظام
ایشان گسیخته گردد محققا آنها که یک نفر بار شش نفر بر دوش ایشان است یا کمر ایشان را
شکست وارد شود یا وامانده بمنزل نرسند یا بار را انداخته میگریزند این است که بیچاره
کسبه و رعایای ایران بسیاری را کمر شکسته و از پا افتاده از گرسنگی و برهنگی و بی‌پرستاری
در هر گوشه جان میدهند و ابدا دلسوزی ندارند و بسیاری خانه اسباب و الات تحصیل
معاش از دستشان رفته که قدر معاش خود را هم تحصیل نمیکنند با انکه بار چند نفر غیر
خودشان در دوش آنهاست حالا خود بار دوش دیگران شده اند با ظلم و تعدی یا با حیله
و دزدی و گدائی معاش دیگران را هم تنگ ساخته اند اگر بیچاره اهل کسب اعم [illegible] یک نفر بار
دو نفر در دوش بود تدریجا بار شش نفر بدوش شد زیرا بار شکستگان و واماندگان هم بدوش
ایشان افتاد تا بار چهار نفر بدوش ایشان شد تا بار پنج بدوش ایشان شد علی الاتصال
این جماعت بی سامان در شکستن و واماندن و گریختن و بار باقی ماندگان در زیاد شدن
کثیری که از اول با وجود طاقت خودشان بار خود بدوش [illegible] انداخته بودند محققا هم
این جمع بی صاحب و بی ایشان که باقیند و زیر اینقدر بار بزرگ افتاده اند تدریجا گسسته

و وامانده و گریخته تمام خواهند شد چنانچه از هر سمت ایران هر بیچاره به هر طرف و سمت
میگریزند و پناه باجنبیگان میبرند از سمت رشت و آذربایجان و خراسان علی الاتصال
باجنبی روسی و از سمت تمام نقاط ایران بقدر قدرت بعتبات و عربستان و از سمت
افغانستان بافغانستان و از سمت هند بهندستان و از سمت کردستان بولایت آل عثمان
بناگاه خواهند دید که تمام بارها در زمین مانده یا لابد آنها که باختیار بار بدوش دیگران
گذاشته بودند خود باید بردارند یا آنها هم بجائی پناه برند آیا این عرض من مثل آفتاب
روشن نیست آیا عاقبت این امر همین نیست والله در اکثر ولایات بار دو نفر و سه نفر
از حکام و اطراف حکام و اقویاء مملکت که وجودشان برای تخفیف بارهای سنگین و تبدیل
احمال و اصلاح حال و حمل بقدر طاقت بود بار خود این دو سه بار زیاده که تمامی بار رعایا را
یک مملکت را شکسته و علاجشان را گسسته چنان تازیانه در سر و لجام در دهان دارند
که بغیر از گریه و زاری چاره گریختن نمییابند تا بالکلیه از قوة افتاده بنفسند [illegible] آن وقت
هم نیم جان سرشان را میبرند و پوستشان را میکنند و گوشت لاغر نحیفشان را میخورند و تنها
ایشان را خورد میکنند باز بار ایشان را برداشته بدوش یک مثل آنها میگذارند بلکه خودشان
بار سوار میشوند محققا چنین قافله بمنزل نمیرسد آخر اگر مفتی باشد بار را انداخته جان بدر
گرفته بالکل دو نفر چارپادار بی انصاف را از خر سوار میکنند یا زیر چاق او جان میدهند بقدر
قوة گریخته بدست چارپادار با انصاف داخل میشوند ای صاحب بار اگر با نها رحم نمیکنید بخود
رحم کنید بخدا در وسط راه میمانید بلکه گرفتار مالک بی انصاف شده بار بردار ایشان میشوید
هم خود انصاف دهید چنین نیست و حال ما فعلا غیر این است ای علماء ملت و امراء دولت

که بر نخیزند

رحمی بحال عیت خاشیرای بی انصافان که بیکار و مهمل بار دوش دیگران شده اید و نام خود را
مسلمان یا انسان گذاشته اید نگاه کنید پیغمبر شما چه میفرماید اگر از فرمایش او خوش ندارید
بقول هر کس گوش دارید به ببینید همان را میگوید یا نه اگر بقول هیچ کس گوش ندارید بعقل
خود ملاحظه کنید آیا نفرموده اند کن لدنیاک کانک تعیش ابداً و کن لآخرتک
کانک تموت غداً برای دنیا چنان باش که گویا همیشه میمانی و برای آخرة چنان باش که گویا فردا
میمیری یعنی اسباب معیشت و نظم امور دنیا را هم از دست نده بدرجه که همیشه خواهی ماند
نکته در اینجا است که باید خلایق بجهة امور دنیا نوع را ملاحظه نمایند که نوع همیشه باقی
باقی است و برای آخرة شخص خود را ملاحظه نمایند که هر قدر اگر در دنیا باشد فی الحقیقه
مثل فردا رفتن است اگر بگوئی بزرگان ایران بجزء اول این حدیث بسیار خوب عمل کرده اند
این است که هر چه در دست هر کس بیایند با هر تدبیر و ظلم است گرفته جمع مینمایند که اگر
فرضاً هزار سال مانند و زیاده نکنند کفایت کند مع ذلک بازی زیاد کرده خرج نمی کنند
جواب میگویم نه والله این بجزء اول حدیث عمل کردن هم نیست بلکه ضد جزء اول و جزء
دوم هر دو است زیرا این عمل قطع معاش نوع است مثل اینکه همه غیر این مال و خود را
مرمیرند و شخص این ابتدای مانند مسلمان هزار خانه که هر یک ده نفوس است مال ملک و امر معاش
همه را از آنها میبرد که همه اینده هزار نفوس فردا خواهند مرد دیگر چیزی هم ندارند و شخص خود
چون همیشه خواهد ماند همه را خود دارد پس اینها ترتیب قطع بقاء نوع ملت میدهند
که ضمناً قطع بقاء خودشان هم است که نمیفهمند پس بالکلیه بضد هر دو جزء حدیث رفتار
میکنند و در حدیث نبوی حضرت رسول صلعم میفرماید ان الله یبغض الشاب الفارغ

کس

اسباب

یعنی

یعنی خدا تعالی دشمن دارد جوان بیکار را بلی جوانان ما خصوصاً جوانان و اولاد بزرگان همه بیکار
و دشمنان خدا اند زیرا کار شان تریاک و قهوه خانه و قمار و شراب و زنا و لواط و قداره زنی
شده اند و عیال و خرج لازم شده و دارائی پدر رفت و آتش ظلم و دزدی و سائلی و تملق و دروغ
و وکیل دار القضائی و شرارت و ادعا کننده از خلایق و شاهد ناحق و وجوهات حرام گرفتن
البته خدا دشمن دارد و رحمت خود را قطع میفرماید چنانچه قطع فرموده و آن بزرگوار
جوانی را که میدید از کسب و کارش میپرسید اگر میگفتند کسب دارد خوشش می آمد و اگر
میگفتند کسب ندارد میفرمود سقط من عینی لأنه یعیش بدینه از چشمم افتاد زیرا
که معاش با دینش خواهد کرد یعنی دینش را مایه تحصیل روزی میکند ای فدای کلمه جامعه حکمت
پرورت بلی واقعه ظالم است و صوفی و زاهد و دعانویس و جفار و رمال و منجم و طبیب
و کحال و بیطار همه در دروغ و خمس و زکوة خوار و سائل و درویش و مسخره و غیرها شدند
و همه دین خود را مایه معاش میکنند و میفرماید معصوم علیه السلام لیس منا من ترک دنیاه
لآخرته او ترک آخرته لدنیاه الأن می بینیم کثیری ترک آخرة برای دنیا نموده اند و دنیا
هم سر آن گذاشته اند در حدیث حضرت رسول است صلعم یا علی ایاک و خصلتین الضجر
والکسل یا علی از دو خصلت خود را بعید کن ضجرت و کسالت یعنی از اعمال زود ملال گرفتن
و تنبلی همه بلاهای ما از تنبلی است و اکثر بطلان حقوق از ضجرت بی کاران است که از تحقیق
حق و رسیدگی بدرد دل مظلومین زود ملالت کرده اند و آسودگی و عیش خود را از دست داده اند
یا علی سزاوار نیست برای عاقل که حرکت نماید مگر برای سه چیز یکی کسب و اصلاح امر معاش و یکی
توشه آخرة و یکی تفرج و لذتی که حرام نباشد در حدیث ابی ذر میفرماید لا تکسل بکفک

یعنی چیزی از مردم سؤال مکن و در حدیث سلمان رضی الله عنه میفرماید خلیل من را نهفت خصلت
وصیت فرموده یکی این است که از مردم هیچ چیز سؤال مکنم جمعی از اصحاب خواهش کردند
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ضامن شود برای ایشان بهشت را فرمود شما ضامن شوید که از
هیچ کس هیچ چیز سؤال نکنید من ضامن شوم برای شما بهشت را آن جماعت مادام العمر از کسی سؤالی
نکردند حتی آنکه اگر سواره بودند و تازیانه از دست ایشان میافتاد از پیاده سؤال
نمیکردند بلکه خود پیاده شده برمیداشتند و از اهل خانه خود آب اگر نزدیکتر بایشان بود
سؤال نمیکردند بلکه خود برمیداشتند آن بزرگوار رضی موعظه میفرماید طوبی لمن طاب کسبه
خوشا بحال آنکس که کسب پاک و حلال نماید و باطنش صالح و ظاهرش خوش آینده باشد طوبی لمن
اکتسب من المؤمنین مالاً من غیر معصیة و انفقه فی غیر معصیة و عاد به علی
اهل المسکنة و جانب اهل الخیلاء والتفاخر خوشا بآنکه کسب مال کند از غیر معصیت
و خرج کند بغیر معصیت و احسان کند با اهل مسکنت و دوری کند از اهل کبر و نخوة یا رسول الله الذی
اکثر امت تو می آورند از معصیت خرج میکنند بمعصیت و حقارت میکنند با اهل مسکنت و تعظیم میکنند
با اهل نخوت هر قدر بد است چشم بمال مردم دوختن و نظر بدست مردم داشتن قال الله تعالی
لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم و حضرت رسول صلعم میفرماید من مد
عینیه الی ما فی ایدی الناس من دنیاهم طال حزنه و سخط ما قسم الله له من رزقه
هر کس چشم بدوزد بآنچه در دست مردم است از دنیای ایشان غم او دراز گردد و غضبناک باشد
بآنچه خدا باو روزی قسمت فرموده معلوم است بیکاران را همه چشم بمال مردم دوخته است و مایحتاج
حیل از دست ایشان میگیرند در حدیث میفرماید هر کس راضی شد برزق کمی خدا راضی میشود از او بعمل کم

هر کس حیا نکند از طلب مال حلال مؤنه او خفیف گردد و قلبش آسوده گردد و عیالش در نعمت
باشند یا رسول الله چنین بود و لکن از برای این بیکاران که خدا ایشان را کم کند مسلط شده اند
بر کسب کنندگان نمیگذارند مؤنه خفیف شود و نه قلب آسوده گردد و نه عیال نعمت بخورد و میفرماید
من لم یستحی من الحلال نفع نفسه و خفت مؤنته و نفی عنه الکبر هر کس از طلب حلال حیا نکند
بخودش نفع بخشد و مؤنه اش سهل شود و تکبر از او برود و میفرماید بورک لامتی فی بکورها
برکت داده شده بامت من که صبح پی حوائج و کسب روند این بیکاران صبح بقصد جان مردم برمیخیزند
و اول سفیده زهر بکام مردم میریزند تلخ کام شوند و ناکام بروند شر المکاسب کسب الربا
ایضاً شر المآکل اکل مال الیتیم بسیاری از بی کسبی ربا میخورند و بسیاری از تضییع مال یتیم میبرند
و هر دو بدترین کسبها و اکلها است البطالة تقسی القلب بطالت قلب را با قساوت میکند بلی آن
کس که علمی و شغلی و کسبی ندارد همیشه با بطالت میگذراند و فی الحقیقة قساوت در آن نامردان است
میفرماید طلب الحلال جهاد طلب حلال نمودن جهاد است حدیث مشهور است که عبادة ده
جزء است نه جزء آن طلب حلال است یک جزء باقی عبادات شاید اشاره هم باین داشته باشد
که انسان نه قسمت وقتش را پی کسب حلال رود و یک قسمت عبادت نماید باز حدیث است که عبادة
ده جزء است افضل همه طلب حلال است الکاسب حبیب الله مشهور است حضرت رسول میفرماید
کسب الحلال فریضة بعد الفریضة یعنی بعد از ادای نماز واجب کسب حلال کردن واجب است
ان المسئلة لا تحل الا لفقر مدقع او غرم مفظع سؤال از مردم حلال نیست مگر برای فقر [illegible]
یا قرض سخت کمر شکن نعم المال الصالح للرجل الصالح چه خوب است مال صالح برای مرد صالح میفرماید
الکاسب من یده خلیل الله کسب مال کننده از دست خود خلیل خدا است میفرماید الدنیا

نعم مطیة المؤمن یعنی دنیا خوب مرکب سواری است برای مؤمن یعنی از دنیا و حلال آن
اینقدر تحصیل کند که با آن بآخرت برسد و از نبودن آن از آخرة نماند و نیز روایت شده
است که نزد یکی نفری را مدح کردند در حضور حضرت که عابد است قائم اللیل و صائم النهار کثیر الذکر فرمود
پس که طعام و شراب او را کفیل است عرض کردند همه ما فرمود همه شما از او بهترید بهترین شما آن
کس است که ترک نکند دنیا را برای آخرة و نه آخرة را برای دنیا سعد از آن بزرگوار سؤال کرد که تمام
مالم را صدقه کنم فرمود نه عرض کرد نصفش را فرمود نه عرض کرد ثلثش را فرمود بلی ثلث را و
ثلث بسیار است تو بعد از خود اولادت را مالدار گذاری بهتر است از اینکه در حالی گذاری که
از مردم سؤال کنند میفرماید ملعون من القی کله علی الناس ملعون است آنکس
که کل خود را بر خلق بیندازد یعنی رزق از دیگران خورد و بار خود بر دوش مردم گذارد
بدانکه کسیکه مشغول بکسب و صنعتی نباشد یا این است که مشغول است بامری از امور دینیه
مثل اینکه تعلیم احکام شرعیه یا تعلم بنحو حقیقت میکند یا قضاوة حقه بنحویکه شارع اقدس
مقرر فرموده می‌نماید یا اینکه بجز از اینها مشغول نیست و آن اول یا مؤنه و معاش از خود
دارد یا ندارد و این دو بهم یا دارد یا ندارد و اما آنکس که بیکی از امور شرعیه مشتغل است که یا بجهة
آن امر یا او یا با امثال او بر پا شود و مؤنه از خود دارد لله و فی الله انجام عمل شرعی میکند
و طمع از مردم نمی برد و آن آلت جاه و ظلم بر دیگران قرار نمیدهد و از حدود شرعیه تجاوز
نمیکند خوشا بحال چنین شخص بزرگ جامع دنیا و آخرة و دارای دین و عزة و لکن این
در عصر ما بسیار نادر الوجود است و یا اینکه فقیر و محتاج است و تحصیل مال با عمل و حال
او جمع نمی شود لا بد باید از مردم بخورد یا احسانا از مال خود بدهند یا از صدقات کفایت

کنند

کنند پس این جماعت اگر مشغول باشند بعملی از اعمال شرعیه که اقدام بر آن واجب عینی یا کفائی است
بطوریکه اگر آن عمل را ترک کنند اخلال بنظام دین و دنیا خواهد شد و این مشتغلان حقیقةً مشغول
شده اند نه اینکه محض اسم باشد و بطوریکه شرع مقرر فرموده مشغول هستند و زیاده از قدر کفایت
هم فارغ از تکسب حال و رو باشتغال نکرده اند بطوریکه اخلال بسایر اعمال وارد شود مثل اینکه
جمعی بقدر کفایت در هر مملکت نسبت بآن مملکت مشغول تعلیم علوم شرعیه و تعلیم مسائل احکام
بعوام یا تعلیم اطفال یا مشغول التعلم بطور حقیقت یا کسی قاضی شرع است مشغول بقضا و افتاء است
و اهل خبره تصدیق کرده اند اهلیت آن مشتغل را بعملیکه مشغول است و او هم قناعت باخذ مؤنه سالیانه
بحسب حال خود میکند ترک کسب چنین اشخاص و اخذ از دیگران بشرائط مقرره جایز بلکه من باب الکفایة
برای ایشان اشتغال واجب و بر دیگران اعانت ایشان واجب است و کسیکه کسب و صنعتی ندارد و آماده است
از املاک و دکاکین و باغات و مستغلات دارد که بحفظ و اصلاح آنها و دخل آنها با و کفایت میکند این
هم خودش کسبی و شغلی است و لکن در مقام انصاف چنان اشخاص صفتست المستغنین بها دخل کرده
مشغول بعلوم و صنایع و تجارات شوند و اطفال خود شان را بآنها وا دارند زیرا اولاً چه بسا اختلاف
لیل و نهار و اقبال و ادبار و تغیرات روزگار مقتضی است که اطمینان باستدامت ثروت و بقاء مکنت
نباید کرد می شود این ملک و مکنت زایل شود یا عارضه روی دهد آنوقت علم و هنر و صنعت بکار میخورد
و اگر نشد هنر و علم و صنعت چه ضرر میکند و ثانیاً خود بیکاری و بی شغلی موجب بطالت و کسالت و طلب
عیش و استراحت و ارتکاب مناهی و معصیت و سبب هرزه گردی و بدخواهی و مجالس معرفت و رفاقت
رفقاء و بل گرد و سبب فسق و فساد ها است بلکه اکثر مفاسد و خیالات فاسده و افراد بلاد توقع منند
بعین بطالت و بیکاری کسانی است که شرع و عقل ... و ثالثاً غرض از علم و صنعت و تجارت تنها
تحصیل مؤنه نیست که اینها بودن مؤنه را علت ترک قرار دهند بلکه وجود انسان باید در عالم منشأ ثمر و منشأ
کمال و هنر باشد بلکه تحصیل کمالات و علوم حق اینها است که مؤنه دارند و محتاج باعانت دیگران نیستند

استند

مشغول است

و اما آن کس که مشغول بکسب و صنعتی نیست و مشغول باجراء امری از امور شرعیه و نافع بحال ملت هم نیست که او را مانع از کسب و صنعت شده باشد بلکه محض بیکار از مردم بعناوین و ندا بسر میکیرد و میخورد پس چنانکه و خود هم مایه معاشی ندارد پس یا آنکه قدرت بر عمل و کسبی ندارد مثل آنکه مریض و پیر و عاجز و کور یا شل و لنگ است مثلاً که بوجهی قادر بر تحصیل مؤونه نیست اینها هم از وجوهات و صدقات شرعیه بقدر مؤونه سالیانه بحسب حال خود بگیرند جایز هست بشرط آنکه هرقدر از مؤونه سال اگرچه نصف مؤونه یا ثلث یا عشر باشد هر مقدار بتوانند تحصیل کرده باقی را بگیرند و زیاده از مؤونه سالیانه نگیرند و اگر قادر هست بر کسب و صنعت و ترک کرده بعنوان جبیره از مردم بگیرد حرام و حرام اسلام است حالا در مقام انصاف میگویم عقلاء و علماء و امرا تأمل کنند و اغماض نمایند آیا اکثر بیکسبان حرام میخورند یا نه بی شبهه نصف اگر نباشد ثلث اهل مملکت کسب و شغلی ندارند هر کس نامی بخود بسته اکثری با خذ حرام مشغول هستند مثلاً از تمام آنهائیکه اسم تدریس و تعلیم بخود نهاده اند بعض اهل آن طلب هستند و بسیاری اهلیت ندارند این اسم را بخود بسته اند ابداً امتحانی نیست و اصلاً تصدیق اهل خبره ملحوظ نکردیده هم میدانند اهل و نااهل را فرقی نیست و بعد از اینها آیا مشتغل است با کفایت بمحض اسم کرده و آیا اخذ بعنوان اختیار در هر هست یا اجبار را آیا بقدر کفایت است یا نه بهایت و هکذا اطلابا و متعلمان و سادات و عرفا و صوفیه و درویش و اقسام اهل لهو و طرب و فالگیران و جامع نگران و جن گیران و مدعیان تسخیر و کیمیا و جفر و رمل و طبابت و کمالی و بیطاری بدروغ و انواع و فنون (تکدی کنندگان و شعرا و بندگان و اهل مضحکه و مسخره و قطاع الطریق و دزدان و بسکاکان و دیوان بدروغ و سایر اقسام حیله گران حتی از کسبه آنهائیکه اموال مردم را عمداً اعتبار در عرض بخرج داده باقی میزنند و خود را مفلس بخرج دهند گاه و بسیکاه و کلا مرافعات و شهود و قضات ناحق و غیرها بالجمله عناوین که بخود بسته ابداً منظور جز دست آوردن مال مردم نشده و اصلاً حلال و حرام تفاوت نکرده و حرام غلبه کرده و نیک و بد مخلوط کردیده و عناوین امور شرعیه و عرفیه آلت کردیده و هکذا پوشیده لباس دیوان علت ظلم بر دیگران و غارت مال مسلمانان شده و لابد به همه جماعت بیکار از اخذ چشم بدست دیگران

چشم بدست دیگران خواهد (؟)
بود و لازم چشم بدست دیگران داشتن طمع است و ذلت و رزالت و قبول منت و از همه و غیر جنس بجنبیدن و مدح و ذم بدروغ نمودن بلکه افترا بدیگران بستن و تجسس بی اندازه بی انتها بی جهت نمودن و حرص بر جمع و حبس مال و غالباً پرهیز از حرام نکردن و فساد و ظلم و کسالت و بطالت و اشتغال بالایعنی و نفرة باطل و عناد با حق و در پی مردم افتادن و غیر اینها از لوازم فاسده لا یحصی است و اشد از همه ترک توکل و توجه بخدا و امید واری بخلق و قبول صفت زنانه و دور از صفات مردانه باید در مواعظ و نصایح این لوازم را بیان نمایند و قبح هر یک را بیان نمود و بطریق اجبار هم از این عوالم برگردانید که آخر این مسلک انقراض است و انقطاع اما عیوبات ترک کسب و از دیگران خوردن یکی آن بود که کل است بر مردم و بمقتضای حدیث ملعون است و اما طمع بدترین اوصاف ذمیمه و مذلت است حضرت رسول صلعم میفرماید افقر الناس الطامع فقیرترین مردم طمعکار است زیرا که هر قدر بگرد باز طمع دارد و محتاج است طامع هرگز قانع نگردد میفرماید القناعة مال لا ینفد قناعت گنجی است که تمام نشود خیر المسلمین من کثرت قناعته بهترین مسلمانان آن است که قناعت او بسیار باشد خیار المؤمنین القانع و شرارهم الطامع و میفرماید علیک بالیأس عما فی ایدی الناس و ایاک و الطمع فانه فقر حاضر بر تو باد آنکه مایوس باشی از آنچه در دست مردم و دور باش از طمع که آن فقر حاضر است فرمودند شکست صاف لغزان که قدم علماء در آن ثبات نگیرد طمع است و اقعا طمع هر کس را مبتلا اند تا رو ببندازد فرمودند استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه برید بخدا از طمع که بکشد بطبع یعنی بظلمت قلب و نور داخل نشود چند کلمه هم از کلمات حضرت امیر علیه السلام بنویسم عز من قنع ذل من طمع ان الطمع فقر حاضر الی آخر

شمه از کلمات [illegible] علیه السلام

ایضا الطمع مذلة حاضرة ایضا الطمع رق والیاس عتق طمع بنده بهتر طمع آزاد
القانع ناج من آفات المطامع قانع نجات یافت از آفات طمعها الحرص عناء مؤبد
الطمع رق مخلد ایضا المطامع تذل الرجال الموت اهون من ذل السوال طمعها
مردان را ذلیل کرداند مرگ آسانتر است از ذلت سوال الخلاص من اسر الطمع بالکساب
الیاس خلاص از اسیر طمع با تحصیل نومیدی از مردم است المستریح من الناس القانع
الحریص عبد المطامع راحت از خلایق قانع است و حریص بنده مطامع المریب ابدا
علیل الطامع ابدا ذلیل ایضا الطمع مضر ایضا الورع جنة الطمع ایضا میفرماید
ایاک ان توجف بک مطایا الطمع دور باش از آنکه مرکب کش طمع ترا بردوشته
بی اختیار سازد و بمهالک و معابر اندازد اگر آنچه از ذم این صفت از حضرت رسول و ائمه رسیده
رسیده ذکر شود کتاب علاحده میخواهد معلوم است بیکاری و چشم بمال مردم داشتن طمع
آرد و طمع بسوال و توقع کشد و سوال از رجال بدترین اعمال است حدیث موعودات
هر کس یک باب سوال بر روی خود کشاید خدا هفتاد در احتیاج بر روی او کشاده
حضرت امام زین العابدین علیه السلام در عرفات دیدند که خلایق مشغول ذکر و دعا و مناجات
هستند و جمعی از سائلین از خلق سوال مینمایند و خلق را از حال ذکر و توجه و خشوع باز
میدارند فرمودند این جماعت بدترین خلق هستند خلایق متوجه خدا بجد ابتهال و اینها متوجه
بخلایق حضرت امیر علیه السلام میفرماید المسئلة مفتاح الفقر سوال کلید فقر است
ایضا السوال یکسر لسان المتکلم و یکسر قلب الشجاع سوال زبان ناطق را می شکند
و قلب شجاع را شکست دهد بلی والله زبان را لال کرداند و قلب را از کلال و ملال

میفرماید

میفرماید التقرب الی الله بالمسئلة والی الناس بترکها تقرب بسوی خدا با سوال کن
و تقرب بخلق بترک سوال میفرماید العز مع الیاس والذل فی مسئلة الناس
عزت در نومیدی از خلق است و ذلت در سوال از خلایق میفرماید الجوع خیر
من ذل الخضوع گرسنگی بهتر است از ذلت خضوع در نزد دیگران آن بزرگوار فرموده
لحمل الصخر من قلل الجبال احب الی من منن الرجال واضح است لازم طمع و توقع
از خلایق ذلت و خضوع و شکستگی است در نزد ایشان و تملق حضرت رسول صلعم میفرماید لیس
منا اهل البیت من اذل نفسه طائعا از ما اهل بیت نیست کسیکه باختیار نفس خود را
ذلیل کرداند لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه میفرماید لا یصلح الملق الا للوالدین
والامام العادل تملق بغیر والدین و امام عادل روا نیست حضرت امیر میفرماید امنن
علی من شئت تکن امیره واستغن عمن شئت تکن نظیره وسل عمن شئت
تکن اسیره احسان کن بهر که خواهی امیر او باش از نیکی عبید احسان بهتر باحسان بزرگان را بنده توان کرد
بی احتیاج و بی اغنائی کن بهر کس که خواهی و مثل او باش سوال کن از هر کس که خواهی اسیر او باش
بهر کس اظهار حاجت کردی اسیر و ذلیل او هستی منت از دیگران کشیدن برای کسیکه غیرتی دارد بدتر
از هزار سال زندان است بزرگان دین ما را آن غیرت و فتوت و عزت نفس بود ندانم چه شد
کثیری از ما را خوش آمد گوئی و نفاق را تمه نان نموده ایم ظاهرا مدح گوئیم و در باطن عداوت نمائیم
تدریجا عزت و فتوت و غیرت جان از میان رفته که جوانان گردن کلفت را می بینی جهت
کسب را قبول نکرده اعمالیکه سرا با ذلت است قبول نموده اند مثلا [illegible] نوکر خانم را بهبهت الله
گذارد و کون اطفال آقا را بشوید خدمتکار و نوکر است پیاده در جلو ... که سواره رواننه

فانوس بدوش میکشند و در میان اقران نعتی است که من چاکر فلانم بعضی بیغیرتان پیدا شده که زنان
از لواط دادن خود یا اولاد میخورند و بچه‌ها برای آغایان مثل عروس زینت میکنند و نازدفیع
بخرج میدهند و بالای همه بعضی ~~را لقب ...~~ در امور ملت‌اند آلت کلمه بعضی زنان بدبخت
و بعضی زنان با خراج ریح در مجالس و فحش بپدر و مادر و زن خود و مردم و حرفهای رکیک بعضی
مسخره‌گی میمانند شیخ جعفر رشت ملای تبریز است سید شلغم بعضی بکله خوابیده کون را شمع
در کون نشی گذارند در مجالس بدهند هبابی بول میگیرد بعضی بنوه فروختن کاوه دمش سگ کنند
بعضی بانواع بیحیائی و لوطی گری بعضی زنها پیدا شده اند بدجنس که و هرزگی بعضی برای پول
جعل میخورد و مردم را بخندانند بعضی باصرار و اظهار کوری و شلی و لالی بعضی بسوال و گریه دروغ
بعضی بافتادن بدرهات و استعقاق اظهار بیچارگی و دعا بعضی باظهار عبادت و زهد کثیر در رجب
بدرجه ای که قبول کنند شهادت ناحق را ارزان میفروشند کثیری بعد رفتنها رفته درویش
و مدح علی را مایه نان کنند جمعی شبیه خوانی و سرایای خلاف شرع را آلت مایه معاش ساخته اند جمعی غزلخوانی
و هرزه گردی بعضی افسونگری و دعا نویسی و فالگیری و رمالی دروغ و طالع بینی و طب دروغ
و کیمیای بیفروغ بعضی کاغذها بدست بدر رفتنها که من فلان ملا یا فلان سید یا فلانم چند روز است
گرسنه‌ام بعضی در محلات اظهار احتضار میکنند بعضی اهل بازار را بیزار میکنند کثیری از آنها که کار
منتسب بیغیرت‌اند هم کسب را بر خود و اولاد حرام دانسته مثل این سالها تمام در شهرها و دهات
در فراع دخترها و در خانه‌ها و محلات و بازار و مسجد و منابر تکدی مینمایند و هرکس بیرون میشوند
با کمال بیزاری فلوس جمع میکنند مشت مشت از بازار مینمایند جمعی گدائی منتظرند که مجلس
ضیافت و طعام است نا خوانده داخل و با رندان غیرت میخورند و بلور اعیب میبرند هر

فحش بده و با نعره مشت بکره و لش بزن و ده نفر زور آور جبه از مجلس بیرون میکشند
بیرون رفتن محال است رزالت یکی از کان چای آبیاری میبرد سادات در مجالس اصلاح خلق
و در مساجد بر آن احکام و مواعظ منابر را میگیرند بلدها بسر مردم میآورند فتنه عرض مردم
کرده میگیرند کوتک زده میگیرند کوتک خورده میگیرند آبرو میدهند صدمات وارد میکنند
بلیات بی‌ای بک فلوس بسر مردم میآورند آنها نکه لباس علمی پوشیده و نام خود را طالب علم
گذاشته بعضی که طلاب علم حقیقی و ارباب فهم و فطانت و تقوی و دیانت هستند از دیانت
و رزالت و شرارت تحرز دارند بیچارگان در گوشه‌ها با کمال صعوبت گرسنه و زحمت بسر میبرند و آنها
که صورت محض هستند این از همه با تهدید و تخویف و شرارت و سوال و اصرار و ابرام از مردم
میگیرند و تعیش مینمایند بعضی بدزبانی و هتک عرض بزرگان و ارباب ثروت تحصیل نان کرده اند
بعضی که ادون و ارزل هستند با مور حتی و غیرها میرسند و بسر کسی که میتی از او رفته بلا ملی آورند
و بعضی فی الحقیقه بجایت یکی از شما اسیر و دزد سائر مردم را با انواع حیل غارت مینمایند و کثیری
از خلق را فتوت و غیرت مفقود گشته تکدی را مایه معیشت ساخته اند بهر اصرار میکنند و نقود
اندوخته میکنند حیله از مرد و زن بکار میبرند که عقول حیران است و اصرار عتابکی دست و تزویر
قاضی و پیش و ریز و ایشان متعارف عمل مردمان و جمعی چاکر بعضی از اهل دیوان و فراشی و رهداری
و داروغه‌گی و تبعیت آنها را مایه غارت مردم کرده حیل و افترا با مردم می‌بندند و عرض و مال
خلق را با تلف میرسانند ملاحظه فرما اگر اینقدر جماعت را کسب و صنعت و علم و حکمت بود چگونه
بانی رزالتها راضی میشدند والله لسکه این اعمال شیوع و انتشار پیدا کرده دیگر قبح از انظار
برداشته شده حتی تمام وظایف و استمرارات و انعامات دولتی با هل فن نمیرسد و میشود

از همه بدتر انکه هم امید و توکل از خدا تعالی قطع کرده متوجه بخلایق شده اند کانه هرگز
آیه شریفه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من
یتوکل علی الله فهو حسبه بگوششان نخورده و یا آیه ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین گوش اعتقاد نکرده آیا در قرآن ما نخوانده اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا
بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و یا آیه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
آیا خدا نمیفرماید و کاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم و چون
اهل کسب و صنعت و رعایا و ارباب ثروت اکثر اهل ملت را باین درجه متوجه بخود دیدند
کثیری از ایشان از وحشت کمال تحفظ در حفظ و جمع مال نمودند و حرام و حلال را فرق نگذاشتند
بازار کذب و خیانت و تزویر و شرارة و احتکار و لئامت رواج گرفت پس خدا تعالی بحسب وعده
که فرموده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم رحمت خود را قطع فرموده در
ذلت بر روی این امت گشود و چون ورع و عفاف از میان رفت و اکثر خلق بجمع و اکل حرام
پرداختند دعاها نامستجاب شد و قلبها قساوت گرفت و اعمال نامقبول آمد کیف کان بجهت بیان
وعده که عرض شد باید ثابت کنیم وجوب اجبار هر کس را که قادر است بر کسب و عمل و تمکینه
پس میگوییم شبهه نیست در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر بهر کس از اهل اسلام که قادر باشد
و ضرر و مفسده نداشته باشد و امید رواج و قبول باشد و شبهه نیست در اینکه هرگاه علما
و امراء ملت بتقویت سلطنت بطریق هدایة و نصیحت و یا اجبار و کراهت امری را در میان ملت بخواهند
اجراء کنند می توانند و میگوییم شبهه نیست در اینکه هر کس قادر بر کسب معاش باشد خواه
تمام مؤنه سال یا جزء مؤنه آن را و با اهمال ترک کسب نماید مستحق نیست از وجوهات شرعیه

از زکوة و سایر وجوه شرعیه بخورد و بی شبهه این نصف یا بیشتر یا کمتر اهل ملت که بی کسب و صنعت
با کمال خوشی معیشت میکنند محققاً متمتع از وجوهات شرعیه و مواجب و وظایف دولت نیستند
و اینکه میگوییم نصف یا ثلث مثلاً کسب ندارند محققاً اگر در عدد نصف باشند در اموال و عیش این
بی کسبان چند مقابل کسب کنندگان هستند غرض اینکه شبهه نیست که اکثر این بیکاران بعناوین
که اخذ مال مردم میکنند حرام است بلکه میگوییم درد بیدرمان این جهت کاش مستحقان از وجوه
شرعیه و احسانات و موقوفات بقدر غیر مستحقین می خوردند و میبردند همه میدانند مستحقان
در کمال تنگی در گوشه ها بقدر هزار یک غیر مستحقین تعیش نمی کنند و هم چنین اموال دولت
هزار یک را آنها که اهل کار و قابل مواجب و وظایف هستند نمی برند و اعمال شرعیه و عرفیه
هزار یک در دست اهل جاری نمی شود پس این قدر بیکاران که غالباً بجهت صدمه بر اهل کسب
غالب آنها را هم بر حرام مرتکب کرده اند ایشان را نهی از این منکر بر عموم مسلمانان واجب است
در صورت امکان و بی شبهه عقلاء امراء و علما و بزرگان اهل ملت با موافقت سلطنت که اهل
این شورای کبری شده اند نهی میتوانند ایشان را و بعد از نهی باینها بطوریکه ذکر خواهد شد بی شبهه
خلاصی اینها از این حرام و اقدام اینها بتحصیل مؤنه خود شان و عیالشان و اداء دیون شان و غیرها
موقوف است بر اقدام بهمین نظام و کسبی و اهل در انتظام و این واجب را که ترک کرده اند
امر بآن اگرچه بطور اجبار باشد واجب است پس اول علما با موعظه حسنه و تصنیفات و بیانات
و بندای بلند در مساجد و منابر و مدارس و اسواق در جمیع بلاد شدت حرمت و عذاب اکل حرام
و اخذ وجوهات بلا استحقاق و قباحت ظلم و ذلت سؤال و ذلت طمع و مفاسد بیکاری و فواید
کسب حلال و ثمرات علم بر احکام دینیه و اشتغال بصنایع و عیوبات بطالت و ذلت ملت و غیرها را
چنانچه گذشت بعضی و بکتب سیر و خلفا و ائمه خود و اصحاب و هکذا سایر مرغبات را ذکر نمایند
و علما با امراء و رجال بلاد در اقدام بمنع از بیکاری بطوریکه ذکر خواهد شد اجبار را بفرمایند

و محققاً بدانند که این دو سه معالجه معظم اگر در اسلام جاری شود امید هست تمام تمام خواهند رست
والله و خطر مرگ و فنا و اسیری باشند یکی همانا تبدیل دخل و خرج دولت است بعد از تکثیر اموال غیبت
چنانچه ذکر شد با سپردن اعمال و مواجب و وظایف به اهل بینش و تکثیر عسکر و احتیاط تام از خارج و داخل
دیگر عدل و مساوات و انصاف و مواسات و اجرای احکام اسلام و ترک رشوه و جریمه بلا کلام
دیگری که معظم از همه است بیکار نگذاشتن فردی از افراد ملت و کار پیدا کردن برای همه و قدغن تام تمام
از سؤال و امثال آن که این بیکاری ضرر دین و دولت و سبب هلاک امت و منفی ناموس و غیرت
و منافی عقل و حکمت و خلاف قانون شریعت و علت دنائت و رذالت است و این اجزای بیکار را
بکار آرند و هر یک را به عمل لایق خود وادارند و از چشم شنیدن و از گوش دیدن نخواهند محققاً اجبار این
بیکاران تبه روزگار را شرار حرام خوار بر کسب و کار موجب رضای کردگار و خشنودی رسول مختار و حفظ
غیرت و عار و خلاصی از عذاب نار و بعد از تقلیل نان و یا فقی لذت استغنا سبب طلب رحمت و دعای
خود ایشان است در لیل و نهار بلی حکمی است ابنای دوایر او بار و زمان خطور کند در رد مقصود ما یکی مناسب
اذهان خشک مقدسین بی درایت و دیگری موافق الطاف رفقها با دقت و اهل فطانت اما اول
اینکه بعضی از اذهان خیال کنند اینکه این ترغیب و تحریص اهل قدرت بر کسب و صناعت و تحصیل ثروت
تحریص است بر مال و جاه دنیا و جمع حطام این عاریت سرا و حال آنکه هر چه جز آن فنا و مال و جاه هیچ بی وفا
و هر فقره از آن بیا بحکم کتاب خدا و احادیث رسول الله و خطب و احادیث ائمه و خلفا و کلمات حکما
و امثال عرفا و مواعظ علما و نصایح خطبا که عقل عاجز دارد از حصر آنها پس مناسب است که تأمل آن
دل نبندد و در قید تحصیل آن نباشد پس چه ضرور زحمت کسب و صنعت پس باید رو کرد بعبادت و طلب آخرت
ذخیره آثار باقیه دست ناوصل شده با آخرت خدا میرساند باید توکل نماید اگر در جواب این شبهه و وهم است
میگویم سوراخ دعا گم شده بلی چون دنیا بیوفا است باید دیگران زحمت بکشند ما آسوده بخوریم پس باید بشوم خود
و عیال بگردن دیگران اندازیم زحمت ظلم و دزدی و شرارت و غضب و دعوای ناحق و انکار دیون و سؤال

و تکدی

و تکدی و ابرام و تزویر و اخذ صدقات است مال مردم را از دست ایشان باید گرفت و چون کسب
کنند که مشغول کسب هستند و چندان فراغت نیافته اند که لذت عیش و عشرت و تجملات
و سیاحت باغات و غذاهای خوب و لباسهای مرغوب و عمارات عالیه و زنهای جمیله و غیرها را
دانسته باشند یا در فیه و فکر آنها باشند آنها نافهم مثل حیوانات بقدر قوت لایموت باید ایشان
بس است مثل حیوانات کار کرده تحصیل نموده این بیکاران که لذاید و عیش مرا فهمیده اند و اهل
ذوق هستند از دست ایشان گرفته عیش کنند بلی دنیا بیوفا است بعضی از صوفیه اهل ذوق
عجب نعمتی دارند میفرمایند چون محبت دنیا بیجا است و مانع از رحمت و تقرب بخدا است
باید اتباع و مریدان و درویش و قلندران و طلاب و دزدان که دست ارادت بشیخ ایشان
داده اند فیض بمردم برسانند باینکه با تکدی و ابرام و دزدی و اجبار مال مردم را از دست
ایشان بگیرند و محبت مال را از قلب خلق بیرون کنند و نمیدانم پس باین تعمد اگر
باید فیض رسانند و از قبض و ید ایشان بگیرند یا باید ایشان بی زحمت استراحت کنند
خوب است هر مقدس صورت که ارجاع بکسب و صنعت و تحصیل مال و ثروت را طلب دنیا
و مذموم توهم کرده تقلید بآن طایفه صوفیه کنند بلی اگر قوه نکرده باشند عیالگر گرده اند
ایا طالب دنیا و دشمن خدا آنکس است که بجان و تن خود زحمت دهد و مشقت کسب افتد
و بکد یمین و عرق جبین تحصیل معاش کند تا بمردم کل نشود و از خلق سؤال ننماید و بمردم
ظلم نکند و ذلت و منت نکشد و بتوقع بیجا از خلق و بمدح بیجای دهنده و ذم دریغ نادهنده
گرفتار نگردد و با صاحبان مال عداوت نکند و از دزدی و ظلم و اخذ صدقات بحرام و حکم ناحق
و شهادت ناحق و حمایت ناحق و ادعای ناحق و شرارت بخلق خدا مرتکب شود و با اهل و عیال

در اوباش و بیکاران

و والدین دارحام و مهمان و مسلمانان و ستعد بهداحسان نماید و بمصارف نافعه بال اهل فقرا ازمدارس

و مساجد و مکاتب و اعانت علوم و صنایع و غیرها خرج نماید این است طالب دنیا یا آن تنبل

بیحیا که بانواع جور و جفا بار خود بدوش دیگران گذارد و خود را درسایه ها بپروراند اگر

چنین بود چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله شبانی و تجارت میفرمود و حضرت امیر علیه السلام مزدوری دهقانی

و زراعت و سایر بزرگان و اصحاب و عباد و ائمه تحصیل مال و معاش با کسب و صنعت میکردند عجب

فهم دارند این مقدس نمایان و هم چنین بعض ظاهر فهمان ذم غنا در احادیث و قرآن

دیده و مدح فقر شنیده چنان گمان کرده اند هر فقیر از هر غنی نزد خدا مقربتر است مثلا

آن دزد خدانا شناس با فراشی ناسپاس یا سائل ارذل ناس که برای یک پیاز سر میبرند

و یا آن رذل اشخاص که بیک استکان چای ایمان میدهند از فلان غنی صاحب ملک و کمال

و بانی بناء خیرات و احسان و دستگیر و حامی مسلمانان بهتر باشد بلی فقر فخر پیغمبر است

و زینت سلمان و ابی ذر و مقر حیدر صفدر و جمال اصحاب آل سرور و اما برای اکثر

اشخاص الفقر سواد الوجه فی الدارین بلکه کاد الفقر ان یکون کفرا بلکه

برای بعضی موجب کفر و ارتداد است الفقر من قواصم الظهر در دهر مند از

این میدان با حفظ دین و ایمان میخواهد بیرون تازد و جوان هنر پرور میخواهد که

که بارستم دستان فقر دست بگریبان یازد این اجازه و اوباش و بندگان شکم کجا و آن فضایل

که برای فقرا است کجا کسیکه برای یک استکان چای هزار معلق زند یا برای یک لقمه نان هزار

فحش قبول کند یا برای یک فلوس رشته عفت و عصمت بگردن افکند برای او فضایل سلمان و ابوذر

کو کی یا درجه اویس و میثم چونی حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید ایمان بنده کامل نگردد تا صاحب

پنج خصلت نشود توکل بر خدا و تفویض بار تعالی و تسلیم امر اله و رضا بقضاء الله هر کس دوست

دارد لله و دشمن دارد لله و بدهد لله و ندهد لله ایمان را بکمال رسانیده عجب ما جماعت فقرا ایم

توکل و تفویض و تسلیم و رضا تحصیل کرده ایم بالله اگر این اشخاص عداوت و محبت ما همه برای

دنیا است ندادند یا از آنچه خواستیم کم دادند دشمنیم و اگر دادند ما را آنکه میدهند ظاهرا دوست

حضرت سید الساجدین علیه السلام در بعض ادعیه صحیفه سجادیه عرض میکند خدایا بی کفاف بده

و محتاج خلق مگردان فافتتن بمدح اعطانی و ذم من منعنی یعنی مبتلا گردم بمدح آنکه

بمن میدهد و ذم آنکس که نمیدهد کاش مدح و ذم تنها بود اینقدر فحش و سب از اهل توقع

و سؤال و فقرا برای بزرگان شنیده ایم از آنها که از من دارا ترند و کمی حیا و غیرت ندارند

در حدیث معراج است که خدا تعالی فرمود یا احمد محبت فقرا و تقرب بایشان تقرب است نزد من تعالی

عرض کرد الهی فقرا کیانند فرمود آنها که بکم راضی هستند و بگرسنگی صابر و بر نعمت شاکر و شکایت

از گرسنگی و تشنگی نمایند و دروغ بزبان نیارند و بانچه خدا خواسته راضی و غضبناک نیستند

و آنچه از ایشان فوت شود غمناک نگردند و آنچه از دنیا بایشان رو آورد شادمان نشوند بلی گویا

مقدس نمایان چنین فقرا را فرض کرده اند البته وجود ایشان در این عصر جز در عالم فرض

و خیال نخواهد بود در حدیثی آن بزرگوار میفرماید غنی با زیادتی مال نیست غنی غنای نفس است بگو

بی فقراء اینزمان این صفت را دارند برادر صبر بر فقر و حفظ دین در نهایت صعوبت است

حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید خدا تعالی وحی کرد بحضرت ابراهیم خلیل ای ابراهیم ترا خلق

کردم و مبتلا ساختم باتش نمرود اگر فقیر می ساختم و صبر از تو بر میداشتم چه میکردی عرض کرد

خدایا فقر برای من اشد است از نار نمرود خداوند فرمود بعزت و جلال خودم در آب و زمین

مثلا از من توقع عطا منعنی

بدتر از فقر چیزی خلق نکرده ام تا حضرت رسول میفرماید اگر رحمت خدا بر فقراء امتم نبود نزدیک است
فقر کفر باشد در دعاء حضرت امیر علیه السلام است اللهم صن وجهی بالیسار ولا تبذل
جاهی بالاقتار خدایا ابروی مرا حفظ نما با دارائی و قدر و منزلتم را پست مگردان به پریشانی
پس روزی بخواهم از آنها که از تو روزی خواهند و عطوفت و نعمت خواهم از اشرار خلق تو پس
مبتلا کردم بحمد و ثنای دهنده و مفتون کردم بمذمت و عیب گوئی بدهنده و حال آنکه توئی ولی عطا
و منع و توئی بهر چیز قادر ای برادر مال خصوصا در این عصر وسیله نجاة است از دین دادن
و سئوال و منت خلق و ذلت و زنا و حرام خوردن و مدح و ذم خلایق بیجا کردن و شرارت
و عداوت و بخل کردن و مردم را بنگ انداختن بلکه مال و ثروت محل کسب شرف و ذلت است و نجاة
ملت از مذلت و شیوع علم و حکمت و رواج قانون و ضعف فقیر را در نزد خلایق قرب و منزلتی نیست
و اقوام و عشایر و عیال و اولاد از او اعراض کنند مذلت قرض داری و شرمندگی عیال هزار درجه از مرگ
بدتر است و حرف عاقلانه و کلام صحیح مرد فقیر در نظرها سست و نادرست آید و علم و حکمت
شخص پریشان مخفی ماند حضرت امیر علیه السلام میفرماید الحکمة مع الثروة یقظان و مع الفقر
نائم و میفرماید الفقر یخرس الفطن عن حجته و المقل غریب فی بلدته پریشانی لال
گرداند شخص زیرک و فطن را از حجت خود و نادار غریب است در وطن خود مثلا من بیچاره اگر مالک
صد هزار تومانی ملک بودم و لقب فلان العلماء یا ملاذ الشریعه داشتم این کتب و سایر تصنیفاتم وقعی و قدر
دیگر بود ولکن بیچاره با ثروت موش و گربه خود را الفوق ثریا میرساند باز حضرت امیر علیه السلام صح
میفرماید وقتیکه دنیا بکسی رو آورد محاسن و کمالات و عقل و حکمت دیگران را باو عاریه دهد جلوه
در نظرها بدهد و هنگامیکه دنیا از کسی رو گرداند محاسن و کمالات خودش را از دست او بگیرد و در نظرها

خوار نماید

خوار نماید مختصر بهتر آنکه از این زیاده طول ندهیم زهد و تقوی و رضا بقضای خدا مطلب دیگر است
طماعی و سائلی و ذلت و منت و حرص و نیافتن مطلب دیگر و اما آن سئوال که حق علماء است بطریق
فقاهت علی ایندا این است که بگویند بلی کسیکه قادر بر کسب باشد و انجام امری از امور شرعیه حفظ
نظام او را مانع نباشد واجب است کسب مال نماید بطور حلال و از وجوهات شرعیه و یا سایر طرق
محرمه که ذکر کردی از مردم نگیرد و این واجب را ترک کننده و حرام را مرتکب شونده در این عصر
بسیار هست و امر بمعروف و نهی از منکر بهر واجب است و هر یک تنها تنها نمی توانند و باجتماع می توانند
فلهذا اجتماع و نهی لازم است لکن این اشخاص بیکارند که میگوئی بعضی خود دارا هستند و میخورند
و بعضی اقدام بامور شرعیه نموده بحق میبرند و بعضی را مردم بمیل و رغبت میدهند و سایرین
هم عمل خود را بعنوان حلال و شرع جلوه میدهند پس مرتکب حرام و ترک حلال هم معلوم نشد
اگر نهی هم میکنی ضمنا نهی از حلال کرده خواهی بود و اگر بمقام تشخیص و تمیز آئی اولا مشکل است
و ثانیا اشتباه کاری زمانیه و ثروت و مال خود را کتمان کنند و ثالثا چگونه از حال و عمل خلق
تجسس کنی تا معلوم شود مرتکب منکر و تارک معروفند تا امر و نهی نمائی و حال آنکه شرط جواز
امر و نهی علم بارتکاب مامور و منهی است بحرام و ترک واجب و هنوز ندانسته تجسس و کشف عیوب
تفحص
و معاصی مردم خودش حرام است چگونه باین اقدام توان کرد و نظر این است آنکه ما میدانیم
اجمالا در این بلد شرب خمر در خلوة هست و یا زنا می شود و یا تارک صلوة و صوم مثلا هست
ولکن تعیین نشده کیست اگر تجسس کنیم معلوم میشود مع ذلک تجسس جایز نیست پس در این
صورت جز موعظه و نصیحت بطریق اجمال و عموم راهی برای امر بمعروف و نهی از منکر نیست
و نمی توان یکان یکان مردم را بکسب و صنعت وا داشت و جهت شیوع و اکثر معاصی همین نهی از تجسس است

جواب میگوئیم بلی مخلوط و مشتباه بسیار هست و تجسس عیوب هم جایز نیست ولکن بهما
بچند طریق از این اشکال تخلص توان کرد اول آنکه غنا و نیلیکه در شرع مورد حکم و جواب
یا امر متعلق بغیر آنها مثلاً شده مثلاً خصوص حرام را عرض کنیم دو قسم هست قسمی است که غرض
شرع از منع از آن این است که فاعل آن عمل را مرتکب نشود زیرا در آن مفسده هست
راجع بخود آن عامل و منع دیگران او را از آن عمل بعنوان این است که این شخص معصیت
خدا میکند و باید عاصی را ردع و منع کرد و اگر از او صادر شود نه بعنوان معصیت مثل
آنکه جاهل است یا ناسی یا مثلاً مکره یا مضطر مثلاً در اینصورت منع لازم نیست بلکه
در جاهل بموضوع ارشاد هم لازم نیست مثل آنکه کسی چیزی را طاهر دانسته و میخورد و یا آب
دانسته شرب مینماید و حال آنکه تو میدانی آن نجس است و این شیء خمر مثلاً بلی آن
کسی که جاهل بحکم شریعت است تعلیم احکام و ارشاد واجب میشود بشرائطه و قسمی
دیگر هست که شریعت نهی فرموده و غرض از نهی این است که آن شیء بوجود نیاید
و وجود آن در عالم مبغوض و خلاف غرض شارع است مثل آنکه کسی مؤمنی را بخواهد
قتل نماید عمداً و علماً نهی باید نمود که نهی از منکر است و اگر جاهل هم باشد یا مخطی هم
باشد مثل آنکه او را کافر مهدور الدم دانسته یا آنکه بخیال او سنگ دانسته تیر میاندازد
با آنکه معصیت نمیکند و اما تو که از واقع مطلع هستی باید او را ارشاد کنی که این مؤمن است
و ردع نمائی از باب آنکه وجود قتل نفس محترمه اگر چه نه بعنوان معصیت باشد مبغوض شارع است
و در مسئله ما توان گفت بعنوان آنکه حفظ نظام و عدم تضعیف قوه اسلام مطلوب
شارع است و عدم آن مبغوض شارع است بطوریکه اگر جزئی مخل انتظام و مضعف

شوکة

شوکت اسلام باشد اگر از شخصی یا از جماعتی سر زند اگر چه بعنوان معصیت نباشد رفع آن بر قادرین
لازم است بهر عنوان که ممکن است باید برفع آن اقدام نمایند مثلاً فرض فرما اگر
جمعی در بلدی در تاریکی شبها همه شب میریزند بخانهای مردم یا قتل نفوس میکنند یا بعرض
و عیال مردم دست اندازی میکنند یا عیال مردم را میبرند یا اموال مردم را غارت میکنند
و اهل آن خانه‌ها در بر دفع آنها نیستند و خود مرتکبان بلباس منکر و صورت بسته می‌آیند
و معروف نمیشوند و دفع آنها موقوف شده بر اجتماع جمعی از مسلمین که در محلات گردش
و در خطان کشیک کشند و اشخاصیکه محتمل است از آن جماعت باشند در پی آنها افتاده تفحص
حال آنها و تجسس کنند تا معلوم شده ردع نمایند آیا توان گفت که در اینصورت تفحص حال
مستورین و کشف عیوب مسلمین حرام است باید تفحص نکرد تا ستر عیب مرتکبان شود
و مسلمانان گرفتار و رسوا نگردند یا جمعی کثیر رواة اخبار دینیه واقع شده‌اند و یقین
هست که مخلوط شده‌اند فساق و کذابان و جعالان بعدول و صدوقان و هم در صورت
خود را مؤمن بخرج داده‌اند آیا باید تجسس کرد و تا صدوق و کذوب متمیز گردد
و یا شبح حطالبیکه از دین نیست بدین داخل نشود یا آنکه حاکم شرع که جمعی را مثلاً
صد نفر در نزد او تعدیل کرده‌اند و او علم اجمالی پیدا کرده است که نصف این اشخاص
فساق و مرتکبان شهادة زور و مبطلان حقوق خلق در باب جمیع و حکم از حاکم شرع
بناحق هستند و نصف دیگر عدول و حق گو هستند و این قاضی را واجب شده است
که قضاوت و حکم نماید و فصل خصومت فرماید در اینصورت اگر تفحص نکند یا شهادات همه را
متفقاً قبول و حکم خواهد کرد و یا همه را رد خواهد کرد یا ترک قضاوة و هم مجدوراست

پس

واگر تجسس کنند فاسق و عادل متمیز خواهند شد آیا سفرا باید ترک فحص کنند و کشف عیب است سیما
وامثال اینها که بسیار است و در محل بحث با هم میگوییم در ترک فحص اختلال النظام است
و کسر شوکة اسلام و تلف حقوق ضعفا و فقرا و ایتام اما اختلال النظام مکرر ذکر
شد که در بیکاری نصف خلق ایران که بدیهی است معاش ایشان باخذ از دیگران است
چه قدر رها جانی کسب و صنعت را بار گران بر دوش افتاده و ثروت و مکنت و صنعت و تجارت
و زراعت چه رو بانحطاط نهاده همانها که تمام سال جان میکنند و مشقت میکشند دیگران
آنچه دست آورده اند بهر حیله و وسیله از دست ایشان میگیرند بحدیکه اکثر ایشان از امکان
کسب و زراعت افتاده بلکه کثیری از برای فقر و عریانی و گرسنگی و ذلت و مشقت در کوشش جان
داده و کثیری ترک وطن کرده بپناه کفار رو نهاده اند و آنها که مثل سنگ جان سخت
کرده ایستاده اند ذلیلتر از یهود اند غنی و فقیر لقمه نانی از خوف ظالم و دزدان و اکابر
و مدعیان ناحق و سائلان براحتی نخورند و شبی براحتی نخوابند و روزها که در ترس
بشب نمی آرند اختلالی از این بدتر دیگر چیست و اما کسر شوکة اسلام واضح است انجم
دخل و لشکر و ملت است بجلالت و جاه و جلال و خدام والبسه واقمشه این بیکاران بخرج میرود
و صاحبان ثروت را مایه در دست نمیماند و فراغت حالی نمیشود و اطمینان در دل پیدا نمیکرد
که اموال گذشته را اینها ببازند و کارخانها درست کنند و مدارس بکار اندازند و قوه
حربیه و قدرة عسکریه اسلام را تقویت دهند و غیر اینها که واضح است در این عصر لازم است
و در میان ما نیست و اما تلف حقوق فقرا و ضعفا خداوندا نیست که بچه درجه رسید
کسانیکه از بزرگان خانه‌ای دارند و قوتی و کسی دارند یا ناطق و زبان آورند یا بیجا و قوة قلب دارند

علاوه بر انکه بر بیچارگان و مستحقان ظلم میکنند و بیکار و زحمت حقوق مردم را میبرند بعرض رسانیدیم
و هم میدانند اکثر اعمال شرعیه و عرفیه را کسانی بدست گرفته اند که هیچ یک اهل و لایق آن
عمل نیستند که اقدام میکنند و بطور قانون حق اسلام اقدام نمی نمایند مع ذلک حقوق مقرره را هم که
اکثر برا دارائی و مکنت هست مع ذلک میگیرند و میخورند آنها که اهل و مستحق هستند ایشان محروم مانده
و اکثری بخلاف شریعت طاهره جبرا و ظلما اخذ میکنند بسیار کرون کلفتان تجمل فوق تجمل میکنند
و بیچارگان که حق ایشان هست گرسنه و پریشان جان می سپارند هر کس بیحیاتر و زبان آورتر و فوتر
باشد با وسایط و حیل و تدابیر آنچه مقصودشان است حاصل است عجب بیگانه در میان مسلمانان
بر پا شده کاش لازم شد از مواجب و وظایف و موقوفات و وصایا و احسانات و وجوهات شرعیه
و تصدقات جمیع هدایا همه با اهل و غیر مستحق برسد و اهل و مستحق محروم باشند حالا تو میگویی تجسس
نشود و این اختلال باقی باشد طریق دوم انکه این اشیا که بیکارند نا اهل میبرند یا از دولت است
آیا میگویی دولت تفحص نکند که کدام اهل فلان عمل هست و نفعی از او بمملکت هست و کدام نیست
این را تفحص نکند و مواجب و وظایف را بدانند که با اهل و محتاج و باجا میدهد یا بیجا میدهد بلکه
بی تفحص بمحض دلخواه بهر کس که در سابق میداد بدهد یا هر کس که اصرار کرد بدهد آخر لا محاله تفحص
و چنین میخواهد یا موقوفات است آیا [illegible] تفحص از دولت یا علما ملت یا موقوف علیهم نشود
که این متصرف اهل است و انکه میگوید متولی است عمل میکند یا نه یا میگویی متولی و متصرف تفحص
نکنند که آیا باین شخص میدهد و دارای آن عنوان هست که در موقوف علیهم شرط است یا نه یا زکوات
و احسانات و صدقات را میگویی دهند که از احکام شرع باید هر کس که میدهد تفحص از استحقاق و قدر
نکرده بدهد یا تصدق بالسائل و غیر سائل فقیر ندانسته بدهد یا میفرمایید رمال و فالگیر و جادوگر
و طبیب دروغ و درویش و غیرهم منع نشود کدام یک مخفی نمیخواهد یا کدام مخفی است آنچه شناخته
شده اصلاح آن کافی هست و آنچه شرع تفحص امر فرموده وافی هست طریق سیم چنانکه علما و امراء

استحقاق

درصدد منع این منکر برآمدند و معلوم شد که چنین حکم بحق و انتظام در اسلام می‌شود اکثر خلق که از اینها
دلخون هستند من باب الحسبه در نزد قضات اثبات خواهند کرد و در امور حسبیه مدعی ضرور
نیست و شاهد ناطلبیده مقبول است مثل شهادت بر شرب خمر حتی خود این نامستحقان بجهت تقلیل
اشتراک کشف حال یکدیگر می‌نمایند بالجمله ارتکاب تفحص و تجسس که نهی از آن شده ضرور نیست و طریق عمل
واضح شد ولی بیکاران بعوض خواهد رسید بلی اینجا یک سؤال اعظم هم است که جواب آن صعب است
و آن اینکه این علاج که تو میگوئی هرگز صورت نگیرد و پیش رفت ننماید زیرا تو این علاج را
اگر مخصوص آن بیکاران که از ضعفا و رعایا هستند می‌نمائی چندان ثمری ندارد اکثر آنها از بیچارگی بیکار شده‌اند
و زود هم منع می‌شوند و اشتغال ایشان چندان ثمر هم ندارد و اگر این را بطور عموم ذکر میکنی که بزرگان
و اقویا و اولاد و اتباع آنها را هم باعمال وا دارند و بیکار نگذارند و آن همه خلاف که از آن میبرند
قطع نمایند این صورت نمی‌گیرد زیرا در حالی که با جمیع بحث و ایراد و زجر و منع از اعمال خلاف مخفی
لضعفا است نمی‌بینی اگر از اولاد و اقوام و نوکران و بستگان امیری یا صاحب لقبی یا صاحب منصبی قوی
یا عالمی قوی یا بهر عنوان صاحب شأن حقیقی یا جعلی اگر ظلم نماید یا غصب کنند یا شراب خورند یا آدم کشند
یا طلب مردم نه دهند یا تعرض بعیال و اولاد مردم نمایند یا هر عمل خلاف کنند نه مردم حرفی توانند زد و نه حکو
حق منع دارد و نه حاضر مجلس‌ها که شرعیه یا عرفیه می‌شوند اگر اتفاقی افتد صد قصه و وسایط و نحو نحو وعده
و عوعا بالاخره رشوه موجود است همه مؤاخذات و ایراد و منع و حبس و کوتک و جریمه برای رعایا
و ضعفا است بلکه آنچه حقیقة وواقعاً از بزرگان صادر شود کالعدم است و حقی نیست و در ضعفا
حقیقة وقوع لازم نیست تهمت و عناد و طمع دخل کافی است پس چگونه ترک کسب آقازادگان و اتباع
ایشان دست توان زد مثلاً آقا ده پسر آقازاده دارد هر کدام ده نوکر میخواهی آقازادگان بعملی
مشغول شوند یا اتباع و خدم کمتر کنند یا مواجب مفت و وظایف جزاف نگیرند یا موقوفات
و وجوهات و رشوه و بازور گرفتنها ترک نمایند با آن نازو لطافت پس حالا تو که میخواهی بطور عموم

اینها بیکارها

اینها بیکاران را بکسب و عمل وا داری و از خوردن حرام باز آری چگونه می‌شود اکثر اینها
بزرگان یا بستگان ایشان عادت کرده مفت خوری و عیش و لذت و خواب و فراغت پرورده
سایه با نازو نعمت و لطافت پرورده اگر همه بزرگان خواهند شوریده و از این مطلب کردن خواهند
کشید بلکه امانت یا قاتل دولت و ملت و یا خلاف شریعت خواهند نامید مثلاً چگونه با نفر نوکر
فلان حاکم یا شاهزاده یا سرتیپ یا فلان را توان تخفیف داد اجزاء همه مرتب ناظر باشند یا نایب
ناظر صندوقدار یا آبدار یا ده تا بیست یا پنجاه تا نوکر یا صد تا نقره چاق و شاطر را
منع توان کرد آن چاقها که در سر هر یک چندان نقره را چسبانیده و صد تار ابریشم
گذاشته در جلو اسب دوانیده‌اند چگونه می‌شود یک چاق در زمین ماند پس فردا که آن
چاقها کله سالدات روس خواهند کوبید آن یک چاق را که بردارد یا صد تا قلیان
نقره را یک پیشخدمت کم شد آن یکی را که بمجلس آرد یا صد تا نوکر فلان حجة الاسلام
یکی کم شود فردا لازم شد از بازار یک کاسب فقیر را کشیده بمجلس مرافعه آورند فرضاً
یکی دستش یکی پایش یکی دامن یکی دماغش را و یکی یک گوشش را گرفت آن گوش دیگرش را
که بگیرد یا فلان شریعتمدار از علما امتیبن پنجاه نفر نشاکرد بی فهم برای مجلس دیگر اشتهار
ضرور دارد که اگر ضرور شد هر یک بطرفی از گرفتن زکوة یا امینی برای شهادت بروند
آن وقت کار مردم چگونه براه خواهد افتاد اگر ترکیب آقایان را میخواهی دست بزنی
برای هر یک نوکر و تبعه صد قصه و وسایط و تضییع یا بزور کشیدن بلکه بلوی موجود است لفظ
و اشریعتا را چه شده میگویند جمع شوید مگذارید قانون و تنظیمات میخواهند بگذارند
دیگر مردم چه دانند و همه احیای شریعت مقدسه میخواهند بنمایند پس ظاهراً طبابت تو غلط است

از اول شروع بطبابت کارهای بزرگ را پیش میاندازی از آنجا بنا میکوئی دخل و خرج دولت
موازنه شود و مواجب و وظایف بجا بنفقه و کارها باهل سپرده شود و از اینطرف میکوئی
عساکر دولت را زیاد کنند و با نظام و احتشام نگاه دارند و حدود مملکت را استحکام دهند
و از اینجا بنا میکوئی که کارها را بکار واداراند و قلب بزرگان را بیازارند اینکارهای
بزرگ اول شروع پیش نرود و باید در معالجه و طبابت از جزئیات شروع کرد و تدریجا بکلیات
رسید گفته آنکه جزئی را باید سد نمود که کلی نشود هر کلی مفتاح جزئی بوده و از تسامح کلی
گردیده جواب میکویم برادر من هم از اینجورها و وسواسها میترسم که میگویم مایوسم حالا تو
چرا اینهول و وحشت افتادی اینها محض فرض و خیال بازی است مگر اقدام شد که یکسبب بو...
افتادی منهم انچه دائم میکویم عقلا و علماء صلاح ندانسته رد کنند وانچه بهتر است بعمل نیابند و اجرا
دارند مع ذلک میکویم آنچه شنیدهٔ که باید توجه بجزئیات کرد تا کلی نشود حق است ولکن
هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد آن را در جائی میکویند که علل منظم و شئی صحیح و سالم
مثلا کسیکه در صحت است باو باید گفت که اگر جزئی دردی یا انقلاب معده یا زکام ماخوذ
احساس کردی بپرهیز بایست و معالجه کن که جزئی هست و معالجه با جزئی میشود اگر تسامح کنی
کلی گردد یا مهلک شود یا مملکتی در کمال انتظام هست آنوقت باید گفت که ای [illegible] کار
ملتفت باش جزئی خللی اگر از طرفی ظاهر شود زود سد کن که بکلی نرسد و افکار ادر
نکرده که گفته اند فان النار من عودین تزکی وان الحرب اولها کلام اری
تحت الرماد و میض نار ویوشک ان یکون لها ضرام فان لم تطفها
عقلاء قوم یکون لها جثث ضخام ولکن حالت حالیه ما جای اینکلام نیست

زیرا ما با امراض صعبه مزمنه گرفتار و دست ما در درمان از دواها عمار است از کلی و جزء فرضی
نیست مگر آنکه ما بآن گرفتاریم و جزئیات امراض ما از تسامح و تعلل بکلیات رسیده بلکه مهلکات
گردیده حال ما اگر بجزئیات بپردازیم حال کسی است که در میان شیر و ببر و پلنگ افتاده با اینحال
مشغول شپش کیری از بغل و لباس است یا کسیکه بمرض سل و دق و استسقا گرفتار است و خود دیگر
بیرون کردن خار از پا و کشیدن سرمه بچشمهاست برادر من [illegible] هم این است که گفته اند
لا نسب الیوم ولا خلة اتسع الخرق علی الراقع برادر من این امراض کلیه را باید دفع کرد
مریض ما در این حال احتضار جز بمعالجات قویه امراض قویه علاج نپذیرد و علاج کلیات اگر شود
جزئیات را طبیعت در حال بهبودی و صحت باقتضا و قوه خود دفع نماید اینقدر وحشت معنی ندارد
این وساوس را علت ترک معالجه نتوان کرد او لله اهالی ملت ما را بآن درجه هم وحشی شمار [illegible]
بزرگان که بدرجه معنی حریت و [illegible] غیرة و قومیت را فهمیده اند و همه را در قلب جوش و در سینه
خروش پیدا کرده اهالی ایران را آن استعداد تربیت کرده ذات است اهالی همه ملتی اینست
با این اتصال آبادی مملکت بهم و نزدیکی حدود مملکت بنقطه های تمدن سلطنت و اتحاد مذهب و ملت و یکی
زبان و قومیت و برکت اسلام و عدالت دولت و توجه شخص اعظم و صدارت با آنکه من هم تاکید در عقد مجلس
شورای کبری کردم و ترکیب آن را از جماعت امراء و علماء عقلاء بی‌غرض برگزیده عموم تا مرتبه تکمیل
دادم همه برای آن بود که اولا از هم جماعت قبول آنچه از مجلس شورای بتوفیق شرع و آراء علماء در آید و [illegible] گرفته شود
واجرا دارند و باتفاق این همه کسی را حرفی نماند با آنکه مطالب [illegible] با کمال [illegible] دلیل و حجت
اجرا خواهند نمود و اشرار و بدخواهان نوع را اگر چیزی در دل هست ابراز نتوانند کرد اگر با ملاحظه
نشد باید قوه قهریه را استعمال نمود بعد از اتحاد سلطنت و صدارت و معظم علماء و امراء و اتفاق لشکر و عموم

فرض‌ها مان کشور چه وحشت با آنکه باید قدری را با دیوانگی پیش برد و البته که باید نمود
عجب گفته‌اند کاری که بعقل برنیاید دیوانگی در آن بباید بهر طور هست اول معالجه‌ای که
و اما آنچه فرمودی در ممالک ما همه قوانین شرعیه و نظامات عرفیه در الفاظ و کتب مذکور
میان کل احاد امت و افراد ملت است و در عمل مختص بضعفا و رعایا است که اقویا و بزرگان
از هر خلاف و عمل جزاف ممنوع نیستند و این مطلب هم اختصاص بضعفا خواهد داشت
و ثمری نخواهد بخشید راست فرمودی تا حال چنین بود و از همان بود که ملت را انزجار کرد و لکن حاله
که کلّیه بنای معالجه گذاشته و ید واحده شده‌اند اول علاج همان اتحاد و مواسات و مساوات بود
که اول هم اقدام کردند بعد از آنکه تصرفات سلطنت عظمی و مراتب مناصب دولتی محدود
گردید حتی وظایف شاهنشاه اعظم با مردی بخواه خود آن پدر مهربان و مخدرات حرم را انضباط
حاصل دیگر بزرگان امرا و علما و یا اشرار صورت بزرگی را چه خواهد ماند هم تأسیس سلسلهٔ ... شد
همان مبنی است که اس اساس ملت اسلامیه و اصل و بنیاد شریعت مصطفویه است که علاج اخلاقی
تمام و مواسات تام باشد انشاءالله بعد چشم اهل ملت آن روز روشن خواهد که ببینند در محکمهٔ عدالت
حکم در خصوص نوباوگان سلطنت و جگرپارگان اولو الامر رعیت که همه فی الحقیقه اولاد روحانیه رئیس
دولت و ملت هستند یکی میزان میرود برابر با دیگر همه فرزندان هستند بلکه و به ادنی رابع در مراتب
بدرجات خدمت و عبودیت بالاتر از فرزند البته سلطنت است او میدهد و این جگر داد
میدوزد و این پاره میکند زیاده از این را بیان نمیدانم پس بر این ترتیب معالجه را میخوانم
بعد از آنکه بنای همه بر ملاحظهٔ عدل و مواسات شد و جمع و دخل مملکت ایران مقرر گردید
و کارها باهل سپرده آمد عساکر اسلام با کمال انتظام و نهایت احتشام شغل عسکری گرفتند

و از برکت

و از برکت مواجب کافی و اعانهٔ مختلف مستغنی از کسب ... و دزدی و ... گردیدند و اما
در اصلاح اسلحه و مشق قوانین جنگ هم فرض حال نمودند برای هر بلد و حکومت مستقله هزار
نفر از لشکر مقرر گردید همه زیر اسلحه که دائماً بنوبت نصف آنها بخدمات و مأموریتهای
حکومت مشغول شوند و نصف مشغول مشق و تکمیل امور سواری و جنگ شوند و دستگاه
ده هزار و سیصد هزار نفر نوکر و فراشی و غلام و فراشباشی و داروغه و نایب الحکومه و چه و چه
از غیر لشکر برچیده شد و تکالیف حکومت و اتباع چنانچه عرض خواهد شد معین گردید
بطور حقیقت و قانون حقانیت جمعی از عقلا گماشته شدند که سرشماری هر بلد و هر ده
و عدد اهل هر خانه و منزل نمایند این واو ... اینها و چه دخل مأمورین قرار دهند
فلان ده را سرشمار کردیم عدد منه میخواهیم بیست فلان این اول خراب یا آبادی است
عدد رؤس و سن هم معین گردید یکان یکان باید سؤال و تحقیق شود که شغل و عمل
و کسب این شخص چیست و این طفل ده ساله مثلاً بچه مشغول است و مقرر شد که هر کس
متولد شود بتاریخ و اسم ثبت دفتر دولت گردد و هر کس بمیرد قلم بجریده‌اش گرفته شود
پس سؤال کرد از عمل اشخاص شود از چند قسم خارج نیست یا بکسب و صنعت مشغول هستند
با آن صنعت و کسب نوشته شوند اما صنعت و کسب یا با قاعده است و فایده میدهد یا طریق کج
و ضرر زیاد و منفعت کم است باید اصلاح شود و لکن اول وقت شروع هنوز نه امکان
اصلاح و تکمیل هست و نه علم و اسباب موجود است و نه با فرد فرد اصلاح پذیر هست
انشاءالله نوبت باصلاح آنها هم میرسد بیان طریق میکنیم اگر کسب هست و مشغول هستند
همان نوشتن و بخود واگذاشتن و لکن بهر یک ترغیب و تحریص نمودن و اطمینان دادن

که مترس و مشغول کار خود کرمارم بباشید بسر دشده اید که براشما قدر و منزلتی نیست و اینها
بیکاران واقعی یا ظلم شما صدمه میزنند و یا چیز میگیرند طلب نمیدهند یا زیاده از مالیات
مقرره مطالبه یا ادعاهای دروغ میکنند مجالس را فقه کشیده از کسب معطل و مخارج زیاد خانه‌ها میکنند بعد از این آسوده از این صدمات خواهید شد و بجز مالیات دیوانی حدی بشما وارد نخواهد
آمد و در امور شما بعد تحقیقات بعدل و انصاف خواهد شد و اگر مطلبی داشته باشید بی‌خوف
و بیم برئیس که برای رسیدگی اعمال شما است اظهار کنید رسیدگی خواهد شد بطوریکه در شرح رسیدیم
و اگر کسی از دیگری عرض و ادعا و شکایت ناحق و بیجا نماید تحقیق شده جزای سخت خواهد یافت
که مردم اذیت نکنند از اذیت دیگران آسوده باشید و اذیتی با حدی نمائید از خیالات شیطنت
که عادت کرده اید بگذرید دیگر اینجا الب پیش نخواهد رفت و اما اطفال قابل صنعت و تعلیم
برای آنها هم تدبیری خواهد شد اشاره عرض میکنیم باید روزی وارد و امکان دارد که اولیای ایشان
و تعلیم گذارد خود باید اقدام نماید انشاءالله مدارس افتتاح شده و میشود وقت امتحان معلوم
خواهد شد که بچه عمل و صنعت مناسب است بآن عمل واداشته میشود و اما نسوان انشاءالله
میرسیم بسر مطالب ایشان هنوز وقت امکان نیست و اگر کسی جواب داد مثلا کسب و صنعت میدانم
و بیکار هستم از جهة اینکه مایه و اسباب ندارم و تحقیق شد چنین است انشاءالله خواهیم گفت
مایه و اسباب باو داده شود یا از وجه استقراض دولتی یا از وجه احسان که عرض خواهد شد
بس تمام آنها که کسب دارند و میکنند ثبت شد و از نادارها که تمکین کنند مایه داده شد و اگر جواب
بکسبی و بیکاری از کسی شنیده شد باید تحقیق شود از حال او و شناسند و خیال کنم که آیا مایحتاج
و مؤنه او از جلیست اینجا چند قسم جواب داده خواهد شد یکی آنکه سائل بکف و مسکین است

اینجا

اینجا مرد و زن و طفل و یتیم و غیر یتیم و معیوب و غیر معیوب همه یک مرد و کی نخواهد شد زیرا
محققا باید بنا را گذاشت بر اینکه ابدا احدی تکدی ننماید در بازار و محله و در خانه‌ها و صحراها
و دهات هر کس تکدی و سؤال نماید ضابط لشکری ما خود خواهد نمود و بهمه اعلان خواهد شد
که تکدی جز بر ننمودند و هر کس را دانستند تکدی میکند بمامورین اعلام کنند نه اینکه میگویم
مسلمانان ترک تصدق و احسان کنند بلکه خواهم گفت که تصدق و احسان را بطور اکمل نمایند
و باهل و مستحق هم برسد اینطور که متداول شده است میدهند و بمستحق هم نمیرسد منظور
آن متکدی از سادات و غیر سادات فرق ندارد معلوم شد که سؤال کف مرد باید ملاحظه کنند
یا اینکه کسبی و صنعتی میدانند و میتوانند و صحیح و سالم است محض اینکه زحمت قبول نمیکنند سؤال
مینماید اگرچه کور است مثلا کسبی پیدا میتوانند و شل است کسبی چشم میتوانند با اینطور سالم یا
خود مایه و اسباب دارد مجبورا باید کسب کند و این اجبار گفتیم واجب است زیرا اگر او بلد
یا خمس یا زکوة مثلا میگیرد و اینها در شرع برای غیر قادر بر کسب و غیر مالدار است و براو
حرام است مرتکب منکر است و نهی از منکر واجب است به اشکال اینکه هست بسیاری از اینها
مایه نقدی دارند و مخفی کرده اند نتوان دانست که دارا است و لکن باز تفتیش معلوم میکند
بسیار بر اهالی اینجا و اشنایان و بلدکاران میدانند و میگویند بسیاری پول نقد و حرام و یکجا مطلب
دارد اعلان میشود و میگویند بعضی که زیر زمین مثلا پنهان کرده و ابراز نمیدهند از این
قرار که خواهیم گفت دیگر زیاده از مؤنه نتوانند گرفت طولی نمیکشد که میمیرد یا وقت مردن
وصیت میکند و میگوید معلوم میشود یا مثل بعضی بدنفسی نمیگوید یا بیزبانی میرود و زیر زمین
میماند یا نصیب کسی خوش بخت میشود یا ماها نظر میماند بجهنم بماند پس آنکه قادر بر کسب

اگر چه علاکی باشد هست و خود کفایت امر کسب خود اگر چه از اسباب خانه باشد می تواند خود
هکذا باید کسب کند یا کسبی که خود اختیار کند و اگر از هر کسب باز زند بهتر آنکه هکذا بدهات
رفته بزراعت و شبانی مثلاً مشغول شود یا در شهر مثلاً علاکی یا غیر ذلک بکند و اگر هر کدام محتاج
بکسب است و مایه و اسباب آن را ندارد از وجه تهیه اضافی یا احسان که خواهیم گفت اسباب کار او
داده شود و بهتر گفته خواهد شد که من بعد اگر بکند غایت داده نمی شود و سهل است ماخوذ هم
خواهید شد مانند آنهائی که نه قادر بر کسب هستند و نه چیزی دارند اگر سؤال کنند می پرسند اگر ضعیفه
و امید علاج است از وجه احسان مؤنه بدهند و بمعالجه فرستند و اگر امید علاج نیست از وجه
احسان مؤنه شهریه یا سنویه مقرر نمایند و اگر یتیم و بیکس است بمدارس مقرره فرستند این
معالجه شکر دیان و اگر جواب داد من دارا هستم مثلاً ملک دارم یا پول دارم و ربا میدهم
و دخل بخرجم کافی است زحمت کسب نمیکشم اگر ملکی دارد که یک نفر یا دو نفر مثلاً رسیدگی آن
میخواهد مثل اینکه ده و باغی مثلاً دارد این خود کسب است و لکن آنها را ابجد قسم میدهیم
با این دارائی اگر یکی کافی است دو تا معطل نشوند بلکه آن یکی هم وقت فراغت مشغول
علوم دینیه و یا سایر علوم شوند و البته باید روزی دو ساعت را با اسلحه حرب و تفنگ از خود
مشغول مشق حرب و قانون جنگ بشود چنانچه را هم خواهیم گفت و ثابت کرده ایم
واجب است اگر چه از امیرزادگان و شاهزادگان و تاجرزادگان و پولدارزادگان هر کس باشد
و هر کدام باشد از وقت سن بعد رشد مشغول علوم شوند تا عالم شریعت و عالم طب
و عالم حساب و هندسه و نجوم و عالم علوم نباتیه و حیوانیه و هوائیه و سیاسیه و اداره و اخلاق
و عسکریه و غیرها و غیرها باشند چون دارا است باید و بیل و بیکار و احمق و جاهل و خمار و قمار و سیاح

با نهایت

باغات باشد و چه میدانند این دارائیها خواهد ماند انقلابات روزگار را نمی بینند چه قدر
اولاد ملاکین الان سؤال بکف میکنند تجارت کنند از وجودش ثمر بدنی و ملتی و ملکی
و دولتی حاصل شود نمیگویند من جاهل چه و چرا آمدم و چرا رفتم و از کجا آمدم بدنیا و کجا میروم
من این الی این وما الحاصل فی البین نظری بحال ملل و دول خارجه افکنند و جوهر استعداد
و انسانیت خود را ضایع نکنند و از بذل دارائی با نظر قصور دارند نکنند اگر چه میدانم این نصایح
لازم نیست اکثری والله از بی اسبابی و بی تربیتی باین حال افتاده اند والله هم خود برای
اینمطالب جان میدهند و اگر جواب دادند من نوکر دیوان و اهل دیوانم هستم شغل خود را
معین می نماید چیست و مؤنه اش از کیست اگر لشکر است خوب و عملش رعونت و لکن باید
هم مؤنه او هم مواجب است و ترقی آن بقابلیت و خدمات است دیگر ... دست اندازی
باموال و حقوق مردم فلوسی نتوانند و دزدی را بهیچ وجه معاش خود نخواهند آنها که گذشت
اگر میگوید فراشم یا نوکر دولت امیر و در تیپ و رهنگ و غیره و فراش و غلام و دولتی داخل بس ها
لشکر است عمل و مواجب مقرر هست یا داخل نیست و مواجب از غارت مردم دارد باید بداند
آن سبو شکست آن پیمانه ریخت حالا یا داخل لشکر بشود اگر نخواهند و نتوانند یا کسبی
اختیار فرماید اگر اهل آن است اگر اهل هیچ کسب هم نیست داخل جمعه فقرا و ضعفا
و مؤنه اش از وجه احسان هست بآن ترتیب که عرض شد و اگر نوکر دولتی مالک و امیر
و ارباب است او هم عملش باید محدود بشود ارباب یا از امراء هست یا از علماء هست یا از تجار
مقدار نوکر بازی محدود خواهد شد و مواجب نوکر از کیسه آقا خواهد گردید زیرا چنانچه
فعلا متداول است مواجب نوکرهای ملاکین غارت رعایا و مسکین است بعد از این فلوسی

(این زمان بی نظم)

مالک وضدامش از رعایا زیاده بر حقوق محدود مداربابی نتوانند گرفت و نوکرهای بعض علما
کرمواجب شان اخذ بعنوان وجوهات از کسبه وضعفا است بعد از این ساقط خواهد گردید
جسارت است بملاح همه را میگویم و بنظرم سهل می آید چنانکه بخود و بسکنان علی الظاهر غیر
حقیقیه میرسم اعضایم میلرزد میترسم شیخ فلان مسکن مثلاً فریاد زنند و شهر بعیانوکر
من هم خلق را غارت نکنند و طلب مردم را بدهند نوکر پادشاه و حاکم هم پس من چند سال در زیر
شبها چراغ افروشن کرده روی کتاب میخوابیدم و کتاب بزرگ صبح بغل گرفته بخانه فلان
ملا میرفتم و چند سال بعیال از عجوزات صیغه می آوردم چه ثمر کرد امیدوارم ایشان
هم بملاحظه دخول علما ذی شان در این عمل که چقدر ترویج شرع اقدس نبیست صرفی نظر نشناختها
ملتمس آنکه اصلاح عمل بیکاران و مفت خوران با اسم نوکر و قراولی و طباخ و فراش خوشنت
و فلان و فلان از اول که بنا بر تجدید اعمال و مواجب و اصلاح لشکر و اجرای عدل در کشور
شده در قلیل زمان اصلاح پذیرفته این جمله که از حد و حصر بیرون و مخرب اعمال بیرون
و اندرون استند بعض در سلک عسکری و بعض در سلک کسبه و بعض قلیل در سلک فقرا
داخل خواهند شد و یا جواب دهند من ملا یا سیدم گفته شود معاش تو از کجا است
یا میگوید من وکالت میکنم معنی آن را باید پرسید میگوید من وجه میگیرم و هر کس را با کسی
نزاع و مرافعه است از جانب یک طرف میگویم و مطالب بیان میکنم معنی حقیقی آن این است
که چون که حیا ندارم و از خدا نمیترسم و راه شیطنت و تزویر و حیل را مشق کرده یاد گرفته ام
صاحب عمل نزاع میدانند مرا اینها را بلد هستم بمن پول میدهد که بهر حیله و تزویر و هر از آن
دروغ حق طرف دیگر را ضایع کنم یا باطل طرف خود را اثبات نمایم یا دفع ضرر دیگران نمایم

و مطلب

لابد

از ضعف و فقر از اعمال العمل از حیله و تزویر و راه حیله ها بهر طریق و نوع که باشد

و مطلب دیگر وزرای کیبال طمع هم و بشهود حق را اشتباه کنم یا عهد او ادا نمایم حق
گویند و تقاضی هم اشتباه کنیم یا بعهد شخلاف و ادایم یا از طرف معارض رشوت
پول زیاد گرفته طرف خود را بحیله بباد دهم آن وقت باید گفت البته هر سالها
پول زیاد جمع کرده اید محقق در مثال شما وکلا فقیر نیست البته باید گناه از کرایه
عمل را بفرمائید و مردم را بیکدیگر وا گذارید انشاء الله بنای عدل بهتر چند نفر مرافعه
لازم نخواهد شد و اگر لازم بشود با اهل دیانت تفویض شده تحقیقات حقیقیه بعمل خواهد آمد
مردم حرف خود را میگویند اگر راست میگویند نزاع رفع شود و اگر هر کس دروغ گوید حق را
برد اگر بحکام عرف و شرع محقق شد رفع مرافعه نمایند و الله عدالت خدا را وا حق را جاری
خواهد کرد و انتقام خواهد کشید آن وقت میگویند این عمل یا بعنی کسی در امر خود دیگری را
وکیل کند شرعی نیست میگوئیم بی شرعی است بلکه برای اشخاص صاحب آبرو و فتوت
خود بمجلس قضا حاضر شدن نقص کونه است و لکن اگر کسی نمیخواهد خود حاضر نشود البته
نوکری یا برادری یا خویشی و رفیقی می باید که حاضر شده از قبل او مطلب را ادا میکند هم
کسی می باشد که از حیل بیخبر و شاید صاحب دین و فتوت از خوف افتضاح خود هم دروغ
و حیله و بیدینی در کار کمتر را انجام نمیدهد نه اینطور که شما انرا کسب کرده و خانه مردم را
خراب کنید و همه ما میدانیم غیر شرعی است اگر یک حق باشد حدمتا ناحق العمل بیاورید
الناس البته قبول میکنند و با جبار غیر رسد و الله برسد پول زیاد دارند بدبختها بروند کسب بکنند
مردم را یک زمان هم آسوده بگذارند و بعض خواهند گفت کسب ما شهادت است
و پول از مردم گرفته شاهدی میکنیم آن وقت باید گفت عجب دین ملت ما شنیده ایم شما

هم صنعت و کسبی باشد در کجای قانون اسلام است فرضا این هم کسبی است پول کرفتنه
از کجا میدانید هم وقایع خلق را تا همه چیز شما تماشا نموده باشید میگویند پول میکیریم برای
انکه آن واقعه را از خلق بسنجه کنیم محقق شود پیش حاکم شرع شهادت بدهیم میگوئی
انکه کسی پول داد اجرة میدهد بر سنجه و تحقیق شما مثلا اکر چه تحقیق کنید و حق خلاف
او را بدانید پول میدهد که خلاف مقصود او را بکوئید و شما را بخدا پول میدهد که شما
تحقیق کنید و اکر پیش حاکم شرع بکوئید هم میدهد یا مقصود او شما از این معامله اجرة
شهادت بمقصود او است و آیا شده که کسی پول داده و خلاف او شما محقق شود
و اکر آن طرف دیکر اول پول بدهد یا بیشتر دهد هم جنکه شهادت میدهید محقق می شد
والله پول دهنده هم پول میدهد که بمدعای او شهادة کنید و شما هم پول میکیرید حق یا باطل
مقصود او را بکوئید این عمل حرام است از چندین جهت که باید ترک بشود مایه جاهلی
پول این جماعت فراهم فرموده اند اکر از خدا نترسند و الحاحا زرسانند خوب مایه کسب
دارند خوب زراعت میتوانند اکثر آنها حمل می از اولاد دهاتیان و زارعین هستند
مناط نهی آنها از عمل این است که آن جماعت اسم نویسی و تعیین مرتبه اهل و ادبیت
از آنها داخون هستند هم را می شناسند و میشناسانند و اکر کسی طالب تحصیل کاری کرده اند هم را
میکویند بعد از تعیین آنها بنا برای می شود هم حکم کرده نشهادة اینها باشد مجبور بکرود
مردم که از او دانسته باشند پول بدهند و بشهادة نبرند خود دست خالی مانده کسب
اختیار کنند کسی بکوید میخواهی منع از شریعت کنی میکویم اجرای شریعت کنم والله اعلم
خدمتی بشریعت این از همه بزرکتر از این نیست میخواهید از عموم خلق بپرسید

اکر در زمینی کسی بیعی ... داده باشد مانده
اکر در روز غرض ... بدهد یا ... نرخ بنویسند
از روز نیست ... آن وقت

چون اکثر اینها یکه این زمان دست خالی و بعنوان سیاده و عالمیت داخل شده و لباس آنها
پوشیده بعناوین مختلفه از خمس و زکوة و صدقات و رشوه و نذور و غیرها از مردم میخورند امر اینها
بسیار مختل و مغشوش و عنوانات بی نهایه بی انضباطی هست حتی خود اعتراف دارند و تنک
آمده اند بهتر آنکه در امر این جماعت که جزء عمده ملت و قوام دین و شریعت هستند و بسیار بموقع و فراهم
بلکه مبغوض خاص و عوام شده اند تا بیش مقیمی بشود چون عمده جهت اغتشاش بلکه جهتی غیر آن نیست
که سابقا ذکر کرده ایم این است که در میان این طایفه رئیس مطاعی نیست و حال آنکه رؤسا الدین
است تعیین ائمه و بی تحقق اعلمیت هر کس بعنوان خود را رئیس نامیده و بعمل خود شاد است ریاست
کسی اسلطنت براو نیست خواه اهل است خواه نااهل و کسی نمیرسد که ترا امتحان و تصدیق کرد
و رخصت داد که متصدی این عملی که شده اید بشوی بلکه بسته بزور بازو شده و مردمی این جماعت را
هم کسی مدرس یک نفر نکرده و خودشان هم کسی را برای خود رئیس خاص نمیدانند که در مطلبی از مطالب
با امر و نهی او اقدام کنند از هر یک مقاصد و منافع ایشان حاصل شده موقتی را دانسته آن منفعت حاصل
خود او را رئیس میکویند چنانکه آنچه در نظر دارد بحصول نرسید خود او را از ریاست معزول کرده
یکی دیکر را نام رئیس میکذارد و از برای رؤسا و مردمی این هیچ یک وظیفه و عمل مخصوص نیست که از آن
عمل مسئول باشد حتی تعلیم و تعلم اکر معلم یک الحرفی بزبان جاری و باز معلم است و بحثی نیست و اکر متعلم
یکسال کتابی یکش بیدو حرفی یا دیکر دباز متعلم است و احدی را باو حق سؤال و جوابی نیست اکر دفعه
یکی ادعای عالمیت و معلمیت و اعلمیت کند با کی و بحثی نیست همه عمل بسته به پیش رفت کار است و معلوم است
اکر در روی ارض جماعتی با خیال و و تیره باشند باید سرا با عمل ایشان هرج و مرج خالص و فساد
تمام باشد باز بر کنده اسم علم اسلام اینها را با خیال نکاه داشته هزاران هزار شکر لازم است ولکن با

سلوک محقق بقلع بنیان شریعت و ملک و ملت و سلب اتفاق و عوام انتقد کشند پس باید اهل
شوری و غیر ایشان متوجه این امر عظیم سلطنت و دولت و ملت بشوند و اتحاد نمایند در خصوص این امر
شریف بعمل آورند پس اول لا بحسب ملاحظه که تدریجا بدست می آید تامل نمایند که چند نفر مثلا
بنام این ایالت و مملکت مخصوص برای اجراء اعمال شرعیه خلق لازم است از حاضران که بنام
عالمیت نامیده شده و متصدی تعلیم یا قضا و افتاء و سایر امور آمده اند هر را اسم نویسی و تعیین نمایند
و بعد بدست جمعی اهل خبره موثق بغرض مرکب از اهل فهم و دیوان و علماء امتحان نمایند آنهارا که
فارغ التحصیل و متصدی اعمال کلیه یا جزئیه یا بیکار هستند هر کدام که در موقع امتحان اهلیت عملی
از اعمال لازمه در آن محقق شد داخل در آن عمل کنند اگر از خود موونه و معاش دارد و اقدام
بآن عمل میکند و موونه نمیخواهد بسیار خوب و اگر با وجود اهلیت و موونه از خود نمیخواهد بعملی
اقدام نماید و میخواهد کسب کند بسیار ممنونیم و اگر میخواهد بعملی فوق آن عملی که اهلیت آنرا دارد
متصدی شود ممنوع است تا وقتیکه رفته تکمیل کرده اهلیت پیدا نماید و اعمال را بعوض خواهیم سپرد
و اگر اهلیت عملی دارد و موونه از خود ندارد از وجه اخراجی که خواهیم گفت موونه بقدر کفایت تعیین
کنند زیاده دست اندازی نماید و اگر اهلیت عملی دارد ولکن قدر کفایت بدست آمده نفعی مثلا
صد نفر برای آن عمل ملکت ضرور داشتیم همه عامل دارد و عمل در زمین نمانده پس زیاده از قدر کفایت
بوده باید مشغول کسب شود یا تحصیل اهلیت عمل فوق که عامل ضرور دارد نماید و همه آنهائیکه اهلیت
اعمال ضروریه ندارند بروند کسب نمایند و بعد آنهائیکه فارغ التحصیل یا عمال مشغولند مستعدان
باید از میان طلاب علم برگزیده یعنی امتحان کرده هر کدام فطانت و قابلیت تحصیل درجه علمی دارند
در مدارس مشغول باشند باریاستی که خواهیم گفت و اخراجات در اوقات مخصوص بوظائف مقرره

این اجمال

این اجمال مطلب بود تفصیل آنکه جمعی از اهل ملت باید بتحصیل علوم شرعیه مشغول شوند که تحصیل
درجه اجتهاد یا با تیسّر نمایند هم چنانچه در مدارس عمومیه یک شعبه درس اطفال علم شرعیه
خواهد بود مثلا در مدرسه زراعت یا سایر صناعیات روزی دو ساعت اطفال مثلا مختصر علم
اصول مذهب با ادله مختصره کافیه و مسائل لازمه هر شخص مکلف از مسائل صوم و صلوة
و طهارت و خمس و زکوة و آنچه حلال و حرام است از ماکولات و مشروبات و آنچه ضرور در معامله عموم
خلق و تکالیف معاشرة با ازواج نه بطریق استدلال بلکه حاصل حکم شرعی آنچه اجماعیات و مسلمات
باشد و آنچه خلافیات باشد هر چه که مطابق احتیاط است تعلیم هر متعلم و هر طفل که اهل
علم و صنعت خواهد شد یا علم لشکری خواهد خواند یا علم تحریر و حساب صاحب هر منصب و عمل و کسب و صنعت
خواهد شد و جمعی دیگر مخصوص بعلم الهیات استدلالیه کافیه و اصول و فقه کاملا بطریقی نهایت
منضبط که بسبب تطویل زیاد و افناء عمر تا پنجاه و شصت سال نباشد و علماء متکفل این امر
خواهند شد که زواید را از کتب تعلیمیه حذف کرده اعتمادیات و محققات را خواهند درج
و تعلیم کرد بحمد الله این از منه علوم شرعیه بنهایت تحقیق و تدقیق رسیده و ادله ضعیفه غیر قابل
اعتناء و فرضیات محضه را طرح خواهند نمود آنچه اعتماد جمعی محققین از علماء است و غیر آن
که با اتفاق آراء و اجلاس معتمد دانسته اند تعلیم خواهند نمود و چون ظاهر است که اشتغال و ملازمت
از حیز کفایه بیرون است و کثیری لباس محض و کثیری از اهل آن نیستند که اگر صد سال مشغول شوند
مطلبی دست آرند لهذا در این ولایت مثلا مجلس امتحان مقرر خواهند نمود آنهائیکه فارغ مخفی
و اکتفاء بلباس محض کرده باعتبار اینکه وقتی در مدرسه بوده اسم عالم بخود نهاده و از علم بیخبر
مشغول اخذ مال از خلق است و فعلا وقت تحصیل او گذشته بحسب سن و اشتغال با مور خانه

و در شغل

و عیال و اطفال آنها را بکسب وادارند اگر خود مایه و اسباب دارند فهو و الّا از وجه تنخواهی
یا اصل مایه و اسباب داده بکسب کارشان وا دارند و آنها که طلاب هستند و وقت تحصیل علم ایشان نگذشته
آنها را بعوض اجتهاد آرند هر کدام اهلیت دارد برای تحصیل علم و وقتش نگذشته از آنها هم بقدر
کفایه زبده ترکنند مثلاً فرضاً دویست نفر برای فلان مملکت کافی است که هر کدام از آنها
که فعلاً بعمل شرعی مشغول شوند وفات کرد یا حبس شد که از اهلیت آن عمل افتاد تدریجاً از اینها
بعمل آنها وادارند و تدریجاً دیگری بجای آن تحصیل کننده کار شد و این دویست نفر قابل
مجرب هر کدام را کفایت مؤنه از خود هست کفایه کنند و دست بمال فقرا نبرد و هر کدام از نیت
از وجه طلاب مؤنه معینه مقرر کنند و خود بغیر تحصیل علم برای تحصیل ملکی شوند بجبر دست زرساند
و وجه طلاب چیست اگر این اگر عرض میکنم معمول شود ابداً طلاب محتاج وجه حسابی نخواهند شد
و آن این است که در هر بلدی از بلاد ایران مدارس متعدده هست بقدر کفایت مخارج آن
قدر از طلاب که برای تحصیل علم ضرور داریم و گمانم آنکه زیاده از قدر مدارس حاجت بلکه
بعض جاها قدری کمتر مدارس هست ببعض جاها شاید کمتر باشد آن هم بزودی درست
می‌شود کیف کان این مدارس هم موقوفات دارند بلکه بعضی بسیار بیشتر که کفایه چندین مدرسه
دیگر می‌نماید و این موقوفات را بتدریج متغلبان از اولاد متولیان یا دیگر بیدینان غصب کرده اند
و بعض را ملک نموده اند و بعض باز باسم وقف باقی هست ولکن در دست ظالم قوی هست
که می‌بلعند و علما از خوف تهمت عرض و تهمت آن اشرار که خواهند گفت میخواهد بخورد حرفی
نمیتوانند بزنند و دولت و حکام هم کاری ندارند زیرا بعض را خیال این شده که باید این کارها را
مستاصل نشد خود بسبب موقوفات نرسد و بعض اگر حرفی بزند باید با اقتدار شود اغماض میکنند

(حاشیه: از ... که بسیار ...)

پس دولت

پس دولت باستخراج آنها از حلق متصرفین اقدام کند باینکه در هر بلد چند نفر از علمای ثقات
موثقین که اوساط اهل بلد هم تصدیق وثاقت ایشان نمایند و خود شان در علم از امتحان خود
در آیند اینها را اعانت کنند تا آن مقدار از موقوفات مدارس و غیر مدارس که محقق و معلوم است
ولکن در دست شخص خائن و غیر موثقی هست انتزاع کنند اگر چه واقف تولیت را باو تفویض
هم کرده باشد زیرا بحکم شرع متولی خائن و فاسق معزول است و اگر در تصرف کسی است باسم
ملکیت متصرف است اعلام عام کنند که هر مسلمان از وقفیت چیزی اطلاع دارد بیاید در حضور
آن چند عالم اداء شهادت نماید بشرط اینکه اطمینان تام بمردم داده شود که از شر آن خورندگان
اشرار در امان و حمایت دولت و ملت خواهند بود در اینصورت در اندک زمان موقوفات بسیار
محقق گردد و اسناد معتبره ظاهر شود و هر کس دانسته میگوید که مردم بسیار میدانند و از ترس (حاشیه: زیرا)
کتمان کرده اند و وقف با عدلین و شیاع ثابت می‌شود بلکه اگر وقفی معلوم و مجهول ظاهر هم الاسم
باشد باز نظر و تامل در دخل و خرج آن کنند بعد از تحقق و تعیین موقوفات محصول سالیانه
هر یکی را باطلاع جمیع موثقین تعیین مینمایند و مخارج هم بهمان قیاس بنحوی که غرض واقف است محل و اهل
و مصرف مقرر صرف شود و برای تعیین اینها دفتری در دولت و دفتری در دست جمیع علمای موثقین دخل و خرج هر سال
بحسب تفصیل مضبوط با این انتظام و اشتهار من بعد نه کسی تملک می‌تواند و نه کسی بدلخواه متولی شده (حاشیه: وقف)
بلع مینماید و نه آنچه صرف می‌شود بغیر موقع و بغیر اهل صرف می‌شود در اندک زمان جمیع عالم صحیح از
مدارس در آید و برای اصلاح مدارس محتاج بطلب اعانه نمی‌شوند و مسلمانان با ثروت و خوش نیت
که قصد احسان دائمی و عمومی دارند وقفهای سابق املاک شده و یک نفر خورده و یا بغیر محل صرف شده
می‌بینند و ترک احسان کرده اند این انتظام را که دیدند وقفها می‌نمایند و اعانتها می‌افزایند و هم (حاشیه: وقف کرده)
عنوانها قرار میدهند که دیگر هرگز فوت مقصود نشود و زحمتها و همتهای مردمان گذشته زنده شود
و این اساس که حمی الله علمای موثقین موقوفات و احسانات مدارس را با اشتهار و جهار حفظ نمود

با اطلاع عموم بی نقص وخلل بحرفی فهم کنند و واضح وآشکار شده و طلاب با هر ماه و هر شش ماه
و هر سال امتحان می نمایند هر کدام ترقی کرده تصدیقات و تحسینات و احترامات و انعامات می کنند
و هر کدام ترقی نکرده یا از هر یک حرکت خلاف صادر شده منع و زجر و اخراج می کنند این سبب
تمام تشویق بکمالات و ترقیات خواهد شد و همه سعی در تعلیم و تربیت خواهند کرد و اهل ملت
و ثروت احسانات و اعانات با کمال رغبت خواهند نمود و از ایجاد دانسته شده که بیکارهائی که عمل
خود را معیشت با اعمال لغو و خرافات و بهانه های نکده کرده اند مثل راوشی و سحار و رمال
و جفار و حیله بازان و لوطیان و مطربان و رقاصان و میمون و خرس بازان قدغن خواهند شد و اما
مثل طبیبان و عطاران و جراحان و کحالان و امثال اینها با امتحان و تصدیق حکمای اهل خبره موثقین
راست و دروغ از یکدیگر ممیز هر کدام راست و درست است تشویق و حمایت و هر کدام تزویر
و دروغ است ممانعت شود تا تحصیل کنند یا کسب درست دیگر نمایند و اما دستگاه دیوان و دولت
و حکومت بعد از آنکه همه امور دولتی با جماعت عسکری مواجب خوار مقرر شد البته آنهائیکه اهل
عسکر نیستند و دست خالی از مردم با ظلم و حیل میخورند مثل فراش و غلام و غیرهم یا عسکر میشوند
یا کسب می نمایند اما نوکرهای مخصوصه اعیان و ملاکین و صاحبان ثروت بعد از انتظام و قدغن اکید
از آنکه از رعایا غیر از حقوق معینه احدی احق رشوه و جریمه و غارت نخواهد بود و مواجب نوکری
جز از کیسه آقا نخواهد بود هر کس بقدر صرفه و ثروت خود مختار است چند نوکر داشته باشد آن
هم کسبی است خود دانند و اما احسانات عمومی که سابقا بیان ذکر کردیم که بنا دارند مایه کسب داده
شود و بانهائی که هیچ قدرت بر کسب ندارند مونه برسد این از کجا خواهد شد خصوصا که هر گاه
از وجه احسانات عمومی اسلحه برای مشق و تربیت عموم رجال ملت غیر عسکر مخصوص و ولی خریده شود
آن وجه از کجا خواهد بود میخواهم برای آن یک چیز با قاعده که هر عاقل تصدیق کند عرض کنم
ولکن از مقتدرین و صاحبان اغراض شخصیه خوف دارم مع ذلک میگویم اگر چه عمل نمایند یا نه
میگویم

میگویم من در خصوص خراج و مالیات که دولت از رعیت میگیرد ابداً نطقی از لا و نعم ندارم و اصلا
نخواهم گفت که بگیرند یا نگیرند و یا چه قدر بگیرند و یا از کدام اشخاص بگیرند یا از هیچ کس نگیرند و هم
چنین عنوان آن در شرع چیست و حکم شرعی آن چیست و هم چنین ابداً نطقی در خصوص گمرکات و غیرها
ندارم و تکلیف شرعی و عرفی من در این باب جز سکوت نیست و لکن این را میگویم که همه میدانند دولت
در تمام ممالک اسلام و غیر اسلام خراج و مالیات می ستانند بعنوان اینکه سلطان و امراء و عساکر او بجهت
حفظ املاک و اموال و جان و عرض رعیت باید جماعتی با قدرت و فارغ از اعمال دیگر غیر نظم و حفظ
مملکت باشند و اسلحه و لوازم حفظ و نظم و علاج و دفع شر اشرار داخله و اعداء خارجه داشته باشند پس
گانه این جماعت اجیرند حفظ و حراست مملکت میکنند و این اجرتی است که رعیت تقدیم می کند و چون
در سابق مالکان مزارع و دهات سکنه آنها بوده بر آنها و مالکان مستغلات و باغات و دکاکین بلد خراج مقرر
کرده بودند بقدر قوه و مناسبت و همان طور معمول بوده و اطراف سلطنت و لشکریان بهمان قدر قانع
و رعیت هم راغب و اعمال در انتظام بوده است ولی این اعصار املاک را غالبا اقویا و اعیان و تجار
و بعض اهل مالک شده اند اکثر املاک را اقویا با بهانه ها از دست رعایا منتزع کرده و غصب نموده اند
کیف کان فعلا در ید رعایا و زارعان نمانده الا قلیلی و لکن خراج و مالیات همان نحو سابق بر عهده فقرا و رعایا
باقی است بعلاوه وجه مقابل خراج دولت حکام و مأمورین و اقویا و خوانین املاک و صاحبان منصب
و ارباب حیل از بیچارگان میگیرند بحدی که ثلث آنچه تحصیل می کنند برای ایشان نمی ماند لهذا غالبا مستأصل شده
ترک تعمیر املاک کرده بمشاغل داخله و خارجه مشغول می شوند و املاک خراب و امر بر همه تنگ می شود و چون
بنا شده که بقاعده عدل و عقل رفتار شود معلوم است مالکان املاک که عقلاء و بزرگان ملت هستند خودشان
انصاف کرده ملاحظه خواهند کرد که عمده فائده قدرت سلطنت و وجود عساکر برای ایشان است که ملک
و مال و جان و عیال ایشان را حراست میکنند و ثمرات زحمات رعیت هم بایشان راجع می شود که تمام سال را
زحمت میکشند ایشان بی زحمت با کمال استراحت یک بقدر هزار یا چند هزار یا صد یا چند صد خانوار

رعیت دخل و منفعت برده بدان و انکه زحمتی بکشند یا فلوسی بدولت یا غیر دولت دهند انقدر منافع
بتجملات بیجا و اسباب عیش و عشرت صرف می‌کنند تمام زحمات و تکالیف وارده از دولت و غیر دولت
بلکه تمامی زحمات و صدمات خود را هم بگردن رعیت می‌افکنند و ایشانرا مستاصل می‌کنند با همه اینها با
عزیز کرده دولت هستند بعلاوه همه اینها اکثری سالیانه دستی از دولت مبالغی میگیرند و بجیب خالی هم برای
تجملات این همه دخل را میریزند آسودگی و ثروت رعیت منفعت ایشان است که دخلشان از آبادی
ایشان زیاده شود پس خودشان بحکم انصاف خواهند گفت که مالیات دولت را ما کاملا بعهده گرفته خود
ادا مینمائیم و رعیت از این جهت آسوده شود و این مطلبی نیست برای ملاکین بعضی اگر خرج یکشب عیش قمار
و شراب یا خرج یک اطاق از عمارتهای زیاده که سالها بآن اطاق نخواهند رسید یا بعضی از ظروف طلا و نقره و چینی
که زیاده از اندازه یا فرشهای عالی جنبه مقابل حاجت یا لباسهای خود و خدم و حشم از آنها زیاده در صندوقخانه
و از امثال اینها از یکی کم کنند جنبه مقابل مالیات میدهند و بار خود را بدوش فقرا نمی‌نهند کیف کان بکسب لوطی
و مطرب و رقاص و مسخره نباشد هیچ یک ضرری ندارد و رعیت از اینها بتن آسوده می‌شوند و بسبب نظم حکومت و انتظام
عمل معامله با ملاکین از صدمات و جریمه حکام و مامورین و ملاکین هم آسوده می‌شوند و بجهت انتظام امور فقرا
و دراویش و متکدین و صاحبان میل مفت خوارها از این جهت هم آسوده می‌شوند فلوسی کسی از ایشان نگیرد
و بجهت انتظام عمل قضا و مرافعه از مخارج شهود و رشوه قاضیان و حق الوکاله و غیرها ایمن می‌شوند و بجهت نظم
و اقتدار حکام از دزدان و غارتگران خوانین ایلات و غیرهم هم ایمن می‌شوند آن وقت با کمال خوشدلی
و آسودگی کسب و زراعات و نگاه داشتن حیوانات در مملکت یکی بچند مقابل ترقی میکنند و بجهت وجود بانک
و تعلیم و تربیت علمای حقانیه از شریعت و عدالت درست باخبر می‌باشند پس در هر مقیم و ناحیه چند
نفر از معتبرین علمای عدول مجتهدین با نواب ایشان با معیت دولت و حکام کلیه زکوة غلات و حیوانات
چنانچه در شرع مقرر است از ایشان میگیرند و در هر محل انبار و بیت المال می‌کنند البته رعیت که از آن قدر
صدمات و مخارج آسوده شده‌اند با کمال میل و رغبت خود میدهند و الله بحکم شریعت و دولت هرگز نرفته بود

وموافق

وموافق عدالت و حکم شریعت و صلاح دولت صرف می‌شود بانکه مایه کسب و ادوات فقرا که قدرت کسب شود
دارند و اسباب و مایه ندارند ابدا آقا در بر کسب یک نفر بیکار نخواهد ماند و هر کس قادر بر کسب نباشد باو
مؤنه داده می‌شود و هم چنین بکسی که کسبش کفایت مؤنه نکرده باقی داده می‌شود و هم بقرض انهائیکه
قرض برای اسباب و مایه کسب کرده‌اند و امکان ندارند بدهند یا محتاج غیر قادر بکسب بوده مؤنه
کرده‌اند نه بغیر اینها و هم چنین مصارف و مؤنه عاملانی که مشغول جمع و ضبط و صرف زکوة هستند داده
می‌شود باقی برای مصالح اسلام فی سبیل الله از احداث مدارس و مؤنه اهل مدرسه که از خود مؤنه ندارند
یتیم و فقیر هستند و با گرفتن اسلحه برای مشق و استعمال عموم رجال و جوانان ملت برای وقت دفاع
و جهاد و سایر مصالح حتی برای تالیف قلوب اعداء و کفار و اصلاح و معاهدات و غیر اینها از مصالح اسلام
معلوم است خود ملاکین با ملاحظه انصاف خودشان خواهند گفت مالیات املاک را ما که دولت
میگیرد نمی‌گذاریم رعیت داده پایمال شوند و از آنچه خدا بما داده زکوة میدهیم در حاجت فقرای
ملت و مصالح مملکت و رعیت با کمال رضا و رغبت خوشنود از این ترتیبات می‌شوند و قادرین
بر کسب که لذت نان کسب را چشیدند منت خود را یا قسمی را اجبار کنند و وادار نمود ما دام العمر دعا خواهند کرد
و با کمال اهتمام با نتظام راه خواهند رفت و این ترتیب اخذ زکوة و اطلاع از تمامی غلات هر محل
با اطلاع از عدد رئوس هر محل خوب بشود بسیار برای سد باب احتکار و برای حفظ تمام مملکت
در قحط و غلا و نوائب روزگار دولت و ملت خواهند دانست غله کجا زیاد از قدر حاجت و کجا
کمتر است و این خود علاج کافی است عقلاء باقی را خود می‌اندیشند من نمی‌گویم و بدانکه وجه
احسان عمومی همین تنها احیا موقوفات و اخذ زکوة نیست راههای دیگر هست برای اخذ وجوه
از مسلمانان برای مصالح و فوائد عموم اسلامیان ملاحظه فرما بعد از آنکه کسبه و اهل ثروت از صدمات
جائرین و غارتگران و دزدان و سائلان و مخارج مرافعات و مفت‌خوارها بالکلیه آسوده شدند
و هم طالب ترقی و انتظام گردیدند و روی راحت و عدالت دیدند چه قدر با کمال میل در راه ترقی

خدا و رسول و اصلاح امور دولت و ملت و مملکت و رعایت حال ضعفا و فقرا نتوانند مال صرف کنند پس
بهتر تدبیر آنکه در هر شهر چند محل برای جمع وجوه احسانات و تصدقات دینیه مختلفه معین کنند مثلاً در وسط بلد
در نزدیکی بازار و معبر عموم خلق هر گاه بنائی مثل مدرسه بسازند مشتمل بر چند اطاق که هر اطاق عنوان
خاصی باشند که در بالای در هر یک نوشته شده باشد مثلاً در یکی نوشته شود اطاق وجوه اعانه فلان
مریضخانه یا فلان مدرسه یا نظافت بلد یا استخراج فلان آب برای بلد و همچنین اطاق صدقات فقرا یا رد
مظالم عباد یا اداء حقوق سادات خمس یا سهم امام مثلاً و در هر یک صندوق محکم در بسته گذاشته
و سوراخی در فوق بقدری که پول بیفتد گذاشته شود و رئیس و بانی این عمل و رسید کننده آن چند نفر
از موثقین علما و امراء و اعیان بلد که با اطلاع همدیگر مصارف خود بی تخلف خرج خواهند شد و چند نفر
با اسلحه و اعتبار نگاهبان و حارس آنجا مقرر شوند و در روی هر صندوق کتابچه که اوراقش معدود و معلوم
باشد بگذارند و قلمدان و مرکب ثابت که کاغذ محو نشوند که اگر و اعلان عام باشد بعموم اهل اسلام که هر کسی بانی صدقات خیر
هر یک میل دارد از صد دینار سالی صد تومان و بیشتر مثلاً نزد یک پولی آورده در آن صندوق انداز و بخط خود
آنچه گذاشته در دفتر بنویسید وقت خاصی از شهر یا بیشتر یا کمتر جماعت حاضرین مقرره با اطلاع هم باز
کرده با اطلاع هم بمصرف مقرر برسانند محققاً اهل اسلام این ترتیب و یقین بمصرف رسیدن بموقع را دیده
چه قدر احسانات خواهند کرد و یک جهت بزرگی در خصوص سادات عالیدرجات کرد که از اولاد حضرت رسالت
و سلاله های نبوت هستند باید کرد و بتحقیق عوامات این جماعت شریفه بلکه بسیاری از خواص ایشان
در این عصر بجهت اینکه از ایشان بمردم میرسد و بجهت سؤال و اصرار که از ایشان صادر میکرده
مردم از ایشان رنجیده و خودشان را قدر و احترامی نمانده است که غالب ایشان گمان کرده اند
که کسب و تحصیل مؤنه بزحمت خودشان ابداً حق ایشان نیست و باید بهر طور هست از مردم بگیرند لهذا
در محلات و اسواق و مجالس و مساجد و مجامع و خانه ها با ابرام و آزار خلق حتی بزدن و شرارت
و فحاشی بلکه مسخرگی میگیرند و بی باک هم هستند مخفی ملاحظه آنکه مردم باز ملاحظه شرافت ایشان
کرده

کرده منع و زجر نمی نمایند و در اخذ مال خلق و مخارج هم اندازه و قدر استحقاق ملاحظه ندارند هر قدر
باشد میگیرند و بهر عنوان حلال یا حرام باک ندارند و مخارج با اسراف هم می کنند و بسیاری در ولایات
غربت که ناشناس باشد غیر سید لباس شبیه پوشیده محض وسیله تکدی پیش خود ساخته ترکت شرم
و عترت آن بزرگوار این است که بزرگان هر ابنهار را تعیین نموده هر کدام قادر بر کسب و عملی
باشد بعمل وا دارند که با آنها اعانت فقرا سادات را گرفتن برایشان حرام است و هر کدام قادر بر
کسب است مایه و اسباب ندارد یا هیچ قادر نیست یا مشغول علم و امر دینی است خفیفه با اینها
از احسانات و حقوق مختصه بسادات بایشان بدهند و تحصیل حقوق ایشان باین نحو باشد که چند
نفر از معتبرین علما که معتمد تمام اهل بلد باشند معین میشوند و محلی را معین می کنند برای آنکه
در عهده و ذمه هر کس از مسلمانان از خمس و سهم امام باشد بایشان ایصال دارند و کسی باک نکنند
از آنکه مبادا داده نشود زیرا هر کس ملاحظه کند میداند با اینکه اکثر سادات حق ندارند
و از خمس میخورند و مردم اکثرشان اطمینان ندارند که باهل استحقاق برسد مع ذلک سالیانه مبالغ
بعلماء عتبات و غیر عتبات برای این امر میدهند حالا که هم اطمینان به آنکه آنچه میدهند
تلف نخواهد شد و اصلاً بغیر مستحق نخواهد رسید محققاً زیاده از قدر حاجت فقرا سادات
داده میشود که بر آن مدارس مختصه بایشان و سایر مصالح ایشان هم صرف میشود بالجمله مکرر
عرض میکنم اگر انشاءالله بل عزم و دخل دولت و سپردن هر عمل باهل قابلیت و ارتفاع رشوه و جریمه
و اجراء قانون عدل و مساوات میان امت و اصلاح امر لشکر و تکثیر و تقویت ایشان و وادار نمودن
بیکاران بکسب و عمل این چند معالجه را اقدام کرده پیش بروند محققاً صحت یافتن و حیوة
جدید گرفتن و ترقی نمودنی خواهند بود و سایر امور بعد از اینها و در ضمن اینها اصلاح
خواهد شد و الّا یأس موجود و حیوة مفقود است بالجمله بعد از اصلاح این امور عظام
دولت اطمینان تام بصاحبان ثروت و تجار خواهند داد و ایشان برای اصلاح ترقی مملکت

بامعاونت و شراکت امور و کارخانجات که یک نفر از عهده نمی تواند برآید انجام دهند بیش از همه اهتمام
در استخراج معادن مملکت ضرور است بیشتر از همه استخراج معادن آهن و ترتیب اسباب لازمه
از آن برای کارخانجات دیگر و چون فعلاً اهل فرنگستان و ممالک خارجه در این صنایع و اعمال
بدرجه کمال رسیده‌اند و الا هر قدر ممکن است معلم و استاد برای این امور اگر در یکی از دول
اسلامیه مثل دولت علیه عثمانیه یا مصر یا هر یک ممکن باشد از دیگران بیاورند و اگر از آنها
ممکن نشود لامحاله از غیر دول فرنگستان مثل ژاپون بیاورند که ثانی در این مطلب مستند
و فعلاً در اسلامیان ممالک هند و مصر و عثمانی بجهت تعلم و استاد جهت علوم و اعمال لازمه معمول
پیدا می شود اگر منحصر شد بفرنگستان از دول صغیره و ضعیفه و دور دست الیشان مداخله دهند
بلکه اگر ضرور شد مزد دهند یا شریک نمایند بشرط اینکه اختیار و تسلط تام نداشته باشند مثلاً
حق نداشته باشند حصه خود را بغیر دولت ایران مثلاً بفروشند و شرط کنند که بعد از مدتی
مثلاً حصه ایشان تسلیم دولت شود قیمت و عوض یا بی قیمت پس از جانبی کمال جهد در استخراج
معدن آهن مثلاً کنند و از جانبی کمال جهد در تعلم ساختن اسباب لازمه کارخانجات و علم
آهنگری و استخراج معدن و اسلحه سازی و اسباب [illegible] ساختن و ساختن اسباب کشتی دودی
و تلگرافات و غیرها نمایند که در اندک زمانی تمام آهن مثلاً از خود مملکت حاصل شود و هم
در خود مملکت اسباب لازمه ساخته شود پس تأسیس کارخانجات ما یحتاج که همه ساله میلیان
میلیان پول بخارجه میدهند و یکی چند می خرند مثلاً کارخانجات جوهر نفط و استخراج داشته
باشند و کارخانجات کاغذسازی و ساعت سازی و توپ و تفنگ ریزی و ملبوسات ساختن
و قند ساختن و چقندر قند کاشتن و چای کاشتن و استخراج معادن مس و برنج و طلا
و نقره و سایر معادن و دولت اطمینان تام دهد تأسیس شراکات عدیده شود که پولدارها
که از ترس تعدیات بیجا پولها را مخفی و دفینه نموده‌اند شراکات عدیده تأسیس کنند برای قرض

دادن

دادن بجوائح دولت و مصالح ملت بلکه اگر بتوانند اعتبار کاغذ و سند شراکات را اضافه نمایند که
حاجت بوجود نقود و دینی نباشد چنانچه روس و دول دیگر با یک چاپ کاغذ عمل هزار میلیان
مثقال طلا را انجام میدهند و عمده کار دولت تأسیس کارخانجات توپ و تفنگ و باروط و آنچه
و لوازم جنگ است و عمده همت همه جوانان ملت بزرگ و کوچک و عالم و عامی سوای آنهائیکه
عساکر مخصوصه هستند هم اقلاً روزی دو ساعت و هفته ساعت مشق جنگ نمایند و هم طریق دفاع را
یاد گیرند بلکه هم از جغرافیا و نقشه زمین اگر باخبر نباشند از مدخل و مخرج حدود مملکت خود باهم
خبردار باشند و عساکر کلاً علم از قانون جنگ داشته باشند و بعد حصون و استحکامات در
حدود خطرناک بنا کنند و کشتیهای جنگی در دریاها داشته باشند و کشتیهای کسبی و تجارتی
زیاد احداث نمایند اگر کسی بگوید در ممالک ما آن ثروت نیست که تأسیس این کارخانجات
و اعمال معظمه کنیم میگوئیم بلی در هیچ یک از ممالک و دول یک نفر تأسیس چنین اعمال نکرده و یک
نفر قادر هم نمی شود اما با اجتماع و معاونت ما هم می توانیم اگر مکنت نداریم تنها پولیکه در یک سال
بساعت میدهیم آیا بقدر مخارج کارخانه ساعت سازی نیست و هکذا اینقدر پول که بتوپ
و تفنگ و فشنگ و غیرها تا حال داده‌ایم آیا صد کارخانه تأسیس نمی کرد و هکذا پولها که بسماورها
و ظروف بلور و بارتنی و ظروف چینی و ملبوسات و غیرها پس اگر عذر میاورید بگو عقل نداریم
بگو علم نداریم بگو مربی نداریم بگو غیرت نداریم بگو صاحب مملکت نداریم بگو احمق بیکاریم پس
بعد از اصلاحات عدیده و نظم و عدل و ترتیب امور و حکومات سعی در مدارس و تنظیم آنها
و تربیت جوانان باید کرد و بهر ترقی کنند که از عهده کاری برآید و علم و صنعتی را انجام دهد
یا اختراع جدیدی نماید انعامات و امتیازات و تشویقات باید کرد و تربیت باید نمود مگر
تا چه وقت غفلت و مستی و مدهوشی محققاً با این حال نخواهد ماند این مملکت یا باید خودمان
بگیریم یا می کنند مثل هندوستان و با این حال نمی گذارند می بینی خود باین حال نماندیم کدام یک از این

مزخرفات را پول نمی‌دهیم و نمی‌خواهیم اگر بیچاره احمقان ما می‌گوییم خیر باید درس این صنایع را
خواند و باید مدرسهٔ این علوم تأسیس کرد و مخالف اسلام است پس کسی نیست بگوید ای احمق
خر مقدس همان علم این ساعت را ساخته کفر است چرا در جیب تو است قند را همان علم درست کرده
ای درست کردن و دانستن کفر است و حلال است خوردن عیب ندارد تلگراف ساختن مقدسی
حرز میکند پول دادن تلگراف کردن عیب ندارد ظرف چینی ساختن معصیت است اما پول داده
خریده و طعام خوردن عیب ندارد چه قدر احمقان که ما هستیم هر که از کربلا چینی مقدسان
بگیرد این حماقت‌ها چه چیز است چه حکمت یونان قدیم و حرفهای افلاطون و ارسطو کفر نیست
اما صنایع یاد دادن و یاد گرفتن و مدرسه کند ساختن اطفال و علم آموختن که محتاج به دیگران نباشند
کفر است مثلاً بعض مقدس‌نمایان را دیده‌ام که اگر از جغرافیای و نقشهٔ زمین حرف زنی بد
دارند و گویند علم زنگی است ای احمق در قدیم علمای اسلام و متأخرین چند نفر در بیان وسعت
ممالک ارض و اقالیم و شهرها و بحار و جبال و تلال و غرایب ارض کتب نوشته‌اند هرگز نباید
هیچ بحرف این احمقان گوش نباید داد که بگویند چشم را به بندید تا نه بینیم و گوش را به بندید
نا شنویم در دنیا چه خبر است و از همه چیز با خبر باشیم همه قوه سعی در بیداری باید کرد و علوم صنایع
تحصیل باید نمود و لکن نه آنکه علوم را با زبان خارجه تعلیم نماید غرض اطلاع از علم و صنعت است
هیچ ضرور نیست چند سال اطفال رعایا و کسبه را معطل دانستن زبان دیگر کنند تا بعد از آن بعلم
مشغول شوند نمی‌گویم زبان نخوانند کمال نیست لکن این بهر کس دست نمی‌دهد بلی برای بزرگان و چاکران
سلطنت و آنهائیکه سفارتخانه و لابد هستند زبان دانستن عیب ندارد بهر صورت باید اطفال
اسلام را بعلم تربیت کرد و عمده اول تربیت تعلیم شریعت است بطور اختصار و کافی چنانچه
عرض خواهد شد و هر کسی که در مدرسهٔ صنایع از امتحان در آمد که استاد گردید سند تصدیق
اهل خبره در دست اسباب عمل او را مرتب دارند و الله تعلم فایده نخواهد بخشید و هر عامل را

[illegible]

تشویق

تشویق نمایند و چون عمده در اطمینان عاملین باعمال صنایع و کارخانجات و تأسیس مدارس و تربیت
جوانان بقاء عدل و انتظام و خاطر جمعی خلایق بدوام و استحکام این نظام همان منتظم بودن
اعمال حکومت و سیاست است از همه بیشتر اهتمام در این امر لازم که حاکم و رئیس هر مملکت و نایب
هر ناحیه و رئیس هر قوم و بزرگ هر دسته از لشکر و رعیت از کدخدا تا پادشاه هر را طریق سلوک
با زیردستان معین و مقرر باشد و هر کدام تخلف از طریق معین نماید راه شکایت و اثبات
برای زیردستان باز باشد و در صورت تحقق هر مخالفت کننده مسئول و مؤاخذ باشد و از
جزئی و کلی مخالفت هیچ عاملی بهیچ وسیله اغماض نشود و الا هر این تأسیسات بهم خورده از
هیچ عملی نتیجه حاصل نخواهد شد و این موقوف است بچند چیز اول آنچه تکلیف رئیس است نسبت
بعملی که باو سپرده شده بحسب ثبت دفتری معین دارند و شخص را بعمل بایست دهند که اطلاع
از تکلیف خود نسبت بمرؤسین و اطلاع از عمل و تکلیف مرؤسین داشته باشد و قدرت اجرای
تکلیف خود داشته باشد و اسباب اقتدار او از دولت فراهم نمایند و هم چنین مرؤسان
تکلیف خودشان را بدانند و تکلیف رفتار خودشان را با رئیس و رئیس را با خودشان بدانند
چنانچه بحکم قانون اعظم مقرر شده است مثلاً در نایب یک قریه فرض کنیم نایب اولاً بداند
که مداخل او از کیسه خودش هست و منزلش همان است که در آن قریه برای نایب ساخته شده است
فرضاً یکی از اهالی آن قریه عمارتی در مقابل خوبی عمارت او ساخته او حق ندارد آنجا را برای خود
منزل بخواهد و یک نفر یا چند نفر مثلاً خادم او بیشتر نخواهد بود زیاده از یک اسب مثلاً
نخواهد داشت و هکذا و شغل او در آنجا ضبط غله است و رفع تعدی مردم از یکدیگر بعد از
تحقیق تام بهتر آنکه باطلاع عالم متدین مجرب بتصدیق از اهل خبره علماً یافته که در هر آبادی
یکی خواهد بود چنانچه حالا هم هست حالا سرخود بی‌تجربه و بی‌تحقیق نیست او تحقیق کرده نایب
اجراء دارد و ابداً اعالم و نایب را حق رشوه و جریمه و اغماض نیست بلکه بعد از تحقیق اجرا

[illegible]

آنچه در شرع مقرر است از غرامت و دیه و تعزیر و حد مثلاً و واداشتن رعیت بزراعت و منع خود
از کسیکه ترک زراعت کرده یا علف چیدنی اجرت یا زراعت دیگری را غارت کرده یا مزرعه
دیگری را الغرق کرده یا حق آب را برده مثلاً و هکذا در تمام اعمال دویم آنکه آنکسی که رئیس مقرر
کرده خفیه نویس و نگاهبان اعمال او داشته باشد بطوریکه او نفهمد از آدم امین و راستگو
سیم آنکه بهمه مردم سپاهی فهمانیده باشد که هرگاه رئیس تخلف کرد از تکلیف خود مثل رشوه
یا جریمه یا طرفگیری یا رفاقت و خویشی و غیرها یا خیانت در عمل خود بی مانع همه حق دارند شکایت
و اظهار دارند و من بعد هم مطمئن باشند که از این رئیس هم انتقام شکایت نخواهند دید
چهارم آنکه اگر شکایتی کردند با کمال دقت از خفیه نویس و غیره با طریق موافق تحقیق نمایند
اگر شکایت بحق شده ابداً اغماض از مجازات نکنند اگرچه بعزل باشد و اگر شکایت دروغ
بوده شاکی اجرای سخت شرعی از تعزیر و ملامت و اهانت کنند که دیگر کسی شکایت بدروغ ننماید
پنجم آنکه مواجب عامل را نسبت بحال و مکان و عمل او کافی و وافی قرار دهند و از تعدی یک فلوس
نهایت منع و تخویف کنند و هنگامیکه از عملی درست درآمد و عملش سرآمد آشکارا با اطلاع عموم خلق
انعام و مواجب و منصب و احترام و عمل و ریاستش را ترقی دهند و سبب درستکاری او را نهفته تا
هم عبرت گیرند هم چنانچه اگر خیانت کار است از عزل و اهانت و حبس و تعزیر نکایت دیده عبرت
دیگران گردند پس حکام باید اشخاص عاقل و مجرب و کافی و خبردار از قانون اسلام و خبیر و متعهد
باشند و از قوانین ضبط و ربط امور خبردار باشند بهتر آنکه در هر بلد و حکومت دار الشورای
مرکب از عقلا و علما و امراء باشد که بمعاضدت و اتفاق هم تحقیق امور فرمایند و تشخیص حقوق
نمایند و آنچه مشخص و محقق شد حاکم اجراء دارد و راه اشتباه کاری و رشوه را مسدود کنند تا این
طریق سد نشود هیچ امری انجام نخواهد یافت بتحقیق بدانکه منوط بودن حکم قاضی و حاکم برشوه
و پول و دخل امر زوج و زوجه و پدر و پسر را در خانه ها مختل نماید چنانچه فعلاً در همین عصر می‌بینیم

باید ... مملکت

زن بزور

زن بزور پول اتباع و خود قاضی شرع را وا میدارد که حکم میکند زوجه زید نیست یا بزور طلاق
میگیرد یا یکی بزور پول حکم زوجیت فلان زن یا دختر میگیرد بالجمله خود افتادن رشوه و جریمه
از میان نظم و عدل امی آورد و بعد بکل عایا از تکلیف حاکم بالامنع و تکلیف السابقین با حاکم اطلاع
دهند چنانچه عرض شد خفیه نویسها در هر ولایت دولت داشته باشد و راه اظهار و شکایت
هر کس باز باشد و راه شکایت از منصوبین حکام مفتوح باشد و دولت غفلت از حالات منصوبین
و مامورین اگرچه مجرب باشند نکند و هرگز اغماض از خلاف احدی ننمایند بهتر آنکه نظم عمل را چنان
تاسیس کنند که مردم محتاج بمرافعه و قضاوت و زد و خورد نباشند غالباً نزاعات از املاک و مستغلات
و عمارات بیمخبر و چه قدر خوب است که حدود هر ولایت را بدست جمعی معتبرین و موثقین در دهات
و املاک و باغات هم با مساحت ذرع و جریب دفتر و جریده کنند مثلاً مساحت طول و عرض
ملک فلان قریه از حد شرقی که فلان محل است مثلاً تا غربی فلان قدر است و از شمالی تا جنوبی
فلان مقدار و در دفتر بعد از تعیین باسم مالکین ثبت کنند و پیش از آن بهمه اطلاع دهند
که میخواهند تعیین حدود کرده و باسم مالکین که بلانزاع متصرف هستند دفتر کنند هر کسی را
حرفی و حقی در جائی باشد بی باکانه اظهار کند و سند و دلیل ابراز کند که بعد از تحقیق تام حق
با تعیین باسم صاحب حق ثبت خواهد شد که من بعد همان دفتر دولتی و ملتی محل اعتبار خواهد
و بعد از ثبت دفتر هر کس بمیرد بطور حق بوراث رسیده باسم هر یک هر جا که حق او شده
ثبت خواهد شد و هر کس بیع و شری و صلح و نقل و انتقال و صدقه و غیرها قرار دهد هر
دو طرف بطبق سندی که بیکدیگر میدهند ثبت دفتر کنند که موافقت آن با اسناد مردم موجب
اعتبار است و هر نقل و انتقال را که داخل دفتر عموم نکردند اهل شوری و محکمه عدل و حکام کل
در مقام محاصره اجراء کنند و نپذیرند و هکذا باغات و آبها و دکاکین و عمارات و غیرها در حال
انتقال باسم مالک جدید با تفاصیل و تاریخ دفتر خواهند کرد یعنی اجبار در این عمل نیست

البته مردم و بدانند که در حکومت و محکمهٔ عدالت اعمالی مخالف دفتر یا انتقال کرد در دفتر عمومی ثبت
در اجرا اشکال پیدا کرده خود رجوع کرده و ثبت خواهند کرد و دفتر عمومی هر سال تفاصیل
و نمره و تاریخ در دست جماعت معتبرین که هیئه مباشر این عمل هستند محفوظ باشد تا در وقت
ضرورت اسناد که ظاهر شود مقابله با آن نمایند یا اگر سندی گم شده یا دزد برده یا خللی
راه یافته در آنجا مکشوف شود و بهمین طریق دفتری برای موقوفات خواهد بود و بهمین طریق
دفتری برای وصیت‌ها بلکه سایر معاملات بزرگ که اهل معاملات خود بخواهند بجهت اعتبار
داخل دفتر نمایند و این قسم اسناد عمومیه ثبت و عملش و اجرائش همیشه با اطلاع چند
موثق مسلم از علمای ملت خواهد بود که عموم اهل عصر و معتقدین اساتید و اهل خبره اظهار
تصدیق کرده باشند که بطبق دفتر عمومی اسناد که تعلیق داده می‌شود آنها هم سجل و مهر داشته
باشند و اسناد قدیمه و خارجه از دفتر عمومی و دعاوی دیگر با کمال دقت رسیدگی شده بعد از ختم
هر عملی آنچه بر آن قرار گرفت ثبت دفتر دارند که مجدداً اعمال ختم شده مطرح مقالات و نزاعات
نشود و بعد از جملهٔ معظم امور که باید اجرا شود این است این وضع که فعلاً هست که در یک
مملکت چند پادشاه و حاکم عرفی و شرعی هست بی‌جهت مثلاً هر رئیس ایل و طایفه یک حاکم است
که برای خودش حبس و چوب و فلک بلکه نفی بلکه قتل بقدر اقتدار دارد و حکم شرع و عرف منوط
بمیل و اراده او است یا منوط بپول رشوه و جریمه است و هم چنین هر مالک چند پاره یک قریه یا
تیول بقدر اقتدار خود که موافق میل و رای خود حکم می‌نماید اگر رئیس کسی است که از جانب حکومت
و دولت مقرر شده البته شخص عاقل کافی مجرب را رئیس کرده خواهند بود با قانون مقرر
شریعت باید رفتار کند و اگر خلاف قانون نماید زیردستان را راه اظهار و شکایت بمحکمهٔ عدالت
و دولت و حکومت باز باشد و رفع سلوک خلاف او را کنند و معزول کرده مجازات نمایند و اگر
منصوب از جانب دولت و حکومت بمیل و دلخواه و زور و قدرت هست میکند این معنی سلطنت

[illegible]

علاوه

علاوه و دولت مستقله کوچک است آن هم بی قانون محض و سلطنت مطلق، اینکه مالک ملک مثلاً
و زارع هر دو رعیت دولت و اهل یک شریعت هستند یک معامله کرده اند مالک از این زارع
از آن در وقت محصول زیاده بر حقیکه بطور شرع مقرر کرده و بعهده زارع وارد نموده چه
سلطنت بر مال و جان و عرض او دارد یا چه حکومت شرعیه یا عرفیه باو دخل دارد پس اگر در میان
ایشان علی شرعی یا عرفی واقع شود رجوع بمنصوب و مأمور دولت و شریعت نمایند تا بطبق
قانون حکم شود و اگر خودش کسی است که منصوب از جانب دولت یا حکومت است و قابلیت
آن را دارد باید خود بطبق قانون شرع رفتار نماید یا معزول گردد و حکم حکومت و شریعت
میان او و زارعین مثل دیگر افراد رعیت جاری شود اگر کسی بگوید از همهٔ این بیانات تو
ظاهر می‌شود که میخواهی در معاملات اسلام و حفظ قانون انتظام در هر امر بطبق شریعت
و احکام فقاهت عمل شود و این کمال اشکال دارد زیرا همهٔ بزرگان اهل دیوان و رجال دولت
و اعیان بنا ایشان بخلاف این است و میگویند با شریعت هرگز عمل پیش رفت نمی‌کند بلکه
میگویند جهت اغتشاش امر ایران این است که دولت و رجال میخواهند قانون فرنگ
که سبب ترقی ایشان شده جاری کنند و دستگاه شریعت را برچینند درست جرئت نمی‌کنند
یکدفعه اقدام نمایند میترسند علمای شریعت جلوگیری نمایند و رعیت و ملت هم حمایت ایشان کرده
بلوی و فساد شود از این بابت است که میگویند فرنگ‌ها دین و کتبشان را ذلیل و معطل
نکرده و ایشان را مقهور ننموده و بخلاف ایشان با کمال ایقان حکم نکرده ترقی نموده و ملکه
ترک دین و شریعت خودشان کردند و بقانون اتفاقی عقلا عمل نمودند انتظام یافتند
و از همین جهت که عقلا و سفرای فرنگ بما ها میگویند نظم شما بسته بهمت ترک شریعت
و مغلوبیت علمای ملت و از همین است که اینها هم بتدریج در هر مقام عمداً بخلاف علما و شرع
اقدام می‌کنند بلکه در جائیکه مصلحت اسلام گفته باشند اجرا نمیدارند و بقدر امکان اغماض می‌کنند

تا آنها را نا امید و محروم سازند و بهمین جهت است که حکام و امرا و رجال دولت در هر نقطه که هستند
بعکس ازمان سابق آنهائی که بنام علما معروف شده اند درست می سنجند هر کدام صاحب دیانت
و علم و فهم و استقامت است و در میان ملت بجهت درستکاری مطاع است آنها را اذلال می کنند
و تخریب امر ایشان می نمایند و عوام را با ایشان ارجاع نمی کنند و احکامات ایشان را مجری نمیدارند
بلکه تهمت می بندند و نسبت تزویر میدهند و هر جائی بی دیانت و جری در خلاف شریعت
و طالب رشوه و مال و ریاست و جلال یابند که بمیل ایشان عمل نمایند آنها را ترویج می کنند و مقدم
میدارند تا بمردم چنان بنمایانند که علمای شریعت را حالت این است و اینها بی دیانتهارای
دنیا آن درست کارها را ذم و تخریب می نمایند بلکه از همین جهت است که بوقوع تخالف و نزاع
مابین آنها شادمانی می شوند و آتش را دامن میزنند بلکه اسباب تخالف و تنازع را می چینند
غرض از همه اینکه علمای شریعت و قوانین دین برافتند جواب میگویم اولا اینکه مطالب
که در سوال گفته شد گمان ندارم از عقلای امرا و ارکان دولت وقوع یابد بلی بعضی جهال
لا مذهب باطنی دهری پیدا می شود که چنان باشند پس اولا آنکس که گمان کرده قانون
شریعت مخالف نظم و ترقی امور است معلوم است که اصلا صاحب حس و شعور نیستند
و از بهایم هم کمترند که حرف کسی را زده اند ابداً خیر را از شر و نفع را از ضرر تمیز نداده
و بحقیقت هیچ مطلب پی نبرده از بدبختی ما است که چنان اشخاص در عصر ما موجود شده
و لباس انسان بلکه ارکان پوشیده و خود را اهل گفت و شنود خوانده مردم هم ایشان را از آن
کوربینان احمق بیاعتبار خیال نمی کنند که از مبدأ اسلام تا حال که زیاده از هزار و سیصد سال است
رجوع کنند بتواریخ ایام و ملاحظه نمایند ترقیات و تنزلات انام در اوقات ابتدای اسلام
ایا هر وقت شکست و تنزلی در اسلام پیدا شده آیا از عمل بشریعت بوده یا ترک آن و هم چنین
ترقی و تامل نمی کنند که خلاً این تنزل بدرجه که چنین الآن نماطق شده اند آیا از عمل
بشریعت است

بشریعت است یا ترک شریعت هم مطلع هستند که این خللها از ترک شریعت ناشی شده بلی خوب است
این جماعت بگویند شریعت اسلام مخالف غرض شخصی و هوای نفسی ما است زیرا ما میخواهیم جماعتی قوی
تفنگ در دست و شمشیر در کمر رو کنیم بطرف مردم در دست هر کس از نقود و مأکول و ملبوس و مشروب
و مرکوب و عمارات و باغات و املاک و هر چه لوازم عیش بشر حتی نسوان جمیله و غلمان و صبیه ببینیم بگیریم
و هر کس تامل و تاخیر در دادن اینها کند شکنجه کنیم و خونش بریزیم و خود مشغول عیش و نوش و شراب
و شاهد و عربده و مطرب و شکار و عشرت مدام باشیم و ابدا منقصت در همه اینها نداشته باشیم و باقی
مردم مشغول انجام نواقص عیش ما باشند و احدی با دست و زبان در مقام ممانعت هیچ یک از مرادات
ما نیاید بلکه هیچ کس انذار و تخویف از سوء عاقبت هم نکند و احدی حرفی از وقت ما را منصرف با عمل
دیگر نکند و درد سر ندهد بلکه جمع شوند اسباب سفر و سیاحت و تماشای ما را در اطراف عالم هر جا
چیز تماشائی است جمع کنند و شریعت اسلام منافی این اغراض ما است بلکه میخواهد ضعفا هم
با ما مساوی باشند و نظم و عدل در میان باشد از این جهت ما اعراض از شریعت داریم و تخریب می نمائیم
میگوئیم این مطلب راست است و سبب ترک شریعت هم این است ولکن پس چرا میگوئید طالب
شده ایم قانون فرنگی اجرا کنیم کجا قانون فرنگی یا قانون هیچ مذهب و ملت و دولت بانی
در جه حکم بآزادی اقویا و تقیید ضعفا دارد حتی جماعت آزادی طلب و فوضوی هم اینطور نیست
زیرا آنها هم میگویند بطور مساوات همه آزاد باشند و بعد میگوئیم بر فرض اینکه بالکلیه ترک
شریعت و هر قانون شد آیا راضی هستید ضعفا اینقدر رحیوه و اسباب داشته باشند
که اسباب عیش شما را فراهم کنند پس یا زبانی مقدار قانون باید مقید باشید آیا با این حال
و خیال این عیش برای شما خواهد ماند یا این ضعفا با اهمال بعضی هلاک و منقرض و بعضی فرار
خواهند کرد و هم اعداء این قدر تسلط برای شما خواهند گذاشت یا سلب خواهند نمود بلی بعضی
میگویند هنوز بجنب طامر در عرض که هست که بعد از من دنیا هیچ نباشد میگویم بجهنم بی حیا

پس بگو سبب اغتشاش و بی نظامی ما شده ایم و عناد ما با شریعت بجهت نظم آن و منع از خود غرضی
و نفس پرستی ما است و اما آنچه گفته شد که دول فرنگ با قهر بر کشیشان و ترک مذهب خود شان
و التزام قانون اختراعی ترقی کردند اولاً این حرف دروغ است که ایشان ترک مذهب و طرد
کشیش کردند بلی در کشیشان ایشان مثل عالم صورتان و امیرنمایان ما خود پرستان بودند که از مطلق
نظم و عدل مثل اینها بی حیل بودند آنها را مجبور بنظم و قانون نمودند چنانچه بر ما لازم است چنان
کنیم والله میخواهی برو ببینی چه حمایت ها بکشیشان دارند و چه آزادی در مذهبشان و ثانیاً
در مذهب ایشان هزار یک انتظام و عدل و صداقت و سیاست مذهب ما نبود و بسبب
اختلاف از منه تغییرات داده بودند و انتظام و عدل و مساوات که دول میخواستند جاری
کنند همه احکام مذهب ما و بسیار مخالف رأی کشیشان بود معلوم است اجرای قانون اسلام
در میان ایشان قهر و غلبه میخواهد ایشان عدل و انتظام و سیاست درست در مذهب نداشتند
از مذهب ما بردند در میان خود اجرا کردند ما چرا ترک قوانین مذهب خود کنیم که سراپا عدل و نظم
و حیوة و سیاست است و اما آنچه سفرا و امرا و بزرگان ذکر با امرای اسلامیان میگویند
که با ترک شریعت و طرد علمای خود نکنید منتظم نمی شوید ای احمق بلی ایشان در هر ملت اینرا
میگویند و از آن حرف فساد آن ملت میجویند چنانچه با امرا و وزرا و خانان میگویند بعلما
و رعایا هم میگویند که مادامیکه این خود پرستان بر شما امیر باشند و هوای خود را ترک نکنند
شما روی حیوة و عدل نخواهید دید و غرض از اینها همه افساد ملک و ملت است و بعد میگویم
کسانیکه این حرف را میگویند که انتظام در ترک قوانین دینی است اگر مسلمان است حقیقة دین
دینی را حق و خدای واحد عدل حکیم را قایل و انبیاء را خصوص حضرت مصطفی را شکو و محق
و شریعت را از قبل خدا میداند پس چگونه میگوید عدل خلاف شریعت است و این نسبت جهل
بخدا و رسول است و اگر کسی است که ترک این مذهب نموده و مذهب دیگر گرفته نه مذهب خود را

بنقلیه

بنقلیه بعض مزوران فرنگ لامذهبی قرار داده چنانچه خیلی اشخاص حالا بسیار بیدین شوند
پس با ایشان میگویم شما تو مسلمان نیستید که مراعات احکام اسلام نمائی لکن میگویم مثل
انهائیکه بانها تقلید کرده بحکم عقل نوع و قوم پرستی و اعمال حسنه و عدل و احسان و ادا
و علوم را لامحاله بحکم عقل خودت بهتر و لازم دانسته باشی و طالب نام نیک و آثار در آن
در حیوة و ممات هستی یا نه و از پستی و ذلت جماعتی که از آنها محسوب میشوی و وداد ملتی که
داخل آنها هستی و اقوام و عشیره و اولاد خودت ننگ میشوی یا نه اگر اینها را داری و جای
عبرت مثل سایر اقوام هستی باز باید در میان قوم خودت ظاهراً با این بی اعتقادی قصد تقوی
مذهبی و اظهار عصبیت برای قوم خود نمائی و ترقی امور و انتظام احوال آنها را بخواهی برا
در نظر تو برای حشر و نشر و آخرة اگر این اعمال لازم نباشد باید برای ترقی قوم خود در دنیا
و استحکام امور ملتی و دولتی باز در ترویج این امور کوشش کنی اینها را است بدار دینی
چرا و لکن فایده دنیویه و ثمره کمالیه برای خود و قومیت در این هست نه غیر این خود
بعقل خود ملاحظه کن برای ترقی قومی آیا اتفاق و اتحاد و با اجتناب امور نافعه و عدل و ترتیب
و قوانین عقلانیه که در این شرع مقرر است اقدام کردن سبب حقیقی آن قوم هست یا نه
و اگر میگوئی بلی ترقی دنیوی قوم و مملکت و ملت و دولت خود را میخواهم و لکن اعتقاد من این است
که این تنزل و تدنی از عمل کردن بآئین دینی شده پس ترقی در ترک این و اجرای قانون دیگران است
لهذا میخواهم بطور این شرع را برچینم قانون که در میان دیگران هست اجرا دارم میگویم
با انصاف بگو آیا این تدنی و تنزل الحال از عمل کردن بآئین دینی ناشی شده یا از ترک آن
بالله مادامیکه عمل میشد این تنزل نبود و این از ترک عمل ناشی شده پس اقلاً تو ترقی قوم

میخواهی وآن در عمل کردن بانی مذهب سبب – و ثانیاً سلمنا بیا بگو آن قانون که مذهبیان
جاری کرده و ترقی نموده اند کدام است و آن قانون شرع که سبب تنزل ما شده کدام
محقق کن همه آن را جاری و اینها را ترک میکنیم والله اگر تأمل کنی در اعمالیکه موجب
ترقی و نظم هست همه را خواهی دید که همان قانون و احکام این شرع هست جاری کرده اند
و سبب تنزل هم خلاف اینها است ترک نموده اند ابداً در قوانین این شرع موجب
اختلال نظام نیست و در انتظامات امور دیگران خلاف قانون حق با سید انمی شود ولیکن تو
ام میخواهی همین را اجرا کنی و چنانکه نام را دشمن میداری میخواهی همین باشد و این نام از فرقه
و نام دیگر گذاشته شود تو دانی و وجدان و عقل خودت این مطلب هست برای آن این [illegible]
و ثالثاً سلمنا در میان قوانین اسلام بعضی موجب تنزل باشد و در خلاف آن ترقی تو
باید اگر عقل داری و طالب ترقی قوم خود هستی باز از آن جزئی چشم اغماض کنی که سبب
فساد بزرگ نباشی تو به چه عقل باین خیال افتاده که بالفعل بلکه شش صد ملیون نفوس اسلام جمیع
کره ارض را احمق و تابع چند نفر که از میان ایشان لامذهب شده اند بکنی که همه این قدر نفوس
همه لامذهب شوند و ترک قوانین اسلام کنند بعد از آن همه به عقل و حکمت عدل و نظم و فضل ا
حسنه و اداب و ترقی قومی را خوب و لازم بدانند آن وقت متفقاً به قانون مخترعی موجب
ترقی اقدام کنند ای بیچاره اگر امر معروف و نهی از منکر و خوف از عذاب خالق اکبر نباشد و هم
مطلق کردند حشر و نشر و عذاب و ثواب نیست این مقدار نفوس شریره و اجامر و اراذل و وحشیان
دیگر و زاهور جهان را برهم و درهم نمایند پس باز بهتر خوب هست معتقد هم اگر نیستی اسلام یکی
و مذهب دیگر تراش و جلد در ترقی اسلام کن و قوم خود را بدنام نکرده و همه را به انقراض

مرسان

مرسان و اگر کسی هستی نه دینی و نه مذهب و نه حشر و نشر و ثواب و عقاب میدانی و نه ترقی قومیت
و کمالات عقلانیه را طالب هستی بلکه نفس خبیث دنی داری همان غرض شخصی و راه عیش
و عیش و مستی نفس خبیث خود را میخواهی از مذاهب و ملل بگذر و از کمالات عقلانیه و کمال
بگذر نفع شخصی را خواهی اگرچه صد هزار خلاف شرع بعمل آید و راحت خود طلبی اگر صد هزار
از اقوام خودت پامال شود روزی صد هزار آدم هرگز از این [illegible] انحطاط و ذلت دانی
قوم و عزت ایشان و افتادن نام و نشان فرقی در نزد تو ندارد و غیره و درد اینکه و هم [illegible]
همه را جز از خورد و خواب و ربا ستدی و حکمرانی با آب و تاب چیزی شماری پس بدانکه از زمره
انسان خارج و بدسته وحشیان داخلی مع ذلک این غرض نفس خبیث هم بر نیاید و محققا
این شکم پرور و چراخور گستر برای تو نباید زیرا تو و امثال تو رشته جمعیت قوم خود را می
گسلانید و ایشان را از قوت عزت به خاک مذلت میکشانید فقرا و ضعفا و رعایا که مایه
عیش و عشرت و اسباب ربا ستدی و ثروت تو اند پامال و ساغر نکبت مالامال قوت دولتی و غیره
ملتی از مملکت پر بند و قانون اتحاد و حراست خانه از هم پاشیده بناگهان اقوام بیدار جهان
چون بلای ناگهان بر تو رسند و جامعه عزت ذلیل با قال و قیل چون عزرائیل نازل کردند
در عین هوا پرستی و بحبوحه سرمستی از طاق شراب با آن حال خراب پا و اگر به زیر [illegible]
کشند و از مجلس قمار با حال فگار و حالت زار ذلیل و خوار بدر آرند تو در قهوه خانه با آن
سرگرم نشئه تریاک ناگاه قوم فناگر بی باک خاک بچشمت پاشند چون تو و قوم تو [illegible]
شدید اگر فریاد کنی من مسلمان بودم و هرگز عمل به قانون اسلام نمی نمودم کشیش سرسخت [illegible]
عوض این حرف [illegible] اگر قسم خوری من لامذهب بودم و همیشه با دهریان همی غنودم اگر

سالدات روس که در سرحد جلوس نموده کوش بابی افسوس نمیدهد هی فریاد میزند من نه قلعه‌ام
و نه دولت هیچ یاد کن من نه عزة خواهم و نه مملکت از کجا اثبات کنی من مقلد شما بودم و حکم
محقق نائی من در سستی قوم خویش نمودم عجب است نشنود کوش هر که من فلان خانم یا فلان خانم
و نه اغنیا کنه من فلان سیدم یا فلان عالم نه امیر شما شده و زیر نه شما رانده نه مشیر
از کجا اثبات میتوانی که من و امثال من این مملکت را بشما دادیم یا بنیاد بر ایشان ملت را نهادیم
و کجا بذیرد که شما رعیت را برباد و دولت را بیسامان نمیه تا فتح این ممالک آسان کردید
بناکهان هوای ریاست از سر تان برود و در عشق فلان ملک و قریه دولت را بر خوابانید و در هوای
فلان منصب و لقب جنبت را بیچون کنند بجا کجا بینی فلان زارع که زیر چوب مالکی کی کرفتی
عزیز و محبوب است که زراعت نمایند و دادن مالیات بتوانند و تو عیاش بیکار خوار و زار
در دست ایشان گرفتار بجلست میدوانند بهر حال اگر عقل داشته باشی حالا برای غرض شخصی
خویش و برای اقوام و خویش و عزة اولاد و استراحت در بلد و دیار در حفظ عزة و قوة
دولت و ملت و حراست رعیت و مملکت و بقاء مال و ثروت و اهل جمعیت شو و راه دین اسلام
و شرع خیر الانام رو بیائید ای اهل اسلام دامن همت بر کمر زنیم بالله برای امور دنیا
و آخرة دین اسلام خود است آن را از یاد نه افکنیم دیگران اگر قانون غیر شرع میدانند
خواهند شرع ما همه قانون است و نظام و سرا با عزة است که ببینیم مساجد و معابد و نماز
و جماعت و جمعه و صیام و قیام و ذکر و عبادت آیا سبب تنزل است یا اداء زکوة و اخماس و نذورات
و بانبیاء مدارس و تعمیر طرق و اصلاح پلها و تنظیفات بلد و تعمیر املاک و تکثیر زراعات
و یا حج و یا جهاد و یا آموختن همه قانون جنگ بسیف و رمایه و یا ترک شراب و زنا و بلوغها

یا حرص بر تعلیم

یا حرص بر تعلیم و تعلم و تکثیر علوم یا اداء حقوق خلایق و صدق و درستی و امانة و وفا و حیا
و رضا و مودت و اعانت مؤمنین و احترام احیا و اموات و قسمت اموال و مواریث بمحبت و حکم
حق بین الخصوم و اجراء حدود و قصاص و سیاسات و ما که مدافع غیر اینها از احکام معامله
و تدبیر منازل که در شرع اقدس مقرر است یکی بشمریم کدام یک سبب بدبختی و ضعف امور
دنیویه ملت و مملکت است تا احمقی بگوید ما شرع را ترک کردیم چون بدنیای ما ضرر داشت اگرچه
نفع اخروی داشت و لیکن ما بمحض امید نفع اخروی ضرر دنیوی ملت را نتوانستیم قبول کرد
و یا کدام یک از اعمال صنایع و تجارات و عدل و سیاسات که سبب ترقی دول دیگر گردیده کدام
یک است که اگر ما با آن بچسبیم مخالف شرع ما خواهد بود هر چه اگر باشد محققاً باطل و از
و متروک خواهد شد پس باز عرض میکنم ای اهل السلام رحمی باسلام و خود و اولاد و اقارب
و ملک و ملت و دین و دولت خود کنید و خود را از مهالک دنیویه و اخرویه بدر آرید
و دین و اهل دین خود را عزیز بدارید تا از همه جهت عزیز باشید و از عهد حضرت آدم تا حال
تواریخ عزت و دولت و ترقی و تمدن هر قوم را بخوانید که هر کس هم بقانون دینی خود سست کردید بر
عزت آن بانتها رسید بلکه از حال اوایل اسلام و حالت حالیه اندازه بگیرید و اهل تمدن را بال
خود را نشکنید و تیشه بر ریشه خود نزنید در این مقام و یک قلم بجوش و سینه بخروش آمد
آب دیده از دامن گذشت و پای در گل نشسته لابد شدم مکرر کنم چیزی را که نوشته
بودم تا در این ایام نظر کنند تا بیدار شوند و حقیقة مطلب را بشنوند همین روزها چند نفر
از متمولین همین مملکت را دیدم که با حالت حزین و دل غمگین آه کشیده و سر بزانو نهاده دست
بآسمان بر داشتند و از خداوند غلبه روس یا انکلیس را باین مملکت میخواهند و خود را عبث خارج

مخالف دین اسلام

پسندند من متعجب و متحیر متفکر گردیدم و بایشان نهیب کردم که این چه دعاهست می‌نمائید
وچه آرزو است میفرمائید مگر غیرت دین وملت و محبت ملک ووطن و لذت این چیزها
از شما سلب گردیده یا چه بلا بشما وارد گردیده گفتند از زندگی سیر شده‌ایم و از صدمات
جان بلب رسیده وطنیکه سراپا ملال است و خانه که یکسره کلال و مال و عزتیکه تمام پایمال
بچه کار آید انا سم اسلام چه کام برمیداریم و چه وقت سر بر بستر راحت گذارده‌ایم روزهای ما
چنان سیاه است که همیشه آرزوی سرنگونی داریم و زندگی چنان تباه که مرگ را بزور میخواهیم عمرا
تمام صرف زد و خورد اشرار و اموال تمام با مال ظلام روزگار در مملکتیکه بدبختانه آن مملکت
رشتهٔ امر حکومت را بدست کسانی دهند بانیکه بجای آن مملکت متهمند و در نزد حاکم بگرفتار کردن
هر کسی که مایهٔ معیشت دارد مرغوب شوند و صاحب اختیار و دست اندرکار کسانی باشند
که بجهة غلبه بر فقراء و اغنیاء مملکت راه دخل برای حکومت پیدا کنند هر روز دودمار از بیچارگان
دمند که در میان جزئی خود برده و عزیز حکومت شوند و حکومت هم چنین اشخاص را میخواهد
و رشتهٔ امور را بدست او نهد و ذلیل آنکس باشد که کلمه حق و عدل گوید و مقصر آنکس باشد
که راحت یکنفر جوید سالیانه بخدا آنچه دخل ما است برای حفظ جزئی علاقه بلکه رشوه
و تقدیم و جریمه برود بی‌تقصیر با این علاقه که اگر دخلش را بگذارند ثلث آن برای مالکانش است
با دو ثلث دیگر یک عمل خیری میتوانیم و یا در تأسیس تجارت و تکثیر ثروت و تعمیر مملکت میتوانیم
قدم زنیم با همه این همه بهیچ رفته ما مقروض گردیم اینها سهل است تمام روزها را در نقشه‌ها
و مرافعات و کشاکش و تملق این و آن مجال خورد و خواب نیابیم و مطمح نظر دخل تمام بیگانگان
ملک باشیم و در هر آن متوحش و خائف که حالا کار بسته اکنند و بهانه پیش آورند با مجلس

حکومت

حکومت بکلی بمجرد اعلامیه فراشباشی و فراش گسیل شوند یا مجلس مرافعه بگیرند که تمسک از آن تملک به بهانت
برند و بهر وسیله جان و عرض و مال در معرض زوال و عمر در عوض علوم و عیش و کمال در معرض
زوال دیگر این چه وطن است و چه خانه و مملکت و چه دین و شریعت بجز اقسام چند نفر که
شرارت و بدنفسی و جور و ظلم و بیرحمی پیشه‌اند همه محض رشوه دادن دخل و گرفتار کردن
عجزه و بی‌تقصیران و صاحبان حیا و آبرو و عزت و بهانه تراشی برای هر کسی که کسب و جزئی
معیشت دارد در مملکت عزیز کرده حکومت و مالک مال و جان و ناموس رعیت شده اند بخدا
این مملکتیکه هفتصد هزار تومان مالیات دارد یک نفر از مملکت خود را که دست اندرکار
در حکومت است محقق توانیم گفت تنها او خفیه و آشکارا بار رشوه و اجبار هفتصد هزار
ذخیره کرده تا چه رسد بحکومت و اطراف حکومت که از خارج مملکت برای همین دخل شده اند و کار
باربابی مدار رسیده که هر کس دخل دهد و دخل نماید و اهل اسلام تو ... و الله هیچ کار نکند
بدتر ذلیل و خوار حتی آنکه محض دخل جزئی با دفتر اعمام فحص کرده که ... بیسواد و فهم
که از رسالهٔ عملیه استفاده احکام نتوانند و هر را از بر ندانند با خدا بیگانه و با شیطان همخانه
عامه چون گنبد دوار ... بدعت حضرت امام ابرار و در قلب مشتی هر بار که تمام اهل
بلد صغیر و کبیر و زن و مرد بیدیانتی و خدانشناسی و رشوه خواری و بدروغ محض و جعل و
سند بازی او را ... اند و هیچ فراشباشی و داروغه و رهبار از مثل آن بدکردار برای درهم و دینار
بیرحم و شر الاشرار ... بالخصوص مسند شرع کش نشده و به بسط فیصلهٔ امور نشسته
آنچه ... دخل حکومت و اطراف و پیشکار و دخل اعظم برای خود آن شیء روزگار است برانند
و بر ملان و بی سند بی اصل محض بنویسند و مهر خود که یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها

بجهت

نصف

جمیع عضائد من الفرق الی القدم مسموم نماید صاحبان حق را محروم و بی تقصیر را مجروح و
مظلوم و اموال خلق را مسموم خدایتعالی شکمهای پر از زقوم و خرطومهای را مرغوم فرماید این
چنین نامرد خدانا شناسی برای فیصلهٔ امور شرعیه مرجع کردید اگر بدیم از حکمهای ناحق
نرسیم و اگر برویم باید چه قدر باو بدهیم که از حد سه اثنی خلاص شویم یا حفظ حق کنیم
~~با طل مائیم محققاً آنچه امور شرعی مرد و واضح از عوام بمرده در کجاه از ارکان بری بیست~~
~~ملت حفظ کنیا آنچه ... فقه خواهد بود~~ باجمه اینها اهل
علم با فهم خداشناسی که هم مرشناسیم در گوشه و کنار ذلیل و خوار و دست بسته و گرسنه
تماشای عمل آن بدکردار کنیم و ما مجبوراً الحضور چنین وفود نار حاضر شویم که لطمه غوث است
و باختیار قدم بر بساط او نهادن حرام آن عمل دنیا و این عمل دین این است حال مسلمی حال
در رعیتی روس اگرچه اسم و ناموس ملتی مارد و لکن رعایای قفقاز را منتیم آسوده و در بستر
امن غنوده با دینشان کاری ندارند و اموال شان را نمودنشان باز گذارند اگر ظلم و مالیات هست
بالسویه و منظم بعد از آن از هر ظلم در امن و محترم هستند غرض از این اسلامیت حفظ دین
و آزادی است نه دینی ملحوظ می شود نه آزادی والحکم لله الواحد القهار چون مخمونین مطلب را
شنودند آه و افسوس نمودند و رود جیحون از چشم پر خون این بیچاره گشودند باز
محض حمایت اسلام گفتم شما خبر ندارید که عاقبت خیال روس و انگلیس چیست و هنوز
با اسلامیان مدارا برای این است که بانی نفوذ شکنند والله اگر غلبه بهم رسانند با دین و ایمان
کار دارند و همه را عبد و اسیر نمایند این چه غیرت اسلامی است که شما دارید مال و دنیا هیچ
جاه و روز ... خدا امکان دهد که اسلامیان اسیر کفار باشند و عقیبت ابنای شما ...

آنکه میگویند

آنکه میگویند ما گرفتار و ذلیل و خوار هستیم باز ملکداری را بدیگر دادید آن وقت ملکداری بگذارند گفتند
ملک که منافعش را از ما بزور بگیرند و علاوه روز و شب مارا مستغرق همه ما نمایند چه ثمر غرض
از مال معیشت و آسودگی حال است که برای ما محال کردید گفتم مع ذلک راضی باشید که کفار بتوانند
حال رعیت بحال قفقاز بنا کنند با آنکه با ایشان هنوز در مدارا هستند علماء اسلام از ایشان
بر جسد و جانها بلب رسیده مهیب آرزو کنند بدست روس باشند و جان در راه حفظ دولت
اسلام دهند گفتند چون مدتی است از ایران و حالات آن دور افتاده بیخبرند و از آسودگی
این خیالات را متوجه نتوانند شد که چرا ما اهل اسلام رعیت کافر باشیم و لکن بیچارگان ایران
که آواره از وطن شده کاه هر سال چندصد هزار بخارج نیاهند گمان را با آن حال پریشان و ناله و افغان
از ظلم اسلامیان می گریزند و از سبب جلای وطن ایشان میپرسند و از حال آگاه می شوند هزار مرتبه
شکر کنند که از این تعدیات بی انتظام خلاص گردیده اند و افتخار با آسودگی خود مینمایند و بحال
برادران اسلامی میگریند گفتم جناب شما تقصیر خودتان است محققاً شما هنوز عظم و حد اعظم
مکرم از اینحالات بیخبر و باید رجال راضی نیستند اظهار درد نمائید و چاره برای رفع طلب
فرمائید گفتند هیهات عجب بیخبری اگر ده مقابل آنچه از ما میگیرند خرج کنیم منفعتی ندارد غرض حکمی
نیست و هر کسی را درد دل گوید دستی در کار است همه از این دخلها حق دار هستند برای حفظ که بگذارند
عرض عارضی بکذر رسد و یا چیزی اصلاح محقق گردد بلکه بنای همه حمایت یکدیگر است و بر مال
رعایا و بعد از ایصال عرض محققاً تحقیق علیه فرع عرض عارضین خواهد شد و بر فرض تحقق ظلم
رشوه مانع مکافات و محال است بزرگان و حکام با آن شأن و احترام و تعلق بدولت از ظلم مظلومی
در هیچ فقره مسئول باشند و بر فرض حکم دولت در آن مملکتی که حاکم در آنجا حاکم هست حکم دولت جلاد

ظلم وزرا

عمال است اجرا شود که اجراء میکند و قانون دولت فعلاً از سر تا پای هست که اصلاً شکایت
هیچ یک را در خصوص اجراء و حکام و بستگان و خدام ابداً گوش نمیدهند اگر چه مثل آفتاب واضح
و اگر چه فعل هزار نفر هم تقصیر و خرابی هزار دولت کبیر باشد و ابداً بشکایت احدی هیچ مأموری
از عمل معزول و از هیچ عملی مسئول نمیشود بلکه از ادنی فراش تا رئیس کل هر چه گویند بنحو قبول
و رعایای یک مملکت اگر عموماً جزیی را [illegible] کنند غیر مقبول است بلکه هر چه بشود باز سکوت
و کتمان حافظ جان است بلکه انکار حق مظلوم [illegible] حال بر ایشان زیرا ثمر شکایت محققاً شکایت
و فایده اظهار انقراض دودمان یک بر ایشان روزگار محققاً هر کس شکایت گوید باید اول از دارائی
و زندگی و وطن و عیال چشم بپوشد بلکه فعلاً توسط و تظلم و تفرع بنحو ظالم موجب شدت و تضعیف
جریمه و رشوه است باز هیچ از این اصلح نیست که هر چه بخواهند فوراً با کمال بشاشت بدهند و ضمناً
مدح و دعاگویان ایشان کنان [illegible] شود که تأخیر موجب آفات است با آنکه شکایت را جز اثر در جائیکه
سند جناب عالم صورت از خدا بیخبر مستند هر ظالم هست که در رد و لیکن بعد از ملاحظه آن مخرب دین تعقیب
و اثبات درجه نبوة و امامت [illegible] اند گفت این حکم شریعت تو نمیدانی که فلان عالم [illegible] ظالم را
رفیق خود ساخته و لبطایا و خلاع او را بنواخت چند دهات معتبره که بعض را قیمت هزار تومان
قیمت است بدستیاری آن از ملاک بیچاره هیچ یا محصول همان سال خود ما قریه قباله ممهور بمهر آن
مخرب دین و قامع ریشه مسلمین گرفت ~~بعد اکثر قباله جات که بمهر این رسیده مالک آن را هیچ ندید~~
~~که [illegible]~~
~~[illegible]~~
این چگونه شکایت شاکین بجائی رسد مگر آنکه احکم الحاکمین در یوم الدین انتقام مظلومین از او بکشند

اما آنچه میگوئی

و این سند را حاضر کرد [illegible]

اما آنچه میگوئی بنظر بحال مسلمان افریقا و جزیره و کریت و سودان و هندستان و قفقازیه و ترکستان که
رعیت دیگران شده‌اند کرده عبرت بگیریم بلی میکنیم و همه را در عدل و انتظام و امن و آسایش
می‌بینیم بلکه روز بروز ثروت و تمدن و علوم ایشان در ترقی است بلکه همیشه حکایت از نظام دیوان
دولت فاتح خود شان دارند بطوریکه ایران که نسبت بممالک ایشان گلستان است احدی از ایشان
رغبت ندارند که باینجا برای کسب علم و صنعت یا توطن و سکونت بیایند جز بتجارت با کمال قهر
و غلظت که با جزئی بضاعت باقی ثروت ما را هم ببرند ولکن چنانکه با همسایه ایشان قدم گذاریم می‌بینیم
کرور کرور رعیت ایران در مملکت ایشان برای یک پاره نان عمله و تکدی هستند و از ظلم ظالمان
در امان و مختفی بلکه لخت و عریان میروند و صاحب خانمان میشوند و چنانکه بمقتضی محبت وطن عود
میکنند این انقلاب و تعدیات را در ایران می‌بینند باقی عیال و اطفال و اقوام و عشیره را نیز یک
بمهاجرت می‌نمایند چنانکه میروند که دیگر نمی‌آیند و اما میل با سلاطین و دعا با قرار و استقلال دولت
و سلطان محض محبت مذهب و قومیت است که در ایشان باقی مانده و بسبب دوری خبر از حال ما
ندارند مع ذلک این اضطراب و تشویش ما از سوزش جراحات دل پس هست و الله مادام الله مکان
دندان بر جگر و مقنعه بر سر کرده صبر را شعار می‌نمائیم تا بنهایت استیصال نرسیم از دولت و ملت خود
رو گردان نشویم و بدامان خارجه نمی‌چسبیم اگر چه رؤسای ما را مجبور بمهاجرت و خارجه دعوت بعد الیت
می‌نمایند خداوند بزرگان ما را رحم و بصیرت و هشیاری کرامت کند که حرص دنیای ایشان کم نماید و امور ما را بامانت
و بعلما با دیانت مقرر فرماید شاید ما هم روزی خود را در امان دیده بخیال علوم و ترقیات بیفتیم
بالجمله این بنده مدعی هستم که با تجربه و عیان و دلیل و برهان ثابت میکنم که نجات و حیوة ما
موقوف است بر عمل شریعت اسلام و منکر حاضر شود محاجه نمائیم تا آنچه هزار یک ننوشته‌ام
بگویم بشرط آنکه سبعیت متروک و راه انسانیت مسلوک باشد پس صراحةً میگویم بلی باید عمل
بقانون اسلام کرد و بخدا قسم سبب همه خرابی و ضعف اسلام همین جماعت هستند که اعراض از شریعت

کرده اند و تنها ظالم و مخرب شریعت و دولت و مملکت و رعیت اینها هستند مختصری تعیین اینها را
میکنم و از عقلا و اهل انصاف تصدیق و انصاف مطلبم پس میگویم ظالم و مخرب و عدو محکم اینجا که
امراء و اطراف دولت و علما باید باشند از امراء آنها را میگویم که بی رغبت اند دین و شریعت
شده و از هیچ فسق و فجور باک ندارند و در امر دولت و ملت صاحبان مناصب و اعمال و وزرا و حکام
و دست اندر کارند و از علما منظور آنها که حریص جاه و جلال و ریاست و عیش و عشرت و بعنوان
عالمیت و اهل شریعت مرجع و قاضی و مفتی و آمر و ناهی هستند و از علم و دیانت بری و بر خلاف شریعت
جری هستند باید در مقام معالجه عمده مقصد این باشد که اینها که مرض ملت هستند اینها را معالجه
و دفع کرد و از کار بیرون نمود اگرچه کمال اشکال دارد و مظلوم شریعت است و بعد دولت و بعد
مملکت و بعد رعیت و آن جماعت هم بفوق از خودشان ظالم هستند و هم تحت یدشان زیرا این
جماعت که اعمال بسته شد برای امر و نهی و قبض و بسط و رتق و فتق اینها حرص شهوات و لذت و میل
بر رباعات ایشان غالب گردید غرض شخصی ایشان این شد که جمیع مستلذات و مشتهیات در دست
هر کس باشد بتحت تصرف خود آورده غرق عیش و عشرت شده احدی را بر ایشان قدرت دفع و منع
نباشد و کسی در اوقات عیش و مستی ایشان بهیچ عنوان درد سر ندهد پس برای اجرای این غرض دیدند
بهتر از انضمام بدولت و دخول در دایره اطراف سلطنت چیزی سبب تحصیل مراد ایشان نبود و نخواهد بود
پس بهر تدبیر داخل این اداره شدند و بقوت معاونت هم و بستگی بدولت غالب و قاهر بر ضعفا
شدند اولا دیدند که شریعت و علماء حقانیه ملت باقتضاء حکم حق و عدل ایشان را هم از قهر
و غارت و ضعفا مانع است و هم از استغراق شهوات و فسق و فجور پس با شریعت از این جهت
معاند و مخالف شدند و عازم بر قلع اساس آن گردیدند و اقوی آلت و سبب برای این مطلب
جماعتی را یافتند ملبس بلباس اهل علم و تقوی و خود در باطن هم غرض و شریک آنها پس آنها را
تقویت کرده بمیان کشیدند هم چنانچه خودشان را مقوی دولت ایشان را مروج شریعت نامیدند

برای شریعت و سلطنت و مملکت و رعیت صح

انها را

پس آنها را مرجع امور شرعیه و محترم و مکرم گردانیدند اسما و القاب برای خودشان و ایشان تراشیدند
اینها در ریاست آنها سعی کردند و آنها در عوض اطاعت اینها بحمایت و ترویج یکدیگر برخاستند
و رؤسای خلق اینها و جماعت خود پرست شدند پس بعقلاء امراء که عاقبت بین و خیرخواه ملت
و دولت بودند دیدند اگر آن طور اشخاص با دست در کار دولت باشند آنها صلاح دولت و ملت
گویند و غرض شخصی اینها پیش نرود و هم چنین علماء حقانیه در صلاح دین و دولت ترویج شریعت
جویند و مقصد اینها معوق افتد پس آن امراء صاحب خیانت با آن علماء بیدیانت با حیل و تدابیر
و تهمتها و تزویر علماء حقانیه و امراء عقلاء ثابته را خوار و ذلیل و معزول و مقهور و مغلوب در زاویه
خمول نشانیدند و اسب خیانت دوانیدند و قباحت جهانیدند و تیشه ها بر ریشه اسلام زدن
گرفتند با دوران شریعت منکوب و ملت و جانب حق مغلوب گردیدند و احکام و قوانین دین را افتاد
این مظلومیت شریعت اما مظلومیت دولت و سلطنت خزینه دولت را با حیل و تزویرها
مواجب و وظایف دادند و خزینه را خالی و خراب کردند و سلطنت را مقروض خارجه نمودند و راه
غلبه اعداء بر دولت گشودند و در ظاهر لباس دوستی و ملت پوشیده در باطن بحمایت دشمنی کوشیدند
پر و بال سلطنت که عبارت از لشکر و اسلحه و اسب و حصونات و غیرها است قطع کرده وجه مقرر
که برای آنها از دولت بود خود برده ذخیره کرده بتجملات و متاع عشرت دادند و ظلمهای نمایان
کرده بنام دولت تمام نموده دولت را ظالم و بی نظم بخرج دادند و تمام رعیت را مایوس از دولت
بلکه دشمن سلطنت نمودند و امور سلطنت را از عقلاء منتزع نموده با ولاد و اقارب و اتباع
بچه های هوا پرست خود سپردند و در مقابل اناث و اتباع سلطنت هر یک برای خود اناث
و اتباع فراهم کردند و دولت را بخواب غفلت انداختند مخروبه را معموره بنظر او دادند اگر
از مملکت سؤال کرد مغشوش بود منتظم خواندند از رعیت پرسید غارت زده کان را دعاگوی
عدالت نامیدند از لشکر چه باشد صد را هزار و بیکار را شیر شکار قلم آوردند از توپخانه
و قورخانه استفسار کرد هیچ نبود را صد هزار معدود کردند از مرکوبات و ملبوسات لشکر خبر

متوجه شدند

گرفته ده راده هزار و عریان را لباس دار گفتند مخارجیکه برای مصالح مقرر بود خورده بپای دولت بیگ
در صد حساب کرده‌اند اگر خانی ده لک خرج شد صد محسوب داشتند اگر انعامی یکیرا قسمت عشر بداده عشر
بقلم داده‌اند خائنان را امین امینان را خائن نام گذاشتند اسباب غفلت و بیخبری رئیس کل را فراهم
نموده‌اند گاهی با مجالس لهو و لعب سرکار غافلش ساختند و گاهی با بهانهای درویش کیشها باشتباه اشراف افکندند گاهی
بدلخواه خود بسیاحت بردند و گاهی با هوای خویش بعشرت و اما مظلومیت مملکت تمام املاک دولت
و ملت را با اقسام ظلم و حیل خود مالک شدند و املاک سلطان و دیگران با لقه بابت ویران نمودند خود
فارغ و آسوده تمام تحمیلات باملاک بار کردند بیشتر از نصف ملک از دست ایشان بدست خارجه رسیده و نصف
باقی هم خراب و بایر گردید و اما مظلومیت رعیت بشرح و بیان نیاید کاش یکسال تمام آنچه ماخوذ
از رعیت می‌شود بهر اسم و رسم چه اشرار ملاصورتان و اطراف ایشان میگیرند چه از امرا خوانین
و مأمورین ایشان اخذ می‌کنند ثبت محسوب شود بعد معلوم شود آیا ثلث ما حصل کسب ایشان را
خودشان می‌یابند و بعد محسوب شود آنچه بدولت میرسد آیا نصف عشر ماخوذ ازینجا رکان هست
و کاش قتل و غارتها حساب می‌داشت تا معلوم می‌شد چه خبر است آیا مقدری دولت است که سوا
شده یا دیگران اگرچه بسیار در این مقام طول دادیم و از مطلب دور افتادیم ولکن هزار یک را
نگفتیم پس همه میدانند که هر مرض و بلا و نکبت باین ملت از ترک شریعت رو آورد و همه را
سبب این دو جماعت هوا پرست بوده‌اند و اینها ینه مرض اصلی که رفع ایشان ضرورست و در
غایت اشکال بلکه بسبب ظاهر غیر مقدور زیرا یوما فیوما در حالت کثیفه شدیدتر می‌شوند
و ظلمت ظلمشان از عادت معصیت بیشتر می‌گردد و عنادشان زیادتر و جمعیت و حامیان
ایشان قویتر و اغراض شخصیه ایشان محکمتر و چون در میان مردم بزرگ و منظور نظرهم واقع
شده‌اند حالات ایشان مناط اعتبار هم شده بلکه بسبب ضلالت جامعی گردیده جهان از شرع
و دین دور شده‌اند که کسی را قدرت نیست که در شأن ایشان حرف کرده و حرف و نشر گوید و یا احدی

ذم شراب

ذم شراب و زنا و لواط و قمار و سایر معاصی نماید با حرف عبادت و شریعت و نماز و روزه و حج و جهاد و حشر
و نشر و قرآن و احادیث بمیان آورد همگی مسخره و استهزاء هست و سیأتیهم انباء ما کانوا به
یستهزءون بدانکه اکثر خلق بجهت غلبه هواهای نفسانیه و اغراض شخصانیه از نکات و حکم و فواید
ثابته در نوامیس الهیه محروم و ظلمات جهالت حقایق را بر اکثر خلق مکتوم داشته اگر نظر عبرت بینا و عقل
حق گزین داشته باشند هر یک کلمه حکمت که از مصدر نبوت صادر هست برای اثبات حقانیت صاحب شریعت حقه کافی است
لکل حق حقیقة و لکل صواب نورا همین چند کلمه که قطره از بحار انوار حقایق شریعت خاتمیت است
برای ارشاد تمامی طوایف عالم کافی است که فرموده‌اند الناس علی دین ملوکهم و فرموده‌اند
اذا فسد السلطان فسد الزمان و فرموده‌اند اذا فسد العالم فسد العالم و فرموده‌اند
صنفان من امتی ان صلحا صلحت امتی و ان فسدا فسدت امتی الامراء و العلماء
بدانکه بنا حقیقت و نهایت اول الناس علی دین ملوکهم فی الحقیقه محتاج بطوماری است محتواش را
ایجاز می‌نماید بقدریکه بطول نینجامد غرض از ملوک نسبت بهر جماعتی آن شخص است که رئیس آن جماعت است
آن شخصیکه آن قوم نظر بافعال و احوال و اقوال او دارند و هر کس طالب اینست که حالات خود را
طوری نماید که مطابق میل آن رئیس و سبب قرب و محبوبیت در نزد او باشد و احتراز می‌کنند از هر چه که خلاف
میل او و سبب بعد و مبغوضیت در نزد او هست پس مثلا هرگاه سلطانی و رئیسی خوش داشته باشد
مثلا شعر و شاعری را یا یکی میلش باشد بشکار یا از جهت میل نفسی یا آنکه آن را کمال دانسته بلا شبهه
اتباع و کسانیکه طلب قرب در نزد او می‌نمایند البته سعی میکنند که در رتبه شاعری یا شکار تا فایق
بر اقران و مقبول الطبع سلطان باشند و همه تکلمات و افکار متوجه بتحصیل آن عمل باشد و کسانیکه بکذر

از انها بالنسبة باشند انها هم میخواهند بعملی اقدام کنند که محبوب و مقرب در نزد اینها باشند و هکذا
درجه بالنسبة و بالنسبة تا آخر درجات آن جماعت تا ادنی عوام مثلاً هرگاه حاکمی در بلدی باشد
که دوست داشته باشد انکه هر کس بر او وارد شود لباس سفید پوشیده و عبا داشته باشد و ریش
داشته و در ورود سلام دهد و سر را بالا بسته و دیدند که هر کس با این وضع و هیئت وارد شد آن رئیس
با او توجه نمود و احترام کرد و حوائج او را انجام داد و هر کسی نقطه این حالت وارد گردید از او روی درهم کشید
و طرد نمود و لطف نفرمود اینها محققاً رو خواهند کرد بسعی خود بآن هیئت و حالتیکه اینها از فوق
خود و اعقل و اکمل و از راه و رسم بلد تر میدانند انها هم نظر باینها کرده حالت خودشان را شبیه حالت
اینها خواهند ساخت و هکذا سرایت خواهد کرد تا آخر و این در جمیع عالم در میان همه طوایف بنی آدم
ملیانها بتجربه رسیده بلکه کسی تخلف این را در عالم ندیده و همین جهت شیوع بعضی اعمال و احوال و رسوم و [illegible]
و عقاید است در اعصار متعاقبه و امکنه و ازمنه مختلفه مثلاً اصحاب حضرت مصطفویه و فتنکیه هم همت
بسته اند بر انکه حالات و اعمال خود را طوری نمایند که آن بزرگوار را نشید و خود تر نکت آن و در نزد او
محترم و مکرم هستند البته در قلیل زمانی همه مزین میشوند باطوار حمیده و خوشی خلق و تواضع و حسن [illegible]
و شجاعت و استقامت در حروب و محبت بیکدیگر و ستر عیوب و رعایت ضعفا و فقرا و عباد است و تقوی
و هکذا مثلاً در عصر معویه اکثر خلایق با آن اعتقاد و محبت به پیغمبر صلعم و شخص مثل علی کرم الله وجهه
در نزد آن بزرگوار و محبت او بفاطمه و حسنین چگونه شد که از جمله سنت و عبادت سب و لعن آنها را
شمارند و تبری از ایشان نمایند نبود جز اینکه رئیس کل و حکام و مقربان و اقوام ایشان مرتکب همین بودند
و همین را از خلق می پسندیدند و خدا این اطوار میکردند و هکذا در عصر بعض خلفای عباسیه عیش
و طرب و غزلیات و مجالس اجتماع رجال و نسوان عیاشی و غیرها سرایت کرد بادنی رعایا و هکذا

رواج

رواج علم و حکمت در عصر مأمون و هکذا شیوع هر عمل و حالت و لباس و رسوم در اعصار هر طایفه و نواحی
سلاطین اسلام و غیر اسلام مثلاً اینقدر شیوع اختراعات جدیده و تمدن و علوم در ممالک اروپا و فرنگ
جز از میل سلاطین و رؤسا سبب آن نیست و بلا شبهه امراء و علما موقوفین در هر بلد و هر مملکت منظور
نظر عموم خلایق هست و چون در عصر ما مخترعات غریبه اهالی فرنگ در ممالک ما شیوع یافت و اهالی آنها
راه آمد و شد پیدا کردند و فی الحقیقه غرض تمام دول مسیحیه غلبه بر تمام ملل دیگر و احاطه کره ارض است
و عزم ایشان ازاله و مضمحل گردانیدن تمامی مذاهب و رسوم بلکه لغات غیر لغت خودشان و متحد آوردن
جمیع ثروت و مملکت روی زمین و عبد و رعیت ساختن تمام اقوام و طوایف است و این بسته است
بسست کردن هر طایفه از دین و مذهب خودشان و تقبیح رسوم معموله هر طایفه و این نمی شود مگر باینکه خود را
منظور نظر و اکمل و اعقل بنظر هر طایفه دهند و البته نشان دادن بعضی غرایب و کشف بعض مطالب مجهوله
برکسانیکه بیخبرند اعتقاد بفضل و علم و کمال آن را انهند می آورد پس با ظهار عجایب و غرایب صنایع و علوم
طبیعیه خودشان را مشیوع و رئیس و منظور نظر ما ها مثلاً رعیت و رؤسا و بزرگان ما را متفق خود نمودند و در
باطن مشغول اجراء غرض خویش شدند و بنظر بزرگان چنان رانند که این ترقیات ما بالسبب ترک مذهب و لا قیدی
شده و این را میکنند برای انکه اقوام که از دین و مذهب و راه و رسم و زبان و طریقه خود عاری گردیدند در نهایت
سهولت ثروت و مملکت و نفوس اینها را متصرف و تقیض توان آورد و این بیچاره گان غافل از حقیقت
حال شروع کردند بترک و طرح قانون دین و مذهب و عدل و نظام خودشان با میدانکه با همین ترک آن ثروت
و راحت و عیش و عشرت حاضره ایشان را خواهند پیدا کرد و نمیدانند که ایشان بتدریج در ضمن یکصد
سال و بیشتر با عمل کردن احکام بطور عموم و انتظام بقانون مذهب ما اینقدر تقدم و ترقی یافته اند [illegible]
الکان کتمان کنند و تغییر اسم دهند پس تدریجاً بزرگان ما شروع کردند بترک قانون خودشان بدون انکه تدریج
شروع کنند بترویج اسباب ترقی ایشان که تماس غالبا بحقایق مذهب ما است پس قانون خودشان متروک
و نظم و قانون ایشان غیر مسلوک گردید پس اولاً کار کردند که باید مروج مذهب خودشان را مضمحل کنند

واز مذهب خود اعراض کنند بالجمله ملوک و رؤسا و بزرگان ممالک اسلامیه سفراء و اهل یوروپ فرنگ شدند
وایشان آن مذهب که آنها می‌پسندند بر خود بستند پس متوجه شدند بنقض و نقص علماء فقهیه مقید بدین
اسلام و ترویج جمعی دیگر متلبس بلباس علماء و در حقیقت اشرار و ظلام و بعد بترک عبادات و دعا و ذکر خدا
و نماز و روزه جری گردیدند مساجد و منابر که ببرکت قدرت و همت خلفاء و سلاطین سلف
بر پا شده بود پست‌ترین امکنه گردید و شعائر اسلام را نقص شمردند و بدترین عیوب در میان
ایشان اعتقاد و بستگی بخدا و پیغمبر و حشر و نشر و جزا گردید کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی
در نزد ایشان بقدر قول فرنگی رقاصی غلط نداشت پس همت بستند باینکه اکل و شرب
و لباس و حالت و رسومات و آداب معاشرات خود را شبیه فرنگان یعنی ملوک خود شان کنند و شیوع
محرمات الهیه و انواع فسق و فجور و مشروبات و خمور را بی باکانه مرتکب شدند و از حشر و جزا
بالکلیه غافل شدند پس علائم اسلام که عزت و قوت و جامعه و فوقیت ایشان بود بمحو آن رو
کردند و نسبت باهل اسلام خود را از هم جنسی و هم مسلکی و هم اعتقادی خارج شمردند پس فسق
و فجور رواج گرفت و کوچکان نظر ببزرگان کرده تقلید ایشان نمودند و سلوک ایشان گرفتند
پس از آنکه آنچه نصیب اینها گردید جز ترک شریعت و اعراض از خدا و رسول و عبادت و ارتکاب
فسق و فجور چیزی نبود و حرفی از عدل و نظم و حکمت و علوم و صنایع و حفظ قوم و ملک ایشان نخواهند
و این سستی دین سرایت کرد بپائین یوماً فیوماً عقاید و اعمال مذهبی و عادات و رسومات
مباحی منهج ادنی گرفت و هم بقدر قدرت رو کردند بترتیب اسباب عشرت و جمع تجملات بلانهایت
و بیدخل و ثروت همگی نشد پس همه رو کردند بغارت یکدیگر بقدر رسیدن بغیر زور و قوت
پس امور دینی و دنیاوی و شریعت و دولت هرج و مرج و درهم و برهم گردید دین رفت و دنیا هم از عقب آن
حالا میگویم ای اهل اسلام هر کس طالب دین و شریعت یا صاحب غیرت یا عاقل صاحب حکمت
یا طالب بقاء دولت و مملکت یا طالب عیش و لذت باشد همت بستی تأمل در این عرض بنده نماید

سؤال میکنم

سؤال میکنم در این حال حاضر که ترقی دنیا بجائی رسیده که بواسطه راه یافتن دول
و ملل بیکدیگر بواسطه سفارت و تجارت و معاملات سیاسیه و چاپخانه و تلگراف
و روزنامجات و حرص اهالی ملل بر اطلاعات و شیوع علم جغرافی و حرص بر جمع کتب
و رجوع بمطالب و مذاهب و اعمال و عادات و اوضاع و ثروت و حقیقیه هر مملکت و هر ملت
الآن تمام ملل خصوص دول و ملل متمدنه محققاً و مستحضر اند از اینکه چه قدر بهشت و چه قدر
بشر در این ارض هستند همه را میدانند و همه میدانند که مذهب ما ایرانیان اسلام
هستند غالباً و کتب ما را خوانده قانون مذهب ما را دانسته اند اقلاً دانسته اند ما روزی
پنج وقت نماز واجب میدانیم و نوافل و ادعیه و مناجات از روش مذهب در دست داریم
و معابد و مساجد عمومی داریم و اذان داریم و اعتقاد ما این است که باید معابد را معمور
و مقدس و محترم داریم انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر و باید
در اوقات عبادت جمع شده در معابد عبادت کنیم و بیکدیگر نصایح نمائیم و جمعه و اعیاد
داریم که جمع شده با کمال حقیقت عبادت کنیم و خطب ادا نمائیم در تحریص اداء رسومات
مذهبیه و حراست قوانین ملیه و آنکه در مذهب ما علم و علماء قدر عالی دارند و آنکه اعتقاد
داریم که امر بمعروف و نهی از منکر بهمه واجب است خصوصاً آنهائیکه قدرت و سلطنت دارند
و آنکه اعانت اهل ملت در امر خیر و تأسیس بناهای خیر و صرف اموال در منافع عامه و تعلیم
علوم و تربیت جهال و دفع اشرار بهترین اعمال است در نزد ما و آنکه بدگوئی یکدیگر و غیبت
و افتراء و ضرر بیکدیگر زدن و نفاق و دوروئی و دوزبانی و فحش و لغوگوئی و امثال اینها تنفر داریم
و سایر قبایح و افعال رکیکه را بیکدیگر حرام میدانیم و اعمال لغو و لهو مثل شرب مسکرات

ومستی و بی شعوری و تضییع مال و وقت با قماربازی وغیره و تعرض بناموس یکدیگر با زنا
وغیره و تعرض باموال یکدیگر با ظلم و غصب و سرقه و شرارة و انکار حقوق و ظلم و زور
تعدی بر ضعفا در مذهب ما حرام و نادرستکاری و حیله بیکدیگر و دروغ و خیانت در معاملات
وغیره را حرام میدانیم و جهاد و جانبازی در راه حراسة دین و مذهب و حفظ بیضه اسلام
و حوزه مملکت را لازم میدانیم و لازم میدانیم که نگذاریم از عیال و اولاد و خویشان و اهل
مذهب و ملة ما خوار و ذلیل کفار و خارج باشند و بیکاری و تنبلی و ترک کسب و سؤال
از مردم و هرزه زدن و با حیل و تدابیر مال مردم بردن را حرام میدانیم و نهایة لزوم دارد
در نزد ما تعلم علوم شریعة و عدالة و اجراء سیاسة برای تنظیم امور آحاد ضعفا و اقویا
اهل ملة بحدیکه خدشی در بدن دیگری و سیلی با حدی و بردن چوب خلاف ممنوع و انتقام و سیاسة
دارد و نهایة لزوم دارد در نزد ما که مفتیان و قاضیان و تحقیق کننده گان امور سیاسیة
قاضیان باید در نهایة تقوی و ورع و عدالة و کمال علم و حفظ حق باشند حتی در نشستن و نظر کردن
بر متخاصمین تفاوت نگذارند و رشوه را بهر اسم و رسم و تضییع حقوق و اجراء باطل و اغماض
از هر کاری را حرام میدانیم و چنین اشخاص که این شرائط را دارا باشند واجب الاطاعه
میدانیم و لازم میدانیم سلطان و رئیس ما هم باین نحو سلوک نماید و اطاعة چنین سلطانی را
لازم میشماریم و او را از جان خود عزیزتر داریم و هرگز کذب و عهدشکنی و تدلیسی را روا ندانیم
ما امور همه اهل مذهب را یکسان مثل نفس خود منتظم میخواهیم و نهایة مساواة و مواسات
در میان اقویا و ضعفا لازم میدانیم و هر چیز برای خود نمیخواهیم برای دیگران هم باید
نخواهیم و هر چه برای خود بخواهیم برای دیگران هم همان را بخواهیم و کسی را کوچک و ذلیل

نشماریم

نشماریم چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن وصیة شریفه بولد عزیزش امام حسن علیه السلام
میفرماید یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک فاحبب لغیرک
ما تحب لنفسک واکره له ما تکره لها ولا تظلم کما لا تحب ان تظلم واحسن
کما تحب ان یحسن الیک واستقبح من نفسک ما تستقبح من غیرک وارض
من الناس ما ترضاه لهم من نفسک ای پسر من نفس خود را میزان خود
قرار بده میان خودت و دیگری پس دوست دار برای دیگران انچه دوست داری
برای خود و نخواه برای دیگری آنچه برای خود نخواهی و ظلم بر دیگری مکن چنانچه نمیخواهی
بتو ظلم کنند و خوبی بدیگران بکن چنانچه میخواهی بتو خوبی نمایند و از خود قبیح و بد
شمار عملی را که از دیگران قبیح و بد میشماری و راضی باش که بتو بکنند انچه راضی هستی
بدیگران بنمائی و چیزی که نمیدانی مگو اگر چه انچه میدانی کم باشد و مگو برای دیگران
انچه نخواهی برای تو گویند و بدانکه عجب و خودپسندی ضد صواب و آفة الباب است
و هم چنین ببینند مذهب ما اصلاح امور معاش و فریادرسی یتیمان و بیوه زنان است
و ببینند که با اولاد و عشایر و ارحام و همت و هم وطن و عیال و خادم و مخدوم و همدیار
و مادر و سلطان و رعیة و رفیق و هم سفر و معامله کننده سلوکها و قوانین در مذهب ما
مقرر است که همه خوشی و رفاهیة و کمال عمل و انسانیة است و ببینند که در مذهب
ما در امر سیاسة و تنظیم ریاسة برای هر کس که مخالفة بیک قانون انتظام نماید انتقام
و حد و مؤاخذه مقرر است و ابدا عفو و اغماض از تقصیر مقصری بواسطه رشوه و رفاقت
و قرابة و بزرگی و کوچکی نیست و حفظ شؤونات امارت را حدی است که ابدا خلل نپذیرد

پس اهل دنیا ما شوند و سیاحت اعمال و حالات ما کنند به بینند معابد و مساجد ما
خالی و خراب بلکه موضع نجاسات و ابداً کسی را اعتنائی بمعبد و عبادت نیست بلکه
در نزد سلطان و امراء و ارکان بلکه صاحبان ثروت و اهل مال و تجارت سالی یکدفعه
دخول معابد و مساجد و ترویج آن کسر شأن بلکه اقبح قبایح و اشنع نقایص است و احدی را
اعتنا بشنیدن خطب و مواعظ نیست بلکه مورد استهزا گردیده و اگر در بلدی صد مسجد است
انعقادش خالی و محبوس و خودش خراب و مدروس و اگر معبدی و مسجدی محل عبادت
شده اگر ده کرور نفس در آن بلد هست صد نفر از این قدر نفوس بیشتر داخل این
مساجد نمی‌شوند آنها هم از ادانی و فقراء و نسوان بلکه بزرگان سالی یکدفعه اظهار
اسلام نمیکنند و اذان متروک و جماعت نقص و مواعظ بازیچه و جمعه و عید بالکلیه
موقوف و اگر کسی عید کند عید را عبارت از بازی و فسق و فجور و مستی و لهو و قمار
در باغات و صحراها قرار داده اند و به بینند که میگویند کفار نجس هستند و با ایشان
جلیس و انیس و هم اکل و شرب هستند و ادنی کافری در نظر ایشان اشرف و اعز از اعلم
علماء مذهب است و به بینند نماز و عبادت در نزد بزرگان عیب و متروک است و به بینند
ماه رمضان که ماه صیام اهل این مذهب است که روزها صائم و شبها ذکر و عبادت کنند
شبها را مجالس شرب و قمار و عیش می‌چینند و روزها را بدتر از کفار میخورند و میخوابند
و به بینند شراب حرام است بحد ضرورة نزد ایشان و لکن بیشتر از کفار که حلال میدانند
میخورند بلکه پولها بایشان میدهند که آنها بهتر و مست کننده‌تر عرق کشند و با ایشان
بقیمت گران بفروشند و به بینند خودشان از بابت لغو و نقص و ضرر بودن ترک کرده باکم

می‌نمایند

می‌نمایند و اینها روز بروز حریصتر می‌شوند و به بینند بزرگان خود شراب میخورند و قمار
می‌نمایند و لکن رعایا اگر مرتکب شوند مؤاخذه می‌کنند نه اینکه قدغن کنند بلکه بهانه کرده
پول از مرتکبین میگیرند کانه بزرگان را حلال است بجهة دو کوچکان را حلال است
بشرط اینکه به بزرگان مزد دهند و زنا و لواط در مذهب ایشان اشد حرام است و بزرگان
بلا مانع میکنند بلکه اجرة فرج زنان و دبر پسران میگیرند و لواط دهندگان و امردگان عزیز
و محبوب هستند نزد ایشان بلکه منصب و لقب دارند و کون دادن آنها را تنبیس خلق
نموده کانه از جمله کمالات است و به بینند که هر جا اقویا و حکام و امراء خودسر هستند
بلکه بعض علماء و اولاد و اقارب اینها همه از هر مؤاخذه آزاد هستند اگر چه قتل نفوس
کنند و غارت اموال و هتک اعراض مردم نمایند و لکن رعایا در هیچ چیز آزاد نیستند که
جز بکنند باید پول بدهند حتی اگر نزد بزرگان بنشینند باید پول جریمه دهند و بال
عبا نپوشند یا بلند تکلم کنند یا وقت تکلم دست حرکت دهند یا اصرار در عرض حال خود کنند
از ظلم نمایند مقصرند باید املاک ایشان غارت شود و به بینند ضعفا و رعایا را نزد ایشان
قربی نیست اگر صد نفر بکر و گرسنه شود دل کسی نسوزد اگر مستأصل شده بخارجه گریزند
کسی در فکر نیست و اگر کفار و رعایای خارجه هر بلد بر ایشان بیایند اهل ملت ایشان
و در وطن ایشان احوال فریاد رسی نیست و به بینند مدارس که قدیم بنا شده خالی و خراب و اگر
چند نفر اسم طالب علم هست ابداً امر تحصیل ندارند و رسم تعلم در میان نیست و چنان آزاد
هستند اگر یکی تنها مال مجوه و الطافی را حبس کند و مال وقف و احسان ملت بخورد کسی کله
تحصیل نکند کسی را بحثی و حرفی نیست و به بینند هر کس زورش رسید موقوفات مساجد

ومدارس واحسانات عمومیه راخورده وبرده ابدا باکی ندارد وهیچ کس باو حرفی ندارد
وبه بینید هرکس لباس علمی پوشیده وخود را عالم مذهب ورئیس ملة نامیده مداخله
بامور دینیه میکند چیزی میدانند یا نمیدانند ویا امین هست یا خائن خدا نشناس ویا خدا
ناشناس وجودش مضر یا خیر ابدا فرقی ندارد وهیچ کس میزان امتحانی نگذارد بلکه به بینید
هرکس بمقدار شریرتر وبیحیاتر است رواج امرش زیادتر ونزد بزرگ وکوچک دولت وملة بیشتر است
وبه بینید با این تحریص صاحب مذهب بغیرة ومردانکی وشجاعت وفرزانکی اکثر اهل این ملة
بیکاره ومهمل وکسل وتنبل هریک اسم بی حقیقتی بخود گذاشته مردم را غارت نموده میبرد
وبمیل نفس میخورد وابدا اعتنا تحقیقی درمعنا نیست مثلا یکی اسمش حاکم هست اگر از خودش
بپرسی حاکم معنیش چیست وشغلش باید چه باشد وبرای چه مقرر شده خودش نمیداند که لفظ
حاکم برای چه معنی وضع شده درعوض انکه وجودش برای دفع شر اقویا از ضعفا وبجهة اصلاح
امور ملة وتعمیر مملکة وواداشتن هر فردی را بشغل مقرر خود وترقی دادن تجارات وصنایع
واهل علم وتربیة ولایة وحمایة اهل خیر وحاصله اهل شر وغیر ذالک درعوض همه اینها خود
بگوید معنی حکومة این است که با پانصد نفر مسلح از اوباش مسلط شود بافراد رعایا واز هرجا
در هرکس چیزی ببیند بهر وسیله از دستش بگیرد ومشغول عیش وبکار دستی وقمار کرده با هر
اقویا ومهلک ضعفا ومخرب مملکة ومروج اهل بطالة اهل علم وکمال را دشمن واهل شرارة
ونکال را چون جان درتن ضعفا که از جور اقویا پناه میبایست باو ببرند اورا پناه کنند خود از جور او
پناهی نمی یابند وهمه حاجتش بر اجامر واوباش وخودش هم غیر از هر چیز جز از خوش ملک
این امید که خلق دشمن قوی دست است که برای رعایا هیچ دشمن بانیدر چه مضر نیست

بخدا

بخدا قسم مبالغه نیست که عرض میکنم یکی اسمش امور است ودر عوض انکه بدرد دل مظلومی
برسد بخدا قسم جز از دخل شخصی خویش خیالی ندارد وابدا اینرا هیچ تکلیف خود نمیداند
کرد یک عمل بعد از دخل یک حقی بصاحبش عاید کرده یکی اسمش عالم هست بخدا نه از دین
وقانون خبری ونه جز از دخل شخصی وراحت طلبی وجمع مال وطلب تعظیم رجال وترقی
صدر واظهار جلال منظوری ندارد ومحقق هیچ اسمی مسمی ندارد طبیب دخل میخواهد معالجه
مریض یا جر فاجر کسبه بازار دزد نابکار دروغ بهزار مرتبه از راست رایجتر امانتها
خیانت رفته نفاق یکی را اسم قضاوة یعنی رفع خصومة وایصال حق بصاحبش
وخلاصی مظلوم از جور ظالم واداشته که والله خصومة نبوده می اندازند خصومت کوچک را
بزرگ میکنند می بایست یکروز رفع شود تا یکسال متخاصمین را سرگردان مینمایند حق
باطل میشود ونزاع یک تومان بپنج تومان خرج میشود یکی را اسم عادل هست افسق فساق ویکی
امین نام دارد بدترین خائنین همه بنا بنا راستی ومکر گذشته ضایع در نقصان وفقر انسان
از همه هم که میگویند نه نام است نه نشان جهاد که بهمه اهل اسلام واجب بود چند نفر
بیچاره گرسنه عالمعقیر دزد وسائل عار بکر ملة اسم لشکری دارند انقدر حمیة را
غیرت حفظ مذهب وحراسته وطن نیست زن را با شوهر پدر را با پسر برادر را با برادر وخواهر
واقی را با نوکر همسایه را با همسایه پسر را با جوف عالم را با جاهل هیچ یک رفتار وعمل موافق
قانون مذهبی نیست یکی را میکشند ماشاء اله میبرند کسی نمیگوید که چرا جز انکه اگر حاکم را زور
برسد وارث دیة مقتول گرفته برای هیچ خلاف قانون شریعة مواخذه وبحث وحلب حقی و تعزیز
نیست جز از انکه اسم اسلام دارند ابدا اثر از این نام ندارند املاک وسیعه ملتیه با رفقای

اگر در میان
نزاع میان دو نفر که هم

[illegible]

فقرا از گرسنگی دل کباب معادن بی انتها زیر زمین مخزون و رعایا از بی برگی دلخون بلاد
و قری خراب و کثیف و محلات زباله و نجس آبها در رودخانها بدریاها ریزد و کسی راه انتفاع
نداند و زیر زمین اگر آب باشد بکاوند قنوات و ابار و چشمه‌های خوش گوار بدر آرند
و لکن از خشکی و تشنگی جان بلب دارند این جماعت خارجه تربیت شده که بحسب علم جغرافی
جمیع الارض کوهها را ببلد و از منافع محروم نه منقطع این هوای دلپرور و آبهای جان آور
و اراضی راحت گستر را در دست ما مهملان تن پرور به بینند و جامعه دینی و اتفاق
مذهبی در میانه نه بینند به بینند علماء و امراء باهم در عداوت و مشغول فتنه و رعایا از بزرگان
دلتنگ و بزرگان از حالات بطالت کوچکان در تنگ علما با یکدیگر در مقام نفاق و امراء باهم
در شدۀ افتراق و هر صنف باهم مشغول نقض اعمال و دفع افعال یکدیگر و هر فرد مهتم
بمنافع شخصیه و اغراض دنیویه گماشته معالم مذهب معوق و معطل و علایم دین متروک و مهمل
احدی از نفع شخصی نگذرد اگرچه بابطال معظم قوانین شرع کشد و کسی فلوسی را بجهة منفعه
عموم ملة دست نکشید نه بمعابد اعتنا دارند نه بعبادت نه بصنایع ترویج دهند و نه بتجارت و علم
شرع را چیزی شمارند و نه معرفت و نه مدارس عظیم دارند و نه سیاسته هر صاحب قدرتی را در
هوای تجملات و نفوذ حکم سلطانی دهد بقدر ذره‌ای [illegible] از خوف مرگ نه کسی همت بجهة
رفع بیچارگی کند با احداث مریضخانه و تعیین طبیب و نه کسی در فکر تنظیف محلات و شوارع
و نه احدی را خیال اجراء آب برای عموم و نه کسی را قصد رفع هموم از یک نفر مظلوم اگر بشنوند که فلان
مملکت اسلامیه را کفره مالک شده‌اند رگ حمیت نجنبد اگر به بینند که ریاست امور سیاسیه را اجانب
صاحب گردیده‌اند دلی بدرد نیاید کیش نصاری در بلاد ایشان [illegible] جوانان کنند

[illegible]

ازعلما

از علماء ایشان کسی در مقابل بهدایت عوام و رد کفره و ظلام بر نمی‌خیزد و احاد ملت جز از جهت تن و جیب
مال خیال ندارند نصف اهالی بیکار بر گردن آن نصف دیگر سوارند و احدی را اعتنا بدین و مذهب مجد نیست
اکثر مشغول ظلم و تعدی و سؤال و تکدی و ملاف و خیانت هستند میپرسم آیا این جماعت صاحبان قدرت
و علم و حکمت که در صدد غلبه بر مملکت شما هستند اساس دین شما آن را به بینند و علی و حال شما را ای
میگویم آیا برای حفظ مال و منال و جاه و جلال و عزت و ثروت و سلطنت و مملکت شما این خود آ
یا شما را به بینند که هم بیگانگی و اتفاق در حفظ مذهب و ملت خود ساعی هستید و از دین خود
هرگز دست نمی‌شوید و لکن میدانم اکثر بزرگان اسلام از امراء و علماء از خیالات دول و با اعمال
و تظاهر زیبی و اظهار خوش خلقی و بیطرفی ایشان فریب خورده‌اند بلکه ایشان از کمال حیله و تزویر
خودشان را خیرخواه عموم نوع بشر نامند و گویند باید ما تمدن را در تمام کره ارض جاری سازیم و ما محب
نوع بشر هستیم و با هیچ مذهبی معاند نیستیم و هیچگاه تدبیر تسخیر ممالک نیست بی زحمت مقاتله و خونریزی
البته باید هر کسی اندک تأمل و بصیرتی باشد شبهه ندیده باشد در اینکه از اول دنیا تا حال هر جنگ
و قتال هر طایفه با طایفه دیگر واقع شده جهت این بوده و هست که طایفه قصد کرده‌اند
که متصرف شوند آنچه در دست طایفه دیگر است از مال و ثروت و اسباب معیشت و زندگی یا آنکه
خواسته‌اند متصرف شوند آنچه در دست دیگری است از زمین و آب و معادن که از آنها اسباب
زندگی و ما یحتاج معاش بدست آید یا آنکه خواسته‌اند نفوس آنها غالب شده و تسخیر نموده
غلام و کنیز خود ساخته بخدمات خود وادارند و شهوات خود را با آنها دفع کنند و آنها مشغول
ترتیب ما یحتاج عیش و عشرت و معیشت با استراحت ایشان را نمایند خودشان با راحت و ریاست
عمر نمایند یا آنکه ایشان را هم عقیده و هم مذهب خود گردانیده برای خودشان پر و بال و قوت
و قدرت نمایند یا ثواب آخرت یابند به آنکه دول اروپا که ما فرنگستان میگوئیم و خشکی
کره زمین که محل معاش ما و [illegible] است منقسم به پنج قسمت است که یکی قاره آسیا و یکی قاره

افریقا و یکی قاره اروپا و یکی قاره استرالیا و یکی قاره امریکاست اهالی اروپا که حکمشان هست
و مسکن این جماعت فرنگیان و مسیحیان است ایشان بعد از اطلاع از علوم و قوانین اسلامیه
و تمدن و کمالات ایشان این علوم را میان خود برده مشغول عدل و نظم و تکمیل علوم شده ترقی کردند
و ما بغفلت و کسالت ترک قواعد خود نمودیم ایشان بعد از فراغ از نظم و تعدیل و تعمیر ولایات
خودشان و بعد از تکمیل اسباب جنگ و غلبه از توپ و تفنگ و نظم عساکر و غیرها متوجه
شدند بفتح و غلبه بر تمامی ممالک دنیا از هر جهت و اگر چه دول مختلفه هستند بلکه در ظاهر
با همدیگر لباس هست اظهار عداوت و رقابت می نمایند بلکه گاهی مخالفت می کنند لکن نسبت بتمام
دول و ملل غیر خودشان واحد و متحد و معاون در قصد فتح و غلبه هستند و غلبه هم نموده اند
بر تمامی کره زمین مگر قلیلی که در ظاهر مانده اند و در باطن خود را با ایشان هم مالک میدانند
و فی الحقیقه مالکشان هستند و ایشان هم در خیال غلبه بر مال و ثروت و هم غلبه بر اراضی مملکت
و هم غلبه بر نفوس و جمعیت و هم غلبه بر مذهب و عقیده ترا ابتی گرفته اند و نسبت باسلام
یکدرجه قصد انتقام هم دارند و چون در مراتب علوم و حیل و تزویر و تدبیر بابعد درجه
رسیده اند ما و امیکه ممکن است بتدریج اهم دول و دول را غلبه می نمایند با کمال سهولت بلکه
بسیار وقت بی خونریزی با کمال ملایمت و رفاقت اولا بهر مملکت که رو آورند بقصد
فتح جدائی و عداوت میاندازند میان آن دولت که نوبت فتح کردن آن است
با سایر دول که با دیگران اظهار معاهده و محابه و مصالحه می کنند تا ایشان یکدیگر نشوند
و بعد متوجه می شوند بطرف آن مملکت که میخواهند بتمامی اهالی آنها و جماعت دولت و ملت
و سلطان و رعیت و علما و امراء با انواع حیل تفرقه انداخته اند پس شروع کنند بغلبه و فتح
و بردن ثروت آنها و لشکرای فتح تجارت ایشان است که اشیاء خوش صورت شیطانی
خراب بممالک انها میبرند و اول ارزان کنند تا آن صنایع و اسباب معیشت که در میان

انهاست

بر چیده شود و صانعان از کار بنشینند و عادت اهل آن مملکت بمال التجاره انها شود و تجملات بکار
آورند که بلیبا نهار ثروت آن مملکت را بتجملات و اشیاء غیر محتاج الیها و بی دوام و بی استحکام و شکستنی
می برند و در اندک زمان نقود و ثروت آنها را نقل بممالک خود نمایند و نظم و قانون ایشان را درهم
و برهم کنند و اکثر اهالی را بی ثمر و بیکار نمایند و بسبب زیادتی تعدیات اقویا ضعفا شوند و بزرگان
و کوچکان را از یکدیگر رنجیده نمایند و اما طریق فتح و غلبه بر اراضی و معادن آن مملکت حالیه
معامله اولا بنظر بزرگان و دولت دهند که این مملکت بی نظم و مغشوش است در دخل دولت کم
اهمال دولتی را با سپارید منتظم نمائیم بتدریج اختیار ممالک و امور دولتیه بقول خودشان اختیار
می گیرند یک مملکت را با سافتی راهی تفحص کنند معادن را اختیار استخراج گرفته منسوب شوند
از حدود یوما فیوما با نرمی و ملایمت و مهربانی و رشوت و تخویف و اظهار قدرت تصاحب
کنند بالاخره قرض داده در عوض طلب تصرف نمایند گاهی بسبب بلوی در آن مملکت که دیده
یا کشیدن و اهالی خود را بتعرض اهالی مملکت وادارند تا بیکی از ایشان اهانتی یا صدمه وارد
شود یا انشاء و بدروغ گویند لشکر فرستند بنام اینکه اهانتی آمده ایم امنیت بس تصاحب
کنند و سائلیکه همه را میدانم اگر بنویسیم طول میشود و هم از بعضی جهات ذکر خوب نیست
اما فتح و غلبه بر نفوس اولا با حیله و تزویر و اظهار علم و کمال و نظم و برجسته بهانه ها
و طرف رؤسا و امراء مملکت را تابع در رعیت و مقلد خویش سازند و هم مقصود خود را
در آن مملکت نسبت بتمامی نفوس و رعیت بدستیاری خود بزرگان اجراء دارند و بهر بهانه هم
خوار و ذلیل و محکوم حکم خود نمایند ادنی رعیت ایشان را بر بزرگان و کوچکان آن مملکت حکم
و فرمان نافذتر از پادشاه آن مملکت باشد و فقرا مملکت را بدست بزرگان خانمان منفصل کنند
که پناه بممالک ایشان برده عمله و رعیت ایشان شوند و اغنیاء را ترغیب کنند که در ممالک
که هستند بلیت رعیتی ایشان گرفته از ظلم بزرگان خودشان بپناه ایشان گریخته عبد و رعیت باشند

بالاخره کلیة ممالک را بقبضه درآورده رعایا را تبعه خود سازند و اما تبع و غلبه بر مذاهب اولاً
نسبت به مذهب در هر مملکت اظهار بیطرفی نمایند و اعلان آزادی در امور مذهبیه کنند ولکن
بهر مقدار از بزرگان و امراء و عقلاء دست رس داشته باشند دعوت به حریت و طبیعی بودن کنند
و اظهار کنند که حرف مذاهب و آن جنگ و دعوها لغو و بی حقیقت بوده علی التدریج آنها شبهه بآن
جهال و هوا پرستان و اهل معصیت که طالب آزادی مطلق در هر فسق و فجور هستند نمایند آنهائیکه
امارت و ریاستی دارند و میدانند غالباً اینها در امور دینی احمقاً سستی دارند و سستی اینها
و کفر باطنی اینها که ریاست دارند زود سرایت بکل حکام نماید و بعد بحرف آزادی در مذهب
کیشان خود را کاشته کنند در هر مملکت بحمایت دولت و قدرت سلطنت خود نشان آنها
ایمنی کنند که نسبت به مذهب ردّ بنویسند و شبهات القا کنند و در بلاد خارج گذشته انکار
دعوت به بی انکاری کنند اقلاً عوام را اشتباه حاصل شود و چنانکه ممالک را بقبضه درآورند
بتدریج آزادی اقوام را در مذهب بچینند و رسوم مذهبیه بیاری حکام را احکم ترک نمایند و اهل
مذهبی را بیک اسمی و رسمی بر چینند مثلاً میگویند خلاف قانون دولت است یا ضرر برعیت
حتی اینکه بتدریج زبان و لغت و رسوم و آداب عرفیه و اکل و شرب و سایر اشیاء آنها را بر چیده
همه امور مذهبیه و دولتیه خود را رایج نمایند میخواهی نظری بحال مسلمانان افریقا و هندوستان و جاوه
و الجزائر و کریت و قفقاز و ترکستان کنی ببینی از اسلام چه در دست دارند و چون آن مدیران اهل
علم و عقل هستند و میدانند مذهبی در عالم بصحت و استقامت اسلام در عالم نیست بعضی انصاف
کرده قبول اسلام نمایند و اکثر اعتراف باستحکام قوانین اسلام نموده گویند مؤسس آن حکیم کاملی
و عقل کلی بوده و بقدر امکان قوانین اسلامیه را اخذ نموده بتغییر اسم یا تغییر شکل اجراء دارند
و از همه مذاهب مثل اسلام خوف دارند میترسند که اسلامیان بمقتضای دین خود قدر اتفاق را دانسته
اتفاق در حفظ مذهب خود کنند با اینکه عداوت با اسلام از جهت حسد سابقه دارند و قطع نظر از انتفاع

مع ذلک

مع ذلک قسمتی ایشان از تدلیس عوام و جهله دست بر نمیدارند خصوصاً در ممالک بعیده از مرکز اسلام
و بعض انواع ظلمها و جورها بر مسلمانان که در تسخیر ایشان شده اند چنانچه جزیره اسپانیا در قدیم میکنند
غربی افریقا و طرف برو هولاند بمسلمانان جاوه و یونان و غیر ایشان با اهل جزیره کریت
و انگلیس بمصر و سودان بلکه با کثر مسلمین هندوستان و روس با تدبیر و حیل بمسلمین قفقاز
و ترکستان و چون هنوز لوای اعظم برپا و دو حوزه معظم ایران و عثمان پابرجا و چند
امارات مستقله اسلامیه هنوز باقی و اهل اسلام از جمیع طوائف عالم غیر نصاری بیشتر
و جهاد و اتفاق و حفظ بیضه اسلام و اطاعت سلطان و علماء را واجب میدانند در بیست
هر جا بمعانده مبادرت نکنند ولکن دائماً در باطن با حیل و تدابیر بقطع ریشه ایشان مشغول هستند
خصوصاً با گرفتن امتیازات راه سازی در بلاد اسلام و قرض دادن و رهن گرفتن و بانک
ادارات لشکری و کشوری بدست آوردن و رئیس گمرکات واقع شدن و غیرها حالا در حق
ممالک اسلام که مبتلا بچنین مجاورت و معاشرت گردیده قطعاً سد راه آمد و شد آنها ممکن
نیست بلکه یوماً فیوماً ارتباط و اختلاط در زیادتی و قصه و خیال ایشان این و قدرت و علم
در ایشان آن و اتفاق و تشاور در ایشان با آن درجه حالا از تمام رؤسا و امراء
و علماء و اهل اسلام میپرسم آیا چنین جماعت با این خیال و تدبیر و این مراوده و معاشرت
هنگامیکه بممالک ما وارد شوند معابد و مساجد و تقیه بامور دینیه با اینطور است که حال حاضرات
و عرض شد به بینید بهتر است برای حفظ جان و مال و ناموس و عیال و مذهب و استقلال ما
یا اینکه وارد شوند ما را بالکلیه امراء و علماء و عوام و خواص و لشکری و غیرهم متفق القول
و متفق الرأی و الکلمه با کمال جد و جهد سعی حریص به اجراء احکام اسلامیه و سلوک قه

دینیه جهاد در قید دین و مذهب هستیم که جزئی از احکام دین را متروک نگذاریم سلاطین و امراء
ما با هم چون نفس واحده و همگی با علماء هم قلب و هم زبان و سایر خلق هم اینها را محبوبتر از جان
دارند و اطاعت ایشان را واجب شمارند و تمامی رؤسا ما در غمخواری آحاد ملت و حمایت افراد رعیت
هر یکی را مثل فرزند عزیز دارند و بجهت ضرر و اهانت و صدمه یک نفس اسلامی در مغرب همه اسلامیان
الی اقصی مشرق خروش از دل بر آرند و تمامی اهل ملت یکان یکان را چون چشم نگاه دارند و اگر
خاری بپای یکی خلد همه را دل بدرد آید و اگر ملک اسلامی یکوجب در افریقا بدست دیگری
افتد عموم اسلامیان جان در این راه نهند بزرگان و اغنیا در غمخواری و حراست فقراء مثل
اصحاب پیغمبر و همه اسلامیان در حراست ممالک اسلامیه هم تأسی بحضرت شهداء ابدا از ترقی
تا غروب آفتاب همه خیر عموم اسلام جویند و در راه مذهب و وطن ترک جان گویند همه کلام شان
رونق اسلام و همواره اعمال شان کاشف از اتحاد تام بزرگان سلف را همه مقدس
و محترم شمارند و قبور ایشان را ملجا و ملاذ خود دارند کتاب اسلامی پیش همه عزیزتر از چشم
عزیز مساجد و معابد محترم و معمور و مدارس و مکاتب از نقایص دور همه صاحبان
کمال و صنعت و اختراعات و ترقیات را محترم و معزز داشته امتیازات دهند و تشویقات
نمایند در اوقات عبادت و نماز در همه شهرها از بالای مناره بلند صدای اشهد ان محمدا رسول الله
بفلک دوار بلند هست و اسلامیان بزرگ و کوچک و امیر و وزیر و صغیر و کبیر با کمال مواظبت
اقامه جماعت نمایند و مساجد را معمور داشته مملو از جمعیت دارند همه با تهیه قیام و قعود
و رکوع و سجود دلها را چاک کنند و خطب خطبای در فضایل بزرگان دین و حراست
اسلام و مسلمین و ترغیب اجتماع و جهاد و تحریض بر اتحاد و وداد و تعظیم شعار اسلام
و اقامه مدارس علمیه و تصنیفات در هدایت امت و هشیاری ملت و اثبات حقانیت مذهب

وردود خصوص می کنند و بزرگ و کوچک مشغول رفع نقایص از امور دینیه و دنیویه هستند و مال را در
راه دین و دولت قدری نمی گذارند محققا با این اعمال از مخاطرات خلاص توانیم شد نه با ترک
شریعت و ترویج کفر و دهریت بر گردیم ببیان بعض معالجات دیگر از آنجمله که خیلی اهم است بعد از آنکه
قوت در دولت و ملت پیدا شد باید در اصلاح امور تجارت کوشش کرد علت خرابی بزرگ ما
الآن عمل تجارت مملکت است آنچه داخل بممالک ما می شود از خارج سبب خرابی است و آنچه
خارج می شود سبب خرابی دیگر است همه میدانیم که آنچه از خارجه بممالک ما وارد می کنند از قبیل
ملبوسات و بلور اسباب و ظروف و سایر اشیاء خوش صورت و تجملات که ابدا دوام و استحکام
ندارد و هیچ یک از ضرورات معیشت بشری نیست که صنایع ما را بالکلیه برچیده اند و هم حقا
ما را عادت کرده تجملات صوریه ساخته اند هر روز طرحی نوین و رنگی تازه در می آیند و این
سبب کثرت مخارج و زیادتی احتیاج گردید نفوس شریره بجهت ترتیب اسباب تجمل و زینتها نقود
ضرور دارند و کسب و صنعتی نیست که نقد از آن حاصل شود لهذا همه رو می کنند بظلم و تعدی و حیل
و تکدی بخراب کردن خانه های ضعفا و رعایا بحدیکه هیچ قوی از ظلم بزیردست خود و بیکسیکه زورش
میرسد دریغ نمی کند و اما آنچه از ما بخارجه حمل می شود همگی لوازم معیشت بشر و اشیاء محکمه
مثل برنج و غلات و ما حصل باغات که قابل نقل باشد و حیوانات و پنبه و پشم و ابریشم
و هکذا تجار خارجه که نقودشان را حد و حصری نیست می ریزند هر جا بهر قیمت که هست گرانتر
کرده می برند و غالب خلق ایران که مالک این اشیا نیستند و هم محتاج باینها هستند معدن و راه
آهن و صنعت و کسب صنعتیه ندارند پول ها را هم خارجه برده کسانیکه سالی را ده تومان با عزت زندگی
میدادند کفایت میکرد حالا با صد تومان معاش نمی توانند این هم سبب دیگر برای زیادتی ظلم
و تعدی و شرارت و تکدی ضعفا بالکلیه از پا درآمده اند خدایا چه طوفان بلا ما را از شش
جهت احاطه کرده است الهی رحمی ببزرگان بده که تأملی نمایند و انصافی بضعفا را هم ملاحظه کنند

بس اگر قدرت داشته باشند منع کنند ضروریات معایش را خارج نمایند تا در مملکت مانند شاید ازدان
شده دست فقرا و ضعفا و مظلومین هم برسد و آن تجملات بیجا را قدغن کنند داخل نشود شاید
صنایع وکرباسهای خودمان را هم رواجی باشد و میان مردم صنعت بیدا شود و خانمهای آن تازه ها را اندیشه
بدر آقایان را در نیارند برای کرتن و آقایان هم شاید قدری کمتر بد بر ضعفا و رعایا بسوزانند آخر
تمام شدیم ای امراء دولت که از شریعت بی رغبت شده و قانون دیگر از ابنه بیده اید بس چرا این
امر را با آقا و مولا و رئیس خود ... تقلید نمی کنید چرا در رواج انواع مسکرات و هرزه کردی زنان
تقلید کرده اید بس در ترویج صنایع و امتعه خودمان هم تقلید نمائید آیا بخدا قسم هر چه ضرر و هلاکت است
شما آن را پسندیده اید اینقدر ظلم کنید کان لیشان فرضا از خدا دیگر و حشر و نشر نمی ترسید آخر فکری کنید
این اموال مردم را که غارت کرده حبس نموده اید از اینها قدری خرج کنید در عوض ملیانها تجملات
بیجا اسباب سهولت زراعت فراهم کنید مدرسه ها برای تکمیل صنایع برپا نمائید این اطفال بیچاره را
در عوض تعلیم طریق ظلم و شرارت و غارتگری در مدارس عالم بعدل و انصاف در حم و نوع پروری و حفظ
مملکت و اعمال و اخلاق حسنه و اطلاع بر قوانین شریعت نمائید اگر عشر خرجهای بیجا که عشرت و بات
و ملبوسات و طرب و تماشای فرنگی و خرج قمار و هرزه کردی و تجملات لغو بی معنی را سالیانه بمدارس
دهید در اندک زمان چه قدر اطفال را تربیت خواهید کرد بس چه قدر خوب است جمعی از علما و بزرگان
هر مملکت در مجالس و محافل و مساجد مدح علم و تربیت و فوائد و منافع آن را گویند و خلایق را ترغیب
بعلم و حمایت مشتغلین نمایند و از مضرت جهل و سوء عاقبت آن و ذکت جاهلان و عقب افتادن خودمان
سوگوار نمایند و عموم خلق را دعوت بافتتاح مدارس نمایند و با کلیت حمایت و تربیت مشتغلین نمایند
و مجالس عمومیه برای امتحان اطفال برپا کنند و استنطاق کرده تشویق نمایند و بمردم واضح کنند که اطفال
در اندک زمان با ترتیب موافق ترقیات عمده می کنند و بموافقت حال بهر یک چند صنعت و عمل مفیده
تعلیم کنند و جزء اعظم تعلیم علم دین و شریعت و قوانین اسلام را قرار دهند و تعلیم احکام لازمه هر یک

ورؤس مسائل را نمایند و بعد میگویم اهم از همه چیز در این عصر کشیدن راه آهن است خصوصاً بجنت
و معمولات هم از عهده بر نیایند دیگر این خدمت بعموم ملت و خصوص دولت آباید هیچ
کس ترک نفرماید پس اقلا صاحبان ثروت ایران خود اقدام باشتراک کرده اسباب آنرا
از خارجه بخرند حیف هزار حیف که در خود مملکت ما معادن آهن باشد و معادن زغال سنگ
باشد و عقل و دست داشته باشیم و در این مدتها که ملیانها بابت اجناس خارجه میدهیم
صد هزار یک آن را خرج نکنیم بعلم استنباط معدن و اسباب استخراج آهن که حالا وقت ضرور
بجسب نقل حمل و نقل و استفاده مضامین خارجه آهن را مقابل نقره بخریم و تمام ثروت
قلیلی که در مملکت باقی مانده بدهیم تا راهی داشته باشیم مع ذلک باید داد که اگر راه پیدا
شد در اندک زمان امید هست آب از جو رفته را باز آورد اینقدر اشیاء لطیفه و ثمرات
لطیفه ایران که از زمین بزحمت تکلیف دست میدهد از بعد طریق در آنجا که هست بی قیمت
می پوسد شاید از آنها ثروتی تحصیل کنیم والله نمی توانم بگویم محصولات غریبه خود را بخارجه
بریم زیرا که نداریم کانه خدا با عقل و هوش و قدرت نداده و شاید هم این ظلم و دزدی
و نادرستی و تزاویر که عمده متاع ما است و تحصیل ثروت با آن می کنیم بجهت قرب راه بخارجه
کشیده شود و در عوض از ثروت آنها برای ما بیاید مبادا کسی این را شوخی حساب کند بطور
حقیقت میگویم اگر راه نزدیک و سهل باشد کثیری از اجامرو و مزورین ما در قلیل زمانی بممالک خارجه
میروند و اهالی آنجا هنوز که سلوک ایشان با صدق و درستکاری است آنها را زود فریب
میدهند دست خالی میروند و بعد عالم بیا درند کمال ذکاوت در اهل ایران هست بزودی داخل
اعمال دیپلم و غیر دیپلم ایشان می شوند و این فنون دخل را آنجا بکار میبرند و دخلهای آورند
و هکذا در دنیا نمایش اگر وکلاء دار القضاء راه بممالک آنها یابند خواهند دید که چگونه دعاوی از آنها

کردولت باشتراک اهالی ایران و [illegible]

و محاکم و احکامات ایشان را هم قبول خواهند نمود و احوال آنها را با فنون خواهند بود و چون
این اتفاقها در میان آنها هم منتشر گردید کثیری از آنها هم این وضعها را بی زحمت خواهند دید
و این طریق را پیش خواهند کشید زیرا که فنون و حیل و تبعیت و لطائف در میان آنها هم شایع
خواهد شد و این متاع به هر ولایت قدم گذارد عمل آنجا را مختل و قوة آنها را ضعیف و مبدل
خواهد ساخت و بحالت ما خواهد انداخت و این خوف و وحشت ما از ایشان زایل خواهد
گردید مثلاً اگر از امراء دولت آنها هم شیرینی رشوه بچشد و هیا زده و حل شخصی بکشد
و اعتنا بحفظ نوع ملت خود ننماید ما هم با رشوه می توانیم در وقت جنگ گذاری یک مملکت
ایشان را با رشوه دادن به مامور دولت دنیا ببریم چنانچه آنها از ما میبرند یا با رشوه از خود
محرمان دولت ایشان می توانیم اسرار ایشان را بخریم چنانچه آنها میخرند و یا در جنگی و سختی
و تنگی با رشوه توانیم دفع آنها بکنیم یا با رشوه امتیازی در مملکت ایشان بگیریم یا با رشوه در میان
اهل ملت و دولت ایشان اختلاف افکنیم چنانچه ایشان یا با پول اجانب و اشرار ایشان را بهانه
بلوی وا داریم و بلوغا افکنیم و یا ملای ملت ایشان را بدست خود تشنه خار کنیم یا حرف مذهبی
در میان ایشان با یکدیگر افکنیم که اختلاف بیابند و از فایده اتفاق محروم مانند مختصر وقتی
این متاع پر قیمت ما در میان ایشان برای ما بسیار فایده ها دارد حاشا کسی خیال کند که با معاشرت ما
آنها تغییر بیابند و طبیعت ما بگیرند زیرا که میگویم این خیال اشتباه است هیچ چیز از رشوه
مثل ما لست و مصاحبت و معاشرت نیست اگر میخواهی من دلیل واضح بگویم که هیچ کس انکار
نتواند همه میدانند عساکر دولت علیه عثمانیه سلطان را واجب الاطاعه میدانند و هر یک بیک
در اعمال و مأموریت خود آنچه برای او مقرر شده بهمان قسم اجرا آن را لازم شمارند که ابداً اگر

اگر چه هر قدر زحمت و ضرر در عمل داشته باشند عمل میکنند و با هیچ منفعت و مال از تکلیف خود
تقاعد نکنند و لکن عساکریکه مدتی در عتبات و یا منازل سر راه مکه با ایرانیان بزبارات و حج رفته اند
و آنهائیکه با قونسولها و نایب های عجم ها سر و کار دارند بعد از آن طور نیستند بلکه بسیاری
با نایب عجمها شریک هستند با فنون و حیل و نادرستکاری حجاج و زوار را غارت میکنند
و با رشوه امور را تغییر میدهند بلکه آنهائیکه مدتی مانده و زیاد معاشرت کرده اینها اینها را
بلد شده اند مثل مامورین عجم رفتار میکنند بنده خود مکرر بچشم خود دیده ام و کهنه مامورین
ایشان را با آنکه تازه بآنجاها وارد شده سنجیده ام بلکه سالدات و مأمورین روس که در طرف
بادکوبه و عشق آباد و غیرها با ایرانیان خیلی معاشرت تفاوت بسیار با مورین دیگر شنیده ام
این منحصر بآنها نیست هر کسیکه از ماها هم مدتی در میان ایشان مانده و از سلوک و قانون و وضع
آنها مطلع شده می بینیم حال و طبیعت آنها با آنها سرایت کرده مثلاً کسیکه از اعیان و رجال ما
مدتی در پاریس یا لندن یا بطربورغ یا اسلامبول مکرر مانده و آن وضعها را دیده می بینیم اول
عود با ایران از این ظلمها و بی نظمیها خوشش نمی آید و کمال رغبت بنظم مرتبه و تربیت ملت و تمدن
رعیت و عدالت در مملکت و اعانت بمدارس و تکمیل علوم دارد تا چندی مانده باز آنها را محو و نسی
داشته شریک رفقای خود شود و هم چنین تجاریکه از ایرانیان در خارجه هستند در همه احتیاط ایشان
با تجار داخله تفاوت زیاد دارند حتی اینکه تجاریکه در خارجه هستند زیاده از تجار و علمای
داخله کما قلّه صد هزار مثل آنها هست اعانه بمدارس طهران و غیره جمع میکنند و میدهند و غیرت
میکنند و هم چنین از طلاب علم کسیکه مدتی در نجف اشرف و غیره با آن حالت و روحانیت
علما و طلاب آنجا مانوس شده چه نورانیتها دارد تا بعد از عود مدتی گذشته زایل شود

دارند

[illegible]

ملخص اینکه امتداد راه آهن سبب قرب طریق و سهولت آمد و شد و کثرت معاشرت شده
و کثرت معاشرت اثر بیداریها و هشیاریها و علوم و کمالات آنها با سرایت میدهد و از نفع
و مهلی و عیش لهو زحمت و غرور سهرا حتهایشان تجدید باید مساوی کردیم و از وحشت غلبه ایشان
بواسطه تمدن ایشان و حشیت خود وارهیم و هم سبب اینست امتعه ایشان در ممالک ما کرده که ما
عادت کرده ایم و ترک نمیتوانیم لامحاله شکیبی کرایه راه طولانی ربا زنکرده و بعض امتعه ما
نیز با سهولت در ممالک آنها بخرج رود و امتعه هر بلد در بلاد دیگر در خود ممالک سهل الحصول
الوصول گردد و در معاونت همدیگر در وقت ضرورت زود دست رس میدهد که مثلاً اگر خدا نکرده
اغتشاشی در خراسان روید او لشکر از آذربایجان در چند روز حاضر توانند شد و هکذا فواید که حصر و احصا
ندارد خصوصاً اینکه برای جمعی کثیر از بیکاران شغل و کسب و مایه نان نابیه اشود و برای شرکتی را
چند مقابل املاک دخل حاصل گردد بس مادام الامکان خود شراکت کنند و مالک باشند و از خارج
استاد و مدیر اجیر نمایند و بواسطه آنها اهالی خود ما تعلم راه امتداد و استعمال کنند و در اندک زمان
مستغنی از ایشان شده خود مستقل عامل گردند و اگر اهل مملکت ما همت نکنند و یا ثروت اقدام
کنند کافی کفایت ننمود لامحاله منفرداً بخارج نده هند بلکه با ایشان شرکت کنند بلکه جزء اعظم خود را
قرار دهند و در هر صورت دولت بید اخلد نباشد و اگر لابد هیچ اقدام نمیکنند امتیاز بخارجه میدهند
لامحاله دولت مداخله نماید برای خود مقرر کند و امتیاز بدول هم جوار و متصل ندهد بلکه با اهل ملل
دور دست هر قدر بتوانند حکم و ضعیفتر بهتر است و شرایط را محکم و هم بزودی بر ایشان مقرر کنند
و در هر صورت بعد از استعمال مدتی شرط ملکیت دولت نمایند پس با کمال مواظبت روکنند بتحصیل
اسباب و کارخانجات استخراج معادن و اول از همه معدن آهن و طلا و نقره شاید بزودی امکان

ساختن

ساختن اسباب در خود مملکت بعمل آید و باید همه جهد در تربیت و تشویق اهل مدارس نمایند
و از اشخاص عقلا و با دیانت خوش حالت تربیت یافته بر ایشان مربی و رئیس گمارند و از علمای مبرز
ممیز کامل در هر مدرسه مقرر کنند تا حرفی مخالف دین و شریعت اسلام داخل تعلیمات نشود و کمال
مواظبت در تکمیل اخلاق و حکمر کوشش کامل کنند و از هر یک مواظبت و سعی و درک خوب و ترقی
دیدند با تحسین و آفرین و انعام و اکرام هم او را هم دیگران را تشویق کنند و از تکاهل تعویق
و تحقیق هر زه گردی حفظ نمایند و هر روزه و هر ماهه امتحانات بعمل آورند و همیشه نظر ایشان
ثمرات حفظ دین و ملت و حراست وطن و مملکت و تقویت ملک و سلطنت را از زرک نمایند
و نشاط و غیرت خاطر نشان ایشان نمایند و ذم تنبلی و بطالت فرمایند پس جمعی را با کمال مواظبت
باستخراج معادن گمارند حیف نیست که جمیع ما یحتاج معدنی ما از خارج بیاید حتی اسکه نفط و آهنی
و مس و این قدر معادن در ممالک اسلام از طلا و نقره و برنج و آهن و مس و نفط و قیر و گوگرد
و غیرها در زیر زمین بماند و جمعی را بتکمیل زراعات و اصلاح آلات و حالات آن گمارند این همه
چای و قند و شکر که عموم خلق بآن مبتلا و خوراک تمام بزرگ و کوچک و غنی و گدا شده آیا زمینهای
ما هیچ جا قابل زراعت چای و چغندر نیست که با کثرت بجا عتیکه زحمت داد باید از هر طرف اقدام
کنند چه طور شده است تریاک که سم قتال و مهلک و بطال است اینقدر ما بنوا یا سعی در اکمال
آن داریم اما قند و شکر که شیرین و لطیف و موجب حیوة است هیچ متوجه نباشیم چرا نباتات
و ما یحتاج بشریه از غلات و اشجار و اجراء قنوات و انهار و تربیت پنبه و ابریشم و کتان و غیرها
از قدریکه در از منه قدیم بوده در این عصر ترقی ما هیچ بیشی نیاورده ایم بلکه بدرجات از آن ازمنه
عقب افتاده ایم و لامحاله ترقی نکردیم آن منسوجات و ظروف و صنایع محکم که داشتیم از دست
دادیم کاش میدانستیم که اکتفای منسوجات و شال و قدک و کرباس و نمد خود ما چه ثمرات و شهرت
ترقیات و تکمیلات را سبب می شد کاش میدانستیم حفظ دین و شریعت و دنیا و نقب چه فایده دارد

البته از این تأکیدات و تقریرات این اوراق معلوم هم گردید که اشخاص و اهالی اسلامیان خصوص
ایران چه قدر با استعداد و باهوش هستند و این ارض و هوا و آب چه قدر موافق است هم
معطلی و نقص در این است که مربی و مشوق نیست این کمال وضوح دارد که ترقیات هر قوم بسته
بعنایت هم هست و ترقی هر صاحب عمل و صنعت و کسب و علم بردن فایده و تشویق است اینکه
کانه طریق آباد کردن یک ده را هم نمیدانند که هر ده که زارع دید در اینجا گاو و تخم و اسباب زراعت
مهیا هست و منتظم نگاه میدارند که هر کس هر چه کاشته چرانیده و غارت نمیشود و آنچه فایده حاصل میشود
مالک حق خود را برده ایشان هم حق خود را کاملاً میبرند و مالک نه خود از دست ایشان میگیرد
و نه میگذارد از خارج دزد و دغل با ایشان تعدی کنند خصوصاً اگر مالک مواظبت کند اشجار و تخمهای تازه
با ایشان دهد و به کار از آن کار و امیدوار و هر کسی به منفعت میبرد خلعت و انعام و اکرام نماید
البته از دهات اطراف با تجار رو آورده در آنجا زمین آباد کرده هم خود منفعت برند هم ایشان حالا
فرضاً بزرگان ملت یا بالکلیه منفعت و عیش و استراحت میخواهند نه این است که باید رعایای
بیچاره بد هر او هم نان نیست که باید داشته باشند باید هر دو آن هم موقوف نیست بر اینکه ایشان را
در هر جا امنی جای دهند و اسباب عمل فراهم کنند و تشویق نمایند و تسهیل اسباب کنند و آن هم
غالباً با تعلیم نیست که آن بسته بتشویق و ترتیب است و لکن این بزرگان مست و مدهوش مثل بعضی
مالکان دهات هستند که بجهت وجه شراب و قمار یومیه با تحکم گاو و تخم و اسباب صفت رعیت را بفروش
میرسانند و ایشان را مستأصل ساخته بخارج میرانند آن وقت مشغول از وقتی ده خراب عیب
میشوند میگویند من در عمر و جوانی عیش کنم چه بعد از من متوقی اهالی ما را با دیگران اینقدر میدانم که اگر
آنها با خراج کنند یا ترقی نمایند انعامات و امتیازات و اکرامات کرده تشویق میکنند اهالی مملکت ما
این را هم قرور ندارند اینقدر باشد حقیقتاً با ایشان اطمینان دهند که ظلم و تعدی نخواهد شد و آنچه تحصیل
کنند از دست ایشان نمیگیرند یا رشته اعمال ایشان را گسیخته نمیکنند این خود در مقابل هزار امتیازات

نام

وانعامات

وانعامات در تشویق ایشان کفایت میکند و یکی اتفاق عجیب و صدمه ندیدیم این برای
تحریک و اقدام دیگران کافی خواهد بود کاش تا سبس مدارس علوم صنایع با انتظام تمامی
میرسید و آنهائیکه از امتیاز پسندیده و درآمد صاحب ثروت اسباب عمل آنها را فراهم
کرده بعمل و امیدوار هستند مثلاً در چند مدرسه جمعی بعلم معادن مشغول میشدند و از این جانب
تجار با اشتراک کارخانه و آلات استنباط معدن فراهم میکردند و آنهائیکه امتیاز داده بودند
دولت هم مشغول تفحص کردید هر جا معدن مییافتند فوراً مشغول استخراج میشدند خصوصاً
معدن آهن و از طرف جمعی هم بعلم انجنیری و صنعت اسباب کارنجات و غیرها مشغول میشدند تا اسباب
کارنجات برای هر صنعت از خود مملکت بعمل میآمد اولاً از احتیاج اجانب خلاص میشوند ثانیاً
رسوخ صنایع اجانب و نفوذ تجارات ایشان کمتر گردد ثالثاً جزئی نقود اگر در دست اهل ملت باقی
مانده بخارجه نمیرود رابعاً عاملان را راه کسب و معاش مفتوح میشود خامساً تجار در ممالک خود
تجارت میکنند بلکه متاع بخارجه میبرند سادساً برای حفظ دین و هر استعداد هست و تجاوز از ممالک
و ملبوسات کفار راه پیدا میشود سابعاً جمعی کثیر بیکار هر یک بجزئی از عمل مشغول میشدند
از عمله خارجه خلاص میشوند ثامناً دیگران هم شایق شده در پی افتتاح اعمال میافتند تاسعاً
جزئی برای دولت منفعت از معدن و غیره حاصل شود عاشراً خارجه نتوانند بیایند طمع از ممالک ما
میکنند و میدانند که در ما هم عقل و غیرت و استعداد هست و غیر اینها از فواید لایحصی عمده
از هم آنهائیکه در مملکت ما کار کرده اند و عمل را برای قرار داده اند که تحصیل مال و منال و جاه
و اعتبار منحصر است بظلم و شرارت و بردن مال ملت میدانند دخل و تحصیل مال منحصر بهمانیست
و قدر انسان و اجتماع و تعاون را نمیدانند و غیر ظالم و شرار را هم قدر و اعتبار نمیگذارند

دیگر

مکرر عرض کرده ام بی مبالغه وای صد وای بر حال آنکه فعلاً در میان بی شرو ماجرو درشت کار
و خوش کردار و خوش نفس و خدا شناس و باحیا و در کسب جلال بهتر بند از نظر ما بدتر
از یهود و وثنی از عبده زر خرید بهزار درجه است بالله زر خرید را یک مالک است و این
بیچارگان مملوک همه اشرار و ظلام و بی حیایان هستند و هیچ جا قرب ندارند اگر کسی بگوید
تو مدعی هستی که از علمای شریعة و داعیان سبیل آخرة هستی این همه مواعظ تو ظاهر مبادره
که دعوت میکنی مردم را بصنایع و علم ثروت و تکثیر مال و ازدیاد جلال مگر غنیمت اهل
اسلام را تحصیل مال امید اند و لکن اشتغال بعلم آخرة و سلوک طریق زهد و عبادة مارا
از عوالمی که کفار مشغول اند باز داشته همین قدر که ما عقل خود را مشغول باصول و فروع اسلام
داریم و احکام و عبادات را بعمل آریم دیگر مجال تحصیل علم صنایع و تکثیر مال کجا داریم بگذار دنیا
دنیا برای اعداء ما باشد و ما طالب آخرة باشیم جواب میگویم بلی از اعمال و فعال و حرکات
ما هم همین معلوم می شود که فرمودی چنانچه بعض احقان خود شنیده ام در وقتیکه ترقیات
دیگران را ذکر میکنی میگویند بلی چون آنها غم آخرت و حشر و نشر ندارند این است که در
اعمال دنیا ترقی کرده اند و ما باید در فکر آخرة باشیم میگویم آثار آخرة و انوار عبادة
همه از روی ما میریزد و عجب مثلی است ای اشتر گفتند از کجا تشریف می آورید گفت
از حمام گفتند بلی از دست و پای پاک و لطیف و سر صابون زده و بدن لیف کشیده ات
معلوم است بلکه بنده میگویم همه بالکلیه دنیا و فکر دنیا داخل دنیا شدیم و آخرت را ترک کردیم
پس توفیق مسلوب شده دنیا و عزت ابر سر آن گذاشتیم از آنجا مانده و از اینجا رانده نه اهل
دنیا و نه اهل آخرتیم مثل ما مثل شتر مرغ است تاکل الکثیر و اذا حمل علیها لا تطیر

نه والله

نه والله بالکلیه اهل دنیا شدیم و احکام اسلام را ترک نمودیم همه سوز و گداز من برای
این است ما که از اعمال شریعة و تحصیل معرفة و تکمیل اخلاق و سلوک طریقت بی بهره شده ایم و از
اسلام جز اسم و از شریعة جز رسم در دست نداریم می ترسیم این اسم هم از میان برافتد و رسم هم
بالکلیه مندرس گردد بیچاره میگویم خصوم در خیال اند که قلع بنیاد اسلام نمایند چنانچه بیل
الانفال تیشه ها زده و میزنند و عروق آن را کنده و میکنند و با اره ها فروع و شاخه های آن را
بریده و میبرند و ما خود هم بنا و انی اعانت بآنها میکنیم و تیشه بر ریشه خود میزنیم میگویم
متنبه باشید و همه قوه و عقل و جان و مال صرف راه تقویت دولت و ملت نمائیم و این ثروت
و نقود ما را که برده اند و ما را بی تمکین ساخته اند که تهیه دفاع ایشان نتوانیم و راه معاونت
با ایشان نیابیم زیاده از این ثروت و مکنت خود را بر باد ندهیم و برای هر یک از افراد ملت شغل
صحیح و کسب کافی مقرر کنیم که از یکدیگر مستغنی شده برای حفظ عیش و مال یکدیگر مستأصل
و پایمال نمایند اقویا بار پرورش ضعفا و برایشان وبال نگردند و الله اگر موفقیت خدا و رسول را
داشتیم و شریعت را حق میپنداشتیم باید رجه تعدی بیکدیگر نمی نمودیم و معنی تحصیل علم را تحصیل
جاه و جلال و مال و منال نمیکردیم عجب است آنکه کسی حیا نکند در این حالات حاضره ما اسلام را
دین نام گذارد و اسلام را رسوا کند که اسلام همین است که ما بآن عامل هستیم کو مسلمانی
همین است که حافظ دارد   آه اگر از پس امروز بود فردائی ~~[illegible]~~
~~دیگر مطالب مختصر که شریعة را بیان کنیم میگویم [illegible] حفظ دین [illegible]~~
~~انحلال و [illegible] نام [illegible] نظم [illegible] و انتظام امور [illegible]~~
از ~~[illegible]~~ از همه حفظ مذهب و ترویج دین است

[illegible]

خصوص دین اسلام که سرا پا انتظام و تربیت خواص و عوام و تکمیل امور دنیوی و اخروی انام است
خصوص ایران که خدا تعالی در تمام کره ارض مخصوص فرموده این قطعه را بنعما چند که برای هیچ
دولت ضعیف و قوی و برای هیچ ملت قلیل و کثیر نیست اولاً قابلیت ارض و استعداد مملکت برای
هر قسم استفاده از معدنیات و نباتات و حیوانات و اتصال معمور بهم بحدیکه اگر امنیت و فراغت
باشد برای رعیت بشری از زمین ایران قطعات قابل نیست که بایر و بیفایده ماند بلکه تمام این خاک
مثل ملک شهر واحد و ده واحد و یک مزرعه و باغ عظیمی است که ماکولات و نعم آن در کره خاک
در خوبی و لطافت و کثرت و لطافت مثل ندارد و ثانیاً آبهای خوشگوار مزرعه نشین از رودخانها
و چشمها و قنوات و انهار و آبار و آبهای رشد بلاد که در بلاد متمدنه با آن تصفیه و ترتیب بزرگ
مثل انهار را نمی توانند دید و ثالثاً اعتدال هوا در تمام یا اکثر ممالک ایرانیه که نه در شدت حرارة
و نه در نهایت برودة است که آن مورث صحت و سلامتی از آفات است و رابعاً اعتدال وجال
اهل ایران که مملوقات بشریه اینها خوش فطرت و معتدل تر و پاکیزه تر از اکثر جاهای زمین است
و خامساً استعداد عقل و هوش و قابلیت فطانت و ادراک اهل این ملت که اگر تربیت داشته باشند
در اندک زمان گوی سبق از جهانیان بربایند در هر علم و صنعت و در هر کمال و مدنیت و سادساً
قوت قلب و شجاعت این جماعت که از قدیم الایام شهره آفاق و فائق بر عموم خلایق بوده و هستند
خصوص سواران ایلات و مردان طوایف و جماعات که خداپسند اند با وجود بی علمی و بی تربیت
و بیخبر از قانون عسکری و بی رشته و بی اسباب باز اگر مقام امتحان آید و اطمینان قلبی از جانب
رئیس خود داشته باشند صد نفر از آنها ده هزار نفر از عساکر تربیت شده دیگران را پامال و پریشان
نمایند و سابعاً اتحاد و مذهب اهل ایران و رسوخ اعتقاد در دین که الان با این سستی
بزرگان

بزرگان امرا و مخلوط شدن طالبان دنیا بعلما که زینت آنها را محو دلبسته و خلایق را با اعمال قبیحه ضعیف
الاعتقاد نموده باز با هیچ ملت مثل اینها در دین متعصب و در مذهب متصلب نیستند بالجمله
این ضعیف آنچه عمده و ضرورت داشت در معالجه امراض کلیه بعرض رسانیدم اولاً اتفاق کل
از عقلا و بزرگان ثانیاً تنقیه و تصفیه در امر امرا و علما که نااهلان بیرون و معزول و اهلها داخل
و منصوب باشند و تکلیف هر یک را بتفصیل معین دارند ثالثاً تعدیل دخل و خرج مملکت و حفظ
دخل دولت از بردن مهملان و نااهلان و باز گذاشتن دخل و اموال رعیت در دستشان برای احیای
مملکت رابعاً القاء عدل و مواسات و مراعات اشتراک تام و مساوات میان عموم اهل ملت در رد
و قبول و اکرام و احترام و مواخذه و احترام بقانون اسلام خامساً اجراء حدود و دیات و قصاص
و مواخذات اسلامیه بین الانام سادساً واداشتن بیکاران بکسب و صنعت و کاشتن بیابان
بایر و غیرت سابعاً اخذ حقوق شرعیه و مال و جوهات اسلامیه و صرف در مصارف شرعیه بتفاق
موثقین بی کسر و نقصان و زنده کردانیدن موقوفات و احسانات کلیه ثامناً ترویج علوم شرعیه
و صنایع و اکمال مکاتب و مدارس و تسهیل طریق وصول بعلوم بطریق موافق بدست عقلا و حکما و علما
مجربین کاملین تاسعاً اصلاح امور عسکر و ازدیاد و تقویت جنود و اسلحه لشکر بنحو مقرر
عاشراً اصلاح امور تجارت و نقود و منع از دخول و خروج آنچه موجب ضرر است از نقود و مستقر نمودن
کارخانجات برای ترویج صنایع قدیمه و جدیده خود مملکت و تکمیل تجارت در ادخال و اخراج آنچه
مفید است برای ملت حادی عشر سعی و اتفاق کلی مضایقه بعد از اطمینان تام در اصلاح
طرق و کشیدن راه آهن ثانی عشر سعی تام در استنباط معادن و استخراج مکامن خصوصاً آهن و طلا
و نقره ثالث عشر کمال جهد در مدح و احترام و انعام و امتیاز کسیکه در علمی کامل شود یا اختراعی نماید
رابع عشر فتح باب اظهار تظلم و تشکی برای مظلومین و اظهار رای عقلا در منافع ملک و دین و اظهار
اعتزاز و کمال در اشخاص کوشه گزین بعد اقسم تعدیاتی در خلوات از اقویا امراء و روسا ایلات و دولت

واز حکام و وزراء و نواب و مأمورین بلکه فعلاً از هر قوی بر ضعیف می‌شود که ابداً از اول دنیا تا حال
موافق هیچ مذهب و دینی و مناسب هیچ ملت و آئینی و مطابق هیچ یک از قواعد و قوانین روی زمین
نیست و هرگز سلاطین و شاهنشاه مملکت و وزراء و امراء دولت راضی باینها نیستند بلکه حکام نمی‌کنند
بلکه اگر بگویند اینها رجالت را باور نمی‌کنند ولکن چون عموم خلق فعلاً مأیوس از رسانیدن هستند میدانند
رشوه و مال نخواهد گذاشت حال معلوم شود و نخواهد گذاشت تحقیق بعمل آید و بر فرض تحقیق نخواهد
گذاشت حق جاری شود پس همه مأیوس و محروم ساکت و صامت تحمل میکنند بلکه در اظهار جز از اقرار
نمی‌بینند و همچنین عقلاء و ارباب هنر و حکماء و علماء و اهالی استعداد و قابلیت چه قدرها در زوایا و خفایا
مانده اند از نهایت یأس اظهار هنری نمی‌کنند بلکه جهال و حمقا و ارباب غرض و بیکاره‌ها که از حیا
و وقار عاری و بری هستند مقدم و محترم و در میان افتاده اند خدا میداند همه علماء حقیقیه با دیانت
جز از گوشه نشینی و هم و غم و خون دل خوردن و سکوت و تقیه علاجی ندارند و چه قدر در [illegible]
و سایر اهل ملت اشخاص هستند که اگر دست در کار داشته باشند در اندک زمانی اصلاح امور را
می‌توانند و چه قدر اهل این حالت هستند که خدا داند اگر دولتی در چهل سال بدرجه کمال رسیده اینها
محققاً در بیست سال بهتر ترقی می‌نمایند کاش بوته امتحان گذاشته شود و اشخاص علماء و امراء و کبراء
دولتخواه و امناء شریعت را است کردار و درستکار و هشیار کار رسته چند سال هم اغراض شخصیه
خبیثه را کنار گذارند و برای اصلاح امور کل قانون شرع اقدس و عقل و عدل مقدس را پیشوا سازند
اگر آثار بهبودی و انتظام در تمام ندیدند حتی حصول اغراض شخصیه را در این بهتر فهمیدند آن وقت
و اعراض کنند کیفکان این مقدار که در خصوص معالجه ملت اسلامیه مخصوصاً براتبه بعرض رسید فعلاً
تا موجب ملال خاطر نگردد به همین اکتفا شد و از بابت یأس هزار یک آنچه در قلب است بعرض نرسید
اگر معمول شود همین کافی است و گرنه این کلمات حقیقت تلخ هم زیاده دشمن تراشی است و اگر کرد در حقیقت
در مملکت ما روی کشائی و صحت بنیاد نهاد عقلاء و علماء و کبراء را اینها اظهار خواهند فرمود و بجهت حال

روزبروز این اساس را محکم و اطراف و جوانب بنیاد حق طلبی را واضح و محکم خواهند کرد
این قدر مطالب حقانیه در دلهای اهل کمال چون گنجینه جواهر زیر خاک نهفته
که اگر تفحص و کاوش پیش آید در اندک زمان خرمن خرمن جواهر اسرار روی هم ریخته
عالم را بشعاع خود منور خواهد ساخت و اگر حال همین و تیره خواهد ماند همین
کلمات تلخ این روسیاه مثل سایر مطالب و حکم حقانیه بقید ربلکه لگدکوب و محل استهزاء
جهال خواهد گردید مانند یک چیزی که از اول کتاب تا حال مکرر بآن اشاره رفته و آن
اینکه چنانچه از بیانات سابقه معلوم گردید که دول فرنگ و اقوام مسیحی که در عالم فعال
تمام باقی اهل عالم بلکه چند مقابل در مراتب علوم و کمالات و قدرة و قوة و اسلحه و اسباب
غلبه و لشکر فعلاً دارا هستند و اگر در میان خود با همدیگر نزاع و عداوت هم بر ان زیاد
بردن ممالک سایر داشته باشند مثل سگان که در سر میته با هم جنگ میکنند ولکن از خارج
اگر اجنبی بطرف ایشان آید یا از قرب ایشان گذر نماید با آن همه نزاع متفق شده او را
میدرند و دفع میکنند اینها هم نسبت بتمام ممالک عالم با یکدیگر متفق عزم تسخیر دارند
و از برکت اتحاد و معاونت کشورها را برده ما بقی را هم زیر پیشه خود و هر یک بنسبه خویش و التفات هم را
مملوک و رعیت خود محسوب کرده بتدریج میبرند و مطلق ملک طلبی میکنند مخصوصاً نسبت باسلامیان
عداوت ملاحظه و غرض دیگر دارند زیرا مذهب و دین اسلام را احق جمیع مذاهب عالم و خود
اسلامیان را اشجع جمیع طوائف و قانون و داد و اتحاد و تمدن و علوم شرعیه و سیاسیه
اینها را اگر عمل نمایند اتقن جمیع قوانین و برهان اینها را احکم جمیع براهین و اینها را در دین
خود متعصب‌تر از جمیع اهل دنیا و اطاعت سلاطین و علماء را در میان اینها و احتراز از هر عمل و خود

اینهارا فعلاً بحیل و تدابیر ایشان بهتر از هر طایفه

و اینهارا بیشتر در کرهٔ ارض از هر طایفه غیر مسیحیان و بلاد اینهارا بهتر تمام ممالک ارض

از حیث استعداد و اهالی اینهارا قابلتر بترقیات از هر قوم دیده اند بعلاوه عداوه

مخصوصهٔ عظیمه با اهل این مذهب دارند زیرا که در اوایل اسلام اینها دولت و ملت ایشان را

ضعیف و مغلوب و دولت و سلطنت ایشان را مقهور و منکوب و بلاد معتبره و ارض مقدسه

و قبله و منشأ انبیا و مولد مسیح را که باعتقاد ایشان خدا یا پسر خدای ایشان است از ایشان

منتزع و در اکثر این مدة بعد از هجرة تا قرب این زمان غالبا باینها مالک و مسلط و جزیه

گیر بودند و عدد غیر محصور از ایشان قتل نمودند و کوی سبق از ایشان در هر مطلب ربوده

و اکثر کبرا و علما و رعایای ایشان داخل این دین شریف شدند و تصدیق این مذهب

منیف نمودند بلکه در اکثر ممالک زبان دینی اسلامیان ناطق شدند پس عمده غرض ایشان

غلبه بر دول اسلامیه و تضعیف قوای اسلام است و از یکان یکان دول و امرای ایشان

باکی ندارند و مملکت هر یک را در انفراد ملک خود شمارند و بحیل و تدابیر بهر یک علاوه

اظهار محبت و حمایت و بشتوانی میکنند همه خوف ایشان از اتحاد اسلامیان است و میدانند

که اگر اتحاد در میان اهل این دین شریف باشد بقوة مقاومت ایشان ندارند و بر کس اسلامیان اگر

بقدر نصف ایشان باشند با ایشان مغلوب نگردند لهذا دائما عقلا و سیاسیون و مدبران و روز

نامه نویسان ایشان با انحاء حیل و تدابیر الفت ما بین ملل و دول اسلامیه می اندازند و از جمله

شیعه و سنی که فی الواقع اختلافی نیست جز در بعض مسائل فرعیه بلکه همه اسلامیان ید و بازوی

یکدیگرند از این خوف است میکشیم ایشان دست نمی کشند خصوصا انگلیس که همیشه در هر دیار

سعی و کوشش میکند که اسلامیان را از یکدیگر متباعد بلکه با هم معاند نماید برای این مطلب

مبالغی سالیانه پول و مایه میگذارد اگر بگویم چها میکند طول میکشد حتی اینکه اظهار رعایت

اتحاد و یکانگی و حمایت السنیه یکی مایه تفریق ایشان از همدیگر میکند خود را با امیر افغان

متحد و افغانستان را عزیز و رفیق خود بخرج میدهد و حمایت و پول صرف ایشان میکند تا ایشان را

که جزو از ایران هستند از ایران جدا و بخود و ملک خود در مقابل روس فدا کند اگر میخواهی

تأمل کن آیا افغان الآن با ایران ربط و اتحاد دارد یا با هندوستان یگانگی و وداد دو

این مطلب بهر دو جهان دشمنی هست که فوق آن متصور نیست بلکه همین را علت انقراض

هر دو کرده است و هم چنین است معامله او نسبت بعهد یومه و مصر که جزء عثمانی هست

چنان با ایشان گاه با اظهار محبت و گاه با تخویف و اظهار معاندة رفتار میکند که از عثمانی

جدا ساخته هم مصر را ملک خود و هم عثمانی را ضعیف و از نعوذ یک مملکت مثل مصر مایوس

دارد و هم چنین سعی میکند در تفریق مسلمانان افریقا از همدیگر و دور کردن آن امراء از

دولت علیه عثمانیه و هم کمال سعی دارند هم او و هم روس و هم دیگران که عثمانی و ایرانی

با یکدیگر متحد نباشند تا هر دو را در تنهائی از هم بپاشند و بسیار سعی در این مطلب میکنند

زیرا که اگر اتحاد نمایند دو دولت عظیمه اسلامیه را سبب قوة و حفظ اسلام و اتحاد سائر امرا کرام

میدانند و از این خیالات دول دولت علیه عثمانیه و رجال آن دولت قویه و اهل بصیرة و علماء

بیغرض آن ملت خوب مطلع اند و اکثر اهل ملت مصر هم ملتفت هستند این است که سلطان اعظم

عثمانی و رجال تربیت شده آن دولت مساعی جمیله در اتحاد اهل اسلام بکار میبرند و واقعا تمام اسلامیان

و خصوص اهل ایران را که از مراتب شجاعت و تعصب ملیه اینها مطلع هستند مثل جان دوست دارند

یعنی ایران و افغان

و در هر جا کمال احترام و ملاحظه و حمایه را در حق ایشان مرعی میدارند و جهال و عوام را از امثال
ایشان چنان باز داشته اند که ما فوق آن متصور نیست و چون هیچ حقیقتی از اشارات و کنایات
هم را دعوت باتحاد میکنند عجب سلطان بیدار دل آگاهی است سلطان عبد الحمید خان که به همه
مراتب پولتیک و حل و سیاسات و تدابیر خارجه و داخله مطلع و تنهائی در پیشرفت امور و
و ترقیات ملت بقدر پانصد نفر عقلاء و سیاسیین دول تربیت شده اروپا مساعی جمیله بکار میبرد
و اسلام را از آن ایام که اروپای تمدن خلافت گذاشته رونق و قوة دیگر بخشیده است بلکه توان
گفت دولت عثمانیه را از مرض مملکت زدگی باختصار رجال صحیح و مستقیم بر گردانده نماند مگر
بعض امراض غیر قویه که بعد از آنکه کامله دائماً بتریاق تدابیر صافیه سموم قاتله را از عروق و اعصاب
و اعضاء و احشاء دولت و ملت بیرون میکشد و چون دول اروپا که در دنیا غیر خود را زنده نخواهند دید
ملتفت این جاشطابتهای شخص بزرگ گردیده و از حسد شان جان ملت بسینه میکوشند در قطع
پر و بال او بر آیند یعنی امارات و دول اسلامیه را از او جدا و از اتحاد محجور میسازند چه فنون
برای خدیو مصر بکار میبرند و چه تدابیر برای [illegible] و اما ایران بعض کار آگاهان و خورده
بینان از خیالات اجانب و ثمرات تمایل اسلامیان خوب ملتفت شده و فریاد میکنند و اعلیحضرت
شاهنشاه اعظم و صدر معظم هم خوب متوجه بر نکات و دقایق گردیده اند لکن حیف اکثر امراء و علماء
خودپرست را اغراض شخصیه چنان مشغول ساخته و از حقایق دور انداخته که این مطالب را سخریه
شمارند و از این کلمات خنده بر دارند و تیشه که دست بر ریشه خود استعمال میکنند روز بروز
تیزتر میکنند و اما امیر افغان خوب ملتفت تمامی نکات و معنی اتحاد است و لکن خون از دل او
روان است که از مملکت عثمانیه دور و ایران از او بخورد نمی بینند و از امراء اسلامیان بخارا و ترکستان

و خیوه

[illegible]

و خیوه مأیوس لابد از خوف روس با انگلیس مأنوس گردیده و لکن میدانند دوستی و دشمنی
هر دو محل خطر است کاش افغان و ترکستان و ایران متحد می شدند و از آنجانب بعثمانی میل
میکردند و از آن طرف امام مسقط و از طرف دیگر مصر و سودان و امراء جزیره که انها از نقاط
با آن مسلمانان که از هندوستان و چین و ماچین و ترکستان و قفقاز و افریقا و سودان که در تحت
تصرف دیگران متحد گردند محال است ملتی و دولتی با اینها مقابل آید و لکن بناء اتحاد واضح
و آشکار موجب خوف و اخطار است بلکه بهتر آنکه بتدابیر کامله ایران که در وسط اسلامیان
و نقطه بهتر اراضی مسلمانان است از اینجانب سلسله اتحاد را با عثمانیه محکم بپیوندد و از آن طرف
عهد و داد را با افغان و ترکستان مستحکم بندد و راه این عهده ترغیب و تحریص و تصنیف و تألیف
علمای هر یک از این ممالک است و تنبیه تمام اهل ملت اسلامیه و رفع شبهات اختلاف مذهبی در اسلام و ذکر
هر یکی هر چیز را که محرک سلسله اعتصام است مگر اسلامیان نمیدانند که اساس اسلام از کرامت دین هم
بر اتحاد و اتفاق گذاشته شده و احادیث و مؤیدات و دلایل عقلیه اجماع و اتفاق قدما
سابقاً مختصر نگاشته و تخم اتحاد و وداد را در این اوراق کاشته ام بس عجب از عقلاء علماء
و امراء ایران مثلاً با اسم و رسم دیگر مجتهد است تجمع که جامع اسلام است مساوات بطرف اسلامیان مبذول
نمایند و حبل وداد و اتحاد را در کمال استحکام ابرام دهند و با تمامی بزرگان و امراء و ارکان اسلامیان
هر طرف عهد اتفاق را محکم نمایند و در هر امر سیاسی و عهود و تجارات و معاملات بین الدول
هر که طرف یکدیگر را نگذارند بدانکه در این عصر حمایه دول با یکدیگر در امور سیاسیه و پولتیکیه
هزار درجه مهمتر و مفیدتر است از حمایه در مقام جنگ و لشکر کشی و مقام مقتضی نیست که جهات
بیانات نمایم مثلاً اگر چند دولت پا گذارند که فلان امر در عالم میان دول یا در فلان جا مسئله جاری گردد

وفادار آن حزب با ایران یا عثمانی یا یکی از امراء اسلامی هست مثلاً اگر عثمانی تقویت نماید تنها
یا ایرانی تنها یا مصری تنها یا افغانی تنها این کی واین کجا که همه مراقب یکدیگر یکی رد کرده دیگران
هم اگر فرزندان باشند مذهبشه باشند باز رد کنند بلکه کاملاً صلاح میشود هر زمان قبول نمایند یا موافق
برآیند و هم بنا گذارند اگر کار بجنگ هم رسید حمایة یکدیگر و سوق عسکری نمایند مثلاً اگر
راه آهن ایران از ایران نتوانست و عثمانی بتواند چرا ردش کنند و اگر علوم نافعه در اسلامبول
تعلم ممکن هست چرا شاهزاده و امیرزادگان ایرانی بلندن و پاریس روند مثلاً قرض را چرا
از یکدیگر نکنند و چرا کتب و زبان یکدیگر را در ممالک یکدیگر و همکذا امتعه و تجارات و هر لازم
تا ممکن هست از اسلامیان راه افتد با دیگران نکنند و اگر از دیگران بکنند با معینه هم بقدر
ضرورة بلکه میگوییم لازم و ضرور است اسلامیان کلاً با شرقیان مثل مغول و چینی و ژاپون
یکی شوند بلکه اگر بتوانند امریکائیان را از طرف چین بطرف خود کشند زیرا اروپائیان
همان خیال که برای اسلامیان دارند برای همه شرقیان دارند بلکه چون اسلام عمده و معظم
شرق هست اول انقراض دیگران از نظر دارند تا وقتیکه با اسلامیان برد خشند از شرقیان
استمداد نتوانند این هست که فعلاً باتفاق با تنها چین مشغول نه دو خورد و اوطا
احاطه کرده خیال تقسیم آن در سر دارند عجب است مایه عبرت از حال دولتهای عظیم
وکره برای خود نمی کنیم پس بهذا القسم اتحاد ایران با ژاپون اگرچه هیچ وصل نیست بهزار
مرتبه بهتر از انگلیسی و روس هست منفواتی و اسلامیان بسیار سهل هست آید لسنة تهم علماً
و امراء هست و الطاعة حکم خدا و آن باین هست که حکم نمایند هر کس از اسلامیان در هر جا
که ادای مراسم مذهبی آزاد هست [illegible] در ادای وظایف عبادات و صلوة و صوم

مطلب بیست

تقلید

مطلب بیست بطلبت اینکه هر جماعتی یکی از علماء امت کرده بعضی شافعی و بعضی حنفی و بعضی مالکی
و بعضی حنبلی هستند بعضی هم جعفری باشند مقلد آل رسول باشند بهیچ وجه تقلید شعبه بیت نبوت
جایز باشد و تقلید بیت نبوة و معدن وحی و رسالت و منابع علم و شریعت جایز نباشد و در اسلام
جز اختلاف در بعضی مسائل فقه و اعمال عبادات و معاملات اختلافی موجب تنفر نیست
و آن افتراء که بعض مغرضین بشیعه زده اند که بی محبت از بعض اصحاب کبار و یا اهانت
نسبت بخلفا است همه را مختار نمایند این افترا را دفع کنند و این شبهه را از قلوب اهل اسلام
رفع نمایند بلی جماعتی غالی در علی اللهی و بابی هستند اعتقاد کرده اند که خلفاء غصب حق
حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه نموده اند و یا ظلم برایشان و اتباع ایشان کرده اند فلهذا
از اعمال هر کس ظلم بایشان کرده تبری جویند و یا نفرین نمایند و بعضی اهل غرض از علماء سنت
و جماعت سطور مطالب الشیعه نسبت داده یا اشتباه کرده یا افترا زده اند شیعه هم از
غالیان بیزارند و آنها را داخل کفار میشمارند چگونه بخلفاء عظام این نسبت توان داد یا
توان کرد مگر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و یا آیه تطهیر و یا سوره
هل اتی در پیش چشم ایشان نازل نگردید یا حدیث فاطمة بضعة منی من اذاها
فقد اذانی فقد اذی الله را گوش ایشان نشنید یا احدی از مسلمین حدیث من کنت
مولاه فهذا علی مولاه یا حدیث یا علی حربک حربی و سلمک سلمی را دیگر انها و انکه
خصوص حسنان سیدا شباب اهل الجنة هستند و اینکه در هر روز پنج وقت در نمازهای
ذاتیه صلوات بر پیغمبر و آل او گرد واجب است کمتر آنان بزرگان منکر بودند حتماً شیعه از این افترا
بیخبر و این عمل غالیان را بایشان بسته اند پس اگر در میان اهل اسلام نسبت به بزرگان دین

فقد اذانی ومن

انکار میکند

عالی یا غیر عالی اهانتی کنند قدغن نمایند و سبب انکسار قلوب اهل اسلام از یکدیگر نشوند مدام
چنانچه آنچه نسبت میدهند بعموم اهل سنت و جماعت که ایشان را با اولاد و اقارب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله عداوت و عناد هست و اینکه امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت
فاطمه و حسنین و اولاد و اصحاب و احبای ایشان را دشمن دارند و یا اینکه نعوذ بالله
سب ایشان را جایز شمارند یا اینکه معاویه و یزید و آل مروان را در خلافت و ظلمها
که با آل رسول صلعم کردند تصویب و تحسین کنند بلکه بعضی حضرت رسول صلعم را توبیخ
میکنند بجهت شدت محبت او نسبت بعلی و فاطمه و حسنین سلام الله علیهم یا اینکه هر کس ایشان را
دوست دارد دشمن او شوند و مال و جان دوستان ایشان را بجهت محبت پیغمبر مباح و هدر
شمارند و نقض ایشان را تکلیف میدانند گمان دارم که اهل سنت و جماعت از این خطا
بری هستند و این عمل و عقیدهٔ جماعت خوارج و ناصبیان بالجمله از عوام اهل سنت است
بتبعیت ایشان و این تقلید است بجهت معاویه و یزید و مروانیان و اهل اسلام و ایمان از این گونه
مطالب بری هستند پس این مطالب را نسبت دادن بعموم اهل سنت که نعوذ بالله سب
و تبری از آل و اقارب پیغمبر کرده باشند یا اشتباه است که فعل خارجیان و ناصبیان اشتباه
بایشان شده یا افتراء است مثل افتراء اول شیعه پس اگر چنین چیزی در میان ایشان
باشد قدغن نمایند و از زائران و حجاجان و تعزیه داران ایشان قطع اذیت و تعدی کنند
مگر ایشان اقارب پیغمبر بعضی مسلمانان هستند و اقارب پیغمبر بعضی مسلمانان نیستند چرا
بعضی احتیاط اظهار خلوص و محبت بهم و دعا نتوانند کنند و دیگران نکنند یا آنها را منع نمایند
چه مروت است نسبت بهم و دعا رسانند پس بالکلیه موجبات کدورت را بردارند بهمه باب

الغرو محبت

الغرو محبت ایشان آرند الذن وقت تخالف نیست بلکه زمان تخالف نیست بر تو الف
باید دست بدست اتحاد یکدیگر داده اصل اسلام را حفظ نمود بلکه سابق با عموم اهل
شرق از مشرکین مغول و تاتار و کفرهٔ هنود و براهمه و بود و ائیان چین و ژاپون باید
معیت کرد که غربیان شرقیان را مسخره گرفته و تسخیر مزاینه و رعیت و عبید خویش
می نمایند زیاده از این بهتر آنکه در بیان معالجهٔ امراض حرف نزنیم اگر بنای معالجه شود و عقلا
حرف مسموع کردد و حسرات طالبان حق در دل نمانند و مشت از دهان حق گویان برداشته
شود و طالبان کمال از زوایای خمول و انزوال اذن بیرون آمدن یابند باتفاق آراء
معالجه ها خواهند کرد که هرگز خیال این قاصر به پیرامون آنها نگردیده و عقل این ضعیف
بعشر از معشار نرسیده و لکن حیف که چنانچه از آثار و علامات می بینیم بزرگان و آنهائیکه
رشتهٔ امور در دست آنهاست غلبه بجانب اغراض پرستان و دنیا طلبان است که ابدا باین
مطالب اعتنا نکنند و اگر جمیع اصرار کنی بمقام اقرار آیند و اگر تصدیق ام نمایند محض لفظ باشد و هرگز
بخیال تغییر وضع و اعمال نیفتند و کثیری چنان مستغرق تنبلی و بطالت و دوست عیش و استراحت
هستند که اگر یقین کنند بمثل مشهور دستمال بدست آرند قیصریه را آتش زنند و برای یک انگشت دستمال
مشک را پاره کنند و دست اندرکاران و ملایان چنان عادت کرده غارا شده که اگر از جانب دولت
حاکمی عالم و رئیسی دلخواه باد رایه برای ایشان مقرر نمایند تدبیر دفع و خیال او را تغییر دهند
و بعمل مهود سوار شوند چنانچه می بینیم روز بروز بدتر و انتظام صعب میگردد و روز بروز
خلایق از شرع و دین و انصاف و عدل دورتر میافتند و روز بروز فسق و فساد و انقلاب افکار
عباد و تنزل در بلاد شایع تر می شود و روز بروز نفوذ اجانب در ملک و ملت ما بیشتر می شود

واز قراریکه از احادیث واخبار واثار حضرت سید ابرار ورسول مختار وآل اطهار او مستفاد
می‌شود این مراتب در اسلام ظاهرتر خواهد شد وانعکاس امور روز بروز بیشتر ظهور خواهد کرد
ووفور ما ثبات ایشان واخبارات ایشان همگی حق است هر چه فرمودند بظهور رسیده وهر یک از
امور را خبر داده‌اند بعد ور رسید واین اخبار از استقبال از معجزات ومغیبات آن بزرگوار وائمه اطهار
باندازه نیست که عقول حیران ودلیل اعظم بحقانیت ایشان است اگر جمع شود بنظر این بنده
زیاده از صد هزار می‌شود وتا حال از علما ومصنفین اسلام کسی را ندیده‌ام که مخصوصاً تألیف
آنچه اخبار از مغیبات فرموده‌اند وظاهر گردیده ومی ظاهر شده نموده باشند واین ضعیف
مدتی است این مطلب مکنون خاطر است حتی آنکه آنچه در قرآن کریم از این مطلب عظیم
بیان یافته جمع واخراج کرده ولکن هنوز موفق نگردیده که اقدام نماید زیرا امر است بسی
خطیر ومحتاج بمعاون چونکه علما عنایت نکرده‌اند که جمع در بابی وباکتابی نمایند بلکه متفرق
در کتب تفاسیر واحادیث وسیر وتواریخ است واین ضعیف را موانع وصدمات غیر محدود دست
بسته واحتیاجات وامراض قلب شکسته از کتب واسباب وسن وضعف بدن بوسیله کاستن
البالی وامور معاش مختل واز بسیار موانع مضطر ومعطل ومعاودتی هم خیال نیست واز جانب
تاریکی بخت واقبال وناموافقی حال وکثرت کلال وملال که هیچ یأس ارباب کمال از آن است
از توفیق این سعادت مأیوس ساخته غرض از نگارش این مطلب اینجا که شاید اهل ولی از اولاد
واخوان وبرادران دینی بیدار شده متوجه گردیده این مقصود را از قوه بفعل آرد که بعد
از اشتغال علوم خواهد شد که مطلب بزرگی است مشتمل بر دلیل اعظم بر حقانیت دین
ودارای مطالب علمیه مختلفه وتواریخ وسیر وتفریح اهل نظر خواهد شد وآنچه فعلاً اینجا ذکر کرده آنست

[illegible]

بوضوح برسا

بوضوح میرسانم بدانکه این پیغمبر مکرم را چنانچه خدا تعالی بسایر امم وعده ارسال نبی خاتم را
که مکمل علوم وحوائج جمیع عالم است داده بود چون رسول است بر تمام بشر ومبین حکم
الهی برای کل خلق الی یوم المحشر باید برهان نبوة او چنان باشد که هر کس از افراد بشر
از عالم وجاهل ودانی وفاضل وزکی وغبی وحکیم ولئیم وصغیر وکبیر وذکور واناث وغنی
وفقیر وسلطان ورعیت از بعثت الی یوم القیمه هر کس بنظر انصاف وتامل در آثار وحالات
او نگاه کند حقانیت او بر ناظر محقق گردد نه آنکه کسی نظر نماید یا تامل نکند یا انصاف از کف
کند یا آنکه از دلیل اعراض کرده آنچه در ذهنش مرکوز است به آن برود هم می‌بایست
قانونیکه خدا تعالی باو سپرده که برای بشر تقریر کند باید چنان باشد که هر صنف وهر طایفه
از عصر او الی انقراض عالم هر کس بآنچه تکلیف خودش است عمل کند خللی در امور شخصی
ونوعی وارد نشود وهم باید دلیل حقیت او بمذاق کل طوایف سابقه را او حجت
وقاطع عذر باشد وهم خدا تعالی باو آن قدر اعانت کند که دلیلش ووجود وآیاتش
بهمه خلق برسد وبهر کس رسد مکلف نباشد وخدا تعالی وعده داده بود وفا کرد
چنین شخص اکمل از تمام سابقین ولاحقین را از میان طایفه امیین که از علم وحکمت
عاری واز کتب ونظام بری بودند برانگیخت در حالیکه حرفی در پیش معلم وکسی
نخوانده ومعاشرت وآمد وشد با هیچ کس از علما وحکما وکهنه وسحره ومنجمین نکرده
بلکه ندیده جز شبانی وکمی تجارت ومعاشرت نکرده مگر با آن طایفه اهل وحشت وجهالت
وبا وداد جمیع آن آثار وحالاتی که گذشتگان برای نبی خاتم گفته وباو بخشیده
از معجزات آنچه از همه سابقین دیده ونشنفته جامع کمالات انبیا وصاحب معجزات

سفر آمد چون آینه تمام نمای حق و مظهر صفات مطلق بود معجزات آن بزرگوار و خرق
عادات صادر از آن عالیمقدار در تمامی اشیاء ظاهر گردید زیاده از هزار معجزه از سماویات
و هوائیات و جمادات و معدنیات و نباتات و حیوانات و انسان باظهار رسانید اثر ثبت
دفاتر و اوراق اخبار او بالتحقیق از حد بیرون و از بسیاری که محفوظ نگردید بلکه برای بصیر عاقل
از اول البشر تا تولد آن نور انور و از تولدش تا تمام آنات مدة حیوة و بعد از وفات الی یوم القیمه
معجزات و خرق عادات عالم را معطر کرده و هر جزء از اجزاء و اعضاء شریفه باطنیه و ظاهریه او
مشتمل بر معجزات کثیره اگر هیچ نبود جز اینکه با اینکه امی بود و از قوم عربی در آن عصر بود از آن
وجود مقدس تاسیس آن قانون محکم و نظام مستحکم که عقلاء عالم را در حیرت گذاشته تماما کافی است
برای حقانیت آن اشرف خاتم انبیا چنان وجودی از بشر را احتمال توان داد که بکذب ادعا نمود
غرض بیان معجزات و آیات بینات که کتب کافی نیست و نطق با حصا و فی نی بلکه غرض حکیم
اگر هیچ از آن اشرف انبیاء عظام و اوصیاء کرام او صادر نشده باشد سوای این اخبار از غائبات
بی نهایات تا آن وقوع بی تخلف برای تمام عالم کافی بود بلکه عرض میکنم اگر اخبار از مغیبات
هم علمی بود متداول بین الناس و مقدمات داشت سهل مثل اهل علوم باز این عمل از
آن بزرگواران معجزه ایست که ما فوق ندارد زیرا کدام علم که عالم ماهر در آن هیچ تخلف و خطا
نداشته باشد و محتاج نگردد بتامل و رجوع بمقدمات با توافق اخبارات صادره از آن بزرگوار
فرمودند و آل اطهار علیهم السلام با واقع آن مقدار اخبار از ما فی القلب و اینکه فلان چه میخواهد سؤال کند
و اینکه فلان امر بلا اشکال برای فلان در خانه اش شد و پنهانی چه کرد و چه گفت و منافقان
حضرت چه گفته و چه با کذب شنیده حتی اخبار از ما فی البطون و اخبار امیر از حالات فرزندان

و یا فتنه

و یا فتنه بودن بعض کسان این مطالب که حصر ندارد اخبار از وقایع آتیه آنچه واقع خواهد شد
در هر غزوه و سریه از غلبه و مغلوبیت و اخبار قبل از هجرة بتفاصیل بعد الهجرة و جنگ بدر
و قتل فلان و فلان و مکان جنگ و فتح و غزوه احد و خندق و فتح مکه و وقایع دیگر حتی شهادت بعضی
کسان و عمر بعض اصحاب و حالاتیکه بهر یک روی خواهد داد در عهد آن بزرگوار و وقوع همه
بنحویکه اخبار فرموده بودند و اشتهار اطلاع آن بزرگوار از افعال و اقوال و نیات و حرکات
دوست و دشمن بطوریکه منافقان و دشمنان مثل کرده بودند که چیزی نگوئید در و دیوار
بآن بزرگوار اظهار اسرار کند حتی اخبار از این قول ایشان فرمودند هم اینها ابواب بهشت ...
بعلاوه همه اینها اخبار کثیره نسبت باستقبال مثل خبر از وفات خود آن بزرگوار بگذر روز
بچند نفر که جائی میرفتند و دیگر مرا نخواهید دید و اخبار بحضرت فاطمه از وفات خود و از اینکه
اول کسیکه از اهل بیت بآن بزرگوار ملحق میگردد آن مخدره است و اخبار کثیره در خصوص اینکه
امر خلافت بوصی آن بزرگوار استقرار نخواهد یافت و اینکه ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و اینکه بر جماعتی تمام
عرب امتیان آن بزرگوار غالب خواهند شد و مسیلمه را خواهند کشت و اینکه بر فارس و عجم غلبه
خواهند یافت و اینکه دولت عجم منقرض خواهد شد فرموده باقی مانده از ایشان لطمه
بالطمئنین یعنی یک شاخ و دو شاخ زیاد نخواهند زد یعنی یک جنگ و دو جنگ و بعد از آن
انقراض و اکثر تفاصیل فتوحات عجم و اینکه بر نصاری و روم غلبه خواهند کرد و اینکه
دولت مسیحیان منقرض نگردد بلکه اگر جماعتی ضعیف گردد جماعتی دیگر قویتر بر خیزد تا آنکه
هیهات آخر الزمان یعنی در آخر الزمان قوه و شوکت عظیمه خواهند یافت و اینکه یهود

و بعد از وفات او

از ایشان ...

ذلیل و مغلوب خواهند بود و آنکه شریعت او اثر نخواهد یافت و آنکه اُمت او بعد از او
اموال و اسیران عجم را و بزرگان نصاری را مالک شوند و آنکه مصر و افریقیه را فتح نمایند و آنکه
تغییرات در زمان خلیفهٔ سیم در امور خواهد شد و حکم بدر مروان که مطرود بود ~~[illegible]~~
او او را برخواهند گردانید و آنکه ابوذر را اخراج خواهد شد و عمار و ابن مسعود زده شوند
و آنکه اُمت بر خلیفهٔ سیم انکار کرده و شوریده و قتل کنند و آنکه محمد ابن ابی بکر متولد گردد
و محمد ابن الحنفیه متولد شود و اسم و لقب خود را باو بخشید و آنکه بر امیر المؤمنین علی علیه السلام
بیعت کنند و نکث نمایند و او با ناکثان قتال کند و غالب گردد و سایر تفاصیل آن جنگ
و آنکه یکی از زوجات او بر جمل سوار شده بجنگ وصی برود و سگان حوئب بر روی او
بانگ کنند و آنکه وصی علیه السلام با قاسطین جنگ کند و اویس قرنی در آن غزوه او شهید شود و آنکه
عمار یاسر را فئهٔ باغیه بکشند و آنکه اهل شام بر معویه اجتماع کنند و آنکه عمرو عاص غدر کند
و آنکه حکمین خیانت نمایند و آنکه مارقان و خوارج پیدا شوند و با وصی علیه السلام جنگ کنند
و آنکه امیر المؤمنین را اشقی عاقر ناقهٔ صالح شهید نماید و کوفه حرم او باشد و آنکه معویه
بناحق بر روم خلیفه گردد و آنکه حضرت حسن علیه السلام با او صلح نماید و زیاده از بیست جا
خبر از شهادت حضرت حسین علیه السلام داده‌اند و از مصائب اهل بیت و آنکه فرار کنند و آنکه اهل بیت
او ظلم کنند و آنکه بنو امیه هزار ماه بناحق بر منبر شریعت مثل میمون می‌جهند و آنکه آل
ابی العاص چون سی نفر یا چهل نفر رسند مال خدا خورند و بندگان خدا را برده گیرند و دین خدا را
خلاف غیر قبیل بدر و اولادش خلافت کنند و سایر تفاصیل عداوت ایشان و خلافت اولاد عباس
~~[illegible]~~ و طلوع جابر رسیده بحضور حضرت باقر و سلام او رسانیدن

بآن سید

بآن سید الذی کابر و از حالات و اردهٔ بر اکثر اصحاب و بیعت بر از دوازده هزار نفر و در بکر و حضرت امیر
و آنکه اویس قرنی بزرگوار در حمایت امیر م مقتول شود و خبر از میثم تمار و شهادت آن بزرگوار
و خبر از حالات عمرو بن حمق خزاعی و شهادت حجر ابن عدی و رشید هجری و کمیل و قنبر و حبیب ابن
مظاهر اسدی و ظلمهای زیاد و ابن زیاد و خروج مختار و ظلمهای حجاج ابن یوسف و ذلت ثقیف
و واقعهٔ حره و قتل اهل مدینه و سنگ منجنیق بکعبه و حالات زبیر و قتل و قاتل او و از ظلم او از
امارة ابن زبیر و آنکه وای بر امت از او و وای بر او از امت و انقراض بنی امیه و ظهور دولت
عباسیه از خراسان و سفاح و منصور و شهادت محمد نفس زکیه و ابراهیم ابن عبد الله بن الحسن بن الحسن
و ظلم بر سادات حسنی و زهر دادن حضرت رضا علیه السلام بخراسان و شهادت او در آن سامان و بودن پاره
تن سید انس و جان در خراسان و سلطنت آل بویه و ضعف خلفاء عباسیه و ظهور اتراک و غلبهٔ چنگیزیان
و انقراض بنی عباس و کردن امارة در طوایف مختلفه و ظهور صفویه و دوست داشتن عجمان
اهل بیت رسالت را و غیر اینها از وقایع بلاد و عهده غرض انقدر وقایع که اخبار فرموده‌اند بنحوی
که فرموده‌اند بی تخلف ظاهر گردید اکثر اهل وقایع و معاصرین آن دفعه قبل از آن بظهور
یقین آن واقعه را امید انستند که وقوع خواهد یافت پس محققا آنچه غیر اینها نسبت بازمنه
اخیره خبر فرموده‌اند بی شبهه ظاهر خواهد شد و کثیری بظهور رسیده در اخبار حضرت و اولاد طاهرین او
خصوص حضرت صادق زیاده از چند هزار مورد بحسب مناسبات و مقامات بطوریکه تمام آن تفاصیل
دارند و احدی از فرق مختلفهٔ اسلام را شبهه در مهدی و ظهور و غلبه و حقانیت و سلطنت او نیست
و اخبار کثیره نسبت بحالات اسلامیین قبل از ظهور آن بزرگوار ورود یافته که کثیری
ظاهر گردید بعضی اخبارات عامه و بعضی خاصه است من جمله اخبارات عامه احادیث کثیره

و حالات مختار و

قبر

رسول ص

اطلاع داده اند

در انقلاب امر امت و تغییر اعمال شریعت و این اقل قلیلی از کثیر بعد فاسناد ذکر میکنیم در حدیث
سلمان از سید انس و جان اینکه از علامات ساعت بعثت و ساعت ... رجا یعنی قیامت صغری و قیام
مهدی ولی خدا است ضایع کردن صلوات و تابع شدن خلق بشهوات و میل بهوای نفسها
و تعظیم مالداران و فروختن دین بدنیا و گداختن دل مومن در اندرون مثل نمک در آب
از بسیاری اعمال قبیحه که از مردم می بیند و نتواند تغییر دهد امیران جابر و وزیران فاسق و عارفان
ظالم و امینان خائن باشند منکر معروف و معروف منکر خائن امین و امین خائن گردد و کاذب
تصدیق و صادق تکذیب یابد زنان امیران باشند و مشورت با کنیزان نمایند و نشستن صبیان
و اطفال و یا کسانی مثل اطفال بر منبرها باشند و دروغ را ظرافت و زکوة را غرامت شمارند و فیء که حق
امام و خراج و غنایم که حق مسلمانان و لشکریان اسلام است آن را غنیمت برند یعنی هر کس دستش رسد
بخورد و برای خود غنیمت داند پدر و مادر را جفا کنند و صدیق را برنجانند و ستاره دنباله دار
طلوع نماید زنان با مردان در تجارت و تحصیل مال و معامله شریک شوند و باران در غیر وقت آید
و مردمان کریم را ناقص شمارند که یعنی حریفان دنیا هر کس احسان نماید یا خرج مال بخیر کند او را احمق
و ناقص و بیعقل شمارند و اینها را بغیر زیاد کردن مال نام الغو گذارند فقرا را حقیر دارند
بازارها کاسد شود و مردم حریص منفعت چنانچه یکی گوید چیزی نفروختم دیگری گوید نفعی نبردم
نه بینی خلق را مگر در مذمت خدا ... آن وقت والیها ... کنند بر مردمان کسانیکه اگر حرف بزنند
یعنی بخلاف میل ایشان حرف زنند آنها را میکشند و اگر ساکت نشینند آبرو و مال ایشان را
می برند تا اینکه منافع و دخلهای ایشان را از دستشان میگیرند و احترام ایشان را بر دارند
و خون ایشان را بریزند و دلهای ایشان را از خوف و خطر نمایند یعنی ایشان را مگر ترسان و هراسان

در آن وقت

در آن وقت چیزی از مشرق آورند و چیزی از مغرب و امت من با آنها الوان گردند شاید
مراد این باشد از طرف مشرق و مغرب قماشها و اسباب بکار نیک بیاورند و امت من عیب
کرده از آنها برای خود اسباب تجمل و زینت میگیرند و الوان می شوند یا اینکه بعضی مطالب
و آداب از مشرق و مغرب میان ایشان می افتد الوان مختلفه می شوند یا اینکه جماعتی از شرق
و جماعتی از مغرب بغلبه و کراه کردن ایشان میان ایشان میآیند بعد میفرماید وای بر امت من
از ایشان و وای بر ایشان از خدا این یعنی آخر مناسب است اگر چه فعلا هم بروز کرده
بعد میفرماید رحم نکنند صغیر را و احترام نکنند کبیر را و نگذرند از تقصیر صاحب تقصیر و جثه
و شکل ایشان شکل انسان و دلهای ایشان دل شیطان است آن وقت مردان بمردان اکتفا
کنند زنان بزنان یعنی لواط و مساحقه نمایند و بر پسران امرد چنان غیرت و تعشق نمایند مثل
دختران در خانه ها و مردان بزنان شبیه شوند و زنان بمردان یعنی در حالت و حرکت و زی
و لباس و زنان صاحبان فروج سوار شوند بر حیوانات ذات السروج بر چنان زنان باد لعنة الله
مسجدها را مطلا کنند مثل بیع و کنایس و قرآنها را زیور و مناره ها را بلند کنند و صفوف جماعت بهم
بسته و دلها از هم دور گشته قلوب مبغضه و زبانها مختلفه مردان بطلا زیور کنند و بحریر خود را
مزین سازند و پوست پلنگ استعمال کنند در آن وقت ربا آشکار و غیبة و رشوه بکار شود
و دین خوار و دنیا بلند و با اعتبار شود آن وقت طلاق بسیار گردد و حد خدا جاری
نگردد و بحد از زنا ... بلکه خود را ضایع گردانند آن وقت اغنیا حج کنند برای تفرج
و ... و اوسط برای تجارة و فقرا برای ریا و سمعة و آن وقت اقوام قرآن را برای
غیر خدا بیاموزند و آن را مزمار کنند و گروهی فقه و مسائل شرعیه یاد گیرند نه برای خدا بلکه دنیا

واولاد زنا بسیار شود و قرآن را غنا کنند و بایکدیگر بجهة دنیا درآویزند آن وقت
محرمات و حرمات را هتک نمایند و معاصی کسب کنند و اشرار بر اخیار مسلط شوند و دروغ
فاش شود و لجاج آشکار و بر ایشان نخ و احتیاج خلق ما بگیرد و بالباس افتخار کنند و باران
درغیر موقع بارد و آلات لهو و لعب و مزامیر را خوش دارند و امر بمعروف و نهی از منکر را
قبیح و منکر انکارند مؤمنان ذلیلتر از کنیز شوند و قاریان و عالمان و عابدان در ملامت یکدیگر آنها را
در ملکوت اعلی ارجاس و انجاس خوانند آن وقت بفقرا رحم نمایند حتی آنکه کسی
در میان دو جمعه از مردم سؤال کند و کسی چیزی بکف او ننهد تا میفرماید در امور مردم مخفی
زنان و ادنی و رویبضه حرف زنند و مالک امر ایشان چنین کسان گردد تا آخر حدیث شریف
مختصر مضمونا ذکر شد و در حدیث صحیح از حضرت امیر ع از علامات ازمنه آخره و دجال
میفرماید وقت معین نیست ولکن علاماتی بدرجه دارد ظاهر شود این است علامات
مردم نماز را بمیرانند و امانات را ضایع نمایند دروغ را حلال شمارند ربا را بخورند رشوه را
بگیرند بناها را محکم کنند دین را بدنیا فروشند عاملان و گذرانندهٔ کارها سفیهان باشند
و مشورة با زنان کنند قطع ارحام نمایند و بی هوای نفس روند خونریزی را سهل شمارند
و حلم را ضعف نامند و ظلم را فخر پندارند و امراء فجار و وزراء ظلام و عرفا خائنان
باشند و قراء فاسقان شهادت کذب و زور ظاهر و فجور و بهتان و اثم و طغیان آشکار و بامها
مصحفها را زیور و مسجدها را مطلا و مناره ها را بلند و اشرار را عزیز و ارجمند دارند و صفوف
جماعات بهم متصل و قلوب مختلف و منفصل عهد را بشکنند و وعده را وفا نکنند
زنان با شوهران از حرص دنیا شریک تجارة شوند و آواز فاسقان در جهان بلند گردد

وکلام

وکلام ایشان مقبول شود و بزرگ قوم رذل و دنی گردد و از شخص فاجر بر از خوف
شرش تقیه نمایند و خائن را امین کنند و آلات لهو و لعب را بگیرند و آخر این امت
اول را لعن نمایند و کانه آنها را احمق دانند و زنها بزینها سوار شوند و زنان بمردان
شبیه گردند و شاهد نطلبیده شهادت دهند و شاهد بملاحظه دوستی و آشنائی
یا با رشوه بدون آنکه حق را بدانند شهادت دهند و علم را برای دین نخواهند و کار
دنیا را بر آخرة مقدم دارند و پوست میش بر دلهای گرگ پوشند یعنی صورة میش و نیت
گرگ دارند و دلهای ایشان از مردار گندیده تر و از صبر تلخ‌تر باشد پس در آن وقت دجال
بسرعت آشکار شود و بهترین اماکن در آن وقت بیت المقدس باشد و در حدیث دیگر
طولانی از حضرت صادق علیه السلام در بیان حالات بعض از زمان عهد اش را ذکر میفرمایند
چون دیدی حق مضمحل شده و اهل حق از میان رفتند و دیدی که جور و ستم شهرها را فرو گرفت
و قرآن کهنه گردید و احکام آن متروک شد و چیزها احداث کردند که در قرآن نیست
و قرآن را بهوای نفس تاویل و توجیه کردند و دین منقلب گردید چنانکه آب منقلب و منقلب
گردد و دیدی اهل باطل بر اهل حق بلند و غالب شدند و شر چنان آشکار شد که از آن
منع نمیکنند و اشرار را معذور داشتند و فسق ظاهر شد مردان بمردان و زنان بزنان
کفایت کردند یعنی لواطه و مساحقه کنند و مؤمن ساکت و بیقدر شد که سخنش را قبول نمیکنند
و فاسق را دیدی دروغ میگوید و کسی دروغش را بر نمیگرداند و کوچک بزرگ را حقیر میشمارد
و ارحام را قطع میکنند و فخر میکنند بآنکه ایشان را بافسق و فجور مدح و تعریف میکنند و از آن
میخندد و منعش نمیکنند و بی ریش را دیدی که میدهد آنچه زنان میدهند و زنان با زنان جفت میشوند

و مردم مدح و ثنا برای دنیا بسیار میکنند و مال را بغیر طاعت خدا صرف میکنند و دیگران منع نمیکنند
و مؤمن را از طاعت و عبادت منع می کنند و بر سعی در راه خدا ملامت میکنند و همسایه همسایه را
اذیت میکند و او را ملامت نمیکنند و کافر از مشاهده فساد زمین و خراب اسلامیان مشعوف و شاد
می شود و شراب را آشکارا میخورند و اهل فجور بر سر شراب خوردن جمع میشوند و کسیکه امر بمعروف
کند خوار شود و فاسق بعمل آوردن اعمالیکه خدا دشمن داشته و منع کرده قوة گرفته و ستوده
شده و صاحبان آیات و کرامات و مقامات و اهل حق را حقیر کنند و دوستان ایشان را حقیر
نمایند و ضعیف دارند و راه خیر را می بندند و راه شر را باز میکنند و بیت الله از زوار حجاج
معطل شده و ایشان را منع از زیارت آن میکنند و مردم چیزی را میگویند و نمیکنند و مردان
غذای مقوی خورند که با مردان دیگر لواط کنند و زنان غذای مقوی میخورند که با زنان دیگر مساحقه
نمایند و مرد مایه معاشش از دبرش گردیده و زن مایه معیشت قبل را نموده و زنان مثل مردان
برای خود شان مجلسها آراسته بعضی برای فسق و فجور و صفات زنان در مردان ظهور نموده که خود را
زینت و آرایش میکنند چنانچه زن برای شوهرش میکند و بعضی مردان بمردم مال میدهند که با ایشان
وطی کنند و یا ایشان را وطی کنند و با زنانشان فجور کنند و بوطی مردان رغبت میکنند و برای این
بیکدیگر رشک برند مثلاً یکی رشک برد که بهوای فلان از بهوای او وجیه‌تر و چاق‌تر و با منفعت‌تر است
و مالدار از صاحب ایمان عزیزتر شده و ربا خوردن آشکار شود بطوریکه رباخوار را ملامت نکنند
و زنان بزناکاری افتخار کنند و بشوهران رشوه دهند تا با زنان و مردان دیگر سحق و زنا کنند
و بشهادت دروغگو اعتماد کنند و حلال را حرام و حرام را حلال کنند و احکام را بخواهش
نفس استنباط کنند و اهل فسق و فجور در فجور خود انتظار شب را نکشند تا پنهان کنند بلکه در روز

باعلان میکنند و مؤمن قدرت بر نهی از منکر نداشته باشد مگر در دل خود و مالهای
بسیار بمعصیت خدا خرج میکنند مثلاً تاجر مسلمان یا از اعیان بتماشاخانه فرنگ برای دو ساعت
پنجاه تومان بکمال شوق میدهد و سالی یک تومان به یتیم مسلمان و مدرسه واجب نمیدهد
و حکام کافر از امقرب نمایند و مؤمنان را دور گردانند و حکام رشوه خورند و مال بسیار
دهند که تا حاکم شوند و محارم را وطی کنند و بآن اکتفا نمایند و مرد را بتهمت میکشند و مردم
بجهت مشهور شدن محسود گردند و جان و مال در این راه تلف میدهند و مرد را بر مقاربت
با زنان ملامت کنند که چرا با امردان لواط نکرد یعنی امردان نزد بعضی بهتر شمارند و مرد از
زنای زنش و فرج ماش معاش کند و بآن خوشنود باشد و زن خلاف رضای شوهر کند و شوهر
مقهور باشد و بشوهر خود نفقه میدهد چنانچه شوهر بزن میدهد و مرد چنان دنی شود که زن
و کنیزش را بدیگران اجیر دهد و بآن معاش کند و سوگند دروغ بخدا بسیار شود و قمار آشکار گردد
و شراب را آشکار فروشند و از آن منع نشود و زن مسلمان بکافر جماع دهد و لهو و لعبها
آشکار گردد که بر آن بگذرند و منع ننمایند و قدرت بر منع نباشد و نزد بعضی حکام کسانی شوند
که بعداوت ما اهل البیت افتخار کنند و شهادت دوستان ما را قبول ننمایند و مردم بدروغ و زور
راغب شوند و شنیدن قرآن بمردم گران آید و شنیدن سخنان باطل آسان شود
و همسایه از ترس زبان همسایه با او احترام کند و حدود خدا معطل ماند و بخواهشهای
نفسانیه در حدود عمل شود و مساجد با طلا و غیره منقش شود و راستگوترین مردم در نزد خلق
دروغگو و افترا زننده محسوب شود و سخن چینی فاش و ظلم واضح و آشکار و غیبت شیرین
و ملیح گردد و بعضی ببعضی عیب بد خلق را مژده دهد و حج و جهاد برای غیر خدا کنند

[illegible]
[illegible]
[illegible]

و پادشاه مؤمن و کافر هر دو را ذلیل کند و مخدوبه بر معموره غالب کردیده یعنی در بلاد اسلام
و دیدی معاش مردم بکم کردن وزن و کیل کند یعنی کم فروشی و خون ریختن سهل کردد
و مرد ریاست را برای دنیا طلبد و با بدزبانی خود را مشهور کند تا آنکه مردم از او بترسند
و با او اعتماد نمایند و کارها را با او بسپارند و نماز را خفیف شمارند و مرد مال بسیار دارد
و زکوة آن را نده و مرده را از قبر در آورده کفنش را بفروشند و هرج و مرج بسیار شود
و دیدی مرد شب مست میکند و صبح میکند مست و بکارهای مردم اعتنا نکند و حیوانات را وطی کنند
و حیوانات بعضی بعضی را میدرد و دیدی مرد بنماز رود و لباسی نمازی در برش نباشد یعنی مثل
لباس غصب و حریر مثل پوشیده و دلها را قساوت گرفته و آب چشمها خشکیده یعنی از خوف
خدا نگریند و وفوران برایشان سنگین گردیده و مردار انکار شده و مردم بآن غیبت میکنند
حیله مثل پوست و اسباب پوستی از دست کفار و نماز را برای آن کنند که مردم به بینند و فقیه
احکام شرع برای دنیا می طلبد و مردم جمع میشوند بسر کسیکه بر مردم غالب شده یعنی ملاحظه
زور می کنند نه حقیه و طالب حلال را مذمت کنند و طالب حرام را مدح و تعظیم نمایند و در مکه
و مدینه اعمال قبیحه مرتکب میشوند و بانکه احترام امکنه شریفه ملحوظ نیست از حرمین جاها
والیشان را منع نمایند و آلات لهو و لعب در مکه و مدینه شایع کردیده و کسیکه امر بمعروف
و نهی از منکر کند با او کوینه از دنی نصیحتیکه تو را چه کار باین تکلیف از تو برداشته شده
و دیدیکه مردم بیکدیگر نظر دارند در ارتکاب فجور یعنی بهدیگر تبعیت میکنند یکی میکند دیگری
هم راغب میشود یا آنکه یکی میکند و دیگران نگاه میکنند و ساکت هستند مثل آنکه او عمل مباح
کرده و هر دو معنی حق است والآن شایع است و دیدیکه راه حق از سالک خالی مانده است

و برمرده استهزا می کنند یعنی در عوض عبرة استهزا میکنند و مرگ را خبر برای خود نشمارند مثل اینکه
و کریه براو نکنند و هر سال بدعة و شرها از سال سابق بیشتر می شود ایمولاهر روز رابیع بینیم
بیشتر می شود و دیدی که مردم بغیر اغنیا متابعت شاعتنا ندارند و بر محتاج میخندند و براو
از برای غیر خدا رحم کنند و علامات در آسمان ظاهر شود و مردم مضطرب نگردند و مردم
در کذرها و معبرها مثل حیوانات یکدیگر را وطی میکنند حالا در مرکز اسلام مثل طهران آشکارا
امرد با زنان دست بکردن بوسه زنان و بازیکنان با هرزگی نمایان در معبرها گردش
مینمایند و احدی قبیح نشمارد و اقبح قبایح آن است کسی اشاره بر منع کند یا حرف منع زند
و مال بسیار در باطل صرف کنند و مال اندک را در راه خدا صرف ننمایند و دیدی کسیکه در یک شب
بالفه تومان بقمار و شراب و زنا کاری و مغنیان با کمال فخر خرج کند سالی یک تومان بفقرا
ارحام خود احسان نمی نماید و دیدیکه عاق پدران و مادران بسیار شود و پدران و مادران
در نزد اولادشان خفیف نمایند و از اقربایان دیگ شاد شوند و دیدی زنان غلبه بر طوایفی
نفس خرو روند و مردان بر پدران تهمت زنند و بر والدین نفرین کنند و بمرگشان شاد شوند
و دیدی که مرد اکر یکروز اکر بجرامی و گناهی بزرگ مثل زنا و لواط و کم فروشی و شرب
و مباشر حرام آلوده نشد محزون کردد و دیدیکه سلطان و شاید مثل آن حاجات تسلط
غلات را جمع و انبار کند و بنرخ گران فروشد و خمس و مال امام را با اهل کذب و تزویر
قسمت میدهند و کیرندگان با آن شراب خورند و قمار بازند و دیدیکه با شراب معالجه کنند
و برای مریض وصف کنند و از آن طلب شفا نمایند و مردم در ترک امر بمعروف و نهی از منکر و فسق
و فجور یکی شده اند و منافقان غالب و قاهر و صاحب ثروة شده اند و سخنهای منقول شده

و بر یکدیگر می خندیدم

و در در کوچه ها و طرفها عرض نماید

و کسانیکه در سلک نظم دادیم

واهل حق مغلوب و خاموش و سخن ایشان نامقبول شده واذان و نماز را با اجره کنند و مسجد
پر شود از آنها که از خدا نترسند و گوشت مردم را بغیبت بخورند و شراب را برای یکدیگر
وصف کنند و مست بمسجد نماز کنند و از شدة مستی بی شعور باشد و آن را عیب ندانند
و چون چنین باشد او را اکرام میکنند و از او تقیه نمایند و او را بسبب مستی تنبیه نکنند
و معذور دارند و دیدیکه مال یتیمان را بخورند و خود را با صلاح و تقوی بمردم بنمایند
و قاضیان و مرافعه کنندگان بخلاف امر خدا حکم کنند و حکام شرع از راه طمع بخائنان
پیروی نمایند و سخن ایشان بپذیرند و حکام شرع مال ورثه و ایتام و تقسیم میانه او [ارحام را]
بقیم فاسق یا بفاسق ورثه بسپارند و دیدیکه در منابر مردم را امر بتقوی میکنند و خود بآن
عمل نمی کنند و مردم باوقات نماز استخفاف کنند و آن را غیر معتنی به و سهل انگارند و دیدیکه
صدقه و زکوة و وجوه بر را با واسطه بمردم فقیر میدهند یعنی ملاحظه خدا ندارند و سطره را ملحوظ
دارند و آن را بعد از اصرار و ابرام و سئوال میدهند و خود ابتداء بدادن نمی کنند و دیدیکه
مردم همت ایشان دفع شهوة و پر کردن شکم است باک ندارند که از حلال است یا حرام و دیدی دنیا
بایشان رو کرده و ایشان را گرفته است و آثار حق مندرس شده چون این علامات را دیدی
بدانکه مردم در سخط خدا و مستوجب غضب شده اند و ایشان را مهلت نداده مگر بجهة چیزیکه
که اراده فرموده و منتظر آن امر باش و جهد کن که ترا خدا تعالی بغیر حالت در عمل مردم ببیند و تو خود
در اعمال مردم با ایشان شریک مباش تا آنکه اگر عذاب بر ایشان نازل شود و تو هم در میان ایشان باشی
برای تو رحمتست و رحمت خدا اثر زود یافته و اگر در میان ایشان نباشی و ایشان گرفتار شوند و تو سالم
باشی بدانکه خدا تعالی اجر نیکوکاران را ضایع نفرماید و رحمتش با ایشان نزدیک است بدانکه هر کجا

بخواهیم

بخواهیم احادیثی که بدین مضامین است ذکر کنیم محتاج کتاب علاحده خواهیم بود غرض این بود
که بدانی که ما را خبر داده اند در اخبار کثیره بطرق و غیره از انقلابات امور و شیوع شرور
و ظهور فجور و هتک احترام شریعت و ترک اتحاد و معینه و هوا پرستی هر یک از آحاد ملت و قلت
علماء ربانیه و کثرة علماء صوریه و جور و خیانت امراء و آنکه مردم گرگان باشند یا کر ایشان را بجور
و دروغ و غیبت و افتراء و بدخواهی و حسد و ریا و ربا و زنا و شرب مسکرات و لواط و ترک عبادات و قطع
ارحام و هتک احترام و حرص بر دنیا بی باک از حلال و حرام و اختلاط الطعام و ذلت مؤمنان و عزة
فاسقان و غلبه احمقان و اشتهار منافقان و ترک حدود و احکام و ترک حیا و وفا و سلب صدق و صفا
و شهادات ناحق و حکم بغیر ما انزل الله و ظلم و دخل بزرگان با خذ اموال مسلمانان و اعراض از احکام
قرآن و نامرغوب اهمنان و ترک علم شریعت و کثرة حیل و تزاویر و شیوع فقر و فاقه و شدة رغبت
خلق بدنیا و سستی مردم از دین و بیباکی از معاصی و تعطیل مساجد و جماعات و اغتشاش
نیات و ترک مواعظ و هدایات و سقوط امر بمعروف و نهی از منکر و تبدل خیر بشر و تنزل
امور بلاد اسلام و اشتهار فساد بین الانام و تقلب خواص و عوام و ترک صلواة و صیام
و یأس خلایق و اندراس عقاید حقایق و رجوع کبری از اعتقاد بظهور مهدی و سایر مفاسد عامه
که فعلاً اکثر مطالب مذکوره را این اخبار که گذشت و غیر اینها محسوس و معاین کردید و روز
بروز و ماه بماه و سال بسال می بینیم شدید تر می شود هم چنانچه اینها را اخبار فرموده اند هم چنین
اخبار فرموده اند که آن وقت غضب الهی بر مردم شدید شود و بلاها بمردم رو آورد و فقر و فاقه
بخلق رو آورد و حقوق پایمال شود و شهادات زور و حکم بغیر ما انزل الله رواج گیرد و نهب اموال ضعفاء
پایمال نمایند و اموال مردم را از دست ایشان میگیرند و آبروی ایشان را میبرند و بنفوس ایشان رحم نکنند

وازقتل و جرح و ضرب و حبس ایشان بطمع مال و هوای دل باک نکنند و جاهای بسی بر خلق شوند
که اگر ساکت باشند مالشان را تاراج کنند و اگر نطق نمایند از قتل ایشان نپرهیزند قلبها از
خوف و وحشت و هراس و غیظ نمایند و آسودگی و سرور منقطع شود و نرخها گرانی رو نماید
و قحط و غلا و امراض و طاعون و وبا مردم را از پای در اندازد و کفار غالب و مسلط بر مسلمانان
شوند و مسلمانان تبعیت ایشان کنند و روش ایشان گیرند و در اکل و شرب و علوم و آداب ایشان را
مقتدا گیرند و اختلاط با ایشان را فخر پندارند و دین و اقوام خود را پست شمارند و بسیاری
پناه بکفار برند و ذلیل در دست ایشان باشند و آثار اسلام محو شود و جز نام باقی نماند بطوری که چون
مهدی ظاهر شود و احکام دین اسلام را زنده نماید نظر کننده باعمال و احوال اهل آن زمان احکام آن
بزرگوار را مثل جدید ببیند یعنی از کهنگی و پوشیدگی و پوسیدگی شرع احمدی صلعم را تجدید و تشیید و تایید
و تاکید فرماید در حالیکه مسلمانان بحال کفار غبطه نمایند و اسیر ایشان شده باشند و کسی اسلام را
معین و ناصر نباشد و اهل علم شریعت و طالبان مذهب طریقت خوارترین و پستترین مردم شده
باشند و مرافعات و محاکمات امور در دست کفار و یا کسانیکه نااهلند و سزاوار این کار
باشد
ندارند و علماء حقانیه بمیرند و در جای ایشان جمعی بلباس علم در آیند که در باطن ظالم هستند
و از هر جانب سختی و تنگی و ضعف مسلمانان را فرو گرفته باشد و بلاد اسلام بدست کفار افتاده
باشد و جماعتی بزرگان آن عصر بشکل آدمیان و در قلب شیاطین باشند و هر قوی بضعیفتر
از خود ظلم نماید و مردم بقتل و غارت یکدیگر مشغول شده باشند و قلوب مسلمانان در اضطراب
باشد و مظلومان پناهی نیابند و هیچ کس قدرت بحرف حق زدن نداشته باشد و حق گویان
تنها مانند و مردم رغبت بباطل و اهل باطل کنند و درندگان مردم را بخورند ممکن است

که مراد

که مراد این باشد که درندگان و ظالمان و اشرار مردم دیگران را پامال کنند یا آنکه این هم نوع
غضبی است که خدا تعالی حیوانات درنده را بر مردم مسلط کند و در حدیثی موت احمر که عبارت
از قتل است و در حدیثی باد سرخ که علامت غضب الهی است بوزد یا کنایه است از قتل مردم
و در حدیث مسخ و نسخ ذکر یافته که مبتلا بآن گردند شاید مراد از مسخ تبدل حالات انسانیه
مردم بحالات حیوانیه باشد و مراد از نسخ برکندن رحمت و نعمت از ایشان یا حقیقت مسخ و نسخ باشد
و وقوع هرج و مرج و خروج طوایف مختلفه و حرکت علمها و رایات بسیار از هر طرف بطلب
ریاست و خونریزی و قتالها واقع شود حتی در روایتی که یک ثلث یا دو ثلث مردم بمیرند
غرض اینکه اکثر آن علامات عمومیه ظاهر گردیده و روز بروز و سال بسال ظاهرتر میگردد و چنانچه
تامل کننده میداند که از قانون و احکام اسلام جز نام در دست خلایق باقی نیست و آنچه محققان
علمای شریعت و سلاطین اسلامیه رواج گرفته بود بتدریج فرو گذاشته شد حتی آنکه اگر آنچه بطور قطع
از احکام اسلام ثابت و محقق و در کتب فقه و شریعت ثبت است اگر کسی آن را در دست ملاحظه
کند و آنچه عمل اسلامیان بر آن است الآن با یکدیگر موازنه کند گمان نکند که آنکه معمول است
قانون همان دینی است که در کتب ثبت شده بلکه بهیچ قانون و دین شبیه نیست و در مقابل
آن جور و ظلم و صدمات و بلایا هم بکمال شدت ظاهر شده و کسی در مقام اصلاح احوال نیست
و بلایا هم متدرجا در اشتداد است بحدیکه خلایق صبح میکنند با خوف و وحشت و شب میکنند
با حزن و ملالت اینها علامات عمومیه است که ظاهر شده و ظاهرتر میگردد و بعضی علامات خاصه
هم اخبار فرموده اند که از آنها هم کثیری بظهور رسیده و تدریجا میرسد مثل بستن جسر بغداد
از جانب محله کرخ و خراب شدن دیوار مسجد کوفه و غلبه مسیحیان و نزدیک شدن شهرها بیکدیگر

که مقصود با بسیار شدن شهرها است که شده یا نزدیک شدن خبرهای شهرها بیکدیگر و امکان زود

شهر — رسیدن انسان و امتعه و اخبارات از این شهر بآن که فعلاً بوسطه چاپار و تلگراف و روزنامجات

و کشتی بخار و راه آهن بظهور رسید و ظهور صفویه و ادعای نصرت و ملکوت نبوة را که در

عصر ما علی محمد باب و چند نفر بعد از او مدعی نبوة و امامت شده اند و ممکن است که در حالیکه خبر

داده اند از سمت اصفهان و بخشان ظاهر شود همان او باشد که مدعی ربوبیت هم شد و اتباعش

از عوام و نسوان و صبیان و بعضی یهود بودند و امر بترک شریعت میکرد و بعوام بهشت و جهنم نشان

ومی‌گفتند — میداد و بما بهشت غیر از بعقیدت قمه و جهنم غیر از ...العراق نیست و میگویند مرده‌ها زنده شده اند

قایلند — بتناسخ یعنی مرده‌های سابق از مادرها جدیداً زائیده شده اند (میگویند) لهذا اتباع خود را تعیین میکنند

که این فلانی پیغمبر است و این فلانی صالح مثل سلمان و ابی ذر و مخالفان خود را میگویند این فرعون است

و این معویه و این یزید مثلاً و هکذا و میگویند هر کس از ما کشته شود بزودی در بدن دیگر

بطور احسن متولد خواهد گردید و عیش خواهد نمود و ظهور سفیانی از طرف مغرب بید جهان

متمهدی بعمه که مدتی با مصر و انگلیس جنگید و در حدیث خروج الابقع ذکر شده بعضی مدعی

بودند که همان متمهدی الابقع بعمه و انقلاب امور مصر و آبادی در کوفه و نجف و کربلا که در خبر

ذکر شده که آبادی کوفه تا کربلا وصل خواهد شد و فعلاً در کوفه و کربلا و نجف و وسط

کربلا و نجف در قلیل زمانی آبادی زیاد شده اگر باین طرز پیش آید در اندک زمانی وصل بهم خواهد

و مجمع مؤمنین و کاملین بودن کوفه و نجف و خسف در مشرق شاید مراد همان فرو رفتن قوچان

بعمه که در چند سال قبل بزلزله منخسف شد و خسفی در مغرب چنانچه مشهور گردید در جمکه از دریا

ملکی بزمین فرو رفت شاید مراد آن بوده و اختلاف در عجم و اختلاف در عرب و علامات

دیگر

(حاشیه: و از ادعای [illegible])

دیگر که ذکر فرموده اند مثل خروج سفیانی و خروج خراسانی یا سید حسنی از طرف خراسان و خروج یمانی

و اختلاف در شام و قتل نفس زکیه با هفتاد نفر از صلحا و انقلاب و جنگ و وحشت

در عراق و کوفه و بغداد و خونریزی و محاصره در کوفه و اسیر شدن و مطلق العنان شدن عرب و کسوف

آفتاب در نیمه رمضان و خسوف قمر در آخر ماه بخلاف و ظهور صورت و سینه در پیش آفتاب — عادة

و ظهور آتش در آسمان که چند روز باشد و طلوع کوکب مذنبی که کم شود مثل کمان که نزدیک شود

دو طرف آن بیکدیگر برسد و صیحه آسمانی و علامات دیگر که در کتب عامه و خاصه ثبت شده

شاید بعضی متشابه است که مقصود فهمیده نشده و بعضی متصل بظهور مهدی است که هنوز آن علامات

آشکار نگردیده و غرض بنده این است که از اخبار کثیره ظاهر میشود که انقلاب امور اسلام

و ترک شریعت و هدم اساس قوانین و تقلب خلایق و کافر شدن کثیری بخدا و شریعت نبی و بعثت

و شاک شدن کثیری در دین و برگشتن کثیری از اعتقاد و بلاها و قحط و غلا و شدة امراض عمومیه

و بستن و ذلیل شدن اسلامیان و غلبه کفار و اشرار و شدة ظلم و جنگ و خونریزیها و با خصوص

و در خصه شدن نظر عموم خلق به دنیا و ترک راستی و درستی و غلبه نصاری همه شدنی است و این

اغتشاشات روز بروز شدت کردنی حتی آنکه بعضی از علماء عامه آنچه در قرآن ذکر شده و در اخبار

وارد و یافته از ذکر یاجوج و ماجوج و فتح سد ایشان و رو کردن ایشان بغلبه بر ممالک دنیا خصوص

ممالک اسلامیان آن را تفسیر کرده بروس و انگلیس که مثلاً یاجوج از طرف مشرق و ماجوج

از طرف مغرب که روس و انگلیس باشد از ایشان فتح شده سد قوة و اتحاد اسلامیان و عمل ایشان

بقوانین شرعشان است که رعب اتحاد ایشان سد بود و آن برداشته شد و بیش آن در جامعه

باز گردیده هم این و هم آن حمله بر تمام آسیا و افریقا و استرالیا و ممالک دنیا می‌نمایند و می‌خواهند

(حاشیه: [illegible])

بخصوص قصد ممالک اسلام نموده از هر طرف احاطه کرده از هر جانب ایشان را ضعیف میکنند و درصدد
هستند میبرند و میخورند و هر کدام از فتح ممالک و بردن اموال اهل عالم سیر نمی‌شوند و روز بروز
حرص و شدت ایشان بیشتر می‌شود و انقلابات امر اسلامیان را عمده سبب ایشان شده اند
و لهذا آن شخص عالم گفته مراد از قیامت صغری خروج مهدی است که فتنهٔ یاجوج و ماجوج
پیش از آن ظاهر خواهد شد و الآن ظاهر گردیده و امید هست که ظهور مهدی نزدیک شده
و خصوص این مطلب که مهدی ظهور خواهد کرد در حالیکه دنیا از ظلم و جور پر شده باشد
بعد از قتال و خونریزی شدید امر اسلام را اصلاح خواهد کرد و دنیا را مملو از عدل خواهد ساخت
این مطلب در روایات کثیره از حضرت رسول و ائمه در میان عامه و خاصه و تمام فرق اسلام متواتر
و یقینی مثل آفتاب ظاهر است احدی منکر نیست هم چنانچه مهدی سید بزرگوار و سلطان حقیقی است
از اولاد امام حسین علیه السلام این هم جای شبهه نیست و آن شخص عالم میگوید این علامت
هم یعنی مملو شدن دنیا از جور و انقلابات امر شریعت اسلامیه و ترک قوانین شریعت و رواج
قوانین فرنگ الآن در نهایه ظهور رسیده مثل آنکه آثار او از یاجوج و ماجوج مهیج است
که این شخص عالم گفته این بنده فهمیده ام ولکن چندان بعد هم ندارد و آثار مملو بودن زمین
و ممالک اسلامیه بلکه کل شرق از جور و تعشیش پر ظاهر است و ترک قوانین اسلامیه پر
واضح و کیف کان هم چنانچه ظهور تمدن و انکسار و انقلابات در اسلام از احادیث حضرة
خیر الانام و آل کرام او به ثبوت رسیده هم چنین آنکه اسلام محو و مضمحل نخواهد شد و اهل اسلام
در تحت اسیری دیگران نخواهند ماند و این عسر مبدل بیسر خواهد شد و در عوض جور عدل رواج
خواهد گرفت و این مرض لصحت مبدل خواهد شد و این انکسار جبران خواهد شد و این ذلت

بپایان.

بپایان رسید و این تمدن منتهی ترقی خواهد کردید بلکه این اغتشاش و ارتعاش در امور
از تمام عالم برچیده خواهد شد هم چنانچه تکدر و هرج و مرج عالمگیر خواهد شد و تمام بنی آدم را
امور در هم و برهم خواهد شد و جنگ و نزاع شامل کل طوایف خواهد گردید و هر جماعتی
بطرفی از نزاع خواهد چسبید و هر قوم بهوائی خواهد پرید هم چنین صفا و عدل و انتظام
در تمام عالم قدم خواهد گذاشت و تناقضات مذهبیه و تعارضات مذهبیه برچیده خواهد شد
و حقانیت اسلام و صحت دین حضرت خیر الانام در شرق و غرب عالم محقق خواهد گردید و فساد
از عالم قدم بیرون خواهد نهاد و سلطنت باطله از عالم مضمحل خواهد شد و دولت حقه کامله
غالب تمام دول خواهد شد و مصداق اخبارات تمام انبیاء و فرمایشات کافه سفراء ظاهر خواهد شد
و سلطان حقی که کل ملل منتظر او بند بجلادیق روی انور خواهد گشود و پرده از روی کار خواهد
ربود و تحقیق این مطلب آنکه تمامی فرستادگان حق و پیغمبران برحق که خدا تعالی از حضرت آدم
تا خاتم در هر عصر بهر طایفه برای هدایت به بنای طریق معرفت ارسال فرموده و تأیید نموده که اثبات
توحید حضرت احدیت نموده و تقریر سلوک طریق معرفت و عبودیت کرده اند دین حنیف و طریق
قویم و صراط مستقیم الهی در کشف حقایق و بنای دقایق معرفت حق و صفات جلال و جمال
کبریائی و آنچه براو سزا است و آنچه بشأن جلال و عظمت او نا روا است و وجوب تبعیت انبیاء و رسل
و اثبات حقانیت کل و ابطال ادیان باطله و ازاله شرک و غیر خدا پرستی و بنای حشر و نشر
و جزا یکی است کان الناس امة واحدة و خدا تعالی در هر عصر نفس قدسی یکی از بشر را
منتخب فرموده الله اعلم حیث یجعل رسالته و او را تأیید نموده بعلامات و اضافات و آیات
بینات تا کشف حقایق فرموده تقریر دین حنیف را فرموده و اساس معرفت بنیان دین حق را

گذاشت و موافق حال اهل آن عصر طریقی برای عبادة خود بنیان آن رئیس شریعت مقرر ساخت
که مواظبت آن طاعات ایشان را در راه مستقیم نگاه دارد و قانونی برای انتظام امور خلایق
در سلوک با هم و طریق ریاست و مرؤسیة و معاملات ناس با همدیگر مقرر فرمود و اساس
حق و عدل را بنیان نموده بعد از آن مؤسس شریعت جماعتی حافظ و مبین و اهل تقوی آن کتاب گذاشت
تا اعوجاجات را مستقیم دارند و لکن اهل خیر و اهل شر و حقیقت و جحود [illegible] در عوام
مخلوط بوده مادامیکه اهل خیر و حق غالب بودند اهل شر از ایشان در تقیه و ظاهر السلوک
الیشان رفتار میکردند تا تدریجاً بحسب مقامات شرور باطنیه را اظهار آوردند و انجا از قبایح
در خفا مرتکب بودند باشکار می‌انداختند و بحسب ظهور و آشکار شرور هر خیر بکار در مقابل
آن شر که از خفا بظهور آمد آن خیر خفا میگرفت و تدریجاً شکوک و اوهام و شرور و قبایح ظاهر
و آشکارتر می‌شد و حق و خیر مغلوبتر و مخفی‌تر میگردید تا آنکه بالکلیه آثار حق مندرس و علائم
خیر منطمس می‌شد و انقلاب امور بنهایة می‌انجامید خدا تعالی نفس قدسی نبوی صاحب شریعت
دیگر را بر میانگیخت و او را تایید میفرمود مثل اول اساس معرفت را میگذاشت و دین کهنه شده
الهی را تجدید میکرد و بحسب صلاح حال زمان عبادات و قوانین انتظام مقرر میداشت و بسا بود
که در بعض اعمال و عادات و قوانین و انتظامات با سابق فرق داشت و لکن اصل دین و خدا
شناسی و عقاید حقه یکی است مثل آنکه حضرت نوح علیه السلام بعد از حضرت آدم و شیث
و ادریس و رحلت غلبه شرور و انقلاب در امور و ظهور فجور بعد از زحمات و صدمات و طوفان
اساس شرع را گذاشت شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و بعد از آن بزرگوار تدریجاً
اشرار و فجار [7] ثم انقلب ابنیاء و اولاد بانی شریعت او کردند و دین را منقلب ساختند تا آنجا به او وعده فرموده بود و باهل

دینی

دین بنا فرموده بودند اضمحلال حق و اندراس دین و غلبه شرک و کفر و جور را و آنکه چون
این مراتب اشتداد یافت خداوند عالم بزرگواری را خواهد برانگیخت و او قائم بحق خواهد بود
یعنی حضرت ابراهیم با تمامی علامات و حالات و تجدید دین و حق خواهد نمود و چون نوبت حضرت
خلیل رسید رب جلیل او را تایید اعظم فرمود و حق را بعترت و نیز محکم گردانید و هم
او مثل حضرت نوح از غلبه کفر و جور و ضعف اهل دین و اضمحلال حق و ظهور و قیام حضرت
موسی کلیم و علامات و دلالات او اخبار فرموده بود تا آنکه حضرت موسی قیام فرموده جور
و کفر را برانداخت و اهل دین را خلاص ساخت و کوهی و در وجا دین مقرر فرمود و هم او اخبار
فرموده از غلبه جور و کفر و ضعف و قتل انبیاء و اضمحلال حق و ظهور حضرت عیسی علیه السلام
و مغلوبیت کفر و شر و غلبه دین او با تمامی علامات و هکذا حضرت عیسی از حالات و دلالات
غلبه شرک و کفر و جور و جهالت ایام جاهلیت و مغلوبیت و اضمحلال دین و قیام نبی امی عربی
خاتم و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد و هم چنانچه او خبر فرموده بود
ظاهر گردید و لکن همه این انبیاء و صاحبان شرایع و اوصیا و اتباع حق و مردمان هر وقت
مکلف بودند برانکه هم چنانچه از صاحب شریعت بعد از خود اخبار و اعلام کنند و اهل حق را
در زمان مغلوبیة و مظلومیة و غلبه جور امیدوار بنجات گردانند هم چنین بالکلیه مکلف
بودند برانکه اخبار و اعلان کنند بر بعثت نبی خاتم و قیام سید اکرم که شریعة و نظام او
شریعت اکمل و نظام اتم است زیرا که فی الحقیقه دین قیم و شریعت مستقره شریعت او است
و سایر شرایع و قوانین مستودع است و چون اهالی ارض قبل آن عصر قابل بنای تمام حقایق
و کشف همه دقایق نبودند و بحسب لیاقت و استعداد و صلاح اهل هر عصر تا آنجا قانون مقرر بود

ونظام کل برای کل تا انقضاء دهر همین بود که این خلیفهٔ اعظم حق مقرر آن بجهت تفقه
دین الهی بطور اتم از اول تا آخر همین است و بسبب استعداد اهالی اعصار سایر انبیا مکمل
بشر بودند و نوع را مهیا برای ظهور تمامی احکام ربانیه بطور کامل می نمودند و هر یک تبعه
و امت خود را اخبار میفرمودند بر ظهور نبی خاتم که سید عالم و دینش اکمل و اتم و امتش
افضل امم که عالم را بنور علم کامل منور خواهد نمود و کرهٔ ارض را حیوة تازه خواهد بخشود
و نظام اتم در عصر او رخ خواهد نمود و تمامی کمالات انبیاء و معجزات سفراء او را خواهد بود
و قانون قیم در ایشان او تقرر خواهد یافت و این نعمة عظمای الهی بوجود او و ضیاء آل او
که معادن علم و حکمة و ینابیع نظم و شریعة هستند بتمامی خلق تمام خواهد شد و آن وقت خدا تعالی
برای تمام بشر دین اسلام را مقرر خواهد نمود الی المحشر کما قال تعالی شانه الیوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و چون سنة
الهیه و عادة ربانیه براین جاری شده بود که هر وقت نبی و ولی برگزیده موسس
اساس معرفة ربانیه و طریقة حقانیه را که تایید میکرد و متدرجا حق ظاهر و نور باهر میشد
و ظلمة مغلوب میکردید تا بجائیکه حق نهایة تفوق گرفت متدرجا ظلمة و باطل سر برمیداشت
و رو بترقی میگذاشت و حق مضمحل میگردید تا بدرجهٔ نهایة انطماس و موت میرسید
یکی دیگر را اقوی و اجلی برمی انگیخت که احیاء حق و تجدید نور می نمود و همین سنة الهیه بود
و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا اگر تواریخ و سیر
و قصص و وقایع سلف را کسی بنظر بصیرة تامل نماید میداند که غلبهٔ حق بر باطل و یا باطل
بحق نه تنها علوم حقانیه و یا شکوک سلطانیه بوده بلکه با انضمام قدرة علم و قوة شکوک

همان

[Margin note, vertical:] و غیرا اسلام دین ... که ... و ... الاسلام دینا ... فی الاخرة من الخاسرین

رواج گرفته پس در اجراء و غلبهٔ حق انضمام سیف بقلم و مدد قدرة بعلم حیوة یافته چنانچه
اهل باطل عهد حضرت نوح علیه السلام هر گز ببرکت علوم و کمالات آن بزرگوار منهمل نشدند
تا بقوة طوفان بفنا رفتند و اهل حق باقی ماندند و حضرت خلیل تا عذاب بر نمرود بان
نازل نکردید خود و عشایر آن بزرگوار کثرة و قدرت نیافتند حق غلبه نیافت و حضرة
موسی با آن علوم و معجزات تا فرعونیان غرق نشدند و قوم قهرا و بعمالقه و کفار و ملوک
اراضی مقدسه بشمشیر و قهر او غالب نشدند دین موسوی غالب نشد و تا قسطنطین
دین مسیح را قبول نکرد و بالشکر و شمشیر ظاهر نشد با آن علوم و معجزات عیسوی و دعوة
حواریین و قسیسین همیشه مغلوب و منکوب بودند و چون نبی خاتم خلیفهٔ اعظم رب
و موسس دین اتم بود سیف و قلم و علم و قدرة و نبوة و سلطنت توام داشت و عهد
و سیف او و صی و ناصر و وزیر او بود این بود که سالفین اخبار نبوة او را توام با سلطنة
و شریعة او را موید با قدرة و علم او را مقرون با شمشیر و از اول با نهایة علم و کمال قدرة
اوج گرفت مطلب دیگر چون بنو آدم متدرجا در کثرة و نقاط ارض رو با زدیاد در تزاید
آبادی و علوم و حکم و صنایع و شکوک و وساوس و اوهام و ادیان باطله هم بکثرة بنی آدم
همیشه در تزاید بوده در هر جا از سابق بعد هر جدید هم بر روی آن می آید در هر وقت غلبه
باطل لاحقا ظهور حق علم اتم و قدرة اکمل لازم داشت لهذا علوم و شرایع و کثرة
و قوة و سیف در عروج دین موسوی بیشتر از عروج دین خلیلی بود و همچنین در عروج
ملت مسیحیه بیشتر از عروج ملت موسویه و در عروج شریعة احمدیه و طریقهٔ محمدیه صلعم
بیشتر و کامل تر بوده و چون بعد از نهایة کمال و تجلی جمال حق غلبه و عروج برای باطل

[Margin notes:] ... عیسی ... / بوده و مستند هم

۳۷۲

امثله بود و این دین شریف احمدی هم خاتم و نظم اتم برای کل عالم است و هنوز آن
عروج عالمگیر برای آن نشده بلکه مقرر و مقدر بود که در بحبوحه جوانی مرضی عارض
و شیوعی برای باطل باشد نظیر اضمحلال حق در ادوار سابقه و حکمة الهیه و سنت ربانیه
این شد که بعد از نهایة غلبهٔ باطل لها اساس حق را تجدید نماید و عروج بان کرامت
فرماید و معلوم است که عاقبت برای حق است و حقیقت پاینده و هم باطل مضمحل شدنی است
کما قال تعالی والعاقبة للمتقین و قال تعالی جاء الحق و زهق الباطل ان
الباطل کان زهوقا و قال تعالی و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین پس محققا تاسیس ظهور
حق و عروج دین خاتمی بطور اکمل و اتم و دارای لب علوم و صاحب سیف و قدرة تامه
خواهد بود بعد از انتهاء سیر عروج باطل و غلبهٔ کفر و اشتداد ظلمة و مطلب دیگر انکه هم خفیه
هر چه از علوم و صنایع و حکم و غرایب مقتضی ظاهر شده باقی میمانند و مجدد هم ظاهر می‌شود فلهذا
و انما بیشتر و شایع‌تر می‌شود و هم چنین در طلوع و عروج حق و استحکام اساس دین قیم و حد
حنیف الهی که شامل معرفت و توحید باری و نفی شرک و حقانیت سفراء بشریه و اعتقاد بحشر
و معاد که در ادوار غلبهٔ حق و شیوع و اعمال و طرق عبادات و تقربات متفاوت و متنوع می‌شود
بحسب استعدادات هر دو غلبهٔ حق عصور و جزئی از باطل چنان مضمحل و زایل گردیده که در ادوار
غلبهٔ باطل و ظلمت جور و جهالت هم آن حق غالب اثری از آن نیافته مثلا در ظهور حضرت نوح چنان جهل
و شرک غالب بود که در قریب بهزار سال هشتاد نفر موحد در کرهٔ ارض بود و بعد از انجناب
اگر چه بعد از زمانی باز باز شرک و بت و انجم پرستی رواج یافت لکن باز چندی موحد اگر چه مخفی بودند

تا انکه

تا انکه بعد از حضرت خلیل علیه السلام توحید شایع‌تر شد اگر چه باز اکثر نقاط کرهٔ ارض
مشرک بودند و بعد از حضرت موسی باز آل اسرائیل و من تبع ایشان بیشتر و شایع‌تر از قبل
توحید و نبوة و معاد کوئی در کره شایع کردند اگر چه باز باطل غلبه کرده در میان آل اسرائیل و آل
اسمعیل بت پرستی و شرک شایع شد ولکن دایرهٔ توحید مع ذلک اوسع بود از قبل زمان
موسی علیه السلام و بعد از حضرت عیسی علیه السلام دایرهٔ توحید بیشتر و سعت پیدا کرد ولی باز
اکثر کرهٔ ارض مشرک بودند تا انکه تجلی نور اعظم و ظهور و اشراق تام آن از جبل فاران
بظهور اسلام در عالم قدم گذاشت چنان دایرهٔ توحید وسعت پیدا کرد و علوم حقه جهان را گرفت
که معظم بقاع ارض و اشرف نقاط کره و اهل مابین النهرین جمله متنور بنور توحید گردیدند چنانکه
این نبی خاتم مکرر اخبار فرمود و وجود شریف او ما می‌شرک گردید و از آن روز الی الآن توحید
و موحدین در توسعه و تجلی است و شرک در اضمحلال اگر از آن هم بیشتر بعد از من تا باز مشرک نشده
ولکن بمقتضای اخبار خود این پیغمبر جلیل فرمودند شیطان مایوس است از انکه امت مرا از ذکر
وادارد و مکرر امت را امر فرمود که بر شما از شرک نمیترسم ولکن میترسم بدنیا رو کنید و یکدیگر را
قتل نمائید و بی شک نطاق توحید در عالم اوسع خواهد شد تا شرک چنانچه فعلاً کالعدم است بالکلیه
منعدم گردد ولی باطل و جور و ضعف اسلام بلکه کفر از جهات دیگر شیوع خواهد یافت و بدویت
مگر از افتراق علم و قدرة و نفاق سیف و قلم و دوئیت سلطنت و حکومت شریعت و ملت و وسعت ... آبادی ارض و کثرة بنی آدم و زیادتی علوم و صنایع و اختراع عجایب و غرایب و کثرة اهل باطل و طرق
مختلفه معوجه و زیادتی قدرة طوائف و صفای اذهان و جلوهٔ عقول و ترقی نوع بشر و تعارض
خیالات و تناقض حالات بدرجات زیاد شده و می‌شود و مع ذلک قرب وصول اهل کرهٔ ارض با نقطهٔ
و سهولت ...

و اطلاع اهم از اهم و کشف مطالب و علوم و شیوع عادات و رسوم در نهایة اوج میرسد و بسبب
علامات ظاهره و ترقیات فوق العادة که دول اروپا و فرنگ فعلاً از بابت صنایع و اسباب دارند
و کثرة و قدرة و قهر و غلبه و حرص بتکثیر مال و غلبه بر رجال مالکیت تمام کره ارض جهان عروج کرده اند
در ترتیب تقدمات
که عقول اهل ایران هست و در مقام حسد و رقابت بتجدید بکر و اظهار کر و غلط در دول و جاهلان ابناء زمان
بغلبه تمام کره ارض و مالکیت تمام افراد بشر قانع نیستند از شدة حرص و نخوة کمند بر کره قمر می اندازند
و سمند بکرات سیارات می تازند متدرجا ای حرص و هوا پرستی و رقابة و بلندی طلبی در ایشان
اوج گرفته سایر طوایف را هم سرایت میکند و همه ملل و دول بتهیه تکمیل و اعمال قوای طبیعیه
اشیاء کائنه در کره ارض گماشته از هر فعل و شغل و تکمیل نفس و در درجات معرفت و عبادة لعبه باند
باشتیاق ترقیات دنیویه و غلبه بر طوایف و اراضی می افتند و این مطالب را آخر غلبه باطل
و ضعف حق است که همه طوایف و دول بهم افتاده هر کس غلبه میجوید با کسی که دسترس دارد
و لابد این شدة انتظام را رو بشقه هرج و مرج است و همه غالب نسبة بمغلوب میخواهد آن را در آداب
و اعمال و مذهب و دین جزء تابع خود نماید و این میکشد متفقا بضعف حق که عبارة از اسلام است
و بحسب سنة الهیه در حال نهایة غلبه باطل و شدة هرج و مرج خدا یتعالی نفس مقدسی را باید مقرر باید
بجهة احیاء حق و تجدید دین و رفع هرج و مرج و واضح است ظهور آن نفس اشرف در چنین ازمنه
با این کثرة بشر و آبادی کره ارض و نهایة قدرة و کثرة سلاطین و دول ارضیه و عجایب صنایع
و غرایب آلات حرب و اسباب حرب آنها و با کثرة مکلفین حکما و حذاق عقلاء و ترقیات از کثرة
و طوایف کثیره و مذاهب و ملل و غیره و اطلاع اهل ارض از وقایع هر مملکت و سهولت وصول اهم
و اشکال غلبه بر سلاطین عظام و دول فخام و هدایة طوایف انام و غیر اینها که متأمل میداند

باهم این ملاحظات

۴۷۴

باهم این ملاحظات معلوم است آن نفس قدسی بشری که در چنین اوقات برای احیاء حق
و اماته باطل و رفع ضلال و تأسیس اساس حق واضح در ارض قیام میکند چنان مؤید من عند الله باید
باشد که آیات بینات و علامات واضحات او معجز تمام افراد بشر در این عصر و در علوم و فنون
بتمام حکما و علماء و عقلاء و فضلاء باشد و در قدرة و قوة و شمشیر فائق بر تمامی ملل و دول طی
چنانچه اساس حقانیة برای تمام کره ارض گذارد که فعلاً مثل یک مملکت است نسبت بازمنه سابقه
و حقانیتش از هر جهت واضح بهمه گرداند و غالب و رئیس بر همه شود و بی شبهه وقوع چنین
امری در چنین عصری نسبت بهمه خلق من بعد احتمال شبهه نخواهد شد و چنین حق و اساس ظهور
نظم مطلق را راه خلل پیدا نخواهد شد تا انقراض بشر و خرابه کره ارض و لابد وقوع چنین
امری در کره زمین امر معظمی و انقلاب اعظمی است انبیاء سلف از انقلابات جزئیه
و اختلاف ادوار و غلبات حق و باطل با یکدیگر اخبار فرموده اند و همه را اظهار بلکه اجهار
و اشتهار نموده اند چگونه می شود خدا یتعالی بلسان ایشان از وقوع چنین امر عظیم و نهایة غلبه
و اوج باطل و عروج اغتشاش و طلوع حق و ظهور نور مطلق اخبار نفرماید پس میگوییم بدانکه
بعبارات آن
انبیاء همه امم و رؤسا مذاهب همه طوایف عالم خصوص انبیاء مشهورین و خصوص انبیاء طوایف
ثلث مللیین اعنی یهود و نصاری و اسلام لا سیما شریعت اسلامیه همه تاکید و تکرار اخبار از وقوع
فساد و اغتشاش کلی و هرج و مرج بزرگ و غلبه باطل در کل کره ارض و ترک قانون الهی و اعراض
از حق و جنگها و خونریزیها و قحط و غلاء و وقوع فتن و زدن خلایق بیکدیگر و بلند شدن
رایات و اجتماع عساکر و جهادات و باصطلاح اسرائیلیان جنگهای گوگ و ماگوگ و بلسان
اسلام غلبه و جنگهای یأجوج و مأجوج و روان شدن خونها مثل سیل و وحشت در عموم کره ارض

وتلفات اموال واسارة حرایم وغارات وشدايد وتلف كثيرى از اهل زمين ورقابت دول
وملل با همديگر وتفاصيل ديگر قريب المضمون با اخباريكه در اسلام صدور يافته وقليلى ذكر شده
وهمگى اخبار فرموده اند كه در حين نهاية عروج هرج ومرج وعلو فتن واختلاف امم وغلبه
اغتشاشات وكثرة مناقضات يكى نفر نفس قدسى وخليفه الهى وسلطان حق وجامع كمالات
ومنبع حقيقة وبحر مواج علوم ومظهر قدرة وسلطنت وجمال وجلال حضرة احديت بجا كمال با حاجت
طالبان حق كه قلوب ايشان مثل آهن باشد طلوع خواهد كرد وهمگى اخبار از حالات
وعلامات ورفتار وعمل وعساكر وتبعه او كرده اند موافق آنچه در اسلام از حضرت خير الانام
وائمه كرام در خصوص ظهور مهدى ذكر شده كه جميع امة اسلاميه اتفاق دارند بحسب اخبار
متواترة لا يحصى كه آن سلطان حق از نسل طيبه طاهره مرضيه دختر پيغمبر خاتم از نسل حضرت
سيد الشهداء حسين عليه السلام خواهد بود واحدى از اسلاميين در اين خلاف ندارند
اگر چه اختلافى در شخص آن بزرگوار هست حتى بعضى از شيعه را گمان شده كه متولد بوده است
وبعضى زنادقه كه در اين عصر هستند تأويل تمام احاديث ظهور مهدى كرده اند بلكه دين اسلام را
بلكه اكثر مطالب ساير ملل را تأويل عليل داخل كرده فى الحقيقه زنديق وطبيعى هستند ولفظا
اقرار برسالت ميكنند وآن رسالت ونبوت ومهدى كه اينها ميگويند فى الحقيقه قوه بمرتبه ايست
كه مثلا مجازا شخص اعقل عصر را در هر عصر كه طبيعت پرورده آن را رسالت ونبوت وامام وولايت
وملك گويند وآمدن او را اعادة نام نهند واينها هم قسمى از دهريان هستند وآن طايفه مشهور
باسم بابيه هستند واز حماقت جاهل بيخبرى را نبى ومهدى گفتند واين هم يكى از فتن ومحن
آخر الزمان است كه فرموده اند شصت نفر كذاب مدعى نبوة شوند اگر آنچه بعد از هجرة جاهلى مدعى

نبوة

نبوة شده اند شمرده شود قريب باين عدد هست كه چند نفر در همين عصر ما هستند كه دو نفر
از آنها همين رؤساى بابيه هستند وفرموده اند كه از ده نفر از آل ابيطالب مدعى امامت ودعوت
كردند بدروغ شايد سيد فلان رئيس اينها يكى از آنها هست ملخص آنكه چون ظهور وغلبه
چنين سلطان حق اعظمى در حال انقلاب وهرج ومرج دنيا وغلبه بر كل طوايف امر بسيار
بزرگى است كه در زمين باين عظمت امرى واقع نشده ونخواهد شد وبا آن علامات وعلوم وقدرة
واثبات حقانيت به كل من فى الارض ديگر حكمى نيست بعد از آن حق بر احدى مشتبه ماند
وتمام اهل زمين را بمذهب واحد ودين واحد وقانون واحد وسلوك واحد خواهد ساخت
وسلطان كل خلق يك نفر خواهد بود وتمام زمين بقانون عدل تمام سلوك خواهند نمود چنانكه
كه فرموده اند در حق او در اخبار كثيره لا تحصى كه يملأ الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت
ظلما وجورا وچون وقت استيصال باطل وضلال وظهور حق بر تمام خلق هست ودر چنين
حال ديگر شبهه والتباس ورجوع بباطل ديگر نخواهد شد لهذا ظهور او هست انتهاء مهلت شيطان
ويوم الوقت المعلوم وقتل شيطان وچون باطل بنهايت خواهد رسيد وقت قتل وقت
بد سگال است وقيامت صغرى هست ووقت كشته شدن اشقياء هست وظهور حق وفرج الله
هذا بود كه قائل بنور وظلمت هستند آن وقت را وقت غلبه نور از ظلمت واضمحلال ظلمت وتبدل
اهرمن وباين لشكر اهرمن گفتند ووقت بروز معنى والعاقبة للمتقين است والامر يومئذ
لله زيرا غير امر خدا امر احدى جارى نخواهد شد وچون آن روز حقانيت اسلام بر همه واضح
واحكام حضرت خير الانام بى تغيير واختلاف در زمين جارى خواهد شد كه مهدى حق براى احياى آن
كه احياء دين اسلام نمايد وشبهه را در هر امر رفع فرمايد واز اهل حق رفع خوف وخفا فرمايد

اضمحلال

پس آن وقت است که وقت انجاز تمام وعده قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا
الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
و آن وقت است وقت ظهور بعض آیات بقدر یوم یأتی بعض آیات ربک که مراد از آن
است که فتنهٔ دجال و سفیانی است و طلوع آفتاب از مغرب که کنایه است از حضرت مهدی و نزول
عیسی علیهما السلام و آن وقت تمامیت نور الهی است ویأبی الله الا ان یتم نوره و وقت
غلبه و ظهور دین اسلام است بر تمام ادیان لیظهره علی الدین کله که اتمام این وعده‌ها آن
وقت است و یوم بشری و نجاة است برای متقین و مظلومین الذین آمنوا وکانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة الحمد امروز برامی بینیم که این ظلمها
مرفوع گردد و با تقوی مرغوب شود آه آه آه طوفان ظلم بدتر از طوفان نوح ایران را
غرق کرد خدایا تو شاهدی حتی الآن که اینجا را می‌نویسم [illegible] بیکجا ظلم که اینها را
بعد از وساطت تمام علما این بلد و تضرعات کل محترمین متمسک شده اند بر عالم جلیل القدر
بزرگواری که در این مملکت اول یا ثانی است در تقوی بیت شعر علاقه ملکی معتصب با کمال
قناعت دارد یک نفر در صحرای آن ده مرده پیدا شده انداخته اند بگردن آن قریه که
این را هکذا را کشته اید قریه چه قریه که اکثر اهلش از شدت ظلم قادر بر معاش و نان خوردن
نیستند از جانب مالیات میگیرند برای این مرده اول حکم شده ده هزار تا شش هزار تومان
تا بعد از التماسات یکهزار و با نفر [illegible] نقدا بدهند بعد از فرار مردان و زنجیر کشیدن چهار
نفر بزیر و گرفتار اطفال و نسوان در دست بیست نفر مامور سواره باشند و تاراج و ذبح حیوانات

آه آه

آه آه ابحدا انتقامی بیچارگان پناه ندارند و آن وقت است که در وقت ظهور باهر و قوة
ربانیه در چند خبر مهمت که فجار و ظلام ما از اهل اسلام از باسی و شدة الخوف میگریزند
بروم و فرنگ و داخل نصاری شده دین نصرانیت بپذیرند و شاید جمعی قبل از ظهور هم بابل
داخل آنها شده بدین و طریقه آنها بگروند و باین تفسیر شده آیه شریفه فلما احسوا باسنا
اذا هم منها یرکضون و مهدی با نجا هم غلبه فرموده ایشان را برگرداند و گفته می‌شود
بایشان لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم و واضح است فعلا حال
جا می نماید که بجهت ترقیات نصاری اهل ظلم و فجور آنها را گرفته و میگریزند و آن وقتها است
حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج وهم من کل حدب ینسلون و آن وقت است وقت
واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین ظلموا یا ویلنا قد کنا
فی غفلة من هذا محققا از خوف و وحشت چشم ظلم کنندگان باز خواهد ماند و خواهند
گفت وای بر ما از این حق و عدل غافل بودیم چنانچه فساق و ظلام جنانچه بخاطر جمعی میکنند
که ابدا در دنیا و آخرة بحث و مواخذه نخواهد بود و دستی بپیش دست آنها نخواهد آمد آه
از ظلم ظالمی که اعتقاد کند مواخذه برای او نیست و خودش فتی القلب باشد و لا تحسبن
الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
و همان وقت است که زمین را بعد از تصرفات اهل باطل و تقلبات کفره و ظلمه بندگان
صالح وارث و مالک خواهند شد بمقتضای آیه شریفه ولقد کتبنا فی الزبور من بعد
الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و این وقت است که باب رحمت الهی باز شده
و بر کفره و فجره و ظلمه و طالبان باطل عذاب شدید است کما قال تعالی حتی اذا فتحنا علیهم بابا

پناه

ذا عذاب شدید و این وقت است که کفره و ظلمه و سست دینان با صراحه و کنایه و اشاره
استهزاء با اهل ایمان ادیان کرده میکویند کو آن وعده که پیغمبران کرده اند که خوف ما بشود
و مارا که اهل باطل میدانید معذب و مضمحل کردیم کما قال تعالی ویستعجلونك بالعذاب
ولن یخلف الله وعده آنها عجله میکنند بر عذاب خود بطریق انکار و استکبار و البته
خدا وعده خود را خلف نمیکند و آن وقت است یوم یعض الظالم علی یدیه
و آن وقت است که خدا تعالی اجابه میکند دعای مضطر را که مهدی است چنانچه در
حدیث است و بسبب او بدی و بلاها کشف و رفع فرماید کما قال تعالی امن یجیب المضطر
اذا دعاه و یکشف السوء و آن وقت است وقت ظهور دابة الارض و وضوح
اهل حق و اهل باطل بعلامة واضحه کقوله تعالی و اذا وقع علیهم القول اخرجنا
لهم دابة من الأرض و آن وقت که هر کز حق و باطل مشتبه نخواهد ماند و آن
بزرکوار حکم بباطن خواهد راند نه انکار مسموع و نه شهادة زور مفید خواهد شد کقوله تعالی
ان فی ذلك لآیات للمتوسمین و آن وقت است که خدا تعالی منت خواهد کذاشت
بر مؤمنین و متقین که الیشان را در زمین ضعیف و ذلیل و مغلوب ساخته اند و انها را
رؤسا و پیشوا و مالک زمین خواهد کرد کما قال تعالی و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین آن وقت است
که مؤمن از شدة شوق و غلبه ظلم و اضطرار با کمال آرزو مشوب بیاس انتظار فرج میکشند و منافق
از روی استهزاء و تخفیف میپرسند که این فتح و کشایش چه وقت خواهد بود و یقولون
متی هذا الفتح ان کنتم صادقین کاش ببینیم این استهزاء کنندکان از هول این

بفزع افتاده اند و از هر جای چو روز دیگر کرفتار شده اند تا مصداق ولو تری اذ
فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان بعید ظاهر و انچه انهم کانوا فی شك منه
مریب آنرا حاضر بهبینند و آیات الهیه را در افاق و انفس عیان و اضح بهبینند که واضح
کردد که او است حق و بهمه چیز شاهد و محیط کما قال تعالی و سنریهم ایاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق و چنان قتل و خونریزی از منکرین و ظالمین و منافقین
و اهل باطل شود که زیاد از خلق کشته شود حتی اینکه کویند اکر این مهدی از آل رسول بود رحم
میکرد و اینقدر خون نمیریخت و لکن فراموش کرده اند از خونها که ریخته اند و ظلمها
که کرده اند که اکر چنین انتقام از ظالمین و انتصار برای مظلومین شفاء قلوب نخواهد بود
و خوانده شود برای آنها آیه و لمن انتصر بعد ظلمه اولئك ما علیهم من سبیل
بر منتظر منتقم مظلوم چه راه ملامت راه ذم و لوم بر آنها هست که ظلم بر مردم نمایند
و تعدی از حق خود کنند در زمین کما قال تعالی انما السبیل علی الذین یظلمون الناس
و یبغون فی الارض بغیر الحق ای ظالمان و منکران لتعلمن نبأه بعد حین
آیا جای انکار است با اتفاق کتب انبیاء بر اینکه علوم و شریعة الهیه و خلافة کلیه
بحسب استعداد حضرت خلیل بعد از فرمان رب جلیل بر او باینکه انی جاعلك للناس اماما
قال و من ذریتی در ذریه حضرت ابراهیم خواهد بود تا روز قیامت و جعلها کلمة
باقیة فی عقبه الی یوم القیمة لابد بعد از غلبه باطل شخص اعظم از نسل آن سید اکرم
احیاء دین نبی خاتم خواهد نمود و حضرت عیسی نزول خواهد نمود و تابع آن شخص معظم
خواهد شد و او است علامة ساعت و قیامت مقرر کما قال تعالی و انه لعلم للساعة فلا تمترن بها

و آن روز است که در آن است نزول عیسی و دخان آشکار کما قال تعالی یوم تأتی السماء
بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب عظیم و آن روز است که صیحه و نداء حق
در زمین بلند کردد و روز موعود آشکار شود یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك
یوم الوعید پس وای بر کافرین و منکرین روز چنین فویل للذین کفروا من
یومهم الذی یوعدون اشاره بر این روز است اقتربت الساعة وانشق
القمر و همان روز است که داعی حق مردم را دعوه بحق کند که از آن انکار داشتند
یوم یدع الداع الی شیء نکر ای مؤمنان دلتنگ مباشید و از طول زمان مأیوس
مخواشید و از موت حق و غلبه باطل مضطرب مباشید خدا تعالی قادر است بر احیای اموات
اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها مختصر ایراد آن این امر سهل نیست
چگونه همه اهل حق که علائم حقانیت هم واضح و صدق ایشان لائح است با خبر مختلف
بالسن مختلف متفقا خبر میدهند از وقوع چنین امر عظیمی در عالم و هم بی اصل زعمه
باشند که سلطان حقی غالب بر کل ارض شده و دین و دولت و سلطنت و قانون هم یکی
و عدل عام و حق تام خواهد کردید و چون امر بسیار مهتم است و در قرب آن زمان
مسیحیان را در عالم ترقی و علوم و صنایع و کثرة و قدرة و عظمة و قاهریة و اظهار بر بین
و غلبه از نهایه غرب با اقصی شرق چنین شدنی بود لهذا خدا تعالی برای کشف حق
بر ایشان چنان مقرر فرموده که حضرت عیسی علیه السلام برای نصرة و تأیید آن سلطان
اعظم نسل نبی خاتم از آسمان نزول خواهد نمود و شاید یکی از آنکه چون حضرت عیسی را
هم مسیحیان دارند چنین است که چون او را بصفت و حلیه میشناسند چنانکه دیدند تابع

ومقتدی

ومقتدی است به حضرت مهدی و مصدق است بر دین خاتمی و ناصر و یاور مهدی است هم ایمان آورند
و تابع دین اسلام کردند و هم چنین ظاهر خواهد شد در حضور آن بزرگوار و ناصر و یار او خواهد شد
حضرت الیاس پیغمبر که اسرائیلیان او را ایلیا و الیا و الیاهو کویند و همان او است فنحاس
ابن العاذار ابن هرون علی نبینا و آله و علیه السلام که انبیای بنی اسرائیل اخبار از رجعت و ظهور
او فرموده اند و خود فرموده که ظاهر خواهم شد چنانچه نزول عیسی در میان نصاری مسلم و قطعی است
هم چنین ظهور این بزرگوار در میان یهود نهایتا اینکه نصاری میکویند حضرت عیسی خود رئیس
و مستقل و سلطان کل خواهد بود مع ذلک با اینکه آن بزرگوار اخبار فرمود از حضرت احمد
نبی خاتم حکم هم چنین اعلام فرمود بر حواریین از مهدی که ظاهر خواهد شد از نسل پیغمبر خاتم
و خودش نزول خواهد فرمود و هم چنین یهود معتقد هستند که شخص بزرگی سلطان حق
و صلاح کننده عالم خواهد بود و ایلیا آن وقت ظاهر خواهد شد هم چنانچه زردشتیان
و فارس معتقد هستند که سلطان حق اعظم که منتسب است الی طرف پدر بسید عرب و از مادر
بسلطان عجم ظاهر خواهد شد و هکذا براهمه آخر این دول را منتهی بسلطان حق اعظم
غالب بر تمام امم از نسل نبی عربی خاتم ذکر کرده اند و در حضور و نصرة آن بزرگوار ظاهر
خواهد شد جمعی از مقدسین سابقین و انبیا مکرمین مثل اسمعیل صادق الوعد و غیره
و اصحاب کهف و جمعی از مقدسین لاحقین از کبراء اصحاب پیغمبر خاتم مثل سلمان
و ابوذر و جماعت برگزیدگان اصحاب و امراء لشکر او خواهند بود بعضی کسانی که
بنصرة او خواهند رسید و در اخبار تعیین عدد اصحابش را اول ظهور که از کدام ولایت
چند نفر و از کجا چند نفر تا آخر بما رسیده است و صفات و شمایل و حالات و شجاعت و سخاوت

و کمالات نفسانیه و جسمانیه ش بیان شده که در حال غلبه کفر و باطل و انقلاب ارض و هرج
و مرج و ظهور صاحبان رایات و مدعیان سلطنت و ریاست و بهم زدگی خلق و وقت قحط و غلا
و شدة امر از مکه معظمه ظاهر خواهد شد و جنگها خواهد کرد و غلبه بهر کسی که معاند باشد خواهد
نمود و علامات حقانیت آشکار و واضح خواهد ساخت و در بعض روایات در اوایل
از خصم سفیانی که از طرف شام لشکر فرستاده شکست خواهد خورد و دوباره غلبه خواهد کرد
و طالبان حق و عدل و اهل دین از روی ارض از هر طرف رو بحضور مبارکش خواهند کذاشت
و اهل حق غالب بر تمام کره ارض خواهند شد و ادیان باطله مضمحل و زایل خواهد کردید
و همگی دنیا دین واحد و قانون واحد را عمل خواهند کرد و شکوک و شبهات از عالم مرتفع
خواهد شد و برکات ظاهر خواهد شد و امن و امان و آسایش و نعمت جهانیان را فرو خواهد
کرفت و باید دانست که هر کسی که مطلع هست از کتب انبیا و بهرة دارد از مذاهب
ملیین و قائلین بتوحید و معرفة واجب الوجود و نبوة و سفارة از قبل باریتعالی جمیع
میدانند اجمالا انکار این مطلب را نمی توانند که سلطان حقی اعظمی مؤیدی من عنده دنیا را
مملو از عدل خواهد ساخت و تمام را خلاص از ظلم و ریاسات باطله خواهد ساخت بلی آنها
که دهری و طبیعی و زندیق و منکر رب الارباب و هر دو لذ دهر ادعا منکر نبوات هستند
خواه انبیا را کاذب و طالبان ریاست و دنیا دانسته و خواه تأویل کرده و مالیات باشند
التشار ادکفته که حکما و عقلا بوده و برای نظم عالم نبوة را تدبیر نموده اند اینها این
مطالب را هم بی اصل شمارند ولکن هیچ وجه ندارند که اخبار از اینگونه مطالب که خود
بدانند واقعیت ندارد برای چه بوده است مکر آنکه بکویند این هم یک نوع تدبیر نموده

وحکمة

و حکمت عملی برای نظم بوده است ولکن نمیدانم چه جواب دارند از زیاده از چند هزار
اخبار از آینده که در اسلام شده بعلاوه آنچه انبیا و مقدسین سلف فرموده اند و هم
وقوع یافته بهمان نحو که اخبار فرموده اند بی تخلف و بعض هم منتظر ظاهر میکردد
کاش اخبار از پیدا شدن چنین جماعتی که منکر هم مطالب و مکذب ظهور مهدی و منکر
ربوبیة و انبیا و استهزاء و استخفاف کردن به اینها و سخریه نمودن بمعتقدان
این مطالب و متوجه شدن بالکلیه بدنیا این خبر هم از جمله آن خبرهاست که فرموده اند
و ظاهر شده و می شود و متفقا باین مقاله هم استهزاء و انکار خواهند کرد و اهالی شرایع
و اتباع انبیا و علما مذاهب را احمق و جاهل و ناقص العقل خواهند نامید و خواری
و ذلت خواهند رسانید چنانچه هر حق تا ظهور و غلبه محل استهزاء جهال بوده مختصر آنکه هر کس را
عقیده بر حقانیت اسلام است از این ضعف و نقاهت اسلام باید مأیوس نشود و اینرا منتوحی
شدنی محسوب ندارد و البته بداند که از این ضعف رو بقوة و ترقی خواهد کذاشت بلکه اهل ایمان
و اسلام را تکلیف این است همیشه مهیای جهاد و حفظ اسلام و منتظر فرج و نصرة حق
باشند بلکه اشتداد امر و غلبه فسق و کفر را علامت نزدیکی فرج و خلاص دانند پس سعی نمایند که با معتقد
سلاطین اسلامیه و علماء ربانیه حاضر باشند که در وقت هرج و مرج و اختلاف دول مهیا باشند
که در هر حال نصرة در آن حقه کنند بلکه با نهائیکه باطنا معتقد حقانیت انبیا نیستند هم بسبب عقل
و غیرت فهمیدنی لازم است که جهد در حفظ حریة و استقلال قوم خویش نمایند و آنهائیکه از دین
و شرع بیخبر و از عقل و غیرة بی بهره اند از مست هوش در پی هوای نفس و رجوش خود شده آنها قابل
و جواب نیستند و همه رعاع اتباع هر ناعق و اشیاع هر ناهق باشند خداوند شأن اسلام را کرم

خاتمه بعرض برادران ایمانی و هم وطنان ایرانی و هم کیشان اسلامی خود میرسانم که اینکه کوی
ضعیف کمترین در این اوراق همه را الطریق عبارت رفته نه عمدا که جسارت نموده بلکه تکلیف خدا
و دلسوزی با قرتیه در راه غیرت وطنیان و افسوس بحال ایران بوده چه شود با اینکه مقتضای
عقل و حکمت و خیرخواهی خود و انسانیت این است که دوست خیرخواه در مقام دوستی عیوبات
دوست را بیان کند و مضرت اعمال را بفهماند و اعمال قبیحه دوست را اعمال حسنه جلوه ندهد
چه بسیار دشمن فایده‌اش بشخص عاقل مجرب بیشتر است از دوست نادان که دشمن
در مقام دشمنی و ملامت و توبیخ عیوبات و اوصاف ذمیمه را ذکر میکند و عاقل اصلاح میکند
که بمقام ازاله مفاسد و معایب برآید و دوست احمق برای مغرور کردن دوست خوش آمد
گوئی میکند مثلاً اگر چند نفر یک نفر عاجز جبونی را توصیف شجاعت کنند و او صاحب
رستم و اسفندیار برای او ثابت کنند و بگویند تو در دعوا مقابل صد نفر شجاعی و الله وی
آن احمق هم با تمجیدها مغرور شده بجنگ آن پهلوان اقدام نماید بکشتن میرود و هم
اگر عالم کوته بینی را تعریف و تمجید کنند و سرآمد علمای جهانش خوانند مغرور شده با شخص فاضلی
بمباحثه علمیه اقدام کند خود را مفتضح نماید و یا جوان غنی زاده را حاتم طائی خوانند
در اندک زمان املاک را بذل مطلبی عیش اجاره کرده بگدائی افتد و یا اگر اهالی دول
خارجه عساکر و آلات حرب و قوه و ثقیله ما را اغراق تمجید کنند که ما گمان کنیم با دول
معظمه مثل روس مقاومت میتوانیم ناگهان دچار چنگال خصم قوی پنجه گردیم چه شود
یک نفر هم در ممالک ما حق گوی خیرخواه کل بعضی از عیوبات و امراض ما را بحق
بگوید و راه معالجه بیان نماید از او نرنجیم اگر چه هم عادت کرده‌ایم بقبایح و خود را

بری

بری شماریم با اینکه من تقصیر آنچه مکالمه بوحشیانه هم است در مجالس و محافل و جلوت و خلوت
ولکن با اسم دیگران که هم میگویم چنین شده اند و چنان کرده‌اند و همه غیر خود را میگویم
این ضعیف هم از یک و از بسیار اندک در اینجا بعرض رسانده و شخص خاصی مورد ملامت
نساخته‌ام اگر میدانستم این سبب افتضاح ملت ما است که اجانب دیده و بر ما طعن
کنند و بخندند هرگز اقدام نمیکردم ولکن این خیال هم یک خامی است گمان میکنیم
این مطالب را که اگر در مجلسی چند نفر با همدیگر نطق کنند هم سرگوشی و با خفت
ادا کنند و بیکدیگر سفارش کنند که صدا بلند نکنید این مطالب مخفی میماند اگر چه
اخفاء ما مانند از بابت این است که نزد اجنبیان رسوا نشویم بلکه از بابت این است
که بجهت ذکر این کجیها دچار مؤاخذات ظلام نگردیم بمثل کبک آسا سر زیر برف
برده‌ایم که صیادان را نبینیم و گمان میکنیم اگر خود را کور کنیم دیگران هم کور میشوند
ای ما بیچارگان هزار یک عیوبات ما را که اجانب ملتفت شده و مطلعند سوای ما
از بام افکنده اند ما خود ملتفت نیستیم بسکه ممنوع هست حالات ما رفتارهای ما را تماشا
خانه کرده اند آنها دشمنانند عاقل که ضعف و عیوبات و نقایص ما را واضح میکنند
اگر عاقل بودیم شکر ایشان کرده زایل مینمودیم ولکن خود ما که دوست یکدیگریم مدایح
و قصاید برای یکدیگر میپردازیم و یکدیگر را بتمجید مغرور میسازیم پس ای عزیزان هیچ کس
از [illegible] این بنده نرنجد اگر دروغ باشد تحقیق کند شاید من دلخراشم او ندانسته
البته در عوض شکر این احسان این ضعیف عاصی عداوت ننماید و زمانی از مستی بخود
آید به بیند در عالم چه خبر است آخر خود را انسان نامیده‌ایم بجز انی هر چه از آثار

وکتب و حکایات و تواریخ و جغرافیا و روزنامجات ممالک تفحص بکنیم فعلاً همه ممالک را
حتی سیاهان حبش و آدم خواران امریکا و هنود و اشرار مغول و تاتار را مثل مملکت
خودمان بی انتظام و مغشوش و پامال و غرق ظلم و تعدی نمی یابیم هر کس بحسب حال و عقل
و مذهب خود قانونی دارد خوب یا بد بآن راه میرود اگرچه ظلم و وحشیانه باشد آن
بقانونی و نظمی است مثلاً اگر قرار براین شده که روزی ده نفر آدم بخورند مثلاً
در فلان سن و فلان درجه چاقی مثلاً تخلف نمیکنند شما خود هم می بینید ما هیچ
در هیچ عمل قانونی نداریم بلی میگوئیم قانون ما شریعت است و هم بهیچ حدیث آن عمل
نکنیم و قانون دیگری هم که نداریم بخدا قسم همین سال با هر کس از غنی و فقیر و بزرگ
و کوچک و عالم و جاهل اینحرف بمیان آورده ام که آدم اگر بتواند جلای وطن کند والله
همه را دیده ام که همین را میگویند و همه علاجی جز آن میگویند نیست و همه طالبند
جلا کرده باشند ولکن هر کس میگوید فلان گرفتاری دارم نان ندارم زن و بچه
دارم و یا ملک دارم زودش نمیرود و یا قرض دارم و یا طلب دارم نمیرسد بسیاری میگویند
میخواهم همه را بزنم بکشم کسی را وقتی شاد نمی بینم و کسی را دلگرم بوطن نمی یابم
با این حال با اینها که در گریزند چگونه تکلیف آبادی مملکت و افتتاح مدارس علم و صنعت
از ایشان توان جست و در این مطالب شخص خاصی را بند نتوان شمرد زیرا اصلاح حال
جمهور هم با جمهور است و بعضی که تنبک آمده اینها را بنفس نفیس سلطنت بنده بغلط رفته اند سلطان
جز یک نفس نیست که همه آسودگی رعیت و آبادی مملکت خواهد و لابد اجرای این امور با امراء دولت است
مملکت و نمک خواران حضرت سلطان را زیاده از امر و تاکید و تجسس و تفحص و مؤاخذه بر مخالف

و لطف

[illegible]

و لطف و انعام بر موافق تکلیف چه کند که او تنها نمیتواند اطمینان خاطر هم تفحص فرماید
بر وفق مراد جواب یابد و هرگز گمان ندارد که در مملکت او باید درجات تعدی و خرابی راه یافته
مثلاً آنکس که حضرت سلطنت باو اطمینان تمام دارد دیگر چه از تعدی و خرابی و خلافات که از
مأمورین و حکام برادر مکشوف است مکتوم دارد یا خدا ناکرده از بابت رشوه که باز یافته یا از
بابت خوفی که از اعاظم امراء دارد که با او کینه و کین نمایند و آن کسی که او باید از او تحقیق و تجسس
کند و اطمینان دارد او هم بدرجات آنچه دانسته مخفی دارد یا بجهت رشوه که یافته یا بجهت ملاحظات دیگر
و هکذا تا آخر درجات مأمورین جزء مثلاً آنچه ادنی فراش در دهی کرده که خدا بجهت رشوه
و شاکر و یا خوف از حدعا و افترائات ما بعد بده باشی کشف نکند و آنچه ده باشی دانسته
بنایب کشف نماید و آنچه او دانسته بیوزباشی اعلام نکند و آنچه او دانسته بفراشباشی نگوید
و آنچه او دانسته بنایب الحکومه و وزیر نفهمانند و آنچه ابلاغ کرده اند و دانسته حاکم نداند و آنچه
حاکم کرده وزیر حکومات نداند و آنچه او دانسته حضرت صدراعظم نداند و آنچه او دانسته هم
اعلیحضرت شهریار نداند ثم بالعکس برگرد آنچه اعلیحضرت شهریاری در مراتب عدل و نظم فرماید
بسیاری را حضرت صدراعظم نداند زیرا از خوف و یا جهات دیگر نتواند و آنچه او رانده زیردستان او
اجراء ندارد و هکذا تا ادنی فراش و آنچه در ممالک روی میدهد هزار یک را احدی مطلع نیست
حتی والله مظلوم خودش از خوف صدمه مافوق العاده نتواند بزبان آرد بلکه اگر سوال شود انکار
کند چه جای اینکه شکایت کند و اگر شکایت کنند هزار یک را نگذارند محقق شود و اگر محقق شود
بجهت هزار یک مؤاخذه و تلافی نیست و اگر مؤاخذه حکم شود هزار یک جاری نگردد مردم هم یقین
دارند آنچه رفت رفت و یقین دارند شکایت جز مراسله فایده ندارد لهذا هم هیچ [illegible]

خصوص علما را هم مقصر نتوان گرفت چنانچه کثیری از عوام اعتراض بعلما میکنند بلکه از ایشان رنجیده
میشوند و میگویند آخر ما نمی‌توانیم حکایت حال و شکایت ما فی البال کنیم که بسبب فنای محض
خود خواهیم بود یا لامحاله بچند مقابل ضرریکه شکایت کرده‌ایم خواهیم افتاد بار شما علما
و اهم مذهب و دین و رؤسا مسلمین و مقبول القول هستید لامحاله عرض حال ما را باید قبول کنید
ولکن غلط و اشتباه کرده‌اند اینها هم از بیچاره‌ها که میگویند اگر علما محضاً لله و محض دلسوزی
و خیرخواهی اسلام شکایت مظلومین کنند او لا جواب حاضر هست که شما را چه کار از
رعیت و شما را حقی نیست که بفهمید میان دولت و رعیت و بجهت همین اگر تحقیق و تفحص هم ممکن
بود بر می‌افتد بلکه مخصوصاً ضد غرایض آنها کنند تا اینکه بالکلیه مأیوس شده از اینطور
تفوه نکنند و ثانیاً خودشان را هم متهم کنند که شما معاند دولت و طالب ریاست هستید
بلکه فعلاً ذلیلتر و مهملتر از علما در ایران نیست که در حق اینها میگویند که نه بکار دین
و نه دنیا و نه دولت و نه رعیت بلکه سراپا وجود ایشان را مهمل و ضرر دانند پس علما هم مقصر نیستند
و نه آن هست که بعضی حمقاء خیال کرده‌اند که ایران نظم بر نمیدارد یا اینکه اهل ایران قابل
نیستند یا اینکه اطاعت بدولت نکنند ایران از همه ممالک زود نظم گیرد و اهالیش از همه
قابلترند و اطاعتشان بدولت از همه بیشتر است و نه چنان هست که بعضی بعبارت
ورد کرده‌اند که بمن چه و یا اگر کسی اظهار درد کند بتو چه باید سکوت کرد که کار از اینها
گذشته دیگر علاج نیست اصلاح نخواهد شد بلکه عرض میکنم اصلاح امور با همت و سعی
کس انچه تواند معذور نیست باید امراء اگر انصاف دارند و حب دولت و ملت و وطن و قوم
و اولاد و خود را میخواهند تقدیر را ترک کنند و انچه واقع میشود بعوض آنها که معالجه ام

میخورند

بدست

بدست اینها است بے سانند و اعانت بنیه مقدسه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه و حضرت
اشرف صدر اعظم دولتخواه بر نسانند و رعایا با اتفاق درد دل بید حقیقی اظهار دارند
و علما بلباس خیرخواهی دولت پرستی صلاح گوئی دولت و نصایح برعیت کنند و اعلیحضرت
اقدس ظل اللهی بعد از اطمینان بگفته چاکران آستان باز در مقام تفحص و امتحان
باشند و هم نیت را برای بگذارند که مساواة و مواسات که اساس اسلام بر آن هست
و بقاء دولت با آن پیش آید چرا بعضی اهالی مملکت هیچ خوف نداشته باشند و بعضی
همه خوف داشته باشند جمعی آشکار میگویند اگر من صد نفر را بکشم بے حبس بدرم و چند هزار
دودمان را بر باد کنم بمن چه خواهد شد یعنی من صاحب اسم و شأنی در مملکت شده‌ام که اگر از
با مثال من در دولت بحث و گونک و حبس هم هتک و مؤاخذه روا ندارند زیرا بر فلان
یا فلان امیر و فلان عالم و اعیان هستم و چرا مفلوکان شرمندگی کشند و یا ملاحظه
نمایند از اظهار خرابیهای فلان آنطور بزرگان ناحق امیکنند خائف نشسته ملول
شود و آن طور مظلومان از اظهار ظلمیکه برایشان شده بنهایة خائفند که بر ظالم
اصلا مؤاخذه نیست و بشکایت مظلوم مؤاخذه‌ها هست بالله اگر چند نفر از بزرگان
مؤاخذه شوند و انچه کرده‌اند بهدر رود و آنچه گرفته‌اند رد بشود و چند مظلوم شکایت
کنند مسموع گردد و تحقیق شده تلافی شود بخدا قسم ظالمان خود ترک میکنند و مظلومان
امیدوار گردیده ساکت نه نشینند در اندک زمان اساس ظلم برچیده شود و این
مطلب کمال سهولت دارد چه شود از هر مملکت چند روزنامه آزاد هر هفته در حضور
کارگذاران دولت ابد مدة خوانده شود و صلای عام بخلق زده شود که هر کس را

از اینکه عمل

زیرا می‌بینند

دردی و شکایتی است بروزنامه اظهار دارد و روزنامه‌جات آزاد باشند که هیچ حاکم دارا
بر او حکومت و تسلط نباشد ولکن من چه میگویم رشوه ایران را خراب کرده و این
دخل صیت جهان عمومیه نگرفته که امید منظمی توان داشت فی دار روزنامه هم یک دیگر
جائرین گردد و باید ظلم کنند تا بیشتر کنند که حصه او را هم در آرند و هم حکام از خود خنده
و نظام خیال اطمینان دارند که بروز بازو روزنامه‌جی دعوی آن را مجبور بر اد خود کنند جای
قرار براین بود تلگراف آزاد است و پست حتی الامکان نامه‌جات دارد الآن اگر حکام
هرچه بکنند مقرر است که کاغذهای مردم را در پست‌خانه باز کنند بهر کس که شکایت
و عرض‌ها دارند اگر جزئی حکایت و شکایتی از حکام باشد کاغذ رانی برد سهل است
صاحب نامه را مال و جان تلف و هدر است و تلگراف هم ابداً آقا در خیث تلگراف نیز بلد
میل حکومت بکند بلکه اگر از تلگراف خانه میل حکومتی خانه نهایتاً اینکه ایشان هم حق انعامی
از ما خودی حکومت دارند پس بهتر اینکه بعلاوه روزنامه‌جات علانیه خفیه نویسهای متعدد
بلباسهای متبدل برای دولت باشد بشرط اطمینان تام و تمام که روزنامه‌جی اگر مداهنه
کرده باشد مورد مؤاخذات سخت باشد و هر قدر از هر کس شد بالعلانیه مؤاخذه
و تدارک شود تا مأمورین متنبه گردیده خائف شوند و مظلومان امیدوار گردیده از خوف
در آیند لکن بهیهات روز بروز این بلد متراکم است و باطن نگر که ظلم متعاظم دیگر
احدی را قدرت نطق نیست و کسی را امیدی نیست تا خدا اینها چه خواهد و مسلماً تا اول اینکه
ظلم از مملکت کنده نشود امید هیچ ترقی در هیچ امر برای هیچ کس نیست بگذریم و بگذاریم
غرض این بود که عظما و علما و عقلا از عرایض و جسارات این بنده نرنجند و مقالات

و این مطالب [illegible] و [illegible] و [illegible] رسالتی
و [illegible] از دولت [illegible] شوم

مندرجه

مندرجه این اوراق را بمیزان عقل و انصاف بسنجند من شخص خاصی را مورد ملامت
و عتاب نساخته و تقصیر را بگردن احدی مخصوصاً نداخته‌ام بلکه مجال نشده که آنچه رای
جنین مقصود خود راست استیفا نمایم و امیدوارم که اشخاص با تقوی و دولتخواه و دوست
اسلام و پرست بانیان و تیره مواعظ و نصایح نویسند و آنچه بنظرشان از مصالح حفظ ملت
و ترقی اسلام بیاید نشر دهند و کلمات غیرت انگیز و خطب مهیجه آمیز بکنند و از
این زیاده تغافل ننمایند و چند روزنامه ملیه که اهل کسی را با تنبیه و تحریک است بمنافع
عمومیه اسلامیه آگاه و مطالعه کنند و یکدیگر را ترغیب کنند و از ترقیات ملل و خیالات
دول با خبر باشند و با عموم اسلامیان مملکته هم [illegible] درد در قید هراس اسلام باشند
ای علمای دین شریف اسلام و ای مروجان شریعت حضرت خیر الانام ای معادن توحید و معرفت
ای ینابیع شرف و کرامت ای آنهائیکه مداد شما بهتر است از دماء شهداء و درجه شما افضل از درجه آنها که
بودند در بنی اسرائیل از انبیا ای خلفای رسول خاتم ای آباء ایتام نبی اکرم مگر شما خلف آنها نیستید
که از برکت اقلام ایشان ارقام کفر محو گردید و از آثار لسان ایشان بساط شیطان در نوردید و نور
علوم ایشان ظلمات شرک را زایل نمود و حکم قلوب ایشان شرق و غرب را به نمودند در کتب شما است
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا فرمایش نبی شما است الاسلام یعلو
ولا یعلی علیه نه شما بدل کسانیکه با فقر و فاقه در ساختند و غلغله اشهد ان محمداً
رسول الله در اقطار ارض انداختند آیا شما مصداق عالم خیر من سبعین الف عابد نیستید
کو آنها که جان و مال را در راه دین فدا نگذاشتند و کو آنها که جاه و عزت و ر با ستر ادر ترویج
شریعت نهاده اشتند ای چراغهای هدایت ای شموع راه سعادت ای برگزیدگان رب العزة ای [illegible] امت

چرا در بستر استراحت غنوده اید چرا بوادی غفلت رو نموده اید کو غیرة اسلامیة شما کو رقابت ملیه
شما کشیشان نصاری در اواسط بلاد شما منبر دعوت میگذارند و رهبانان مسیحیان شما را جاهل و غافل
می شمارند دفاتر در رد اسلام میپردازند و تدلیس ابلیسی بنای عوام اسلام می اندازند و اسلام را مجب
دی عالم و بی نام محسوب میدارند و علماء ما را بیخبر و عوام نامی نمیکنند و دین اکمل ما را سست
میگویند و ما را وحشی مذکور میکنند و قسیسان خود را دین پرور و بد اجابت کنند و در راه دین
خود می بینند و هزاران هزار در اقطار ارض مشغول دعوة و رواج دین مسیحی استند و دین مسیح را
در امریکا و افریقا و استرالیا و اقصی شرق پهن کرده و می کنند و تا روحانی را بنگر ار از بوته
امتحان علم و تقوی در نیارند امری از امور دینیه باو وا نمیگذارند انتظام در روحانیون دارند
رئیس و مرؤس معلوم هست و هر کس بدرجه که دارد با مور متعلقه فوق آن درجه حکمی نیست دخل
کند رتبه و نشان و شغل و عمل هر یک مقرر هست روحانیان بجهت انتظام و قیام رتبه دولت شان
جان میدهند و هر آنچه بجنب یک نفر روحانی که مشغول دعوة و اخلال در دین دیگران است
باکمال جسارت اگر صدمه باو شان وارد شود یک مملکت را بپا می کنند و ممالک را بخون رنگین
می بندد و کشیشان با کمال میل و جرئت جان در راه دین خود می بازند علاوه آن رونق که و جاه که
خود دارند کلیساها باکمال رونق در ممالک دیگران برپا میکنند و بجهت حفظ یک نفر از هم مذهبان
خود الیسادگیها میکنند اما ما بیچارگان را درجه و امتیاز در میان علما اصلا نیست و رئیس و مرؤس معلوم
نیست که چیست هر عوام که لباس علمی پوشد و در جمع مال دنیا و تخریب دین کوشد و نام خود را حجة الاسلام
نهد و تکیه بر مسند حضرت رسول اکرم دهد ابدا ابجدی نیست و درجه معلوم نیست و امتیاز در کار نیست
امر و نهی بنهایت رسیده و امور دینی لغو و لغو گشته تا اهالی مرغوب و اهالی محزون و منکوب که گوی دیگر

نفع

نفع شخص خود سامی و برپا شده کل خود در اسلام دائمی مساجد ما خراب و منابر جای ناهل با آب و تاب
اسلامیان در داخل ذلیل و در خارج ذلیل و مباحث علمیه متروک و قیل امراء را با علما قلب منکسر و علماء
حقیقیه از امراء متنفر گوش عوام ما وعظ و نصیحت نشنود و احکام الهیه در محافل ذکر نشود و مدارس
عالیه خانات خالیه گردیده و طلاب علم هر جا بقا شوق آشی حبیبه احکام قرآن متروک و مندرس
و احادیث نبویه مهتوک و منطمس حلال و حرام از میان خاص و عام برخواسته و حدود و احکام کتاب تمام
دیر است از شرع و دین اغلب مسلمین بیخبر و از زهد و تقوی اکثر متقلبین بی اثر اسلام جز نام هیچ
ندارد و ایتام حضرت خیر الانام در دست ظلام نفس نیارد بیمارکان امت محروم نعمت و عریانان پناه
بممالک کافران برند و فقراء از خوان اغنیاء لقمه احسان نخورند اغنیاء در احتکار و فقرا از جفا بیزار
اساس دستگیری مضطرین برافتاده و ترحم بر حال عاجزین رو بانهدام نهاد چرا اگر وعظ و نصایح نمی شنید
و دامن همت برای دعوة بکمر نمیزنید مگر احکام الهیه تنها همان طهارة هست و صلوة ایشان ناقص و باطل
و یا واجبات منحصر بصیام است و زکوة ایشان متروک و عاطل چرا اجتماعی نمیکنید چیزان امتیاز که اشتباه
نا اهلان را منع نمائید و چرا هم حال غافل نشوید رئیس و مرؤس ازهم ممتاز دارید چرا از نا اهلان
پرهیز نکنید و چرا بی تمیزان را تمیز نمیدهید چرا پشت بهم داده برواج شرع نمیپردازید چرا احکام
خدا را برای عوام واضح نسازید که جمعه و جماعت شما کو وعظ و نصیحت شما چرا اتفاق از همدیگر
دور چرا دین پروران معزول و مهجور چرا فواید علوم و مدارس و احسان نمونمائید چرا ثمرات اتفاق
و جهاد و دفاع واضح نمائید از چه علم تدبیر منزل و سیاست مدن و تحسین اخلاق که حقوه علاقه
در این اکثر شما معلوم گردانید عوام را با آن تربیت نکنید چرا علم دین ما را دیگران عمل کنند و با
تفوق جویند چرا نظم و جهاد مقرر در شرع ما با اغلبه پویند و ما را احمق و بیعقل گویند چرا

چرا دولت و ملت از هم جدا است چرا مصالح سلطنت کفنی بشما ناروا است چرا با کمال رفق
و مهربانی و نمایندهٔ دو دولتخواهی مداخله در مراتب حفظ دولت نکنید چرا خود را جزء
دولت اسلامیه نشمارید چرا کتب برای جهات ترقیات و طرق سیاسات و حفظ طرق
این جهات منتشر نمائید چرا با دلیل و برهان خیرخواهی خود را با علیحضرت سلطان ظل‌الله
کشف نمائید چرا استیصال رعایا که امیدگاه همه اهل دولت و ملت است در معرض عدل
اظهار نفرت نمائید چرا ظلمی که بر عتبهٔ دولت می‌شود با عرض به دولت رفع نمائید چه شود
که ترویج تعلم قانون جهاد در امت کنید چه شود اگر بیکاران را از تکدی و تعدی
قدغن کرده بعلم و صنعت وادارید بلکه چرا خود لباس عسکری گاهی بپوشید و در مشق
نظام جنگ بکوشید تا دیگران رغبت نمایند چرا در ترویج ملبوسات خودتان و منع متاع
دیگران سعی نفرمائید مگر افضل از سلمان و ابی ذر و اشرف از عمار یاسر و مالک اشتر
توانید شد مگر حیدر کرار و خواص اصحاب آن بزرگوار اسلحهٔ حرب نپوشیدند و با
در میدان جهاد جست و خیز ننمودند چرا تدبیری نکنید که آنها که استعداد تعلم علوم
فقه و اصول ندارند رو بطرف کسب و صنعت گذارند و آنها که استعداد دارند تا شصت
سال عمر را بیهوده نگذارند چرا قبل از سی سال عالم و معلم و هادی و مروج نگردند و بکار
شرعی مشغول نشوند چرا جمع نشوید بدست دولت اساس ظلم را برچینید و موقوفات
فقرا و مدارس را از شکم خورندگان در آرید مگو شیء دولت موافقت نمیکند و بجز ما
کوشش نمیدهد بلی با اهمال نمی‌شود یکی کاغذی و سندی بمیرزا میدهد دیگری لفیهٔ آن
بلکه در تکفیر ناسخ و منسوخ فرا دهند اگر همه حقانیان با حقیقت و رغبت و موافقت و رفق

و مدارا

و مدارا متفقا دلسوزی خود را بدولت و ملت اسلامیه ظاهر سازند و با دلیل و برهان ثابت کنند
بدولت که دولت مظلوم و ضعیف شده و رعیت ملت بافتاده و اثبات کنند که قوه و شوکت دول اسلام
اسلام البته بهمت کثرت و انتظام و تعلیم و قوام و اسلحهٔ عساکر اسلامیه و جمع اسباب و اسلحهٔ
جنگ و استحکام قلاع و حصون و بندرات و کشتیهای جنگی و غیر جنگی در بحر و وجود کارخانجات
اسلحه و توپ و تفنگ و قورخانه سازی و آن موقوف است بوجود علوم و ترقیات جوانان مملکت
و آن موقوف است بتوالد ثروت رعایا و اهل مملکت و آن موقوف است بمواسات و عدالت و انکه
کثرت تعدیات رعیت را پریشان ساخته و عساکر را از پا انداخته و دولت را بنهایت ضعف رسانیده بسبب
کمال دلسوزی و غیرت تعدیات واقعه در ممالک را بعرض دولت رسانند و خود هم در تاسیس مدارس و ایجاد
و صنایع و کارخانجات با اهل ملت اقدام کنند و قولاً و فعلاً پیش افتند و اهل دین را بجوش آرند
خداوند تبارک و تعالی با ایرانیان هم بتنبهی که در دولت عثمانی و ترکان پیدا شد کرامت فرماید بالاجماله
مثل حکومت جنگ افغان غیرت رحمت فرماید بعد از جنگ روس و عثمانی خصوصا بعد از جلوس سلطان
اعظم سلطان عبدالحمید خان ثانی حیوة تازه بآن دولت علیه بخشیده همه دولت و ملت بیدار شده و از جانب
اجانب و اقتضای عصر با خبر گردیده قانون عدل و انتظام را رواج تام داده اند و ریشهٔ خبیثهٔ رشوه
و ظلم را کنده و کسالت و تنبلی را دور افکنده اند چنانچه در وقت جلوس اعلیحضرت سلطان دو هزار و ششصد
و هشتاد و هفت مدرسه در ممالک موجود داشتند آن هم بی انتظام در عصر این سلطان اعظم تا حال
چهارده هزار و نهصد و ده مدرسهٔ جدیده دیگر احداث نموده اند و سابقها را هم مرتب کرده و نسق
داشته اند فعلاً [illegible] هزار و ششصد مدرسه دایر برای اطفال ایتام و جوانان ملت دارند و دائماً
هم برپا میکنند و کارخانهٔ توپ ریزی در اسلامبول اقامه نموده تا حال سه هزار توپ جدید اعلی

مخفی نماند [illegible]

بهتر از اتواب اروپا ریخته و میریزند و کارخانجات صنایع و مصنوعات احداث کرده و میکنند و در نفیها
دایر نموده و منابع را بند و خط شمندفر بتمام ولایات کشیده و می کشند و عساکر مشق کرده حاضر را
نزدیک به ده ملیان رسانیده اند و همه امورات از این و علماء و وعاظ و دعاة اسلامیه بممالک
افریقا و [illegible] غرب فرستاده جماعت کثیره با سلام داخل کرده و امراء اسلامیه مستقل افریقا را
تابع دولت علیه ساخته و می سازند و هیئت در مقدمات ترقیات اسلام و شوکت اسلامیه میکوشند
و اسلامیان کره ارض را باتحاد و بیداری دلالت میکنند و نسبت برعایای ایرانیه نهایت مراعات و موالات
ظاهر می سازند امیر بیدار دل افغان در اندک زمان ترقیات فوق العاده نموده و می نماید ما ایرانیان
هنوز ایکی در اجراء اغراض شخصیه هر قوی هر ضعیف را پامال می کنیم و تیشه بر ریشه خود میزنیم
و اهل ملت خود را ذلیل اعداء و اجانب می سازیم و زارعان را که حیوة هر ملت و دولت با یشان بسته است
از پا می افکنیم و ریشه نان خود را از زمین می کنیم ای امراء و دولتمداران و اعیان مملکت ای رجال دوره
سلطنت شما سلاله کیانیان و ساسانیان نیستید و نه شما ذریه اسفندیار و رستم دستان آیا شما مگر
همان ایرانیان نیستند که ملوک هند و چین و سلاطین بزرگ روی زمین باج گذار شما بودند و کل
اطراف جهان با آستان شما جبین می سودند آیا ایرانیان نبودند که اگر در خواب مخالفت و خیانت دولت
میدیدند خود را می کشتند و بجای یک نفر رعیت بلاد و دول عظیمه می خکیدند و برای ظلم یک کاسه شیر
از یک نفر فقیر سردار ایرانی شکم میدریدند و یک خشت افتاده در تمامی ممالک از خرابی نمی دیدند مگر
شما اسلامیان نیستید که منبع علوم جهانبانی شدید و از برکت عدل روی زمین را پیمودید مگر شما اتباع
پیغمبر خاتم نیستید که اساس عدل و مواسات در عالم گذاشت و بنیاد نفاق و وحشیت را برانداخت
مگر از انتقام خالق داور و گرفتاری روز محشر و شرمندگی در حضور پیغمبر بالکلیه غفلت کرده اید

[illegible]

یا انقراض

یا انقراض دودمان ظالمان را ندیده اید بخدا شما سبب ضعف دولت و پریشانی ملت شده اید و باعث
ننگ اسلامیان گردیده اید آیا هیچ رحم باین بیچارگان عریان که بروسیه و گیلان کرده اند نمیکنید
یا هیچ فکر و خیال این اغتشاش و اختلال در بال نمی آورید آیا هیچ صدق و صفا و نمک شناسی
و وفا در شما نمانده که از برکت مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه باعلی درجات عروج میکنید
و با کمال آسودگی و استراحت جیره و انعام و وظیفه می برید و صاحب منصب و لقب و جاه و جلال و مال
و منال می شوید و مالک امور رعایا و فقرا میگردید آن وقت خیانت بچنین شاهنشاه عادل
و ترقی خواه می نمائید یا شما استیصال رعایا و فقرا را خیانت نمیدانید و لکن شما بگوئید چه انصاف است
که شما طلا و نقره ظروف سازید و گردنها بدفینه اندازید رعیت منقرض و دولت مقروض شود
هزاران نفوس در تلف و شما افزائی برای خلف املاک رای دیده و خون بیچارگان خورده
هنوز وقت نیست که سیر شوید و بحال ملت و دولت رقتی کنید بچه قانون وارث اموات شده اید
بچه طریق مالک حیوة آیا شما حکام در هر مملکت بقدر مالیات و گمرک دولت خورده و بقدر دیگر
برای اطراف راضی هستید چرا همه خانمان عزیزان شما است چرا همه ظالمان مأمور شما
چرا در هر مملکت اقویا را قوة دهید چرا در هر جا اشرار را بد بخشید چرا مقرب انگلیس است
که راه دخل شما و نهب چرا عزیز انگلیس است که زنجیر بگردن بی نفقه [illegible] نهند چرا عساکر ایران را عمله
کرده اید بلی در این ایام که اعلیحضرت ظل الله تشریف بفرنگستان برده اند گویا مقرر بوده
که در هر بلد پانصد نفر لشکری اقامت کنند اینها هم در بیرون شهر خیمه زده اند حارس ممالک اسلام
اعنی سربازان بی خانمان اینجا و قسمت شده اند در عوض جیره و مواجب نفقه آنها که دزدی
و شرارة نتوانند مشغول عملگی شده اند حتی عمله را در شهر از زن کرده اند و بیچارگان میگویند ما را

تنها برای

صاحب منصبان رخصت علیکی داده اند که اصلاً جیره و مواجب نخواهیم و روزی هر نفر علاوه
دویست دینار بصاحب منصب دهیم و نصف دیگر مشغول دزدی در اطراف و شرارة در بازار
چون دخل آنها بیشتر است با صاحب منصب شریک هستند اینها گذشته یک دخل جدید در
مملکت برای اهل دیوان و حاکم پیدا شده این دخل واقعاً بالکلیه استیصال و سبب از گرسنگی
مردن بسیاری از فقرا و بیدست و پایان بلد است این سابقاً نبود محققاً در بیست هزار تومان
بلکه بیشتر از مردم میبرند در اینجا مرددم که آیا بنویسیم شاید معالجه و رفع شود یا ترک کنیم از بیم
اینکه میترسم بعضی جاها حکام و اهل دیوان اینرا ملتفت نباشند و می شود این نوشته را دیده
در عوض رفع ملتفت شده همه اینرا قانون کنند و در همه ممالک جاری شود و بعضی اهل ولایت
سبب این شده اند خداوند عالم بزودی چنین اشخاص را منقرض کرداند من می نویسم بامید
علاج اگر کسی اینرا اخراج قرار دهد خداوند عالم بمرض صعبی مثل جذام و برص از میان مردم اخراج کند
و آن اینکه هر چه لوازم شهر است که باید از دهات و خارج بشهر بیاید اما غله که حالا
در شهر نمی شود باید از خارج بیاید یکی از پیشکاران حکومة مثلاً شاید ده هزار تومانی بحکومت
دهد که امر غله و نانوا در بلد با او باشد مثلاً در سابق خلایق از اطراف دهات اینقدر
آرد می آوردند که از کثرة می شد در روز سه روز آرد و برنج مثلاً بارها در میدان می افتاد خریدار
نبود بقدریکه راه عبور بسته می شد و نانواها انبارها میکردند و علاوه هر چه از دهات انبارها خریده
آرد کرده در شهر برای زمستان و غیره زیاده از قدر کفایت انبارها میکردند حتی هر متقابل کفایت
این شهر بلاد دیگر از اینجا حمل می شد خروارها چه ارزان [illegible] آرد ابتیاع خریدار نداشت
سال گذشته که غله کم بود خلایق در اضطراب و نصف ولایات جلاء وطن کردند و کثیری از گرسنگی
مردند همه سبب این دخل چند نفر از حکومت و اطراف او بود بهتر آنکه وقعه را ننویسم و بنده اسلام

ای امراء

~~[illegible]~~ ای امراء با غیرت اسلام میدانید که اینقدر علاج از
شما بروسیه و قفقاز رفته که غله هم ارزان شده انجام باز جهت معاش دست
می آورند ای اغنیاء و محتکرین اسلام که همه همت بجمع مال از حلال و حرام گذاشته
و حکم خدای را پس پشت انداخته اید آیا از مرگ فراموش کرده اید یا ثمره مال را
ندانسته اید کو دستگیری شما بر فقرا و ضعفا و کو مدارس شما بر یتیمان آخر تابع دین نبی
مختار و سالک مسلک حیدر کرار اید چه شود از شما هم اعانتی بمسلمانان باشد از امریکا
اعانه جمع کرده بقحط زدگان هندوستان میفرستند شما ما یحتاج مردم را حبس می کنید تا بقیمت
گران بفروشید دیگر در فقرا چه مانده که از دستشان بگیرید بترسید از محشر و بازخواست
خالق داور سالهاست که از اغنیاء و متمولان اقدامی بخیر بزرگ دیده نمی شود کو در شما
تاسیس مدارس و جعل موقوفات و اصلاح راهها و استخراج قنوات و احداث منازل
و رباطات با آثار سلف گذر کنید و بقبور گذشتگان نظر افکنید و کتاب خدا تعالی بخوانید
و فرمان اقدس او را بدانید تا کی غفلت و تا کی جهالت چرا کفار ما را خوار گیرند و هم اعمال
ما را خلاف دین ما نگرند این ضعیف در این اوراق نهایة جسارت بکار برده بحد اقتضای
غیرت دین و ملت و محبت قومیة واداشته و بزیاده از این دسترس نداشت و اگر
گوش شنوا و دل دانا باشد همین مقدار کافی است ولکن حیف هزار حیف و افسوس
صد هزار افسوس که از صورة حال و آثار اعمال چنان می بینم که کسی اعتنائی بدین مقالات
نیست بلکه کثیری را آن قدر هوا و هوس کور و کر ساخته که توجه باین عرایض را لغو
انگارند و اینکلمات را ابلهانه شمارند و اگر کسی را اقبال مطالعه باشد رجوع بنام نخواهد نمود

واگر کسی جوع نماید استهزاء خواهد نمود و اگر کسی استهزاء ننماید یک آه کشیده خواهد گفت
راست گفته و دیگر رجوعی نخواهد داشت و تغییری بوضع خود نخواهد داد و کثیری خواهد
گفت بلی چنین است و لکن بمن چه با تو چه ای مرد احمق و بعضی خواهد گفت بلی و لکن با اینها
نمی شود من ترک ظلم یا تنبیه کردم مردم که ترک نخواهند نمود و بعضی بوزیر نفسانی هم تقصیر از را
بر علما وارد خواهند کرد و بعضی بملاحظه خواهد گفت تقصیر از آنها هم از دولت هست و بعضی خواهد
گفت در ایران اینجور فهایم ندارد و این مطالب صورت نمیگیرد و بعضی از عالم صورتان از ذکر معایب
این جماعت اظهار عداوت خواهد کرد بلکه بعضی تعدی کرده خواهد گفت که این احمق سلسله علما را
رسوا کرده و لکن نمی فهمد که هزار یک آنچه مردم میگویند و میدانند نوشته نشده و بیچارگان همه
گمان دارند که مستور هست و بعضی خواهد گفت که علاج نیست لابدیم برای معیشت چنین کنیم مردم
نمی دهند کدام نمی کنند که حقی بر مردم ندارد و اگر حق دارند نمی دهند بسبب حیله حرام نمی شود و بعضی
از اهل دیوان آنچه نوشته شده در حق ایشان انکار خواهند نمود و بعضی راه عداوت خواهند پیمود
و بعضی عذر خواهند آورد که رعایای ایران مستحق همین هستند که ما می کنیم و خود را صاحب حق و مالک
رقاب خواهند شمرد و هیچ فکر نخواهد کرد که چرا مردم مستحق شده اند بلی از اینجهت که عمر خود را صرف کرده
باز حقوق و قناعت اسباب عیش شما را فراهم می کنند بعضی میگویند مستحق اند از جهت اینکه اگر بتوانند مخالفت
میکنند ای بی انصاف اینها دلها که تو خون کرده محض اینکه اگر بتوانند متحمل ظلم تو نمی شوند مستوجب
این عقوبتها شده اند بعضی میگویند اینها خر و بیفهم و حیوانند مستحق هستند ای بی انصاف سبب بی فهمی
هم تو شده مجال داده که تحصیل فهم کنند یا نه که از تحصیل فهم افتاده بعضی خواهند گفت دیگر کار
از اینها گذشته امید صورت در ما نیست بعضی خواهند گفت کوشش کننده نیست بعضی که بی جهت

بجهة

بجهت عیش و فراغت و بردن مواجب دولت آسوده هرزه جمع هست و لکن منصب و امر دلخواه در دست
ندارد و خود را اعقل روزگار پندارد می گوید بلی کار در دست نااهل هست اگر من بودم ایرانرا
گلستان میکردم و لکن غرضش جز نفع شخصی نیست چنانکه جزئی کاری بدستش افتاد هزار
درجه اشد از دیگران است مختصر آنچه من از هیئت اجتماعیه می بینم بغیر از خوار هرزه نیستند
اگر با بنیاد تیره سلوک شود بار بمنزل نخواهد رسید درجه پائین که مستأصل شده پامال
و جلاء کردند درجه از آن بالاتر بجای آن خواهد نشست و درجه بالاتر از آن بدرجه او
و همکذا تا اینکه نازپروردگان باید در بیابانها زراعت کنند هر روز بیکاران و مفتخواران
در زیاده و کارکنان و نفع دهندگان در استیصال بنا کاهی نکری آنچه منافع در می آید بمخارج
کل کفایت نمی کند گرانی و تنگ دستی مردم را میگیرد چنانچه می بینیم و نقود از ممالکت عام و صنعت
بر افتاده و تجارت بخسارت کشیده و خلق از وطن رمیده کاش سرشماری بود تا معلوم می شد
سالی چه قدر رعایا و مکاسب در نقصان است و هر سال چند خانه ویران و چه قدر پریشان
در ممالک خارجه سرگردان ای برادران دوست آنکسی است که امراض را با غراض نهفته نماید
و خیرخواه آنکسی است که عیوب را در عیوب نگفته نگذارد خوش آمد گوئی جاهل را مغرور کند
و مدح بیجا جوانان را از معالجه خود دور هر کسی را ریاستی و ثروتی هست جمعی پرستان اهل طمع
و بیکاران مهلک بدور شان جمع شده زشت را هم زیبا نمایند و امراض خلاف را در نظرش حق
بجلوه دهند و عواقب امور را از نظرش مخفی دارند و منافع حاضره را با و بنمایند بلکه اسباب
مستی و غفلت و غرورش را می چینند و او را وسیله وصول باغراض شخصیه خود کنند و هر حرکت
ندموم و امور ضاره را در خارج که خود کرده اند باسم او جلوه دهند و اهل خرد کمال اباد

راه ندهند و اگر جوان صاحب غرور بی تجربه حاکم و امیر گردد جهالت آن را برای خود
غنیمت دانند و او را بالعیش و عشرت و مستی و غفلت وا دارند و هرگز او را لایق بحث و ایراد
و محل نقص و عیب بنظر ش نمیدهند که گویا از مادر معصوم زاده و از شکم عقل عقلا به بیرون آمده
و اعلم حکمای جهان بخاک قدم نهاده هم ظلمهای او عین عدالت است و هم مقالات او عین خوش حکمت
و هم غفلت و جهالت او لایق شان عظمت مالک رقاب امم است و اشجع شجعان عالم اگر عزم باستیصال
دودمان فرماید هم مؤید و محرک اگر قصد قتل نفسی بکند همی نماید هم مصدق و مشوق هرگز دلالت بخیر
و حق ننمایند و اصلا اظهار نقصی در رفتار او روا ندارند اگر کسی شکایت از ظلم او کرده باشد سعایت
نمایند و با نواقص آن بیچاره حمایت تا آن جاهل مغرور را غرور افزاید و احدی جرئت بنطق ننماید بلکه
بخدا قسم روز شب تقرب جسته بنشان دادن طرق ظلم و استیصال بیچارگان تا دخل اعظم برای
آن نادان و جزئی شیرینی بکام ایشان و هر جاهی کوی ممتد بینی را باو عده و بخرج دهند تا از خود
دور و از اجرای یک کلمه حرف حق مهجور گردد آن جاهل غریق هوا زمام نفسش در دست ایشان با کام
خود را مالک اموال بی انتها بیند و آن را از برکت سعایت ایشان داند و در ذیل آن کلمه انقراض دولت
و استیصال ملت نخواند پس بخلاع فاخره و القاب قاهره و انعامات ظاهره و احترامات باهره
ایشان را حریص تر بتخریب ممالک و تسبیب مهالک نماید و از کلمات ایشان دخل خود را می افزاید بنا کام
اختیار امور جمهور رشته حیوة چند کرور نفوس از غنی و فقیر و صغیر و کبیر و عالم و جاهل و دنی
و فاضل در دست چند نفر که جز هوای نفس نخوانده و در عمر عملی بجز میل دل اجرا نکرده اند
مخالف دین و شریعت و ملک و دولت و ملت و عقبی اسیر هوای دل ایشان خون بیچارگان را بساغر مستی
بسر کشند و دل ضعیفان را در سیخ حرص هوا با آتش نهند و یک مملکت بخوشی جرعه بر باد دهند

غرض

غرض از این جمله آنکه این ضعیف در این اوراق اگرچه از گفتنیها قلیلی از کثیر نگفته و مثل
عموم اهل زمان بسیاری از واقع حالات را از خوف تقیه و تطویل نفسه مع ذلک مسلکی
سلوک کرده در میان جماعتی که بنای افعال و اقوال ایشان همه بر صورت خالی از معنی و عموما
بنای ایشان بر مدح و ذم بیجا حق گوئی متروک و حقیقت جو مهتوک ظواهر بر خلاف بواطن
و همه در حصن نفاق آمن بحدیکه همه مدار حیوة و معاش ایشان بر ترک حقایق دانسته احدی را نفی
نیست و هم از خرابی حالات نه ندو یا قدمی بر خلاف حق و عدل کنند بلکه کتب و مسطورات
که غرض از مسطورات آنها بقای ابد الدهر و اطلاع آینده گان بر وقایع این عمر است همه
محض تخیلات و مدایح لاطائلات را حاوی گردیده حیف نیست جمعی از عقلا هم بنا
بر کتمان حق و واقع گذاشته و کلمات خود را از الفاظ بی معنی انباشته کنند این ضعیف
این جسارت کرده از ناظران التماس میکند که مبادرت بطعن و تکذیب و عداوت
نفرمایند تأمل صادق فرموده اگر حق یافتند لا محاله اگر بمعالجه و رفع نواقص نپرداختند
اظهار عداوت و تبعید هم ننمایند و بلکه هر کس را دست رس هست بدین منوال حیا کنند
نمایند و از این مقوله حکایت شاید بتدریج اظهار حق رواج یابد و مرض مزمن ملت مرض
و جهالت متوجه غرض کردند و شاید گفت و شنود و امضا ورد و سبب شود جماعتی
اهل غیرت و بطریق بصیرت کرده باصلاح نواقص پردازند و خود را شبیه بطوایف بیدار
شده اهل عالم کنند و مناط اعتبار محض مال و جاه و ریاست اشرار نباشد و اقتدار بیدار
و جد و وقاحت و نقش و نگار برافتد اهل هنر و کمال را قدر بیدا شود و در هر محل بکار شود
و اهل جهل و شرارت و اهمال و بطالت بنقص خود برخورند و در هر جا انتشار یابد مستان

اشیار و خفتگان بیدار گردند کاش هر کس را فراغتی شد رجوع کند بتواریخ سلف و سیر خلف
و اطلاع یابد از جغرافیای کرهٔ زمین و تامل نماید که سلف ما چطور بوده اند و انتشار
علوم و صنایع و قوة و قدرت طوایف در هر عصر چگونه بوده و قواعد عدل و مدنیت و نظامات
ریاست و سلطنت و تربیت اهالی و تعمیر مملکت و حفظ ناموس قومیت و شریعت در میان هر ملت بچه
اندازه و علم و حکمت در روی زمین از کجا بکجا سیر و سیاحت نموده و هر طایفهٔ قوی با چه ضعیف شده
و هر جماعت ضعیف با چه قوی گردیده و سبب انقراض بعضی دول و اضمحلال بعضی ملل چه بوده
و وحشیان عالم با چه درکال بر همهٔ بنی آدم تقدم جسته اند و حقایق مذهب خود را با دیگران
بسنجد و مساعی اقوام را در تقویت دین و مذهب و زبان و هم وطنان بداند و از حالات حالیه عالمیان
مطلع شود و حال حاضر هر جماعت را نسبت بسابق مقایسه نماید و از درجه خیالات اجانب
و غلبه اطراف و جوانب مخبر شود و بنظر انصاف بنگرد که ما کدام اسم را بکدام اشیئی هم نهاده ایم
و حقایق امور را تا بچه درجه بی مغز نموده ایم و دیگران چگونه امور پست خود را تنقیح
کرده و لب و قشر هر مطلب را توضیح نموده اند و هم از تواریخ و روزنامجات حالیه بنگریم که علوم
و معارف و عدل و انتظام و رفاهیت در امور انام بچه مرتبه اوج گرفته آن وقت ملتفت خواهیم
شد که فی الحقیقه بزرگان و اعیان ما که با ایشان غبطه و خود بخود می بالند فی الحقیقه محبوس مطمورهٔ
تنگ و تاریک و مقید بهزار گونه سلسله و زنجیر و گرفتار چنگال پلنگ و شیر هستند اما فقرا
و رعایا در عالم وجود بود و نبود آنها بقدر حشرات و جعل و مگس محسوب نیست با تامل صادق
ولکن از جهت عدم التفات و توجه و ترک بیداری و تنبه بهتر است زیرا هر گاه شخصی [illegible]
و از جهات مطلب مطلع شود و حال بهمین منوال ببیند و سلوک بهمین و تیره پیش آید

باید

باید آنکس را که غیرت اسلام هست و اعتقاد تام بشریعت حضرت خیر الانام دارد از حسرت
و حیرت قلبش آب شود و بنیاد عمرش خراب گردد چگونه مرد دیندار اینرا می تواند ببیند
که یک ارمنی خبیث در قزوین زن مسلمه را ببرد و جمعی اهل غیرت محض اینکه ممانعت کنند
و زن را از خانه او بیرون آرند و باو چیزی از خوف دیوان نگفتند مع ذلک سی هزار
تومان تمام اهل شهر صغیر و کبیر و غنی و فقیر با خبر و بیخبر غرامت احترام الحاق ارمنی بدهند
و یا اینکه کدام مسلمانی تواند بشنود و دلش آب نشود که یکده در طارم محض اینکه فریب
خورده مالک و صاحب آن هستند از شدت جور نواب و ضباط دیوان یک نفر ارمنی مزور
کذاب پنبه فروش که در طارمات خریدار پنبه است باو ملتجی شوند که تو بیا سرپرستی کن
و در حکومت از جانب ما رفع ظلم کن آن مزور بگوید شما کاغذی نوشته بمن دهید که ما رعیت
فلان ارمنی هستیم من آن را در حکومت سند کرده رفع ظلم از شما نمایم محض احسان و از شما
چیزی نمیخواهم بیچارگان فریب خورده چنین کاغذی بدست او بدهند و حال آنکه یک
زبان باو نفوذ حضرات آل ایندو مملکت آن قریه کرده هزار قسم ظلم و اهانت بآن بیچارگان
کند و مالیات دیوان را بالمضاعف از ایشان گرفته بدیوان اعتنا نکرده نایب طارم
با کمال تملق بمنزل او رفته که عمل مالیات بپردازد او محض اینکه شرارت و تملق کند فریاد
کند که باطاق من بقصد اهانت آمد و قلمدان من و زمین بود و بدست گرفت و بانی
سبب بطلب بطهران رفته حکم از دیوان باحضار آن نایب بیچاره صادر شود و چند نفر
از بزرگان زنجان که یکی سرتیپ اول و دیگری وزیر ولایت است تنها در طهران محبس
نظر باشند و آن حکم تعقل آن نایب شود با وسایط و تملقات او را از حبس خلاص کرده

باشند آن مزور هم

آن مزور کذاب و در حکومت جان ده هزار تومان از ملاکین اطراف آن قریه و بزرگان
که سرتیپ و وزیر و ملک التجار مملکت باشند پول احترام اطاف گرفته به بیگانه خود و نوکران
آن ارمنی در مجالس میکنند احترام بزرگانه کنند و در ملاقات به بیچاره مسلمانان فحش میدهند و به
واحدی را از علما و غیرهم قدرت نطق نباشد زیرا خود و البته کارها و دودمان را در معرض فنا
می بینند سست دینان اجامر از مسلمانان نوکر اینطور ارامنه و فرنگی و روی شده بر سایر مسلمانان
بلاها می آورند واحدی را قدرة نطق نیست ای برادران اسلامی بیدار شوید دشمن خود را
دوست حساب نکنید و دوست خود را دشمن ندانید دوست انکس است که از ذلت و تنزل شما
دلتنگ میگردد و عیوبات امور شما را بیان میکند و رخنه های امور را نشان میدهد و راه ورود
صدمات را کشف میکند و از انکسار شما آه و فریاد میکند و شما را با تاکید تکرار متنبه میخواهد دشمنان
شما را که بلباس دوستی در آمده و دامها برای صید شما گذاشته اند بشما شناسانده و شما را از وخامت
عواقب تحذیر میکند و تکلیف ترک منافع جزئیه که متضمن مضار کلیه است می نماید و نفع و ضرر شما را
تمیز میگرداند و میخواهد امور شما در دست اهل باشد و میگوید کارها را بکاردیده بسپارید
و امور را بچیانه و شوخی ننمائید و غرض نفع شخصی که شیطان در اذهان فرنگ ساخته طرح کنید
و بدانید که طلب منافع شخصیه منافع نوعیه و شخصیه را از دست شما میگیرد و اهل ملت خود را
اعضا و اجزاء خود بدانید و اصلاح هر یک را اصلاح خود بدانید و قطع هر یک را نقص
خود بشمارید و مغرور بمدح بیجا و بی اصل نشوید و از ذم با حقیقت دلتنگ نشوید و انصاف
و تامل را ترک نکنید و مبادرة برد مطلبی که مانوس نیستید ننمائید و تا حقیقت و دلیل
و علت و سبب مطلبی را نرسید نکنید اعتراض ننمائید و بهوای نفس تکلم نکنید و غیرة دینی

وملت

می اندازند عقل و ثروت و عزت و ملک و رعیت و سلطنت بلکه دین اهل حا ... را مجد و خود
می سازند اگر نرد محبت می بازند بغلبه خود می نازند و اگر بجنگ می پردازند هم بغلبه ... را
می تازند با صلح میبرند با جنگ میبرند متاع می آرند میبرند متاع میبریم میبرند می آیند میبرند میروند میبرند
در مالکی غالبند در ملوک غالبند مهمانند غالبند مهمانیم غالبند ظالمند غالبند مظلومند غالبند از هر بدتر
عقول بزرگان را میدزدند و بر ریش ایشان میخندند فریادی کشم باز فریادی کشم بارها گفته ام و بار دگر
میگویم ای امراء و علماء اتحاد اتحاد ای اسلامیان اتحاد اتحاد عدل عدل مواساة مواساة غیرت غیرت
ای امراء خیال غلط کرده اید که علماء با خیال ترقی و انتظام شما موافق نیستند کدام عالم و کدام
دیندار است که ترقی دولت و نظم مملکت و قوة و شوکت سلطنت اسلام را طالب نباشد از شما جز
ظلم و اهمال و تخریب و ابطال نمی بینند چه موافقت کنند با انکه با آن هم صبر و سکوت می نمایند اگر بعضی
جهال و اهل هوا و ضلال که غاصب منصب اهل علم و کمال و بجهت جنسیت با اهل ظلم و کمال و طالبان
جاه و جلال و ثروت و مال ملبس و ملبس گردید بالله عالم نیستند بالله دیندار نیستند بالله جاهل
خود را مشهور کرده و شناسانیده اند و اهل علم حقیقی از جاه و ثروت شما محض اتقاء و عدم خلط بشما
دامن کشیده و در گوشه انزوا و خمول آرمیده و از افعال شما دینشان و جانشان بلب رسیده است
ای علماء حقانیه شریعت ... طریق حقیقت کجا نمیفرمائید که عقلاء و اهل دین امراء
در ترویج اسلام و شریعت و اجراء عدل ما [illegible] شما هم خیال نیستند بالله بی ناصر و معین
اسباب را منقطع می بینند و از علماء ظاهریه و از اهل ملت و هم لباس بد خیال خود مأیوس گشته
انچه دانند مکتوم و از اجراء غرض محروم مانده با آه و افسوس مهموم و مغموم بلکه مصیبت زده و مظلوم
هستند اگر ملتمس بای لباس ... که جز هوای نفس خبیث نجوئید و بغیر از ظلم و خلاف

نمی‌بینید اینها اثر او بزرگان نیستند بلکه سفها و دزدان و اجامر و ناجیبان هستند که اعدای دولت و سلطنت
هستند بمکر و شیطنت لباس خدمت و محبت پوشیده و بقطع ریشه دولت کوشیده‌اند و این بزرگ
نمایان با آن عالم صورتان دست بدست داده دولت و ملک و مملکت و دین و شریعت و عزت و قدرت
اسلامیان را مضمحل و نابود می‌سازند بدترین دشمنان داشته‌اند ایها الجهان هستند ای عقلا و امرا و علما
اهل غیرت و دیانت هیچ دیده و خبر دارید این دشمنان را از حضرت سلطان و عموم اسلامیان زیاده
عجب بسیار شده دست اتحاد بهم داده و بنای استیصال ممالک اسلامیه را محکم نهاده ممالک
و رعیت را بدرمان درخواب و غفلت میخواهند و یوسف جاه افتاده مملکت را به ثمن بخس دراهم
معدوده میفروشند جگر یتیمان را کباب و چشم بیوه‌زنان را پرآب و دل فقرا را در التهاب دارند
هزار دومان زر را بر باد دهند تا نقره و طلا بالای هم نهند آه احتکار را مشغول شوند و بخل
و افتقار را ترویج کردند بنیاد عزت ما بر افتاده و کوکب قدرت ما رو با نحطاط نهاده تا روح
ضعیف از جسد نحیف نرفته علاجی نباید جهل و حماقت ما را تمام کرده و حرص و خست ما را
با نهدام و انعدام برده کجا آن قوانین روح افزای اسلام و کو آن انتظام ملت حضرت خیر الانام
لفظ در ما و معنی در دشمنان و مقال در ما اعمال در دیگران نه بلکه لفظ و مقال هم منقوض
این جاهلان است ای بزرگان توجه بمدارس و اوقاف کنید و گذری بمساجد و معابد نمائید
امتحانی در حق عاملان اجرا دارید بیکاران و کارداران ممالک را تشهیر دهید دخل و خرج ملت را
ملاحظه کنید فکر کنید که اهالی شما در کجاها هستند و ثروت شما در دست دیگران چرا است
به بینید سالانه از ممالک ما چه میرود و در مقابل چه می‌آید فکر کنید که چند مملکت دولت
معظم را بزرگ صورتان از خون رگهای رعیت ما نموده‌اند ملاحظه کنید انتقد

بزرگان بلا جهة

بزرگان بلا جهة چرا فوق طاقه دولت از دولت باسم مواجب و انعامات میبرند و چند مقابل آن را
با خیانت در امور مرجوعه میخورند و فوق طاقت رعیت از رعیت میگیرند و چند مقابل آن را بعنوانات
باسم رشوه و جریمه می‌پذیرند و بعد مخارج بی‌ثمر میکنند که دخل و خرج شان همگی ضرر دولت و رعیت بلکه
خود شان است که فقط بآن طور و خرج کردن باینطور چه سبب دارد هزار تومان از فلان بهانه
جرم کنی و روزی پنجاه تومان خرج مطبخ کنی که اینا خرج مطبخ خودش موجب بیکاری و مفتخواری
صد نفس باشد چه ضرر در هزار تومان بدولت خیانت کنی و سالیانه چند هزار تومان بر طویله خرج کنی
کدام یکی است که از دولت مأمور بعملی باشد و آن را بطور مقرر انجام دهد اگر ده هزار تومان بیکی داده
می‌شود که تعمیر عمارت دولتی یا مسجدی یا مدرسه یا بقعه یا هر جا نماید محققا ثلث خرج نمی‌کنند
و آنچه مقصود است ناقص مینمایند صورتی بجلوه میدهند که بعد از چند ماه باز همان مقدار لازم
شود که دولت بدهد یا اگر یکی مباشر بیست هزار تومان ملبوس عسکری هست محققا نیم از خرج
نمیکنند از همه چیز شان ناقص میکنند تا مجددا بزودی همان مقدار بدهد دولت خرج لازم شود و مثل
اینها هشت هزار اسب صد تومانی سیصد اسب ده تومانی نگاه میدارد هزار تومان علوفه دکان جو
دولت تمانش بخرج اصطبل نمی‌رود صد یک آنچه برای جل و نمد و زین هست بمصرف دولت نمیرسد
ثلث مواجب عسکر بعسکر نمیرسد ربع آنچه گمرک گرفته می‌شود بکیسه دولت داخل نمیگردد عشر آنچه تذکره
داده می‌شود دخل بدولت ندارد بلکه نصف وجه تذکره میگیرند و تذکره نمیدهند و قدر ثلث آنچه
انعام بفقیر و خدمتگذار و اهل دعا حواله میشود نمیدهد محققا ثلث وظائف مقرره نمیرسد
محققا خمس آنچه سیورسات و مخارج بدولت محسوب میدارند خرج دولت نمیشود هر اسباب و ظروف و
دولتی چند مقابل عدد و قیمت خود بپای دولت محسوب میشود هر اداره که دولت برای صلاح دولت و رعیت مملکت

مملکتی را که صد هزار تومان مالیات است محققاً بیشتر از سیصد هزار گرفته می‌شود و در محاسبه محققاً
پنجاه هزار تومان خرج بدولت محسوب میکنند که ده هزار نشده باقی همه هدر میرود و برای اسفار و حرکت
سلطنت و حکومت چرا که مالهای مکاری بها و رعیت را میگیرند اولاً تا ده اسب و قاطر مردم را
نگیرند و پول از بیچاره صاحبش نگیرند و خلاص نکنند یکی را برای حمل و سواری نمیبرند و اگر بانقاره
ببرند اگر کرایه هر یک یک تومان است که با نصف آن باشد بخرج دولت هزار تومان میگذارند اگر صد مال
گرفته اند در لیست میگویند یک تومان کرایه را ده تومان میگویند همه را از دولت میگیرند و فلوسی بصاحب
مرکوب بها نمیدهند سهل است اذیتها میکنند و حیوانات مردم را با بارهای فوق طاقت و راندن
بغیر عادة معیوب و شکسته و تلف میکنند لهذا بیچاره گان اگر مرکوب گرفتن در مملکتی بشنوند صد
فرسنگ میگریزند و دو تلار عتیقه ای شکسته می‌شود باعتبار آنکه کرایه زیاد میدهد هم چرا انفعاع
میکنند انیطورها و هزاران غیر اینها دخل میکنند بخدا هر چیز را که دولت قدغن میکند بخارج نرود
یا از خارج نیاید با حکومت قدغن میکند که بخارج نرود یا نیاید محققاً بیشتر از قدغن نشده میرود
و میآید نهایة اسباب دخل مأمورین و ضرر حاملین است حقیقتاً اگر چیزی را تخمین میکنند که فلان قیمت
فروخته شود با ز قیمة همان است که سابق بود نهایة زیاده دخل مأمورین و مباشرین است
مأمورین مخارج سفرها و منازل از آمران میگیرند از آنجا نیز بهر جا وارد شوند بغیر حاق از اهل
آنجا چند مقابل لازم بخواه میخورند و آنچه گرفته بودند یکسره می‌اندازند انیطور دخلها و گم خرجها
هر چیز یکی را که یک خادم لازم است پنجاه نوکر دارد هم از کسب معطل و سبب ضرر آقا و دیگران و اگر
دو اسب لازم است صد راس اسب و قاطر و شتر چند نفر خدمتکار و جطبل و علوفه و صدمات به یکی
انجام [illegible] تجملات خانه و زینت ظروف طلا و نقره و لباسهای لاثایق و خانه‌های عالیه و قبل عمارت

در عوض

در تجملات دنیا

درعوض یکدسته ده دست و بجای یک اطاق بیست اطاق که بسیار بر او نمیرسد در تمام عمر باین
اطاق که در لیست لان خرج شده یکدفعه بنشیند فرشها ده مقابل کفایة و قیمت صد مقابل ضرورت
هم معطل و بیجهة ظروف و بلور آلات و سایر تجملات ممالک خارجه که کرورها پول برده صد مقابل
ضرورة دولت زیاده از حساب ازین قدرة ظلم خراب کجا با این دخلها و با این خرجها دیگر اینها و امثال اینها
از صاحبان ثروت ملت کجا متوجه حال فقرا و رعایا و تربیة ایتام و شفاخانه برای صاحبان امراض مقام
و مدارس و کارخانجات نافعه برای ملت این بود چه حالی است که یک خانم سراپا کبر و غرور
بقدر کرور البسه و حلی و زیور در صندوقها بخوابانند و صد نفر رعایای بیچاره گرفتن یک رأس گاو
نتوانند که زراعت کرده معیشت این مفت‌خوران را برسانند و کی با این جهالت و هوا پرستی و هم
چشمی یکدیگر و تبعیة و تقلید هر بائین به بلندتر از خود ممکن می‌شود که اغنیا تاسیس امور نافعه و احسانات
کنند چنین که عمر را سعی کنند که در تجملات خود را به بالاتر از خود برسانند البته تدریجا بزرگان
کمتر که شریعت و احسان و مسجد و مدرسه و تقویت اسلام کردند کوچکان هم تابع ایشان می‌شوند
دیگر کجا قدم بمساجد گذارند و یا با این شأن و شوکت خود را بزیر منبر وعظ و ناصح وادارند
تا آنچه خود خیر است متذکر و متوجه کردند بلکه روز بروز اگر از نور علم برای ممالک دیگر روز ...
برای ما شب اگر برای دیگران کمال و ادب است برای ما جهل و تعصب است کو گوش شنوا کو دیده
بینا کجا که تأمل بفنای دنیا و لغو بودن این هوس و هوا کنند روز بروز ممالک دیگر برای ربودن
عقل اهل این کشور اشیاء غریبه مصور میکنند و تجار برای رواج بازار خود به پیش چشم ما جهال
میرسانند و هم عقل و فکر و هوش و عمل ما را منحصر بتحصیل این لغویات میکنند کجا خواهد شد این
هم مخارج و کثرة ضروریات و گرانی هر چیز و حاجات طالبان علم قناعت بجزئی معاش کرده فرصت تحصیل علم

نمایند و اینجا کل العجب که طهران که عاصمه و نقطهٔ اعظم ایران است مقناطیس تمام ممالک تمام

نقاط که صد دینار صد دینار و قطره قطره هرچه بدست فقرا و ضعفا و ارامل و ایتام و زارعان

گرسنه و عریان دهات و ولایات است بجاذبهٔ شخصیه مرکز حکومت هر ولایتی بآن مرکز کشیده می‌شود

و بعد قوهٔ عظیمهٔ جاذبیهٔ طهران از مراکز حکومات ولایات همه را جذب بجانب خود نماید

همینکه آنجا رسید منتشر بشکند و مقیمین آنجا گردد دیگر مپرس چگونه می‌شود میخواهی بدانی او چه

حال ایران اخوانی داخل کاروانسراها و بازارها و قیصریه‌ها و مغازه‌ها شو ملاحظه کن که چند

ملیان تومان هر سال بملبوسات فرنگستان و چند هزار بلباب عتیقها و چند هزار بدستگاه ؟

و سماور و چای و قند و چند هزار بچراغ بهاب و نفت و شمعها و چند هزار بابباب اسلحه

و تفنگ فرنگی و چند هزار بمشروبات و مسکرات و چند هزار بشیرینیات اعلا و آه آه

ارزان است

شیرینی پاک خوشمزهٔ ایران که رزق آقایان است بیرا جاری که چهار قوت نشان بزرگان

شیرینی فرنگستان جاری که ده تومان است کاربهائی کشیده‌اند ملیانها برای تماشاخانه‌ها و بازیگران

و نقش و صورت و عکسها بر هند و بمهایت و غرایب شبالهای پشمی و وزن و چرخهای عقل انگیز

ملیانها پول حاصل کنند حتی قحبه و جنده فرنگستان هم مقابل مال خود ایرانی قیمت دارد اینوا اگر

حساب کنی سالی چند ملیان پول لیسک و توله و گربهٔ ایشان باید داده شود بلی یک عده دیار

یک تومان فرنگی در فرنگستان میفروشند و عمل اطفال در تحصیل آن میشوند اطبا فرنگ و خیاط

فرنگی و صنعتگران فرنگی بلی خوب کاغذ برای اطاقهاست کاغذ و پاکت خود ما هم پول

بار بر است حتی مطبوعات باید فرنگی بیرون دور بیرون هاین مسلمانان با چنگال آن را بکنند

چه بگویم و چه بنویسم و بکه بفهمانم و که را در ماتم ملت غیرتمند فخر ما فرنگیها و در انقلاب است

حقی ا

کسی نکوتر و تماشکنه

من الغیب این میخواهم درد قوم بشمارم و خود را بعوض علاقه بیشتر از این آرام خوب است

که آخر اینجا للات مرده دیگر دارد آخر چه کنم حقا تو تعریف و مدح میکنند طهران را با اینکه خوب جائی است

هیچ کس را با هیچ کس حرفی و بحثی و کاری و ایرادی نیست هر کس هرچه کرد و هر کس هر سلوک

پیش گرفت و بهر عمل مرتکب شد و در هر مذهب شد احدی را تعرضی نیست الانسان آزاد است

بهشت آغا است کاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد حتی اینکه هیچ شوهر را قدرت

نیست که بزنش بگوید تو سرخود این چند شب را کجا بودی و در کدام جا عیش می‌نمودی اشکارا

در بازار هر کس را او باش دست بگردن هر جا تو نماید مأمون است و دکاکین مسکرات

فروشی صاحبان آن فرنگیها منع و بحث آقلاً ۱۴ سنتی نیست که ده هزار مجلس عیشی و نوش و قمار

و طرب منعقد بگردد و احدی تسلط ندارد از احدی حقوق خویش طلب کند لکن ارکان دولت

همه اوقات در عیش و طرب و شکار و هر شغله ممکنی نیست چند ماه یکی را دیده و عرضی

رسانید پول را مقداری نیست و دین را قدری نه احدی نیست خود را متوجه کند که در بلاد

و ولایات چه شده و بر اهل ممالک چه رسید مهلی قدر که همه در ترتیب اسباب جلب ممالک

و ولایات بطهران و جمع کردن نقود همهٔ ایران در آن سامان و نقل کردن بفرنگستان باشند

اسلامیه شده اند

سفراء و دول و اهالی ممالک خارجه در هر امر مرجع عموم ارکان دولت و اهالی ملت و غیرها و غیرها

اگر شخص تأمل کند مرجع همهٔ توقیفات و مدایح برای این است که قید دین و شریعت و همت و غیرت

و بقاء مملکت و دولت و حفظ استقلال و عزت از هر کسی برداشته شده و همه از قید هر شرع

و قانون آزاد هستند و از این لاقیدی و بیغیرتی دولت و فرنگیان را کارها بمراد است

دیگر همهٔ مطالب تمام است پس این نقطهٔ اعظم که مدینهٔ جامعه و قبة الاسلام است شمس

ادارهٔ ایران که بلاد دیگر بقوهٔ جاذبهٔ آن در دور آن در دوران و امّا آنها چرخ

ممالک

الطهران است مرکز

اج ولایات

بسم ... لفظ جمهوری

جذب جمیع ایران نماید مثل جذب آفتاب تابان جمیع کرات سیاره اتراوانعم و تابان به
بلاد و نور و پرتو و حرارة آن نشر کند مثل نشر نور شمس بسایر کرات سیاره نهایتکه
از اینجا نور لاقیدی بدینیا و حرارة ظلم و کین منتشر گردد ولکن حیف این آفتاب را
دریافته با تمام ادارات مهم و شیخوخیت و نور علم و قدرت و تمکن و ثروت این آن رخ برتافته
عمر باخر رسیده و جام مرگ کشیده خود مجذوب جذبات دول دیگر و مضطرب
در گرداب بحار متلاطمه حیل ملل را با فرستادنی لاقیدی و بی دین را آفات و شرور
در پی و این عشرت و غرور را اگر دفتار بحکتال قوم غیور در عقب است اگر اینها در جهان
غفلت و مستی جهالت سرگرم عیش و بطالت مستند اعدا اینها شیر عداوت در کمان جلادت
بقصد شکار اینان لیل و نهار سید از حیف که این خنده ها را گریه ها و افسوس در عقب است
و این لاقیدی را قید اسیری از چرخ آبنوس بدست انگلیس و روس در طلب است
هر کس بیدار است و از مرض این مریض خبردار و از غفلت این غافل با تمیز هشیار
اگر عزیزی دارد نوحه آغاز دو اگر ... کرد بمصیبت ... دو این را همین ملحق
سازد و ایران را هندوستان ثانی مقابل انداز دمیدانم چه آتشی که از غرب
بشرق زبانه کشیده و از چیست جلوه شرقیان با خورشید آه آه عمر ما عمر انهدام
ارکان اسلام هست و در زمان ما عرده ایمان خاص و عام را انهدام و بنیاد عزت و قوت ما
در انعدام کفره ائمه ما را انعام خوانند و اشقیاء اقوام ما را جهله و عوام آه آه اطفال و جوانان
ما بلشکر انگلیس اسیر و ضعفا و نسوان به لذات روس دستگیر و اعیان و کبراء ما دست و پا در زنجیر آه آه
از ایمان و قرآن نشان نگذارند و اعزه اموات ما را از قبور درآرند و مساجد را کلیسا کرده ...

سپاهانه

سپاهانه

تا زبر روزگار ما خندند و نازکند ارامنی و نازک بدنان ما خادم نصرانی دنی آه آه زنان را رو کشانید و نقاب از چهره
خانمها ربایند آه آه قوت و ثروت ما را بردند و خون ما را خوردند آه آه ممالک ما خالصه نصاری شد
و بلاد ما مختصه ترسا لوای اسلام را بخوابانند و صلیب را در بالای عمارات نصب کنند آه آه
اسلامیان مست تنبک و تریاک و بزرگان ما مدهوش از عرق و کنیاک آه آه چشم ما را به سمال کور کنند
و دل ما را بچنگال الم خسته و گوش ما را بنبه گران طپانیده اند و اسب تسخیر ممالک ما جهانیده آه آه
عقل ها در اول بار باختیم و هوش افدای تزویرشان ساختیم آه آه دنیا را بر ما تنگ ساختند و چهره
بر ما تنگ آه آه افتخار بزرگان ما بلباس نصرانی و عار شان از اسم مسلمانی آه آه کمان کنند که اگر نان بچنگال
... خورند و خورش را با چاقو برند و با عیال رو گشاده در محلات روند حکیم و دانا گردند آه آه تشبه
بایشان را عزت دانیم و در تحت آن خط ذلت بخوانیم عجب احمقانه این بزرگان ما کمان کرده اند که این
غلبه و قوت فرنگان در لباس و کلاه و کفش تنگ و زبان درهم و ترک دین و تند رفتن راه است
اگر ما هم مثل ایشان لباس پوشیم و هر صبح عرق نوشیم و کفش ایشان در پا و بزبانشان با کوئیم ما هم غالب
بر جهانیان و رئیس عالمیان خواهیم شد و این انتظامات و صنایع و سیاسات و بدایع هم در کوشه کلاه
ایشان نوشته و یا در زبان ایشان سرشته هست یا اگر کسی با زنی فرنگی درآمیزد یا مردی نصرانی ...
بزن مسلمان چیزد اولاد ایشان حکیم مادرزاد و در فنون جهانگیری استاد خواهند شد لهذا مردان بزرگان
ما در عشق لفظ مادام ما دام العمر جان دهند و حرف مادموازل را بدختران خود مشق دهند و زنان ایران
لقب مسلمانی در زیر کاز نفرتم خوانند ولکن عجب است که هنوز اینها باز مکر لا مذهب مهمل و احمق نبیل
... است و از باده ازاین فکر در انجام کاش عمر رسیده تماشای سوانح ایام کرده نظر با نجام میکردم

اگرچه بدلالت عقل صاحب دولتی تا تبحال این را از نسخهٔ هندوستان هر عاقل سنجیده اند و یا حالیه چنین را
در این زمین مکیف میدانند و لکن تأمل صادق ناطق است که بافرفتار هندوستان پیش بیارند
و عساکر ما مثل چنین نگارند ما آنقدر زحمت و کار ضرور نداریم بیک اشاره و بشاره و یا بجزئی
عشوه و رشوه نقد جان در کیف و سینه نیکه در کیف نقدیم میداریم اینقدر باشد که شرط کنند
که بما تکلیف ترک شراب و قمار و یا تکلیف کسب و بازار ننمایند و بعد از این ما را بمدارس نفرستند
و ما را از این جزئی تکلیف صوم و صلوة و مساجد و زکوة معاف دارند و بلا مانع امر بروکشادگی
زنان و خلط رجال با نسوان نمایند و کتب دینیه و مدارس علمیه ما را ترک دارند و علماء ملت و ائمهٔ
شریعت را مخصوص و محبوس نمایند تا ما بزرگان مشغول عیش و نوش شویم بخوف و بیم ای عجب افسوس
بخدای واحد قسم اکثر بزرگان ممالک ما هم نشینی و مصاحبت ادنی تاجر فرنگی را هزار درجه افتخار بینند
و ساعتی مجالست با اعلم علمای اسلام را سبب نقص دانسته اگرچه آن ادنی همه اسباب ضعف و نکبت
و انقراض دولت ما جوید و این دو تمی طریق حفظ دولت و ملت جوید بخدا قسم اکثر جوانان ما خوانین
خدمتگذاری تلگرافچی فرنگی را بهتر از حکومت یک مملکت ایرانی دانند چگونه از آنکه بزرگان ما صد تومان
بیک تولهٔ سگ فرنگستان داده و ده تومان برای او لباس درست کرده سالیانه خارج گوشت و حلو
آن توله چون فرنگی است اقلاً پنجاه تومان و با خود آقا در مجلس اطاق و درشکه و کالسکه و هم غذا و هم
آغوش است بخدا قسم از این شاه تا جهت که سالیانه سیصد تومان خرج یک نفر ماده توله کند
سیم خانهٔ رعیت مسلمان بیچاره که مالک ده تومان را معاش نیست خانه اش را غارت کرده و هم اهل آنها
مثلاً سیصد نفر از گرسنگی در بیابان روستا در راه علاج جان دهند و این را اکثر معمول میدارند بخدا قسم

بلو دخوری

و ملت بکشید و شریعت مقدسه را که علت حیوة دنیا و آخرة است احیا کنید و عقلا و حکما را
در مداخله امور و اظهار دستور مرخص کنید و هر موعظه و نصیحت از هرکس صادر شود بمیزان
عقل بسنجید و بجهت فقر و خمول قائل ابلهانه بطالب عاقلانه نخندید ادب و اخلاق حکیمانه
که رئیس تمام بشر اعنی ختم پیغمبر ما را بآن دعوت فرموده و پرده از حقایق گشوده اخذ نمایید
سبعیت و وحشیت و غرور را از نفس انسان که قابل جمال وحدت است مسلط نکنید اغماض
از حق که عادت آحاد ما گردیده واگذارید کتاب الهی که بضرب امثال و بیان حال اقوام در زمان
طغیان نموده و غضب الهی را بر روی گشودند و منقرض و مستاصل شدند ما را تنبیه می نماید
تأمل نمایید چرا دولت پنجاه ساله عجم که غالب بر تمامی دول و ملل عالم بود منقرض گردید ملاحظه
نمایید چرا اعراب که اضعف و اجهل طوائف عالم شمرده می شدند بجهت اتفاق و علوم اسلام غالب
بر کرهٔ زمین گردیدند کاش تأمل می نمودیم بتواریخ تمام فرق عالم که از ضعف بقوة عروج کرده اند یا از قوة
بضعف هبوط نموده اند کاش ملتفت بودیم که اهالی فرنگ در اول چه بودند و وحشی ترین جمیع
طوائف امم بودند و بچه سبب یافته رجعت فعلاً تفوق و تسلط بر کرهٔ ارض یافته اند و بکمند علم و عمل
برکات ساده به اندوخته اند دریاهای ذخار و بیابان خونخوار را قدم بقدم می پیمایند و قعر بحار را
مثل باغستان گلزار سیر می نمایند عمق آن جواهر و قاموس اطلس و محیط و قعر محیط اطلس گردیدند
کرهٔ زمین را بچوگان علم چرخ میزنند و بتفتیش اعماق قمر انوار پرداخته اند از قطب باقطب و از شرق
تا غرب را پیموده اند منازل و فراسخ سهل است کواکب سیار را سهل ... مساحت سطحهٔ زمین را تقسیم
موقف ساخته اند و جگر آن را در اعماقش یافته ملاحظه کنید فلز آتش را بیرون کشیده اند و معادن آتشین را
بانبوبهٔ علم مکیده اند هوا از صد شرح شرح نموده اند و میکروبات آن بدیده دوربین نموده اند عضا خود را

بنابر تقویه دادند که در شرق حرف آنکه در غرب است آب بکند قبضه کوشش شنیده و شعاع جنبش
بود که کرهٔ آفتاب رسید بقوه بازو کلوله از مغرب بمشرق باریدند و بقدر قدم تا قطب شمال رسیدند
مالک جمیع موالید صاحب کل طرایف و تلید و مولی کل فطن و بلید شدند بقوه جاذبه تجارت خزاین
چند هزار ساله دول را از زیر دست جولانیان و ارباب خویش کشیدند و بتسلط ذکاوت و فطنه ملوک ارض را
بزیر رکاب ادنی رعیت خود کشیدند صغیر و کبیر شان در ممالک خود و دیگران محترم و غالب بر اهل
جهان شدند و جملهٔ افراد انسان و کل خلق عالمیان را مملوک و رعیت خود نمودند و جهاد علمی
شده همگی را مسخره گرفتند ممالک قدیمه و ارباب علوم و تمدن را نسبت بخود وحشی نامیدند
و بترویج مذهب خود در تمام نقاط ارض پرداختند و همهٔ خلق را اسیر و ذلیل ادنی رعیت
خود ساختند خواب را از خوف حملهٔ خود از چشم جهانیان گرفتند و بنظر حقارت بطوایف
بزرگان هر ملت نگریستند سبحان الله عجب گفته اند که آدمی هر چیز را هر قدر بدست آرد حریص تر
شود بلی چون خون خورد سگ بیشتر خونخوار تر گردد اینقدر که تمامی ملل و دول را
بتحت عبودیت آورده اند و تمامی معایش خلق را مختص بخود نموده اند و ما هم قدر از آنها
ذلت و مسکنت زن و زنان بیشتر کنیم حرص شان بر استیصال ما بیشتر میشود و تا بجنب عیال و غیرهم
خود تمامی افراد بشر را خط بندگی ندهند و تا تمامی نقاط ارض را بانحراف مالک نشوند
و تا تمامی مذاهب و رسوم و عادات و علوم اقوام را بالعموم محو نمایند بلکه تا زبان خلق را
بالکلیه متروک ندارند ساکت شده نمی نشینند بقول خود شان که اثبات کرده اند جاذبه
آفتاب را نسبت بتمام سیارات و زمین که کرات اداره او هستند کاشته از آفتاب
قوه اعتذاب الکتریک نموده اند که بهر شخصی در هر مملکت و هر دولتی در هر ملتی جاذبه

گردانند

میاندازند

بلوه خورش یک من آن نوله را همان رعیت بیچاره در عوض از مطبخ این لعین غلیظ بیچاره بدهان
ممکن نیست که بگذارد در و فشکه ما حصل زحمت سالیانه خود را با الاغ بار کرده از خوف خر قرقچی
بدر این خبیث ظالم میآرد حالا اگر خیال کنیم تا کسی تمیل این کتاب در دست گیرد که بنه
بعد از فحش بمن بیچاره و استهزاء بخیالات و مواعظ در خیال ترتیب اسباب قبلی نخواهد و بگوید
ایا ملت و دولتی را که امور در دست این طور بدطینتان باشد ممکن نیست عاقبت بهتر شد
بسرانجام وصیت شده باید این باشد که ایران در ید دست بالای دست گذاشته منتظر مرگ این
ملت مریض باشیم و شب و روز از اشک حسرت از دیده بپاشیم و این چند بیت را که در حسب
این مریض و تعزیت این [illegible] سروده اخبر اشیم و بیکدیگر تعزیه و تسلیه دهیم

می بیکاره

انا لله و انا الیه راجعون   کشت ایران خراب و ویران حیف حیف   گلشن شد این
گلستان حیف حیف   منقلب شد همهٔ ایران بواو   جملگی معتل الف و یاء و واو
چونکه لفظ العله و ابنوش شده   زین مثال و ناقص و اجوف   وای ایران وای ایران وای وای
سرها عیلست و ویران وای وای   حیف حیف از عزت و ناموس ما   وای وای از طالع منحوس ما
خاک ولت بر سر ما بخت چرخ   از خاک ما کرد بیداد تلخ   بر بزرگان دهر یا معبود شد
انگلیس قبله و مسجود شد   کار ما تقلید کفار فرنگ   لیک پای ما در این تقلید لنگ
لنگ لنگان در پی نصرانیان   مست و حیران کشته ایم ایمان زبان   مسکرات روس ما را کرد مست
راه عقل ما ز شرع و دین ببست   طالع ما ز نکون جا در خطر   پای پاک ارمنی ما را ببر
خواب غفلت چشم ما را کرد کور   رفته از رخسار ما نور سرور   آفتاب بخت ما شد منکسف

عقل ما در زیر ظلمت منخسف | غیرة از ما ها قدم بیرون نهاد | کاش ما در هیچ ما ها را نزاد
افتاب علم از ما شد بغروب | غربیان مر شرقیان را کرد جذب | وحشیان انسان و انسان گشته وحش
نقشها شد آدم آدم گشته نقش | تیر تزویر فرنگ از شست جست | بر دل ایرانیان نا بر نشست
چون سعادت رفت نکبتها رسید | عزة از ما رفت و ذلت بر رسید | آتش غیرة ز ما خاموش شد
هرچه آمد بر سر ما نوش شد | حیف از اسلام وا ز انصار او | حیف از یاران خوش کردار او
ننگ از ما رفت و ام نام او فتاد | [illegible] سست و دین رفته باد | جام مرگ ما شد از غم مال مال
کشته شیران جهان نخچیر شغال | شیر مردان زیر خاک اندر لحد | بچه شیران مانده در زیر لگد
کوکب اقبال ما شد در افول | نکبت اندر رسید ما در نزول | بعد از این ما و اسیری فرنگ
آهوان ما بچنگال پلنگ | یاد از ما ای بغیرة رفتگان | عمر ما را بنگر ای خفتگان
گوش سعی آن بیدار رفت | حیف از ما در گذشت از تاج و تخت | یا رسول الله با امت یکی نظر
ذلت اسلام بین یا نبی سر بسر | یا امیر المؤمنین ای شیر حق | میزنند کفار بر ما طعن و دق

ای برادر تمام کنم انیکه الان فضیلت ما در اینست که تعزیه برپا داریم و کفن و تابوت [illegible] بسازیم
این ریش بر تن [illegible] که می بایدم هم [illegible] کاین ریش بسته و در انتظار هر کس نشسته اند [illegible]
انیکه من ام زیاده تصدیع ندهم و از این قبیل قال دارم و سر بسته [illegible] زیاده از این نمیدهم
و ختم کلام بهمین ام و تاریخ ختم این کتاب حیف حیف [illegible] در دل است بیان شود

کتاب ما که از [illegible] غموم است | بحقش نام تریاق سموم است | اگر تاریخ اتمامش بخواهی
حیوة ما و تریاق سموم است | برای خیرخواهان نور و بهجت | شیاطین را [illegible]

ذیحجه الحرام ۱۳۱۶

